تفسیر

معارف القرآن

مؤلف:

دانشمند عالم اسلام حضرت علامه مفتی محمد شفیع عثمانی

دیوبندی (ره)

مترجم:

حضرت مولانا محمد یوسف حسین پور

جلد چهاردهم

ویژه اهل تسنن

انتشارات شیخ الاسلام احمد جام

بسم الله الرحمن الرحيم

تفسیر معارف القرآن

(جلد چهاردهم)

از سوره مبارکه جمعه تا آخر سوره های قرآن

مولف:
دانشمند عالم اسلام حضرت علامه
مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی (رح)

مترجم:
شیخ الحدیث حضرت مولانا
محمد یوسف حسین پور

عثمانی، محمد شفیع، ۱۸۹۷ - ۱۹۷۶م.
تفسیر معارف القرآن/مولف محمد شفیع؛ مترجم محمد یوسف حسین پور.
- تربت جام: شیخ الاسلام احمد جام، ۱۳۷۷.
۱۴ ج.
ISBN: 964-6765-70-X (شابک دوره)
ISBN: 964-6765-07-8 (جلد اول)
ISBN: 964-6765-6-3 (جلد دوم)
ISBN: 964-6765-17-3 (جلد سوم)
ISBN: 964-6765-23-8 (جلد چهارم)
ISBN: 964-8688-04-4 (جلد دوازدهم)
فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.
کتابنامه.
مندرجات: ج.۱.(شامل آیات ۱۴۲ ال آخر سوره بقره). ـج.۲.(شامل آیات ۱۴۲ الی آخر سوره بقره). ج.۳. (شامل تمام سوره آل عمران و ۴۷ آیه از سوره نساء. ـج. ۴. (شامل قسمتی از سوره مبارکه نساء و قسمتی از سوره مبارکه مائده. ـ ج.۵. (شامل سوره انعام و سوره اعراف. ـج.۶.(شامل سوره انفال و سوره توبه و سوره یونس. ـ ج.۷.(شامل سوره هود و سوره یوسف) و...
۱. تفاسیر اهل سنت - - قرن ۱۴. الف. حسین پور، محمد یوسف، مترجم. ب. عنوان.
۷ت۲۵ع/ ۹۸ BP ۲۹۷ / ۱۷۹
کتابخانه ملی ایران م۷۷-۱۷۲۹۷



تفسیر معارف القرآن (جلد چهاردهم)

نام مولف: علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی(رح)
مترجم: شیخ الحدیث حضرت مولانا محمد یوسف حسین پور
تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه
نوبت چاپ: دوم ۱۳۸۶
ناشر: شیخ الاسلام احمد جام ۲۲۲۵۲۳۸ - ۰۵۲۸
چاپ: دقت(۶ خط) ۳۱۲۵۰۵۲
شابک: ۹۶۴-۸۶۸۸-۰۳-۶
شابک دوره: ۹۶۴-۶۷۶۵-۷۰-X
قیمت: ۵۰۰۰ تومان

سورة الجمعة

سورةالجمعة مدنيةوهی احدیٰ عشرة آية و فيها ركوعان

سورەجمعه درمدينه نازلشده و دارای يازده آيه و دو ركوع میباشد

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

شروع به نام خدای بیحد مهربان و بینهايت رحيم

يُسَبِّحُ لِلّٰهِ مَا فِى السَّمٰوٰتِ وَ مَا فِى الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ

پاکی خدا را بيان میکنند آنچه در آسمانها و آنچه در زمين هستند، پادشاه پاک و غالب

الْحَكِيمِ ﴿١﴾ هُوَ الَّذِى بَعَثَ فِى الْأُمِّيِّنَ رَسُولاً مِّنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ

و باحكمت. اوست كه فرستاد در بیسوادان رسولی از خود آنها، كه میخواند بر آنها

ءَايٰتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتٰبَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِن كَانُوا

آيات او را و آراسته میكند آنها را و تعليم میدهد به آنها كتاب و خردمندی، و بودند

مِن قَبْلُ لَفِى ضَلٰلٍ مُّبِينٍ ﴿٢﴾ وَ ءَاخَرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا

پيش‌ازاين دراشتباه‌آشكار. و(فرستادآن‌رسول‌را) برای‌گروهی‌ديگر، كه‌هنوزنرسيده‌اند

بِهِمْ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٣﴾ ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَ

به آنها، و اوست غالب باحكمت. اين فضل خداست كه میدهد آن‌رابه كسی‌كه بخواهد، و

اللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ﴿٤﴾ مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَاةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا

فضل خدا بزرگ است. مثال كسانی كه تحميل شد به آنها تورات، پس برنداشتند آن را،

كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارا بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا
مانند خری است که بر می‌دارد چند کتاب، بد است مثال کسانی که تکذیب کردند

بِـَٔايَـٰتِ اللهِ وَ اللهُ لَا يَهْدِى الْقَومَ الظَّـٰلِمِينَ ﴿۵﴾ قُلْ يَـٰٓأَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوٓا
سخنان خدا را، و الله راهنمایی نمی‌کند مردمان بی‌انصاف را. بگو ای یهود شوندگان،

إِن زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَآءُ لِلّهِ مِن دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ
اگرادعا دارید که هستید شما دوستان‌خدا بجز از مردمان‌دیگر، پس‌بخواهید مرگ خودرا

إِن كُنتُم صَـٰدِقِينَ ﴿۶﴾ وَ لَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَداً بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ
اگر راستگوهستید. ونمی‌خواهند آن‌را هرگز، به‌سبب آنچه جلوفرستاده‌اند دستهایشان،

وَ اللهُ عَلِيمٌ بِالظَّـٰلِمِينَ ﴿۷﴾ قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِى تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَـٰقِيكُمْ
وخدا کاملاً آگاه‌است به‌گناهکاران. بگو مرگی‌که شمااز‌آن فرارمی‌کنید به‌شما خواهدرسید،

ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَـٰلِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَـٰدَةِ فَيُنَبِّئُكُم
سپس برگردانیده می‌شوید به سوی دانای پنهان و آشکار، پس خبر می‌دهد شما را

بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿۸﴾
به آنچه انجام می‌دادید.

خلاصه‌ی تفسیر

همه‌ی آنچه در آسمانها و زمین است، خدا را به (زبان حال یا به زبان قال به) پاکی یاد می‌کنند، پادشاهی که (از عیوب) پاک است غالب و حکیم می‌باشد، و اوست که میان بی‌سوادان (عرب) از خودشان پیامبری برانگیخت، تا آیات خدا را بر آنها بخواند، و آنها را (از عقاید باطل و اخلاق ناپسند) پاک کند، و به آنها کتاب و (سخنهای) دانش (که متضمّن‌علوم ضروری دین‌اند) تعلیم دهد، و آنها قبلاً (پیش از بعثت آن‌جناب ﷺ) در

گمراهی واضح، بودند، (بیشترشان در گمراهی کفر و شرک مبتلا بودند، چرا که در زمان جاهلیّت بعضی موحّد بودند، ولی باز هم نیازمند تکمیل هدایت، بودند،) و (علاوه بر انسانهای موجود آن زمان،) نیز برای دیگران (آن‌حضرتﷺ را مبعوث فرمود) که (با مشرّف شدن به اسلام) به آنها ملحق خواهند شد، ولی تا هنوز به آنان نپیوسته‌اند (چه از آن جهت که موجود هستند ولی مشرف به اسلام نشده‌اند، و یا از آن وجه که هنوز متولّد نشده‌اند، و این شامل تمام امّت از عرب و عجم است، و آنها را با عبارت «منهم» از آن جهت یاد کرد، که تمام مسلمانان در رشته‌ی اسلام منسلک و متّحد می‌باشند)[1] و اوست غالب با حکمت (که از قدرت و حکمت خویش چنین پیامبری را مبعوث نمود، چون هدف در آیه‌ی قبلی اثبات واقعیت این صفات بود، تکرار آن لازم نمی‌آید، بیرون آمدن از ضلالت و روی آوردن به سوی کتاب، حکمت و هدایت به توسط) این (رسولﷺ) فضل خداست، هر کسی را که بخواهد، می‌دهد و خداوند دارای فضلی بزرگ است، (که اگر همه را از آن نصیبی ببخشد، وسعت دارد، ولی بنابر حکمت خویش، نصیب کسی می‌کند که بخواهد، و کسی را که بخواهد محروم می‌سازد، هم چنان که این امر از روی آوردن امیین به اسلام و سرباز زدن علمای یهود آشکار است، سپس نکوهش بعضی از مکذّبین رسالت بیان شد، که) آنان که به عمل کردن به تورات حکم شدند، و به آن عمل نکردند، مانند خری هستند که کتاب بسیاری بر آن حمل باشد، (و از استفاده از آن محروم است، هم چنین هدف اصلی از علم و استفاده از آن، عمل است. وقتی که این هدف برآورده نشود، تنها در تحصیل علم مشقّتی است، پس کاملاً مثال آنان مانند همان خر است، و تخصیص خر در تمثیل، بدان جهت است که آن در جمع حیوانات، به نادانی معروف است، پس

۱ - کذا فی‌الخازن.

متضمّن تنفّر بیشتری است.

الغرض) بد است مثال کسانی که آیات خدا را تکذیب نمودند، (مانند یهودیها) و خداوند به چنین ظالمان (توفیق) هدایت نصیب نمی‌نماید؛ (زیرا که دیده و دانسته به عناد اصرار دارند، و اگر هدایتی بیاید، آن هم پس از ترک عناد می‌آید، و از لوازم عمل بر تورات، ایمان آوردن به آن‌حضرت ﷺ است، چنان که در اینجا به آن امر شده است، پس عدم ایمان به او، مستلزم ترک عمل به تورات است، و اگر ایشان بگویند که ما باوجود این وضعیت، باز هم مقبول بارگاه خدا هستیم، پس) شما (به آنها) بگویید که یهود اگر شما ادّعا دارید که بدون مردمان دیگر مقبول (و محبوب) خدا هستید، پس شما (به جهت تصدیق آن، قدری) مرگ را تمنا کنید، اگر (در این ادعا) راستگو هستید، و (ما ضمناً می‌گوییم که) آنان (مدعیان خاص،) هرگز آن (مرگ) را آرزو نمی‌کنند، به وجه (ترس از سزای) آن اعمال (کفرآمیزی) که با دستهای خود از پیش فرستاده‌اند، و خداوند (حال) آن ظالمان را کاملاً می‌داند، (و چون وقت محاکمه فرا رسد، جرم هر یکی به او اعلام و دستور به مجازاتش داده می‌شود، و برای تأکید وعده‌ی مجازات، به آنها) بگویید، مرگی که از آن فرار می‌کنید، (و باوجود ادّعای ولایت، بدین جهت آن را تمنّا نمی‌کنید که می‌ترسید مجازات شوید، روزی) آن (مرگ) به سراغ شما خواهد آمد، و شما به نزد (خداوند) دانای پوشیده و آشکار، خواهید رفت؛ و او کلّیّه‌ی کردارهایتان را (همراه با مجازات) به شما، نشان خواهد داد.

معارف و مسایل

﴿يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِى ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَ مَا فِى ٱلْأَرْضِ﴾ سوره‌هایی که از قرآن با «سَبَّحَ» و یا «يُسَبِّحُ» شروع می‌گردند «مُسبّحات» گفته می‌شوند، و در آنها تسبیح گویی خداوند از همه‌ی موجودات آسمانی و زمینی به ثبوت رسیده

است، و آن یا به زبان حال است و همه درمی‌یابند که تمام ذرّات مخلوقات خداوندی، بر حکمت و قدرت صانع حکیم خود، گواهی می‌دهند، و این تسبیح اوست. و حق این است که هر چیزی به مقتضای طبیعی خویش در حقیقت تسبیح او را می‌گوید؛ زیرا در حقیقت خداوند به شجر و حجر و همه‌ی چیزها شعور و ادراک متناسبی با وضع آنها، داده است، و مقتضای ضروری این عقل و شعور، تسبیح است، ولی مردم نمی‌توانند تسبیح آنها را بشنوند؛ بنابر این، قرآن در آیه‌ی ۴۴ سوره‌ی «اسراء» فرموده است: **﴿وَلَـٰكِن لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ﴾**.

در بیشتر سوره‌ها «سَبَّحَ» با صیغه‌ی ماضی آمده است. فقط در سوره‌ی «جمعه» و «تغابن» صیغه‌ی مضارع «يُسَبِّحُ» آورده شده است، لطافت بلاغت، سبب تغییر این عنوان قرار گرفته است، و آن این که صیغه‌ی ماضی بر قطعیت و یقین دلالت می‌کند، بنابراین بیشتر به کار رفته است و دلالت صیغه‌ی مضارع بر دوام و استمرار است، و در دو جا برای استفاده‌ی این مطلب، صیغه‌ی مضارع به کار برده شده است،

﴿هُوَ ٱلَّذِى بَعَثَ فِى ٱلْأُمِّيِّـۧنَ رَسُولاً مِّنْهُمْ﴾ **«ٱلْأُمِّيِّـۧنَ»** جمع أُمّی است، به کسی گفته می‌شود که درس نخوانده است، اعراب به این لقب معروف بودند؛ زیرا میان آنها خواندن و نوشتن رایج نبود، عدّه‌ای بسیار معدودی، با نوشتن و خواندن سروکار داشتند، در این آیه برای اظهار قدرت خداوند بطور ویژه این لقب برگزیده شد، و نیز این که رسولی که میان آنها مبعوث شده آن هم امّی است؛ لذا این معامله بسیار حیرت‌انگیز است که کل قوم امّی و رسولی که میان‌شان مبعوث شده آن نیز امی است، و فرایضی که بر دوش آن رسول ﷺ گذاشته شده که در آیه‌ی بعدی از آنها یادآوری می‌شود، همه‌ی آنها تا آن حدّی علمی و تعلیمی و اصلاحی هستند که نه امّی می‌تواند آنها را تعلیم دهد، و نه قوم بی‌سوادی می‌تواند آنها را یاد بگیرد.

این فقط می تواند اعجاز رسول اللهﷺ باشد، که از قدرت کامل خداوند سرچشمه گرفته است، که وقتی او کار تعلیم و اصلاح را آغاز نمود، در میان آن قوم چنان علما و حکمایی پدید آمد که علم و حکمت، عقل، دانش و شایستگی آنها، تمام جهان را مبهوت کرد.

اهداف سه گانه‌ی بعثت

﴿يَتْلُوا عَلَيْهِمْ ءَايَـٰتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ ٱلْكِتَـٰبَ وَ ٱلْحِكْمَةَ﴾ در این آیه ضمن بیان نعمتهای خداوند، سه وصف برای آن‌حضرتﷺ بیان گردیده است: یکی تلاوت آیات قرآن یعنی خواندن آنها بر امّت، دوم: تزکیه و پاکیزه گردانیدن آن قوم، از هر چیز گندیده و نجاست ظاهری و باطنی که نظافت و پاکیزگی ظاهری بدن و لباس و غیره و هم چنین پاکیزگی عقاید، اعمال، اخلاق، عادات و غیره همه را شامل می‌شود، سوم: تعلیم کتاب و حکمت، این هر سه از نعمتهای الهی برای این امّت و نیز اهداف بعثت نبوی هستند.

﴿يَتْلُوا عَلَيْهِمْ ءَايَـٰتِهِ﴾ معنای اصلی تلاوت اتباع و پیروی است و در اصطلاح، بر خواندن کلام الهی اطلاق می‌شود، و مراد از آیات، آیات قرآن کریم است، از لفظ: ﴿عَلَيْهِمْ﴾ چنین نشان داد که یکی از اهداف و مناصب رسالت، این هم هست، که آیات قرآن بر مردم خوانده و به استماع آنها رسانیده شوند، در آیه‌ی مذکور هدف دوم بعثت ﴿يُزَكِّيهِمْ﴾ نشان داده شد و این از تزکیه مشتق است که به معنای پاک کردن می آید و گاهی برای مطلق پاکیزگی ظاهر و باطنی نیز به کار می‌رود، و در اینجا به ظاهر همین معنیٰ مراد است.

هدف سوم: ﴿وَ يُعَلِّمُهُمُ ٱلْكِتَـٰبَ وَ ٱلْحِكْمَةَ﴾ مراد از کتاب، قرآن کریم و از حکمت، تعالیم و هدایاتی است که از رسول خداﷺ قولاً و یا عملاً ثابت

هستند، و در اینجا به ظاهر، همین معنیٰ مراد است.

پاسخ به یک سؤال

در اینجا این سؤال پیش می آید، که مقتضای ترتیب ظاهر، این بود که پس از تلاوت، تعلیم ذکر می‌شد، و بعد از آن تزکیه؛ زیرا ترتیب طبیعی این سه وظیفه همین است، که نخست تلاوت یعنی تعلیم الفاظ بیاید، سپس تعلیم معانی، و در نتیجه این، اصلاح اعمال و اخلاق که مفهوم تزکیه است بیاید، امّا این آیه در چند موضع آمده است، و در بیشتر مواضع ترتیب تغییر یافته است، که تزکیه قبل از تعلیم کتاب ذکر گردیده است.

در «روح المعانی» کیفیّت آن چنین بیان شده است که اگر ترتیب طبیعی رعایت شود، هر سه با هم آمیخته یکی می‌شوند، چنان که در نسخه‌های معالجه چند دارو با همدیگر یک دارو محسوب می‌شوند، و در اینجا برای اظهار این حقیقت که هر سه جداگانه نعمتهای مستقل خداوندی می‌باشند، هر یکی را بطور جداگانه از وظایف رسالت قرار داد که در تغییر ترتیب اشاره به آن رفته است، تفسیر و تشریح کامل این آیه مشتمل بر مسایل و فواید زیادی در سوره‌ی «بقره» از صفحه‌ی ۴۲۵ تا ص ۴۴۶ در جلد اوّل «معارف القرآن» گذشته است در آنجا مطالعه شود.

﴿وَ ءَاخَرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ معنای لفظی **﴿ءَاخَرِينَ﴾** دیگران است، و معنای **﴿لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ﴾** هنوز با ایشان یعنی امّیین نپیوسته‌اند، می‌باشد، مقصود از آن تمام مسلمانان جهان هستند که تا قیامت به اسلام مشرّف می‌شوند[1].

در اینجا به این مطلب اشاره شده است که تمام مسلمانان تا قیامت، در جمع مؤمنین اوّلین یعنی صحابه‌ی کرام ملحق و محسوب می‌شوند، این

۱ ـ کما روی ابن زید، مجاهد و غیره.

بشارت بسیار بزرگی برای مسلمانان بعدی است[۱]، در عطف نمودن لفظ «**ءَاخَرِينَ**» دو قول وجود دارد: بعضی آن را بر لفظ «امّیین» عطف نموده‌اند که نتیجه‌ی آن، این است که، خداوند رسول خود را در میان امیین فرستاد، و در میان کسانی هم، که تا هنوز نیامده‌اند و به آنان ملحق نشده‌اند، بر این نظر شبهه‌ای وارد می‌شود، و آن این‌که فرستادن رسولﷺ در میان امیین ظاهر است، امّا فرستادن او در میان کسانی که هنوز نیامده‌اند، چه معنیٰ دارد.

در «بیان القرآن» به این شبهه، چنین پاسخ داده شده است که مراد از فرستادن در میان آنها، فرستادن برای آنهاست، چرا که لفظ «فی» در لغت عرب در این معنیٰ به کار می‌رود، و بعضی دیگر فرموده‌اند که: «**ءَاخَرِينَ**» بر ضمیر منصوب «**يُعَلِّمُهُم**» عطف است و مطلب آن این‌که آن‌حضرتﷺ به امّیین تعلیم می‌دهند و نیز به کسانی تعلیم می‌دهند که هنوز به آنها ملحق نشده‌اند[۲].

در «صحیح بخاری و مسلم» از حضرت ابوهریرهرضی الله عنه روایت است که ما در جلسه‌ای با رسول‌خداﷺ نشسته بودیم که سوره‌ی «جمعه» بر آن‌جنابﷺ نازل شد. و آن را بر ما تلاوت فرمود، وقتی که به این آیه رسید که ﴿**وَ ءَاخَرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ**﴾، عرض کردیم که یا رسول الله آنها چه کسانی هستند که به لفظ آخرین ذکر شده‌اند؟ آن‌حضرتﷺ خاموش ماند، پس از سؤال دوبار و سه بار، دست مبارک خود را بر حضرت سلمان فارسی گذاشت که در مجلس حاضر بود و فرمود: اگر ایمان به ستاره‌ی ثریا (پروین) برسد، عدّه‌ای از قوم این، آن را درمی‌یابند[۳].

این روایت اهل فارس را تخصیص نمی‌کند، بلکه همین قدر ثابت است که آنان نیز مشمول مجموعه‌ی «آخرین» هستند در این حدیث

---

۱ - روح.

۲ - اختاره فی‌المظهری.

۳ - مظهری.

فضیلت بسیار بزرگی برای اهل عجم، ثابت است[1].

﴿مَثَلُ ٱلَّذِينَ حُمِّلُوا ٱلتَّوْرَاةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ ٱلْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارا﴾

«اسفاراً» جمع سِفر بکسر سین است، که به کتاب بزرگی گفته می‌شود، آنچه در آیات سابق بیان شد که رسول خداﷺ در جمع امّیین مبعوث شده و سه مقصد برای بعثت او ذکر گردیده است، و در کتاب آسمانی قدیم تورات هم ذکر آن‌جنابﷺ با همین الفاظ و صفات بیان گردیده است، و مقتضای آن، این بود که یهود به محض این‌که آن‌جنابﷺ را ببینند، ایمان بیاورند، امّا جاه و مال دنیا آنها را از احکام تورات کور کرد، و باوجود علم به تورات، از نظر عمل مانند افراد جاهل و ناآگاه قرار گرفتند، لذا نکوهش آنها در آیه‌ی مذکور چنین بیان شده است، کسانی که تورات بر آنها تحمیل شده، یعنی بدون تقاضا، این نعمت به آنها داده شده بود، ولی آنان حق حمل آن را ادا نکردند، یعنی به احکام تورات بی‌اعتنایی کردند، مثال آنان مانند آن است که محموله‌ای از کتاب علوم و فنون، بر پشت خری حمل شود، که فقط بار سنگین آنها را بر می‌دارد، امّا از محتویٰ و مضامین آنها آگاهی ندارد، و نه می‌تواند از آنها استفاده نماید؛ همین است حال یهود که بخاطر آراسته کردن دنیا، تورات را بر می‌دارند، و به وسیله‌ی آن در میان مردم پُست و مقام به دست می‌آورند، ولی از هدایتهای آن استفاده نمی‌برند.

مثال عالِم بی‌عمل

حضرات مفسّرین فرموده‌اند که آنچه در اینجا مثال یهود بیان شده به عینه مثال آن عالم دینی است که بر علم خود عمل نکند.

نه محقق بود نه دانشمند　　چارپایی بر او کتابی چند

﴿قُلْ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ هَادُوٓا إِن زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَآءُ لِلَّهِ مِن دُونِ ٱلنَّاسِ فَتَمَنَّوُا

---

۱ - مظهری.

اَلْمَوْتَ إِن كُنتُم صَـٰدِقِينَ﴾ یهود باوجود کفر و شرک و سایر اخلاق بد خویش، مدّعی بودند، که: ﴿**نَحْنُ أَبْنَاءُ اللهِ وَ أَحِبَّاءُه**﴾[1]، که ما پسران و دوستان خدا هستیم، و بجز خود کسی دیگر را أهل جنّت نمی‌دانستند، بلکه می‌گفتند که: ﴿**لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُوْداً**﴾[2]، گویا آنها خود را از عذاب آخرت کاملاً مصون و مأمون می‌پنداشتند. و نعمتهای جنّت را ارث پدری خود تصوّر می‌کردند، و این هم ظاهر است که کسی که معتقد باشد که نعمتهای آخرت در برابر نعمتهای دنیا هزاران درجه افضل و بهتراند، و در دنیا همیشه مشاهده کند که زندگی آن خالی از رنج، غم، مشقّت و زحمت نیست، و امراض دامنگیر می‌شوند، و این را هم بطور قطع و یقین بداند که به محض مردن، من به آن نعمتهای بزرگ و دایم نایل می‌گردم؛ پس مقتضای این عقیده، آن است که اگر او کوچکترین عقل و فهمی داشته باشد، تمنّا و آرزوی مرگ در دل او پدید می‌آید، و می‌خواهد زودتر بمیرد تا از این زندگی مکدّر دنیا و رنج و غم آن رهایی یافته به زندگی خالص و راحت و آرامش همیشگی نایل گردد.

بنابر این در آیه‌ی مذکور به رسول خداﷺ هدایت گردیده است، تا به یهود بگوید، اگر این ادّعای شما که از جمع کل مخلوق، تنها شما محبوب و نازپرورده‌ی خدا هستید، و این خطر را ندارید که در آخرت به عذاب مبتلا می‌شوید، پس مقتضای عقل این‌است که شما مرگ را تمنّا کنید و مشتاق آن قرار بگیرید.

سپس خود قرآن آنها را تکذیب نموده و فرمود: ﴿**وَ لَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَداً بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ**﴾ یعنی آنان هرگز مرگ را آرزو نخواهند کرد، به سبب اعمال کفر و شرک که دستهای‌شان از پیش فرستاده‌اند، و کاملاً می‌دانند که در آخرت، جز عذاب جهنّم برای ما، چیز دیگری نیست، و این ادّعای

---

۱ - مائده، ۱۸. ۲ - بقره، ۱۱۱.

محبوبیّت و مقبولیّت، کلّاً دروغ است. که دروغ بودن آن بر خود آنها هم واضح است،برای استفاده از متاع دنیا، چنین ادّعا می‌کنند، و این را نیز می‌دانند که اگر موافق به راهنمایی رسولﷺ مرگ را آرزو می‌کردند، این خواسته صددرصد پذیرفته می‌شد، و می‌مردند، بنابر این فرمود: که آنها هرگز چنین تمنّایی را نخواهند کرد.

در حدیثی آمده است که رسول خداﷺ فرمود: اگر کسی از آنها در آن زمان مرگ را تمنّا می‌کرد، فوراً می‌مرد[۱].

آیا تمنّا و آرزو نمودن مرگ جایز است؟

این بحث بطور کامل و مفصّل در سوره‌ی «بقره» گذشته است، در حدیثی از آرزو نمودن مرگ، منع شده است. علّتش این است که در دنیا کسی حق ندارد یقین داشته باشد که به محض مردن صددرصد به بهشت خواهد رفت، و نسبت به هیچگونه عذابی احساس خطر ندارد، پس چنین آرزو نمودن برای مرگ، مرادف به آن است که او در جلو خدا شجاعت خود را ابراز داشته باشد.

﴿قُلْ إِنَّ ٱلْمَوْتَ ٱلَّذِى تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُۥ مُلَٰقِيكُمْ﴾ یعنی یهود باوجود این، که ادّعای محبوبیّت را دارند، از تمنّای مرگ گریز دارند، و نتیجه‌ی گریز از آرزوی مرگ، فرار از مرگ محسوب می‌شود، پس به آنها بگویید مرگی که شما از آن فرار می‌کنید، حتماً شما را در می‌یابد، اگر امروز نیاید بعد از چند روزی خواهد آمد، لذا در توان کسی نیست، که از آن فرار کامل داشته باشد.

احکام فرار از اسباب مرگ

فرار از آنچه بر حسب عادت، اسباب مرگ است، مقتضای عقل و

---

۱ - روح.

شرع می‌باشد، رسول خداﷺ در زیر دیوار شکسته‌ای می‌گذشت چنان با سرعت از آنجا گذشت که کسی از جای آتش سوزی، بگذرد. و عدم فرار از آن، خلاف عقل و شرع است؛ امّا فرار از مرگ که مذمّت و نکوهش آن، در آیه وارد شده، شامل این نمی‌باشد.

وقتی‌که عقیده، سالم باشد و مردم بداند که هرگاه مرگ بیاید، فرار از مرگ مرا نجات نمی‌دهد، ولی چون نمی‌داند که در این آتش سوزی، یا سمّ و یا چیز مهلک دیگر، شخصاً مرگ من مقدّر شده است، بنابر این فرار از آن، مشمول فرار از مرگ مذموم نیست.

امّا فرار از طاعون و وبا، وقتی که در جایی واقع شود، مسئله‌ای است جداگانه، که تفاصیل آن در کتب فقه و حدیث آمده است، می‌توان آنها را در آنجا ملاحظه نمود، و نیز در تفسیر «روح المعانی» زیر آیه‌ی مذکور نسبت به آن، کاملاً بحث شده و مسئله توضیح داده شده است، که در اینجا گنجایش به نقل کامل آن نیست.

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓا إِذَا نُودِىَ لِلصَّلَوٰةِ مِن يَوْمِ ٱلْجُمُعَةِ فَٱسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ ٱللَّهِ
ای ایمانداران، وقتی که اذان نماز روز جمعه، داده شود، پس بدوید به یاد خدا،

وَ ذَرُوا ٱلْبَيْعَ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۹﴾ فَإِذَا
و بگذارید خرید و فروش را، این بهتر است در حق شما، اگر شما فهم دارید. پس وقتی‌که

قُضِيَتِ ٱلصَّلَوٰةُ فَٱنتَشِرُوا فِى ٱلْأَرْضِ وَ ٱبْتَغُوا مِن فَضْلِ ٱللَّهِ وَٱذْكُرُوا ٱللَّهَ
تمام بشود نماز، پس پراکنده شوید در زمین، و تلاش کنید فضل خدا را، و یاد کنید الله را

كَثِيراً لَّعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿۱۰﴾ وَ إِذَا رَأَوْا تِجَـٰرَةً أَوْ لَهْواً ٱنفَضُّوٓا إِلَيْهَا
بسیار، تافلاح بیابید. و وقتی ببینند سوداگری یا تماشایی‌را، متفرّق می‌شوند به‌سوی آن،

وَ تَرَكُوكَ قَائِماً قُلْ مَا عِندَاللهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهْوِ وَ مِنَ التِّجَارَةِ وَ
و می‌گذارند تو را ایستاده، بگو آنچه نزد خداست بهتر است از تماشا و بازرگانی، و

اللهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ ﴿۱۱﴾
خداست بهترین روزی رسان.

خلاصه‌ی تفسیر

ای ایمانداران! وقتی که در روز جمعه برای نماز (جمعه) اذان گفته شود، پس شما به سوی یاد خدا (خطبه و نماز) بدوید، و خرید و فروش (و هم چنین مشاغل دیگر، مانع عن السعی کما فی رد المختار) را رها سازید (و تخصیص بیع بخاطر اهمّیّت آن است که ترک آن، فوت نفع تصوّر می‌شود) این (ترک مشاغل بیع و غیره و دویدن به سوی نماز و استماع خطبه) برای شما بهتر است، اگر قدری فهم داشته باشید؛ (زیرا که نفع آن باقی است، و نفع بیع و غیره فانی می‌باشد) سپس وقتی که نماز (جمعه) تمام شد (و اگر در ابتدای اسلام خطبه مؤخّر بوده است، پس مراد از تمام شدن نماز این است که نماز با متعلّقات خود تمام شود، حاصلش تمام شدن نماز و خطبه است، پس آنگاه اجازه دارید که) شما در زمین پراکنده شوید، و رزق خدا را تلاش کنید، (آنگاه اجازه دارید که در پی کارهای دنیوی بروید،) و (در آن هنگام نیز) خدا را به کثرت یاد کنید (آنچنان در مشاغل دنیوی سرگرم نشوید که از احکام و عبادات لازم، غافل بشوید) تا این که رستگاری حاصل کنید، و (وضع بعضی چنین است که) آنها وقتی تجارت و یا چیزی دیگر مشغول کننده‌ای را ببینند، به سوی آن سرازیر می‌شوند، و شما را ایستاده رها می‌سازند، شما بگویید که آنچه نزد خداست، (از قبیل ثواب و قرب) به مراتب از این شغل تجارت بهتر است، و (اگر هدف از این افزونی رزق است، پس بدانید که) خداوند از همه بهترین روزی رسان است (در

صورت اشتغال به طاعات ضروری، رزق را مقدّر می‌فرماید، پس چرا احکام او اجرا نشوند.)

معارف و مسایل

﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا نُودِىَ لِلصَّلَوٰةِ مِن يَوْمِ ٱلْجُمُعَةِ فَٱسْعَوْاْ إِلَىٰ ذِكْرِ ٱللَّهِ وَذَرُواْ ٱلْبَيْعَ﴾ **«یوم الجمعة»** این روز را یوم الجمعه، به این خاطر می‌گویند که روز اجتماع مسلمانان است، از آن شش روزی که خداوند آفرینش همه‌ی کاینات آسمان و زمین را در آنها انجام داده است، آخرین روزش، روز جمعه می‌باشد، که در آن، آفرینش به اتمام رسید، و در همین روز حضرت آدم علیه السلام آفریده شد، و در همین روز وارد جنّت گردید، سپس در همین روز به زمین فرود آورده شد، و در همین روز، قیامت برپا می‌شود، و در همین روز ساعتی وجود دارد که انسان در آن هر دعایی بکند، مقبول می‌گردد، و همه‌ی این امور، از احادیث صحیح ثابت‌اند[1].

خداوند متعال برای اجتماع وعید مردم در هر هفته، روز جمعه را مقرّر فرموده است، ولی امّتهای گذشته به آن موفق نشدند، یهود یوم السبت (روز شنبه) را یوم اجتماع قرار دادند، و نصاریٰ روز یکشنبه را و خداوند به این امّت توفیق عنایت فرمود که روز جمعه را انتخاب نمودند[2].

در زمان جاهلیّت به این روز **«یوم العروبة»** گفته می‌شد. جلوتر از همه در میان عرب، کعب بن لوی آن را به **«یوم الجمعة»** نام‌گذاری کرد، و قریش در این روز جمع می‌شدند، و کعب بن لوی خطبه می‌خواند و سخنرانی می‌کرد و این واقعه پانصد سال قبل از بعثت آن‌حضرت ﷺ بوقوع پیوسته است، کعب ابن لوی یکی از اجداد آن‌حضرت ﷺ است که حق تعالیٰ او را در زمان جاهلیّت نیز، از بت پرستی نجات داده، و به توحید موفّق گردانیده بود، او

---

۱ - ابن کثیر.
۲ - کما روی البخاری و مسلم عن ابی هریرة، ابن کثیر.

نسبت به بعثت رسول‌خداﷺ به مردم مژده داده بود، و عظمت او در میان قریش تا حدّی بود که روز وفات او را که پانصد و شصت سال قبل از بعثت رسول‌خداﷺ است، آغاز تاریخ خود به شمار می‌آوردند، که قبل از آن تاریخ عرب از زمان بنای کعبه به شمار می‌رفت، پس از وفات کعب بن‌لوی تاریخ، از وفات او آغاز گردید، سپس هنگامی که واقعه‌ی فیل در زمان تولّد آن‌حضرتﷺ اتّفاق افتاد، عرب تاریخ خود را بر آن بنا نهاد.

خلاصه این‌که اهتمام به جمعه در میان عرب، قبل از اسلام در زمان کعب بن‌لوی بود، و نام گذاری این روز به جمعه به او منسوب است[1].

در بعضی روایات آمده است که انصار مدینه قبل از هجرت و نزول فرض بودن نماز جمعه، بنابر اجتهاد خود به اجتماع در روز جمعه و عبادت در آن اهتمام می‌ورزیدند[2].

﴿**نُودِيَ لِلصَّلَوٰةِ مِن يَوْمِ ٱلْجُمُعَةِ**﴾ مراد از ندای صلوٰة، اذان است، و ﴿**مِن يَوْمِ ٱلْجُمُعَةِ**﴾ به معنای فی یوم الجمعة است، ﴿**فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ ٱللَّهِ**﴾ سعی به معنای دویدن و نیز به معنای انجام کاری با اهتمام می‌آید، که مراد از آن در اینجا همین معنای دوم است؛ زیرا رسول خداﷺ از دویدن و آمدن به نماز، منع فرموده است، و فرموده است: هرگاه برای نماز می‌آیید، با سکون و وقار بیایید. معنای آیه این‌که هرگاه در روز جمعه برای نماز جمعه اذان گفته شود، پس به سوی ذکرالله بدوید، یعنی برای رفتن به نماز و شنیدن خطبه اهتمام ورزید، چنان که دونده به طرف کاری دیگر متوجّه نمی‌شود، شما هم پس از اذان بجز به اذان و نماز جمعه، به کاری دیگر متوجّه نشوید[3].

﴿**ذِكْرِ ٱللَّهِ**﴾ می‌تواند مراد از آن نماز جمعه و یا خطبه باشد، که جزو

---

۱ - مظهری.

۲ - کما رواه عبدالرزاق باسناد صحیح عن محمد بن سیرین؛ مظهری.

۳ - ابن‌کثیر.

شرایط و فرایض نماز جمعه است، پس بهتر است که هر دو را از آن مراد گرفت[۱].

﴿وَ ذَرُوا الْبَيْعَ﴾ یعنی بیع (فروش) را رها سازید، در اینجا بر عبارت بیع اکتفا نمود، و مراد از آن بیع و شرا (خرید و فروش) می‌باشد، امّا وجه اکتفا بر بیع، این است که با گذاشتن آن، امور دیگر، خود بخود کنار گذاشته می‌شوند؛ زیرا وقتی فروشنده اقدام به فروش نداشته باشد، راهی برای خرید خریدار، باقی نخواهد ماند.

در این اشاره به آن است که خرید و فروش بعد از اذان جمعه حرام و عمل به آن برای خریدار و فروشنده فرض است، ولی انتظام آن بدین صورت است که، مغازه‌ها بسته شوند که خریدار خود بخود از خرید باز می‌ماند.

حکمتش این که چون تعداد خریداران و مشتریان محدود نیست، جلوگیری آنها سهل و آسان نمی‌باشد، امّا تعداد فروشندگان و مغازه‌داران مشخّص و محدود است، هنگامی که آنها از فروش باز داشته شوند، خریداران خود بخود از خرید باز می‌مانند، بنابر این در جمله‌ی: ﴿وَ ذَرُوا الْبَيْعَ﴾ بر حکم، به ترک بیع، اکتفا گردید.

فایده: هدف این بود که بعد از اذان جمعه از تمام مشاغل جلوگیری شود، که شامل زراعت، تجارت، کارگری، همه و همه می‌شود، امّا قرآن کریم در اینجا «بیع» را ذکر نمود که می‌تواند به این مطلب اشاره‌ای داشته باشد که مخاطبین نماز جمعه اهالی شهر و قصبات هستند، و در روستاهای کوچک و بیابانها نماز جمعه برگزار نمی‌شود؛ لذا مشاغلی که اهالی شهر و قصبه بیشتر با آن سروکار دارند، و می‌بایستی از آن جلوگیری شود، خرید و فروش می‌باشد؛ برخلاف اهالی روستاهای کوچک که شغل آنها بیشتر به

۱- مظهری و غیره.

کاشت زمین متعلّق است، و به اتّفاق فقها مراد از «بیع» در اینجا تنها خرید و فروش نیست، بلکه هر کاری که مخلّ اهتمام، به رفتن به سوی نماز جمعه، باشد، مفهوم بیع، شامل همه‌ی آنهاست، بنابر این بعد از اذان جمعه، خوردن، نوشیدن، خوابیدن و صحبت کردن با کسی و حتی مطالعه‌ی کتاب و غیره همه ممنوع می‌باشند، فقط می‌توان کاری را انجام داد که وابسته به نماز جمعه باشد.

اذان جمعه در ابتدا فقط یکی بود، که هنگام خطبه، در جلوی امام گفته می‌شد، و این روش از زمان رسالت مآب، صدّیق اکبر و فاروق اعظم برقرار ماند، وقتی که در زمان حضرت عثمان بر آمار مسلمانان افزوده شد، و در اطراف مدینه منتشر شدند، و صدای اذان جلو امام به فاصله‌های دور نمی‌رسید. حضرت عثمان دستور داد تا اذانی دیگر بیرون از مسجد، بر مقام «زورا» گفته شود، که صدای آن در شهر مدینه می‌پیچید و کسی از صحابه بر این امر اعتراض و انکار ننمود، لذا اذان اوّل قبل از خطبه به اجماع صحابه مشروع گردید، و حکم حرمت بیع و شرا و مشاغل دیگر که نخست بعد از اذان خطبه نزد امام بود، الآن پس از نخستین اذان شروع شد؛ زیرا که الفاظ قرآن: ﴿**إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَوٰةِ مِن يَوۡمِ ٱلۡجُمُعَةِ**﴾ بر آن نیز صادق می‌آید، تمام این امور در عموم کتب حدیث، تفسیر و فقه بدون اختلاف مذکور می‌باشند.

تمام امّت اجماع و اتّفاق دارند که در روز جمعه بجای نماز ظهر نماز جمعه فرض است، و نیز اجماع و اتّفاق دارند که نماز جمعه مانند سایر نمازهای پنجگانه نیست، شرایطی افزون، بر آن وارد است.

نمازهای پنجگانه را می‌توان تنها بدون جماعت خواند و با دو نفر هم می‌توان در آنها جماعت برگزار کرد؛ امّا نماز جمعه بدون جماعت برگزار نمی‌شود، و فقها در باره‌ی تعداد افراد جماعت با همدیگر اختلاف دارند، هم چنین نمازهای پنجگانه در هر کجا دریا، خشکی، صحرا، جنگل و بیابان

ادا می‌شوند، امّا نماز جمعه در جنگل و صحرا در نزد هیچ یک از فقها ادا نمی‌شود، و نماز جمعه بر زنان، مسافران و مریضان فرض نیست، بلکه آنها بجای جمعه نماز ظهر را می‌خوانند، و در این باره که نماز جمعه بر اهالی چه روستایی فرض است؟ فقها با هم اختلاف نظر دارند:

امام شافعی رحمه الله فرموده است که در هر روستایی که چهل مرد عاقل و بالغ سکونت داشته باشد، در آن می‌توان نماز جمعه را برگزار نمود، و با کمتر از آن نمی‌توان نماز جمعه را برگزار کرد.

امام مالک رحمه الله وجود چنین روستایی را ضروری می‌داند که منازل در آن با هم متّصل باشند، و در آن بازار خرید و فروش وجود داشته باشد.

در نزد امام اعظم ابوحنیفه رحمه الله شرایط وجوب و ادای نماز جمعه از این قرار هستند: جایی که در آن نماز جمعه برگزار می‌شود، شهر یا قصبه‌ی بزرگی باشد، که در آن کوچه، خیابان و بازار باشد، و نیز در آن قاضی یا حاکم برای داوری معاملات، وجود داشته باشد، جای تفصیل مسئله و یا ذکر دلایل آن، در اینجا نیست، علما کتابهای مستقلی، در این خصوص، نگاشته‌اند، و در آنها همه‌ی این امور توضیح داده شده است.

خلاصه این که آیه‌ی: ﴿**يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓا۟ إِذَا نُودِىَ لِلصَّلَوٰةِ مِن يَوْمِ ٱلْجُمُعَةِ فَٱسْعَوْا۟**﴾ عام مخصوص منه البعض است، نماز جمعه بر عموم مسلمانان مطلقاً فرض نیست، بلکه نزد همه، قیود و شرایطی چند، دارد.

فقط در باره تعیین شرایط اختلاف است، البتّه در جایی که فرض است برای فرضیت آن تأکید و اهمّیّت زیادی بیان شده است، اگر کسی از آنهایی که نماز جمعه بر آنها فرض است، نماز جمعه را ادا نکرد، در احادیث وعید شدیدی در خصوص او آمده است، و برای کسانی که نماز جمعه را با آداب و شرایط متعلّق به آن، بجا می‌آورند فضایل و برکات زیادی وعده شده است.

﴿فَإِذَا قُضِيَتِ ٱلصَّلَوٰةُ فَانتَشِرُوا فِى ٱلْأَرْضِ وَ ٱبْتَغُوا مِن فَضْلِ ٱللهِ﴾ در آیات سابق تمام امور دنیوی، از قبیل خرید و فروش و غیره، بعد از اذان جمعه ممنوع اعلام گردید، در این آیه اجازه داده شده که بعد از نماز جمعه می‌توانید به کار و بار تجارت و دریافت رزق خویش اهتمام ورزید.

برکت در تجارت و کسب بعد از نماز جمعه

حضرت عراک بن مالک وقتی که از نماز جمعه فارغ می‌شد، از مسجد بیرون آمده بر در مسجد می‌ایستاد و این دعا را می‌خواند:
«اَللّٰهُمَّ إِنِّي أَجَبْتُ دَعْوَتَكَ وَ صَلَّيْتُ فَرِيْضَتَكَ وَانْتَشَرْتُ لِمَا أَمَرْتَنِيْ فَارْزُقْنِي مِنْ فَضْلِكَ وَ أَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ»(۱).

یعنی: خدایا دستور تو را بجا آوردم، و فرض تو را ادا کردم، و هم چنان که تو دستور دادی من نماز خوانده بیرون آمدم، پس تو از فضل خویش به من رزق عطا بفرما، و تویی بهترین رزق دهندگان.

و از بعضی سلف صالحین منقول است: هر کسی که بعد از نماز جمعه به امور تجارت بپردازد خداوند برای او هفتاد بار برکت نازل می‌فرماید(۲).

﴿وَٱذْكُرُوا ٱللهَ كَثِيراً لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ یعنی بعد از ادای نماز جمعه در کسب معاش به تجارت مشغول باش، امّا مانند کفّار از خدا غافل مباش، در عین وقت خرید و فروش و کارگری یاد خدا را جاری بدار.

﴿وَ إِذَا رَأَوْ تِجَـٰرَةً أَوْ لَهْواً انفَضُّوا إِلَيْهَا وَ تَرَكُوكَ قَآئِماً قُلْ مَا عِندَاللهِ خَيْرٌ مِنَ ٱللَّهْوِ وَمِنَ ٱلتِجَـٰرَةِ وَ ٱللهُ خَيْرُ ٱلرَّ ٰزِقِينَ﴾ در این آیه، کسانی که خطبه جمعه را رها ساخته متوجّه امور تجارت گردیدند، متنبّه گردانیده شدند.

امام ابن کثیر فرموده است که: این واقعه زمانی است، که رسول کریم ﷺ بعد از نماز جمعه خطبه می‌خواند، چنان که در عیدین، الآن هم همین

---

۱ - رواه ابن ابی حاتم، ابن کثیر.

۲ - ابن کثیر.

معمول است، در روزی از روزهای جمعه، چنین اتّفاق افتاد که کاروان تجارتی، وارد بازار مدینه شد، و ورودش، با طبل و غیره اعلام گردید، مردم تازه از نماز جمعه فارغ شده بودند، و آن‌حضرتﷺ داشت خطبه می‌خواند، بسیاری از صحابه، آن‌حضرتﷺ را در حال خطبه خواندن، رها ساخته، به بازار رفتند عدّه‌ی قلیلی، با آن‌حضرتﷺ ماندند، که آمار آنها دوازده نفر گفته شده است(۱).

در بعضی روایات حدیث آمده است که رسول اللهﷺ بر این واقعه فرمود که: اگر همه شما می‌رفتید، رودخانه مدینه پر از عذاب آتش می‌شد(۲).

امام التفسیر، مقاتل می‌فرماید که: این کاروان تجارت مال دحیه بن خلف کلبی بود، که از شام آمده بود، تمام لوازمات بازرگانان مدینه را این کاروان فراهم می‌کرد، هرگاه مردم مدینه از ورود آن اطلاع می‌یافتند، مرد و زن همه به سوی آن می‌دویدند، و این دحیه بن خلف تا آن زمان مسلمان نشده بود، بعداً به اسلام مشرّف شد.

حسن بصری و ابومالک فرموده‌اند: این واقعه زمانی اتّفاق افتاد که اشیای ضروری کمیاب و خیلی گران بودند(۳)، از این جهت، بسیاری از صحابه، با یافتن اطّلاع از ورود قافله، از مسجد بیرون رفتند، اوّلاً نماز خوانده بودند، و نسبت به خطبه نمی‌دانستند که آن هم در روز جمعه جزو فرایض است.

ثانیاً اشیای بسیار گران بودند، سومین موجب این بود که هر کسی فکر می‌کرد که با دیر رفتن، نمی‌تواند به ضروریاتش برسد، به هر حال با توجّه به این وجوه، این لغزش از صحابه‌ی کرام سر زد، و حدیث مذکور متضمّن

---

۱ - این را امام ابوداوود در مراسیل روایت کرده است.
۲ - رواه ابویعلیٰ، ابن کثیر. ۳ - مظهری.

وعید بر آن، وارد شد، که «اگر همه‌ی شما می‌رفتید، عـذاب خـدا نـازل می‌شد!» آیه‌ی مذکور جهت تنبیه و هشدار بر این واقعه، نازل گردید، کـه ﴿إِذَا رَأَوْ تِجَـٰرَةً﴾ و از اینجاست که رسول خداﷺ روش خود را در بـاره‌ی خطبه، تغییر داد، و خطبه را قبل از نماز جمعه مقرر فرمود، و اکنون سنّت همین است(۱).

در آیه‌ی مذکور، به رسول خداﷺ دستور داده شد، تا به مردم اعلام کند، که آنچه نزد خداست، از این تجارت و غیره بهتر است، که حتماً مراد از آن، ثواب آخرت است، ولی این دور نیست که مراد از آن نیز این باشد، که برای کسانی که به جهت نماز و خـطبه، تـجارت را رهـا سـازند، از طـرف خداوند برکات خاصّی در این جهان نازل گردد، هم چنان که در بالا از سلف صالحین به روایت ابن کثیر نقل گردید.

تمت بحمد الله سورة الجمعة یوم الخمیس ۲۸ جمادی الاولی سنه ۱۳۹۱هـ
و ایضاً تمت الترجمة بلیلة الجمعة قبیل صلوٰة العشاء ۱۲ ربیع‌الاولی سنه ۱۴۱۰هـ

* * *

---

۱ - ابن کثیر.

سورة المنٰفقون

سورة المنٰفقون مدنية وهی احدیٰ عشرة آية و فيها ركوعان

سوره‌ی منافقون درمدینه نازل‌شده و دارای یازده آیه و دو رکوع می‌باشد

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

شروع به‌نام خدا که بی‌حد مهربان و بی‌نهایت رحیم است

إِذَا جَآءَكَ ٱلْمُنَٰفِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ ٱللهِ وَٱللهُ يَعْلَمُ

وقتی‌که بیایند پیش تو منافقان، می‌گویند ما قایل هستیم که تو رسول خدایی، و خدا می‌داند

إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَٱللهُ يَشْهَدُ إِنَّ ٱلْمُنَٰفِقِينَ لَكَٰذِبُونَ ﴿۱﴾ اتَّخَذُوا

که تو رسول او هستی، و خدا گواهی می‌دهد که منافقان دروغگو هستند. قرار داده‌اند

أَيْمَٰنَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَن سَبِيلِ ٱللهِ إِنَّهُمْ سَآءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۲﴾ ذَٰلِكَ

قسم‌های خود را سپر، پس باز می‌دارند از راه خدا، بد است آنچه آنها می‌کنند. این

بِأَنَّهُمْ ءَامَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطُبِعَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ

از آنجاست که آنها ایمان آوردند باز منکر شدند، پس مهر زده شد بر دلهای‌شان، پس اکنون

لَا يَفْقَهُونَ ﴿۳﴾ وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَإِن يَقُولُوا

نمی‌فهمند. و وقتی که ببینی آنها را خوش می‌کند تو را هیأت آنها، و اگر صحبت کنند

تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ كَأَنَّهُمْ خُشُبٌ مُّسَنَّدَةٌ يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ

می‌شنوی گفتارشان را، گویا چوبهای تکیه داده به دیوار هستند، می‌پندارند هر فریادی را

عَـلَيْهِمْ هُـمُ الْـعَدُوُّ فَـاحْذَرْهُمْ قَـاتَلَهُمُ اللهُ أَنَّـىٰ يُـؤْفَكُون ﴿۴﴾
علیه‌خود، اینهاهستند دشمن، برحذرباش ازآنها،گردن‌شان راخدابزند کجابرده‌می‌شوند.

وَ إِذَا قِـيلَ لَـهُمْ تَـعَالَوْا يَسْـتَغْفِرْ لَكُـمْ رَسُـولُ اللهِ لَـوَّوْا
ووقتی‌که گفته‌شود به‌آنهاکه‌بیاییدآمرزش‌می‌خواهد برایتان‌رسول‌خدا(ﷺ) برمی‌گردانند

رُءُوسَـهُمْ وَ رَأَيْـتَهُمْ يَـصُدُّونَ وَ هُـم مُّسْـتَكْبِرُونَ ﴿۵﴾ سَـوَآءٌ
سرهای خود را، و می‌بینی آنها را که باز می‌دارند، و آنها تکبّر می‌کنند. برابر است

عَـلَيْهِمْ أَسْـتَغْفَرْتَ لَـهُمْ أَمْ لَـمْ تَسْـتَغْفِرْ لَـهُمْ لَـن يَـغْفِرَ اللهُ
در حق‌آنهاکه آمرزش بخواهی برای آنها یاآمرزش نخواهی برایشان، هرگز نمی‌آمرزد خدا

لَـهُمْ إِنَّ اللهَ لَا يَـهْدِى الْـقَومَ الْـفَـسِقِينَ ﴿۶﴾ هُـمُ الَّـذِينَ يَـقُولُونَ
آنها را، یقیناً خداوند راه نشان نمی‌دهد مردمان نافرمان را. اینها هستند که می‌گویند

لَا تُـنفِقُوا عَـلَىٰ مَـنْ عِـندَ رَسُـولِ اللهِ حَـتَّىٰ يَـنفَضُّوا وَ
انفاق نکنید بر کسانی که نزد رسول خدا(ﷺ) سکونت دارند، تا پراکنده شوند، و

لِلّٰهِ خَزَآئِنُ السَّـمَٰوَٰتِ وَ الْأَرْضِ وَ لَـٰكِـنَّ الْـمُنَـٰفِقِينَ لَا يَـفْقَهُونَ ﴿۷﴾
از آن خداست گنجینه‌های آسمانها و زمین، ولی منافقان نمی‌فهمند.

يَـقُولُونَ لَـئِن رَّجَـعْنَآ إِلَـى الْـمَدِينَةِ لَـيُخْرِجَنَّ الْأَعَـزُّ مِـنْهَا
می‌گویند البتّه اگر ما برگردیم به مدینه، بیرون می‌راند کسی که زور داشته باشد از آن،

الْأَذَلَّ وَلِلّٰهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَـٰكِنَّ الْمُنَـٰفِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۸﴾
ضعیف‌تر را، وازآن خداست زور واز آن‌رسول ومؤمنان، ولی‌منافقان نمی‌دانند.

خلاصه‌ی تفسیر

وقتی که (این) منافقان پیش شما می‌آیند، می‌گویند که ما (از ته دل) گواهی می‌دهیم که در حقیقت شما رسول خدا هستید، و این را خدا می‌داند

که شما رسول خدا هستید، (لذا از این جهت گفتارشان تکذیب نمی‌شود،) و (باوجود این) خداوند گواهی می‌دهد که این منافقان (در این گفتار خویش) دروغگو هستند، (از این که می‌گویند که قلباً گواهی می‌دهیم؛ زیرا آن گواهی فقط شفاهی است، و از عقیده‌ی قلب نیست،) آنها قسم‌های خود را (برای حفظ جان و مال خویش) سپر قرار داده‌اند؛ (زیرا اگر اظهار کفر می‌کردند وضع‌شان مانند کفّار دیگر می‌شد، که با آنها جهاد برگزار می‌شد، قتل و غارت می‌شدند،) باز (همراه با این خرابی لازمی، خرابی بسیاری نیز وجود دارد، که) آنها (دیگران را هم) از راه خدا باز می‌دارند، یقیناً این اعمال آنها بد است (و) این (که ما گفتیم اعمال آنها بسیار بد است،) از آنجا ناشی می‌شود، که آنها (اوّلاً در ظاهر) ایمان آوردند، سپس (پیش شیاطین خود رفته با گفتن کلمات کفرآمیز: ﴿**إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِءُونَ**﴾[1]) کافر شدند، (منظور این که حکم بر بدی اعمال آنها، به سبب نفاق آنهاست، که بدترین عملِ کفر است،) پس (به سبب این نفاق،) بر دلهای‌شان مهر زده شد، پس (سخن حق را) نمی‌فهمند و (در ظاهر، آنها چنان چرب زبان اند که) وقتی شما آنها را ببینید، (از نظر شأن و شوکت ظاهری) قد و قامت‌شان موجب تعجّب شما می‌شود، و (در صحبت کردن چنان‌اند که) اگر صحبت کنند شما (به سبب فصاحت، بلاغت و شیرینی کلامشان) به صحبت آنها گوش فرا می‌دهید، (امّا چون در داخل چیزی ندارند، پس با قد و قامت ظاهری از کمالات باطنی، تو خالی‌اند، لذا مثال آنها مانند این است که) گویا آنها چوب هستند که (به دیواری) تکیه داده شده (ایستاده) اند (که از نظر جسم، قامت بلند و پنهاوری دارند امّا بی‌روح. و عادت عمومی این است که چوبی که فی‌الحال به درد نخورد به دیوار تکیه داده می‌شود، پس اینگونه چوبها بی‌فایده محض هم هستند، هم چنین آنها نیز در ظاهر سر و صورت

---

۱ - بقره، ۴.

خوبی دارند، ولی از داخل بی‌فایده هستند، و چون به وجه عدم اخلاص و عدم ایمان همیشه در فکر و اندیشه‌ی خطرند که مبادا مسلمانان بنابر قرینه و یا به وسیله‌ی وحی از وضع ما آگاه گردند، و با ما مانند کفّار دیگر دستور به جهاد برسد، پس بنابه این تخیّل، چنان ترسان هستند که) هر فریاد و صدا را (اگر چه به خاطر دیگری باشد،) علیه خود می‌پندارند، (هرگاه فریاد و صدایی برخیزد، چنین می‌پندارند که مبادا این مصیبت بر ما واقع بشود، در حقیقت) آنها دشمن (کامل) هستند، از آنها برحذر باشید، (بر هیچ سخن آنها اعتماد نکنید،) خداوند آنها را غارت نماید، کجا دارند (از دین حق) به دور می‌روند، (هر روز دورتر می‌شوند،) و (تکبّر و شرارت آنها تا جایی است که) وقتی به آنها گفته می‌شود که (به نزد رسول خدا) بیایید تا رسول الله ﷺ در حق شما استغفار کند، رخ خود را برمی‌گردانند، و می‌بینی آنها را که (از این خیرخواهی و استغفار) تکبّر و بی‌اعتنایی می‌کنند، (پس وقتی که حال کفر آنها چنین است،) برابر است برای آنها، چه در حقّ آنان استغفار کنی و یا استغفار نکنی، خداوند هرگز آنها را نمی‌آمرزد، (منظور این که اگر آنها نزد شما هم می‌آمدند، و شما به اعتبار ظاهر در حق آنها استغفار هم می‌کردید، باز هم این استغفار درد آنها را دوا نمی‌کرد، این حالت آنها به اعتبار گذشته است، و در آینده حالت آنها چنین است که) یقیناً خداوند متعال به چنین نافرمانان (توفیق) هدایت نمی‌دهد، ایشان کسانی هستند که می‌گویند، بر کسانی که حول و حوش رسول خدا ﷺ (گرد آمده) سکونت دارند، چیزی انفاق نکنید، تا از او پراکنده شوند، و (این گفتار آنها نادانی محض است؛ زیرا) همه‌ی خزانه‌های آسمانها و زمین از آن خداست، ولی منافقان درنمی‌یابند، (که مدار رزق را بر نفقات اهل شهر، می‌دانند، و) آنها چنین می‌گویند که اگر ما الآن به سوی مدینه باز گشتیم، پس اهل عزّت ذلیلان را بیرون خواهند راند، (ما این مسافران بیگانه را بیرون

می‌رانیم) و (آنچه خود را در این قول باعزّت و مسلمانان را ذلیل می‌گویند، جهل محض است، بلکه) عزّت (ذاتی) از آن خدا و (به واسطه‌ی تعلّق بالله) از آن رسول خداﷺ و (به واسطه‌ی ارتباط با خدا و رسولﷺ) از آن مسلمانان است، امّا منافقان نمی‌دانند، (بلکه امور فانی را مدار آن می‌پندارند.)

معارف و مسایل

داستان مفصّل نزول سوره‌ی منافقون

این واقعه طبق روایت محمد بن اسحٰق، در ماه شعبان سنه ۶هـ، و طبق روایت قتاده و عروه، در ماه شعبان سنه ۵هـ، هنگام غزوه‌ی بنی‌المصطلق، اتفاق افتاد[۱].

داستان آن، مطابق روایت محمد بن اسحٰق و بیشتر علمای مغازی و سیر، از این قرار است، که به رسول خداﷺ اطّلاع رسیده بود که سردار طایفه بنی‌المصطلق «حارث بن ضرار» برخلاف رسول خداﷺ دارند خود را برای جنگ آماده می‌کنند، و این حارث پدر حضرت جویریه ـ رض ـ است که بعداً به اسلام مشرف شده در ردیف ازواج مطهرات قرار گرفت، و سپس خود حارث هم به شرف اسلام نایل آمد.

وقتی که رسول خداﷺ خبر یافت که او آماده‌ی جنگ است با گروهی از مسلمانان در مقابل او در آمد، در جمع مسلمانان بسیاری از منافقین نیز به این امید بیرون آمدند که سهمی از مال غنیمت به ما خواهد رسید؛ زیرا آنها باوجود کفر و انکار قلبی، می‌دانستند، که کمک خداوند شامل حال آن حضرتﷺ است، و او غالب و پیروز خواهد شد، چون رسول خداﷺ به منطقه بنی‌المصطلق رسید، با لشکر حارث بن ضرار بر چشمه و یا چاه آب

۱ ـ مظهری.

معروف به «مریسیع،» برخور نمود، بنابر این، به این غزوه «غزوه مریسیع» نیز گفته می‌شود، از دو طرف صفوف جنگ ترتیب یافت، و با تیراندازی مقابله شد، بسیاری از مردان بنی‌المصطلق کشته و بسیاری دیگر گریختند، خداوند رسول‌خودﷺ را پیروز گردانید، مقداری مال و تعدادی زن و کودک به غنیمت مسلمانان در آمد، و قضیه‌ی این جهاد به پایان رسید.

تعاون وتناصر براساس‌ملّیت، وطن‌یانسب، شعارکفر وجاهلیّت‌است

پس از این‌که هنوز قشون مسلمانان در مریسیع جمع بود حادثه‌ای ناگوار، اتّفاق افتاد که دو صحابی یکی از مهاجرین و دیگری از انصار باهم درگیر شدند، تا جایی که موضوع به قتال رسید، مهاجر به خاطر کمک خود، مهاجرین را و انصاری، انصار را صدا زدند، و از هر دو گروه عدّه‌ای جمع شدند و نزدیک بود که با هم درگیر شوند، و از آن طرف رسول خداﷺ به محض اطّلاع، سر حادثه رسید، و با نارضایتی شدید فرمود: «**ما بال دعوی الجاهلية**» که نعره‌ی جاهلیت چیست؟ که ملّیت، وطن یا قوم اساس قرار گرفته برای کمک خواستن و دفاع نمودن نعره بلند می‌شود، سپس فرمود: «**دعوها فانها منتنة**» که این نعره را رها سازید، که نعره‌ی بسیار بدبویی است؛ و نیز فرمود که: «بر هر مسلمان لازم است که به برادر مسلمان خود کمک کند، چه ظالم باشد و چه مظلوم» کمک به مظلوم روشن است، که از ظلم نجات داده می‌شود، و منظور از کمک به ظالم این‌است که او از ظلم کردن باز داشته شود؛ زیرا کمک واقعی به او، همین‌است، منظور این‌که در هر معامله باید دید که مظلوم چه کسی است، و بر هر مسلمان چه از مهاجرین‌باشد یا انصار و یا از قبیله و طایفه‌ای دیگر، لازم است که مظلوم را از ظلم نجات دهد، و دست ظالم راکوتاه کند، اگر چه او برادر حقیقی و از پدرش هم باشد، و این ملّیت قومی و نسبی نعره‌ی بسیار بدبو و جاهلانه‌ای می‌باشد، و بجز از

بدبویی چیز دیگری به دست نمی دهد.

با شنیدن این ارشاد نبویﷺ نزاع خاتمه یافت، تجاوز در این باره از طرف «جهجاه» مهاجر ثابت شد، و در مقابل «سنان بن وبره» انصاری مجروح شده بود، که در اثر تفهیم نمودن «عبادة بن الصامت» از حق خود گذشت، و دو مخاصم ظالم و مظلوم با هم برادر قرار گرفتند.

گروهی از منافقین که به امید دست یافتن به مال غنیمت با مسلمانان همراه بودند، رییس آنها «عبدالله بن ابیّ» که قلباً نسبت به رسول خداﷺ عداوت و دشمنی داشت، امّا به خاطر استفاده دنیوی خود را مسلمان معرّفی می‌کرد، وقتی از این ماجرا آگهی یافت، جهت تفرقه افکنی بین مسلمانان، فرصت را غنیمت شمرد، و منافقان را در جلسه‌ی خود فرا خواند، و از مؤمنان فقط زید بن ارقم در آنجا بود، و آنها را علیه مهاجرین تحریک نمود، و گفت شما آنها را در شهر خود جای داده بر خود مسلّط گردانیدید، و سرمایه و اموال خود را با آنها توزیع نمودید، این پرورده‌های لقمه‌های شما، الآن در برابر شما قد علم کرده‌اند، و اگر شما اکنون هم به فکر سرانجام خود قرار نگرفتید، در آینده، زندگی را بر شما تلخ خواهند کرد، بنابر این شما باید در آینده دست از کمک مالی آنها باز دارید، تا خودبخود به جاهای دیگر پراکنده شوند، و هر کسی از شما که عزّتی دارد به محض ورود به مدینه ذلیل‌ها را بیرون براند.

و مراد از کسانی که عزّت دارند، در نظر او، گروه خودش و انصار بودند، و مراد از ذلیل‌ها، العیاذ بالله، رسول خداﷺ و مهاجرین بودند، وقتی که حضرت زید بن ارقم این سخن را شنید، فوراً به عبدالله بن ابیّ گفت: «والله تو ذلیل، خوار و مبغوض هستی و رسول خداﷺ با توجّه به عزّتی که خداوند به او عنایت فرموده است، و نیز با محبّتی که مسلمانان به او دارند، پیروز است، و چون عبدالله می‌خواست پرده بر نفاقش بیندازد کلمات

صریحی نگفته بود و در اثر خشم حضرت زید بن ارقم، به هوش آمد که کفرش دارد آشکار می‌گردد، از حضرت زید معذرت خواست و گفت که من به طور شوخی چنین گفته‌ام، منظورم این نیست که علیه رسول خداﷺ کاری کرده باشم، حضرت زید بن ارقم از جلسه برخاست و در خدمت رسول خداﷺ حاضر شده، تمام ماجرا را به آن حضرتﷺ گزارش داد، این واقعه بر رسول خداﷺ سخت گذشت، و آثار ناراحتی بر چهره‌ی مبارک پدید آمد، (چون زید بن ارقم جوان کم سن و سال، بود) آن‌حضرتﷺ به او گفت که ای پسر آیا تو دروغ نمی‌گویی، زید بن ارقم قسم یاد نمود که خیر، من با گوشهای خود این سخنها را از او شنیده‌ام، باز آن‌حضرتﷺ فرمود: اشتباه نکرده‌ای باز زید همان جواب اوّلی را داد؛ سپس این سخن عبدالله بن ابیّ در تمام صحابه چنان زبان زد مردم قرار گرفت که بجز آن، سخن دیگری بر زبان نداشتند، و از این طرف حضرات انصار حضرت زید را ملامت کردند، که تو علیه سردار قبیله تهمت وارد نمودی و صله‌ی رحمی را قطع نمودی، زید بن ارقم فرمود: قسم به خدا از تمام قبیله خزرج کسی پیش من محبوب تر از عبدالله بن ابیّ نبوده‌است، امّا از روزی که او علیه رسول خداﷺ این کلمات را بر زبان راند، من نمی‌توانم او را تحمّل کنم، و اگر پدرم هم این کلمات را می‌گفت، حتماً آن را به بارگاه رسول خداﷺ گزارش می‌دادم.

و از طرف دیگر حضرت عمر بن الخطابؓ در محضر آن‌حضرتﷺ عرض نمود که یا رسول الله اجازه بفرما تا گردن این منافق را بزنم، و در بعضی روایات آمده است که حضرت فاروق اعظمؓ عرض کرد که: به عباد بن بشر، امر بفرما، تا سر او را از تن جدا کرده به محضر شما تقدیم بدارد، رسول خداﷺ فرمود: ای عمر وضع این چه می‌شود که بین مردم مشهور می‌شود که من دارم اصحاب خود را به قتل می‌رسانم، بنابراین، آن‌حضرتﷺ از قتل عبدالله بن ابیّ جلوگیری نمود، پسر عبدالله بن ابیّ که او

هم عبدالله نام داشت، چون از این سخن حضرت فاروق اعظم اطّلاع یافت، به بارگاه رسول خداﷺ حضور بهم رسانید و چون مسلمان پخته‌ای بود، عرض نمود که: یا رسول الله! اگر شما می‌خواهید پدرم را به قتل برسانید، امر بفرما تا خود من سر او را از تنش جدا کرده به محضر شما قبل از این‌که از جلسه بلند باشید، تقدیم نمایم، سپس عرض نمود که: همه‌ی قبیله‌ی خزرج بر این گواه است که در میان آنان نسبت به پدر کسی از من فرمانبردارتر نیست، امّا برخلاف خدا و رسولﷺ، از او کوچکترین چیزی قابل تحمّل نیست، و من احساس خطر می‌کنم که اگر شما به کسی غیر از من امر بفرمایید تا پدرم را به قتل برساند، مبادا من قاتل پدرم را دیده او را به قتل برسانم، و این موجب عذاب من قرار می‌گیرد، رسول خداﷺ فرمود که: من چنین اراده و تصمیمی ندارم، و نه به کسی نسبت به قتل او دستوری داده‌ام، سپس رسول خداﷺ برخلاف عادت مبارک قبلی خویش، نابه هنگام، دستور به کوچ کردن داد، و خودش بر ناقه‌ی قصویٰ سوار شد، وقتی که عموم صحابه حرکت کردند عبدالله بن ابیّ را پیش خود فرا خواند، و از او پرسید که آیا تو چنین کلماتی را گفته‌ای، او قسم یاد کرد که من هرگز چنین نگفته‌ام، این پسر «زید بن ارقم» دروغگو است، چون عبدالله بن ابیّ در میان قوم دارای شخصیتی بود، همه پنداشتند که زید بن ارقم اشتباه گفته، و عبدالله بن ابیّ چنین نگفته است، علیٰ ای حال، رسول خداﷺ قسم و معذرت خواهی عبدالله بن ابیّ را پذیرفت، و مردم شدیداً زید بن ارقم را مورد خشم و ملامت قرار دادند، و او بنابر این افتضاح، از مردم پنهان شد.

رسول خداﷺ با تمام قشون این شبانه روز را در سیر گذرانید و روز دوم نیز تا نیم روز به سیرش ادامه یافت، تا این‌که گرمای نیم روز شدّت گرفت، و قافله از حرکت باز ماند، و اصحاب کرام در اثر سفر و حرکت یک شبانه روز و اندی، خسته و کوفته به محض گذاشتن رخت خواب به زمین

استراحت نموده، غرق خواب شدند.

راوی می‌گوید هدف رسول خداﷺ از این حرکت نا به هنگام و ادامه سفر طولانی این بود که مردم در اثر ادامه‌ی سفر از بحث در سخنان عبدالله بن - ابیّ، منصرف شوند، و این ماجرا، دنباله دار نباشد.

پس از این رسول خداﷺ مجدّداً سفر را آغاز نمود و در این مدّت طویل قبل از نزول آیات یاد شده در حقّ عبدالله بن ابیّ، حضرت عبادة بن - الصامت او را چندین بار تفهیم نمود که تو شخصاً به خدمت رسول خداﷺ برو، و به جرم خودت اعتراف کن، تا رسول خداﷺ برای تو آمرزش بخواهد، و تو از خشم خدا و رسول نجات یابی.

عبدالله بن ابیّ از این پند و اندرز او، اعراض نمود، حضرت عبادة فوراً فرمود که بر این روگردانی تو حتماً قرآن نازل خواهد شد، از این طرف رسول خداﷺ داشت سفر طی می‌کرد، و زید بن ارقم بارها به رسول خداﷺ نزدیک می‌شد؛ زیرا یقین داشت که چون این منافق مرا در کل قوم دروغگو معرّفی کرد، حتماً در تصدیق من و رد نمودن او، قرآن نازل خواهد شد، ناگهان حضرت زید مشاهده نمود که بر رسول خداﷺ آن کیفیت عارض گردید، که هنگام نزول وحی پیش می آمد، که حالت تنفّس او تنگ شد و بر پیشانی مبارک او عرق سرازیر گردید، و سواری او ناقه‌ی قصویٰ از سنگینی به زمین خم شد، زید امیدوار گردید که اکنون در حق او و عبدالله وحی نازل می‌شود، پس از برطرف شدن این کیفیّت، چون سواری من به آن حضرتﷺ نزدیک بود از روی سواری خود گوش مرا گرفت و فرمود: «**يا غلام صدّق الله حديثك و نزلت سورة المنفقين في ابن ابي من اولها الى آخرها**» یعنی ای پسر! خداوند سخن تو را تصدیق نمود و تمام سوره‌ی منافقین در حق ابن - ابیّ، نازل گردید.

از این روایت چنین معلوم گردید که سوره‌ی منافقین در اثنای سفر

نازل شده است، ولی در روایت بغوی آمده است که رسول خداﷺ به مدینه رسید، و زید بن ارقم از خجالت در خانه پنهان شد، آنگاه این سوره نازل گردید، والله اعلم.

در روایت دیگری آمده‌است: چون رسول خداﷺ به نزدیکی مدینه به وادی عقیق رسید، پسر عبدالله بن ابیّ که او نیز عبدالله نام داشت و شخص مؤمنی بود، در جلو قرار گرفت و در تمام سواریها تلاش نموده سواری پدرش را پیدا کرد، و آن را به زمین نشاند و پاروی زانوی آن گذاشت و به پدرش خطاب کرد: بخدا قسم تو نمی‌توانی وارد مدینه شوی، مگر این‌که رسول خداﷺ اجازه بفرماید، و تا توضیح ندهی آنچه که گفته‌ای عزیزان ذلیلان را بیرون رانند، که عزیز چه کسی است آیا رسول خداﷺ است یا تو؟

عبدالله بن عبدالله بن ابیّ راه پدرش را بسته و ایستاده بود و راهروان می‌گذشتند و او را ملامت می‌کردند که با پدرش چنین برخوردی را کرده است، سرانجام چون رسول‌خداﷺ رسید و از ماجرا پرسید، مردم گفتند که عبدالله مؤمن راه پدرش را بسته که تا رسول خداﷺ اجازه ندهد او را نگذارد وارد مدینه بشود، آن‌حضرتﷺ مشاهده نمود که ابن ابیّ منافق در مقابل پسرش مجبور شده می‌گوید که من از زنان و کودکان هم ذلیل‌ترم، رسول‌خداﷺ، با شنیدن این، به پسر او گفت که راه او را باز کن، و بگذار به مدینه وارد شود، آنگاه پسرش راه او را گشود.

داستان نزول سوره‌ی «منافقین» همین قدر بود که بیان گردید، و در ابتدای قصّه، این هم اجمالاً ذکر گردید، که مسئول اصلی غزوه‌ی بنی‌المصطلق پدر حضرت امّ المؤمنین «جویریه»، به نام حارث بن ضرار بود. سپس خداوند حضرت جویریه را به شرافت اسلام، در ردیف امّهات المؤمنین مورد نوازش قرار داد، و پدرش نیزبه اسلام مشرف شد.

واقعه‌ی آن در مسند امام احمد و سنن ابوداوود و غیره چنین منقول

است، که وقتی قبیله‌ی بنی‌المصطلق شکست خورد، در جمع اموال غنیمت تعدادی اسیر نیز به دست مسلمانان رسید، و طبق دستور اسلام آنها بین مجاهدین توزیع شد، و در این اسیران یکی حضرت جویریه دختر حارث هم بود، که به هنگام توزیع در سهم ثابت بن قیس بن شماس قرار گرفت، و او خواست تا جویریه را به صورت کتابت آزاد نماید، بدین صورت که مبلغی بر ذمّه‌ی برده یا کنیز گذاشته می‌شد، که او این مبلغ را با کشیدن زحمت تهیه و پرداخت نماید، و آزاد گردد، او در این مدّت جهت کسب و کار و تجارت آزاد بود.

مبلغی که بر جویریه مقرّر گردیده بود، اضافه بر توانش بود، و پرداخت آن برای او مشکل به نظر می‌رسید، لذا او در خدمت رسول خداﷺ حاضر شد و گزارش داد که من مسلمان شده‌ام، و گواهی می‌دهم که خدا یکی است هیچگونه شریکی ندارد، و تو رسول خدا هستی، سپس سرگذشت خود را بیان نمود، که ثابت بن قیس که من در سهم او قرار گرفته‌ام مرا مکاتب نموده است، ولی ادا نمودن مبلغ کتابت در حدّ توان من نیست، شما در این باره به من کمک بفرمایید، رسول خداﷺ خواسته‌ی او را پذیرفت، سپس او را آزاد نمود و خواست او را به ازدواج خود در آورد، و این در حق جویریه نعمتی بسیار بزرگ بود، چگونه آن را قبول نمی‌کرد، او با طیب خاطر قبول کرد، و در ردیف ازواج مطهّرات قرار گرفت، حضرت امّ المؤمنین «جویریه» می‌فرماید که من قبل از سه شب از تشریف فرمایی آن‌حضرتﷺ در غزوه بنی المصطلق در خواب دیدم، که ماه از جانب یثرب طلوع نموده در دامن من افتاد، و من در آن زمان این خواب را به کسی بیان نکردم، ولی اکنون تعبیر آن را دارم با چشم خود می‌بینم.

او دختر سردار قبیله بود، و شامل شدن او در ردیف ازواج مطهّرات اثرات بسیار خوبی بر تمام قبیله گذاشت، و فایده‌ی آن به تمام آن زنانی

رسید که همراه با او اسیر شده و خویشاوندان او بودند؛ زیرا پس از این که صحابه متوجّه شدند که او در ردیف ازواج مطهّرات قرار گرفته است، هر زنی را که پیش کسی به صورت کنیز در آمده بود آزاد نمودند؛ زیرا کنیز ماندن آنها را خلاف ادب پنداشتند، و بدین شکل صد کنیز با همراه او آزاد گردید، سپس پدر او نیز با مشاهده معجزه‌ای از آن‌حضرتﷺ به شرف اسلام نایل آمد.

هدایتها و فواید مهم این واقعه

واقعه‌ی نزول سوره‌ی «منافقین» در فهم تفسیر آن، کمک می‌باشد، و آن متضمّن بسیاری از هدایتها و مسایل مهم اخلاقی، سیاسی و معاشرتی نیز هست، بنابر این احقر تفصیل کامل این واقعه را در اینجا ذکر کردم و آن هدایات از این قراراند:

سنگ اساس اسلام، بر اخوّت اسلامی استوار است که در آن بر تمام امتیازات، از قبیل رنگ، وطن و زبان خط محو کشیده شده است، وقوع تنازع بین دو برادر مهاجر و انصاری در غزوه بنی‌المصطلق و کمک خواستن هر یکی از قبیله خویش، بت جاهلیّت بود، که رسول خداﷺ آن را شکست، و مسلمانان را در هر کجا که باشند و به هر رنگ، زبان و قبیله‌ای که باشند، همه را با هم برادر قرار داده، اخوّت مشترک اسلامی را در میان آنان برگزار نمود، ولی این دام تدبیر قدیمی شیطان است که مردم را در آن اسیر کرده به هنگام بروز اختلاف فیما بین، قوم، وطن، رنگ و زبان را اساس تناصر و تعاون قرار می‌دهد، و نتیجه‌ی ضروری آن این می‌باشد که معیار واقعی تعاون و تناصر که حق و انصاف اسلامی است از افکار و اذهان محو می‌گردد، و فقط بر اساس اخوّت و ملّیت، قانون کمک و همدردی بنیان‌گذاری می‌شود، و بدین شکل شیطان مسلمانان را باهم درگیر می‌کند،

و در این واقعه هم چنین صورتی واقع شد، امّا رسول خداﷺ فوراً و به هنگام، تشریف فرما شده این فتنه را خاموش نمود، و نشان داد که این شعار بد بوی کفر و جاهلیّت است، از آن اجتناب کنید، سپس همه را بر اصول تعاون قرآنی استوار نمود، چنان که در آیه‌ی دوم از سوره‌ی «مائده» می‌فرماید: ﴿تَعَاوَنُوا عَلَى ٱلْبِرِّ وَ ٱلتَّقْوَىٰ وَ لَا تَعَاوَنُوا عَلَى ٱلْإِثْمِ وَٱلْعُدْوَانِ﴾ یعنی معیار کمک کردن به کسی و یا کمک گرفتن از کسی در میان مسلمانان باید بر این اساس استوار باشد.

هر کسی بر عدل، انصاف و نیکی باشد به او کمک کنید، اگر چه از نظر نسب، خاندان، رنگ، زبان و وطن بیگانه باشد، و هر کسی که بر ظلم و گناه باشد، به او کمک نکنید، اگر چه پدر و برادرتان[1] باشد، این است آن اساس معقول و منصفانه که اسلام آن را برقرار کرده بود، و رسول خداﷺ قدم به قدم آن را مراعات می‌کرد، و به همه ارشاد و تلقین می‌کرد که بر آن استوار بمانند، و در آخرین خطبه‌ی حجّة‌الوداع فرمود: تمام رسومات جاهلی زیر پاهایم پایمال هستند.

اکنون بت امتیازات عرب و عجم، سیاه و سرخ، وطن و غیر وطن همه شکستند، و اساس اسلامی تعاون و تناصر با همدیگر، فقط و فقط، بر حق و انصاف، استوار است، همه باید تابع آن باشند. این واقعه به ما چنین درس داد که دشمنان اسلام همیشه برای پراکنده نمودن شیرازه‌ی اسلامی، حربه‌ی برادری، وطن و ملّیت را به کار می‌برند، و در هر جا و هر وقت که فرصت بیابند، آن را به کار گرفته، بین مسلمانان تفرقه می‌اندازند.

متأسّفانه مدّت زمانی است که باز مسلمانان این درس خود را فراموش کرده‌اند، و بیگانگان در ارتباط به پاره کردن وحدت اسلامی، همان دام تزویر شیطان را پهن کرده‌اند، و در اثر غفلت از دین و اصول آن، عموم

---

۱ - هزار خویش که بیگانه از خدا باشد   فدای یک تن بیگانه که آشنا باشد

مسلمانان دنیا، اسیر این دام شده، شکار جنگهای خانگی با همدیگر، قرار گرفته‌اند، و نیروی متّحد آنان در مقابل با کفر و الحاد، از هم پاشیده شده است، تنها عرب و عجم نیستند، بلکه در بین خود عربها هم مصری، شامی، حجازی و یمنی با همدیگر اتّحاد ندارند، در هندوستان و پاکستان نیز پنجابی، بنگالی، سندی، هندی، پشتون و بلوچ شکار گلاویزی قرار گرفته‌اند، **فالی الله المشتکیٰ**.

دشمنان اسلام دارند با این درگیری ما، بازی می‌کنند، که در نتیجه در هر میدان برد با آنهاست، و ما هر جا شکست خورده به ذهنیّت بردگی دچار شده، مجبوراً به سوی آنها پناه می‌بریم.

کاش امروز هم، مسلمانان به اصول قرآنی، و رهنمودهای رسول‌الله ﷺ فکر می‌کردند، و به جای این که در پناه دیگران زندگی کنند، خودشان اخوّت و برادری اسلامی برقرار می‌کردند، و بتهای رنگ، زبان، وطن و قوم را می‌شکستند، امروز هم نصرت و کمک الهی را با چشم خود مشاهده می‌کردند.

مقام بلند و ثابت قدمی بی‌نظیر صحابه‌ی کرام نسبت به اصول اسلام

واقعه‌ی مذکور همچنین نشان داد که اگر چه شیطان موقّتاً بعضی را به هیاهوی جاهلیّت مبتلا کرده بود، امّا در حقیقت ایمان در قلوب همه‌شان راسخ بود، با هشدار کوچکی که به آنها داده شد، فوراً از این تخیّلات، توبه نمودند، و چنان محبّت و عظمت خدا و رسول ﷺ، بر دلهای‌شان تسلّط داشت، که تعلّقات برادری و ملّیّت، حایل نشد و گواهی آن از خود همین واقعه اوّلاً از بیان زید بن ارقم که از قبیله خزرج و قایل به عظمت و عزت سردار قبیله عبدالله بن ابیّ است واضح می‌گردد؛ زیرا هنگامی که از زبان سردار خویش عبدالله بن ابیّ کلماتی خلاف مؤمنین مهاجر و رسول خدا ﷺ، می‌شنود، تاب تحمّل آن را نیاورده در همان جلسه جواب

دندان‌شکن به او می دهد، سپس گزارش آن را خدمت رسول خداﷺ تقدیم می‌دارد، اگر برادر پرستی امروز حاکم می‌شد، او هرگز سخنان سردار قبیله‌ی خویش را به رسول خداﷺ نمی‌رساند.

ثانیاً در همین واقعه پسر خود عبدالله بن ابیّ که او نیز عبدالله نام داشت، این موضوع را چقدر روشن کرد، که تعلّق محبّت و تعظیم او، فقط با خدا و رسول اوﷺ است. وقتی از پدر خود خلاف رسول خداﷺ چیزی را می‌شنود فوراً در خدمت آن‌حضرتﷺ حاضر شده پیشنهاد می‌دهد و اجازه می‌خواهد که سر پدرم را خودم بریده به خدمت آورم، امّا آن‌حضرتﷺ از این پیشنهاد، او را منع می‌نماید، باز به نزدیکی مدینه سواری پدر خود را می‌نشاند و راه رفتن او به سوی مدینه را مسدود می‌کند، و او را تحت فشار قرار می‌دهد تا اقرار کند که صاحب عزّت فقط رسول خداﷺ، است و او ذلیل و خوار است، سپس به اجازه‌ی رسول خداﷺ راه را برای او باز می‌کند، با مشاهده اینگونه وقایع، بی‌اختیار از زبان بر می آید.

تو نخل خوش ثمر، کیستی که سرو سمن
همه زخویش بریدند و باتو پیوستند

علاوه بر این، جنگهای بدر و احد و غیره، به وسیله‌ی شمشیرها، قطعات این بت ملّی‌گرایی، وطن‌پرستی و غیره را، بر فضا پراکنده کردند، و ثابت نمودند، که مسلمانان از هر قوم و وطن و به هر رنگ و زبانی که باشند با هم برادرند، و هر کسی که خدا و رسول را قبول نداشته باشد، اگر چه برادر و پدر حقیقی باشد، دشمن و بیگانه است.

هزار خویش که بیگانه از خدا باشد فدای یک تن بیگانه که آشنا باشد

اهتمام به مصالح عامّه‌ی مسلمین و نجات آنها از سوءِ تفاهم

و نیز همین واقعه به ما چنین درس داد که هرکاری که فی نفسه جایز و درست باشد، امّا در انجام دادنش چنین ترسی باشد که مسلمانان از آن برداشت بدی می‌کنند، و به دشمنان فرصت انتشار بد فهمی می‌دهد، نباید آن انجام داده شود، هم چنان که رسول خداﷺ بعد از آشکار شدن وضعیت نفاق عبدالله بن ابیّ، پیشنهاد حضرت فاروق اعظمؓ نسبت به قتل او را نپذیرفتند؛ زیرا در آن این خطر احساس می‌شد، که دشمنان فرصت مناسبی را بدست می‌آورند، تا شایعه پراکنی نمایند، که رسول خداﷺ دارند اصحاب خویش را به قتل می‌رسانند.

امّا از روایاتی دیگر ثابت است که از چنین بد فهمی، می‌توان آنگونه کارها را فرو گذاشت که از مقاصد شرعیّه نباشند، اگر چه فی نفسه مستحب و کار ثوابی باشند، و نمی‌توان مقصد شرعی را به سبب چنین ترسی ترک کرد، بلکه باید به فکر از بین بردن آن خطر شده آن کار را انجام داد.

ترجمه و خلاصه‌ی تفسیر سوره قبلاً آورده شد، اکنون نسبت به بعضی جملات ویژه‌ی آن، توضیح بیشتری داده می‌شود.

﴿وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللهِ﴾

بعضی مردم به عبدالله بن ابّی رییس المنافقین که این سوره در حق او نازل شده و برخی از دروغهای او برملا گردید، به صورت خیرخواهی گفتند که آیا تو می‌دانی درباره تو چه آیاتی از قرآن نازل شده است، الآن هم فرصت از دست نرفته است، در محضر آن‌حضرتﷺ حاضر باش، و به جرم خود اعتراف کن، تا رسول خداﷺ برای تو مغفرت و آمرزش بخواهد، او در جواب گفت: به من گفتید ایمان بیاور، پس ایمان آوردم، سپس گفتید زکات بده، من دادم، دیگر چه چیزی مانده است، جز این که محمدﷺ را سجده کنم؟! بنابر این گستاخی او، این آیات نازل شدند، و توضیح داده شد

که چون در قلب او ایمانی وجود ندارد، پس استغفار هم نمی‌تواند در حق او مفید واقع بشود.

پس از این واقعه، ابن ابیّ به مدینه وارد شد، و چند روزی زندگی کرد و فوت کرد(۱).

﴿هُمُ ٱلَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنفِقُوا عَلَىٰ مَنْ عِندَ رَسُولِ ٱللَّهِ حَتَّىٰ يَنفَضُّوا﴾ این همان قولی است که به هنگام مخاصمه و درگیری جهجاه مهاجر و سنان انصاری، ابن ابّی ایراد نموده بود، و خداوند به آن چنین پاسخ داد که آن احمقان چنین می‌پندارند که مهاجرین نیازمند بخشش آنها هستند، و آنها هستند که به آنها می‌دهند، در حالی که تمام خزانه‌های آسمانها و زمین، به دست خداست، اگر او بخواهد می‌تواند بدون کمک شما همه چیز را به آنها می‌دهد، و چون چنین پنداری، دلیل بی‌عقلی و حماقت است، بنابر این، قرآن حکیم در اینجا واژه ﴿لَا يَفْقَهُونَ﴾ را به کار برده نشان داد، که کسانی که چنین پنداری دارند، عقل ندارند.

﴿يَقُولُونَ لَئِن رَّجَعْنَآ إِلَى ٱلْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ ٱلْأَعَزُّ مِنْهَا ٱلْأَذَلَّ﴾ این نیز همان منافق عبدالله بن ابیّ است، که اگر چه با الفاظی صریح نگفته است، ولی مطلبش ظاهر است، که خود و انصار را عزیز و رسول خدا ﷺ و مهاجرین را ذلیل قلمداد کرد، و خواست انصار مدینه را تحریک کند، تا این مردمان ذلیل و ضعیف را از مدینه بیرون برانند، حق تعالیٰ در مقام جواب، قول آنها را، علیه خود آنها تمام کرد.

که اگر عزیزان ذلیلان را بیرون برانند، نتیجه‌ی آن را خواهید چشید؛ زیرا عزّت حق خدا، رسول و مؤمنان است، ولی شما بنابر جهالت خویش از آن غافل و ناآگاهید، در اینجا جمله‌ی: ﴿لَا يَعْلَمُونَ﴾ را به کار برد و قبلاً فرموده بود: ﴿لَا يَفْقَهُونَ﴾ وجه فرق این است که اگر کسی خود را رازق

۱ - مظهری.



برای دیگری تصوّر کند، کلّاً این خلاف عقل است، و این پندار، دلیل حماقت و بی‌عقلی اوست، و عزّت و ذلّت در دنیا نوبتی است، که گاهی به کسی می‌رسد و دیگر بار به دیگری؛ بنابر این، اشتباه کردن در آن دلیل ناآگاهی و بی‌خبری است، لذا فرمود: ﴿لَا يَعْلَمُونَ﴾.

يَـٰأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَٰلُكُمْ وَ لَآ أَوْلَـٰدُكُمْ عَن ذِكْرِ ٱللَّهِ وَ مَن
ای ایمانداران، در غفلت نیندازند شما را، مالها و فرزندان شما، از یاد خدا، و هر کسی که

يَفْعَلْ ذَٰلِكَ فَأُولَـٰئِكَ هُمُ ٱلْخَـٰسِرُونَ ﴿٩﴾ وَأَنفِقُوا مِن مَّا رَزَقْنَـٰكُم مِّن قَبْلِ
این کار را بکند، آنها هستند زیان‌کاران. و انفاق کنید عطیه‌ی ما را پیش از این که

أَن يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ ٱلْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَآ أَخَّرْتَنِيٓ إِلَىٰٓ أَجَلٍ قَرِيبٍ
برسد به یکی از شما مرگ، پس بگوید پروردگارا چرا مهلت ندادی به من تا مدّتی کوتاه،

فَأَصَّدَّقَ وَ أَكُن مِّنَ ٱلصَّـٰلِحِينَ ﴿١٠﴾ وَ لَن يُؤَخِّرَ ٱللَّهُ نَفْساً إِذَا جَآءَ
که صدقه می‌دادم و می‌شدم از نیکان. و هرگز مهلت نمی‌دهد خدا به کسی، وقتی برسد

أَجَلُهَا وَ ٱللَّهُ خَبِيرٌۢ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿١١﴾
وعده‌اش، وخدا آگاه‌است به‌آنچه شمامی‌کنید.

خلاصه‌ی تفسیر

ای ایمانداران، اموال و اولادتان (مجموعه‌ی دنیا) شما را از یاد خدا (و اطاعت از مجموعه‌ی دین) غافل نسازد، (آنچنان در دنیا غرق نشوید که در دین خللی پدید آید،) و هر کسی چنین‌کند، پس آنها ناکام خواهند ماند؛ (زیرا نفع دنیوی پایان می‌پذیرد و ضرر و زیان آخرت برای همیشه دایم می‌ماند،) و از (میان طاعات به یک طاعت مالی دستور داده می‌شود، که فرد خاصی از مضمون عامّه ﴿لَا تُلْهِكُمْ﴾ است، یعنی از) آنچه به شما داده‌ایم

(حقوق واجب را) پیش از آنکه مرگ به سراغ شما بیاید، انفاق کنید، پس او (با آرزو و حسرت) بگوید، پروردگارا چرا مدّت کوتاهی به من مهلت ندادی، تا صدقه می‌دادم، و وارد گروه نیکوکاران می‌شدم، (این تمنّا و تحسّر او از آن جهت واقع نمی‌شود، که) خداوند متعال هرگز پس از فرا رسیدن میعاد (اختتام عمر) به هیچ کس مهلتی نمی‌دهد، و خداوند متعال به تمامی کردارتان آگاه است، (شما مستحقّ چنان مجازاتی خواهید شد.)

معارف و مسایل

﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ لَا تُلْهِكُمْ﴾ در نخستین رکوع این سوره، قسمهای دروغ و توطئه‌های منافقین یادآوری گردید، و خلاصه‌ی همه‌ی آنها، نتیجه‌ی مغلوب شدن در مقابل محبّت دنیا بود. و بدین جهت ظاهراً مدّعی اسلام بودند، تا این که از دست مسلمانان نجات یافته و سهمی از اموال غنیمت و غیره داشته باشند؛ بنابر این، توطئه می‌کردند تا بر مهاجرین و صحابه انفاق نشود.

در دومین رکوع، خطاب، مختص به مؤمنان مخلص است که هوشیار شوند و چون منافقان در محبّت دنیا مدهوش نباشند.

در دنیا دو چیز بزرگ وجود دارد که مردم را از یاد خدا غافل می‌کند: یکی مال، دیگری اولاد. بنابر این، از آن دو نام برده شد، امّا مقصود از آن کلّ متاع دنیاست، حاصل آن این‌که محبّت مال و اولاد تا حدی مذموم نیست، و اشتغال به آن تا این اندازه، نه این‌که جایز نیست، بلکه واجب است، ولی حد فاصل آن همیشه باید مدنظر قرارگیرد، که آنها انسان را از یاد خدا غافل نکنند.

بعضی از مفسّرین، مراد از ذکر در این آیه، نمازهای پنجگانه و بعضی دیگر حج و زکات و بعضی دیگر قرآن مجید را دانسته‌اند، امام حسن بصری فرموده است که مراد از ذکر در اینجا تمام طاعات و عبادات می‌باشند، و این

قول شامل همه‌ی آنهاست[۱].

خلاصه این‌که: اشتغال به وسایل زندگی دنیا تا حدّی مجاز است، که آنها انسان را از ذکرالله، یعنی طاعت، غافل نکنند. و به جایی نرسد که مبتلا به محبّت آنها شده در ادای فرایض و واجبات کوتاهی کند، و یا به حرام و مکروهی آلوده گردد، و در حق کسانی که چنین باشند آمده است که: **﴿فَأُولَـٰئِكَ هُمُ الْخَـٰسِرُونَ﴾** یعنی آنها هستند که در ضرر و خسران می‌افتند؛ زیرا آنان نعمتهای بزرگ و همیشگی آخرت را فرو گذاشته و در قبال آن، نعمتهای دنیا را اختیار نموده‌اند، که چه خسارتی بالاتر از این است.

﴿وَ أَنفِقُوا مِن مَّا رَزَقْنَـٰكُم مِّن قَبْلِ أَن يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْـمَوْتُ﴾ مقصود از آمدن مرگ در این آیه، مشاهده‌ی آثار مرگ است، و منظور این‌که پیش از نمودار شدن آثار مرگ، در حالت صحّت و تندرستی و توانایی خود، مال خود را در راه خدا انفاق نموده درجات آخرت را دریابید، در غیر این صورت و پس از مرگ، این اموال به درد شما نمی‌خورند.

در بالا معلوم شد که مراد از ذکر، پایبندی بر تمام طاعات و احکام شرعی است، که انفاق مال در مواقع ضرورت را نیز شامل می‌شود، و ذکر دوباره‌ی انفاق مال، از دو جهت می‌تواند باشد: نخست این که بزرگترین چیزی که انسان را از خدا، و عمل به احکام او، به غفلت می‌اندازد، مال است؛ بنابراین، مواردی را که در آن صرف مال می‌باشد، مانند زکات، عشر و حج، آنها را جداگانه بیان فرمود.

وجه دوم ممکن است چنین باشد که هنگام مشاهده‌ی آثار مرگ نه در توان کسی است، و نه می‌تواند تصوّر کند که هم اکنون نمازهای فوت شده را بخوانم، یا حج فرضی فوت شده را بجا بیاورم، یا روزه‌ی فوت شده رمضان را بگیرم، ولی مال نزدش هست، و این را به یقین می‌داند که الآن مال دارد از

۱- قرطبی.

دستم بیرون می‌رود، پس آن وقت هر کس می‌تواند چنین تمنّا و آرزویی داشته باشد که فوراً مال را صرف نموده از کوتاهی عبادت مالی نجات بیابد، و نیز این‌که مال در برطرف نمودن بلاها و مصایب مؤثّر است.

در صحیح «بخاری و مسلم» از حضرت ابوهریره روایت شده است که شخصی از رسول خداﷺ پرسید: کدام صدقه بیشتر اجر و ثواب دارد؟ آن‌حضرتﷺ فرمود: صدقه در وقتی که مردم تندرست و سالم باشد، و نسبت به ضروریات آینده خویش احساس خطر کند، که نشاید با صرف مال محتاج گردم، و فرمود: انفاق فی سبیل الله را تا آن زمان به تأخیر نیندازید که روح به حلقوم برسد، و به سکرات رسیده بگویید، این قدر به فلان کس بدهید و این قدر در فلان جا صرف کنید.

﴿فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَآ أَخَّرْتَنِيٓ إِلَىٰٓ أَجَلٍ قَرِيبٍ﴾ حضرت ابن عبّاس در تفسیر این آیه، فرموده است: کسی که بر ذمّه‌ی او زکات واجب بود، و آن را ادا نکرد، و یا حج واجب بود و آن را بجا نیاورد، او به هنگام فرا رسیدن مرگ از خدا آرزو می‌کند که به دنیا برگردد، یعنی پیش از مرگ به او مهلتی داده شود، تا صدقه بدهد و از فرایض سبکدوش گردد.

﴿وَأَكُن مِّنَ ٱلصَّـٰلِحِينَ﴾ یعنی در آن هنگام نیز چنین تمنّا می‌کند که اگر قدری مهلت دست دهد، چنان اعمالی انجام دهد که در ردیف نیکوکاران قرار بگیرد، یعنی فرایض و واجباتی که از او فوت شده است، آنها را قضا کند، و از مکروهات و محرّماتی که به آنها مبتلا شده، توبه و استغفار نموده پاک گردد، امّا حق تعالیٰ در آیه‌ی بعدی فرموده است: پس از فرا رسیدن مرگ به کسی مهلتی داده نمی‌شود که چنین تمنّایی بی جا بکند.

تمت بحمدالله تعالیٰ سورة المنافقون قبل صلوٰة الجمعة للثالث عشر من جمادی الثانية سنه ۱۳۹۱هـ

وکذلك تمت الترجمة لعشرين مضت من ربيع الاول سنه ۱۴۱۰هـ قبيل صلوٰة العشاء و تتلوها انشاءالله تعالی ترجمة سورة التغابن والله علی اتمامها قدير.

* * *

سورة التغابن

سورة التغابن مدنية وهی ثمانی عشرة آية و فيها ركوعان
سوره تغابن درمدینه نازل‌شده و دارای هیجده آیه و دو رکوع می‌باشد

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ
شروع به نام خدای بی‌حد مهربان و بی‌نهایت رحیم

يُسَبِّحُ لِلّٰهِ مَا فِى السَّمٰوٰتِ وَ مَا فِى الْأَرْضِ لَهُ الْمُلْكُ
به پاکی یاد می‌کند خدا را آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، از آن اوست پادشاهی

وَ لَهُ الْحَمْدُ وَ هُوَ عَلىٰ كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌ ﴿۱﴾ هُوَ الَّذِى خَلَقَكُمْ فَمِنكُمْ
وازآن اوست ستایش، و او بر هرچیز تواناست. اوست آن که آفرید شمارا، پس بعضی‌ازشما

كَافِرٌ وَ مِنكُم مُّؤْمِنٌ وَ اللهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿۲﴾ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَ الْأَرْضَ
منکر وبعضی ایماندار است و خدا به‌آنچه شمامی‌کنید بیناست. آفرید آسمانهاو زمین را

بِالْحَقِّ وَ صَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ وَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ ﴿۳﴾
به تدبیر وتصویرکردشماراپس خوب ساخت‌صورت‌شماراوبه‌سوی‌اوست‌بازگشت‌همه.

يَعْلَمُ مَا فِى السَّمٰوٰتِ وَ مَا فِى الْأَرْضِ وَ يَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ وَ مَا
می‌داند آنچه درآسمانهاوآنچه در زمین است، و می‌داند آنچه شماپنهان می‌کنید، و آنچه

تُعْلِنُونَ وَاللهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿۴﴾ أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَؤُا الَّذِينَ كَفَرُوا
آشکارمی‌کنید، وخدا به‌اخبار سینه‌ها داناست. آیانرسیده‌به‌شماخبرکسانی‌که‌منکرشدند

مِن قَبْلُ فَذَاقُوا وَ بَالَ أَمْرِهِمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿۵﴾ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُ كَانَت
جلوتر، پس چشیدند سزای کردار خودرا وبرای آنهاست عذاب دردناک. آن بدین خاطر است

تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَٰتِ فَقَالُوا أَبَشَرٌ يَهْدُونَنَا فَكَفَرُوا
که می‌آوردند رسولان‌شان نشانیها پس گفتند آیا انسان به‌ما راهنمایی می‌کند پس منکر شدند،

وَ تَوَلَّوا وَّاسْتَغْنَى اللهُ وَ اللهُ غَنِيٌّ حَمِيدٌ ﴿۶﴾ زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا
و اعراض کردند، و بی‌پروا شد خدا، و خدا بی‌پروا و ستوده است. ادّعا کردند منکران که

أَن لَّن يُبْعَثُوا قُلْ بَلَىٰ وَ رَبِّى لَتُبْعَثُنَّ ثُمَّ
هرگز کسی آنها را بلند نمی‌کند، بگو چرا، قسم به رب من، یقیناً بلند کرده می‌شوید، باز

لَتُنَبَّؤُنَّ بِمَا عَمِلْتُمْ وَ ذَٰلِكَ عَلَى اللهِ يَسِيرٌ ﴿۷﴾ فَـَٔامِنُوا بِاللهِ وَ
خبر داده‌می‌شوید، به‌آنچه کرده‌اید، واین بر خدا آسان است. پس ایمان بیاورید به خدا و

رَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِىٓ أَنزَلْنَا وَ اللهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿۸﴾ يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ
رسول‌او ونوری‌که ما نازل‌کرده‌ایم، وخدا به‌تمام‌کردار شما آگاه‌است. روزی‌که جمع می‌کند

لِيَوْمِ الْجَمْعِ ذَٰلِكَ يَوْمُ التَّغَابُنِ وَ مَن يُؤْمِن بِاللهِ وَ يَعْمَلْ
شمارا برای روز جمع، این‌است روز بردوباخت و هر کس که یقین کند به خدا و انجام دهد

صَٰلِحاً يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَ يُدْخِلْهُ جَنَّٰتٍ تَجْرِى مِن
کار نیک، کفّاره می‌کند خدا گناهان او را و داخل می‌کند او را در باغها که جاری می‌شود در

تَحْتِهَا الْأَنْهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَا أَبَداً ذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿۹﴾ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا
زیرآنها جویها، همیشه‌می‌مانند درآن‌ابدا، این‌است پیروزی‌بزرگ. وکسانی‌که منکر شدند

وَ كَذَّبُوا بِـَٔايَٰتِنَآ أُولَٰٓئِكَ أَصْحَٰبُ النَّارِ خَٰلِدِينَ فِيهَاوَ بِئْسَ الْمَصِيرُ ﴿۱۰﴾
وتکذیب‌کردندآیات‌مارا ایشانندوزخیان همیشه‌می‌مانندرآن، وبد جای‌بازگشتی‌است.

خلاصه‌ی تفسیر

تمام چیزهایی که در آسمانها و زمین است خدا را به پاکی (قالاً یا حالاً) یاد می‌کنند، پادشاهی از آن اوست و ستایش شایسته‌ی اوست و او بر هر چیز قادر است، (این تمهیدی است برای بیان آینده، که او متّصف به چنین صفات کمال است، پس اطاعت او واجب و معصیت او ناپسند است،) و اوست که شما را آفرید (پس مقتضای آن است که همه‌ی شما ایمان آورید) و باوجود این، چگونه، باز بعضی از شما کافر و بعضی دیگر مؤمن است، خداوند عملکرد ایمان و کفر آمیز شما را می‌بیند، پس جزایی مناسب به هر یک خواهد داد، خداوند آسمانها و زمین را درست (مملوّ از منفعت و از روی حکمت) آفریده و نقشه‌ی شما را طراحی نموده است، سپس نقشه‌ی عمده‌ی شما را طرح‌ریزی کرد، چنان که بین اعضای انسان تناسب برقرار است، در حالی که در سایر حیوانات چنین نیست، (در آنها هم تناسب وجود دارد ولی مثل انسان نیست) و بازگشت همه به سوی اوست. خداوند همه چیز، از جمله آنچه را که پنهان می‌کنید، و نیز آنچه که آشکار می‌سازید (حتّی گفته‌هایی که در دلهایتان است هم) می‌داند، (و تمام امور فوق متقاضی اطاعت از او هستند؛ علاوه بر مقتضیات فوق،) آیا حکایت آنان به شما نرسیده است که قبل از شما دچار کفر شدند، پس آنان ضمن چشیدن وبال اعمال خود در دنیا، در آخرت نیز عذابی دردناک به آنان خواهد رسید، و آن بدان جهت است که وقتی پیامبران، با دلایل به نزد آنها رفتند، آیا انسانها ما را راهنمایی می‌کنند، (یعنی آیا بشر می‌تواند پیغمبر یا هادی قرار گیرد، الغرض) کفر ورزیدند و اعراض کردند و خدا نیز از آنان پروایی نکرد و مقهورشان ساخت و خداوند از همه چیز بی‌نیاز است، و صفاتش ستوده است، (خداوندی که نه از معصیت کسی متضرّر می‌گردد و نه از اطاعت کسی سود می‌برد، بلکه معصیت و اطاعت به ضرر و

نفع شخص عاصی و مطیع است، کفّار با شنیدن مضمون عذاب آخرت، چنان که عبارت: ﴿لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ متضمّن آن است،) چنین ادّعا می‌کنند که آنها هرگز برای بار دوم زنده کرده نمی‌شوند (که وقوع عذاب الیم آن بیان کرده می‌شود،) شما بگویید: چرا؟، قسم به خداوند، شما حتماً بار دوم زنده خواهید شد، و آنچه را که انجام داده‌اید، همه به شما نشان داده می‌شود و عذاب آن را خواهید دید، (و چنین بعث و جزایی به وجه کمالی که خداوند دارد) بسی بر او آسان است، (پس باید به اقتضای اجتماع آنچه ذکر شد،) به خدا و رسول ایمان بیاورید و خداوند بر همه‌ی اعمال شما آگاهی دارد. روزی که همه‌ی شما جمع کرده خواهید شد (را به یاد بیاورید،) همان روز، روز سود و زیان است، (نفع مسلمانان و خسارت کفّار عملاً در آن روز ظاهر می‌گردد، با این توضیح که) چون کسی به خدا ایمان داشته باشد و اعمالی نیک انجام داده باشد، خداوند از گناهانش درمی‌گذرد و او را وارد باغهای بهشت می‌کند که در زیر آنها نهرها جاری است که برای همیشه در آنجا می‌مانند، که این پیروزی بزرگی محسوب می‌شود. و کسانی که کفر ورزیده‌اند و آیات ما را تکذیب کردند دوزخیان می‌باشند که برای همیشه در آن می‌مانند که آنجا بد جایگاهی است.

معارف و مسایل

﴿خَلَقَكُمْ فَمِنكُمْ كَافِرٌ وَ مِنكُم مُّؤْمِنٌ﴾ یعنی خداوند متعال شما را آفرید، پس بعضی از شما کافر و بعضی دیگر مؤمن شدید، در اینجا حرف «فاء» در لفظ «فمنکم» که بر تعقیب (واقع شدن چیزی بعد از چیزی دیگر) دلالت می‌کند، از آن معلوم می‌شود که در اوّل آفرینش، کسی کافر نبود و این تقسیم کافر و مؤمن، بعداً تابع آن کسب و اختیاری است که خداوند متعال به هر انسان عنایت فرموده است، و به سبب همان کسب و اختیار، ثواب و گناه

به او می‌رسد.

این مفهوم از حدیثی تأیید می‌گردد که رسول خداﷺ فرمود: «**کل مولود یولد علی الفطرة فابواه یهودانه و ینصرانه**» یعنی هر انسانی بر فطرت سلیم متولّد می‌شود، که مقتضای آن مؤمن بودن است، ولی بعداً مادر و پدر او را به صورت یهودی و نصرانی و غیره در می‌آورند[1].

دو نظریه.....

قرآن حکیم در اینجا انسان را به دو گروه تقسیم نمود: کافر و مؤمن، پس معلوم می‌شود که تمام فرزندان حضرت آدم یک ملّت‌اند، و تمام انسانهای دنیا افراد آن ملّت هستند، و آنچه این ملّیّت را قطع و گروه بندی آن را بریده می‌سازد، کفر است. و هر کسی که کافر شود ملّیّت انسانی را شکسته است.

بدین شکل در کلّ جهان تحزّب و گروه بندی در میان افراد بشر فقط به وسیله‌ی کفر و ایمان می‌تواند باشد، رنگ، زبان، نسب، خانواده و وطن، هیچکدام چنین نیست که ملّیّت و اخوّت انسانی را به گروههای مختلف تقسیم کند، اگر فرزندان یک پدر در شهرهای مختلف سکونت گزینند، یا با زبانهای مختلف صحبت کنند، یا در رنگ آنها تفاوتی باشد، آنها در گروههایی جداگانه قرار نمی‌گیرند، باوجود اختلاف رنگ و زبان و وطن، آنان با هم برادراند، هیچ انسان فهمیده‌ای نمی‌تواند آنها را در گروههای مختلف قرار بدهد.

در زمان جاهلیّت تفریق نسب و قبایل، اساس ملّیّت و گروه بندی قرار داشت، و هم چنین بر اساس ملک و وطن هم گروه بندی پدید آمد، که رسول خداﷺ تمام این بتها را شکست، مسلمانان را اگر چه ساکن هر منطقه

---

۱ - قرطبی.

یا وطنی باشند، به هر رنگ و از هر خاندانی که باشند، و به هر زبانی صحبت کنند، همه را یک ملّیّت قرار داده و بنابر نص صریح قرآن مجید، در آیه‌ی ۱۰ سوره‌ی «حجرات» که می‌فرماید: ﴿**إِنَّمَا ٱلْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ**﴾ (مؤمنان همه با همدیگر برادرند) همچنین کفّار، ساکن هر کشوری که باشند و از هر قبیله‌ای که باشند در نظر اسلام ملّت واحده هستند، یعنی یک قوم می‌باشند. آیه‌ای که در صدر ذکر گردید گواه است که خداوند متعال همه‌ی بنی آدم را فقط به دو گروه کافر و مؤمن تقسیم نموده است، اختلاف رنگ و زبان را قرآن علامت قدرت کامل خدا قرار داده، و بنابر مشتمل بودنش بر فواید اقتصادی، نعمت بزرگی برای انسان قرار داده است، ولی اجازه نداد که آن وسیله‌ی گروه بندی میان مردم واقع شود.

تقسیم دو ملّت بر اساس کفر و ایمان، مبتنی بر یک امر اختیاری است؛ زیرا هم ایمان و هم کفر، امری اختیاری است، و هر کس که بخواهد ملّتی را رها ساخته وارد ملّت دیگری شود می‌تواند به آسانی کامل عقاید خود را تبدیل نموده در دیگری داخل شود، برخلاف نسب، خاندان، رنگ، زبان و وطن که اینها در اختیار انسان نیستند که نسب خود را تغییر دهد، یا رنگ را تبدیل بکند، و زبان و وطن اگر چه دگر گون می‌شوند، امّا ملّتهای مبتنی بر زبان و وطن عادتاً گاهی حاضر می‌شوند که ملل دیگر را در خود جذب کنند، اگر چه به زبان آنها صحبت کنند و در کشور آنها سکونت گزینند.

این است آن برادری اسلامی و اخوّت ایمانی که در مدّت کوتاهی افراد بی‌شماری را از مشرق، مغرب، شمال، جنوب، عرب و عجم در یک رشته منسلک کرد که ملل جهان نتوانستند با نیرو و قدرت آن، مقابله کنند. پس آنها باز بتهایی را زنده کردند که رسول خداﷺ تکّه و پاره کرده بودند.

بزرگترین ملّت واحده‌ی مسلمانان را در قطعات مختلف کشور و وطن، در رنگ و زبان، نسبت و خاندان، تقسیم کرده آنها را رویاروی

یکدیگر قرار دادند، و بدینگونه برای تاخت و تاراج دشمنان میدان آماده شد، و در نتیجه چشمها امروز می‌بینند که مسلمانان مشرق و مغرب که یک ملّت و یک دل بودند، در گروههای کوچک منحصر شده با یکدیگر پیکار دارند، و در مقابل آنها نیروهای طاغوتی کفر باوجود اختلاف با همدیگر، در مقابل مسلمانان به صورت ملّتی واحد در آمده‌اند.

﴿وَ صَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ﴾ خدایی که صورتهای شما را به بهترین شکل ساخت، صورتگری در حقیقت صنعت مختصّ خالق کاینات است؛ بنابر این، در اسمای الٰهی نام «مصوّر» آمده است، و تأمّل بفرمایید که در کاینات به چه میزان اجناس مختلف و در هر جنسی چه میزان انواع گوناگون و در هر نوعی به چه میزان اصناف مختلف، و در صنفی، میلیاردها افراد مختلف، یافته می‌شود، امّا صورت هیچ یکی با دیگری، اشتباه نمی‌شود.

در یک نوع انسان با اختلاف کشور و مناطق و اختلاف نسل و نژاد، امتیازات واضح در هر شکل و صورت و باز ممتاز شدن شکل و صورت هر فردی آنچنان صنعت و صورتگری حیرت انگیزی است که عقل حیران می‌ماند، صورت انسان که بیش از شش الی هفت اینچ مربع نیست در میلیاردها انسان باوجود یکنواخت بودنش، صورت یکی با دیگری، مشتبه نمی‌شود، تا شناخت دشوار گردد.

یکی از نعمتهایی که در آیه‌ی مذکور، ذکر شده صورتگری است، بعد از آن فرمود: ﴿فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ﴾ یعنی شکل انسانی را ما از صورتهای تمام کاینات و مخلوقات زیباتر و بهتر آفریده‌ایم، هر انسانی که در جمع بنی نوع خود، هر چند قبیح و بد صورت، متصور بشود، امّا نسبت به اَشکال تمام حیوانات و غیره، باز هم زیبا است. ﴿فَتَبَارَكَ اللهُ أَحْسَنُ الْخَـٰلِقِينَ﴾.

﴿فَقَالُوٓا أَبَشَرٌ يَهْدُونَنَا﴾ لفظ بشر اگر چه مفرد است امّا به اعتبار معنیٰ

جمع است، بنابر این لفظ: «یهدون» به صورت جمع برای آن به کار برده شد. تصوّر منافی بشریّت با نبوّت و رسالت، خیال باطل همه‌ی کفّار بود که قرآن در مواردی متعدّد، آن را رد نموده است، متأسّفانه امروز هم در میان مسلمانان، کسانی هستند که منکر بشریّت رسول خداﷺ هستند، که باید بیندیشند که به کجا می‌روند، بشریّت نه منافی نبوّت است و نه منافی مقام بلند رسالت و نه منافی نور بودن رسول است؛ او نور هم هست و بشر هم، مقایسه نور او با نور چراغ و خورشید و ماه اشتباه است.

﴿فَـَٔامِنُوا بِاللهِ وَ رَسُولِهِ وَٱلنُّورِ ٱلَّذِیٓ أَنزَلۡنَا﴾ (پس به خدا و رسولش و نیز نوری که بر او نازل کردیم ایمان بیاورید.) مراد از نور در اینجا قرآن است؛ زیرا حقیقت این است که ضمن ظاهر بودنش اشیای دیگر را هم ظاهر و روشن کند، ظاهر و روشن بودن قرآن به اعتبار معجزه بودنش امر ضمنی است، که اسباب رضایت و عدم رضایت خداوند و احکام شرع و تمام حقایق عالم آخرت، که انسان نیاز به دانستن آنها را دارد، روشن می‌گردند.

علّت این که قیامت یوم التغابن است

﴿یَوۡمَ یَجۡمَعُكُمۡ لِیَوۡمِ ٱلۡجَمۡعِ ذَٰلِكَ یَوۡمُ ٱلتَّغَابُنِ﴾ روزی که الله تعالی شما را جمع می‌کند روزی که روز تغابن، یعنی خسارت است. «یوم الجمع» و «یوم التغابن» هر دو نام قیامت می‌باشند، یوم الجمع بودن آن روز، بدیهی است، که تمام مخلوقات اولین و آخرین در آن روز برای حساب و کتاب و جزا و سزا، جمع کرده می‌شوند.

و یوم التغابن از آنجاست که تغابن از «غبن» به معنای خسارت و نقصان مشتق است؛ هم به نقصان و خسارت مالی و نیز به نقصان رای و عقل تغابن گفته می‌شود.

امام راغب اصفهانی در «مفردات القرآن» آورده است که در باره‌ی

خسارت مالی، این لفظ به صیغه‌ی مجهول «**غُبِنَ فلانٌ فهو مغبونٌ**» استعمال می‌شود، و در باره‌ی نقصان عقل و رای، معروف از باب سمع به کار برده می‌شود. لفظ تغابن به اعتبار اصل، برای کار دو طرفه، گفته می‌شود، که کسی دیگر را و آن دیگر باز او را در خسارت بیندازد؛ یا خسارت و نقصان او را اظهار بدارد، و مقصود از آن در اینجا، اظهار غبن از یک طرف است، هم چنان که استعمال این لفظ از یک طرف هم معروف و مشهور است.

وجه یوم التغابن گفتنِ قیامت، این است که در احادیث صحیح آمده است که: خداوند متعال برای هر انسانی در آخرت دو خانه مقرّر نموده است: یکی در جهنّم و دیگری در بهشت، قبل از این‌که اهل جنّت به جنّت داخل کرده شوند خانه‌ی جهنمی به آنها نشان داده می‌شود که اگر ایمان و عمل نمی‌داشتد، جای آنها آنجا بود، تا که با دیدن آن، مقام و خانه‌ی جنّت قدر و ارزش بیشتر در قلوب آنها پیدا کند، و بیشتر شکرگزار خدا باشند، هم چنین به اهل جهنّم قبل از دخول به جهنّم، آن خانه‌ی بهشت نشان داده می‌شود که اگر ایمان و عمل صالح می‌داشتند، جای‌شان در آنجا بود، تا که بیشتر حسرت بخورند، در این روایات این هم آمده است که منازل متعلّق به جهنّمیان در بهشت، باز به اهل جنّت داده می‌شوند، و منازل اهل بهشت که در جهنّم بودند، به اهل جهنّم سپرده می‌شوند. این روایات حدیث در صحیحین و دیگر کتب حدیث با الفاظ مختلف، روایت شده‌اند، وقتی که منازل کفّار و فجّار و اشقیا در بهشت در تصرف اهل بهشت قرار می‌گیرند، آنگاه به غبن و خسارت خود متوجّه می‌شوند که چه چیزی را از دست داده و چه چیزی را به جای آن به دست آورده‌اند.

در صحیح «مسلم و ترمذی» و غیره از حضرت ابوهریره‌رضی الله عنه روایت است که رسول‌خداصلی الله علیه وسلم از صحابه پرسید: آیا شما می‌دانید مفلس چه کسی است؟ صحابه عرض کردند: کسی که نزد او مال و متاعی نباشد، مفلس

متصوّر می‌شود.

آن‌حضرت ﷺ فرمود: مفلس امّت من کسی است که در قیامت با اعمال صالح خویش از قبیل نماز، روزه، زکات و غیره حاضر می‌شود، ولی وضعش چنان می‌باشد که در دنیا به کسی فحشی داده، بر کسی تهمت وارده کرده، کسی را کتک زده، یا کسی را به قتل رسانده، مال کسی را به ناحق گرفته است، و همه‌ی اینها جمع می‌شوند و حقوق خود را از او می‌خواهند، یکی نمازش را، دیگری روزه‌اش را و دیگران زکات و دیگر نیکیهایش را بر می‌دارند، و چون حسنات تمام می‌شوند، گناهان مظلومین بر دوش او گذاشته می‌شوند تا این‌که سرانجام راهی جهنّم می‌شود.

و در صحیح «بخاری» آمده است که رسول خدا ﷺ فرمود: اگر کسی حقّی بر ذمّه‌ی دیگری دارد، باید در دنیا بطلبد و خود را سبکدوش گرداند، در غیر این صورت در قیامت درهم و دیناری وجود ندارد تا از او مطالبه شود، بلکه در عوض، اعمال صالح او به حقداران داده می‌شوند. در صورت تمام شدن اعمال صالح، به میزان حق هر مظلوم، گناه او بر ذمّه‌ی آن شخص گذاشته می‌شود[1].

حضرت ابن عبّاس رضی الله عنه و دیگر ائمّه‌ی تفسیر علّت یوم التغابن بودن قیامت را چنین بیان کرده‌اند که در بالا آمد، و بسیاری از ائمّه‌ی تفسیر فرموده‌اند که: در آن روز تنها کفّار و فجّار و اشقیا احساس خسارت و زیان نمی‌کنند، بلکه مؤمنین صالح هم تأسّف می‌خورند که ای کاش ما اعمال صالحه‌ی بیشتری انجام می‌دادیم، تا که درجات بیشتری در جنّت دریافت می‌کردیم، هر شخصی در آن روز بر اوقات عمر خود حسرت می‌خورد، که به بطالت گذشته است؛ چنان که در حدیث آمده است: «**من جلس مجلساً لم یذکر الله فیه کان علیه ترة یوم القیامة**».

---

۱ - مظهری.

هر کسی که در مجلسی بنشیند که در آن، خدا یاد نگردد، پس این مجلس در روز قیامت برایش موجب حسرت قرار می‌گیرد.

در تفسیر «قرطبی» روایت شده است که هر مؤمنی در آن روز بر کوتاهی خود در اعمال نیک، احساس غبن و خسارت می‌کند. نام گذاری قیامت به «یوم التغابن» مانند آن است که در سوره‌ی «مریم» به آن «یوم الحسرة» گفته شده است.

﴿وَ أَنْذِرْهُم يَوْمَ ٱلْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ ٱلْأَمْرُ﴾ در «روح المعانی» تفسیر این آیه چنین نوشته شده است که در آن روز ظالمان و مردمان بدکردار، بر کوتاهیهای خود حسرت می‌خورند، و مؤمنان صالح که در احسان عمل کوتاهی کرده‌اند، بر آن حسرت می‌خورند، و بدین شکل هر کسی در روز قیامت بر کوتاهی خود نادم و بر قلّت عمل خویش، احساس غبن و خسارت می‌کند، بنابر این، به آن روز «یوم التغابن» گفته شده است.

مَآ أَصَابَ مِن مُّصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ ٱللهِ وَ مَن يُؤْمِن بِٱللهِ يَهْدِ
نمی‌رسد مشقّتی بدون حکم خدا و هر کسی که یقین کند بر خدا راه نشان می‌دهد

قَلْبَهُ وَ ٱللهُ بِكُلِّ شَىْءٍ عَلِيمٌ ﴿١١﴾ وَ أَطِيعُوا ٱللهَ وَ أَطِيعُوا ٱلرَّسُولَ فَإِن
به دل او، و خدا بر هر چیز آگاه است. و فرمان برید خدا را و فرمان برید رسول را، باز اگر

تَوَلَّيْتُمْ فَإِنَّمَا عَلَىٰ رَسُولِنَا ٱلْبَلَـٰغُ ٱلْمُبِينُ ﴿١٢﴾ ٱللهُ لَآ إِلَـٰهَ إِلَّا هُوَ وَ
روی گردانیدید، پس وظیفه‌ی رسول ماست ابلاغ علنی. الله، به جز او، معبودی نیست، و

عَلَى ٱللهِ فَلْيَتَوَكَّلِ ٱلْمُؤْمِنُونَ ﴿١٣﴾ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓا إِنَّ مِنْ أَزْوَٰجِكُمْ وَ
بر خدا باید اعتماد کنند ایمانداران. ای ایمانداران بعضی از همسران و

أَوْلَـٰدِكُمْ عَدُوًّا لَّكُمْ فَٱحْذَرُوهُمْ وَ إِن تَعْفُوا وَ تَصْفَحُوا وَ
فرزندان شما دشمن شما هستند از آنها پرهیز کنید و اگر عفو کنید و درگذرید نمایید و

تَغْفِرُوا فَإِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿۱۴﴾ إِنَّمَآ أَمْوَٰلُكُمْ وَ أَوْلَـٰدُكُمْ فِتْنَةٌ وَاللهُ عِندَهُ
ببخشید، پس خداست بخشنده‌ی مهربان. اموال و فرزندان شما آزمایش اند و خدا، نزد اوست

أَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿۱۵﴾ فَاتَّقُوا اللهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَاسْمَعُوا وَ أَطِيعُوا وَ أَنفِقُوا خَيْراً
ثواب بزرگ. پس از خدا بترسید تا می‌توانید، و بشنوید و فرمان‌برید و انفاق کنید بهترین

لِّأَنفُسِكُمْ وَ مَن يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَـٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿۱۶﴾ إِن تُقْرِضُوا
خود را، و کسی که دور داشته شده از حرص نفسش، آنها پیروزانند. و اگر قرض بدهید

اللهَ قَرْضاً حَسَناً يُضَـٰعِفْهُ لَكُمْ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ وَ اللهُ شَكُورٌ حَلِيمٌ ﴿۱۷﴾
خدارا قرض نیکو، دو برابر می‌دهد به شما و می‌آمرزد شما را و خدا قدردان بردبار است.

عَـٰلِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَـٰدَةِ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿۱۸﴾
دانای پوشیده و آشکار غالب و حکیم است.

خلاصه‌ی تفسیر

(هم چنان که کفر کلّاً مانع فلاح اخروی است، هم چنان اشتغال به ثروت، مال، زن، بچه و کوتاهی در احکام الٰهی، تا حدی، مانع از فلاح آخرت است. بنابر این، در باره‌ی مصایب باید تصوّر کرد که) هیچ مصیبتی بدون حکم خدا نمی آید (لذا باید صبر و رضا را اختیار کرد) و هر کس که بر خدا ایمان (کامل) دارد خداوند متعال قلب او را (به راه صبر و رضا) راهنمایی می‌فرماید، و الله تعالیٰ از همه چیز کاملاً آگاه است، (که چه کسی صبر و رضا را اختیار کرده و چه کسی اختیار نکرده است، و به هر کسی طبق حکمت جزا و سزا می‌دهد) و (خلاصه‌ی کلام این که در کلّیّه‌ی امور از جمله مصایب) فرمان خدا و رسولش را بجای بیاورید، و اگر شما (از اطاعت) اعراض کردید، پس (به یاد داشته باشید که) بر عهده‌ی رسول ما فقط، ابلاغ روشن است (که آن را به نحو احسن انجام داده‌اند؛ لذا ضرری به

او متوجّه نشده، بلکه ضرر متوجّه شماست. و چون خدا احتمال ضرر را نداشت، آن را بیان نمود و شما و بالخصوص اهل مصیبت باید بدانید که) بعضی از همسران و فرزندان شما دشمنان (دین) شما هستند (وقتی که آنان به خاطر نفع دنیوی خود، شما را به چنان کارهایی وادار کنند که به ضرر آخرت شما باشد،) پس شما از آنان (از این قبیل) هوشیار باشید (و چنین دستورات آنها را جامه‌ی عمل نپوشانید) و (اگر شما در قبال چنین خواسته‌هایشان خشمگین شدید و شدّت عمل به خرج دادید و آنان متنبّه شده ضمن معذرت خواهی توبه کردند و) شما (آنگاه از اشتباهات آنان) صرف نظر کرده (بدون مجازات از آن) درگذرید (آنان را بیشتر مورد ملامت قرار ندهید) و (آنان را) مورد بخشش قرار دهید، (و از دل و زبان آن را فراموش کنید) پس خداوند متعال (نسبت به گناهانتان) بخشاینده (و بر حال شما) مهربان است. (در این ترغیبی به عفو است که بعضی اوقات واجب است، وقتی که در اثر عقوبت احتمال حدوث بی‌باکی باشد، و گاهی دیگر مستحب است، سپس علاوه بر اولاد، در خصوص اموال هم چنین مضمونی وارد است که) اموال و اولادتان وسیله‌ای جهت آزمایشتان هستند (تا مشخص شود، چه کسی در آن غرق شده و خدا را فراموش می‌کند، و چه کسی آنها را به یاد می‌آورد) و (هر کسی هم که در آن مستغرق شده باز خدا را یاد کند) نزد خداوند اجری بزرگ داراست؛ پس (همه‌ی سخنان را شنیده) و در حدّ توان خویش از او بترسید و (به احکامش) گوش دهید (به خصوص در جای خود) انفاق (نیز) کنید که این برای شما بهتر خواهد بود (غالباً تخصیص بدان جهت است که انفاق بر نفس بیشتر شاق است) و هر کسی که از حرص نفسانی محفوظ بماند (در آخرت) جزو پیروز شوندگان است (سپس بهتر و موجب فلاح بودن آن بیان می‌شود که) اگر شما به نحو احسن (و با اخلاص) به خداوند قرض

بدهید، پس او آن را برای شما اضافه می‌کند، و گناهانتان را می‌آمرزد، که خداوند بسیار قدردان است (که عمل صالح را قبول می‌فرماید) و بسیار بردبار است (که به جهت معصیت فوراً آدمی را مؤاخذه نمی‌کند و) دانای (اسرار) پنهان و آشکار است (خداوند) غالب (و) با حکمت است (از «شکور» تا «حکیم» همه مضامین به منزله‌ی علّت سوره‌اند که همه‌ی مضامین می‌توانند بر آنها مترتّب و متفرّع شوند.)

معارف و مسایل

﴿مَآ أَصَابَ مِن مُّصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ ٱللَّهِ وَ مَن يُؤْمِن بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ﴾ یعنی به هیچ کسی هیچگونه مصیبتی بدون اذن خدا نمی‌رسد، و کسی که به خدا ایمان می‌آورد خداوند قلب او را هدایت می‌نماید، منظور این‌که این امر به جای خود یک حقیقت واقعی است که بدون اذن و اراده خدا، ذرّه‌ای نمی‌تواند از جای خود تکان بخورد و بدون اجازه‌ی خداوند نه کسی می‌تواند به دیگری ضرر و مشقّتی و نه نفع و راحتی برساند، البتّه شخصی که بر خدا و تقدیر او ایمان نداشته باشد به هنگام مصیبت سکون و قراری برایش باقی نمی‌ماند، او برای ازاله‌ی مصیبت دست و پا می‌زند، برخلاف مؤمن که او به تقدیر الٰهی ایمان دارد، خداوند متعال قلب او را مطمئن می‌کند، که آنچه شده به اذن و اراده خدابوده است، مصیبتی که به من رسیدنی بود، تلاش هیچ کسی نتوانست آن را برطرف کند، و نجات که از مصیبتی رسیده آن هم رسیدنی بود، کسی نتوانسته آن را بر من واقع بگرداند، در نتیجه این ایمان و اعتقاد، وعده‌ی ثواب آخرت هم نزدش می‌باشد که در اثر آن بزرگترین مصیبت دنیا بر او آسان می‌گردد.

﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓا إِنَّ مِنْ أَزْوَٰجِكُمْ وَ أَوْلَـٰدِكُمْ عَدُوًّا لَّكُمْ فَـاحْذَرُوهُمْ﴾ یعنی ای مسلمانان بعضی از همسران و فرزندان‌تان دشمن شما هستند، از

شرّ آنها خود را نجات دهید. ترمذی، حاکم و غیره با سند صحیح از حضرت ابن عبّاس ﷺ نقل کرده‌اند، که این آیه، در حق آن مسلمانانی نازل شده که بعد از هجرت به سوی مدینه، در مکّه‌ی مکرّمه به اسلام مشرّف شدند و خواستند تا هجرت کرده خدمت رسول خدا ﷺ برسند، امّا زن و فرزندانشان، آنهارا نگذاشتند تا هجرت نموده بیایند[۱].

این زمانی بود که هجرت از مکّه بر مسلمانان فرض بود

در این آیه‌ی قرآنی چنین زن و فرزندی را دشمن انسان قرار داده است و برای نجات از شرّ آنها تأکید فرموده است؛ زیرا چه دشمنی بالاتر از آنها می‌تواند وجود داشته باشد، که برای همیشه او را به عذاب و آتش جهنّم مبتلا سازد.

روایت حضرت عطاء بن ابی رباح از این قرار است که این آیه، در باره‌ی عوف بن مالک اشجعی نازل شده است. و واقعه‌ی او از این قرار بود که: او در مدینه بود و زمانی که نوبت به غزوه و جهادی می‌رسید و می‌خواست که به جهاد برود، زن و فرزندان او، فریاد می‌کردند که ما را به چه کسی وامی‌گذاری و می‌روی، و او از فریاد آنها متأثّر شده باز می‌ماند[۲].

در میان این دو روایت هیچ گونه تضادی وجود ندارد، هر دو می توانند سبب نزول آیه واقع شوند؛ زیرا هرگاه زن و فرزند از ادای فرض الٰهی مانع باشند، چه آن فرض هجرت باشد، و چه جهاد، آنها دشمنان او هستند.

﴿وَ إِن تَعْفُوا وَ تَصْفَحُوا وَ تَغْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾ در آیه‌ی گذشته کسانی که زن و فرزندان، دشمن آنها قرار داده شدند، وقتی که به اشتباه خود پی بردند، خواستند که در آینده با زنان و فرزندان خود به شدّت رفتار کنند،در

---

۱ - روح.

۲ - روح و ابن کثیر.

این قسمت از آیه، این راهنمایی نازل گردید که اگر چه آن زن و فرزندان در حق شما کاری را انجام دادند که دشمن انجام می‌دهد که از ادای فرض شما، مانع شدند، امّا باوجود آن، با آنان به شدّت و سختی برخورد نکنید، بلکه با عفو و گذشت رفتار کنید، این برای شما بهتر است؛ زیرا که مغفرت و رحمت، عادت پروردگار است.

با زن و فرزند گناهکار نباید از راه بغض و بیزاری وارد شد

مسئله: علما از این مسئله چنین استدلال کرده‌اند که اگر کاری برخلاف شرع از زن و فرزند کسی سر زد، مناسب نیست که از او بیزار شده بغض داشت، و برایش دعای بد کرد[1].

﴿إِنَّمَآ أَمْوَٰلُكُمْ وَ أَوْلَـٰدُكُمْ فِتْنَةٌ﴾ فتنه به معنای ابتلا و امتحان است. مراد آیه این است که خداوند به وسیله‌ی اموال و اولاد از انسان آزمایش می‌گیرد، که آیا در محبّت آنها مبتلا شده از احکام و فرایض غافل می‌شود، یا از حیطه‌ی فطری محبّت خارج نشده از فرایض خویش غافل نمی‌شود.

مال و اولاد برای انسان فتنه‌ی بزرگی هستند

حق این است که محبّت مال و اولاد برای انسان، فتنه‌ای بزرگ و وسیله‌ی آزمایش هستند، در اثر محبّت آنها در بیشتر گناهان به ویژه در کسب حرام مبتلا می‌باشد.

در حدیثی آمده است که اشخاصی در روز قیامت حاضر می‌شوند که مردم در حق آنها می‌گویند: «**أکل عیاله حسناته**» یعنی حسناتش را عیالش خورده‌اند[2].

در حدیثی دیگر آن‌حضرت ﷺ در حقّ اولاد فرموده‌اند: «مُبْخِلَةٌ مُجْبِنَةٌ»

۱- روح. ۲- روح.

یعنی آنها وسیله بخل و جبن یعنی نامردی و بزدلی هستند، که در اثر محبّت آنها انسان از انفاق فی سبیل الله باز می‌ماند و در اثر محبّت آنها از شرکت در جهاد باز می‌ماند. بعضی از سلف صالحین گفته‌اند: «**العیال سوس الطاعات**» یعنی عیال برای نیکی مردم چون کرم است، هم چنان که کرم (سوس) غله را می‌خورد، آنها نیکیهای او را می‌خورند.

﴿**فَاتَّقُوا اللهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ**﴾ یعنی تا حدّ توان خود، تقویٰ اختیار کنید، وقتی که آیه‌ی: ﴿**اِتَّقُوا اللهَ حَقَّ تُقَاتِهِ**﴾ نازل شد که معنای آن این است که: «آن‌چنان از خدا بترسید که شایسته‌ی اوست» بر صحابه‌ی کرام بسیار شاق و سنگین تمام شد که چه کسی توان دارد که شایسته‌ی خداوند تقویٰ داشته باشد؛ بر آن این آیه نازل شد و نشان داد که خداوند انسان را بیش از توان و نیرویش مکلّف نکرده است و اختیار تقویٰ حسب توان واجب است، مقصود این‌که در حصول تقویٰ باید تا حدّ توان خود کوشید، که با این، حق خدا ادا می‌شود[1].

تمت سورة التغابن و لله الحمد.

و تمت ترجمتها فی‌الثالث والعشرین بعد اذان الصبح یوم الثلاثاء و لله الحمد و تتلوها سورة الطلاق وفقنا الله علی اتمامها.

* * *

---

۱ - روح ملخصاً.

سورة الطلاق

سورة الطلاق مدنية و هی اثنتا عشرة آية و فيها ركوعان

سوره‌ی طلاق درمدینه نازل‌شده ودارای دوازده آیه‌و دو رکوع می‌باشد

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

شروع به‌نام خدای بی‌حد مهربان و بی‌نهایت رحیم

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِىُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ ٱلنِّسَآءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ وَ أَحْصُوا ٱلْعِدَّةَ

ای‌نبی وقتی‌که‌شما طلاق‌دادید زنـهارا، پس طـلاقشان بـدهید بـرعده‌شان وبشـمارید عـده‌را

وَٱتَّقُوا ٱللهَ رَبَّكُمْ لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَ لَا يَخْرُجْنَ

وبترسیداز خداکه رب شماست، بیرون نکـنید آنـهارا از خـانه‌هایشان وآنـهاهم بـیرون‌نروند،

إِلَّآ أَن يَأْتِينَ بِفَـٰحِشَةٍ مُّبَيِّنَةٍ وَ تِلْكَ حُدُودُ ٱللهِ وَ مَن يَتَعَدَّ

مگرکسی‌که بکند بی‌حیایی‌صریح وایـن‌حدود مـقرره‌خداونـد است وهـر کسـی‌که تـجاوزبکند

حُدُودَ ٱللهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ لَا تَدْرِى لَعَلَّ ٱللهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَٰلِكَ

از حدود خدا، او بر خود بـد کـرد، او خـبر نـدارد شـاید پـدید آورد خـدا بـعد از ایـن طـلاق،

أَمْرًا ﴿۱﴾ فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ

صورت دیگری. پس وقتی برسند بـر وعـده‌ی خـود نگـهداریـد آنـها را مـوافـق دسـتور، یـا

فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَ أَشْهِدُوا ذَوَىْ عَدْلٍ مِّنكُمْ وَ أَقِيمُوا

رها کنید آنها را موافـق دسـتور، و گـواه بگـیرید دو نـفر مـعتبر از خـودتان و درسـت ادا کـنید

ٱلشَّهَـٰدَةَ لِلَّهِ ذَٰلِكُمْ يُوعَظُ بِهِ مَن كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَٱلْـيَوْمِ ٱلْأَخِـرِ و مَـن
گواهی‌را برای‌خدا، به‌این‌امر تفهیم‌می‌شودکسی‌که یقین‌داردبر خداوروزآخر، وهرکسی‌که

يَـتَّقِ ٱللَّهَ يَـجْعَل لَّـهُ مَـخْرَجاً ﴿۲﴾ وَ يَـرْزُقْهُ مِـنْ حَـيْثُ لَا يَـحْتَسِبُ
بترسد از خدا، درست می‌کند برای‌او مخرج، و رزق مـی‌دهد بـه‌او از جـایی‌که گـمان نـمی‌برد،

وَ مَـن يَـتَوَكَّـلْ عَـلَى ٱللَّهِ فَـهُوَ حَسْـبُهُ إِنَّ ٱللَّهَ بَـٰلِغُ
وهرکسی‌که اعتمادکند برخدا، پس‌او تعالیٰ برای‌اوکافی‌است، یـقیناً خـدا بـه‌اتـمام مـی‌رساند

أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ ٱللَّهُ لِكُلِّ شَىْءٍ قَدْراً ﴿۳﴾ وَٱلَّـٰئِى يَئِسْنَ مِنَ ٱلْمَحِيضِ مِن
کار خود را، قرار داده خدا برای هـر چـیز انـدازه. و زنـانی کـه نـاامید شـده‌انـد از حـیض از

نِسَآئِكُـمْ إِنِ ٱرْتَـبْتُمْ فَـعِدَّتُهُنَّ ثَـلَـٰثَةُ أَشْـهُرٍ وَٱلَّـٰئِى
زنان شما، اگر در اشتباه قرار گرفتید پس عده‌ی آنـها سـه مـاه است، و هـمچنین زنـانی کـه

لَمْ يَحِضْنَ وَ أُوْلَـٰتُ ٱلْأَحْمَالِ أَجَلُهُنَّ أَن يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ و من يَـتَّقِ ٱللَّهَ
حیض‌شان نمی‌آید، وزنان باردار عده‌اش ایـنکه وضع‌حمل کـنند، و هـرکسی بـترسد از خـدا

يَجْعَل لَّهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْـراً ﴿۴﴾ ذَٰلِكَ أَمْـرُ ٱللَّهِ أَنـزَلَهُ إِلَـيْكُمْ وَ مَـن يَـتَّقِ
می‌کند کار او را آسان. این است حکم خدا که نازلش کرده برای شما، و هـر کـسی کـه بـترسد

ٱللَّهَ يُكَفِّرْ عَنْهُ سَـيِّـَٔاتِهِ وَ يُـعْظِمْ لَـهُ أَجْـراً ﴿۵﴾ أَسْكِـنُوهُنَّ مِـنْ حَـيْثُ
از خدا کفاره می‌کند گناهان او را و اضافه مـی‌دهد اجـر او را. اسکـانشان بـدهید هـر کـجاخود

سَكَـنتُم مِّـن وُجْـدِكُمْ وَ لَا تُـضَآرُّوهُنَّ لِـتُضَيِّقُوا عَـلَيْهِنَّ
سکونت دارید موافق به‌توان خود و اراده به ایذایشـان نکـنید، تـا در تـنگناقرار دهـید آنـهارا

وَإِن كُنَّ أُوْلَـٰتِ حَمْلٍ فَأَنفِقُوا عَلَيْهِنَّ حَتَّىٰ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ
و اگر باشند باردار، انفاق کنید بر آنها تا وضع حمل کنند، پس اگر شیر دهـند بـه خـاطر شـما

فَـَٔـــاتُوهُنَّ أُجُــورَهُنَّ وَأْتَــمِرُوا بَــيْنَكُم بِــمَعْرُوفٍ وَ إِن تَـعَاسَرْتُمْ
پس‌بدهید به‌آنها مزدشان‌را، مشورت دهید همدیگر را بـه‌نیکی، و اگـر ضـد کـنید بـاهمدیگر،

فَسَــتُرْضِعُ لَــهُ أُخْــرَىٰ ﴿۶﴾ لِـيُنفِقْ ذُو سَــعَةٍ مِّــن سَـعَتِهِ وَ مَـن
پس شیرمی‌دهد به خاطراو دیگری. باید انفاق‌کند توانا به اندازه‌ی‌توان خود، و هـر کسـی کـه

قُــدِرَ عَــلَيْهِ رِزْقُــهُ فَـلْيُنفِقْ مِـمَّآ ءَاتَـــهُ ٱللَّهُ لَا يُكَـلِّفُ ٱللَّهُ نَـفْساً إِلَّا
تنگ شده بر او رزق، انفاق کند از آنـچه داده بـه او خـدا، خـدا مکـلّف نـمی‌کند کسـی را مگـر

مَآ ءَاتَـىٰهَا سَيَجْعَلُ ٱللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْـراً ﴿۷﴾
به‌آنچه به‌او داده، به‌زودی می‌آورد بعدازسختی آسانی.

خلاصه‌ی تفسیر

ای پیامبر! (به مردم بگو بگو که) وقتی که شما خواستید (چنین) زنانی را طلاق بدهید (که با آنان خلوت شده‌است؛ زیرا حکم عده به اینچنین زنان متعلّق است، چنان که در آیه‌ی ۴۹ از سوره‌ی «احزاب»: ﴿ ثُمَّ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِن قَبْلِ أَن تَمَسُّوهُنَّ فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ ﴾) پس آنـها را (در طـهر) قـبل از (زمان) عده (حیض) طلاق بدهید، (و این از احادیث صحیح ثابت است که در آن طهری که می‌خواهند، طلاق بدهند، با آنها همبستری نکنند) و (پس از طلاق دادن) شما عده را در نظر بگیرید (مرد و زن هـمه بـه یـاد داشـته باشند، امّا تخصیص در خطاب به مردان، اشاره به این‌است که در زنان غفلت بیشتر است؛ بنابر این، مردان باید به آن اهتمام کنند. کما فی المدارک) و از خدا بترسید که ربّ شماست، (از احکام او در این‌باره‌ی تخلّف نکنید، مثلاً این‌که یکباره سه طلاقه نکنید، و این‌که در حالت حیض طلاق ندهید، هم چنان که در احادیث صحیح آمده است، و این‌که در زمان عده) آنها را از خانه‌ها (نشیمنگاه) شان بیرون نکنید؛ (زیرا که سکنی یعنی حق سکونتِ زن

مطلقه، مانند زن منکوحه، واجب است،) و نه خود آن زنان بیرون آیند؛ (زیرا که این سکنی تنها حق شوهر نیست که به رضایت او ساقط شود، بلکه حق الشرع است) مگر این که بی‌حیایی انجام دهند، پس آن امری است دیگر، (مثلاً مرتکب بدکاری یا سرقت شده باشند که برای مجازات بیرون آورده شوند، یا به قول بعضی از علما زبان درازی کرده باشند، که بیرون کردن آنها جایز است.) و این همه احکام مقرّر خداوند است، و هر کسی که از احکام خداوندی متجاوز باشد (مثلاً آن زن را از خانه بیرون کند) او بر خود ظلم کرده است، (گناهکار شده است، سپس ترغیبی برای طلاق دهنده می‌آید که از طلاقها، طلاق رجعی بهتر است، پس می‌فرماید که: ای طلاق دهنده!) تو چه می‌دانی؟ شاید الله تعالی بعد از این (طلاق دادن) امری تازه (در دل تو) پدید آورد، (مثلاً شاید پشیمان شوی که در این صورت در طلاق رجعی به آسانی می‌توان آن را تدارک کرد) و چون زنان (که طلاق رجعی داده شوند، به قرینه‌ی «**فَأَمْسِكُوهُنَّ**») به تمام شدن عده‌شان نزدیک برسند (و هنوز عده تمام نشده باشد) پس (شما دو اختیار دارید یا) مطابق قانون (رجوع کرده) آنها را در نکاح خود نگه دارید، یا مطابق قانون رها کنید. (تا انقضای عده رجوع نکنید. مقصود این که راه سومی را اختیار نکنید که بدون هدفِ نگهداشتن، به وسیله‌ی تطویل عده، به خاطر اذیّت کردن زن، به او رجوع کنید) و (هر کاری که انجام دهید، مراجعت یا مفارقت بر آن) دو نفر گواه از خودتان مقرّر نمایید. (این مستحب است، کذا فی‌الهدایة و النهایة. این گواه مقرّر کردن در حالت رجوع، به این خاطر است که گاهی زن بعد از انقضای عده اختلاف نکند، و در مفارقت به این خاطر که نشاید گاهی نفسِ خود طلاق دهنده سر به شرارت نکشد، که ادّعای دروغ نکند که من رجوع کرده‌ام) و (ای گواهان اگر نیاز به گواهی بیفتد پس) شما (بدون رو دربایستی و ملاحظه،) درست گواهی بدهید. با چنین مضمونی

کسی نصیحت می‌شود، که به خدا و روز قیامت یقین داشته باشد. (مقصود این‌که اهل ایمان از نصایح مستفید می‌شوند، و اگر نه، نصایح برای همه عام هستند.) و (آنچه در بالا به تقویٰ حکم شده، پس از احکام، فضایل مختلف آن را بیان فرموده است، نخست این‌که) هر کسی که از خدا بترسد، خداوند متعال برای نجات او (از مضرتها) صورتی پدید می‌آورد، و (منافعی عطا می‌فرماید؛ چنان‌که یکی از منافع بزرگ رزق است، پس) برای او از جایی رزق می‌رساند که او گمان آن را هم نداشت. و (یکی از شعبه‌های تقویٰ، توکّل است، خاصیت آن این‌که:) هر کسی که بر خدا توکّل می‌کند، پس خداوند برای (اصلاح مهمات) او کافی است، (اثر خاص کفایت خود را در اصلاح مهمات ظاهر می‌فرماید، و اگر نه، کفایت او برای تمام عام است. و این اصلاح مهمات نیز، عام است که حِسّاً باشد یا در باطن؛ زیرا که) خداوند متعال کار خود را (به نحوی که بخواهد) انجام می‌دهد. (و هم چنین زمان اصلاح مهمات هم مبتنی بر اراده‌ی اوست؛ زیرا که) خداوند متعال برای هر چیز (در علم خود) اندازه‌ای مقرّر فرموده است (و واقع کردن آن موافق به آن، قرین حکمت است. باز در آینده بازگشت به احکام است، یعنی در بالا احکام عده اجمالاً ذکر شده بود) و (تفصیل آن از این قرار است) کسانی که از زنان (مطلقه‌ی) شما (به علّت کهولت سن) از آمدن حیض ناامید شده‌اند، اگر شما (در باره‌ی تعیین عده‌ی آنها) در اشتباه افتاده‌اید (هم چنان که در واقع شبهه و سؤال شده بود) پس عدّه آنها سه ماه است. و هم چنین (عدّه) زنانی که (به علّت کمی سن) حائض نمی‌شوند (هم سه ماه است) و عده زنان باردار تا وضع حمل آنهاست. (چه حمل کامل باشد و چه ناقص، به شرطی که اعضای آن مشخص شوند، خواه یک انگشت) و (از آن جهت که نفس تقویٰ حایز اهمّیّت است و احکام مذکور که متعلّق به معاملات دنیوی هستند، امکان داشت در طبایع عموم چنین تصوّر شود که معاملات دنیوی

با دین چه رابطه‌ای دارند، به هر نحوی که ما بخواهیم آنها را انجام می دهیم؛ بنابر این، باز در آینده بحث تقویٰ به میان آمد یعنی) هر کسی که از خدا بترسد خداوند متعال در همه‌ی امور او، آسانی پدید خواهد آورد (چه در آخرت و چه در دنیا و چه در ظاهر و چه در باطن، باز در آینده برای تأکید امتثال احکام فرمود که) این (مقداری که ذکر شد) حکم خداست که او برای شما فرستاد و هر کسی که (در این معاملات و امور دیگر هم) از خدا بترسد خداوند گناهان او را می آمرزد (که نجات از بزرگترین مضرّات است) و به او اجر بزرگی خواهد داد (که نیل به بزرگترین منفعت است. در آینده باز احکام مطلقات را بیان می‌فرماید که در عده، علاوه بر عدم تطویل عده و حق سکنی حقوقی دیگر هم دارند، و آن این که:) شما آن (مطلقه‌ها) را موافق با امکانات خود اسکان بدهید، هر جا که خود سکونت دارید (در عده، سکنیٰ مطلقه هم واجب است، البتّه در صورت طلاق باین سکونت هر دو در یک منزل در خلوت جایز نیست، بلکه حایل شدن پرده لازمی است) و آنها را (به خاطر سکنیٰ) در تنگنا قرار داده اذیّت نکنید (مثلاً چنان سخنی بگویید که او ناراحت شده بلند شود و بیرون برود) و اگر آن زنان (مطلقه) باردار باشند، پس تا زمان وضع حمل به آنها نفقه (خوردنی و نوشیدنی) بدهید (برخلاف غیر بارداران که نفقه‌ی آنها تا سه حیض یا سه ماه است. و این احکام متعلّق به عده بودند) باز اگر (پس از عده) آن زنان (مطلقه) وقتی که از قبل دارای بچه باشند، یا به وضع حمل عده‌ی آنها به اتمام رسیده باشد) برای شما (بچه را با اجرت) شیر بدهند، پس شما به آنان اجرت (مقرّر را) بدهید، و (در باره‌ی اجرت) با هم بطور مناسب مشورت کنید. (نه زن آنقدر اضافه بخواهد که مرد در پی دایه‌ی دیگری قرار بگیرد، و نه مرد آنقدر کم بدهد که زن حاضر به شیر دادن نشود، بلکه حتّی الامکان هر دو در این فکر باشند که مادر شیر بدهد؛ زیرا اصلاح فرزند

در همین است) و اگر شما با هم درگیر باشید، پس زنی دیگر شیر می دهد، (مقصود از این اخبار، امر است، یعنی دایه‌ای دیگر جستجو شود، نه به مادر اذیّت رسانده شود و نه به پدر، و در صورت خبر، این نکته مضمر است که در صورت کمی اجرت از جانب مرد، بر او عتاب شده است که سرانجام زن به او شیر می دهد؛ و او هم اغلب بر کم گرفتن راضی نمی‌شود، پس چرا در حق مادر این کمی در نظر گرفته شد. و به زن نیز در صورت تقاضای اجرت زیاد عتاب شده است که اگر تو شیر نمی‌دهی دیگری پیدا می‌شود، آیا در دنیا زن شیرده تنها تو هستی که خود را این قدر گران می‌گیری؟! در آینده برای نفقه‌ی فرزند می‌فرماید که) ثروتمند به اندازه‌ی دارایی خویش باید (بر فرزند) انفاق کند و کسی که درآمد کم دارد، او باید به قدری که خدا به او داده است، انفاق کند (امیر موافق حیثیت خویش و نادار به اندازه‌ی ناداریش؛ زیرا که خداوند هیچ کس را بالاتر از آنچه که به او داده است، مکلف نمی‌گرداند. و تنگدست از انفاق کردن نترسد که با انفاق چیزی باقی نمی‌ماند، چنان که بعضی از مردم از ترس آن، فرزندان خویش را می‌کشند، پس فرمود که) خداوند بعد از تنگی به زودی گشایش می‌دهد (اگر چه به میزان نیاز و قدر حاجت باشد، کقوله تعالیٰ: **﴿وَ لَا تَقْتُلُوا أَولَـٰدَكُم خَشيَةَ إِملَـٰقٍ نَحْنُ نَرزُقُهُم وَ إِيَّاكُمْ﴾**[1]).

معارف و مسایل

حیثیت شرعی نکاح، طلاق و نظام حکیمانه‌ی آنها

در صفحه‌ی ۲۸۹ جلد ۲ «معارف القرآن» در سوره‌ی «بقره» تفصیل کاملی تحت همین عنوان مذکور، نگاشته شده است، در آنجا ملاحظه شود.

خلاصه‌ی آن این که: معامله‌ی نکاح و طلاق در هر مذهب و ملّت

---

۱ - اسراء، ۳۱.

مانند عموم معاملات خرید و فروش، اجاره و غیره نیست، که طرفین با رضایت خود هر چه می‌خواهند بکنند، بلکه مردم هر مذهب و ملّت، همیشه اتّفاق دارند که این معاملات از یک نوع تقدّس خاص مذهبی، برخوردار است، و باید طبق هدایتهای آن، انجام گیرند.

اهل کتاب، یهود و نصاریٰ، در هر صورت به دین و کتاب آسمانی، نسبتی دارند، که باوجود صدها تحریف در آن، قدر مشترک آن هنوز هم، باقی است که در این باره نسبت به بعضی از حدود و قیود پایبند می‌باشند.

کفّار و مشرکینی که مذهب و کتاب آسمانی ندارند، ولی باز هم تا حدی به وجود خدا قایل هستند، مانند هندوها، آریایی‌ها، سیکها، مجوسهای آتش‌پرست و ستاره‌پرستها، که آن‌ها هم، نکاح و طلاق را مانند عموم معاملات بیع و شرا و اجاره نمی‌پندارند، نزد آنها هم، تا اندازه‌ای رسمهای مذهبی وجود دارد، که پایبندی به آنها را لازم می‌شمارند. و رسوم تمام قوانین خانوادگی هر مذهب و فرقه، بر همین اصول جاری است، فقط یک گروه دهریه، لامذهب و منکر خداست که از خدا و مذهب بیزار است و ازدواج را نیز مانند اجاره، معامله‌ای تلقی می‌کنند، که با رضایت طرفین باید انجام گیرد و هدف آنها غیر از تسکین جذبات شهوانی، چیز دیگری نیست. متأسّفانه همین نظریه در دنیای امروز دارد رواج پیدا می‌کند، و انسانها را در ردیف حیوانات جنگلی، قرار می‌دهد. **«انا لله و الیه المشتکی»**

شریعت اسلام، یک نظام حیات کامل و پاکیزه‌ای است که نکاح را یک معامله و معاهده قرار نداده است، بلکه به آن، حیثیت یک نوع عبادت را بخشیده است، که در آن از طرف خدا برای تسکین جذبات شهوانی فطری‌ای که در وجود انسان گذاشته شده، بهترین وسیله‌ای فراهم شده است، و با روابط زناشویی مرد و زن، مسایل عمرانی بقای نسل و تربیت

اولاد، نیز متعلّق‌اند که در آن هم بهترین نظام معتدل و حکیمانه‌ای وجود دارد.

چون درستی نسل عموم انسانی، بر درستی معامله‌ی ازدواج موقوف است، در قرآن کریم نسبت به معاملات دیگر، اهمّیّت بیشتری به این مسایل خانوادگی، داده شده است، کسی که با اندیشه و فکر، قرآن کریم را تلاوت می‌کند، با تعجّب مشاهده می‌کند، که قرآن در مسایل علم اقتصادی از قبیل تجارت، شرکت، اجاره و غیره، فقط به بیان اصول اکتفا نموده و مسایل فرعی آنها در قرآن شاذ و نادر دیده می‌شوند؛ برخلاف نکاح و طلاق که در این باره تنها بر نشان دادن اصول اکتفا نشده، بلکه خداوند متعال مستقیماً فروع و جزئیات آن را در قرآن ذکر فرموده است.

این مسایل در بیشتر سور قرآن به طور پراکنده و مقداری مفصّل در سوره‌ی «نساء» آمده‌اند، و در این سوره که به نام سوره‌ی «طلاق» موسوم است به طور ویژه احکام طلاق و عده و غیره مذکوراند؛ از این جهت در بعضی روایات به این سوره، سوره‌ی «نساء صغریٰ» گفته شده است، یعنی سوره‌ی کوچک نساء.[1].

یکی از اصول اسلامی، این است که در میان هر مرد و زنی که طبق اصول اسلامی، رابطه‌ی زناشویی برقرار می‌شود، باید آن دایمی و تا زمان پایان عمر باشد که در اثر آن هم دین و دنیای آن دو، درست و اصلاح شود، و نیز اعمال و اخلاق اولاد متولّد از آنها هم اصلاح شوند؛ بنابر این، هدایتهای اسلام در خصوص نکاح از آغاز آن تا آخر امر، از قرار ذیل است:

سعی شده است که این رابطه از تلخی و رنجش‌ها پاک نگهداشته شود، و اگر گاهی در آن رنجشی پدید بیاید، باید ازاله گردد، امّا بسا اوقات باوجود این تمام مساعی، فلاح زندگی دو طرف منحصر در این می‌باشد، که

---

۱ - قرطبی به حواله بخاری.

این رابطه قطع شود. در مذاهب و آیین‌هایی که اصولاً طلاق ندارند، در چنین اوقاتی با مشکلات شدیدی مواجه می‌شوند، و بسا اوقات نتایج بسیار بدی رو می‌نماید. بنابر این، اسلام قوانین و اصولی برای طلاق هم، مانند قوانین نکاح مقرّر کرده است؛ امّا در ضمن هدایت فرموده است که طلاق نزد خداوند، کاری بی‌نهایت مبغوض و مکروه است که تا حد توان باید از آن اجتناب ورزید.

در حدیثی به روایت حضرت عبدالله بن عمر - رضی‌الله عنهما - روایت است که رسول خداﷺ فرمود: مبغوض ترین حلالها نزد خداوند، طلاق است.

از حضرت علی - کرم الله وجهه - روایت است که رسول خداﷺ فرمود: «**تَزَوَّجُوا و لَا تُطَلِّقُوا فإِنَّ الطَّلاقَ يَهْتَزُّ مِنْهُ عَرشُ الرَّحْمٰنِ**» یعنی نکاح کنید، امّا طلاق ندهید؛ زیرا که از آن، عرش رحمان به لرزه در می‌آید.

از حضرت ابوموسی رضی الله عنه روایت است که رسول‌خداﷺ فرموده است که: «زنان را در غیر صورت بدکاری، طلاق ندهید؛ زیرا که خداوند آن مردان را دوست نمی‌دارد که ذایقه (چشنده) باشند و آن زنها را دوست نمی‌دارد که ذایقه و چشنده باشد»(۱).

دار قطنی از حضرت معاذ بن جبل روایت کرده است که رسول خداﷺ فرمود: محبوب‌ترین چیزی که خدا در زمین آفریده است، آزاد کردن بردگان است، و مبغوض و مکروه‌ترین آنها طلاق می‌باشد(۲).

به هر حال، اگر چه اسلام نسبت به طلاق حوصله افزایی نفرموده، بلکه تا حدّ توان از آن جلوگیری کرده است، امّا در بعضی اوقات و موارد، اجازه داده است. پس برای آن، اصول و قواعدی، مقرّر کرده و اجازه داده است، حاصل آن این که: اگر پایان دادن به این رشته‌ی ازدواجی لازم باشد،

۱- قرطبی به روایت ثعلبی.
۲- قرطبی.

آن هم باید به صورتی نیک و حسن معامله انجام گیرد. و تنها در اثر جذبه‌ی انتقام گیری و خشم نباشد، در این سوره احکام طلاق بدین نحو شروع شده است که نخست رسول‌خداﷺ به عنوان: ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ﴾ مخاطب قرار داده شد، که طبق بیان امام قرطبی، این عنوان، در مواردی به کار برده می‌شود، که حکم برای تمام امّت عام باشد، و هر کجا حکمی مختص به ذات خود رسول خداﷺ باشد، در آنجا به عنوان ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلرَّسُولُ﴾ خطاب می‌شود.

مقتضای عبارت: ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ﴾ این بود، که در آینده هم، بیان احکام با صیغه‌ی مفرد صورت بگیرد، امّا در اینجا برخلاف آن با صیغه‌ی جمع ﴿إِذَا طَلَّقْتُمُ ٱلنِّسَآءَ﴾ خطاب فرمود که: اگر چه خطاب بلاواسطه به آن برای آن‌حضرتﷺ می‌باشد، و در خطاب به صیغه‌ی جمع تعظیم و تکریم او مراعات شده است، اشاره به این دارد که این حکم مختص به آن‌حضرتﷺ نیست؛ بلکه تمام امّت در آن شریک‌اند.

بعضی از حضرات، در اینجا جمله‌ای را محذوف قرار داده‌اند، و آیه را چنین تفسیر کرده‌اند، که: ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ إِذَا طَلَّقْتُمُ ٱلنِّسَآءَ﴾ یعنی ای پیامبر! به مسلمانان بگو: وقتی که زنان را طلاق دادید به قوانین آینده پایبند باشید. در خلاصه‌ی تفسیر همین نظر، اختیار شد، پس از این، بعضی از احکام طلاق ذکر می‌شود:

نخستین حکم: ﴿فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ﴾ معنای لفظی عدت شمار کردن عدد است، و در اصطلاح شرع به آن مدتی گفته می‌شود که زن بعد از خروج از نکاح شوهر، از ازدواج مجدد در آن، ممنوع می‌باشد، و به این مدت انتظار «عِدّه» گفته می‌شود. و بیرون شدن از نکاح شوهر به دو صورت ممکن است: یکی این‌که شوهر فوت کند، که عدت آن، عدت وفات گفته می‌شود که برای غیر حامله چهار ماه و ده روز مقرّر شده است. صورت دوم بیرون آمدن از نکاح به طلاق است، عدت طلاق غیر حامله نزد امام اعظمؒ و

بعضی ائمه دیگر سه حیض کامل است. و نزد امام شافعی و بعضی دیگر سه طهر است.

در هر صورت، برای آن، روز یا ماهی، مقرّر نیست، در هر چند ماه که سه حیض یا سه طهر کامل بشود، آن عدت طلاق محسوب می‌شود، زنانی که به علّت سنّ کم حایضه نمی‌شوند یا به علّت کهولت سن از آمدن حیض مأیوس شده‌اند، حکم آنها در آینده مستقلاً می‌آید، و هم چنین عدّت حامله هم در آینده بیان می‌شود، که در آن عدّت وفات و طلاق هر دو برابر هستند.

﴿**فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ**﴾ در صحیح «مسلم» آمده است که رسول خداﷺ آن را ﴿**فَطَلِّقُوهُنَّ لِقَبل عِدَّتِهِنَّ**﴾ تلاوت نموده است و در قرائت حضرت ابن عمر و ابن عبّاس رضی الله عنهما ـ در یک روایت ﴿**لِقَبل عِدَّتِهِنَّ**﴾ و در روایتی دیگر ﴿**قَبل عِدَّتِهِنَّ**﴾ منقول است(۱).

در صحیحین «بخاری و مسلم» از حضرت عبدالله بن عمر ـ رضی الله عنهما ـ روایت شده است که او زن خود را در حالت حیض طلاق داده بود، حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه آن را به رسول خداﷺ گزارش داد. آن جنابﷺ سخت ناراضی شده، سپس فرمود: «**لیراجعها ثم یمسکها حتی تطهر ثم تحیض فتطهر فان بداله فلیطلقها طاهراً قبل ان یمسها فتلك العدة التی امرها الله تعالی ان یطلق بها النساء**» یعنی او باید از طلاق داده شده در حال حیض، رجوع کند، سپس او را در نکاح خود نگه دارد، تا که از حیض پاک شود و سپس باز حایض شود و باز پاک گردد، آنگاه اگر خواست طلاقش بدهد، در طهری او را طلاق بدهد که با او همبستر نشده است، این است عدّتی که خداوند متعال حکم آن را در آیه‌ی (مذکور) بیان نموده است.

از این حدیث اموری چند ثابت شده است:

---

۱ - روح.

اوّل این که: طلاق دادن در حالت حیض حرام است.

دوم این که: اگر کسی چنین کاری کرد، بر او واجب است که رجوع کند (به شرطی که طلاق، رجعی باشد، هم چنان که در واقعه‌ی ابن عمر رضی الله عنه بود.)

سوم این که: طهری که در آن می‌خواهد طلاق بدهد، در آن با زن همبستر نباشد.

چهارم این که: همین (حدیث) تفسیر آیه‌ی ﴿**فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ**﴾ است.

از دو قرائت آیه‌ی مذکور و نیز از روایت حدیث، مفهوم آیه چنین مشخّص شد، که هرگاه کسی بخواهد زنش را طلاق بدهد، پیش از شروع شدن عده او را طلاق بدهد. و چون نزد امام اعظم، ابوحنیفه رحمه الله عده با حیض شروع می‌شود، معنای آیه را این چنین بیان فرموده است که در آن طهری که می‌خواهد طلاق بدهد باید با او مجامعت نکند، و در آخر آن قبل از شروع شدن حیض طلاق بدهد. و چون نزد امام شافعی رحمه الله عدّت با طهر شروع می‌شود، ایشان مفهوم «**لقبل عدّتهن**» را چنین بیان فرموده است که با شروع طهر، فوراً طلاق بدهد، و این بحث که آیا عده سه حیض است یا سه طهر؟ ذیل تفسیر آیه‌ی ۲۲۸ سوره‌ی «بقره» در جلد دوم صفحه ۲۷۴ ﴿**ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ**﴾ گذشته است.

به هر حال نخستین حکم متعلّق به طلاق در این آیه، با اجماع امّت چنین ثابت شد که طلاق دادن در حالت حیض حرام است، و هم چنین در طهری که در آن با زن مجامعت شده باشد هم حرام است، و وجه حرمت این است که در هر دو صورت عدت زن طولانی می‌شود، و این موجب مشقّت اوست؛ زیرا حیضی که در آن طلاق واقع شده است در عدّت به شمار نمی‌آید، زیرا که ایّام حیض باید، کامل باشند، و طبق مذهب امام ابوحنیفه طهر بعدی هم بیهوده می‌گذرد، سپس وقتی حیض دوم شروع می‌شود

آنگاه عده آغاز می‌گردد، که در این تطویل از حد می‌گذرد، و مطابق مذهب امام شافعی رحمه الله هم کم از کم بقیه‌ی ایام که قبل از عده گذشته است بیشتر قرار می‌گیرند.

نخستین حکم طلاق متضمّن هدایت مهمی است، و آن این که: طلاق به خاطر ابراز خشم و انتقام گیری نباشد، بلکه در صورت مجبوری، انتظام راحت دوطرف در نظر گرفته شده است. بنابر این، باید به وقت طلاق این را در نظر گرفت که بدون وجه نباید با طویل کردن عدّت به زن مشقّت رسانده شود؛ و این حکم متعلّق به زنانی است که عدت گذراندن برای آنها، چه با حیض یا طهر، لازم است و زنانی که عدت بر آنها لازم نیست، مانند آنهایی که تاکنون با آنها خلوت نشده است، چرا که بر آنها اصلاً عدّتی لازم نیست، لذا اگر آنها در حالت حیض طلاق داده شوند، جایز است؛ هم چنین زنانی که به وجه قلّت سن یا کثرت آن، حایض نمی‌شوند و حیض و طهر در عدّت آنها اعتباری ندارد، و عدّت آنها با حساب سه ماه است، می توان آنها را بعد از همبستر شدن هم طلاق داد، چنان که در آیات بعدی می آید[1].

حکم دوم: ﴿وَ أَحْصُوا الْعِدَّةَ﴾ است، احصاء به معنای شمردن است، معنای آیه این است که ایّام عدّت را باید با اهتمام یاداشت کرد، چنین نباشد که فراموش شود، و قبل از انقضای عدّه، عدّت را منقضی تصوّر کند، و این مسئولیّت حفظ ایام عدّه، هم بر مرد و نیز بر زن لازم است؛ امّا در اینجا با به کار بردن صیغه‌ی مذکّر، نشان داد که در احکام مشترک مرد و زن، مذکر مخاطب قرار داده می‌شود، که آن حکم، شامل زنان هم قرار می‌گیرد. و در این مسئله‌ی خاص، امکان دارد حکمت همان باشد که در خلاصه‌ی تفسیر ذکر شد، که در زنان احتمال غفلت بیشتر است؛ لذا مستقیماً مسئولیت بر دوش مردان گذاشته شد.

---

۱ - از مظهری مع بعضی تشریحات.

حکم سوم: ﴿لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِن بُيُوتِهِنَّ وَ لَا يَخْرُجْنَ﴾ آنها را از خانه‌هایشان بیرون نرانید. در اینجا در لفظ «بیوتهن» خانه‌ها را بیوت زنان فرموده است که اشاره به این دارد، تا زمانی که حقّ سکنیٰ (سکنای) آنها بر عهده‌ی مرد است او در آن خانه حقی دارد، برقرار کردن سکونت در آن از طرف مرد، احسانی نیست، بلکه ادای واجب است. یکی از حقوق همسران حق سکنیٰ است، در این آیه نشان داد، که این حق تنها با ایقاع طلاق ساقط نمی‌شود، بلکه تا پایان عدّه اسکان دادن آنها واجب است، و بیرون راندن آنها قبل از اتمام عدّت، ظلم و حرام است؛ هم چنین بیرون رفتن خود او با اختیار خودش، نیز حرام است، اگر چه شوهر به او اجازه هم بدهد؛ زیرا گذراندن عدت در آن خانه، حق شوهر نیست، بلکه حق خداست، که از جانب او تعالیٰ بر معتدّه واجب است[۱].

حکم چهارم: ﴿إِلَّآ أَن يَأْتِينَ بِفَـٰحِشَةٍ مُّبَيِّنَةٍ﴾ یعنی بیرون راندن زنان معتدّه از خانه‌های مسکونی‌شان، حرام است، مگر این که مرتکب بی حیایی آشکاری شده باشند؛ امّا این که مراد از بی حیایی روشن، چیست؟ از ائمّه‌ی تفسیر در این خصوص، سه قول منقول است:

قول اول: این که مقصود از بی حیایی، بیرون آمدن خود زن از خانه است؛ پس در این صورت این استثنا، صورةً استثناست، هدف اجازه دادن به خروج از خانه نیست، بلکه ممنوعیت آن بیشتر مؤکّد شده است، مثال آن، مانند این است که گفته شود: فلان کار را نباید کسی انجام دهد، بجز کسی که از انسانیت خارج باشد؛ یا گفته می‌شود: به مادرت ناسزا مگو، مگر در صورتی که کلّاً از فرمان او خارج باشی. واضح است که در مثال اوّل هدف از صورت استثنا اعلام به جواز فعل نیست؛ و در صورت دوم هدف اثبات جواز نافرمانی مادر نیست، بلکه با یک روش بلیغ، از آن بیشتر جلوگیری به

---

۱ - هذا هو مذهب الحنفیه.

عمل آمده و قباحت آن بیان شده است؛ پس خلاصه‌ی مضمون آیه، این است که زنان مطلقه از خانه‌های شوهران خود، بیرون نیایند، مگر این که خودِ زنها دست از حیا برداشته بیرون بروند، که مطلب آن جواز بیرون رفتن نیست، بلکه اثبات ممنوعیت بیشتر و مذمّت آن است، و این تفسیر: ﴿بِفَٰحِشَةٍ مُّبَيِّنَةٍ﴾ از حضرت عبدالله بن عمر، سدی، ابن السائب نخعی و غیره منقول است و امام اعظم هم همین را اختیار فرموده است[1].

قول دوم: این که مراد از فاحشه مبینه زنا و بدکاری است، پس در این صورت، استثنا در معنای خودش هست که اگر زن مطلقه‌ی مرتکب زنا شود و جرم بر او ثابت گردد، برای اجرای حد شرعی بر او، لزوماً از خانه عدت بیرون آورده می‌شود، این تفسیر از حضرت قتاده، حسن بصری، شعبی، زید بن‌اسلم، ضحاک، عکرمه و غیره منقول است، و امام ابویوسف رحمه الله همین قول را اختیار نموده است.

قول سوم: این که مقصود از ﴿بِفَٰحِشَةٍ مُّبَيِّنَةٍ﴾ زبان درازی و تنازع است پس معنای آیه این که: بیرون راندن زنان مطلقه از خانه‌های مسکونی‌شان جایز نیست، بجز در صورتی که آن زن بد زبان و ستیزه‌جو باشد و با شوهر و قوم او با بد زبانی تعرض کند، در این صورت می‌توان او را از خانه‌ی عدّت بیرون راند، این تفسیر ﴿بِفَٰحِشَةٍ مُّبَيِّنَةٍ﴾ از حضرت ابن عبّاس رضی الله عنهما به روایت متعدّد منقول است؛ و در آیه‌ی مذکور قرائت حضرت ابی بن‌کعب و عبدالله ابن مسعود ـ رضی الله عنهم ـ از این قرار است: «**إِلَّآ أَن يَفْحَشْنَ**» معنای این جمله، بد زبانی و فحش کلامی است. در این صورت هم استثنا در معنای حقیقی خودش می‌باشد، که در صورت بدزبانی و تنازع، می‌توان زن مطلّقه را از خانه‌ی عدّت بیرون کرد.

تا اینجا چهار حکم نسبت به طلاق بیان گردید، و در آینده احکام

---

۱ - روح المعانی.

بیشتر بیان می‌شود؛ امّا در وسط نسبت به پایبندی بر احکام مذکور و تأکید آن، و نیز برای اجتناب از تخلّف، چند جمله موعظه و نصیحت بیان می‌شود؛ این اسلوب، خاصّ قرآن حکیم است که پس از بیان هر حکم، خوف خدا و فکر آخرت را به یاد آورده، از تخلّف در آن جلوگیری می‌کند؛ زیرا که رشته‌ی برقراری زناشویی و انتظام ادای حقوق کامل آن را، نمی‌توان تحت ضابطه و قانونی قرار داد، فقط بازدارنده از آن، خوف خدا و فکر آخرت است.

﴿وَ تِلْكَ حُدُودُ اَللهِ وَ مَن يَتَعَدَّ حُدُودَ اَللهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ لَا تَدْرِى لَعَلَّ اَللهُ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَٰلِكَ أَمراً﴾ مقصود از حدود الله، قوانین مقرّره شرع است، **﴿وَ مَن يَتَعَدَّ﴾** یعنی هر کسی که از حدود خداوندی تجاوز کند، یعنی از آن احکام و حدود، تخلّف ورزد، **﴿فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ﴾** پس او بر خود ظلم کرده است، یعنی ضرری به خدا یا شرع اسلام نرسانیده، خود را در زیان انداخته است، و این خسارت، عام است که دینی باشد یا دنیوی، زیان دینی، این است که با تخلف از احکام شرع، به وبال آخرت، دامنگیر می‌شود؛ و زیان دنیوی این که: چون کسی بدون توجّه به راهنمایی شرع، طلاق بدهد، اغلب بر وقوع سه طلاق اقدام می‌کند، که پس از آن راهی برای رجوع یا نکاح مجدّد، باقی نمی‌ماند، و اغلب مردان پس از طلاق دادن پشیمان شده در مشقّت واقع می‌شوند، بویژه وقتی که دارای فرزند باشند؛ پس این است ضرر دنیایی که بر او واقع می‌گردد، و بسیاری از مردان که زن را به خاطر اذیت و ضرر رسانی طلاق ظالمانه می‌دهند، اگر چه تا حدّی ضرر متوجّه زن می‌شود، امّا برای خود او ظلمی بزرگ و وبالی دو برابر، می‌شود، یکی نقض حدود خداوندی، دوم ظلم کردن بر زن که حقیقت آن چنین است:

پنداشت ستمگر که جفا بر ما کرد   بر گردن وی بماند و بر ما بگذشت

﴿لَا تَدْرِى لَعَلَّ اَللهُ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَٰلِكَ أَمْراً﴾ یعنی شما نمی‌دانید، شاید

خداوند بعد از خشم و غضب، وضع دیگری پدید آورد، که به یاد راحتهایی که از زن می‌رسید، و انتظام خانه و پرورش اولاد قرار گرفته بود، از طلاق پشیمان بشوید و بخواهید که او را باز در نکاح خود، بدارید. پس صورت نگهداشتن دوباره‌ی او در نکاح خود، این است که وقتی شما در هنگام طلاق دادن حدود شرع را ملاحظه کنید که طلاق را بدون جهت، باین قرار ندهید، بلکه بگذارید رجعی باشد، که شوهر در آن، حق رجوع داشته باشد، و پس از رجوع، نکاح سابق برقرار باقی می‌ماند، و نگذارید که نوبت به سه طلاق برسد، که بعد از آن حق رجوع ساقط شود، که پس از آن، باوجود رضایتش، باز هم نکاح او، شرعاً حلال نمی‌باشد.

﴿فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ﴾ لفظ «اجل» در «**أَجَلَهُنَّ**» به معنای عده است و مراد از بلوغ اجل، نزدیک شدن اختتام است.

حکم پنجم نسبت به طلاق: در این آیه، چنین بیان شده است که وقتی عدّت زن مطلقه نزدیک به اختتام برسد، اکنون زمان خروج از نکاح فرا رسیده است، و تا این زمان کیفیت خشم و غضب هم به پایان رسیده است، پس اکنون بیندیشید و بسنجید که آیا نگهداشتن زن در نکاح بهتر است، یا منقطع شدن کامل نکاح؟ اگر تصمیم داشتید که او را در نکاح نگه دارید، پس صورت مسنون آن، طبق اشاره‌ی آیه و تصریح حدیث، این است که با زبان بگویید که من از طلاقم رجوع کردم و دو گواه بر آن مقرّر کنید. و اگر اکنون نیز بر انحلال نکاح مصمّم هستید، پس او را به نحو احسن رها کنید، یعنی بگذارید، تا عدّتش پایان یابد، و او آزاد و خودمختار شود.

حکم ششم: هنگام انقضای عدّت، چه بخواهند زن را در نکاح نگه دارند یا رهایش کنند در هر دو صورت قرآن کریم قید معروف را مقرّر نمود. معنای لفظی معروف، طریقه‌ی شناخته شده است، و مراد از آن، این است

که طریقه و روشی که از شریعت و سنّت ثابت و در میان اسلام و مسلمانان معروف باشد، آن را اختیار کنید، و آن این که اگر تصمیم بر رجوع و نگهداشتن دارید، پس در آینده او را با زبان و عمل مورد اذیّت قرار ندهید، و بر او منّت نگذارید، و در آینده تصمیم بگیرید که با آن ضعف اخلاقی و یا عملی که موجب طلاق بوده است، صبر کنید، تا پس از آن مجدّداً چنین تلخی پدید نیاید، و اگر تصمیم بر رها کردنش باشد، پس طریقه‌ی معروف و مسنون آن، این است که، او را با ذلیل و خوار کردن و یا بد و بیراه گفتن از خانه بیرون نکنید، بلکه با اخلاق نیکو و حسن، او را آزاد کنید.

هم چنان که از آیات دیگر قرآن ثابت است، دادن حد اقل یک دست لباس به زن، در حین رهایی او، مستحب است. و در بعضی مواقع واجب است، و تفصیل آن در کتب فقه آمده است.

حکم هفتم: از اختیار دادن به نگهداشتن و یا رها ساختن که در آیه مذکور آمده است، و هم چنین از آیه‌ی ماقبل ﴿**لَعَلَّ اللهُ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَٰلِكَ أَمْراً**﴾ به طور حتمی چنین مستفاد می‌گردد، که منشأ ربّانی این است که اگر بنابر ضرورت نوبت به طلاق دادن رسید، پس به گونه‌ای باید طلاق داد که حق رجوع باقی بماند، و صورت آن، این که در الفاظ صریح فقط یک طلاقی بدهد و همراه با آن در اثر خشم و غضب چنین کلمه‌ای نگوید که دال بر انقطاع کلی رشته‌ی نکاح باشد، مانند این که بگوید از خانه‌ی من بیرون برو و یا بگوید که تو را طلاق بسیار سختی دادم، یا بگوید من با تو رابطه‌ی نکاح ندارم، اگر یکی از این الفاظ را همراه با طلاق صریح هم بگوید، یا تنها همین کلمات را به نیت طلاق بگوید، حقّ رجوع با آن ساقط می‌شود و در اصطلاح شرع این طلاق، باین می‌گردد و در اثر آن رابطه‌ی نکاح فوراً منقطع می‌شود، و حق رجوع هم باقی نمی‌ماند، و سخت‌تر از همه‌ی صورتها آن است که سه طلاق بدهد که در نتیجه، نه این که تنها حق رجوع شوهر از بین

می‌رود، بلکه در آینده اگر زن و مرد پشیمان شده بخواهند با هم، زندگی زناشویی استوار نمایند، با تجدید نکاح به آن دست بیابند، چنان که این دستور در آیه‌ی ۲۳۰ سوره‌ی «بقره» گذشته است.

﴿فَإِن طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّىٰ تَنْكِحَ زَوْجاً غَيْرَه﴾.

دادن سه طلاق در یک زمان حرام است امّا اگر کسی چنین کرد بنابر اجماع امّت هر سه طلاق واقع می‌شود

بی‌توجّهی نسبت به دین و غفلت از احکام آن، امروز به گونه‌ی بسیار بدی دارد، رواج پیدا می‌کند، چه جای شکایت از جاهلان، مردمان با سواد هم گویا کمتر از سه طلاق را طلاق تصوّر نمی‌کنند، و شب و روز مشاهده می‌شود که سه طلاق دهنده پشیمان می‌شود به این فکر می‌افتند که به نحوی زن از دستش رها نشود.

در حدیث صحیحی آمده است که رسول خداﷺ از ایقاع سه طلاق در یک نوبت، خشم نموده است و آن را امام نسائی به روایت محمود بن لبید نقل کرده است، بنابر این، سه طلاقه کردن زن در یک زمان، بنابه اجماع امّت، حرام و ناجایز است، و اگر کسی در سه طهر سه طلاق بدهد کراهیت آن نیز از اجماع امّت و اشاره‌ی آیات قرآنی ثابت است، تنها اختلاف در این است که آیا این صورت هم ناجایز و حرام و جزو طلاق بدعی است، یا خیر.

صورت اخیر نزد امام مالک حرام است، امام اعظم و امام شافعی آن را حرام نمی‌دانند، یعنی چنین طلاق دادن را بدعی نمی‌دانند، بلکه جزو طلاق سنّی می‌دانند، ولی باز هم آن را مکروه و ناپسند می‌شمارند، تفصیل آن در سَوره‌ی «بقره» ذیل آیه‌ی ۲۳۱ جلد دوم «معارف القرآن» مذکور است، در آنجا ملاحظه شود.

امّا همانگونه که امّت بر حرمت سه طلاقه کردن زن، اجماع دارند، امّا

علیرغم حرام بودنش، بر این نیز اجماع دارند، که اگر کسی چنین طلاقی داد، هر سه طلاق واقع شده و در آینده نمی‌توانند با نکاح جدید، با هم رابطه‌ی زناشویی برقرار کنند، در میان کلّ امّت اسلامی غیر از غیرمقلّدین و اهل تشیّع تمام مذاهب اربعه بر این اتّفاق دارند که اگر یکباره سه طلاق داده شود، واقع خواهند شد؛ زیرا حصول نتیجه و ترتب آثار، از حرام بودن، متأثّر نمی‌گردند، مانند این‌که اگر کسی شخصی را بدون حق بکشد باوجود حرام بودن این فعل، مقتول در اثر فعل قتل، می‌میرد.

هم چنین باوجود حرمت وقوع سه طلاق در یک زمان، وقوع هر سه طلاق، نیز امری ضروری است. این تنها فتوای مذاهب اربعه نیست، بلکه در عهد فاروق اعظم رضی الله عنه مورد اجماع صحابه‌ی کرام، نیز بوده است، که بیان کامل آن در جلد دوم «معارف القرآن» تحت آیه ۲۳۱ سوره‌ی «بقره» به تفصیل آمده است، در آنجا ملاحظه شود.

﴿وَ أَشْهِدُوا ذَوَىْ عَدْلٍ مِنكُمْ وَ أَقِيمُوا الشَّهَـٰدَةَ لِلَّهِ﴾ یعنی دو نفر معتمد و مسلمان را گواه مقرّر کنید و شهادت را درست برپا دارید.

حکم هشتم: از این آیه چنین است که هنگام نزدیکی اختتام عدّه، چه قصد نگهداری زن بواسطه رجعت باشد، و یا آزاد کردن بواسطه عدم رجعت، در هر دو صورت دو گواه مقرّر کنید، که آن در نظر اکثر ائمّه استحبابی است، و ثبوت رجعت موقوف بر آن نیست و فلسفه گواه گرفتن در صورت رجعت، این است که نشاید زن در آینده رجعت را انکار کند، و مدّعی شود که من از نکاح خارج شده‌ام، و در ترک رجعت و انقطاع نکاح بدین جهت، که نشاید نفس مرد طلاق دهنده سر به شرارت بزند و یا در اثر حبّ زن مغلوب شده مدّعی رجوع قبل از انقضای عدّه، قرار گیرد، که من قبلاً رجوع کرده‌ام.

با به کار بردن عبارت: ﴿ذَوَىْ عَدْلٍ﴾ در خصوص گواهان چنین بیان

کرد که بر حسب اصطلاح شرع، عادل یعنی ثقه و معتبر بودن گواهان، ضروری است و در غیر این صورت، قاضی بر گواهی آنها قضاوت نخواهد کرد.

و مخاطب ﴿أَقِيمُوا ٱلشَّهَـٰدَةَ لِلَّهِ﴾ عموم مسلمانان می‌باشند، که اگر شما به رجوع، و یا عدم رجوع، و یا انقطاع نکاح، شاهد قرار گرفتید و هنگام قضاوت قاضی به ادای شهادت ضرورت افتاد، نباید در اثر عداوت یا مخالفت کسی، در ادای شهادت به حق، کوچکترین خللی واقع شود.

﴿ذَٰلِكُمْ يُوعَظُ بِهِ مَن كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْأَخِرِ﴾ کسی به مضمون ذکر شده نصیحت می‌شود که به خدا و روز قیامت ایمان داشته باشد، ذکر «آخرت» به طور ویژه در اینجا، بدین جهت است که ادای حقوق زوجین، بدون تقویٰ و فکر آخرت، نمی‌تواند حاصل شود.

اصول بسیار عجیب و غریب حکیمانه و مربیّانه‌ی قرآن در ارتباط به بیان قوانین جرم و سزا

در میان حکومتهای جهان، از قدیم الایّام، تدوین قوانین و اصول مجازات و تعزیر جرایم، رایج بوده است، در هر ملّت و مملکتی کتابهای در خصوص قوانین و تعزیرات به نگارش در آمده است. و این هم بدیهی است که قرآن کتاب قوانین الهی است، امّا طریق آن با تمام کتب قوانین جهان، مخالفت عجیب و غریبی دارد، که سباق و سیاق بیان هر قانون، خوف خدا و فکر آخرت را پیش می‌کند، تا این که پایبندی هر فرد انسان بر قوانین، به جهت ترس از پلیس و نگهبان نباشد، بلکه مبنای آن، خوف از خدا باشد، چه چشم کسی بر او بیفتد یا خیر، و چه تنها باشد و یا در اجتماع، در هر صورت پایبندی به قانون را بر خود لازم بداند، اینجاست که اجرای سخت‌ترین قانون راستین قرآنی، بر مؤمنان دشوار نمی‌باشد، و نیازی نیست

که حکومت اسلامی پلیس بر او، و بر آن پلیس، پلیس خاصی دیگر و بر او مأمور اطّلاعات، مقرّر کند، و این اصول تربیتی قرآن، در تمام قوانین، عام می‌باشند، ولی به طور ویژه در روابط زناشویی و حقوق آن، اهمّیّت فوق‌العاده‌ای، داده شده است؛ زیرا این روابط به گونه‌ای است که در آنها بر هر کاری نمی‌توان شهادت و گواه مقرّر کرد، و نه دادگاه می‌تواند در اندازه‌گیری تقصیر و کوتاهی حقوق زوجین تحقیق و بررسی کاملی، بجا بیاورد و بیشتر مدار آن بر قلوب زوجین و اعمال آنهاست، از اینجاست که در خطبه‌ی مسنونه نکاح، خواندن سه آیه سنّت است؛ هر سه آیه با حکم تقویٰ شروع شده و با آن خاتمه می‌یابند و به این موضوع اشاره دارند که باید بدانند، که چه کسی آنان را ببیند، یا نبیند، امّا خداوند به همه‌ی اعمال آشکار و نهان آنها، آگاه است، و اگر ما در ادای حقوق همدیگر کوتاهی کردیم و به یکدیگر اذیت و آزار رسانیدیم، روزی در درگاه آگاه السرائر، جوابگو، خواهیم بود.

هم چنین در سوره‌ی «طلاق» وقتی چند حکم از طلاق را بیان فرمود، پس از بیان نخستین حکم: ﴿ **وَٱتَّقُوا ٱللَّهَ** ﴾ فرموده و به تقویٰ دستور داده است، سپس بعد از بیان چهار حکم دیگر، چنین موعظه و نصیحت فرمود: هر کسی که از این احکام تخلّف ورزد، بر کسی دیگر ظلم نمی‌کند، بلکه بر خود ظلم می‌کند، که وبال آن، شخص خود او را از بین خواهد برد.

﴿ **وَ مَن يَتَعَدَّ حُدُودَ ٱللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ** ﴾ سپس بعد از بیان احکام چهارگانه و قوانین ضمنی، این راهنمایی را، اعاده فرمود: ﴿ **ذَٰلِكُمْ يُوعَظُ بِهِ مَن كَانَ يُؤْمِنُ بِٱللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْأَخِرِ** ﴾ سپس در آیه‌ای مستقل، فضایل و برکات دینی و دنیوی تقویٰ را بیان فرمود، و پس از آن، چند حکم متعلّق به عدّه، بیان نمود، آنگاه بعد از دو آیه برکات و ثمرات مزید تقویٰ را بیان نمود، و پس از آن برخی از احکام وابسته به نکاح و طلاق، یعنی نفقه‌ی زن و

فرزندان و شیردادن کودک و غیره را بیان نمود، و در ضمن بیان احکام نکاح، طلاق، عده، شیردادن زنان و غیره، ذکر آخرت بارها با ذکر فضیلت و برکت تقویٰ و گاهی با بیان برکات توکّل آمده است، که پس از چند حکم دیگر ذکر فضایل تقویٰ سه بار و چهار بار، بی‌ربط به نظر می‌رسد ولی پس از درک حکمت این اصول تربیتی قرآن، ربط و تعلّق عمیق آن واضح گردید؛ اکنون به تفسیر و تشریح آیات توجّه بفرمایید:

﴿وَ مَن يَتَّقِ اللهَ يَجْعَل لَّهُ مَخْرَجاً ○ وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ﴾ یعنی کسی که از خدا بترسد، خداوند برای نجات او از هر مشکل و مصیبتی، راهی پیدا می‌کند، و بی‌گمان به او رزق عطا می‌فرماید.

معنای اصلی و لغوی «**تقویٰ**» پرهیز است، و در اصطلاح شرع، برای پرهیز از گناه، به کار برده می‌شود، و هرگاه به سوی خدا مضاف و منسوب باشد، به «ترس» از خدا ترجمه می‌شود، و منظورش این می‌باشد که از خدا ترسیده از معصیت و نافرمانی او پرهیز شود، در این آیه دو برکت از تقویٰ، بیان گردید: اوّل این‌که خداوند برای متّقی راه نجاتی پیدا می‌کند، امّا نجات از چه؟ قول صحیح در این باره این است که این عام است، شامل همه‌ی مشکلات و مصایب دنیا و آخرت است، و هدف آیه، این‌که: خداوند برای شخص متّقی و پرهیزگار راه نجاتی از هر مشکل و مصیبت دنیا و آخرت، پیدا می‌کند، و برکت دوم این‌که: به او از جایی رزق عنایت می‌نماید که او خیال و گمان آن را هم نداشته باشد، صحیح این است که مقصود از رزق در اینجا هر چیز ضروری است، چه در دنیا باشد و یا در آخرت، وعده‌ی خدا برای مؤمن متّقی در این آیه، این است که همه مشکلات او را آسان می‌کند، و متکفّل ضروریات او می‌باشد، و از چنان راه‌هایی ضروریات او را برمی‌آورد که او وهم و گمان آن را نداشته باشد[1].

---

۱ - کذا فی الروح.

بعضی از مفسّرین، مناسب با مقام، آیه را چنین تفسیر کرده‌اند: هر کدام از شوهر طلاق دهنده و زن مطلّقه یا هر دو اگر متّقی باشند، خداوند به آنها بعد از وقوع و انقطاع نکاح، از هر مشکل و مصیبت عارضی نجات می‌دهد، و به مرد مناسب با او، زن و به زن مناسب با شانش، شوهری عطا می‌نماید، و ظاهر است که مفهوم آیه عام و شامل تمام مشکلات و هر نوع رزق است، و شامل مشکلات و ضروریات زوجین هم می‌باشد(۱).

شأن نزول آیه‌ی مذکور

از حضرت عبدالله بن عبّاس روایت است که عوف بن مالک اشجعی رضی الله عنه در خدمت رسول‌خدا ﷺ حاضر شد و عرض نمود که: پسرم سالم را، دشمنان دستگیر کرده با خود به گروگان برده‌اند و مادرش بسیار پریشان است من چه باید بکنم؟!

رسول خدا ﷺ فرمود: به تو و مادرپسر دستور می‌دهم که بسیار «**لا حول و لا قوة الا بالله**» را بخوانید، چنان‌که هر دو به این دستور، عمل کردند، در نتیجه دشمنانی که آن پسر را برده بودند، روزی از او غافل شدند، او به گونه‌ای از قید بیرون آمد و چند تا گوسفند از آنها برداشته فرار کرد و به خدمت والدین رسید.

در بعضی روایات آمده است که او به یک شتر دست یافت بر آن سوار شده چند شتر را پیش انداخت و همه را به خدمت پدر رسانید، پدرش موضوع را به آن‌حضرت ﷺ گزارش داد.

در بعضی روایات دیگر نیز آمده است که او از رسول‌خدا ﷺ سؤال نمود که پسرم چند گوسفند و شتر با خود آورده است، به آنها چه کار باید کرد! آیا آنها برای ما حلال‌اند یا خیر؟ آنگاه این آیه نازل گردید: ﴿**وَمَن يَتَّقِ**

۱- روح.



الله﴾ و در بعضی روایات آمده است که عوف بن مالک اشجعی و همسرش چون در فراق پسر ناراحت و بی‌آرام شدند، آن‌حضرتﷺ آنها را به اختیار نمودن تقویٰ راهنمایی نمود. در این هیچ استبعادی نیست که آنها را هم به تقویٰ دستور داده باشند و نیز به بسیار خواندن **«لا حول و لا قوة الا بالله»**(۱)

مسئله: از این حدیث، این ثابت گردید که اگر مسلمانی اسیر کفّار شد و بگونه‌ای رهایی یافته مقدار مال از آنان برداشت و آورد، این مال به حکم مال غنیمت حلال است، امّا ادای خمس آن به بیت‌المال، طبق قانون غنیمت، لازم نیست، چنان که در واقعه فوق‌الذّکر در حدیث، از آن خمس گرفته نشد.

حضرات فقها فرموده‌اند که اگر مسلمانی به طور پنهانی، بدون گرفتن امان و اجازه به دارالحرب وارد شده باشد و از آنجا مقداری مال از کفّار برداشته به دارالاسلام بیاورد حکم آن اموال نیز همین است، امّا اگر مسلمانی با گرفتن امان به دارالحرب وارد بشود، مانند امروز که با پاسپورت و ویزا می‌روند، پس برای او جایز نیست که مالی از آنها را بدون رضایت بردارد، هم چنین اگر کسی اسیر شده به دارالحرب برده شود، سپس کسی پیش او امانتی بگذارد، آوردن آن امانت برای او حلال نیست.

در صورت اوّل برای این که گرفتن امان، خود معاهده‌ای است بسته شده، پس بدون رضایت آنها، تصرّف در مال و جان آنها، یک نوع عهدشکنی است، و در صورت دوم با کسی که امانت پیش او گذاشته است عملاً معاهده برگزار نموده است، که هرگاه او امانت خود را بخواهد باید به او مسترد گردد؛ لذا عدم استرداد آن غدر و عهدشکنی است، که از نظر شرع حرام است.

---

۱ - تمام این روایات در روح‌المعانی از ابن مردویه بطریق الکلبی عن ابی صالح عن ابن عباس منقول می‌باشند.

بسیاری از کفّار امانات زیادی نزد رسول خداﷺ گذاشته بودند که به هنگام هجرت در دست رسول خداﷺ بودند، امّا آن‌حضرتﷺ آنها را با خود به مدینه نیاورد، بلکه حضرت علی ـ کرّم الله وجهه ـ را به خاطر برگرداندن آنها به صاحبانش، در آنجا گذاشت، که او امانات هر یکی را به خود او تحویل دهد.

نسخه‌ای مجرّب برای حصول مقاصد و نجات از مصایب

در حدیث مذکور آن‌حضرتﷺ به عوف بن مالک جهت نجات از مصایب و نیل مقاصد، چنین تلقین نمود، که به کثرت، کلمه‌ی «**لا حول و لا قوة الا بالله**» را بخواند حضرت «مجدّد الف ثانی» فرموده است که بسیار خواندن این کلمه، برای نجات از هر نوع مصایب و مضرّتها و تحصیل هر نوع منفعت و فواید، نسخه‌ی مجرّبی است، و حضرت مجدد مقدار خواندن آن را پانصد بار، چنین گفته است که اوّل و آخر آن صد، صدبار درود خوانده شود، سپس برای منظورش دعا کند[1].

امام احمد، حاکم، بیهقی، ابونعیم و غیره از حضرت ابوذر روایت کرده‌اند و حاکم اسناد آن را صحیح دانسته است که رسول خداﷺ روزی آیه‌ی: ﴿**وَ مَن يَتَّقِ اللهَ يَجْعَل لَّهُ مَخْرَجاً**﴾ را چندین بار تلاوت نمود، تا این‌که مرا خواب فرا گرفت، سپس فرمود: ای ابوذر! اگر تمام مردم این آیه را اختیار می‌کردند، برای همه‌ی آنها کافی بود[2]. مقصود از کافی بودنش ظاهر است که برای پیروزی در تمام اهداف دینی و دنیوی کافی است.

﴿**وَ مَن يَتَوَكَّلْ عَلَى اللهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللهَ بَـٰلِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللهُ لِكُلِّ شَىْءٍ قَدْراً**﴾ یعنی هر کسی که بر خدا توکّل و اعتماد کند، پس خداوند برای مهمّات او کافی است؛ زیرا خداوند به هر نحوی که بخواهد کار خود را

---

۱ - مظهری.
۲ - روح.

انجام می‌دهد، او برای هر چیزی اندازه‌ای مقرّر کرده است، که هر کاری مطابق آن می‌باشد.

ترمذی و ابن ماجه از حضرت عمر بن خطاب روایت کرده‌اند که رسول‌خداﷺ فرمود: «**لو انکم توکلتم علی الله حق توکله لرزقکم کما یرزق الطیر تغدوا خماصاً و تروح بطاناً**» یعنی اگر شما بر خداوند متعال چنان توکّل کنید که شایسته‌ی توکّل اوست، یقیناً خداوند به شما رزق می‌دهد، هم چنان که به مرغ می‌دهد، که صبح از آشیانه‌ی خود شکم خالی بیرون می‌رود، و هنگام شام با شکم پر برمی‌گردد.

در صحیح «بخاری و مسلم» از حضرت ابن عبّاس روایت است که رسول‌خداﷺ فرمود: از میان امّت من هفتاد هزار کس بدون حساب وارد بهشت می‌شوند، که یکی از اوصاف آنها این است که جزو توکّل کنندگان به خدا هستند[1].

توکّل عبارت از این نیست که وسایل و آلات آفریده شده‌ی خدا، ترک کرده شود، بلکه عبارت از این است که انسان اسباب و آلات اختیاری را به کار گیرد، ولی بجای این‌که بر اسباب اعتماد داشته باشد، بر خدا اعتماد کند؛ زیرا تا وقتی که مشیّت و اراده‌ی او همراه نباشد، هیچ کاری نمی‌تواند انجام پذیرد، در آیه‌ی مذکور بعد از بیان فضایل و برکات تقویٰ و توکل، چند حکم دیگر در ارتباط به طلاق و عدّت بیان فرمود.

﴿وَٱلَّـٰٓـِٔي يَئِسْنَ مِنَ ٱلْمَحِيضِ مِن نِّسَآئِكُمْ إِنِ ٱرْتَبْتُمْ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلَـٰثَةُ أَشْهُرٍ وَٱلَّـٰٓـِٔي لَمْ يَحِضْنَ وَ أُوْلَـٰتُ ٱلْأَحْمَالِ أَجَلُهُنَّ أَن يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ﴾ در این آیه تفصیل بیشتری نسبت به عدّت زنان مطلقه آمده است، که در آن عدت سه نوع از زنان، جداگانه از قاعده عام عدّت، بیان شده است.

حکم نهم نسبت به عدّت طلاق: عدّت طلاق در عموم احوال سه حیض

---

۱ - مظهری.

کامل است، که بیان مفصّل آن تحت آیه‌ی ۲۲۸ سوره «بقره» گذشت، ولی وقتی زن در اثر کهنسالی و یا مرضی دیگر حایض نشود و هم چنین زنی که بنابه کم‌سنّی حیضش نمی‌آید، عدّت آنها بجای سه حیض سه ماه مقرّر گردیده است و عدّت زنان باردار با وضع حمل مقرّر شد، اگر چه وضع حمل پس از انفصال نکاح، ظرف چند روزی انجام گیرد.

﴿**إِنِ ارْتَبْتُمْ**﴾ یعنی اگر شما شک و تردید دارید، مراد از شک و تردید این است که در اصل عدّت با حیض شمرده می‌شود و چون حیض این قبیل زنان نمی‌آید، پس عدّت این گونه زنها چطور شمرده شود، مراد این شک و تردید است.

سپس مجدّداً فضیلت و برکت تقویٰ بیان می‌گردد:

﴿**وَ مَن يَتَّقِ اللهَ يَجْعَل لَّهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْراً**﴾ یعنی کسی که از خدا بترسد خداوند در کارهای او آسانی پدید می‌آورد و کارهای دنیا و آخرت برای او آسان می‌گردند، سپس روی استقامت و پایبندی به احکام طلاق و عدّت، تأکید شده است، که: ﴿**ذَٰلِكَ أَمْرُ اللهِ أَنزَلَهُ إِلَيْكُمْ**﴾ این است حکم خدا که به سوی شما نازل شده است. سپس فضیلتی دیگر، از تقویٰ را بیان فرمود، که: ﴿**وَ مَن يَتَّقِ اللهَ يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّـَٔاتِهِ وَ يُعْظِمْ لَهُ أَجْراً**﴾ یعنی هر کسی که از خدا بترسد، خداوند گناههای او را می‌پوشاند و اجر او را بالا می‌برد.

برکات پنجگانه تقویٰ

بیان فضایل و برکات تقویٰ در این آیه در پنج چیز خلاصه می‌شود:

یکی این که: خداوند برای متّقی راه نجاتی از مصایب و مشکلات دنیا و آخرت پدید می‌آورد.

دوم این که: چنان درِ رزق را بر او می‌گشاید، که وهم و گمان او نمی‌رود.

سوم این‌که: در تمام کارهای او آسانی پدید می‌آورد.

چهارم این‌که: گناهان او را می‌پوشاند.

پنجم این‌که: اجر او را بالا می‌برد، و در جای دیگر برکت تقویٰ چنین بیان شده است: که برای او شناخت حق و باطل آسان می‌شود، ملاحظه باد آیه‌ی ۲۹ سوره‌ی «انفال» ﴿إِنْ تَتَّقُوا اللهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرقَاناً﴾ سپس مجدّداً عدّت زنان مطلقه و نفقه‌ی آنان و تأکیدی بر ادای حقوق عموم زنان، بیان شده است.

﴿أَسْكِنُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ سَكَنتُم مِن وُجْدِكُمْ وَ لَا تُضَارُّوهُنَّ لِتُضَيِّقُوا عَلَيْهِنَّ﴾ این آیه متعلّق به آن حکم قبلی است که در بالا ذکر شد که زنان مطلّقه را از خانه‌های خودشان بیرون نکنید، در این آیه جانب ایجاب قضیه ذکر شده است، که آنها را تا پایان عدّت، بر حسب توان و وسعت خویش، جایی اسکان دهید، که خود شما سکونت دارید، یعنی در گوشه‌ای از مسکن خویش او را اسکان دهید، اگر زن مطلّقه به طلاق رجعی است، نیازی به حجاب و پرده در میان زن و شوهر نیست، البتّه اگر مطلقه به طلاق باین و یا سه طلاقه است، و رشته‌ی نکاح گسسته است، باید از شوهر در پرده قرار گیرد، بنابر این، باید در آن منزل برنامه و انتظام حجاب برگزار گردد.

حکم دهم این که: زنان مطلّقه را پریشان نکنید.

منظور از: ﴿وَ لَا تُضَارُّوهُنَّ﴾ این است که هرگاه زن مطلقه در ایام عدّت با شما سکونت گزیند او را با طعن و تشنیع در تنگنایی قرار داده، در ضروریات، پریشان نکنید، تا مجبور شده از آنجا خارج شود.

﴿وَإِن كُنَّ أُوْلَـٰتِ حَمْلٍ فَأَنفِقُوا عَلَيْهِنَّ حَتَّىٰ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ﴾ یعنی اگر زنان مطلّقه باردارند، پس تا زمان وضع حمل به آنها نفقه بدهید.

یازدهمین حکم نفقه‌ی عدّت مطلقات: در این آیه نشان داده شد که اگر زنان مطلّقه باردار باشند، نفقه‌ی آنها تا زمان وضع حمل، بر شوهر واجب است،

در باره‌ی زن مطلّقه، کلّ امّت محمّدی اجماع دارند که نفقه‌ی عدّت آن تا زمان وضع حمل، بر شوهر واجب است، امّا آن زن مطلّقه‌ای که باردار نباشد، اگر طلاقش رجعی است نفقه‌ی عدّت او هم اجماعاً واجب است و اگر طلاقش باین و یا مغلّظه باشد، و یا به وسیله خلع و غیره نکاح فسخ شود، نسبت به او، حضرت امام شافعی و امام احمد و بعض ائمّه‌ی دیگر فرموده‌اند که: نفقه‌ی او بر شوهر واجب نیست، ولی نزد امام اعظم، نفقه‌ی او نیز بر شوهر واجب است، و او فرموده است که: همانگونه که حق سکنی برای تمام انواع مطلّقات، واجب است، هم چنین نفقه هم، برای تمام انواع مطلّقات واجب است، دلیلش هم همین آیه می‌باشد که در آن برای عموم مطلقات حق سکنیٰ لازم قرار داده شده است، چنان که می‌فرماید: ﴿**أَسْكِنُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ سَكَنتُم مِّن وُجْدِكُمْ**﴾ زیرا قرائت حضرت عبدالله بن مسعود در آن چنین است: ﴿**أَسْكِنُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ سَكَنتُم وَ أَنفِقُوا عَلَيْهِنَّ مِن وُجْدِكُمْ**﴾.

قرائتی دیگر برای دیگر قرائتها می‌تواند مفسّر واقع شود، از این معلوم شد که در قرائت مشهور آیه لفظ ﴿**أَنفِقُوا**﴾ مذکور نیست، بلکه محذوف است، هم چنان که این آیه، حق سکنیٰ را برای تمام مطلقات بر شوهر، لازم قرار داده است. حق نفقه‌ی ایّام عدّت را نیز واجب نموده است، و این از قول حضرت فاروق اعظم و صحابه‌ی دیگر مستفاد می‌شود، که او روایت حضرت فاطمه بنت قیس را که شوهرش او را سه طلاق داده بود و گفته بود که رسول خداﷺ برای من نفقه متعین نفرموده است، رد نمود و فرمود: ما نمی‌توانیم بنابر روایت او، کتاب الله و سنت رسول اللهﷺ را نادیده بگیریم که در آن برای تمام مطلّقات نفقه واجب شده است[1].

مراد از حواله به کتاب الله ظاهراً همین آیه است، و نزد حضرت فاروق

---

۱ - رواه مسلم.

اعظمرضی‌الله‌عنه، مفهوم آیه شامل نفقه هم می‌شود، و مراد از سنّت حدیثی است که از خود حضرت فاروق اعظمرضی‌الله‌عنه، در طحاوی، دارقطنی و طبرانی روایت است که عمر بن خطابرضی‌الله‌عنه فرمود: من از رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وسلم شنیدم که آن‌حضرتصلی‌الله‌علیه‌وسلم برای مطلقه ثلاثه نیز نفقه و سکنیٰ را واجب قرار داد.

خلاصه این‌که: زمان عدّت زنان باردار را این آیه به صراحت واجب قرار داده است، بنابر این، امّت بر آن اجماع دارد، و هم چنین نفقه‌ی مطلّقه رجعی نیز به اجماع واجب است، چراکه هنوز رشته‌ی نکاح او قطع نشده است، فقط فقها در باره‌ی مطلقه به طلاق باین و ثلاثه اختلاف نظر دارند، که نزد امام اعظمرحمه‌الله نفقه‌ی اینها هم واجب است، تفصیل کامل آن را تحت این آیه می‌توان در تفسیر مظهری ملاحظه نمود.

﴿فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَـَٔاتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ﴾ یعنی اگر زنان مطلّقه حامله باشند، با وضع حمل عدّت آنها به پایان می‌رسد و نفقه‌ی عده نیز باقی نمی‌ماند، امّا اگر آنها به فرزندان شیر دادند، پس قرارداد بستن معاوضه در قبال شیر دادن جایز است.

دوازدهمین حکم اجرت شیردهندگی است: تازمانی که زن در نکاح شوهر است، شیر دادن فرزندان بر او طبق حکم قرآن واجب است، چنان که در آیه ۲۳۳ سوره‌ی «بقره» گذشت که: ﴿وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَـٰدَهُنَّ﴾ لذا گرفتن معاوضه بر کاری که بر ذمّه‌ی خود شخص واجب باشد، در حکم رشوه قرار گرفته، ناجایز می‌باشد، و ایّام عدّه در این باره در حکم نکاح است؛ زیرا هم چنان که نفقه‌ی زن در حالت نکاح بر شوهر واجب است، در ایّام عدّه هم واجب است، البتّه وقتی که عدّه با وضع حمل به پایان برسد و زن آزاد گردد نفقه‌ی او بر شوهر واجب نمی‌ماند، پس اگر او به فرزندش شیر بدهد و در عوض به آن، چیزی بگیرد، آیه‌ی مذکور آن را جایز قرار داده است.

سیزدهمین حکم مشورت در کار خیر است: ﴿وَأْتَمِرُوا بَيْنَكُم بِمَعْرُوفٍ﴾ معنای

لفظی «ائتمار» مشورت کردن با یکدیگر و پذیرفتن سخن یکدیگر است، منظور این‌که در باره‌ی اجرت شیر دادن، به زن و مرد هدایت گردیده است، که نگذارند در بین آنها نزاعی پدید آید، و زن مطلّقه بیش از اجرت عمومی تقاضا کند، و شوهر از دادن اجر معمولی، سر باز زند، بلکه با همدیگر معامله‌ی شایسته‌ای انجام دهند.

چهاردهمین حکم: ﴿وَ إِن تَعَاسَرْتُمْ فَسَتُرْضِعُ لَهُ أُخْرَىٰ﴾ یعنی اگر معامله شیردادن با مشورت آنها طی نشد، یا زن مطلقه از شیردادن در قبال اخذ اجرت سر باز زد، پس از نظر دادگاه اجبار نمی‌گردد، که به کودک شیر بدهد، البتّه از این‌که باوجود شفقت و عطوفت مادری باز هم حاضر به شیر دادن کودک نیست، معلوم می‌گردد که عذری دارد، امّا اگر در حقیقت عذری ندارد و فقط در اثر خشم و غضب حاضر به شیردادن نیست، نزد خداوند گنهکار می‌شود، ولی باوجود این دادگاه او را مجبور به شیردادن نمی‌کند، هم چنین اگر شوهر به علّت تنگدستی قادر به پرداخت اجرت شیردادن نیست، و زن دیگری بدون اجرت، و یا با گرفتن اجرت کمتر از مادر، برای شیردادن اظهار آمادگی بکند، شوهر اجبار نمی‌شود تا خواسته‌ی مادر را پذیرفته، او را برای شیردادن مجبور نماید، بلکه در هر دو صورت می‌تواند زن دیگری را برای شیردادن انتخاب کند، البتّه اگر زن دیگر هم همانقدر اجرت خواست که مادر می‌خواهد، پس به اتّفاق فقها جایز نیست که شوهر او را گذاشته کودک را به زن دیگری بدهد تا او را با همان اجرت شیر بدهد.

مسئله: اگر زن دیگری برای شیردادن مقرّر گردد، لازم است که او نزد مادر بیاید و کودک را شیر بدهد، و جداکردن او از مادرش جایز نیست؛ زیرا حضانت یعنی پرورش او تحت مراقبت مادر، از روی احادیث صحیح، حق مادر است، و گرفتن این حق از او جایز نیست[1].

۱- مظهری.

پانزدهمین حکم: در مقدار نفقه‌ی زن وضعیت مرد معتبر است، ﴿لِيُنفِقْ ذُو سَعَةٍ مِّن سَعَتِهِ وَ مَن قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنفِقْ مِمَّآ ءَاتَـٰهُ ٱللَّهُ﴾ یعنی ثروتمند به قدر ثروتش و تنگدست مطابق درآمدش انفاق کنند. پس معلوم می‌گردد که در نفقه‌ی زن وضعیت خود زن اعتباری ندارد، بلکه دادن نفقه مطابق وضعیت مرد، بر او لازم است.

پس اگر شوهر ثروتمندی است، دادن نفقه‌ی ثروتمندی بر او واجب است، اگر چه زن ثروتمند نباشد، بلکه فقیر و تنگدست باشد، و اگر شوهر فقیر و تنگدست هست، پس نفقه‌ی فقیر مطابق با توانش او بر او واجب می‌باشد، اگر چه زن ثروتمند باشد، و مذهب امام اعظم ابوحنیفه‌رحمه الله نیز همین است، ولی نظریات فقهای دیگر برخلاف این است[1].

﴿لَا يُكَلِّفُ ٱللَّهُ نَفْساً إِلَّا مَآ ءَاتَـٰهَا سَيَجْعَلُ ٱللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْراً﴾ این توضیح جمله گذشته است که خداوند بالاتر از توان و قدرت کسی، او را مکلّف نمی‌کند، بنابر این، بر شوهر مفلس و نادار، مطابق وضعیتی که الآن دارد، نفقه واجب می‌شود، سپس به زن تلقین نمود که با نفقه تنگدستی بسازد و صبر و قناعت کند، که: ﴿سَيَجْعَلُ ٱللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْراً﴾ یعنی نباید کسی چنین تصوّر کند که چون الآن تنگدستی وجود دارد ، آن برای همیشه باقی می‌ماند؛ زیرا تنگدستی و توانگری به دست خداست، او می‌تواند بعد از تنگدستی فراخی و گشایش بیاورد.

فایده: در این آیه بدین امر اشاره شده است که شوهرانی که در حدّ توان برای ادای نفقات واجب می‌کوشند، امید می‌رود که خداوند متعال به آنها وسعت بدهد، لذا نباید بر نفقه‌ی زن عادت داشته باشند تا او را در وضع تنگنا قرار دهند[2]، والله اعلم.

---

۱ - تفسیر مظهری. ۲ - روح.

وَ كَأَيِّن مِّن قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَ رُسُلِهِ
و چه قدر روستاست که بیرون رفتند از حکم پروردگارشان و پیامبران او،

فَحَاسَبْنَـٰهَا حِسَابًا شَدِيدًا وَ عَذَّبْنَـٰهَا عَذَابًا نُّكْرًا ﴿٨﴾ فَذَاقَتْ
پس‌محاسبه کردیم‌آنهارا حساب شدید وعذاب دادیم آنهارا عذاب نادیده. پس چشیدند

وَبَالَ أَمْرِهَا وَكَانَ عَـٰقِبَةُ أَمْرِهَا خُسْرًا ﴿٩﴾ أَعَدَّ ٱللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا
سزای‌کردار خودرا و سرانجام در کار آنها زیان واقع‌شد. آماده‌کرده خدا برای‌آنها عذاب

شَدِيدًا فَاتَّقُوا ٱللَّهَ يَـٰٓأُوْلِى ٱلْأَلْبَـٰبِ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا قَدْ أَنزَلَ ٱللَّهُ
سخت، پس بترسید از خدا ای خردمندان، کسانی که یقین دارند، یقیناً خدا نازل کرده

إِلَيْكُمْ ذِكْرًا ﴿١٠﴾ رَّسُولًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ ءَايَـٰتِ ٱللَّهِ مُبَيِّنَـٰتٍ لِّيُخْرِجَ
بر شما نصیحتی. رسولی که می‌خواند بر شما آیات خدا را توضیح دهنده، تا بیرون آورد

ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا ٱلصَّـٰلِحَـٰتِ مِنَ ٱلظُّلُمَـٰتِ إِلَى ٱلنُّورِ وَ مَن
کسانی‌راکه یقین‌کرده‌اند وکارنیک انجام‌داده‌اند از تاریکیها به‌سوی روشنی، و هرکسی‌که

يُؤْمِن بِاللَّهِ وَ يَعْمَلْ صَـٰلِحًا يُدْخِلْهُ جَنَّـٰتٍ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا
یقین‌کندبه‌خداوانجام‌دهدکارنیک، داخل‌می‌کنداورادرباغهایی‌که‌جاری‌می‌شود درزیرآنها

ٱلْأَنْهَـٰرُ خَـٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدًا قَدْ أَحْسَنَ ٱللَّهُ لَهُ رِزْقًا ﴿١١﴾ ٱللَّهُ ٱلَّذِى
جویها، همیشه‌می‌مانند درآن برای‌ابد، البته‌خوب‌داده‌خدابه‌اوروزی. خداآن‌ذاتی‌است‌که

خَلَقَ سَبْعَ سَمَـٰوَٰتٍ وَ مِنَ ٱلْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ ٱلْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ
آفریده هفت آسمان و زمین را هم به قدر آنها، نازل می‌گردد دستور او در میان آنها،

لِتَعْلَمُوٓا أَنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ ٱللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَىْءٍ عِلْمًا ﴿١٢﴾
تا بدانید که الله می‌تواند هر چیز بکند، و خدا هر چیز را در علم خود جای داده است.

خلاصه‌ی تفسیر

چه بسا روستاهایی که از (پذیرش) دستور پروردگار خود و رسولانش سر باز زدند، پس ما از (اعمال) آنها محاسبه‌ی شدیدی گرفتیم، (مقصود این‌که هیچ عملی از اعمال کفریه آنها را فروگذاشت نکردیم، بلکه در برابر همه‌ی آنها، عذاب مقرّر کردیم، مراد از حساب در اینجا، محاسبه به صورت سؤال و جواب نیست) و ما به آنها سزای سختی دادیم، که به وسیله‌ی آن عذاب، هلاک گردیدند،) خلاصه این‌که آنها سزای کردار خود را چشیدند، و خسران فرجام کار آنها قرار گرفت، (و این سزای آنها در دنیاست. در آخرت) خداوند برای آنها عذاب سختی آماده کرده است، (حالا وقتی که سرانجام نافرمانی چنین است،) پس ای اهل فهم که ایمان آورده‌اید، از خدا بترسید (که ایمان هم متقاضی آن است و ترسیدن این‌که از او اطاعت کنید و برای نشان دادن راه اطاعت) خداوند نزد شما نصیحت نامه‌ای فرستاده است (و آن نصیحت نامه را به دست) چنان رسولی (فرستاده است) که احکام صریح خدا را بر شما می‌خواند، تا کسانی را که ایمان می‌آورند و کارهای نیک انجام می‌دهند، از تاریکیهای (کفر و جهل) به سوی نور (ایمان، علم و عمل) بیرون بیاورد، (منظور این که عمل به نصیحتی که از طرف رسول برسد، اطاعت است) و (در آینده بر اطاعت، یعنی ایمان و عمل صالح، وعده داده است تا) هر کسی که به خدا ایمان بیاورد و عمل نیک انجام دهد، خداوند او را در چنان باغهای (بهشت) داخل می‌کند که در زیر آنها، نهرها جاری است، و برای همیشه در آنها می‌ماند، یقیناً خداوند به او روزی خوب (زیادی) داده است، (سپس این را بیان می‌کند که خداوند واجب الاطاعة هست) الله آن ذاتی است که هفت آسمان را آفرید و مانند آنها زمین را نیز (هفت تا آفریده است، چنان که در

حدیث ترمذی و غیره آمده است، که زیر هر زمینی زمین است و باز زیر آن زمین زمین دیگری وجود دارد و بدین شکل هفت تا زمین هست و) در همه‌ی آن (آسمانها و زمین) ها احکام (تشریعی یا تکوینی و یا هر دو نوع از جانب) خدا نازل می‌شوند، (و این را بدین جهت نشان داد) تا شما بدانید که خداوند متعال بر همه چیز قادر است، و الله تعالی همه چیز را در احاطه‌ی علم خودش درآورده است، (لذا واجب الاطاعت بودن خداوند ظاهر شد.)

معارف و مسایل

﴿فَحَاسَبْنَـٰهَا حِسَاباً شَدِيداً وَ عَذَّبْنَـٰهَا عَـذَاباً نُّكْـراً﴾ در ایـن آیـه از آن حساب و عذاب ملّتهایی یادآوری شده است که در روز قیامت بر آنها واقع خواهد شد، ولی در تعبیر آنها در اینجا با عبارت ماضی «**حاسبنا و عذبنا**» اشاره به یقینی بودن آنهاست، که گویا اینها انجام گرفته است[۱].

و این احتمال هم می‌رود که مراد از حساب در اینجا، سؤال و پرسش نباشد، بلکه تعیین سزا باشد، چنان که در خلاصه‌ی تفسیر ذکر گردید، و این احتمال هم وجود دارد که اگر چه حساب شدید در آخرت می‌باشد، امّا در صحایف اعمال، کتابت آنها انجام گرفته، یا دارد انجام می‌پذیرد، که از آن به حساب گرفتن تعبیر نموده است، و یا مراد از عذاب، عذاب دنیا باشد که بر بسیاری از ملل گذشته جهان نازل شده است، پس در این صـورت جـمله بعدی: ﴿أَعَدَّ اللهُ لَهُمْ عَذَاباً شَدِيداً﴾ فقط متعلّق به عذاب آخرت می‌باشد.

﴿قَدْ أَنزَلَ اللهُ إِلَيْكُمْ ذِكْراً ○ رَّسُولاً﴾ توجیه آسان این آیه، این است که در اینجا لفظ «**أَرسَلَ**» محذوف است، لذا معنای آن چنین می‌شود که ذکر یعنی قرآن را نازل نمود و رسول را فرستاد، و در خلاصه‌ی تفسیر همین روش اختیار گردید.

---

۱ - کما فی الروح.

حضرات مفسّرین توجیهات دیگری هم آورده‌اند، مثلاً این که مراد از «ذکر» خود رسول باشد، که گویا به سبب کثرت ذکرالله، وجود مبارک خود رسول ذکر الله قرار گرفته است، و غیر ذٰلك[1].

هفت زمین کجا و به چه صورت هستند؟

﴿اَللهُ الَّذِی خَلَقَ سَبْعَ سَمٰوٰتٍ وَ مِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ﴾ از این آیه فقط همین قدر به طور واضح ثابت است، که همانگونه که آسمانها هفت هستند، هم چنین زمین نیز هفت تا می‌باشند، سپس این هفت زمین کجا و به چه وضع و صورت می‌باشند، آیا بالا و پایین به صورت طبقات لابلای هستند، و یا مقام هر زمین از دیگری جداست، و اگر طبقات بالا و پایین هستند، پس آیا همانگونه که در میان هر دو آسمان فاصله بزرگی هست، و در هر آسمان جداگانه فرشتگانی سکونت دارند، هم چنین در میان هر دو زمین، نیز فاصله هوا و فضایی وجود دارد، و در آنها یک نوع مخلوقی زندگی می‌کند؟ یا این که این طبقات زمین به هم چسبیده‌اند، قرآن از پاسخ به این سؤالات خاموش است.

در روایت حدیث که در این باره آمده است، بیشتر ائمّه‌ی حدیث نسبت به آنها باهم اختلاف نظر دارند؛ بعضی آنها را صحیح و ثابت کرده است، و بعضی آنها را موضوع وخودساخته گفته‌اند و از نظر عقل همه این صورتها ممکن هستند، و چون هیچگونه نیاز دینی و دنیوی ما، وابسته به این تحقیق نیست، و نه در قبر و حشر از ما، در این خصوص سؤالی خواهد شد، تا ما در باره‌ی وضع و صورت و محل وقوع این هفت زمین و مخلوقات و باشندگان آنها، تحقیق نماییم.

---

۱ - روح.

بنابر این سالم‌ترین صورت این است که ما فقط به آن ایمان بیاوریم و یقین داشته باشیم که زمینها هم مانند آسمانها هفت تا هستند، و همه را خداوند، به قدرت کامل خویش آفریده است، قرآن فقط این قدر بیان نموده است و چیزی را که قرآن بیان نکرده است، ما نباید در فکر و تحقیق آن قرار بگیریم، و روش عملکرد سلف صالحین در چنین موارد و صورتها، این بوده است که فرموده‌اند: «**أَبْهِمُوا مَا أَبْهَمَهُ الله**» یعنی آنچه را خداوند مبهم و سرپوش گذاشته است، شما هم مبهمش بگذارید.

چون در آن حکم عملی وجود ندارد و هیچ نوع نیاز دینی و یا دنیوی به آن وابسته نیست، بویژه وقتی این تفسیر برای عموم مردم نگاشته شده است، پس آوردن مباحث اختلافی عملی خالص که عوام با آن سروکار و نیازی ندارند، مناسب نبود.

﴿**يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ**﴾ یعنی دستور خداوند در این هفت آسمان و هفت زمین نازل می‌شود.

حکم الهی به دو گونه است: یکی تشریعی که برای بندگان مکلّف خدا، به وسیله‌ی وحی، توسط انبیا علیهم‌السلام فرستاده می‌شود، مانند آن که فرشتگان برای ساکنان زمین یعنی جن و انس، احکام تشریعی را به انبیا می‌رسانند، و در آنها قوانین عقاید، عبادات، اخلاق، معاملات و معاشرت آمده است، و پایبندی و استقامت بر آنها موجب ثواب و تخلّف از آنها باعث عذاب می‌شود، و نوع دیگری از حکم، حکم تکوینی است، یعنی احکام متعلّق به تنفیذ و اجرای تقدیر الهی که آفرینش کاینات با ترقی تدریج آنها، کمی و زیادتی، مرگ و حیات را شامل می‌شود، و این احکام شامل همه مخلوقات الهی است، بنابراین، اگر ثابت باشد که در میان هر دو زمین فاصله‌ای هست و در هر زمینی مخلوقی سکونت دارد اگر چه آن مخلوق مکلّف به احکام شرع نباشند، باز هم برای آنها ﴿**يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ**﴾

صادق می آید؛ زیرا امر تکوینی خداوند، حاوی آن نیز هست، والله سبحانه و تعالی اعلم.

تمت سورة الطلاق بعون الله و حمده فی آخر یوم من جمادی الثانیه سنه ۱۳۹۱هـ یوم الاحد والله الموفق و المعین.

و تمت الترجمة فی اول الربیع الثانی سنه ۱۴۱۰هـ بعد طلوع اشمس والله هوالموفق لاتمام البقیة انشاءالله.

* * *



سورة التحريم

سورة التحريم مدنية وهی اثنتا عشرة آية و فيها ركوعان

سوره‌ی تحریم درمدینه نازل‌شده و دارای دوازده‌آیه و دو رکوع‌می‌باشد

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

شروع به نام خدای بی‌حد مهربان و بی‌نهایت رحیم

يَـٰأَيُّهَا ٱلنَّبِىُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَآ أَحَلَّ ٱللهُ لَكَ تَبْتَغِى مَرْضَاتَ أَزْوَٰجِكَ

ای‌نبی چرا حرام‌می‌کنی آنچه‌را حلال کرده‌خدا برای تو، می‌خواهی رضایت همسرانت را،

وَ ٱللهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿۱﴾ قَدْ فَرَضَ ٱللهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَـٰنِكُمْ وَ ٱللهُ

و خدا آمرزنده مهربان است. مقرر نموده خدابرای شما باز شدن قسمهای‌تان را، و خدا

مَوْلَـٰكُمْ وَ هُوَ ٱلْعَلِيمُ ٱلْحَكِيمُ ﴿۲﴾ وَ إِذْ أَسَرَّ ٱلنَّبِىُّ إِلَىٰ بَعْضِ

مالک شماست و اوست دانا به همه و حکیم. و وقتی که به پنهانی گفت نبی به بعض

أَزْوَٰجِهِ حَدِيثاً فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ وَ أَظْهَرَهُ ٱللهُ عَلَيْهِ عَرَّفَ

همسران خود سخنی، پس او خبر داد به آن، و خدا آگاه کرد نبی را بر آن، بیان کرد نبی

بَعْضَهُ وَ أَعْرَضَ عَن بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنبَأَكَ

بعضی‌راواعراض‌نمودازبعضی، پس وقتی خبر داد به‌آن همسر، گفت چه‌کسی خبرداد به‌تو

هَـٰذَا قَالَ نَبَّأَنِىَ ٱلْعَلِيمُ ٱلْخَبِيرُ ﴿۳﴾ إِن تَتُوبَآ إِلَى ٱللهِ فَقَدْ صَغَتْ

این‌را، گفت‌که‌خبرداد به‌من علیم‌وخبیر. اگر شمادو تا توبه کنیدبه‌سوی خدا، پس کج‌شده‌اند

قُلُوبُكُمَا وَ إِن تَظَـٰهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ ٱللَّهَ هُوَ مَوْلَـٰهُ وَ جِبْرِيلُ وَ صَـٰلِحُ ٱلْمُؤْمِنِينَ
دلهای تان، واگر تظاهره کنید علیه‌او، پس خداست رفیق‌او وجبرائیل‌ومؤمنان نیک‌بخت،

وَٱلْمَلَـٰٓئِكَةُ بَعْدَ ذَٰلِكَ ظَهِيرٌ ﴿۴﴾ عَسَىٰ رَبُّهُۥٓ إِن طَلَّقَكُنَّ أَن يُبْدِلَهُۥٓ
وفرشتگان بعدازاین مددکارند. واگر نبی رها کند همه‌ی شمارا، فورأ درعوض می‌دهد رب‌او به‌او

أَزْوَٰجًا خَيْرًا مِّنكُنَّ مُسْلِمَـٰتٍ مُّؤْمِنَـٰتٍ قَـٰنِتَـٰتٍ تَـٰٓئِبَـٰتٍ عَـٰبِدَٰتٍ سَـٰٓئِحَـٰتٍ
همسران بهتر از شما، فرمانبردار، ایماندار، نمازگزار، توبه کننده، عبادتگزار، روزه‌دار

ثَيِّبَـٰتٍ وَ أَبْكَارًا ﴿۵﴾
بیوه، و دوشیزه.

خلاصه‌ی تفسیر

ای نبی! چرا چیزی را که خدا بر تو حلال کرده است (قسم خورده بر خود) حرام می‌نمایی (و آن نیز) بخاطر تحصیل رضایت همسرانت، (اگر چه ترک نمودن چیز مباحی جایز است، و مؤکد نمودن آن بالقسم هم بنابر مصلحتی جایز است، ولی باز هم خلاف اولیٰ است، بویژه وقتی که انگیزه و داعیه‌ی آن ضعیف باشد، یعنی تلاش رضایت همسران در چنین امری که راضی نگهداشتن آنها ضروری نبود،) و خداوند متعال آمرزنده (و) مهربان است (تا جایی که گناه را می‌آمرزد، و از شما که هیچ گناهی صادر نشده است، لذا این خطاب به صورت عتاب و سرزنش نیامده است، بلکه از روی شفقت و رأفت چنین گفته می‌شود، که چرا امر جایزی را ترک نموده، مشقّت تحمّل می‌نمایی، و چون آن‌جناب ﷺ قسم خورده بود، بنابر این، در خطاب عمومی نسبت به کفّاره‌ی قسم می‌فرماید که) الله تعالیٰ باز شدن قسمها را برای شما (طریقه‌ی کفّاره‌ی آنها را بعد از شکستن) مقرّر فرموده است، و خداوند متعال کار ساز شماست و بسیار دانا و حکیم بزرگوار است،

(بنابر این او بنابه علم و حکمت خویش، مصالح و نیازمندیهای شما را دانسته، طریقه‌ی تسهیل بسیاری از مشکلات شما را مقرّر می‌نماید، چنان که به وسیله‌ی کفّاره، مشکل پایبندی به قسم را، چاره نمود) و (سپس به گوش ازواج مطهّرات می‌رساند، آن وقت شایسته‌ی یادآوری است که) چون پیامبرﷺ با یکی از همسران خود به پنهانی سخنی گفت (و آن سخن این بود که من بعد از این عسل نخواهم خورد، امّا تو به کسی نگو) باز وقتی که آن همسر، آن سخن را (با همسر دیگر) گفت، و خداوند متعال پیامبرﷺ را (به وسیله‌ی وحی) آگاه ساخت، پس پیامبر (به همسر اظهار کننده) قدری از آن سخن را آشکار کرد (که تو این سخن ما را به دیگران رسانیده‌ای) و از مقداری دیگر اعراض نمود (بزرگواری او تا حدّی است که وقتی بر تخلّف از حکم خویش از یک همسر شکوه و گلایه نمود، باز هم هنگام شکوه تمام اجزای آن سخن گفته شده را اعاده نفرمود، که تو این سخن مرا گفتی و این را هم گفتی، بلکه بعض اجزای آن را ذکر نمود و بعضی را فروگذاشت، تا همسری که مخاطب قرار گرفته است، چنین تصوّر بکند که او به همین قدر، خبر آگهی یافته است، نه بر بیشتر، پس شرمندگی او کمتر باشد، و هذا سهل الاقوال فی تفسیر هٰذین البعضین) پس وقتی پیامبرﷺ آن سخن را به آن همسر فرمود، او گفت: چه کسی این را به تو اطّلاع داده است، آن جنابﷺ فرمود: دانای بسیار بزرگ که بسیار آگاه است (خداوند) به من خبر داد (شاید این را بدان جهت به همسران گوشزد نمود، تا پس از آگاه شدن بر این که رسول خداﷺ از کل راز اطّلاع یافته است، و باز هم با چنین اخلاق کریمانه پیش می‌آید، به کردار خود بیشتر شرمنده شوند، و توبه کنند، چنان که در آینده به خود آنها، خطاب به توبه شده است، که) ای همسران (پیامبرﷺ) اگر شما به بارگاه خداوندی توبه کنید، پس (بهتر است؛ زیرا متقاضی توبه موجود است، و آن این که) دلهای شما

(به این جانب) مایل شده است، (که توجّه آن‌حضرتﷺ را از همسران دیگر به سوی خود مبذول دارید، اگر چه این امر از این جهت که انگیزه و داعی اصل آن، حبّ رسولﷺ است، امر قبیحی نیست، امّا چون در آن اتلاف حقوق دیگران و دل شکستن آنها لازم می‌آید، و مستلزم قبیح، قبیح می‌باشد، از این جهت قبیح و مستوجب للتوبه است،) و اگر در قبال پیامبر، شما دو نفر (چنین) کارهایی انجام دادید، پس (یاد داشته باشید که) رفیق پیامبرﷺ الله، جبرئیل و همه‌ی مسلمانان نیک هستند، و علاوه بر اینها فرشتگان نیز، مددکار (او) هستند، (مقصود این که از اینگونه تدابیر شما، ضرری متوجّه آن‌جنابﷺ نمی‌شود، بلکه به خود شما برمی‌گردد؛ زیرا کسی که دارای چنین حامیانی باشد، سرانجام مخالفان او، روشن است، که صددرصد بد خواهد شد و چون مطابق بعضی روایات بیانگر اسباب نزول، علاوه بر حضرت عایشه و حفصه ـ رضی‌الله‌عنهما ـ همسرانی دیگر مانند حضرت سوده و حضرت صفیه ـ رضی الله عنهما ـ نیز شریک بودند، بنابر این در آینده، با صیغه‌ی جمع مورد خطاب واقع شدند، که شما چنین تصوّر نکنید که سرانجام، مرد به زن نیاز دارد، و از ما، زنان بهتری، کجا پیدا می‌شوند، بنابر این، با دل خواسته و یا ناخواسته سخنان ما را تحمّل خواهند کرد، پس بدانید که) اگر پیامبرﷺ، شما زنها را طلاق بدهد، پروردگار او به زودی عوض شما، به او زنان بهتری از شما خواهد داد، که مسلمان، اهل ایمان، فرمانبردار، توبه‌کننده، عبادتگزار و روزه‌دار، بعضی بیوه و بعضی دوشیزه می‌باشند. (با در نظر گرفتن بعضی مصالح بیوه‌ها مرغوب می‌باشند، از قبیل تجربه، سلیقه، هم سن و سال و غیره، بنابراین، بیوه بودن را نیز در اوصاف مرغوبی به شما آورد.)

معارف و مسایل

واقعه‌ی نزول آیات تحریم: در صحیح «بخاری» و سایر کتب حدیث از حضرت عایشه ـ رضی‌الله‌عنها ـ و غیره منقول است که رسول خداﷺ طبق معمول، هر روز بعد از نماز عصر سرپایی به در خانه‌ی هر یک از همسرانش جهت خبر گرفتن، تشریف می‌آورد، روزی نزد حضرت زینب بیش از معمول توقّف نمود، و از عسلی که به خدمت تقدیم شده بود، میل فرمود، مرا رشک آمد با حفصه مشورت کردم که وقتی نزد هر کدام از ما تشریف آوردند، به او بگوید که شما مغافیر نوش فرموده‌اید، مغافیر شیره‌ی خاصی است که قدری بوی ناگواری دارد، چنان که هم چنین مشورت عملی شد، آن‌جنابﷺ فرمود که خیر، من عسل نوشیده‌ام، آن همسر گفت شاید زنبور عسل بر درخت مغافیر نشسته و شیره‌ی آن را مکیده است، (و از این جهت در عسل آن، بوی مغافیر پدید آمده است) رسول خداﷺ از چیزهای بدبو، بسیار تنفّر داشت؛ لذا قسم یاد نمود که بعد از این، عسل نخواهم خورد، و بدان جهت که زینب رنجیده خاطر نگردد، تأکید نمود که این راز باید، پنهان نگه داشته شود، ولی او آن را با دیگران از ازواج مطهّرات، در میان گذاشت.

در بعضی روایات آمده است که حضرت حفصه، به آن‌حضرتﷺ عسل نوشانید و حضرت عایشه و سوده و صفیه با هم این تدابیر را به کار بردند، و در بعضی روایات این واقعه به گونه‌ی دیگری ذکر شده است، امکان دارد همه‌ی این وقایع اتّفاق افتاده، سپس آیات نازل شده باشند[1].

خلاصه‌ی این آیات، این است که آنچه در این واقعه برای رسول‌خداﷺ اتّفاق افتاد که چیز حلالی (عسل) را به وسیله‌ی قسم خوردن بر خود حرام قرار داد، این چنان عملی است که اگر بنابر ضرورت و مصلحتی باشد، جایز است و گناه نمی‌باشد، امّا ضرورت در این واقعه به

---

۱ - بیان‌القرآن.

جایی نرسیده بود که به خاطر آن رسول‌خداﷺ خود را در چنین مشقّتی بیفکند، و از تناول چیز حلالی، خودداری نمایید؛ زیرا آن‌حضرتﷺ این کار را به خاطر جلب رضایت ازواج مطهرات انجام داده بود، و در چنین معامله‌ای راضی نگهداشتن آنها بر عهده‌ی او لازم نبود، بنابراین، خداوند از روی شفقت و عنایت فرمود: ﴿ يَـٰأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَآ أَحَلَّ ٱللَّهُ لَكَ تَبْتَغِى مَرْضَاتَ أَزْوَٰجِكَ وَٱللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾

در این آیه، نیز آن‌حضرتﷺ، موافق اسلوب عام قرآن، مخاطب قرار نگرفت، بلکه به ﴿يَـٰأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ﴾ خطاب شد که برای اکرام و اعزاز خاص آن‌حضرتﷺ می‌باشد، و سپس فرمود: شما چرا برای جلب رضایت همسران خود، چیز حلالی را بر خود حرام می‌کنید، این کلام اگر چه از روی شفقت بود امّا در صورت بازخواست بود، که از آن می‌توان چنین تصوّر کرد که شاید از او اشتباه بزرگی صادر شده است، بنابر این پشت سر آن فرمود: ﴿وَٱللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾ یعنی اگر گناهی هم ارتکاب می‌یافت، خداوند آمرزنده و مهربان است.

مسئله: حرام قرار دادن چیز حلالی بر خود، به سه صورت می‌باشد، که ذکر مفصّل آن، در آیه ۸۷ سوره‌ی «مائده» ﴿ يَـٰأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ لَا تُحَرِّمُوا۟ مَآ أَحَلَّ ٱللَّهُ لَكُمْ﴾ در جلد چهارم «معارف القران» ص۵۰۳ آمده است، و خلاصه‌ی آن از این قرار است، که اگر کسی چیز حلال قطعی را عقیدتاً حرام بداند، این کفر و گناه بسیار بزرگی است، و اگر از روی عقیده آن را حرام نمی‌داند، ولی بدون ضرورت و مصلحت قسم خورده آن را بر خود حرام قرار بدهد، این هم گناه است که شکستن آن قسم و ادای کفّاره‌ی آن واجب است، و ذکر آن بعداً می‌آید و اگر ضرورت و مصلحتی باشد، پس آن جایز است، ولی خلاف اولیٰ است.

صورت سوم این‌که: نه آن را از روی عقیده حرام بداند و نه قسم

خورده آن را بر خود حرام قرار دهد، امّا قلباً تصمیم بگیرد که عملاً آن را انجام ندهد، پس اگر این تصمیم‌گیری به این نیّت باشد که ترک دایمی آن موجب ثواب است، پس این بدعت و رهبانیّت است، که از نظر شرع گناه و مذموم است، و اگر ترک دایمی آن را ثواب قرار نمی‌دهد، بلکه به علّت مرض جسمانی یا روحانی، بنابر معالجه، آن را ترک می‌کند، پس آن بدون کراهیت، جایز است، و حکایاتی که از بعضی صوفیای کرام منقول است که بعض چیزهای لذیذی را ترک کرده‌اند، بر همین صورت محمول می‌باشند.

در واقعه‌ی مذکور رسول خداﷺ قسم یاد کرده بود، امّا پس از نزول آیه قسم خود را شکست و کفّاره‌ی آن را ادا نمود، چنان که در روایت در منثور آمده است، که در کفّاره‌ی قسم خود، غلامی آزاد فرمود[۱].

﴿قَدْ فَرَضَ اللهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَـٰنِكُمْ﴾ یعنی خداوند متعال در صورتی که شکستن قسم ضروری و یا مستحسن باشد، راهی برای حلال بودن یعنی شکستن قسم و ادای کفّاره پیدا کرده است، که ذکر آن در آیات دیگر با تفصیل آمده است.

﴿وَ إِذْ أَسَرَّ ٱلنَّبِيُّ إِلَىٰ بَعْضِ أَزْوَٰجِهِ حَدِيثاً﴾ یعنی وقتی که نبی‌کریمﷺ به بعضی از همسران خود رازی را در نهان گفت، و آن راز سوافق به بیشتر روایات صحیح، این بود که آن‌حضرتﷺ نزد حضرت زینب عسل نوشیده بود و توقّف او، جهت نوشیدن عسل نزد حضرت زینب بر ازواج دیگر، سنگین تمام شد، و آن‌حضرتﷺ برای جلب رضایت آنها قسم یاد کرد که دیگر عسل نخورد، و به آن کسی آگهی نیابد تا در اثر آن، حضرت زینب رنجیده خاطر نگردد، بر پنهان نگه داشتن این امر، تأکید نمود، ولی آن همسر، راز را با یکی دیگر از همسران درمیان گذاشت، که ذکر آن در آیه بعدی می‌آید.

---

۱ - بیان القرآن.

در روایات دیگر، این راز به گونه‌های دیگر هم منقول است، ولی در بیشتر روایات صحیح، همین طور که در بالا نوشته شد، آمده است: ﴿فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ وَ أَظْهَرَهُ اللهُ عَلَيْهِ عَرَّفَ بَعْضَهُ وَ أَعْرَضَ عَن بَعْضٍ﴾ یعنی وقتی که آن همسر، راز را با یکی دیگر از همسران درمیان گذاشت، خداوند رسولش را آگاه ساخت که او راز شما را افشا نموده است، آن‌حضرتﷺ به آن همسر در خصوص افشای راز، گله نمود، امّا همه‌ی سخن را نگفت، این کرم و حسن خلق آن‌حضرتﷺ بود، که اگر کل گفته‌ها در میان بیایند، او بیشتر شرمنده و خجالت می‌شود، آن همسر که راز را فاش ساخته بود، چه کسی بود؟ قرآن آن را تصریح ننموده است، ولی از بیشتر روایات حدیث چنین معلوم می‌شود که این راز با حضرت حفصه گفته شده بود، و او آن را با حضرت عایشه در میان گذاشت، چنان که در حدیث صحیح «بخاری» از حضرت ابن عبّاس رضی الله عنهما بیان آن بعداً خواهد آمد.

در بعضی روایات حدیث آمده است که رسول خداﷺ خواست که حضرت حفصه را به جهت افشای راز طلاق بدهد، امّا خداوند حضرت جبرئیل را فرستاد و از طلاق دادن او جلوگیری نمود، و فرمود که او بسیار نمازگزار و روزه دار است، و نام او در لیست همسران شما در جنّت می‌باشد[1].

﴿إِن تَتُوبَا إِلَى اللهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا﴾ آن دو نفر از ازواج مطهراتی که ذکر اجمالی آنها در بالا آمد، که با همدیگر مشورت کردند، و تدبیری در خصوص عسل خوردن آن‌حضرتﷺ، به کار بردند که آن‌حضرتﷺ قسم یاد کرد که عسل نخورد، و نیز بر پنهان نمودن آن تأکید نموده بود، و او آن را پنهان نکرد، بلکه با دیگری درمیان گذاشت، چه کسانی هستند؟

در این باره از حضرت ابن عبّاس در صحیح «بخاری» روایت طویلی

---

۱ ـ مظهری.

آمده است که می‌فرماید: مدّتی طولانی بود که من می‌خواستم نسبت به این دو نفر از حضرت عمر بن الخطاب بپرسم که آن دو نفر که قرآن در باره‌ی آنها می‌فرماید: ﴿**إِن تَتُوبَآ إِلَى ٱللَّهِ**﴾ چه کسانی هستند، موفّق نشدم، تا این‌که باری حضرت عمر بن الخطاب برای حج تشریف برد و من نیز شریک سفر شدم، در دوران سفر روزی او برای قضای حاجت به سوی جنگل رفت، هنگام برگشت جهت وضوی او من آب آماده کردم و در حین وضو گرفتن، من بر اعضای او آب می‌ریختم، و از او سؤال کردم که این دو زن که قرآن در باره‌ی آنها فرموده است: ﴿**إِن تَتُوبَآ إِلَى ٱللَّهِ**﴾ چه کسانی هستند؟ حضرت عمر فرمود: از شما متعجّب هستم که اطّلاع نداشته باشید! این دو نفر عایشه و حفصه هستند.

سپس حضرت عمر داستان طولانی از خود نسبت به این واقعه بیان فرمود که برخی از احوال قبل از وقوع این واقعه در آن آمده است و تفصیل کامل آن در تفسیر مظهری است.

در آیه‌ی فوق‌الذّکر به هر دو همسر، مستقلاً خطاب شده که اگر شما توبه کنید، هم چنان که مقتضای این واقعه است که دلهایتان از حق مایل شده بودند؛ زیرا که محبّت با رسول خدا و جلب رضایت او، فریضه‌ی هر مؤمن است، امّا شما دو نفر با مشورت همدیگر چنان صورتی اختیار کردید که به آن حضرتﷺ اذیّت رسید، و این چنان گناهی است که از آن توبه لازم است، سپس فرمود:

﴿**وَإِن تَظَٰهَرَا عَلَيۡهِ فَإِنَّ ٱللَّهَ هُوَ مَوۡلَىٰهُ وَجِبۡرِيلُ**﴾ در این آیه، اعلام داشت که اگر شما توبه نکردید و رضایت رسول‌خداﷺ را فراهم ننمودید، پس چنین نپندارید که ضرری متوجّه او می‌شود؛ زیرا خداوند مولیٰ و کفیل اوست، و جبرئیل امین و تمام مسلمانان و سپس تمام فرشتگان همه و همه رفیق و معین او هستند، و چه کسی می‌تواند به او ضرری برساند، و ضرر و

زیان، هر چه هست، همه متعلّق به شماست، سپس فرمود: ﴿**عَسَىٰ رَبُّهُ إِن طَلَّقَكُنَّ أَن يُبْدِلَهُ أَزْوَاجاً خَيْراً مِّنكُنَّ**﴾ در اینجا پاسخی به آن تخیّل زنان است، که می‌گفتند اگر او ما را طلاق بدهد، شاید مانند ما زنان دیگری به او نرسند، حاصل این فرمان این است که چه چیزی خارج از قدرت الهی است، اگر او شما را طلاق بدهد، پس خداوند نه این‌که مانند شما، بلکه همسرانی بهتر از شما به او عطا می‌فرماید، از آنچه که گفته شد لازم نمی‌آید که در آن زمان، زنانی بهتر از آنان وجود داشته است، امکان دارد که در آن وقت نبوده و در وقت نیاز خداوند متعال زنان دیگری را از آنها بهتر قرار بدهند.

در این آیات هم چنان که اصلاح اعمال و اخلاق، تأدیب و تربیت ازواج مطهّرات، بیان شده است، در آینده عموم مؤمنان مورد خطاب واقع شده‌اند تا به آنها عمل کنند.

يَـٰأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا قُوا أَنفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ نَاراً وَ قُودُهَا النَّاسُ

ای ایمانداران، نجات دهید خود را و اهل منزل خود را از آتشی که آتش افروز آن مردم

وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَـٰئِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَّا يَعْصُونَ اللهَ

و سنگ است، مقرّراند بر آن فرشتگان تندخوی زبردست، که نافرمانی نمی‌کنند از خدا

مَآ أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ ﴿۶﴾ يَـٰأَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَعْتَذِرُوا الْيَوْمَ

در آنچه به آنها امر کند، و می‌کنند آنچه به آنها امر گردد. ای منکران بهانه نیاورید امروز،

إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿۷﴾

جزا داده می‌شوید به آنچه می‌کردید.

خلاصه‌ی تفسیر

ای ایمانداران! (وقتی که همسران رسول خداﷺ از اطاعت و عمل

صالح چاره‌ای نداشـند، هم چنان کـه در بـالا گـذشت، و رسـول خـدا ﷺ مأموریّت داشت که همسران خود را نصیحت نموده آنها را به اعمال صالح وادار نماید، پس این فریضه به بقیه‌ی امّت بیشتر مؤکّد گردید، که از اصلاح اعمال و اخلاق اهل و عیال خود، غفلت نورزند، لذا به آنها دستور داده شد که) شما خود را و اهـل خـانه‌ی خـود را از آتش (دوزخ) نـجات دهـید، (آتشی) که آتش افروز آن مردم و سنگ می‌باشد، (نجات خود، عبارت از اطاعت احکام است، و نجات اهل خانه، این‌که احکام خدا را به آنها تعلیم داده و با دست و زبان به قدر توان کوشش کرد، تا آنها نیز به احکام عـمل کنند، در آینده صفت دیگر این آتش بیان می‌شود، کـه) بـر آن فـرشتگان تندخوی بسیارقوی، (مـتعیّن و) گـماشته شـده‌انـد، (کـه بـر کسـی رحـم نمی‌کنند، و نه کسی می‌تواند با آنها مـقابله کـرده نـجات یـابد) در آنـچه خداوند به آنها امر می‌کند (کوچکترین) نافرمانی نمی‌کنند، و آنچه را که به آنها حکم داده می‌شود (فوراً) بجا می‌آورند، (الغرض بر دوزخ آن چنان فرشتگانی گماشته شده‌اند که کفّار را به دوزخ داخل نموده می‌گذارنـد، و سپس به کفّار گفته می‌شود که) ای کفّار شما امروز عذر و معذرت) پـیش نکنید (که فایده‌ای نمی‌بخشد) پس سزای آنچه (در دنیا) می‌کردید، به شما می‌رسد.

معارف و مسایل

﴿قُوا أَنفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ نَاراً﴾ در این آیه، به عموم مسـلمانان خـطاب شده است خود و اهل و عیال خود را از آتش جهنّم نجات دهید، سـپس شدت هولناکی آتش دوزخ را ذکر نمود، و در آخر متذکّر شد، هر کسی که مستحق جهنّم باشد، نمی‌تواند بواسطه‌ی زور و فشار یا به وسیله چاپلوسی و رشوه از چنگ فرشتگان گماشته برجهنّم، که «زبانیه» نام دارنـد، نـجات بیابد.

عبارت ﴿أَهْلِيكُمْ﴾ شامل اهل و عیال همه می‌باشد، لذا زن و فرزند برده و کنیز را شامل می‌شود، و بعید نیست که نوکر و چاکر و کلفت‌ها دایمی هم در حکم برده و کنیز قرار گرفته باشند، در روایتی آمده است: وقتی این آیه نازل شد حضرت عمر بن الخطاب رضی الله عنه عرض کرد: یا رسول الله! نجات خود از جهنّم را فهمیدیم (که خود را از گناهها دور داشته بر احکام الهی پایبند باشیم) امّا چگونه اهل و عیال را از جهنّم نجات دهیم؟ رسول خدا ﷺ فرمود: راهش این است که آنها را از کارهایی که خداوند شما را از انجام آن منع کرده، منع کنید، و کارهایی را که خداوند به انجام آنها شما را دستور داده است، شما نیز به انجام آنها اهل و عیال خود را امر نمایید، این عمل، آنها را از آتش جهنّم نجات می‌دهد[۱].

تعلیم زن و فرزند، بر هر مسلمان فرض است

حضرات فقها فرموده‌اند: از این آیه ثابت می‌شود که بر هر کسی فرض است تا به زن و فرزندان خود، فرایض شرعی و احکام حلال و حرام را تعلیم دهد، و بکوشد تا بر آنها عمل نمایند.

در حدیثی آمده است که: خداوند رحمت کند به کسی که بگوید، ای زن و فرزندان من، مراقب نماز، روزه، زکات، مسکین، یتیم و همسایه‌ی خودتان باشید، شاید خداوند آنها را با شما در جنّت داخل بفرماید، مراد از نماز، روزه و غیره این که از آنها کاملاً نگهداری نمایید، و هرگز از آنها غفلت نورزید، و مراد از «**مسکینکم و یتیمکم**» این است که حقوق آنها را که بر دوش شما گذاشته شده، به خوبی و پایبندی ادا کنید.

بعضی از بزرگان فرموده‌اند که: به شدیدترین عذاب، کسی گرفتار می‌شود که زن و فرزندانش از دین غافل و جاهل باشند[۲].

---

۱ - روح المعانی.
۲ - روح.

پس از نصیحت به عموم مؤمنان، کفّار را مورد خطاب قرار داده است، که الآن کردارتان دارد به شما عرضه می‌گردد، و هیچ گونه عذری از کسی پذیرفته نخواهد شد، منظور از آیه‌ی: ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَعْتَذِرُوا ٱلْيَوْمَ﴾ همین است.

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا تُوبُوٓا إِلَى ٱللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحاً عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يُكَفِّرَ
ای ایمانداران، توبه کنید به سوی خدا توبه‌ی از دل صاف، امید است که ربّ شما دور کند

عَنكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَ يُدْخِلَكُمْ جَنَّـٰتٍ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَـٰرُ
از شما بدیهای شمارا و داخل کند شمارا در باغهایی که جاری می‌باشد در زیر آنها جویها،

يَوْمَ لَا يُخْزِى ٱللَّهُ ٱلنَّبِىَّ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ يَسْعَىٰ
روزی‌که ذلیل‌نمی‌کند خدا نبی خودرا وکسانی‌راکه یقین‌آورده‌اند بااو، روشنی‌آنها می‌دود

بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بِأَيْمَـٰنِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَآ أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا
در جلوی‌آنها و به‌دست راست‌شان، می‌گویند ای رب ما، کامل‌بگردان برای‌ما روشنی مارا

وَٱغْفِرْ لَنَآ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌ ﴿۸﴾ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِىُّ جَـٰهِدِ ٱلْكُفَّارَ
و عفو کن برای ما، یقیناً تو بر هر چیز توانا هستی. ای نبی جهاد کن با منکران

وَٱلْمُنَـٰفِقِينَ وَٱغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ ٱلْمَصِيرُ ﴿۹﴾
و فریب‌بازان وشدّت به خرج بده بر آنها، و خانه‌ی آنها دوزخ است، و بد جایی رسیدند.

ضَرَبَ ٱللَّهُ مَثَلاً لِّلَّذِينَ كَفَرُوا ٱمْرَأَتَ نُوحٍ وَٱمْرَأَتَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ
بیان‌کردخدا مثالی‌برای‌منکران‌از همسرنوح وهمسر لوط، بودند درخانه‌ی دو بنده‌ی‌نیک

مِنْ عِبَادِنَا صَـٰلِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ ٱللَّهِ شَيْئاً وَ
از بندگان ما، پس خیانت کردند به آن دوتا، پس به‌درد آنها نخورد از خدا هیچ چیزی، و

قِيلَ ٱدْخُلَا ٱلنَّارَ مَعَ ٱلدَّٰخِلِينَ ﴿۱۰﴾ وَ ضَرَبَ ٱللَّهُ مَثَلاً لِّلَّذِينَ ءَامَنُوا
گفته شد داخل‌شوید در دوزخ با داخل‌شوندگان. وبیان‌کرد خداوند مثالی‌برای ایمانداران

اَمْــرَأَتَ فِــرْعَوْنَ إِذْ قَـالَتْ رَبِّ اَبْـنِ لِـى عِـندَكَ بَـيْتاً فِـى اَلْـجَنَّةِ وَ
از همسر فرعون، وقتی که گفت: ای رب من بساز برای مـن نـزد خـود خـانه‌ای در بـهشت و

نَجِّنِى مِن فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ وَ نَجِّنِى مِنَ اَلْـقَوْمِ اَلْـظَّـٰلِمِينَ ﴿۱۱﴾ وَ مَـرْيَمَ
نـجات ده مــرا از فــرعون و کــردار او و نــجات ده مــرا از مــردمان ظـالم. و از مـریم

اَبْــنَتَ عِــمْرَ ٰنَ اَلَّـتِىٓ أَحْـصَنَتْ فَـرْجَهَا فَـنَفَخْنَا فِـيهِ مِـن رُّوحِـنَا وَ
دخـتر عـمران آن کـه حـفظ کـرد شـرمگاه خـود را پس دمـیدیم در آن از طـرف خـود روح و

صَدَّقَتْ بِكَلِمَـٰتِ رَبِّهَا وَكُتُبِهِ وَكَانَتْ مِنَ اَلْقَـٰنِتِينَ ﴿۱۲﴾
تصدیق نمود به‌سخنان رب‌خود وکتابهای‌او، و بود از عبادت‌کنندگان.

خلاصه‌ی تفسیر

(در این آیات راه نجات از دوزخ نشان داده شد و راه نـجات اهـل و عیال، تعلیم دادن آنهاست، که عبارت است از این) ای ایـمانداران در نـزد خدا توبه‌ای خالص بکنید (قلباً و در دل از گناهان ندامـتی کـامل حـاصل شود، سپس عزمی راسخ در ترک آن بگیرید، که شامل تمام احکام دین از فرایض و واجبات می‌شود، که ترک کردن آنها گناه است، و نیز شامل تمام محرّمات و مکروهات هم هست که انجام دادن آنها گناه است) به این امید (وعده است) که پروردگارتان (به طفیل و واسطه این توبه) گناهان شـما را بیامرزد، و شما را وارد آنچنان باغهای (جنّت) کند، که در زیر آنها نهرها جاری است، (و این در آن) روزی (است) که خدا، نبی ﷺ و مسلمانان را که (از روی دین و ایمان) با او همراه هستند، رسوا نمی‌کند و نور آنها از جلو و سمت راستشان در حرکت می‌باشد، (هم چـنان کـه در سـوره‌ی «حـدید» گذشت و آنها) چنین دعا می‌کنند: پروردگارا این نور ما را تا آخر برقرار بدار (در وسط راه خاموش نگردد) و ما را بیامرز که تو بر هر چیزی قادر هستی

(و علّت این دعا این است که در قیامت به هر مؤمن تا حدّی نوری داده می‌شود، هنگامی که بر پل صراط رسیده، نور منافقان خاموش می‌گردد، چنان که در سوره‌ی «حدید» آمده است، مؤمنان این دعا را می‌خوانند که مبادا نور ما مانند نور منافقین، سلب گردد[1].) ای نبی با کفّار (به وسیله‌ی شمشیر) و با منافقین (به وسیله‌ی زبان و بیان حجّت) جهاد کن و بر آنها شدّت بخرج بده؛ (زیرا در این جهان آنها سزاوار این سزا هستند) و (در آخرت) جای آنها دوزخ است و آن بد جایگاهی است (سپس این بیان می‌شود که در آخرت ایمان هر شخصی به درد خود او می‌خورد و ایمان هیچ عزیز و خویشاوندی هیچ کافری را از عذاب نجات نمی‌دهد، و همچنین به هیچ مؤمنی از کافر شدن خویشاوندانش هیچگونه ضرری عاید نمی‌گردد،) خداوند متعال برای (عبرت) کفّار احوال همسران حضرات نوح و لوط علیهما السلام را بیان می‌فرماید، که آن دو تا در نکاح دو نفر از بندگان خاص ما بودند، و حق آنان را ضایع کردند، (به وجه پیامبر بودن، آنها حق داشتند که به آنها ایمان بیاورند، و در احکام دین از آنان اطاعت نمایند، که چنین نکردند) پس آن دو بنده‌ی نیک نتوانستند در مقابل خداوند دردی از آنها را دوا کنند، و به آنان (چون کافر بودند) دستور داده شد که شما نیز با گروه داخل شونده، در جهنّم داخل شوید (تا اینجا برای عبرت کفّار این واقعه بیان گردید، سپس برای اطمینان مسلمانان فرمود که) خداوند متعال برای (تسلّی) مسلمانان حالت همسر فرعون (حضرت آسیه) را بیان فرمود، وقتی که او دعا کرد که: پروردگارا برای من در جنّت خانه‌ای نزد خود بساز، و مرا از (شرّ) فرعون و (ضرر و آثار) عمل (کفر) او، محفوظ نگهدار، و مرا از (ضررهای ظاهری و باطنی تمام مردمان ظالم (کافر) محفوظ بدار، و (نیز خداوند جهت تسلّی مسلمانان) حالت مریم دختر

---

۱ ـ کذا في الدر المنثور، عن ابن عباس.

عمران را بیان می‌فرماید که او ناموس خود را (از حرام و حلال) محفوظ داشته بود، پس ما در چاک گریبان او (به واسطه‌ی جبرئیل) روح خود را دمیدیم و او پیامهای پروردگار خود را (که توسط ملایکه رسیده بودند) و کتابهای او را (که شامل تورات و انجیل می‌شوند) تصدیق کرد (این توضیح عقیده‌ی او بود) و او از اطاعت کنندگان بود. (این بیان اعمال اوست.)

معارف و مسایل

﴿تُوبُوَا إِلَى اللهِ تَوْبَةً نَّصُوحاً﴾ معنای لفظی «توبه» رجوع نمودن و برگشتن است، و مقصود، برگشتن از گناهان است و در اصطلاح قرآن و سنّت «توبه» عبارت از این است که مردم از گناههای گذشته‌ی خود پشیمان شوند و در آینده به ترک آنها تصمیم قطعی اتخاذ نمایند و واژه‌ی «نصوح» اگر از مصدر «نصح» و «نصیحت» مأخوذ باشد، پس معنای آن خالص کردن می‌باشد و اگر از مصدر «نصاحت» ماخوذ باشد، معنای آن دوختن لباس و پیوند زدن آن است، و به اعتبار معنای اوّل «نصوح» به این معناست که از ریا و روی در خواستی خالص باشد و فقط به خاطر رضای خداوند و ترس از عذاب، از گناه نادم شده آن را ترک کند، و به اعتبار معنای دوم «نصوح» به این معناست که او دوزنده‌ی اعمال صالح است که در اثر گناه پاره شده‌اند.

حضرت حسن بصری فرموده است که: «توبه‌ی نصوح» این است که انسان از اعمال گذشته‌ی خود پشیمان شود و در آینده تصمیم قطعی بگیرد که به آن نزدیک نشود.

کلبی فرموده است که: «توبه‌ی نصوح» این است که به زبان استغفار نموده و در دل پشیمان باشد و در آینده بدن و اعضای خود را از آن گناه، باز دارد.

از حضرت علی ـ کرّم الله وجهه ـ پرسیده شد: توبه چیست؟ فرمود:

آن است که در آن شش چیز باشد: ۱- ندامت بر اعمال گذشته، ۲- قضای فرایض و واجباتی که از او فوت شده است، ۳- استرداد مال یا حق کسی که از روی ظلم از او گرفته شده باشد، ۴- طلب عفو از کسی که او را با دست و زبان اذیّت نموده است، ۵- اتخاذ تصمیم قطعی بر ترک آن در آینده، ۶- سپس همانگونه که نفس خود را در نافرمانی خداوند دیده است، آن را در اطاعت خدا ببیند[۱].

شرایطی را که حضرت علی -کرّم الله وجهه- بیان فرمود، نزد همه مسلّم هستند که بعضی آنها را مختصر و بعضی مفصّل بیان فرموده‌اند.

﴿عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يُكَفِّرَ عَنكُمْ﴾ امید است و مقصود از آن در اینجا، وعده می‌باشد، امّا تعبیر این وعده به لفظ امید، اشاره به این است که چه توبه باشد و چه اعمال صالحه‌ی دیگر انسان، هیچ کدام یکی از آنها، قیمت و بهای جنّت نیست، و از روی انصاف و عدالت بر ذمّه‌ی خداوند لازم نیست که هر کسی عمل صالحی انجام دهد او را در جنّت داخل کند؛ زیرا عوضی در قبال اعمال صالح به او در این جهان می‌رسد که عبارت است از نعمتهای دنیوی، بنابراین، طبق قانون، حصول جنّت لازم نیست، و آن فقط وابسته به فضل و انعام خداوندی است، چنان که در حدیث آمده است که رسول خداﷺ فرمود: عمل هیچ یکی از شما به تنهایی نمی‌تواند او را نجات بدهد.

صحابه عرض کردند که یا رسول الله! حتّی شما را؟ فرمود: خیر مرا هم، مگر این‌که الله تعالی به فضل و رحمت خویش پیش آید[۲].

﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلاً لِّلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ﴾ در آخر سوره، چهار زن را به عنوان مثال بیان نمود، دو نفر زن قبلی، همسران دو پیامبراند که در دین با شوهران خود مخالف بودند و در نهان به کفّار و مشرکین کمک می‌کردند که

---

۱ - مظهری.
۲ - بخاری و مسلم، مظهری.

در نتیجه به جهنّم واصل شدند، نسبت زوجیّت پیامبران مقبول و برگزیده هم، آنها را از عذاب خدا نجات نداد، یکی از آن دو نفر همسر حضرت نوح به نام «داغله» و دومی همسر حضرت لوط به نام «والهه» بود[۱].

در تعیین نامهای آنها اقوال مختلف دیگری نیز وجود دارد،

سومین همسر بزرگترین کافراست که دعوای خدایی داشت، یعنی فرعون، این زن پاکیزه به حضرت موسیٰ علیه السلام ایمان آورد، خداوند چنان درجه‌ای به او عنایت فرمود که جای او را در این جهان در بهشت به او، نشان داد، و فرعونیت شوهر در راه او حایل نشد.

چهارمین حضرت مریم علیها السلام که همسر کسی نیست، امّا به اعتبار ایمان و اعمال صالحی که داشت، خداوند او را به این درجه و مقام رسانیده بود که کمالات نبوّت را به او عنایت فرموده بود، اگر چه نزد جمهور امّت نبی نیست، از تمام این مثالها چنین واضح می‌شود که ایمان هیچ مؤمنی به درد خویشاوندان کافر، نمی‌خورد و کفر هیچ کافری ضرر و زیانی به مؤمنی نمی‌رساند، بنابراین، نباید همسران پیامبران علیهم السلام و اولیاءالله رحمهم الله بی‌فکر باشند، که ما به سبب شوهران خود نجات خواهیم یافت و همسر هیچ کافر و فاجری هم چنین تصوّر نکند که کفر او سوجب ضرر و زیان من می‌باشد، بلکه هر مرد و زن باید به فکر خود باشند.

﴿وَ ضَرَبَ اللهُ مَثَلاً لِلَّذِينَ ءَامَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِندَكَ بَيْتاً فِي الْجَنَّةِ﴾ این مثال همسر فرعون «آسیه بنت مزاحم» است که وقتی حضرت موسیٰ علیه السلام در مقابل ساحران پیروز گردید، ایمان خود را آشکار نمود، فرعون برای او سزای بسیار شدیدی در نظر گرفت، و در بعضی روایات آمده است که او را چهارمیخه کرده بر سینه‌ی او سنگ بسیار بزرگی گذاشت، یعنی بر چهار دست و پای او میخ کوبید، تا نتواند حرکت کند،

۱- قرطبی.

حضرت آسیه با این وضعیتی که برایش پیش آمده بود به بارگاه خداوند دعا کرد که در این آیه، از آن، یادآوری شده است.

در بعضی روایات آمده است که سزای او را چنین تعیین کرد که سنگ بسیار سنگینی از بالا بر سر او انداخته شود و هنوز آن سنگ انداخته نشده بود که او این دعا را خواند و خداوند روح او را قبض نمود و سنگ بر جسم بی‌جان او افتاد، او در دعای خود گفت: پروردگارا! برای من نزد خود خانه‌ای در جنّت بنا کن، و خداوند در دنیا خانه‌ی جنّت را به او نشان داد[۱].

﴿وَ صَدَّقَتْ بِكَلِمَـٰتِ رَبِّهَا وَكُتُبِهِ﴾ مقصود از «کلمات ربّ» صحیفه‌های خداست که بر انبیاعلیهم‌السلام نازل شده‌اند و مراد از کتب، کتابهای معروف آسمانی تورات و انجیل و زبوراند.

﴿وَكَانَتْ مِنَ ٱلْقَـٰنِتِينَ﴾ «قانتین» جمع قانت به معنای عابد است، کسی که بر عبادت و طاعت خود مداومت نماید، این صفت حضرت مریم است.

در حدیثی از حضرت ابوموسیٰ آمده است که رسول خداﷺ فرمود: بسیاری از مردان، کامل و مکمّل شده‌اند امّا از زنان فقط آسیه همسر فرعون و مریم دختر عمران کامل شده‌اند[۲].

به ظاهر مقصود از آن، کمالات نبوّت است، که باوجود زن بودن به آنها نایل آمده‌اند[۳]، والله اعلم.

تمت سورة التحریم بعون الله و حمده فی غرة رجب سنه ۱۳۹۱هـ یوم الثلاثاء.

وتمت الترجمة بعونه تعالیٰ عند طلوع الشمس صبیحة یوم الاحد خامس ربیع‌الثانی سنه ۱۴۱۰هـ و نسأل الله أن یوفقنا لاتمام البقیة.

* * *

۱ - مظهری.
۲ - بخاری و مسلم، مظهری.
۳ - مظهری.



سورة الملك

سورة الملك مكية و هى ثلثون آية و فيها ركوعـان
سورهٔملک درمکّه‌نازل‌شده ودارای سی‌آیه‌و دورکوع‌می‌باشد

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ
شروع به نام خدای بی‌حد مهربان و بی‌نهایت رحیم

تَبٰرَكَ الَّذِى بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَ هُوَ عَلٰى كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌ ﴿۱﴾ الَّذِى خَلَقَ
بسیار بابرکت است ذاتی‌که به‌دست اوست پادشاهی و او بر هر چیز توانـاست. آنکه آفرید

الْمَوْتَ وَالْحَيٰوةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً وَ هُوَ الْعَزِيزُ
مردن و زنده شدن‌را تا شمارا بیازمایید که چه‌کسی‌ازشما می‌کند کارخوب، واوست غـالب

الْغَفُورُ ﴿۲﴾ الَّذِى خَلَقَ سَبْعَ سَمٰوٰتٍ طِبَاقاً مَا تَرىٰ فِى خَلْقِ الرَّحْمٰنِ
آمرزگار. آنکه آفرید هفت آسمان لابلای، چه می‌بینی در آفرینش رحمٰن

مِن تَفٰوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرىٰ مِن فُطُورٍ ﴿۳﴾ ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ
فرقی، سپس ببین، آیا می‌بینی شکافی. باز برگشته بنگر بار، بار،

يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئاً وَ هُوَ حَسِيرٌ ﴿۴﴾ وَ لَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَآءَ الدُّنْيَا
بر می‌گردد به سوی تو نگاهت رد شده مانده. و ما آراسته کردیم نزدیکترین آسمان را

بِمَصٰبِيحَ وَ جَعَلْنٰهَا رُجُوماً لِلشَّيٰطِينِ وَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابَ
به‌چراغها و قراردادیم بعضی‌از آنها را وسیله‌ی زدن‌شیاطین و آماده‌کردیم برای آنـهاعذاب

اَلسَّعِيرُ ﴿۵﴾ وَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَ بِئْسَ اَلْمَصِيرُ ﴿۶﴾
آتش‌سوزان. وبرای‌کسانی‌که منکرشدند از رب‌خود عذاب دوزخ‌است و بد جایی‌رسیدند.

إِذَا أُلْقُوا فِيهَا سَمِعُوا لَهَا شَهِيقاً وَ هِيَ تَفُورُ ﴿۷﴾ تَكَادُ
وقتی که در آن انداخته شوند می‌شنوند غرّش آن را و آن جوش می‌زند. نزدیک است که

تَمَيَّزُ مِنَ اَلْغَيْظِ كُلَّمَا أُلْقِيَ فِيهَا فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهَا
بترکد از خشم، هرگاه بیفتد در آن گروهی می‌پرسند از آنها نگهبانان دوزخ

أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ ﴿۸﴾ قَالُوا بَلَىٰ قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ
آیا نیامده است پیش شما ترساننده‌ای. می‌گویند بلی آمده است پیش ما ترساننده‌ای

فَكَذَّبْنَا وَ قُلْنَا مَا نَزَّلَ اَللّٰهُ مِن شَيْءٍ إِنْ أَنتُمْ إِلَّا فِي ضَلَٰلٍ
ماتکذیب کردیم و گفتیم نازل نکرده است خدا هیچ چیزی، نیستید شما مگر در گمراهی

كَبِيرٍ ﴿۹﴾ وَ قَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِيَ أَصْحَٰبِ اَلسَّعِيرُ ﴿۱۰﴾
بزرگی. و می‌گویند اگر ما می‌شنیدیم و می‌فهمیدیم نمی‌شدیم در جمع دوزخیان.

فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ فَسُحْقاً لِأَصْحَٰبِ اَلسَّعِيرُ ﴿۱۱﴾ إِنَّ اَلَّذِينَ يَخْشَوْنَ
پس قایل شدند به گناه خود، پس دوری باد برای دوزخیان. کسانی که می‌ترسند

رَبَّهُم بِالْغَيْبِ لَهُم مَغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ كَبِيرٌ ﴿۱۲﴾ وَ أَسِرُّوا قَوْلَكُمْ أَوِ
از رب خود نادیده، برای آنهاست آمرزش و ثواب بزرگ. چه نهان بگویید قول خود را یا

اَجْهَرُوا بِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ اَلصُّدُورِ ﴿۱۳﴾ أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَ هُوَ اَللَّطِيفُ
آشکارکنیدآن‌را، اوکامل‌می‌داند راز دلهارا. آیانمی‌داند اوکه آفریده‌است واوست دانای راز

اَلْخَبِيرُ ﴿۱۴﴾ هُوَ اَلَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اَلْأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَ كُلُوا
خبردار. اوست که زمین را پیش شما پست کرد، پس بگردید بر دوش آن و بخورید

مِـــن رِزْقِـــهِ وَ إِلَـــيْهِ ٱلنُّشُـــورُ ﴿۱۵﴾ ءَأَمِـــنتُم مَّـــن فِـــى ٱلسَّـمَآءِ أَن
از رزق او، و به سوی اوست بلند شـدن. آیـا نـترسیدید از آنکـه در آسـمان است از ایـن کـه

يَخْسِفَ بِكُمُ ٱلْأَرْضَ فَإِذَا هِىَ تَمُورُ ﴿۱۶﴾ أَمْ أَمِنتُم مَّن فِـى ٱلسَّـمَآءِ أَن
غرق کند شما را در زمین پس آن بلرزد. یا نترس شدید از او که در آسمان است از ایـن کـه

يُـــرْسِلَ عَـلَيْكُمْ حَـاصِباً فَسَـتَعْلَمُونَ كَـيْفَ نَـذِيرِ ﴿۱۷﴾ وَ لَـقَدْ كَـذَّبَ
باراند بر شما سنگریزه، پس مـی‌دانـید کـه چگـونه است تـرساندن‌من. و تکـذیب نـمودند

ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ ﴿۱۸﴾ أَوَلَمْ يَـرَوْاْ إِلَـى ٱلطَّـيْرِ فَـوْقَهُمْ
کسانی که جلو بوده‌اند پس چگونه شد انکار من. آیا نـمی‌بینند پـرندگان را بـالای سـر خـود،

صَـٰفَّـٰتٍ وَ يَقْبِضْنَ مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا ٱلرَّحْمَـٰنُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَىْءٍ بَصِيرٌ ﴿۱۹﴾
پرباز کننده و جمع کننده نگـه نـداشـته است آنـها را بـجز رحـمٰن، اوست بـه هـر چـیز بـینا.

أَمَّنْ هَـٰذَا ٱلَّذِى هُوَ جُندٌ لَّكُمْ يَنصُرُكُم مِّن دُونِ ٱلرَّحْمَـٰنِ إِنِ ٱلْكَـٰفِرُونَ
آیا کیست آن که بـاشد لشکـر شـما کـه کـمک کـند بـه شـما بـجز رحـمٰن. نـیستند مـنکران

إِلَّا فِـى غُـرُورٍ ﴿۲۰﴾ أَمَّـنْ هَـٰـذَا ٱلَّـذِى يَـرْزُقُكُمْ إِنْ أَمْسَكَ رِزْقَـهُ بَـل
مگر در فریب بزرگی. کیست آنکه رزق دهد به شما اگـر او بـند کـند رزق خـود را، بـلکه آنـها

لَّجُّوا فِى عُـتُوٍّ وَ نُـفُورٍ ﴿۲۱﴾ أَفَـمَن يَـمْشِى مُكِـبّاً عَـلَىٰ وَجْـهِهِ أَهْـدَىٰ
لج کرده‌اند در شرارت و نفرت. آیا کسی که راه برود سرنگون بر صورت خود، راه یـاب است،

أَمَّن يَمْشِى سَوِيّاً عَلَىٰ صِرَٰطٍ مُّسْتَقِيمٍ ﴿۲۲﴾ قُلْ هُوَ ٱلَّذِىٓ أَنشَأَكُمْ وَجَعَلَ لَكُمُ
یا کسی که برود راست بر راه راست. بگو اوست که آفـرید شـما را و درست کـرد بـرای شـما

ٱلسَّمْعَ وَٱلْأَبْصَـٰرَ وَٱلْأَفْـِٔدَةَ قَلِيلاً مَّا تَشْكُرُونَ ﴿۲۳﴾ قُلْ هُوَ ٱلَّذِى ذَرَأَكُـمْ
گوش و چشـم و دل، بسـیار کـم حـق مـی‌شناسید. بگـو اوست آنکـه پـراکـنده کـرد شـما را

فِی ٱلْأَرْضِ وَ إِلَیْهِ تُحْشَرُونَ ﴿۲۴﴾ وَ یَقُولُونَ مَتَیٰ هَـٰذَا ٱلْوَعْدُ إِن كُنتُمْ
در زمین و به سوی او جمع کرده می‌شوید. و می‌گویند که کی می‌شود این وعده اگر شما

صَـٰدِقِینَ ﴿۲۵﴾ قُلْ إِنَّمَا ٱلْعِلْمُ عِندَ ٱللَّهِ وَ إِنَّمَآ أَنَا نَذِیرٌ مُّبِینٌ ﴿۲۶﴾ فَلَمَّا
راستگو هستید. بگو که خبر نزد خداست، و کار من ترساندن واضح است. باز وقتی که

رَأَوْهُ زُلْفَةً سِیٓـَٔتْ وُجُوهُ ٱلَّذِینَ كَفَرُوا وَ قِیلَ هَـٰذَا ٱلَّذِی
ببینندکه نزدیک آمد، متغیّر می‌شوند صورتهای منکران، وگفته می‌شود این است آنچه را،

كُنتُم بِهِۦ تَدَّعُونَ ﴿۲۷﴾ قُلْ أَرَءَیْتُمْ إِنْ أَهْلَكَنِیَ ٱللَّهُ وَ مَن مَّعِیَ أَوْ رَحِمَنَا
شما می‌خواستید. بگو ببینید اگر هلاک کرد مرا خدا و همراهان مرا یا رحم کرد بر ما،

فَمَن یُجِیرُ ٱلْكَـٰفِرِینَ مِنْ عَذَابٍ أَلِیمٍ ﴿۲۸﴾ قُلْ هُوَ ٱلرَّحْمَـٰنُ ءَامَنَّا بِهِۦ
پس کیست‌که برهاند منکران‌را از عذاب دردناک. بگو اوست رحمٰن که ما او را قبول کردیم

وَ عَلَیْهِ تَوَكَّلْنَا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ فِی ضَلَـٰلٍ مُّبِینٍ ﴿۲۹﴾
وبر او اعتمادکردیم، پس عنقریب می‌دانیدکه چه‌کسی در گمراهی صریح واقع شده‌است.

قُلْ أَرَءَیْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَآؤُكُمْ غَوْراً فَمَن یَأْتِیكُم بِمَآءٍ مَّعِینٍ ﴿۳۰﴾
بگوببینیداگرباشدهنگام‌صبح‌آب‌شماخشک، پس‌کیست‌که‌بیاوردنزدشماآب‌صاف.

خلاصه‌ی تفسیر

بسیار عالی شأن است آن (خدایی) که تمام سلطنت در قبضه‌ی قدرت اوست، و اوست بر همه چیز قادر، کسی که مرگ و حیات را آفرید تا شما را بیازماید که کدام یک از شما در عمل، بهتر است، (مداخله مرگ در حسن عمل، این است که با توجّه به اندیشه‌ی مرگ، انسان دنیا را فانی، و با توجّه به اعتقاد آخرت، عقبیٰ را باقی دانسته، برای تحصیل ثواب و نجات از عذاب آنجا آمده و مستعد می‌شود و مداخله‌ی حیات این است که اگر حیات

نباشد چه زمانی اعمال انجام می‌دهد، پس مرگ برای حسن‌عمل به منزله‌ی شرط و حیات به منزله‌ی ظرف است، و چون مرگ عدم محضی نیست، بنابراین، اطلاق مخلوقیت بر آن، صحیح است،) و او غالب (و) آمرزنده است (که بر اعمال غیر حسنه عتاب و بر اعمال حسنه مغفرت و ثواب مترتب می‌سازد) او هفت آسمان را بالای سر شما طبقه طبقه آفرید، (هم چنان که در حدیث آمده است که بالای هر آسمانی با فاصله‌ی طولانی، آسمانی دیگر وجود دارد، و به همین نحو بالای آن دیگری و ...، سپس استحکام آسمان را بیان می‌فرماید که ای بیننده) تو در این صنعت خداوندی کوچکترین خللی نخواهی دید (پس الآن) نظر انداخته بنگر، آیا خللی به نظر تو می‌آید (بدون تأمّل تو بارها دیده‌ای، اکنون با تأمّل بنگر) باز بارها نظر انداخته بنگر (سرانجام) نظر ذلیل و مانده شده به سوی تو برمی‌گردد، (و هیچ رخنه‌ای به نظر نمی‌رسد، یعنی او هر چیز را به هر نحوی که بخواهد می‌تواند بسازد، چنان که خواست که آسمان را مستحکم بسازد که باوجود گذشت زمان طولانی تاکنون در آن کوچکترین خللی پدید نیامده است، و هذا کقوله تعالی از سوره‌ی ۶ در آیه‌ی «قَ» ﴿**وَ مَا لَهَا مِنْ فُرُوجٍ**﴾ و هم چنین بعضی چیزها را ضعیف و سریع التأثیر آفریده است؛ الغرض اوست که دارای همه نوع قدرت است) و (دلیل بر قدرت ما این‌که) ما آسمان نزدیک را با چراغها (ستاره‌ها) آراسته کرده‌ایم و ما آن (ستاره‌ها) را وسیله زدن شیاطین قرار داده‌ایم (حقیقت آن در سوره‌ی «حجر» گذشت) و ما برای آن (شیطان) ها علاوه بر زدن شهاب که در دنیا انجام می‌گیرد، در آخرت به سبب کفرشان) عذاب دوزخ را (نیز) آماده کرده‌ایم و برای کسانی که (یگانگی) پروردگار خود را انکار می‌نمایند، عذاب دوزخ هست، و آن بد جایگاهی است، وقتی که آنها در آن انداخته می‌شوند، غرّش آن را می‌شنوند، آنچنان جوش می‌زند که گویی دارد از خشم (اکنون) می‌ترکد

(خداوند در آن ادراک و خشم پدید می آورد که بر کسانی که مبغوض حق قرار گرفته‌اند، خشمگین می‌شود. هدف تمثیل است، یعنی همانطوری که یکی از خشم جوش می‌زند آن نیز از شدّت اشتعال به جوش می آید و) وقتی که گروهی (از کفّار) در آن انداخته می‌شوند، نگهبانانش از آنها می‌پرسند، که آیا نزد شما ترسانندهای (پیامبری) نیامده بود (که شما را از عذاب بترساند و مقتضای آن، این بود که از آن می ترسیدید، و برای نجات از آن، انتظامی می‌کردید، این سؤال به صورت توبیخ است، یعنی پیامبر آمده بود، و این سؤال از هر گروه نو وارد پرسیده می‌شود؛ زیرا تمام گروههای کفّار بر حسب تفاوت کفر، یکی بعد از دیگری وارد دوزخ می‌شوند) آن کفّار (اعتراف خواهند کرد و) می‌گویند: یقیناً (پیامبران) ترساننده نزد ما آمده بودند، پس (بد شانسی ما بود که) آنها را تکذیب کردیم و گفتیم که خداوند هیچ چیزی (از قبیل احکام و کتب) نازل نکرده است، (و) شما در اشتباه بزرگی قرار گرفته‌اید، و (آن کافران با فرشتگان این را نیز) می‌گویند که ما اگر می‌شنیدیم و می‌فهمیدیم (اگر گفتار پیامبران را قبول و تسلیم می‌کردیم) پس جزو دوزخیان (محسوب) نمی‌شدیم، خلاصه این که به جرم خود اعتراف می‌نمایند، پس لعنت بر اهل دوزخ باد؛ یقیناً برای کسانی که در خفا از پروردگار خود می ترسند، (و ایمان و اطاعت اختیار می‌کنند) مغفرت و اجر عظیم (مقرّر) است، و شما چه در نهان صحبت کنید و یا آشکار او (بر همه چیز آگاهی دارد و) از سخنان دل کاملاً خبردار است (و) آیا نمی‌داند او که آفریده است او باریک‌بین (و) کاملاً با خبر است، پس خالق احوال و اقوال شما هم او هست و آفرینش هیچ چیزی بدون علم نمی‌باشد؛ لذا خداوند به هر چیز داناست، و تخصیص اقوال مقصود نیست، بلکه حکم عام است که شامل افعال هم می‌شود، و تخصیص در ذکر شاید از آن جهت باشد که اقوال کثیر الوقوع هستند،

خلاصه این‌که او به همه چیزها، داناست و به هر یکی جزای مناسب خواهد داد) و اوست آن (منعمی) که زمین را برای شما مسخر کرد (که شما می‌توانید در آن هر نوع تصرّفات بجا بیاورید) پس شما در راههای آن بروید (سیر کنید) و از رزق خدا (که در زمین آفریده است) بخورید (و بیاشامید) و (خورده و آشامیده او تعالیٰ را به یاد بیاورید که) به سوی او (دوباره زنده شده) رفتنی است (پس این چنان اقتضا می‌کند که از نعمتهای او قدردانی نمایید که آن ایمان و اطاعت است) آیا شما از او بی‌ترس شده‌اید که او در آسمان (حکم و تصرّفات داشته) است که او شما را (مانند قارون) در زمین غرق کند، باز آن زمین لرزیده (زیر و رو شود که از آن نیز پایین‌تر بروید و اجزای زمین بر روی شما به هم وصل شوند) یا شما از او بی‌خوف قرار گرفته‌اید که در آسمان (نیز حکم و تصرّف داشته) است که او بر شما (مانند قوم عاد) باد تندی بفرستد (که در اثر آن شما هلاک شوید، یعنی کفر شما همین‌را می‌خواهد) پس (اگر بنابر مصلحتی عذاب عاجل از شما برطرف گردد، چه شد،) عنقریب (با مردن) خواهید دانست که ترساندن من (از عذاب) چگونه (واقعی و درست) بود و (اگر بدون عذاب عاجل، مبغوض بودن کفر در فهم آنها نیاید، پس نمونه آن موجود است، چنان که دین حق را) کسانی که پیش از آنها بودند، تکذیب کردند، پس (بنگر که) عذاب من (بر آنها) چگونه (واقع خواهد) شد (که به نیک پیداست که کفر مبغوض است، پس اگر بنابر مصلحتی اینجا عذاب بر آنها نیاید، حتماً در عالم دیگر طبق وعید واقع خواهد شد، در بالا ضمن آیه‌ی: ﴿**خَلَقَ سَبْعَ سَمَـٰوَٰتٍ**﴾ دلایل از توحید بیان گردیدند که متعلّق به آسمان بودند، سپس در آیه‌ی: ﴿**هُوَ ٱلَّذِى جَعَلَ لَكُمُ ٱلْأَرْضَ**﴾ امور متعلّق به زمین بیان گردید، و در آینده دلایلی متعلّق به جوّ یعنی فضای آسمان بیان می‌شود) آیا آنان در بالای سر خود به پرندگان نگاه نکردند که با باز کردن پرهایشان

(می‌پرند) و (گاهی دیگر در همین حال) پرها را جمع می‌کنند (و در هر دو حالت باوجود سنگینی و ثقل، در فضا بین آسمان و زمین به پرواز در آمده دور می‌زنند و بر زمین نمی‌افتند و) بجز (خدای) رحمٰن کسی آنها را نگه نداشته است، یقیناً او هر چیز را می‌بیند (و به هر نحوی که بخواهد در آنها تصرّف می‌کند) آری، (تصرّفات رحمٰن را شنیدید اکنون بگویید که) جز رحمٰن چه کسی می‌تواند لشکر (و حامی) شما قرار گرفته شما را (از آفات) حفظ کند؛ و کفّار (که نسبت به معبودان خود چنین خیال می‌کنند) در فریب آشکاری هستند (و این را هم بگویید که) چه کسی به شما رزق می‌رساند، اگر خداوند جلوی رزق خود را بگیرد (امّا آنها از آن هم متأثر نمی‌شوند) بلکه آنها بر سرکشی و نفرت (از حق) اصرار دارند، (خلاصه این که معبودان باطل شما از قبیل بت و غیره نه می‌توانند ضرر و زیانی را از شما دفع نمایند، و هوالمراد بقوله ﴿يَنْصُرُكُمْ﴾ و نه می‌توانند نفعی برسانند و هوالمراد بقوله ﴿يَرْزُقُكُمْ﴾ لذا عبادت کردن آنها حماقت محضی است، یعنی کفّاری که وضع و حال آنها را در بالا شنیدید که: **﴿إِنِ ٱلْكَـٰفِرُونَ إِلَّا فِى غُرُورٍ ○ بَل لَّجُّوا فِى عُتُوٍّ وَ نُفُورٍ﴾**) پس ضمن شنیدن آن بیندیشید که) آیا کسی که (به وجه ناهمواری راه سُر خورده) به روی صورت افتاده راه برود او بهتر می‌تواند به مقصد برسد یا کسی (بهتر به مقصد می‌رسد) که بر جاده هموار و راست راه برود (همین است حال مؤمن و کافر که راه رفتن مؤمن دین مستقیم است که او به راه راست بدون افراط و تفریط راه می‌رود، و راه رفتن کفّار زیغ و ضلالت است و هنگام راه رفتن هم در مهالک و مخاوف افتاده، دارد راه می‌رود، پس در چنین وضعی کدامیک به سر منزل خواهد رسید، در بالا دلایل توحید متعلّق به آفاق ذکر گردید و در آینده دلایل توحید وابسته به انفس بیان می‌شود) شما (به آنان) بگویید اوست آن (قادر و منعمی) که شما را آفرید و به شما گوش، چشم و دل داد و (لی) شما شکر

او را بسیار اندک بجا می آورید (و نیز این را) بگویید اوست آن که شما را بر روی زمین پراکنده ساخت و شما به سوی او (در روز قیامت) جمع کرده می‌شوید و آنها (وقتی که ذکر قیامت را می‌شنوند کما فی هذا السورة من قوله: ﴿إِلَيْهِ النُّشُور﴾ و من قوله ﴿إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ﴾ پس) می‌گویند این وعده کی می آید اگر شما (پیامبران و پیروانشان) راستگو هستید، (پس در مقام جواب) بگویید علم (تعیین) آن مختص به خداوند است و من فقط (علی الاجمال) ترساننده‌ی رک گویی هستم، باز وقتی که آن (عذاب قیامت) را نزدیک ببینند (مراد از نزدیک شدن این‌که محاسبه‌ی اعمال نزدیک می‌شود و دستور به دخول جهنّم فرا می‌رسد و به یقین می‌بینند که عذاب فرا رسیده است. الغرض وقتی که از نزدیک آن را مشاهده می‌کنند) پس صورت کفّار (از غم و اندوه) دگرگون می‌شود (چنان که خداوند در آیه‌ی ۴۰ از سوره‌ی عبس فرموده است: ﴿وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ﴾) و (به آنها) گفته می‌شود این است آنچه را می‌خواستید (با این عبارت که: «عذاب بیاور» و این کفّار که باوجود شنیدن مضامین درست توحید، بعث و غیره می‌گویند ﴿شَاعِرٌ نَتَرَبَّصُ بِهِ رَيْبَ الْمَنُونِ﴾[۱]، و یا می‌گویند: ﴿إِن كَادَ لَيُضِلُّنَا عَنْ ءَالِهَتِنَا لَوْلَا أَن صَبَرْنَا عَلَيْهَا﴾[۲]، که حاصل آن انتظار هلاکت شما و منسوب نمودن شما به سوی ضلالت و گمراهی است، سپس به جواب آن رهنمایی می‌شود که در آن بیان تثبیت عذاب کفّار است و مضامین دیگر تتمّه‌ی آنند. می‌فرماید به آنها) بگویید که شما خبر بدهید که اگر خدا مرا و همراهان مرا (حسب دلخواه شما) هلاک کند یا (بر حسب امید ما و وعده‌ی خویش) بر ما رحمت نازل فرماید، پس (در هر دو صورت به فکر خود باشید و بگویید که) چه کسی کفّار را از عذاب دردناک نجات می‌دهد (آنچه پیش می آید در دنیاست، که سرانجام آن در هر صورت خوب است، چنان که خداوند

۱ - طور، ۳۰.
۲ - فرقان، ۴۲.

می‌فرماید: ﴿هَلْ تَرَبَّصُوا بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسْنَيَيْنِ﴾[۱]، ولی نسبت به خود نیز بگویید که چه کسی مصیبت عظیمی را که دارد بر شما فرود می‌آید باز می‌دارد و مصیبت حوادث دنیوی چگونه از شما برطرف می‌گردد، پس خود را رها ساختن و در انتظار حوادث ما قرار گرفتن نوعی حرکت بی‌شرمی است جواب ﴿نَتَرَبَّصُ‌الخ﴾ این است و نیز به آنان) بگویید که او بسیار مهربان است و ما (طبق دستور او) به او ایمان آوردیم و بر او اعتماد می‌کنیم (پس او ما را به برکت ایمان از عذاب آخرت محفوظ نگه می‌دارد و به برکت توکّل حوادث دنیا را با آسانی دفع می‌نماید، این نیز تتمه‌ای از جواب ﴿نَتَرَبَّصُ﴾ است) پس (وقتی عذاب الیم دارد به سوی شما می‌آید و ما به طفیل ایمان از آن محفوظ می‌مانیم، پس) عنقریب خواهید دانست که (چون خود را مبتلا به عذاب و ما را از آن در امان ببینید که) چه کسی در گمراهی صریح قرار گرفته است (آیا شما گمراه هستید، چنان که ما می‌گوییم یا ما هستیم، چنان که شما می‌گویید، این است جواب: ﴿إِنْ كَادَ لَيُضِلُّنَاالخ﴾ سپس مضمون بالا تثبیت می‌شود یعنی ﴿فَمَنْ يُجِيرُ الْكَـٰفِرِيْنَ﴾ یعنی آنچه در بالا گفته شد که کسی نمی‌تواند شما را از عذاب الیم نجات دهد. اگر چه آنان در فریب آلهه‌ی باطله‌ی خود قرار گرفته‌اند که آنها را نجات خواهند داد، لذا جهت ابطال و ازاله‌ی این فریب به آنها) بگویید خیلی خوب، خبر بدهید که اگر آب شما (در چاهها) پایین (فرو رفته) غایب گردد، پس کیست که آب چشمه را به نزد شما بیاورد (چشمه‌ی چاهها را جاری بگرداند و از اعماق زمین آن را بالا بیاورد و اگر کسی به حفر چاه افتخار می‌کند، خداوند قادر است آب را هر چه بیشتر در زمین فرو برد، و علی هذا، پس وقتی که کسی در برابر با خدا چنین قدرتی ندارد تا در معاملات طبیعی و ساده تصرّفاتی بکند، پس چگونه می‌تواند از عذاب

۱- توبه، ۵۲.

آخرت نجاتی بدهد.)

معارف و مسایل با فضایل سوره‌ی ملک

نام این سوره، در احادیث «واقیه» و «منجیه» آمده است معنای واقیه، نگه دارنده و معنای منجیه، نجات دهنده است و نیز در حدیث آمده است که: «هی المانعة المنجیة تنجیه من عذاب القبر» یعنی این سوره بازدارنده و نجات دهنده از عذاب قبر است، یعنی تلاوت کننده خود را از عذاب قبر نجات می‌دهد[۱].

از حضرت ابن عبّاس روایت است که رسول خداﷺ فرمود: «دلم می‌خواهد تا سوره‌ی ملک در دل هر مؤمن باشد»[۲].

از حضرت ابوهریره نقل است که رسول خداﷺ فرمود: «در کتاب خدا سوره‌ای وجود دارد که سی آیه است و آن در روز قیامت در خصوص شخصی تا جایی سفارش می‌کند که او را از جهنّم بیرون آورده، وارد بهشت می‌کند و آن سوره «تبارك» است[۳].

﴿تَبَـٰرَكَ ٱلَّذِی بِیَدِهِ ٱلْمُلْكُ وَ هُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ﴾ «تبارك» از برکت مشتق است، و معنای لفظی آن اضافه و زیاد بودن است، هرگاه این واژه در شأن خداوند به کار رود، پس به معنای بالاتر و برتر بودن از همه می‌آید، مانند: «اَللّٰهُ أَكْبَرُ»، ﴿بِیَدِهِ ٱلْمُلْكُ﴾ یعنی ملک در دست خداست، در مواردی متعدّد از قرآن لفظ «ید» برای خدا به کار رفته است، و چون خداوند متعال از داشتن جسم و اعضای بالاتر و برتر است، بنابراین، به کار رفتن این لفظ در حق او از متشابهات می‌باشد که بر حقّانیت آن ایمان آوردن واجب است، و از کیفیت و حقیقت آن کسی با خبر نیست، و نیز در پی آن قرار گرفتن

---

۱ - رواه الترمذی و قال حدیث حسن غریب، از قرطبی.
۲ - ذکره الثعلبی.
۳ - قرطبی از ترمذی.

صحیح نمی‌باشد، و مراد از «ملک» حکومت و پادشاهی آسمانی، زمینی، دنیوی و اخروی است.

در این آیه، چهار صفت برای خداوند بیان شده است:

اوّل: موجود بودن او، دوم این‌که: او دارای صفات کمال نهایی است و از همه بالا و برتر است، سوم این‌که: سلطنت او فراگیر آسمان و زمین‌است، چهارم این‌که: او بر همه چیز قادر و تواناست؛ سپس به دلایل این مدّعیٰ پرداخت که از اندیشه و تأمّل در مخلوقات الهی واضح خواهند شد بنابراین، در آیات آینده از انواع و اصناف مختلف کاینات و مخلوقات بر وجود باری‌تعالیٰ و کمال قدرت او استدلال شده است.

اوّل از همه به دلایلی اشاره نمود، که در خود اشرف المخلوقات انسان وجود دارد، ﴿ٱلَّذِی خَلَقَ ٱلْمَوْتَ وَٱلْحَیَوٰةَ﴾ سپس در چند آیه، به فکر در آفرینش آسمانها، استدلال نمود: ﴿ٱلَّذِی خَلَقَ سَبْعَ سَمَـٰوَٰتٍ﴾ و بعد از این‌از فکر و اندیشه در آفرینش زمین و فواید متعلّق به آن استدلال گردید، ﴿هُوَ ٱلَّذِی جَعَلَ لَكُمُ ٱلْأَرْضَ ذَلُولاً﴾ باز به مخلوقات ساکن در جوّ، یعنی پرندگان استدلال نمود، ﴿أَوَلَمْ یَرَوْا إِلَی ٱلطَّیْرِ﴾ الغرض مضمون اصلی در کل این سوره استدلال به مشاهده‌ی کاینات عالم، بر وجود خدا و کمال قدرت و علم اوست، و در ضمن، مضامین دیگر مانند سزای کفّار و پاداش مؤمنین‌هم ذکر شده است، و به دلایلی که در خود انسان دال بر وجود خدا و کمال علم و قدرت او وجود دارد به دو لفظ راهنمایی شده است.

حقیقت موت و حیات

﴿خَلَقَ ٱلْمَوْتَ وَٱلْحَیَوٰةَ﴾ یعنی خداوند مرگ و حیات را آفرید، در اینجا فقط دو چیز از احوال انسانی بیان شده است: یعنی مرگ و حیات؛ زیرا که این دو، شامل تمام احوال و افعال طول عمر انسان می‌شوند، و به کار بردن

لفظ آفریدن برای حیات، به جای خود روشن است، چرا که حیات امر وجودی است، که تعلّق آفرینش و تکوین به آن واضح است، امّا تعلّق آفرینش به مرگ که ظاهراً امر عدمی است، چگونه است؟ در پاسخ به آن از جانب ائمّه‌ی تفسیر نظریات مختلفی منقول است، واضح تر از همه این که مرگ نام عدم محض نیست، بلکه عبارت است از: منقطع شدن رابطه‌ی روح از بدن، و انتقال آن از مکانی به مکانی دیگر، و این امر وجودی است، الغرض هم چنان که حیات حالتی است که بر جسم انسانی عارض می‌گردد، مرگ هم چنین حالتی است: حضرت عبدالله بن عبّاس و بعضی دیگر از ائمّه‌ی تفسیر فرموده‌اند که مرگ و حیات دو مخلوق مجسم هستند، که مرگ در شکل قوچ و حیات در شکل مادیان است، ظاهراً مراد از آن، توضیح آن حدیث صحیح است، که وقتی در قیامت اهل جنّت به بهشت و اهل جهنّم به دوزخ داخل می‌شوند، مرگ به شکل قوچی آورده می‌شود و در کنار پل صراط ذبح شده اعلام می‌گردد: هر کسی در هر حالتی هست آن دایمی و ابدی است؛ لذا بر هیچ کسی مرگ عارض نخواهد شد، امّا از این حدیث لازم نمی‌آید که مرگ در دنیا هم مجسّم باشد، بلکه هم چنان که بسیاری از امور دنیا در قیامت مجسّم و متشکّل می‌شوند که در احادیث صحیح زیادی از آنها به ثبوت رسیده است، هم چنین مرگ که حالتی عارض شونده بر انسان است، در قیامت مجسّم شده در شکل قوچ ذبح می‌گردد[۱].

در تفسیر «مظهری» آمده است که اگر مرگ عدمی است، باز هم عدم محض نیست، بلکه معدوم بودن چیزی است، که وقتی دارد که به وجود می‌آید، و شکلهای تمام این قبیل معدومات، قبل از وجود ناسوتی، در عالم مثال موجود می‌باشند، که به آنها اعیان ثابته گفته می‌شود، پس بنابر همان

۱- قرطبی.

شکلها، آنها هم قبل از وجود، یک نوع وجودی دارند و بر وجود عالم مثال از بسیاری روایات حدیث، استدلال فرموده‌اند، والله اعلم.

درجات متفاوت مرگ و حیات

در تفسیر «مظهری» آمده است که حق تعالیٰ به قدرت کامل و حکمت بالغه‌ی خویش، مخلوقات و ممکنات را به اقسام و انواع گوناگونی، تقسیم نموده، و به هر یکی نوعی حیات، داده است، و کامل ترین حیات را به انسان عنایت فرموده است، و به او این شایستگی را داده است که تا حدّی بتواند نسبت به ذات وصفات حق تعالیٰ معرفت حاصل کند، و این معرفت مبنای تکلیف به احکام شرع و تحمّل بار امانت است، چیزی که آسمان و زمین و کوهها از تحمّل آن، ترسیدند، و انسان بنابر استعداد خدادادی خویش، آن را به دوش گرفت، در مقابل این حیات، آن مرگ قرار دارد که قرآن ذکر فرموده است: ﴿أَفَمَنْ كَانَ مَيْتاً فَأَحْيَيْنَاهُ﴾[1]، کافر را مرده و مؤمن را زنده قرار داده است؛ زیرا کافر این معرفت خود را که حیات ویژه انسان بود، ضایع کرده است، و در بعضی اصناف و اقسام مخلوقات، حیات تا این حد، نیست. امّا حس و حرکت دارند که در مقابل آن، مرگی قرار دارد، که قرآن آن را چنین ذکر نموده است: ﴿وَكُنْتُمْ أَمْوَاتاً فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ﴾ و مراد از حیات در آنجا، حیات حس و حرکت و از مرگ، خاتمه یافتن آن است.

در بعضی اقسام ممکنات، این حس و حرکت هم وجود ندارد، تنها نموّ (صلاحیّت روییدن) وجود دارد، مانند عموم درختها و نباتات که در مقابله به آن نیز، مرگی می‌آید که قرآن آن را در آیه‌ی ۱۹ از سوره‌ی «روم» چنین یاد نموده است: ﴿يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾ این سه نوع حیات منحصر

۱- انعام، ۱۲۲.

در انسان و حیوان و نبات هستند، و غیر از اینها در اشیای دیگر این نوع حیات وجود ندارد، بنابراین، حق تعالیٰ در باره‌ی بتهای تراشیده از سنگ، فرموده است: ﴿أَمْوَٰتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ﴾[1]، امّا باوجود این در جمادات هم، نوعی از حیات هست، که لازمه‌ی وجود می‌باشد، و اثر این نوع حیات را قرآن در آیه‌ی ۴۴ از سوره‌ی «اسراء» چنین بیان فرموده است: ﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ﴾ یعنی هیچ چیزی چنین نیست که تسبیح و حمد خدا را نگوید، و تقدیم ذکر موت در آیه، از این بیان، واضح می‌گردد، که به اعتبار اصل، مرگ مقدّم است.

هر چیزی که به وجود آمده است، قبلاً در عالم مرگ بوده‌است، که سپس به آن، حیات عنایت گردیده است؛ بنابر این، نخست مرگ ذکر گردید، و چنین هم می‌توان گفت، که سپس که علّت آفرینش مرگ و حیات را آزمایش انسان قرار داد که: ﴿لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً﴾ این آزمایش نسبت به حیات، در مرگ بیشتر است؛ زیرا کسی که مرگ خود را استحضار می‌دارد، بیشتر پایبند اعمال نیک می‌باشد، و اگر چه این آزمایش در حیات هم وجود دارد و انسان قدم به قدم عجز خود و قدرت قادر مطلق را مشاهده می‌کند، و این انگیزه‌ی حسن عمل است، امّا فکر و اندیشه‌ی مرگ در اصلاح و حسن عمل، اثر بیشتری دارد.

در حدیث مرفوعی به روایت از حضرت عمّار بن یاسر، آمده است که: «**كفىٰ بالموت و اعظا و كفىٰ باليقين غِنىً**» یعنی موت برای وعظ و یقین برای استغنا، کافی است[2].

مقصود این است که مشاهده‌ی مرگ دوستان و عزیزان بزرگترین واعظی است، پس کسی که از این، متأثّر نمی‌شود، متأثّر شدن او از چیزهای دیگر، بسیار مشکل است، و کسی که خداوند به او ثروت ایمان و یقین

---

۱ - نحل، ۲۱.
۲ - رواه الطبرانی.

عنایت فرموده است، هیچ غنا و بی‌نیازی با او برابر نیست.

ربیع بن انس فرموده است که: مرگ برای بیزاری انسان از دنیا و رغبت به سوی آخرت، کافی است، ﴿أَحْسَنُ عَمَلاً﴾ در اینجا این امر قابل توجّه است که راجع به این آزمایش انسان که وابسته به موت و حیات است، خداوند فرمود: تا دیده شود عمل چه کسی از شما بهتر است، نفرمود عمل چه کسی بیشتر است، از این معلوم شد که نزد خداوند، کثرت عمل مورد توجّه نیست، بلکه حسن عمل و مقبول و صحیح بودن آن، اعتبار دارد؛ بنابراین، در روز قیامت اعمال شمرده نمی‌شوند، بلکه وزن کرده می‌شوند، که در آنها وزن بعضی عمل بیشتر از هزارها عمل است.

حسن عمل چیست؟

حضرت ابن عمر فرموده است که نبی کریمﷺ این آیه را تلاوت نمود، تا این که رسید به: ﴿أَحْسَنُ عَمَلاً﴾ آنگاه فرمود: ﴿أَحْسَنُ عَمَلاً﴾ در مورد کسی مصداق پیدا می‌کند، که بیشتر از حرام پرهیز کرده و همیشه آماده‌ی اطاعت خدا باشد[۱].

﴿فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَىٰ مِن فُطُورٍ﴾ از این آیه ظاهراً چنین معلوم می‌شود که می‌توان آسمان دنیا را دید، ولی لازم نیست فضای نیلگون که مشاهده می‌شود آسمان باشد، بلکه امکان دارد آسمان خیلی بالاتر از آن باشد، و این رنگ نیلگون، مال فضا و هوا باشد.

آنچنان که فلاسفه می‌گویند، امّا از این، لازم نمی‌آید که آسمان به نظر نیاید؛ زیرا ممکن است این فضای نیلگون در اثر شفاف بودنش از دیدن اصل آسمان که خیلی بالاتر از آن است، مانع باشد، و اگر بطور مدلّل ثابت بشود که با بودن در این جهان نمی‌توان آسمان را دید، پس مراد از رؤیت در این

۱- قرطبی.

آیه، رؤیت عقلی یعنی فکر و اندیشه خواهد بود[۱].

﴿**وَ لَقَدْ زَيَّنَّا ٱلسَّمَآءَ ٱلدُّنْيَا بِمَصَـٰبِيحَ وَ جَعَلْنَـٰهَا رُجُوماً لِّلشَّيَـٰطِينِ**﴾ مراد از مصابیح، ستارگانند، و برای مزیّن کردن آسمان پایین، لازم نیست ستارگان در خود آسمان قرار گیرند، یا به آن متعلّق شوند، بلکه این تزیین بدین صورت هم مصداق می‌یابد، که ستارگان خیلی پایین‌تر از آسمان در فضا باشند. چنان که از تحقیق جدید مشاهده می‌گردد، و این منافی به آن نیست.

مقصود از اخگر قرار دادن ستارگان برای دفع شیاطین، می‌تواند این باشد که یک ماده‌ای آتشین از آنها به سوی شیاطین پرتاب گردد، و خود ستاره‌ها در جای خود باقی بمانند، و چون در نظر عوام این شعله به صورت ستاره حرکت می‌کند، به آن، شکستن ستاره و در عربی به «انقضاض الکواکب» تعبیر می‌شود[۲].

از بحث بالا، چنین معلوم گردید که شیاطینی که برای استراق سمع به سوی آسمانها بالا می‌روند، نرسیده به ستارگان و کواکب دفع کرده می‌شوند[۳].

تا اینجا دلایل علم و قدرت حق تعالیٰ با اندیشه و فکر در مخلوقات مختلف، بیان گردید، سپس عذاب کفّار و منکرین، و بعد از آن ثواب مؤمنان و فرمانبرداران، بیان می‌گردد، و این مضمون از: ﴿**وَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ**﴾ تا هفت آیه جریان می‌یابد، سپس باز علم و قدرت حق تعالیٰ بیان می‌شود.

﴿**هُوَ ٱلَّذِي جَعَلَ لَكُمُ ٱلْأَرْضَ ذَلُولاً**﴾ ذلیل به معنای منقاد و مطیع است، و به آن حیوان ذلول گفته می‌شود که به هنگام سوار شدن بر آن، سر باز نزند، «مناکب» جمع منکب است که به دوش گفته می‌شود، و دوش هیچ حیوانی جای سوار بودن بر آن نیست، بلکه بر کمر و سینه‌ی آن باید سوار شد، پس

---

۱ - بیان‌القرآن.

۲ - قرطبی.

۳ - قرطبی.

حیوانی که بتوان بر دوشش سوار شد بسیار مطیع، منقاد و مسخّر می‌باشد؛ لذا فرمود: زمین را چنان برای شما مسخّر گردانیدیم که شما می‌توانید بر دوشش بالا روید، و خداوند چنان به زمین قوام داده است که نه مانند آب سیّال و روان است، و نه مانند گل و لای فرو رونده می‌باشد؛ زیرا اگر زمین چنین می‌بود، سکونت در آن غیر ممکن می‌شد، و نیز زمین را مانند آهن و سنگ سفت و مستحکم نیافریده است، چرا که در چنین صورتی رویـیدن درخت، و ذرع در آن، ممتنع می‌بود، و کندن چاه و نهر در آن ممکن نمی‌بود و امکان نداشت که با پی‌کنی، آپارتمانهای بلند، برافراشته شوند، و با چنین قوامی آن را ساکن ساخته است که ساختمانها بتوانند در آن پابرجا بمانند، و راه روندگان در آن سُر نخورند.

﴿**وَ كُلُوا مِن رِّزْقِهِ وَ إِلَيْهِ ٱلنُّشُورُ**﴾ نخست به سیر و سیاحت در اطراف زمین هدایت نمود، سپس فرمود: از رزق خدادادی بخورید. می‌تواند به این مطلب اشاره‌ای داشته باشد، که رزق خدا شامل مسافرتهای تجارتی، صادراب و وارداب می‌شود، و در ﴿**إِلَيْهِ ٱلنُّشُورُ**﴾ نشان داد که اجازه دارید فواید خوراکی و نوشیدنی، سکونت و اقامت را از زمین به دست بیاورید، ولی از مرگ و آخرت غافل نباشید، که سرانجام به سوی آن خواهید رفت.

سپس آگهی داده شد که هنگام سکونت در زمین هم، امکان دارد عذاب خدا بیاید، چنان که می‌فرماید: ﴿**ءَأَمِنتُم مَّن فِى ٱلسَّمَآءِ أَن يَخْسِفَ بِكُمُ ٱلْأَرْضَ فَإِذَا هِىَ تَمُورُ**﴾ آیا ایمن شده‌اید، از این که صاحب آسمان، زمین را بر شما بشکافد و زمین شما را ببلعد، یعنی اگر چه خداوند به زمین چنان قوام معتدلی عنایت نموده است، که انسان بدون کندن نمی‌تواند به داخل آن برود، ولی او تعالیٰ قادر است که آن را چنان بگرداند که اهل خود را فرو ببرد؛ سپس ساکنان دنیا را به عذاب دیگری تهدید نمود که اگر خدا بخواهد، بر شما از آسمان سنگ می‌باراند، و هلاکتان می‌کند، و منکران

خدا و نافرمانان او نباید از این غافل باشند.

﴿**أَمْ أَمِنتُم مَّن فِي ٱلسَّمَآءِ أَن يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِباً فَسَتَعْلَمُونَ كَيْفَ نَذِيرِ**﴾ آیا شما از این، ایمن شده‌اید که صاحب آسمان از آن بر شما سنگ بباراند، آنگاه شما از سرانجام این تهدید، آگاه خواهید شد؛ امّا اطّلاع یافتن در آن هنگام، سودی نخواهد داشت، امروز اکنون که صحیح و سالم و محفوظ و مأمون هستید، در فکر آن، باشید؛ سپس به وقایع ملل گذشته اشاره نمود، که در این جهان، بر آنها عذاب خدا نازل شده است، مقصود این که از احوال آنها عبرت بگیرید.

﴿**وَ لَقَدْ كَذَّبَ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ**﴾ این آیه، مطلب فوق را ادا می‌نماید، سپس به اصل مضمون سوره، رجوع شده است که از احوال ممکنات و مخلوقات، بر توحید خداوند متعال و قدرت و علم او، استدلال نموده است. و احوال نفوس خود انسان، آسمان، ستارگان و زمین قبلاً بیان شده‌اند.

در آینده پرندگانی ذکر شده‌اند که در فضای آسمان در پروازند. ﴿**أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى ٱلطَّيْرِ**﴾ یعنی آیا آنان پرندگان را بالای سر خود، در حال پرواز نمی‌بینند، که گاهی پرها را باز و گاهی دیگر جمع می‌کنند، بیندیشند؛ زیرا که آن نیز جسم است، جسمی که دارای وزن است و هر چیز ثقیل، هرگاه از بالا رها شود حسب قاعده به زمین می‌افتد و عموماً باد نمی‌تواند این اشیای وزین را نگهدارد، ولی خداوند به قدرت کامل خویش، حیوانات پرنده را به گونه‌ای آفریده است که می‌تواند در فضا، بایستد، سپس حق تعالیٰ به این حیوان ظاهراً بی‌عقل و بی‌شعور، چنین سلیقه‌ای داده است که ثقل جسم خود را در فضا سبک کرده با بسط و قبض کردن پرهای خود که خداوند آنها را به چنان وضعی ساخته است، بتواند باد را در کنترل گرفته در فضا پرواز کند، همه‌ی اینها از قدرت کامل حق تعالیٰ هستند.

تا اینجا با فکر و اندیشه در احوال اصناف مختلف موجودات و ممکنات، دلایل وجود، توحید، علم و قدرت حق تعالیٰ را جمع نموده است که با کوچکترین توجّه و تفکّری در آنها غیر از ایمان برای او چاره‌ای باقی نمی‌ماند؛ و در آینده تا پایان سوره، کفّار، فجّار، منکرین و بدکاران را از عذاب الهی ترسانیده است. نخست هشدار داده شده است که اگر خداوند بخواهد که بر ملّتی عذاب نازل کند، هیچ نیروی دنیوی نمی‌تواند جلوی آن را بگیرد، لشکر و سپاه شما نمی‌تواند شما را از آن، نجات دهد، چنان که می‌فرماید: **﴿أَمَّنْ هَـٰذَا ٱلَّذِی هُوَ جُندٌ لَّكُمْ یَنصُرُكُم مِّن دُونِ ٱلرَّحْمَـٰنِ إِنِ ٱلْكَـٰفِرُونَ إِلَّا فِی غُرُورٍ﴾** سپس از این ترسانید، که رزق خداوندی با باریدن آب از آسمان و روییدن نباتات از زمین به شما می‌رسد، ارث ذاتی شما نیست، بلکه عطیّه و بخشش خداوندی است، او می‌تواند از آن جلوگیری کند، همین است مقصود آیه‌ی: **﴿أَمَّنْ هَـٰذَا ٱلَّذِی یَرْزُقُكُمْ إِنْ أَمْسَكَ رِزْقَهُۥ﴾** در آینده بر حال کفّار اظهار تأسّف نموده است، که نه خود در آیات قدرت می‌اندیشند، و نه به فهمانیدن دیگران گوش فرا می‌دهند، **﴿بَل لَّجُّوا فِی عُتُوٍّ وَ نُفُورٍ﴾** یعنی ایشان در سرکشی و نفرت از حق، به پیش می‌روند، در آینده احوال کفّار و مؤمنین را در قیامت، بیان می‌فرماید که در میدان قیامت کفّار به گونه‌ای احضار می‌گردند که به جای راه رفتن با پا، با سر، راه می‌روند.

در صحیح «بخاری و مسلم» از حضرت انس روایت است که صحابه‌ی کرام سؤال کردند که: کفّار چگونه با صورت راه می‌روند؟ رسول خدا ﷺ فرمود: آن ذاتی که آنها را با پا روان کرد، قادر خواهد بود که آنها را به سر و صورت هم راه ببرد، و این مطلب را در این آیه چنین بیان فرموده است: **﴿أَفَمَن یَمْشِی مُكِبًّا عَلَىٰ وَجْهِهِۦٓ أَهْدَىٰٓ أَمَّن یَمْشِی سَوِیًّا عَلَىٰ صِرَٰطٍ مُّسْتَقِیمٍ﴾** آیا کسی که معکوس و با صورت راه برود، راه یافته‌تر است، یا آنکه ایستاده راست راه برود، منظور از راست راه رونده، مؤمن است که او

می‌تواند هدایت یافته بشود.

سپس در آفرینش انسان چند مورد از قدرت و حکمت خدا را بیان نمود: ﴿**قُلْ هُوَ ٱلَّذِیَ أَنشَأَكُمْ وَ جَعَلَ لَكُمُ ٱلسَّمْعَ وَٱلْأَبْصَٰرَ وَٱلْأَفْـِٔدَةَ قَلِيلاً مَا تَشْكُرُونَ**﴾ بگو الله آن ذاتی است که شما را آفرید و برای شما گوش، چشم و دل قرار داد، امّا شکرگزار نمی‌باشید.

وجه تخصیص سمع و بصر و قلب

در اینجا از جمع اعضای انسانی، سه عضو ذکر شده است که علم، درک و شعور موقوف بر آنهاست، فلاسفه برای علم و درک پنج وسیله بیان نموده‌اند که به آنها حواس خمسه می‌گویند، یعنی شنوایی، بینایی، استشمام، چشایی و لمس کردن. استشمام با بینی، چشیدن با زبان و لمس نمودن با کل بدن انجام می‌گیرد و برای شنیدن گوش و برای دیدن چشم را خلق نموده است، و در اینجا از جمع آن پنج تا فقط دو تا را ذکر نموده است: یعنی گوش و چشم. علّتش این است که به وسیله‌ی نیروی شامه، ذایقه و لامسه چیزهای بسیار کم و معدودی را انسان می‌تواند بداند، و بزرگترین مدار معلومات او گوش و چشم‌اند، که از آنها شنیدن را قبل از دیدن، ذکر نمود، که پس از تأمّل معلوم می‌گردد بیشتر معلومات انسانی در برابر مبصرات، مسموعات می‌باشند، بنابراین، در اینجا از مجموع حواس خمسه فقط بر ذکر دوتا اکتفا گردید؛ زیرا بیشتر معلومات انسان از این دو راه به دست می‌آیند و وسیله‌ی سوم قلب را ذکر نمود که آن اصل و مرکز علم است.

علم اشیای شنیدنی و اشیای دیدنی موقوف برقلب است آیات بسیاری از قرآن مجید بر مرکز بودن قلب برای علم، گواه است، امّا فلاسفه برخلاف این دماغ را مرکز علم دانسته‌اند.

سپس تنبیه و وعید عذاب، برای کفّار و منکرین، بیان شده است. باز در آخر سوره در جمله‌ای فرمود که: ای اهل زمین و حفر کنندگان چاه و استفاده کنندگان از آب آن برای نوشیدن و کشاورزی، از این غافل نباشید که همه‌ی این چیزها ارث ذاتی شما نیستند، بلکه فقط عطیه خداوند هستند، که او آب بارانید، و آن را به صورت برف بحر منجمد بر قله‌های کوهها قرار داد، تا از پوسیدگی و فاسد شدن محفوظ بماند؛ سپس آن برف را به تدریج ذوب نموده به وسیله ریشه‌های کوه در زمین ته نشین کرد، و بدون لوله کشی آن را در کل زمین چنان گسترش داد که از هر کجا بخواهید زمین را حفر نموده آب بیرون بیاورید.

امّا این آبی که خداوند آن را بر سطح بالایی زمین قرار داده است که با کندن چند متر از زمین، می‌توان آن را بیرون آورد، این هم عطیه خالق و مالک است، که اگر او بخواهد آن را در سطح پایینی زمین می‌برد که دسترس شما تا آنجا ممکن نباشد.

﴿قُلْ أَرَءَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَآؤُكُمْ غَوْراً فَمَن يَأْتِيكُمْ بِمَآءٍ مَّعِينٍ﴾ یعنی شما به آنها بگویید که بر این بیندیشید، آبی را که از چاهها به آسانی بیرون آورده می‌نوشید اگر آن در عمق زمین فرو رود، کدام قدرت شماست که آب جاری به دست بیاورد.

در حدیث آمده است که: هرگاه انسانی این آیه را تلاوت کند، باید بگوید: **﴿اَللهُ ربّنا وَ رَبُّ الْعَـٰلَمِينَ﴾** یعنی خدای رب العالمین می‌تواند آن را بیرون بیاورد، و این در توان هیچ یک از ما نیست.

تمت سورة الملك بحمد الله فی ثالث رجب سنه ۱۳۹۱ هـ یوم الخمیس.

و تمت الترجمة بعد العشاء من لیلة السبت احد عشر من ربیع الثانی سنه ۱۴۱۰ هـ و نسأل الله أن یوفقنا لاتمام باقی الترجمة من المعارف و هو نعم المولیٰ و نعم النصیر.

* * *

سورة القلم

سورة القلم مكية وهی اثنتان وخمسون آية و فيها ركوعان

سوره‌قلم درمکه نازل‌شده و دارای پنجاه و دو آیه و دو رکوع می‌باشد

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ
شروع به نام خدای بی‌حد مهربان و بی‌نهایت رحیم

نَ وَالْقَلَمِ وَ مَا يَسْطُرُونَ ﴿۱﴾ مَآ أَنتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ ﴿۲﴾ وَ إِنَّ لَكَ
قسم به قلم و آنچه می‌نویسند. نیستی تو از فضل ربّ خود دیوانه. و برای تو است

لَأَجْراً غَيْرَ مَمْنُونٍ ﴿۳﴾ وَ إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ ﴿۴﴾ فَسَتُبْصِرُ وَ
پاداش بی‌نهایت. و تو آفریده شده‌ای بر اخلاق بزرگ. پس تو اکنون خواهی دید و

يُبْصِرُونَ ﴿۵﴾ بِأَييِّكُمُ الْمَفْتُونُ ﴿۶﴾ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَن ضَلَّ
آنها می‌بینند. که کدام یک از شما می‌لغزد. و یقیناً رب تو اوست بهتر دانا به آنکه گم شده

عَن سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ ﴿۷﴾ فَلَا تُطِعِ الْمُكَذِّبِينَ ﴿۸﴾ وَدُّوا
از راه او، و اوست داناتر به راه یافتگان. پس اطاعت نکن از تکذیب کنندگان. می‌خواهند

لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ ﴿۹﴾ وَ لَا تُطِعْ كُلَّ حَلَّافٍ
که‌به‌نحوی توسست‌بشوی پس‌آنان‌هم سست می‌شوند. واطاعت نکن از هر قسم خورنده

مَّهِينٍ ﴿۱۰﴾ هَمَّازٍ مَّشَّآءٍ بِنَمِيمٍ ﴿۱۱﴾ مَّنَّاعٍ لِّلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ ﴿۱۲﴾ عُتُلٍّ
بی‌قدر. طعنه زن سخن‌چین. منع کننده از خیر، متجاوز، بسیار گنهکار. زشت خوی

بَعْدَ ذَٰلِكَ زَنِيمٍ ﴿۱۳﴾ أَن كَانَ ذَا مَالٍ وَ بَنِينَ ﴿۱۴﴾ إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ ءَايَـٰتُنَا
سپس بدنام. از آنجا که مال و پسران دارد. وقتی که خوانده می‌شوند بر او آیات ما،

قَالَ أَسَـٰطِيرُ ٱلْأَوَّلِينَ ﴿۱۵﴾ سَنَسِمُهُۥ عَلَى ٱلْخُرْطُومِ ﴿۱۶﴾ إِنَّا بَلَوْنَـٰهُمْ
می‌گوید این نقلهایی از گذشتگان‌است. الآن داغ می‌دهیم او را بر بینی. ما آزمودیم آنها را،

كَمَا بَلَوْنَآ أَصْحَـٰبَ ٱلْجَنَّةِ إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ ﴿۱۷﴾
همچنانکه آزمودیم باغداران را، وقتی‌که قسم خوردندکه می‌چینند میوه‌ی آن‌را تا صبح،

وَ لَا يَسْتَثْنُونَ ﴿۱۸﴾ فَطَافَ عَلَيْهَا طَآئِفٌ مِّن رَّبِّكَ وَ هُمْ نَآئِمُونَ ﴿۱۹﴾
و انشاءالله نگفتند. پس دور زد بر آن دور زننده‌ای، از طرف ربّ تو، و آنها خواب بودند.

فَأَصْبَحَتْ كَٱلصَّرِيمِ ﴿۲۰﴾ فَتَنَادَوْا مُصْبِحِينَ ﴿۲۱﴾ أَنِ ٱغْدُوا عَلَىٰ
پس تا صبح شد مانند خورد شده. پس باهم گفتند بوقت صبح. اوّل صبح بروید بر

حَرْثِكُمْ إِن كُنتُمْ صَـٰرِمِينَ ﴿۲۲﴾ فَٱنطَلَقُوا وَ هُمْ يَتَخَـٰفَتُونَ ﴿۲۳﴾
کشت خود، اگرهستید درو کنندگان. پس‌رفتند درحالی‌که باهم آهسته صحبت‌می‌کردند.

أَن لَّا يَدْخُلَنَّهَا ٱلْيَوْمَ عَلَيْكُم مِّسْكِينٌ ﴿۲۴﴾ وَ غَدَوْا عَلَىٰ حَرْدٍ
که نباید وارد بشود، در آن امروز بر شما محتاجی. و اوّل صبح رفتند با سرعت شدید

قَـٰدِرِينَ ﴿۲۵﴾ فَلَمَّا رَأَوْهَا قَالُوا إِنَّا لَضَآلُّونَ ﴿۲۶﴾ بَلْ نَحْنُ
توانا. پس وقتی‌که دیدند آن را گفتند ما راه را فراموش کرده‌ایم. خیر بلکه ما

مَحْرُومُونَ ﴿۲۷﴾ قَالَ أَوْسَطُهُمْ أَلَمْ أَقُل لَّكُمْ لَوْلَا تُسَبِّحُونَ ﴿۲۸﴾
بی‌بهره‌گانیم. گفت اوسط آنها که نگفته بودم به شما که چرا خدا را به پاکی یاد نمی‌کنید.

قَالُوا سُبْحَـٰنَ رَبِّنَآ إِنَّا كُنَّا ظَـٰلِمِينَ ﴿۲۹﴾ فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ
گفتند پاک است ذات ربّ ما، ما بودیم مقصّر. پس روی آورد بعضی بر بعضی، که

يَتَلَـوَمُونَ ﴿۳۰﴾ قَالُوا يَـوَيْلَنَآ إِنَّا كُنَّا طَـٰغِينَ ﴿۳۱﴾ عَسَىٰ رَبُّـنَآ أَن يُـبْدِلَنَا
ملامت می‌کردند. گفتند وای بر ما، که بودیم تجاوزگر. شـاید ربّ مـا در عـوض بـدهد بـه مـا،

خَيْراً مِّنْهَآ إِنَّآ إِلَىٰ رَبِّنَا رَٰغِبُونَ ﴿۳۲﴾ كَذَٰلِكَ ٱلْعَذَابُ وَ لَعَذَابُ ٱلْأَخِرَةِ أَكْبَرُ
بهتر از آن، ما از ربّ خـود آرزو داریـم. چـنین‌می‌آیدآفت و آفت آخـرت ازهـمه بـزرگتراست،

لَوْ كَانُوا يَـعْلَمُونَ ﴿۳۳﴾ إِنَّ لِـلْمُتَّقِينَ عِـنْدَ رَبِّـهِمْ جَـنَّـٰتِ ٱلنَّـعِيمِ ﴿۳۴﴾
اگر آنها فهمی می‌داشتند. البتّه برای ترسندگان در نـزد ربّشـان بـاغهای پـر نـعمت هست.

أَفَنَجْعَلُ ٱلْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ ﴿۳۵﴾ مَا لَكُـمْ كَـيْفَ تَـحْكُمُونَ ﴿۳۶﴾ أَمْ
آیا قرار می‌دهیم مسلمانان را مانند مـجرمان. چـه شـد شـما را، چگـونه داوری مـی‌کنید. آیـا

لَكُمْ كِـتَـٰبٌ فِـيهِ تَـدْرُسُونَ ﴿۳۷﴾ إِنَّ لَكُـمْ فِـيهِ لَـمَا تَـخَيَّرُونَ ﴿۳۸﴾ أَمْ
پیش شما کتابی هست که در آن می‌خوانـید. در آن هست بـرای شـما آنـچه مـی‌پسندید. آیـا

لَكُمْ أَيْمَـٰنٌ عَلَيْنَا بَـٰلِغَةٌ إِلَىٰ يَوْمِ ٱلْقِيَـٰمَةِ إِنَّ لَكُـمْ لَـمَا تَـحْكُمُونَ ﴿۳۹﴾
شما ازما تعهّدی گرفته‌اید، متداوم تا روز قیامت، که به‌شما مـی‌رسد آنـچه شـما مـقرّر کـنید.

سَــلْهُمْ أَيُّــهُم بِــذَٰلِكَ زَعِــيمٌ ﴿۴۰﴾ أَمْ لَــهُمْ شُــرَكَآءُ فَــلْيَأْتُوا
بپرس از آنها، چه کسی به ایـن ضـامن است. آیـا بـرای آنـها شـرکایی هست، پس بـیاورند

بِشُرَكَآئِهِمْ إِن كَانُوا صَـٰدِقِينَ ﴿۴۱﴾ يَوْمَ يُكْشَفُ عَـن سَـاقٍ وَ يُـدْعَوْنَ
شریکان خودرا، اگر راستگوهستند. روزی‌که بـرهنه کـرده‌می‌شود سـاق، وخـوانـده مـی‌شوند

إِلَى ٱلسُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ ﴿۴۲﴾ خَـٰشِعَةً أَبْـصَـٰرُهُمْ تَـرْهَقُهُمْ ذِلَّـةٌ وَ
به سـجده کـردن، پس نـمی‌توانـند. پست شـونده چشـمهایشان، مـی‌پوشد آنـها را ذلّت، و

قَدْ كَانُوا يُـدْعَوْنَ إِلَـى ٱلسُّـجُودِ وَ هُـمْ سَـٰلِمُونَ ﴿۴۳﴾ فَـذَرْنِى وَ مَـن
خوانده‌می‌شدند به‌سجده‌کردن، در حالی‌که آنها سالم بـودند. پس بگـذار مـرا و کسـانی راکـه

يُكَذِّبُ بِهَٰذَا الْحَدِيثِ سَنَسْتَدْرِجُهُم مِّنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۴۴﴾ وَ
تکذیب می‌کنند به این حدیث که آنها را پله پله فرود می‌آوریم، از جایی که ندانند. و

أُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ ﴿۴۵﴾ أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا
مهلت می‌دهم به آنها، یقیناً تدبیر من مستحکم است. آیا تو می‌خواهی از آنها مزدی،

فَهُم مِّن مَّغْرَمٍ مُّثْقَلُونَ ﴿۴۶﴾ أَمْ عِندَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُبُونَ ﴿۴۷﴾
که تاوان سنگینی بر آنها می‌افتد. آیا نزد آنها خبر غیب هست که می‌نویسند.

فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَ لَا تَكُن كَصَاحِبِ الْحُوتِ إِذْ نَادَىٰ
پس با شکیبایی درانتظار حکم ربّ خودباش، ونباش مانند صاحب‌ماهی، وقتی‌که صداکرد،

وَ هُوَ مَكْظُومٌ ﴿۴۸﴾ لَّوْلَا أَن تَدَارَكَهُ نِعْمَةٌ مِّن رَّبِّهِ لَنُبِذَ
و او به خشم رفته بود. اگر در نمی‌یافت او را نعمتی از پروردگارش، انداخته می‌شد در

بِالْعَرَاءِ وَ هُوَ مَذْمُومٌ ﴿۴۹﴾ فَاجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿۵۰﴾ وَ
میدان صافی ملامت شده. پس نوازش نمود او را ربّ او، پس کرد او را از نیکان. و

إِن يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ
منکران در صدد قرار گرفتند که منحرف کنند تو را به‌چشمان خود، وقتی می‌شنوند قرآن را،

وَ يَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ ﴿۵۱﴾ وَ مَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ ﴿۵۲﴾
ومی‌گویند که او دیوانه است. و این قرآن نصیحتی است برای جهانیان.

خلاصه‌ی تفسیر

«نٓ» (معنای آن را خدا می‌داند) قسم به قلم (که به آن مقادیر خلق بر لوح محفوظ نوشته می‌شوند) و (قسم) به آنچه (فرشتگان) می‌نویسند (چرا که کاتب اعمال هستند، حضرت ابن عبّاس ﴿وَالْقَلَمِ وَ مَا يَسْطُرُونَ﴾ را چنین تفسیر کرده است، در «درّ منثور» باز در آینده جواب قسم هست) که

شما از روی فضل پروردگار خویش مجنون نیستید، (چنان که منکران نبوّت در حقّ شما می‌گویند[۱]، مقصود این‌که شما نبّی بر حقّی هستید و این قسمها کاملاً با مدّعا مناسبت دارند؛ زیرا که قرآن نیز از جمله‌ی مقادیر می‌باشد، پس در این آیه اشاره به آن است که نبوّت شما در علم الٰهی از قبل، محقّق و مؤکّد بوده است؛ لذا ثبوت آن متیقن است، و فرشتگان نویسنده‌ی اعمال، کردار مصدّقین و منکرین را می‌نویسند،لذا بر انکار نبوّت سزا خواهد آمد، ترسیدن از آن و ایمان آوردن بر آن واجب است) و یقیناً برای شما (در قبال تبلیغ احکام) چنان اجری (رسیدنی) است که (هرگز) تمام نخواهد شد (در این نیز تقریر نبوّت است، که مستلزم نفی مطاعن هم هست، و نیز در برگیرنده‌ی تسلّی است، که شما چند روزی تحمّل وبرداشت نمایید، چرا که سرانجام آن، اجر عظیمی خواهد آمد) و یقیناً شما بر اعلیٰ ترین معیار و مدار اخلاق (حسنه) قرار گرفته‌اید (که هر فعل شما متّصف به اعتدال و قرین رضای ایزد متعال است، و کمال اخلاق چگونه از مجنون حاصل می‌شود، این هم جواب از طعن مذکور است، و در آینده بیان تسلّی است؛ یعنی کسانی که چنین بیهوده گویی می‌کنند) پس (نسبت به آن غمگین نباشید که) عنقریب شما خواهید دید و آنها هم خواهند دید که کدام یک از شما (در حقیقت) مجنون بوده‌اید (حقیقت جنون عبارت است از: زوال عقل است، و نهایت عقل با ادراک نفع و ضرر است، و ضرر معتدبه آن است که دایم و ابدی باشد، پس در قیامت آنها هم خواهند دانست که اهل حق عاقل بودند که به این نفع دست یافتند، و مجنون خود آنها بودند که از این نفع محروم ماندند، و به ضرر ابدی مبتلا گشتند، و چون) پروردگار تو آن را هم می‌داند که چه کسی از این راه گم شده است و او ره روان راه (راست) را هم کاملاً می‌شناسد، (بنابر این به هر کسی مناسب حال او، جزا

---

۱ ـ کذا فی‌الدر عن ابن جریج فی سبب النزول.

و سزا خواهد داد، و مناسب بودن این جزا و سزا را خود منکران در آن وقت، که این حقیقت آشکار گردد که چه کسی عاقل، و چه کسی مجنون بوده است، خواهند فهمید، سپس مذمّت منکران بیان می‌گردد، که وقتی شما بر حق و آنها بر باطل هستند) پس شما گفته‌ی این تکذیب کنندگان را قبول نکنید، (هم چنان که تاکنون قبول نکرده‌اید، و آن گفتار، آن است که در آینده مفهوم می‌شود، یعنی) آنها می‌خواهند که شما (العیاذ بالله در کار وظیفه نبوّت که تبلیغ است) سست باشید، تا آنها هم سست بشوند (سست شدن آن‌جنابﷺ است که از بت پرستی مذمّت نکند، و سست شدن آنها این‌که با آن‌جنابﷺ مخالفت نخواهند کرد، حضرت ابن عبّاس در تفسیر سوره‌ی کافرون، مقصود از سست بودن را چنین بیان فرموده است[1]،) و شما (بویژه) گفته‌ی چنین کسی را قبول نکنید که بسیار قسم خورنده باشد (مراد از قسم خوردن به دروغ است، عادت مردم دروغگو این است که بسیار قسم می‌خورد، و کسی که به سبب حرکات ناپسند خویش نزد خدا و نزد مردم) ارزشی نداشته باشد (و به خاطر دل آزاری) طعنه زننده باشد، سخن‌چین باشد، مانع از کار خیر، متجاوز از حد (اعتدال و) گناهکار، تندخو (و) علاوه بر این بدنام (هم) باشد، (مقصود از این بدنامی، «ولدالزنا» بودن است، منظور این‌که سایر افعال و اخلاق او فاسد باشند؛ زیرا عموماً افعال و اخلاق ولدالزنا خوب از آب در نمی‌آید، مراد از «زنیم» "فاسدالافعال والاعمال" است، خلاصه این‌که اوّلاً گفته‌ی مطلق مکذّبین را، باز بویژه وقتی که آنها متصف به این زشتی‌ها هم باشند؛ هم چنان که بعضی از سران مکذّبین آن‌حضرتﷺ، چنین بودند، و در این تفاضا شریک، بلکه بانی آن بودند، قبول نفرمایید و آن هم فقط) بدین جهت که او دارای اموال و اولاد است، (در این جهان بین مردم وجهه‌ای دارد، و از اطاعت چنین

۱ - در منثور.

شخص بدین جهت ممانعت گردید که او چنین عادت دارد که) وقتی آیات ما نزد او تلاوت می‌شوند، می‌گوید که اینها سخنهای بی‌سندی هستند که از گذشتگان نقل شده‌اند، (منظور این‌که آیات ما را تکذیب می‌کند، خلاصه این‌که علّت اصلی منع از اطاعت او، تکذیب اوست. بنابراین، ﴿ فَلَا تُطِعِ الْمُكَذِّبِينَ﴾ فرموده شد، سپس به صورت تخصیص بعد التعمیم، از جمع آن مکذّبین، از اطاعت چنان کسانی منع فرمود که علاوه بر تکذیب، عادات بدی دیگر هم، داشتند، ممانعت از اطاعت آنها، شدیدتر از ممانعت اطاعت مطلق مکذّبین می‌باشد، امّا علّت اصلی، همان تکذیب می‌باشد؛ سپس سزای چنین‌کسی بیان می‌شود، که) عنقریب ما بر بینی او داغ خواهیم نهاد، (در قیامت بر صورت و بینی او علامت ذلّت و شناسایی می‌گذاریم، که با آن کاملاً رسوا گردد، در حدیثی مرفوع این چنین وارد شده است[۱]. سپس برای اهل مکّه داستانی بیان نموده و از وبال آن تهدید نموده است که، ما (که به اهل مکّه وسایل معیشت و زندگی فراهم نمودیم و آنها در اثر آن وسایل مغرور گشتند، پس ما) از آنها آزمایش گرفتیم، (که ببینیم در مقام سپاسگزاری این نعمتها، ایمان می‌آورند، یا ناسپاس و بی‌قدری نموده به کفر مبتلا می‌شوند،) هم چنان که ما (پیش از آنان) اهل باغ را (با اعطای نعمت) مورد آزمایش قرار دادیم، (این باغ بنابر نظر ابن عبّاس در حبشه و در نظر سعید بن جبیر در یمن بود،[۲] این داستان بین اهل مکّه معروف و مشهور بود، و پدر صاحبان باغ که این داستان از آنهاست، چنین معمول داشت که سهم بزرگی از میوه‌های این باغ را در حق مساکین صرف می‌کرد، وقتی او فوت نمود آنها با هم گفتند: پدر ما احمق و نادانی بود، که این مقدار درآمد را بر مساکین صرف می‌کرد، و اگر همه اینها برای ما باقی بمانند چقدر فارغ البال خواهیم شد، چنان که در این آیات باقی مانده، داستان آن‌ها ذکر شده

۱ - کما فی الدر المنثور.
۲ - کذا فی الدر المنثور.

است، یعنی این داستان زمانی به وقوع پیوست که) وقتی آنها (بیشترشان یا بعضی لقوله تعالی ﴿قَالَ أَوْسَطُهُمْ﴾) باهم قسم خوردند، که میوه‌ی آن (باغ) را در اوّل صبح می‌چینیم، و (چنان اعتماد داشتند که) انشاءالله هم نگفتند، پس از طرف پروردگار تو بر آن باغ دور زننده‌ای (عذابی) دور زد، (که آتشی بود[۱]، خواه آتش خالص یا آمیخته به باد باشد، مانند باد گرم آتش‌زا که در بلوچی به آن «لوار» می‌گویند) و آنان در خواب بودند، پس صبح آن باغ حالتی چون کشت درو شده، پیدا کرد، (که در آنجا تنها زمین مانده بود، و در بعضی مواقع زمین را درو کرده سپس آتش می‌زنند، ولی آنها از آن آگهی نداشتند) پس به هنگام صبح (که از خواب برخاستند) یکدیگر را صدا زدند، که اوّل وقت بر کشت خود بروید، اگر قصد چیدن میوه‌ی آن را دارید، (اطلاق کشت بر آن، یا از روی مجاز است، و یا در میان آن چنین چیزهایی باشد که تنه نداشته باشند، مانند انگور و غیره، و یا در خود باغ مزرعه‌ای باشد،) پس آنان با همدیگر بطور آهسته صحبت کرده حرکت کردند، که امروز به پیش شما مسکینی نیاید و (خود را) بر عدم پرداخت به مساکین قادر تصوّر نموده حرکت کردند، (که همه‌ی میوه‌ها را به خانه خواهیم آورد و به هیچ کس چیزی نخواهیم داد[۲]،) پس وقتی که (آنجا رسیدند و) آن را (در این وضع و حال) دیدند، گفتند: یقیناً ما راه را فراموش کرده‌ایم (و جای دیگر آمده‌ایم؛ زیرا در اینجا باغی وجود ندارد، سپس که موضع و حدود را مشاهده نمودند، به یقین دانستند که جای همین است، آنگاه گفتند فراموشی در کار نیست) بلکه (جای همین است امّا) از روی بدشانسی ما، وضع باغ چنین شده است) و کسی که در بین آنها (اندکی) بهتر بود، گفت: آیا به شما نگفتم (که چنین نیّت نکنید، در دادن به مساکین برکت می‌آید، بنابر این، آن شخص را خداوند بهتر معرّفی کرد، ولی عملاً این

---

۱ ـ کذا فی‌الدر عن ابن جریج.
۲ ـ کذا فی‌الدر عن ابن عباس.

شخص هم باوجود کراهیّت قلب، با آنها شریک شده بود، لذا احقر لفظ «اندکی) را اضافه کردم «لان الاوسط امر اضافی» سپس سخن او را به آنها یادآور شد، که گفت: شامت عمل خود را چشیدید، امّا) اکنون چرا (توبه و تسبیح (و تقدیس) نمی‌کنید، تا که آن گناه آمرزیده شود، و وبالی بیشتر از این نیاید) همه (در مقام توبه) گفتند: پروردگارما پاک است (این تنزیه تمهیدی است برای استغفار) یقیناً ما مقصّر هستیم (این استغفار است) سپس یکدیگر را مخاطب قرار داده شروع به ملامت کردند، (هم چنان که هنگام خراب شدن کاری بیشتر مردم عادت دارند، هر کسی رای دیگری را فاسد گفته، مسئول خرابی قرار می‌دهد، باز همه متّفق شده) گفتند یقیناً (تمام) ما از حد متجاوز هستیم، (تنها اشتباه از یکی نبوده است، لذا ملامت کردن یکدیگر فایده‌ای ندارد، همه باید باهم توبه کنید) شاید (به برکت توبه) پروردگار باغی بهتر از این، به ما بدهد، (لذا اکنون) ما به سوی پروردگار خویش رجوع خواهیم نمود، (توبه می‌کنیم و ﴿**بَدَّلْنَا**﴾ عام است که نعم البدل در این جهان برسد و یا در آخرت، و به ظاهر معلوم می‌شود که ایشان مؤمن بودند که مرتکب معصیت شده بودند، و این امر هیچ جای به سند دیده نشده است که آیا در عوض به آنها باغی در دنیا رسید یا خیر؟ البته در «روح المعانی» بدون سند قولی از ابن مسعود نقل شده است که باغی بهتر از آن به آنها در دنیا داده شد، والله اعلم.

سپس به غرض و غایت قصّه یعنی تحذیر، تصریحی شده است که برخلاف حکم) این چنین عذابی خواهد رسید، (پس وقتی چنین عذابی خواهد رسید، پس ای اهل مکّه شما نیز مستحق چنین عذاب، بلکه بیش از آن، هستید؛ زیرا که عذاب مذکور فقط در برابر با معصیت بود، و شما مرتکب به کفر هستید،) و عذاب آخرت از این (عذاب دنیا) هم بیشتر است، چه نیک می‌بود اگر ایشان (این را) می‌دانستند، (که ایمان می‌آوردند. در

آینده نسبت به تحقیق این مجازاتها، خیال باطل کفّار را ابطال می‌نماید، که آنها می‌گفتند: ﴿لَئِنْ رُجِعْتُ إِلَىٰ رَبِّی إِنَّ لِی عِنْدَهُ لَلْحُسْنَىٰ﴾[1]، یعنی یقیناً برای پرهیزگاران نزد پروردگارشان باغهای آسایش هست، یعنی سبب دخول جنّت تقواست، و کفّار از آن تهی‌دست‌اند، پس چگونه آنها به جنّت راه می‌یابند،) آیا ما فرمان‌برداران را با نافرمانان برابر قرار می‌دهیم، (اگر کفّار نجات بیابند، پس میان فرمان‌برداران و نافرمانان چه فرق و امتیازی باقی می‌ماند، که از آن برتری فرمان‌برداران ثابت گردد، کقوله تعالیٰ: ﴿أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّـٰلِحَـٰتِ كَالْمُفْسِدِينَ الخ﴾[2]) شما را چه شده است و چگونه دارید قضاوت می‌کنید، آیا نزد شما کتابی (از آسمان) هست که در آن می‌خوانید، و در آن چنین چیزی (نوشته شده) است، که شما آن را پسند می‌کنید، (در آن نوشته شده‌باشد که به شما در آخرت ﴿حُسْنَىٰ﴾ می‌رسد،) آیا ما از روی قسم و تعهد بر خود تا قیامت لازم کرده‌ایم که به شما آنچه در حق خود (ثواب و جنّت را) قضاوت می‌کنید، حتماً برسد، از آنها بپرس، آیا در این باره کفیل و ضامنی دارند، آیا کسی از شرکای مقرّر شده‌ی آنها (برای خدا) هست (که متعهد باشد که آنان را به ثواب نایل بگرداند،) پس آنان باید آن شریکان خود را عرضه کنند اگر راستگو هستند، (الغرض وقتی چنین مطلبی در هیچ کتاب آسمانی، وجود ندارد، و هم چنین بدون از کتاب به طرق دیگر وحی از جانب ما وعده‌ای نیز داده نشده است که مانند قسم مؤکّد باشد، پس در چنین وضعیتی کدامیک از آنها و یا شرکای‌شان می‌تواند، متعهّد گردد؛ هرگز چنین نخواهد شد، پس این‌مبتنی بر چیست؟ سپس رسوایی اخروی آنها بیان می‌شود، و آن زمان نیز قابل یادآوری است، که) روزی ساق متجلّی می‌شود، و مردم به سجده فرا خوانده می‌شوند، (داستان آن در حدیث مرفوعی از صحیحین، چنین آمده است

---

۱ - فصّلت، ۵۰. ۲ - سوره‌ی ص، ۲۸.

که: حق تعالی در میدان قیامت، ساق خود را ظاهر می‌نماید، این صفت خاصّی است که بنابر مناسبتی از آن، به ساق تعبیر شده است، هم چنان که در قرآن نسبت به خداوند لفظ: ﴿یَدْ﴾ به معنای دست به کار رفته است، و به اینگونه مفاهیم، متشابهات، می‌گویند و نیز در همین حدیث آمده است که با مشاهده‌ی این تجلّی، تمام مرد و زن مؤمن، به سجده می‌افتند، مگر کسی که از روی ریا سجده کرده است، که کمر او مانند تخته‌ای، یکنواخت می‌ماند، و نمی‌تواند سجده کند، و از دعوت به سجده نباید چنین شبهه‌ای را به دل راه داد که آنجا دارالتّکلیف نیست، چگونه مکلّف به سجده می‌شوند؛ زیرا مراد از دعوت امر به سجده نیست، بلکه در آن تجلی، خود بخود این اثر پدید می‌آید، که همه بالاضطرار می‌خواهند سجده کنند، امّا مؤمنان بر آن قادر می‌شوند و اهل ریا و نفاق، قادر نخواهند شد و عدم توانایی کفّار به درجه‌ی اولی مفهوم می‌شود، چنان که ذکر قرآن در آینده می‌آید، که آنان هم می‌خواهند سجده کنند.) پس آنها (کفّار) نمی‌توانند سجده کنند، (و) چشمهای‌شان (از خجالت و شرمندگی) پَست می‌شوند، (و) ذلّت بر آنها احاطه می‌کند، و (علّت آن این است که) آنها (در دنیا) به سوی سجده فرا خوانده می‌شدند، (بدین شکل که ایمان آورده عبادت کنند،) در حالی که آنها صحیح و سالم بودند، (بر سجده قادر بودند؛ چنان که ظاهر است که ایمان و عبادت فعل اختیاری است، پس در اثر عدم امتثال امر در دنیا، به این ذلّت و خواری مبتلا شده‌اند، و آنچه در این آیه آمده است که: ﴿شَاخِصَةٌ أَبْصَارُ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾[1]، یعنی چشمهای کفّار بلند می‌شوند، با این، معارض نیست؛ زیرا گاهی در اثر غلبه‌ی حیرت چنان و گاهی از اثر غلبه‌ی ندامت چنین می‌شوند، در آینده این تخیل کفّار را رد نموده است، که دیر رسیدن عذاب را دلیل مقبولی خویش می‌پنداشتند و در ضمن نسبت به

---

۱ - انبیاء، ۹۷.

آن‌حضرت ﷺ تسلّی هم هست؛ زیرا از آیات فوق معلوم گردید که آنها سزاوار عذاب هستند،) پس مرا با کسانی که کلام خدا را تکذیب می‌کنند، تنها بگذارید (فعلاً بر تأخیر عذاب پریشان نباشید،) ما آنها را داریم به تدریج (به سوی جهنّم) می‌بریم، بگونه‌ای که متوجّه هم نشوند، و (از عدم وقوع عذاب بر آنها در این جهان) آنان را مهلت می‌دهم، یقیناً تدبیر ما، بسیار مستحکم است (سپس بر انکار نبوّت از آنها تعجّب نموده می‌فرماید که) آیا شما از آنان معاوضه‌ای می‌خواستید، که آنها از تاوان آن، عاجز ماندند، (و بنابر این از اطاعت شما متنفّر شدند، کقوله تعالیٰ: ﴿**أَمْ تَسْئَلُهُمْ خَرَجاً**﴾) یا نزد آنها (علم) غیب است که آنان (آن را جهت محفوظ داشتنش) می‌نویسند، (آیا آنها به گونه‌ای از احکام خداوندی آگهی یافته‌اند که در اثر آن از پیروی صاحب وحی مستغنی هستند، بدیهی است که هیچ کدامیک از این امور، نبوده و نیست؛ پس انکار نبوّت جای شگفتی است. سپس به آن‌حضرت ﷺ تسلّی است یعنی وقتی که مستحق عذاب بودن آنها، و نیز این که کفرشان مستوجب این عذاب آنهاست، معلوم گردید، و نیز این معلوم شد که مهلت آنها یک گونه استدراجی است، و عذاب در زمان مقرّر دامنگیر آنها خواهد شد،) پس شما بر تجویز پروردگار خود با صبوری منتظر بمانید و (در تنگدلی) مانند صاحب ماهی (حضرت یونس علیه السلام) نباشید، (که او در اثر عدم نزول عذاب تنگدل شده و بجای دیگر عزیمت نمود، که داستان آن بطور متناوب، در چندین جای از قرآن آمده است. و مضمون مقصودی تشبیه، به پایان رسید، و در آینده به جهت تکمیل داستان می‌فرماید که آن هنگام را یاد کنید که) وقتی یونس (علیه السلام به دربار پروردگار خود) دعا کرد، در حالی که او از غم و اندوه نفس تنگ بود، (این اندوه مجموعه‌ای از چند غم بود: یکی عدم ایمان قوم، دوم برطرف شدن عذاب، سوم عزیمت بدون اذن صریح حق تعالیٰ، چهارم زندانی

شدنش در شکم ماهی، و آن دعا این بود: ﴿لَا إِلَـٰهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَـٰنَكَ إِنِّی كُنْتُ مِنَ ٱلظَّـٰلِمِينَ﴾ و هدف از آن طلب عفو و نجات از حبس است، چنان که خداوند بر او فضل نمود و او از شکم ماهی نجات یافت، که نسبت به آن می‌فرماید) اگر احسان خداوند دستگیر او نمی‌شد، پس او در آن میدان (که از شکم ماهی بیرون آورده و انداخته شده بود) به بدحالی انداخته می‌شد، (مقصود از دستگیری، پذیرش توبه است، و مراد از بدحالی این است که بر اشتباه اجتهادی، از جانب خداوند ملامت گردید؛ حاصل این آیه و آیه‌ی ۱۴۳ سوره‌ی صافات یکی است و آن این‌که اگر او توبه و استغفار نمی‌کرد، از شکم ماهی نجات نمی‌یافت، کما قال تعالیٰ: ﴿فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ ٱلْمُسَبِّحِينَ الخ﴾ و اگر توبه و استغفار می‌کرد، امّا خداوند قبول نمی‌کرد، باز هم آن توبه و استغفار این قدر برکات دنیوی داشت که از شکم ماهی نجات می‌یافت، و هم چنان که اکنون انداخته شده است، انداخته می‌شود، ولی آن انداخته شدن مذمومی، قرار می‌گرفت، و الآن مذموم نیست؛ زیرا پس از پذیرفتن توبه مذمّت و ملامتی متوجّه اشتباه و خطای او نمی‌باشد،) باز پروردگارش او را (بیشتر) برگزید و او را (بیشتر) در رتبه‌ی صالحین قرار داد، و شاید هدف از این تتمّه‌ی قصّه، این باشد که عمل بر اجتهاد او چقدر برای او ضرر داشت، و توکّل چقدر مفید ثابت گردید، هم چنین در باره‌ی عذاب هم شما برای خود شتاب نکنید، بلکه بر خدا توکّل نمایید، که سرانجام بهتر خواهد شد،) و (در آینده قول کفّار را که آن‌جناب ﷺ را مجنون می‌گفتند، به گونه‌ای دیگر، رد نمود. و در ابتدای سوره به نحوی دیگر ابطال شده بود، یعنی) چنان معلوم می‌شود که گویا شما را با نگاههای خود، لیز داده می‌اندازند، (این نوعی محاوره است، چنان که می‌گویند فلان شخص چنان نگاه می‌کند که می‌خواهد بخورد[1]، «**نظر الی نظراً یکاد یصدعنی**

---

۱ - کما فی روح‌المعانی.

او یکاد یأکلنی» مقصود این‌که در اثر عداوت شما را به نگاهی بد می‌نگرند،) و (در اثر همین عداوت نسبت به شما) می‌گویند که (العیاذ بالله) او مجنون است، در صورتی که این قرآن (که شما با آن، تکلّم می‌فرمایید،) نصیحتی برای تمام جهانیان است، (و مجنون نمی‌تواند چنین اصلاح عامی انجام دهد، که جواب از طعن جنون ظاهر است، و از بیان عداوت، ضعف این طعن هم ثابت شد؛ چرا قولی که منشأ آن شدّت عداوت باشد، قابل التفات نیست.)

معارف و مسایل

در سوره‌ی «ملک» دلایل وجود، توحید، علم و قدرت خداوند به مشاهده‌ی کاینات، بیان گردید، و عذاب شدید بر کفّار و منکرین بیان شد، و در سوره‌ی «نون» به طعنه‌های کفّار پاسخ داده می‌شود که نسبت به رسول خدا ﷺ ایراد می‌کردند؛ نخستین طعن آنها این بود که به رسول کامل العقل، کامل العلم و جامع الفضایل «معاذ الله» مجنون می‌گفتند، و یا بدین جهت که وحی بر رسول خدا ﷺ به توسط فرشته نازل می‌شد و به هنگام نزول، آثار آن بر جسم مبارک مشاهده می‌گردید، سپس آن جناب ﷺ آیات نازل شده‌ی وحی را بر مردم می‌خواندند، و این برخورد از فهم و درک کفّار بالاتر بود، بنابر این آن را جنونی قرار دادند، و یا بدین جهت که آن جناب ﷺ بر خلاف عقاید قوم خویش و کل جهان ادّعا کرد، که غیر از خدا کسی شایسته‌ی عبادت نیست. و نسبت به بتهای تراشیده‌ای که آنها را خدا می‌پنداشتند، بیان فرمود، که بی‌علم و بی‌شعور، قابل نفع و ضرر نیست، و نسبت به این عقیده کسی با او همراه نبود، آن‌جناب ﷺ این عقیده را به تنهایی بدون ساز و سامان ظاهری برداشته، در مقابل کلّ جهان قدعلم نمود؛ در نظر ظاهربینان امکانی برای پیروزی او نبود، پس با این ادّعا قیام او جنونی قرار داده شد، و نیز می‌تواند بعضی جهت طعنه‌زن بدون سبب هم،

به او مجنون گفته باشند، در آیات ابتدای سوره، رد این خیال باطل را با قسم مؤکّد نموده، بیان فرموده:

﴿نَ وَالْقَلَمِ وَ مَا يَسْطُرُونَ ○ مَا أَنتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ﴾ حرف نون از حروف مقطّعات است، که در ابتدای بسیاری از سوره‌ها آورده شده‌اند، و معانی آنها را خدا می‌داند و یا رسولش، امّت از تحقیق و بررسی آنها باز داشته شده است.

مراد از قلم و فضیلت آن چیست؟

«واو» در «والقلم» حرف قسم است، و مقصود از قلم می‌توانند عموم قلمها باشند، که شامل قلم تقدیر و قلم‌های فرشتگان و انسانها، که با آنها چیزی نوشته می‌شود، می‌گردد[1]، و می‌تواند مراد از آن، تنها قلم تقدیر باشد[2]، و نسبت به قلم تقدیر از حضرت عبادة بن الصامت روایت است، که رسول خداﷺ فرمود: خداوند جلوتر از همه قلم را آفرید، و به آن دستور داد که بنویس، عرض کرد که چه بنویسم؟ فرمود: تقدیر الهی را، قلم (حسب دستور) تمام وقایع و احوال را که تا ابد بودنی بود، همه را نوشت[3].

در صحیح «مسلم» حدیثی از حضرت عبدالله بن عمر روایت است که رسول خداﷺ فرمود: خداوند تقدیر تمام مخلوقات را پنجاه هزار سال قبل از آفرینش آسمانها و زمین، نوشته بود.

حضرت قتاده فرموده است: قلم یکی از نعمتهای بزرگ خداست، که آن را به بندگانش عنایت فرموده است. بعضی حضرات فرموده‌اند که: خداوند قبلاً فقط قلم تقدیر را آفرید، که آن تقدیر تمام کاینات و مخلوقات را نوشت؛ سپس قلم دیگری آفرید که به سبب آن اهل زمین می‌نویسند و

---

۱ - کما هو قول ابی‌حاتم البستی. ۲ - کما هو قول ابن عباس.
۳ - روی‌الترمذی وقال هذا حدیث غریب.

خواهند نوشت. و ذکر این قلم دوم، در سوره‌ی «علق» با عبارت: ﴿عَلَّمَ بِالْقَلَمِ﴾ آمده است، والله اعلم.

اگر در آیه مراد از «قلم» قلم تقدیر گرفته شود که نخستین مخلوق است، پس عظمت و برتری آن بر تمام امور نمایان است؛ لذا قسم یاد کردن به آن مناسب است، و اگر مراد از آن عموم قلمها باشند که شامل قلم تقدیر و قلمهای دیگر فرشتگان و انسان هم می‌شود، پس قسم به آن بدین جهت یاد شده است که در دنیا تمام کارهای بزرگ، از قلم ساخته است، تأثیر قلم بیش از شمشیر در فتوحات کشورها معروف و منقول است، و ابوحاتم بستی آن را در دو بیت شعر چنین بیان فرموده است:

اذا اقسم الابطال یوم بسیفهم — و عدّوه ممایکسب المجد والکرم

کفیٰ قلم الکتاب عزا و رفعة — مدی الدهر ان الله اقسم بالقلم

یعنی وقتی که مردان شجاع روزی به شمشیر خود قسم می‌خورند و آن را از چیزهایی می‌شمارند که به انسان عزّت و شرف می‌بخشد، پس قلم نویسندگان، برای عزّت و شرف آنها برای همیشه کافی است، که خداوند به آن قسم یاد نموده است، به هر حال خداوند در این آیه به قلم تقدیر و یا به عموم قلمها و در لفظ: ﴿وَمَا يَسْطُرُونَ﴾ به آنچه وسیله این قلمها نوشته شده و یا نوشته می‌شود، قسم یاد نمود، و این طعن باطل کفّار را رد نموده است، که به آن‌جناب ﷺ می‌گفتند: «تو مجنون هستی.» فرمود: ﴿مَآ أَنتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ﴾ یعنی شما به نعمت و فضل خدا هرگز مجنون نیستید، در این جمله با اضافه نمودن کلمه‌ی: ﴿بِنِعْمَةِ رَبِّكَ﴾ دلیل ادّعا را بیان فرمود، کسی که مورد نعمت و رحمت خدا قرار گیرد، او چگونه می‌تواند مجنون باشد، پس گویندگان این سخن، خود دیوانه‌اند.

فایده: علما فرموده‌اند: آنچه خداوند در قرآن به آن قسم یاد نموده است، بر مضمون قسم نوعی شهادت می‌باشد، در اینجا از لفظ: ﴿مَا

يَسْطُرُونَ﴾ آنچه در تاريخ دنيا نوشته شده يا نوشته مى‌شود را به عنوان شهادت عرضه نموده است، که به تاريخ جهان نگاه کنيد، کسانى که داراى چنين اخلاق و اعمال عالى باشند، مجنون هستند، آنها مصلح عقل ديگران مى‌باشند، سپس براى مزيد تأکيد مضمون مذکور، مى‌فرمايد:

﴿وَ إِنَّ لَكَ لَأَجْراً غَيْرَ مَمْنُونٍ﴾ يقيناً براى شما اجر عظيمى خواهد بود که هيچ‌گاه منقطع نخواهد شد، مقصود اين‌که کار شما را که اين ديوانه‌ها آن را جنون مى‌پندارند، نزد خدا عمل بسيار بزرگى است، و در اثر آن شما به اجر بزرگى نايل خواهيد آمد، و آن نيز اجر دايمى است، که هرگز منقطع نخواهد شد، و آيا جايى وجود دارد، که ديوانه‌ها در قبال عملشان به اجرى نايل گردند، سپس در مقام تأکيد دوباره مى‌فرمايد: ﴿وَ إِنَّكَ لَعَلىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾ در اين آيه، راهنمايى شده که به اخلاق فاضله و کامله‌ى آن‌حضرت ﷺ توجّه کنيد، و به ديوانه‌ها بنگريد، آيا آنها داراى چنين اخلاق و اعمالى مى‌باشند؟

خلق عظيم رسول الله ﷺ

حضرت ابن عبّاس رضی الله عنه فرموده است که مراد از: ﴿خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾ دين عظيم است، که نزد خداوند هيچ دينى محبوبتر از دين اسلام نيست. حضرت عايشه فرموده است: خلق آن‌جناب ﷺ خود قرآن است، يعنى شخص رسول خدا ﷺ نمونه‌اى عملى از آن اعمال و اخلاقى است، که قرآن به مردم تعليم مى‌دهد.

حضرت على ـ کرّم الله وجهه ـ فرموده است مقصود از: ﴿خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾ آداب القرآن است، يعنى آدابى که قرآن نشان داده است، حاصل همه‌ى اين اقوال يکى است، حق تعالى در وجود پرجود آن‌حضرت ﷺ، تمام اخلاق فاضله را به درجه‌ى کمال، جمع نموده بود. خود آن‌حضرت ﷺ مى‌فرمايد: «**بعثت لاتمم مکارم الاخلاق**» يعنى من برانگيخته شدم تا مکارم اخلاق را با

بالاترین پایه‌ی تکمیل برسانم[۱].

حضرت انس می‌فرماید که: من ده سال خدمتگزار آن‌حضرتﷺ بودم، در تمام این مدّت هر کاری را که می‌کردم آن‌حضرتﷺ نمی‌فرمود که چرا این‌کار را چنین انجام دادی، و چیزی را که انجام نمی‌دادم نیز نفرمود که چرا آن را انجام ندادی، در حالی که ظاهر است که بسیار کار در مدت ده سال از خادم، خلاف طبع می‌باشد[۲].

و نیز حضرت انس فرموده است که: وضعیت اخلاق کریمانه‌ی آن‌حضرتﷺ، چنین بود، که اگر کنیزی از مدینه دست مبارک او را می‌گرفت به هر کجا که می‌خواست می‌توانست او را ببرد[۳].

حضرت عایشه ـ رضی الله عنها ـ می‌فرماید که: هیچ گاه آن‌حضرتﷺ به دست مبارک خویش کسی را نزده است، غیر از جهاد فی سبیل الله که در آن زدن و کشتن ثابت است، و آن‌حضرتﷺ هیچ زن یا خدمتگزاری را نزده است، و اگر از یکی از آنها اشتباه و لغزشی سر زده انتقام نگرفته است، جز این‌که کسی از فرمان خدا سر می‌تابید که مجازات شرعی را در حق او اعمال می‌داشت[۴].

حضرت جابرؓ می‌فرماید که: هیچ گاهی از آن‌حضرتﷺ چیزی سؤال نشده است که او در جواب نه، بفرماید[۵].

حضرت عایشه ـ رضی الله عنها ـ می‌فرماید که: رسول خداﷺ نه فحش می‌داد و نه به آن نزدیک می‌شد و نه در بازارها شور و غوغا می‌نمود، و بدی را هرگز به بدی پاسخ نداده است، بلکه عفو و گذشت می‌نمود.

حضرت ابوالدرداء می‌فرماید که رسول خداﷺ فرموده است: در

---

۱ - ابوحیان.
۲ - بخاری و مسلم.
۳ - رواه البخاری.
۴ - رواه مسلم.
۵ - بخاری و مسلم.

ترازوی عمل، هیچ عملی با خلق حسن برابر نخواهد شد، و خداوند فحّاش و بد زبان را مبغوض می‌دارد[۱].

حضرت عایشه ـ رضی الله عنها ـ می‌فرماید که رسول‌خدا ﷺ فرموده است: مسلمان در اثر خلق حسن خود، درجه و پایه‌ی کسی را حاصل می‌کند که تمام شب در عبادت بیدار باشد و تمام روز، روزه بگیرد[۲].

حضرت معاذ رضی الله عنه فرموده است: آخرین وصیتی که آن‌حضرت ﷺ هنگام عامل قرار دادن و فرستادن من به یمن در حالی که پایم به رکاب بود فرمود، این بود که: «**یا معاذ احسن خلقك للناس**» ای معاذ با حسن خلق با مردم برخورد داشته باش[۳].

تمام این روایات حدیث از تفسیر مظهری نقل شده‌اند.

﴿**فَسَتُبْصِرُ وَ يُبْصِرُونَ ۝ بِأَيِّكُمُ الْمَفْتُونُ**﴾ عنقریب خواهی دید وهم می‌بینند که کدامیک از شما مجنون است. «**مفتون**» در اینجا به معنای مجنون می‌باشد.

در آیات گذشته قول قایلینی که به آن‌حضرت ﷺ مجنون گفته بودند، رد گردید، این آیه از روی پیشگویی نشان می‌دهد که این امر چیزی نیست که پوشیده و پنهان بماند، در آینده‌ی نزدیک همه با چشم خود خواهند دید، که معاذ الله آن‌جناب ﷺ مجنون بود، یا قایلین به مجنون گفتن آن‌جناب ﷺ مجنون و دیوانه بودند؛ چنان که در زمان کوتاهی این امر برای جهانیان آشکار شد، و گروه زیادی از آنهایی که آن‌حضرت ﷺ را مجنون می‌گفتند حلقه به گوش اسلام شدند، و پیروی و محبّت او را سرمایه سعادت خود قرار دادند، و بسیاری از اشقیا که به این توفیق دست نیافتند، در دنیا خوار و ذلیل گشتند.

۱ـ رواه الترمذی و قال حدیث حسن صحیح. ۲ـ رواه ابوداوود.
۳ـ رواه مالک.

﴿فَلَا تُطِعِ الْمُكَذِّبِينَ ○ وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ﴾ یعنی به گفته‌ی این تکذیب کنندگان گوش فرا ندهید، آنها می‌خواهند تا شما در امر تبلیغ احکام، نرم شده دست از جلوگیری‌شان از شرک و بت‌پرستی بردارید، آنها هم نرم می‌شوند که دست از طعن و تشنیع و ایذا رسانی شما برمی‌دارند[۱].

مسئله: از این آیه، معلوم شد که چنین قراردادی با کفّار و فجّار که ما به شما چیزی نمی‌گوییم و شما نیز به ما چیزی نگویید، که مداهنت در دین و حرام است[۲].

یعنی، بدون اضطرار و اجبار چنین قراردادی جایز نیست. ﴿وَ لَا تُطِعْ كُلَّ حَلَّافٍ مَّهِينٍ ○ هَمَّازٍ مَّشَّاءٍ بِنَمِيمٍ ○ مَّنَّاعٍ لِّلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ ○ عُتُلٍّ بَعْدَ ذَٰلِكَ زَنِيمٍ﴾ یعنی شما از گفته‌های کسانی تبعیت نکنید که بسیار قسم خور، ذلیل، عیب جوی مردم، غیبت کننده و سخن‌چین هستند، مانع از کار خیر و متجاوز در ظلم و ستم باشند، و به کثرت گناهکار، بسیار قسم‌خور، کج خلق و بخیل باشند، و باوجود متّصف شدن به تمام این صفات رذیله، زنیم هم باشند، «زنیم» کسی است که نسبش از پدر ثابت نباشد، و کسی که صفاتش چنین بیان گردید نسب ثابتی نداشت، در آیه‌ی ماقبل حکم به عدم اطاعت از عموم کفار و عدم مداهنت در دین عام بود، و در این آیه، صفات رذیله‌ی یک کافر خاصی یعنی ولید بن مغیره را بیان نموده به اعراض از او و عدم اطاعت او، دستور ویژه‌ای داده شد[۳].

سپس در چند آیه‌ی بعدی، بداخلاقی و سرکشی او را بیان نموده، در پایان فرمود: ﴿سَنَسِمُهُ عَلَى الْخُرْطُومِ﴾ یعنی ما در روز قیامت داغی بر بینی او خواهیم گذاشت، که در اثر آن در اوّلین و آخرین رسوایی او ظاهر خواهد شد، و از بینی او به غرض تقبیح به خرطوم، تعبیر شدکه مختص فیل یا خوک است

---

۱ - قاله ابن عباس، قرطبی. ۲ - مظهری.
۳ - کما رواه ابن جریر عن ابن عباس.



﴿إِنَّا بَلَوْنَـٰهُمْ كَمَا بَلَوْنَآ أَصْحَـٰبَ ٱلْجَنَّةِ﴾ یعنی ما در آزمایش قرار دادیم آنها را، هم چنان که صاحبان باغ را مورد آزمایش قرار داده بودیم. در آیات گذشته نسبت به طعن و تشنیع کفّار به آن‌حضرتﷺ پاسخ داده شد، و در این آیات حق تعالیٰ داستانی از گذشتگان ذکر کرده و به اهل مکّه هشدار داد، و آنها را از عذاب ترسانید.

مقصود از مورد آزمایش قرار دادن اهل مکّه، می‌تواند این باشد که همانگونه که در داستان آینده، خداوند متعال صاحبان باغ را با نعمتهای خود نوازش نمود، و آنها ناسپاسی کردند که در نتیجه عذاب دامنگیرشان شد، و نعمت از آنها سلب گردید، حق تعالیٰ بزرگترین نعمتی که به اهل مکّه عنایت نموده بود، بعثت رسول خداﷺ در بین آنها بود، علاوه بر این به تجارت آنها برکت عطا نموده و آنها را سرور و سردار کرده بود، این آزمایش آنهاست که آیا قدر این نعمتهای خدا را بجا می‌آورند، و به خدا و رسول او ایمان می‌آورند، یا بر کفر و عناد خود مصرّ می‌مانند.

در صورت دوم می‌بایستی آنها از داستان صاحبان باغ عبرت می‌گرفتند، که نشاید در اثر کفران نعمت، بر آنها، آنچنان عذابی بیاید که بر صاحبان باغ آمده بود.

این تفسیر در صورتی هم صادق است که این آیات هم مثل اکثریت سوره‌ی مکّی قرار داده شوند، ولی بسیاری از مفسّرین، این آیات را مدنی گفته‌اند، و منظور از آزمایش در اینجا، قحط سالی بود که در اثر نفرین رسول خداﷺ بر آنها مسلّط گردیده بود، و در اثر آن داشتند از گرسنگی می‌مردند و مجبور شدند که مردار و برگ درختان را بخورند و این واقعه بعد از هجرت بوقوع پیوست.

داستان صاحبان باغ

این باغ طبق قول بعضی از سلف، مانند ابن عبّاس و غیره، در یمن بود،

و از حضرت سعید بن جبیر روایت است که از صنعا که پایتخت و شهر مشهور یمن است، دوازده کیلومتر فاصله داشت، و بعضی محل وقوع آن را در حبشه قرار داده‌اند[۱].

صاحبان باغ اهل کتاب بودند، و این داستان پس از رفع حضرت عیسیٰ علیه السلام واقع شده بود[۲].

در آیه‌ی مذکور، آنان به نام: ﴿أَصْحَٰبَ ٱلْجَنَّةِ﴾ صاحبان باغ یاد شده‌اند، امّا از مضمون آیه معلوم می‌شود که تنها باغی نزد آنها نبود، بلکه زمین مزروعی هم داشتند، امکان دارد همراه با باغ، زمین مزروعی داشته باشند، امّا به علّت شهرت باغها صاحبان باغ گفته شوند.

داستان آنها به روایت محمّد بن مروان از حضرت عبدالله بن عبّاس چنین منقول است، که به فاصله‌ی دو فرسخ از صنعای یمن باغی بود که به آن صروان گفته می‌شد، این باغ را، مردی نیک و صالح آباد کرده بود، و کار او این بود که هرگاه مزرعه را درو می‌کرد، آنچه از درو باقی می‌ماند آنها را برای فقرا و مساکین می‌گذاشت، که از آن برای خود توشه جمع آوری نموده زندگی می‌گذراندند، و هم چنین به هنگام باد کردن خرمن و صاف کردن، آن دانه‌هایی که با گیاهها به باد می‌رفت و جدا می‌افتاد آن را هم برای فقیران و مسکینان کنار می‌گذاشت، وبه هنگام چیدن میوه‌ها آنچه به زمین می‌افتاد آن را نیز برای فقرا و مساکین می‌گذاشت (بدین جهت هنگام فرا رسیدن و یا چیدن میوه‌ها، بسیاری از فقیران و مساکین جمع می‌شدند) آن مرد صالح وفات یافت و سه پسر از او به جا ماند که وارث این باغ و اموال شدند، آنها با هم صحبت کردند که ما دارای اهل و عیال هستیم و محصول این باغ ضروریات آنها را تکمیل نمی‌کند، لذا اکنون رها ساختن این قدر

۱ - ابن کثیر.
۲ - قرطبی.

مزرعه و میوه از حدّ توان ما خارج است.

در بعضی روایات آمده که آن پسران مانند جوانان آزاد گفتند که: پدر ما احمق و نادانی بوده است، که این قدر مزرعه و میوه را به غارت فقرا و مساکین داده است، ما باید جلوی آن را بگیریم.

و آینده‌ی داستان در الفاظ خود قرآن به شرح ذیل است:

﴿**إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ ○ وَ لَا يَسْتَثْنُونَ**﴾ یعنی آنها با هم قسم خورده چنین معاهده و پیمان بستند که اکنون اوّل صبح رفته زرع را درو می‌کنیم، تا مساکین و فقرا متوجّه نشوند، و همراه نیایند، و آنها بر این تدبیر خود آن‌قدر یقین داشتند، که حتّی انشاءالله هم به طوری که سنّت است نگفتند؛ زیرا وقتی کاری قرار باشد که فردا انجام دهند، بگویند انشاءالله (اگر خدا بخواهد) ما فردا چنین خواهیم کرد.

﴿**وَ لَا يَسْتَثْنُونَ**﴾ یعنی استثنا نکردند، مقصود از استثنا انشاءالله گفتن است، و بعضی حضرات مفسّرین از استثنا چنین مراد گرفته‌اند که ما محصول و میوه‌ها را کامل خواهیم آورد و برای فقرا و مساکین سهمی جدا نخواهیم کرد[۱].

﴿**فَطَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ مِن رَّبِّكَ**﴾ پس دور زننده‌ای از جانب پروردگار بر آن باغ دور زد، مقصود از دور زننده بلا و آفت است که مزرعه و باغ از آن تباه می‌گردد، و در بعضی روایات آمده که: آن آتشی بود که تمام مزرعه را سوزاند و خاکستر کرد ﴿**وَ هُمْ نَائِمُونَ**﴾ یعنی این واقعه‌ی نزول عذاب، هنگامی واقع شد که آنها در خواب قرار گرفته بودند.

﴿**فَأَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ**﴾ «صرم» به معنای میوه چیدن است و صریم به معنای مصروم و مقطوع است، مقصود این‌که: آتش آن مزرعه را به گونه‌ای کرد که مانند زمین صاف پس از درو قرار گرفت، و صریم به معنای شب هم

---

۱ - مظهری.

می آید، پس باتوجّه به این معنی مطلب این است که همانطوری که شب، سیاه و تاریک می‌باشد، این مزرعه هم خاکستر شده بود[۱].

﴿فَتَنَادَوْا مُصْبِحِينَ﴾ یعنی اوّل صبح در تاریکی یکدیگر را صدا کرده بیدار کردند که اگر می خواهید کشت را درو کنید، زود اوّل صبح بروید. ﴿وَ هُمْ يَتَخَـٰفَتُونَ﴾ یعنی هنگام بیرون آمدن از خانه با هم آهسته صحبت کردند که فقیر و مسکینی متوجّه نشود، و همراه آنان نیاید.

﴿وَ غَدَوْا عَلَىٰ حَرْدٍ قَـٰدِرِينَ﴾ «حرد» به معنای منع و بیم دادن است، مقصود این‌که آنها پیش خود چنین پنداشتند و حرکت نمودند که ما بر این، توانا هستیم که به فقیر و مسکینی چیزی ندهیم و اگر کسی بیاید او را برانیم.

﴿فَلَمَّا رَأَوْهَا قَالُوٓا إِنَّا لَضَآلُّونَ﴾ امّا وقتی آنجا رسیدند مزرعه و باغ را نیافتند، اوّلاً به خود گفتند که: ما راه را گم کرده جای دیگر آمده‌ایم و در اینجا نه باغی وجود دارد و نه مزرعه‌ای هست، ولی بعداً به مقامات نزدیک و علایم فکر کردند، دریافتند که همان جا هست، ولی مزرعه سوخته از بین رفته است؛ لذا گفتند:

﴿بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ﴾ یعنی ما از این محروم گردانیده شدیم. ﴿قَالَ أَوْسَطُهُمْ أَلَمْ أَقُل لَّكُمْ لَوْلَا تُسَبِّحُونَ﴾ شخصی متوسط از میان‌شان که مانند پدرش نیک و صالح و برای انفاق فی سبیل الله خوشایند بود و مانند برادران دیگر بخیل و سخت دل نبود، گفت: آیا من به شما قبلاً نگفته بودم که چرا خدا را تسبیح نمی‌کنید؟ معنای لفظی تسبیح، به پاکی یاد کردن است، مقصود این‌که منشأ نگهداری مال از فقرا و مساکین این است که شما فکر می‌کنید خداوند به جای این، به شما دیگری نمی‌دهد، در صورتی که خداوند از این پاک است، او به انفاق کننده از طرف خود بیشتر می دهد[۲].

﴿قَالُوا سُبْحَـٰنَ رَبِّنَآ إِنَّا كُنَّا ظَـٰلِمِينَ﴾ سخن این برادر را کسی قبلاً

---

۱ - مظهری.
۲ - مظهری.

نمی‌شنید، امّا اکنون همه اقرار و اعتراف نمودند که خداوند متعال از هر نقص و عیبی پاک است و ما ظلم روا داشتیم و می‌خواستیم سهم فقرا و مساکین را هضم کنیم.

هشدار: این مرد متوسط که سخن درستی گفته بود، اگر چه از دیگران بهتر بود، ولی به هرحال با آنها همراه شد و آماده شد به تدبیر بد آنها عمل کند، لذا حشر او هم مانند آنها شد؛ از این معلوم می‌گردد که هر کسی که دیگران را از گناه باز می‌دارد امّا خودش باز نمی‌آید، سپس شخصاً با آنان شرکت جسته مرتکب گناه می‌گردد، در حکم آنها می‌باشد، او می‌بایستی وقتی آنها از گناه باز نمی‌آمدند، از آنها کناره گرفته مرتکب گناه نمی‌شد.

﴿فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَلَـٰوَمُونَ﴾ یعنی آنان به جرم خود اعتراف نمودند، امّا اکنون خواستند که در این باره یکدیگر را ملامت کنند که چه کسی اوّل چنین پیشنهادی را داد که در نتیجه‌ی آن، این عذاب بر ما مسلّط گردید، در صورتی که مرتکب به این جرم تنها یکی نبود، بلکه همه و یا بیشتر آنها در آن شرکت داشتند.

تنبیه: امروز در این باره، ابتلای عام است که وقتی از عمل دسته جمعی بسیاری گروهها عدم پیروزی پیش بیاید، عذاب دیگری که به آن مبتلا می‌شوند، این است که در ملامت کردن یکدیگر اوقات خود را ضایع می‌کنند.

﴿قَالُوا يَـٰوَيْلَنَآ إِنَّا كُنَّا طَـٰغِينَ﴾ یعنی در ابتدا پس از ملامت نمودن یکدیگر وقتی فکر کردند، همه اقرار نمودند که همه‌ی ما سرکش و گناهکار بودیم، چون این اعتراف همراه با پشیمانی به جای توبه قرار گرفت، امیدوار شدند که خداوند به آنها از بارگاه خود باغی بهتر از آن باغ، عنایت می‌نماید.

امام بغوی از حضرت عبدالله بن مسعود نقل نموده است که او فرمود: به من چنین خبر رسیده است که وقتی آنها از اندرون قلب توبه نمودند،

خداوند باغی بهتر از آن باغ به آنها عطا فرمود، که خوشه‌ای از انگور آن، به قدری بزرگ بود که بر قاطری حمل می‌شد[۱].

﴿**كَذَٰلِكَ ٱلْعَذَابُ**﴾ پس از بیان اجمالی قحط در مکّه و سوختن مزرعه صاحبان باغ، ضابطه عمومی را مفصّلاً بیان فرمود: که هرگاه عذاب خدا بیاید، این چنین خواهد آمد، و آمدن عذاب در دنیا کفّاره‌ی عذاب آخرت نمی‌گردد، بلکه عذاب آخرت علاوه بر این و سخت‌تر از این است.

در آیات بعدی نخست پاداش بندگان نیک و پرهیزگار، بیان می‌گردد، و بعد از آن ردّ ادّعای باطل مشرکان دیگر مکّه، بیان می‌شود و آن این‌که کفّار مکّه می‌گفتند: اولاً قیامت نخواهد آمد و داستان زندگی بار دوم، حساب و کتاب همه افسانه‌ای بیش نیستند، و اگر با فرض محال، قیامتی هم بیاید ما در آنجا نیز به همین ثروت و مال و نعمت نایل می‌گردیم، هم چنان که در دنیا نایل آمده‌ایم. نسبت به آن در چند آیه پاسخ داده شده است که آیا خداوند بندگان نیک و مجرمان را با هم قرار برابر می‌دهد، این چگونه قضاوتی است که نه برای آن سند و دلیلی هست، و نه از کتاب آسمانی ثبوتی دارد، و نه از طرف خدا وعده و وعیدی هست، که در آنجا به شما این نعت‌ها خواهد رسید.

دلیلی عقلی برای ثبوت قیامت

از آیات مذکور ثابت گردید که آمدن قیامت، حساب و کتاب، جزا و سزای نیک و بد، همه از نظر عقل لازم و ضروری است؛ زیرا هر کس در دنیا مشاهده می‌کند، و کسی نمی‌تواند انکار نماید که فسّاق و فجّار، بدکار و ظالم، دزد و راهزن در دنیا به عیش و راحت زندگی خود را به سر می‌برند، و دزد و راهزنی گاهی در یک مورد، آن قدر ثروت و مال به دست می‌آورد که

---

۱ - مظهری.

مردم شریف و نیک در تمام عمر نمی‌تواند کسب کند، باز او نه خوف خدا و آخرت را می‌شناسد، و نه به شرم و حیا پایبند است، و خواهش‌های نفس خود را به هر نحوی که بخواهد، انجام می‌دهد، و مردم شریف و نیک اوّلاً از خدا می‌ترسد، ثانیاً اگر این نباشد از قوم و خویشاوندان شرم نموده خجالت می‌کشد.

خلاصه این‌که در این کارخانه‌ی دنیا انسان نیک و شرافتمند ناکام و مردم بدکار و اوباش پیروز و کامیاب به نظر می‌رسد، پس اگر در آینده هم چنین وقتی نیاید که در آن جا، بین حق و باطل عدالت برگزار شود و نیکوکار به پاداش عملش و بدکار به کیفر کردارش مواجه نشود، پس بد گفتن و گناه دانستن گناه، لغو و بی‌معنا می‌باشد، که انسانی از انجام خواهشایش بدون وجه و دلیل باز داشته شود، و هم چنین برای عدل و انصاف معنی باقی نمی‌ماند.

پس کسانی که به وجود خدا قایل هستند، چه جوابی دارند که انصاف خدا کجا رفت؟ امّا این شبهه که بسا اوقات مجرم در دنیا گرفتار و رسوا می‌شود به او سزا داده می‌شود و در این‌گونه موارد امتیاز انسان شریف نمایان می‌گردد، و عدل و انصاف با اجرای قوانین حکومتها برقرار می‌شود، از آن جهت این اشتباه است که اوّلاً در هر کجا و همه حال حکومتها نمی‌توانند نگران باشند، و هر کجا که باشند ثبوت آن در دادگاهها مشکل است، که بتوان به وسیله‌ی آن مجرم به سزای خود برسد، و هر کجا که جرم هم به ثبوت برسد، زر و زور، رشوه و سفارش چقدر درهای دزدی هستند که مجرم می‌تواند از آنها بیرون بیاید، و اگر جرم و عدالت حکومتهای امروز بررسی بشوند فقط شخص احمق و بی‌پشتیبان به سزای کردارش می‌رسد که نتواند با هوشیاری درهای دزدی را پیدا کند، و یا برای رشوه مبلغی در دست نداشته باشد، و یا کسی مساعد او نباشد، و یا به سبب نادانی

خویش نتواند این راهها را به کار ببرد، و دیگر تمام مجرمان آزاد می‌گردند.

جمله‌ی: ﴿أَفَنَجْعَلُ ٱلْمُسْلِمِينَ كَٱلْمُجْرِمِينَ﴾ قرآن این حقیقت را روشن نمود که از نظر عقل هم ضروری است که چنین وقتی باید فرا رسد، که در آن همه، مورد محاسبه قرار گیرند و برای مجرمان درهای دزدی وجود نداشته باشد، و انصاف صد در صد برپا گردد، و در میان نیک و بد امتیاز واضحی داده شود، و اگر چنین نیست، پس در دنیا هیچ کار بدی بد هم نیست و هیچ جرمی جرم محسوب نمی‌شود، پس عدل و انصاف خدا معنیٰ ندارد.

و وقتی که وقوع قیامت و جزا و سزای اعمال در آن، یقینی است، در آینده برخی از احوال قیامت و سزای مجرمان ذکر می‌گردد، که در آن، اعجاز کشف ساق بیان می‌شود، و حقیقت آن در خلاصه‌ی تفسیر آمده است: ﴿فَذَرْنِى وَمَن يُكَذِّبُ بِهَـٰذَا ٱلْحَدِيثِ﴾ یعنی شما مرا با تکذیب کنندگان از قیامت، رها کنید، سپس ببینید که با آنها چه خواهم کرد، در اینجا رها کردن به صورت محاوره آورده شده است، مقصود از آن اعتماد و توکّل بر خداست.

حاصل کلام این است که از طرف کفّار بارها تقاضا می‌شد که اگر در واقع نزد خداوند مجرم هستیم و خداوند بر عذاب دادن ما قادر است، پس اکنون چرا ما را مورد عذاب قرار نمی‌دهد، به سبب اینگونه تقاضاهای دلخراش، گاهی در قلب رسول خداﷺ هم چنین خیالی شاید خطور می‌کرد، و امکان دارد گاهی دعا هم کرده باشد، که بر آنها اکنون عذاب بیاید، تا باقی ماندگان اصلاح شوند، بنابر این، فرمود: که ما حکمت خویش را بهتر می‌دانیم، تا حدّی به آنها مهلت می‌دهیم، فوراً عذاب نازل نمی‌کنیم، که در این ضمن وجود آزمایشی برای آنها و نیز مهلتی برای ایمان آوردن وجود دارد، سپس واقعه‌ی حضرت یونس علیه السلام را ذکر نموده به آن حضرتﷺ نصیحت فرمود: که هم چنان که حضرت یونس علیه السلام بنابه تقاضای مردم تنگ

آمد و دعا کرد و آثار عذاب نمایان شد و حضرت یونس علیه السلام از جای عذاب به جای دیگر نقل مکان کرد، امّا سپس کلّ امّت او با الحاح و زاری و اخلاص توبه کردند، خداوند آنها را مورد عفو قرار داد، و عذاب را برطرف نمود. پس حضرت یونس علیه السلام احساس شرم نموده که من در میان آنها دروغگو محسوب می‌شوم، از ترس این بدنامی، بدون اذن صریح خدا به اجتهاد خویش، این راه را اختیار کرد که به سوی قوم بر نمی‌گردم، بنابراین، خداوند برای متنبّه گردانیدن او، در اثنای سفر دریا، به ماهی دستور داد تا او را ببلعد، پس از این که متنبّه شد، استغفار نمود و طلب عفو کرد، آنگاه خداوند درهای نعمتهای سابقه خود را بر او گشود، این واقعه در سوره‌ی «یونس» و دیگر سوره‌ها گذشته است که ضمن یادآوری آن، به آن‌حضرت صلی الله علیه وسلم نصیحت نمود که شما از تقاضاهای مردم مغلوب نشوید و به شتاب برای آنها تقاضای عذاب نفرمایید، ما حکمتهای خود و مصلحت جهان را می‌دانیم، بر ما توکّل کنید، ﴿وَ لَا تَكُن كَصَاحِبِ ٱلْحُوتِ﴾ در اینجا به حضرت یونس علیه السلام به این مناسبت صاحب حوت گفته شد که او مدّتی در شکم ماهی ماند.

﴿وَ إِن يَكَادُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَـٰرِهِمْ﴾ «لَيُزْلِقُونَكَ» از ازلاق مشتق است که به معنای لیز دادن و انداختن می‌آید، منظور آیه این است که کفّار مکّه شما را به خشم و نگاهی کج می‌بینند، زمانی که کلام خدا را می‌شنوند می‌گویند که او مجنون است، می‌خواهند شما را از جای و مکان خودت بلغزانند، ﴿وَ مَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَـٰلَمِينَ﴾ در صورتی که این کلام برای کلّ اهل جهان پند و نصیحتی است و ضامن فلاح و صلاح آنهاست، آیا صاحب چنین کلامی می‌تواند مجنون باشد، در ابتدای سوره، به طعنه‌ی کفّار جواب داده شد، و در پایان به گونه‌ای دیگر به آن پاسخ داده می‌شود.

امام بغوی و عدّه‌ای دیگر از مفسّرین، برای این آیات واقعه‌ی خاصی

نقل کرده‌اند که مراد از آن نظر بد است، که از آن به انسان ضرر و مرض، بلکه بسا اوقات هلاکت می‌رسد، و این حقیقتی است، و در احادیث صحیح نیز بر حق بودن نظر بد آمده است، و در عرب هم معروف و مشهور بود و یکی در مکّه برای نظر بد کردن بسیار شهرت داشت، هنگامی که بر شتر و یا حیوانی دیگر نظر می‌انداخت آن فوراً می‌مرد، کفّار مکّه با رسول خداﷺ دشمنی داشتند و به هر شکل می‌کوشیدند که او را از بین ببرند، و یا حدّاقل اذیت و آزاری به او برسانند، لذا در این فکر قرار گرفتند که بوسیله این شخص، به او نظر بدی برسد، او را فرا خواندند و کوشیدند تا بر آن‌حضرتﷺ نظر بدی بیندازد، ولی خداوند رسول خود را حفظ نمود، و این آیات در باره‌ی او نازل شدند، و در جمله‌ی: ﴿لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَـٰرِهِمْ﴾ همین انداختن نظر بد را بیان می‌فرماید.

فایده: از حضرت حسن بصری منقول است که اگر به کسی نظر بدی رسیده است، خواندن و دم کردن این آیات بر او، اثر آن را زایل می‌کند، و این آیات از: ﴿وَإِن يَكَادُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا﴾ تا آخر سوره می‌باشد[1].

تمت سورة‌القلم بحمدالله یوم‌الاحد لست مضین من رجب سنه ۱۳۹۱هـ

وکذلك تمت الترجمة بحمده تعالیٰ و عونه بعد اذان العشاء من لیلة الثلاثاء لاحد و عشرین من الربیع الثانی سنه ۱۴۱۰هـ

* * *

---

۱ - مظهری.



سورة الحاقة

سورةالحاقة مكيةوهی اثنتان و خمسون آية و فيها ركوعان

سوره حاقه در مکه نازل شده و دارای پنجاه و دو آیه و دو رکوع می‌باشد

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

شروع به نام خدای بی‌حد مهربان و بی‌نهایت رحیم

اَلْحَاقَّةُ ﴿۱﴾ مَا اَلْحَاقَّةُ ﴿۲﴾ وَ مَا أَدْرَاكَ مَا اَلْحَاقَّةُ ﴿۳﴾

آن ثابت شونده. چیست آن ثابت شونده. و تو چه فکر کردی که چیست آن ثابت شونده.

كَذَّبَتْ ثَمُودُ وَ عَادُ بِالْقَارِعَةِ ﴿۴﴾ فَأَمَّا ثَمُودُ فَأُهْلِكُوا بِالطَّاغِيَةِ ﴿۵﴾ وَ أَمَّا

تکذیب نمودند ثمود و عاد کوبنده را. پس ثمود هلاک شدند به آفتی از حد گذرنده. و امّا

عَادُ فَأُهْلِكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ ﴿۶﴾ سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَ ثَمٰنِيَةَ

عاد برباد شدند به‌بادی بسیار سرد و سرکش. مقرّر کرد آن را بر آنها هفت شب و هشت

أَيَّامٍ حُسُوماً فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صَرْعَىٰ كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ

روز، پی‌درپی، پس تو می‌بینی‌که‌آنها درآن بی‌هوش‌افتاده‌اند، گویاکه تنه‌ی درخت‌خرمای

خَاوِيَةٍ ﴿۷﴾ فَهَلْ تَرَىٰ لَهُم مِّن بَاقِيَةٍ ﴿۸﴾ وَ جَآءَ فِرْعَوْنُ وَ مَن قَبْلَهُ

توخالی‌هستند. پس‌آیامی‌بینی‌ازآنهاباقی‌مانده‌ای. وآمدفرعون‌وکسانی‌که پیش ازاوبودند

وَالْمُؤْتَفِكَـٰتُ بِالْخَاطِئَةِ ﴿۹﴾ فَعَصَوْا رَسُولَ رَبِّهِمْ

و روستاهای زیرورو شونده‌مرتکب‌به‌گناه. پس نافرمانی کردند ازرسول ربّ خود،

فَأَخَذَهُمْ أَخْذَةً رَّابِيَةً ﴿١٠﴾ إِنَّا لَمَّا طَغَا ٱلْمَآءُ حَمَلْنَـٰكُمْ فِى ٱلْجَارِيَةِ ﴿١١﴾
پس‌گرفت آنهارا گرفتن‌سختی. ماوقتی‌که طغیان‌کردآب سوارکردیم‌شمارا در کشتی‌روان.

لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكِرَةً وَ تَعِيَهَآ أُذُنٌ وَٰعِيَةٌ ﴿١٢﴾ فَإِذَا
تا قرار دهیم آن رابرای شما یادگاری، و یاد کند آن را گوشهای یادکننده. پس وقتی که

نُفِخَ فِى ٱلصُّورِ نَفْخَةٌ وَٰحِدَةٌ ﴿١٣﴾ وَ حُمِلَتِ ٱلْأَرْضُ وَٱلْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً
دمیده‌شددر صور یک‌باردمیدن. وبرداشته‌شوند زمین وکوهها، پس ریز ریز کرده‌شوند

وَٰحِدَةً ﴿١٤﴾ فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ ٱلْوَاقِعَةُ ﴿١٥﴾ وَٱنشَقَّتِ ٱلسَّمَآءُ فَهِىَ يَوْمَئِذٍ
یکبار. پس در آن روز واقع می‌شود واقعه شونده. و بشگافد آسمان پس آن، در آن روز

وَاهِيَةٌ ﴿١٦﴾ وَٱلْمَلَكُ عَلَىٰٓ أَرْجَآئِهَا وَ يَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ
از هم پاشیده می‌شود. و فرشتگان می‌باشند بر کنارهای آن، و برمی‌دارد عرش ربّ تو را

فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَـٰنِيَةٌ ﴿١٧﴾ يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لَا تَخْفَىٰ مِنكُمْ
بالای آنها در آن روز هشت نفر. در آن روز عرضه می‌شوید که پوشیده نمی‌ماند از شما

خَافِيَةٌ ﴿١٨﴾ فَأَمَّا مَنْ أُوتِىَ كِتَـٰبَهُۥ بِيَمِينِهِۦ فَيَقُولُ هَآؤُمُ
پوشیده شونده‌ای. پس هر کسی که داده شود نامه‌اش به‌دست راستش، می‌گوید بگیرید و

ٱقْرَءُوا كِتَـٰبِيَهْ ﴿١٩﴾ إِنِّى ظَنَنتُ أَنِّى مُلَـٰقٍ حِسَابِيَهْ ﴿٢٠﴾ فَهُوَ فِى
بخوانید نامه‌ی مرا. من خیال داشتم که می‌رسد به‌من حساب من. پس قرار می‌گیرد او در

عِيشَةٍ رَّاضِيَةٍ ﴿٢١﴾ فِى جَنَّةٍ عَالِيَةٍ ﴿٢٢﴾ قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ ﴿٢٣﴾ كُلُوا وَٱشْرَبُوا
زندگی پسندیده‌ای. در باغی بلند. که میوه‌اش خم شده‌است. بخورید و بنوشید،

هَنِيٓـًٔا بِمَآ أَسْلَفْتُمْ فِى ٱلْأَيَّامِ ٱلْخَالِيَةِ ﴿٢٤﴾ وَ أَمَّا مَنْ أُوتِىَ كِتَـٰبَهُۥ بِشِمَالِهِۦ
گوارا به‌آنچه فرستاده‌اید، در روزهای گذشته. وکسی‌که برسد به‌او نامه‌اش به‌دست چپ‌او



فَیَقُولُ یَـٰلَیْتَنِی لَمْ أُوتَ کِتَـٰبِیَهْ ﴿۲۵﴾ وَ لَمْ أَدْرِ مَا حِسَابِیَهْ ﴿۲۶﴾ یَـٰلَیْتَهَا
می‌گوید ای‌کاش‌که نمی‌رسید به‌من نامه‌ای. و نمی‌دانستم چیست حساب من. کاش که

کَانَتِ ٱلْقَاضِیَةَ ﴿۲۷﴾ مَآ أَغْنَىٰ عَنِّی مَالِیَهْ ﴿۲۸﴾ هَلَكَ عَنِّی سُلْطَـٰنِیَهْ ﴿۲۹﴾
مرگ کار را تمام می‌کرد. به دردم نخورد مال من. از بین رفت سلطنت من.

خُذُوهُ فَغُلُّوهُ ﴿۳۰﴾ ثُمَّ ٱلْجَحِیمَ صَلُّوهُ ﴿۳۱﴾ ثُمَّ فِی سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا
بگیرید او را و طوق در گردنش اندازید. باز در کوره‌ی آتش بیندازید. سپس در زنجیر

سَبْعُونَ ذِرَاعاً فَاسْلُکُوهُ ﴿۳۲﴾ إِنَّهُ کَانَ لَا یُؤْمِنُ بِاللهِ ٱلْعَظِیمِ ﴿۳۳﴾ وَلَا یَحُضُّ
هفتاد گزی، او را درآورید. او ایمان نمی‌آورد به خدای بزرگ. و تأکید نمی‌کرد

عَلَىٰ طَعَامِ ٱلْمِسْکِینِ ﴿۳۴﴾ فَلَیْسَ لَهُ ٱلْیَوْمَ هَـٰهُنَا حَمِیمٌ ﴿۳۵﴾ وَ لَا
به طعام دادن فقرا. پس نیست برای او امروز در اینجا دوستی. و نه

طَعَامٌ إِلَّا مِنْ غِسْلِینٍ ﴿۳۶﴾ لَّا یَأْکُلُهُ إِلَّا ٱلْخَـٰطِـُٔونَ ﴿۳۷﴾ فَلَآ أُقْسِمُ بِمَا
طعامی غیر از غساله زخمها. که نمی‌خورند آن را غیر از گناهکاران. پس قسم به آنچه

تُبْصِرُونَ ﴿۳۸﴾ وَ مَا لَا تُبْصِرُونَ ﴿۳۹﴾ إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ کَرِیمٍ ﴿۴۰﴾ وَ مَا
می‌بینید. و آنچه نمی‌بینید. که این گفتار رسولی بزرگوار است. و نیست

هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِیلاً مَّا تُؤْمِنُونَ ﴿۴۱﴾ وَ لَا بِقَوْلِ کَاهِنٍ قَلِیلاً
گفتار شاعری، بسیار کم یقین می‌کنید. و نه گفتار کاهنی، بسیار کم

مَّا تَذَکَّرُونَ ﴿۴۲﴾ تَنزِیلٌ مِّن رَّبِّ ٱلْعَـٰلَمِینَ ﴿۴۳﴾ وَ لَوْ تَقَوَّلَ عَلَیْنَا بَعْضَ
فکر می‌کنید. نازل شده است از جانب رب جهانیان. و اگر او دروغ می‌گفت علیه ما بعضی

ٱلْأَقَاوِیلِ ﴿۴۴﴾ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْیَمِینِ ﴿۴۵﴾ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ ٱلْوَتِینَ ﴿۴۶﴾
گفتار را. می‌گرفتیم دست راست او را. باز می‌زدیم گردن او را.

فَمَا مِنكُم مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَـٰجِزِينَ ﴿۴۷﴾ وَ إِنَّهُ لَـتَذْكِـرَةٌ لِـلْمُتَّقِينَ ﴿۴۸﴾ وَ
پس نیست کسی از شما که او را نجات دهد. و این نصیحتی است برای ترسندگان. و

إِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِنكُم مُكَذِّبِينَ ﴿۴۹﴾ وَ إِنَّهُ لَحَسْرَةٌ عَلَى ٱلْكَـٰفِرِينَ ﴿۵۰﴾ وَ
می‌دانیم که بعضی از شما تکذیب کننده است. و آن حسرتی است بر کفّار. و

إِنَّهُ لَحَقُّ ٱلْيَقِينِ ﴿۵۱﴾ فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ ٱلْعَظِيمِ ﴿۵۲﴾
آن شایسته یقین کردن‌است. پس به‌پاکی یادکن نام‌رب بزرگ خودرا.

خلاصه‌ی تفسیر

آن امر واقع شونده، چگونه است آن امر واقع شونده، و آیا خبر دارید که چگونه است آن امر واقع شونده (هدف از این، بیان عظمت و هولناکی قیامت است، و این استفهامات برای تهویل آمده‌اند،) ثمود و عاد آن چیز کوبنده (قیامت) را تکذیب نمودند. پس ثمود با صدایی پر زور هلاک شد، و عاد با بادی تند و تیز هلاک گردید، که خداوند آن را بر آنها هفت شب و هشت روز متواتر مسلّط گردانیده بود، پس (ای مخاطب اگر) تو (در آن هنگام آنجا می‌بودی) آن قوم را می‌دیدی که آنچنان افتاده‌اند که گویی تنه‌ی درخت خرما هستند، (افتاده از آن جهت که بسیار بلند قامت بودند،) پس آیا کسی را از آنها نجات یافته می‌بینی، (کسی از آنها نجات یافت، چنان که خداوند می‌فرماید: **﴿هَلْ تُحِسُّ مِنْهُمْ مِنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزاً﴾**[1]) و (هم چنین) فرعون و کسانی که پیش از او بودند، (که شامل قوم نوح، عاد و ثمود هم می‌شوند،) و روستاهای زیر و رو شده‌ی (قوم لوط) بسیار کوتاهی (کفر و شرک) ورزیدند (بنابر این، رسولی به نزد آنان فرستاده شد،) پس آنان گفته‌ی رسول پروردگار خود را (که به سوی آنها فرستاده

---

۱ - مریم، ۹۸.

شده بود،) قبول نکردند، (و از کفر و شرک دست برنداشتند، که شامل تکذیب قیامت هم می‌شود،) پس خداوند آنها را به وجه سختی، گرفت. (که از آن جمله داستان عاد و ثمود گذشت و داستان عقوبت قوم لوط و قوم فرعون در بسیاری از آیات، قبلاً آمده است، و از عقوبت قوم نوح در آینده ضمن بیان امتنان، یادآوری می‌شود؛ که) ما وقتی (در زمان حضرت نوح علیه‌السلام) آب طغیان کرد، شما را (بزرگان شما را که مؤمن بودند و نجات آنها سبب وجود شما قرار گرفت،) سوار کشتی نمودیم، (و بقیه را غرق کردیم،) تا ما این واقعه را برای شما یادگار (و عبرتی) قرار دهیم، و گوشهای یاد کننده آن را، یاد کنند. (به گوشها، یادکننده مجازا گفت، حاصل این‌که آن را یاد نموده از موجبات عذاب پرهیز نمایند، این داستان مکذّبین قیامت بود، سپس هول و خوف قیامت بیان می‌گردد، یعنی) سپس وقتی که یکباره در صور دمیده می‌شود، (مراد از آن نفخه‌ی اولیٰ است) و زمین و کوهها (در آن هنگام از جایش) برداشته می‌شوند، (از حیّز خود برطرف کرده می‌شوند،) سپس هر دوی آنها به یکبار، ریز ریز کرده می‌شوند، پس در آن روز آن امر واقع شدنی، واقع می‌گردد، و آسمان شکافته می‌شود، و آن (آسمان) در آن روز کلاً ضعیف می‌باشد، (چنان که شکافته شدن دلیل ضعف است؛ یعنی آنچنان که اکنون مضبوط و مستحکم است و در آن هیچگونه ترک و شکافی نیست، در آن روز چنین باقی نمی‌ماند، بلکه ضعیف شده می‌شکافد،) و فرشتگان (که در آسمان پراکنده هستند وقتی آن شروع به شکافتن می‌کند) آسمان از وسط می‌ترکد و به هر چهار طرف جمع می‌شود؛ بنابراین، فرشته‌ها از وسط به سوی کناره‌های آن می‌روند، سپس آیه‌ی: ﴿**فَصَعِقَ مَنْ فِي ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَمَنْ فِي ٱلْأَرْضِ**﴾[1]، بر فرشتگان هم مرگ تسلّط می‌یابد، «کذا فی‌الکبیر احدالوجهین» و تمام این

---

۱ - زمر، ٦٨.

وقایع هنگام نفخه‌ی اولیٰ می‌باشد) و (در آینده وقایع نفخه‌ی ثانیه می‌آید که) عرش پروردگار شما را در آن روز هشت فرشته بر می‌دارند، (در حدیثی آمده است که حمل کنندگان عرش اکنون چهار فرشته هستند، و در قیامت آن را هشت فرشته بر می‌دارند[۱]، الغرض هشت فرشته عرش را برداشته به میدان قیامت می‌آورند، و محاسبه آغاز می‌گردد، که بیان آن در آینده می‌آید، یعنی) روزی که شما (در نزد خدا برای حساب) حاضر می‌شوید، (و) هیچ سخنی از شما (از خداوند) پوشیده نمی‌ماند، سپس (نامه‌های اعمال به دست شما داده می‌شوند، پس) کسی که نامه‌ی اعمالش به دست راستش داده شود، او (از فرط خوشی به اطرافیان خود) می‌گوید نامه‌ی اعمال مرا بخوانید، من (پیشاپیش) معتقد بودم که محاسبه‌ی من عرضه خواهد شد، (به قیامت و محاسبه، اعتقاد داشتم، یعنی ایمان و تصدیق داشتم که به برکت آن، خداوند امروز مرا مورد نوازش قرار داد،) الغرض آن شخص در عیشی پسندیده (در بهشت برین) خواهد بود، که میوه‌های آن (آن قدر) پایین خم می‌شوند، (که در همه حال که بخواهند می‌توانند از آن بچینند، و دستور می‌رسد که) بخورید و بنوشید گوارای‌تان باد، در پاداش آن کرداری که شما به امید پاداش در روزهای گذشته (در دنیا) انجام می‌دادید، و کسی که نامه‌ی اعمال او به دست چپش داده شود، پس او (با نهایت حسرت) می‌گوید، چقدر خوب بود که نامه‌ی اعمالم به من داده نمی‌شد، و من مطّلع نمی‌گردیدم که حساب من چیست؛ و چقدر خوب بود که مرگ (قبلاً) کارم را تمام می‌کرد، (و بار ثانی زنده نمی‌شدم، که بر آن این حساب و کتاب ترتیب یافت، متأسّفانه) مالم هم به دردم نخورد، پست ومقامم (نیز) از من گذشت، (ثروت و پُست هم بی‌فایده واقع شد؛ نسبت به این شخص به فرشتگان دستور داده می‌شود، که) او را بگیرید و طوقی در

---

۱ ـ کذا فی الدر مرفوعاً.

گردنش بیندازید، سپس او را وارد کنید، باز هم او را در زنجیری که هفتاد گز است، بکشید، (مقدار این گز را خدا می‌داند؛ زیرا این گز در آنجا می‌باشد، سپس علّت این عذاب را بیان نمود که) این شخص به خدای بزرگ ایمان نداشت، (آن ایمانی که بر حسب دستور انبیاعلیهم‌السلام لازم بود، نداشت) و (ضمن این‌که خودش چیزی به کسی نمی‌داد، دیگران را نیز) به طعام دادن فقیران ترغیب نمی‌کرد، (حاصل این‌که او تارک و منکر عظمت خدا و شفقت مخلوق، که ریشه‌ی اصلی عبادات متعلّق به حقوق الله و حقوق العباداند، بود، لذا مستحق عذاب قرار گرفت) پس امروز برای او نه دوستداری هست و نه غذای غیر از غسّاله‌ی زخمها هست، (غیر از چیزی که در کراهیّت و صورت، مانند غسّاله می‌باشد، که به آن جراحتها شسته شده‌اند، چیز دیگری نیست، و این حصر اضافی است، که هدف از آن نفی غذای مرغوب است، و در غیر این صورت غذای زقوم از خود آیات، برای آنها ثابت است. خلاصه این‌که غذای آنها غسلین می‌باشد) که آن را غیر از گناهکاران بزرگ، کسی دیگر نمی‌خورد (سپس حقّانیت قرآن بیان می‌شود که در آن جزا و سزا در قیامت، بیان شده است، و تکذیب آن موجب تعذیب مذکور است،) باز (پس از بیان مضمون مجازات) قسم می‌خورم به آنچه که می‌بینید و آنچه نمی‌بینید؛ (زیرا بعضی از مخلوقات بالفعل یا بالقوه، این شایستگی را دارند که با چشم دیده شوند، و بعضی دیگر به گونه‌ای هستند که بالفعل یا بالقوه، صلاحیّت دیده شدن را، ندارند؛ و این قسم با مقصود، مناسبت خاصّی دارد، که آورنده قرآن با چشم دیده نمی‌شود، و او که قرآن بر وی نازل شده، با چشم دیده می‌شد، مراد این‌که به تمام مخلوقات قسم) که این قرآن کلامی است، (از جانب خدا) که به واسطه‌ی فرشته‌ی معزّزی آورده شده است، (پس کسی که این کلام بر او نازل شده است، حتماً رسولی است،) و این کلام شاعری نیست، (آنچنان که کفّار به آن‌جنابﷺ

شاعر می‌گفتند، ولی) شما بسیار کم ایمان می‌آورید، (در اینجا عدم را به قلّت تعبیر نموده است،) و آن کلام کاهنی (نیز) نیست، (آن چنان که بعضی آن‌حضرتﷺ را کاهن می‌گفتند) امّا شما بسیار کم می‌فهمید، (در اینجا نیز مراد از قلّت، عدم است، الغرض نه این شعری است و نه کهانتی است، بلکه کلام) نازل شده از طرف ربّ العالمین است، و (در آینده یک دلیلی از دلایل عقلی بر حقانیت آن، بیان می‌شود، که) اگر این (پیامبر) کلامی (دروغ) به ما نسبت بدهد، (کلامی را که از طرف ما نباشد، آن را کلام ما بگوید، و به دروغ مدّعی نبوّت باشد) پس ما دست راست او را می‌گیریم، سپس رگ قلب او را قطع می‌کنیم، سپس هیچ یکی از شما نمی‌تواند نجات دهنده‌ی او باشد، (انسان با قطع شدن رگ قلبش می‌میرد، لذا مقصود از آن قتل است) و بدون شک این برای متّقین نصیحتی است، (فی نفسه حقّانیت از صفات کمال ذاتی آن است، و موجب نصیحت بودنش صفت کمال اضافی است،) و (در آینده وعیدی برای مکذّبین آمده است، که) ما می‌دانیم که بعضی از شما تکذیب کننده هستید، (پس ما به آنها سزا خواهیم داد) و (به این جهت) این قرآن در حق کفّار موجب حسرت است؛ (زیرا بنابر تکذیبی که کرده بودند، مستوجب عذاب آنها قرار گرفتند،) و این قرآن کلام یقینی تحقیقی است، پس پروردگار عظیم‌الشّأن خود را (که قرآن کلام اوست، حمد) تسبیح گویید.

معارف و مسایل

در این سوره وقایع هولناک قیامت و سزای فجّار و کفّار و پاداش متّقین بیان شده است؛ برای قیامت در قرآن چندین نام ذکر شده است، که در این سوره از آن، با لفظ: ﴿حَاَقَّة﴾ سپس با لفظ ﴿قَارِعَة﴾ و بعد با لفظ ﴿وَاقِعَة﴾ یادآوری شده است، و تمام اینها نامهای قیامت هستند، واژه‌ی ﴿حَاَقَّةُ﴾ به

معنای حق و ثابت می‌آید، و نیز به معنای آن که چیزی را ثابت کند هم آمده است، و این لفظ با توجّه به هر دو معنیٰ، در مورد قیامت صدق می‌کند؛ زیرا خود قیامت هم حق و وقوع آن ثابت و یقینی است و نیز قیامت جنّت را برای اهل ایمان و جهنّم را برای کفّار ثابت و مقرّر می‌نماید، و در اینجا تکرار سؤال با این نام قیامت، اشاره به هولناکی مافوق القیاس و حیرت انگیزی آن است.

معنای لفظی ﴿**قَارِعَة**﴾ کوبنده است و این لفظ از آن جهت برای قیامت به کار برده شده است، که آن مضطرب و بی‌قرار کننده همه مردم و پراکنده کننده همه اجسام آسمانها و زمین است.

﴿**طَّاغِيَة**﴾ از طغیان مشتق و به معنای متجاوز از حد است، و مقصود از آن، آن صدای تند و تیزی است، که از حد تمام صداهای دنیا متجاوز باشد، و قلب و دماغ انسان نتواند آن را تحمّل کند، زمانی که نافرمانی قوم از حد گذشت، عذاب خدا بر آنها به صورت صدای بس مهیب و سخت، آمد، که مجموعه‌ای از تمام جرقه‌های برق جهان و صداهای شدید آن بود، که در اثر آن دلهایشان پاره شدند، ﴿**بِرِيحٍ صَرْصَرٍ**﴾ به آن باد تند و تیز گفته می‌شود که بسیار سرد هم باشد، ﴿**سَبْعَ لَيَالٍ وَ ثَمَـٰنِيَةَ أَيَّامٍ**﴾ در بعضی روایات آمده است که این عذاب طوفان باد، از صبح روز چهارشنبه آغاز گردیده تا غروب چهارشنبه دیگر، ادامه یافت، که بدین ترتیب روزها هشت و شبها هفت شدند.

﴿**حُسُوماً**﴾ جمع حاسم به معنای قاطع و استیصال کننده، یعنی فنا کننده‌ی کامل، می‌آید.

﴿**مُؤْتَفِكَـٰت**﴾ به معنای آمیخته و مختلط می‌آید، و به روستاهای حضرت لوط از این جهت مؤتفکات گفته شد، که آنها پشت سرهم بودند، و یا بدین جهت که وقتی در هنگام نزول عذاب زیر و رو شدند همه با هم

آمیخته شدند.

﴿فَإِذَا نُفِخَ فِي ٱلصُّورِ نَفْخَةٌ وَٰحِدَةٌ﴾ در «ترمذی» از حضرت عبدالله بن عمر حدیثی مرفوع آمده است که صور چیزی است مانند شاخ، که در روز قیامت در آن دمیده می‌شود.

﴿نَفْخَةٌ وَٰحِدَةٌ﴾ مقصود از آن، این‌که: صدای صور یکباره ناگهان بلند می‌شود، و پیاپی باقی می‌ماند، تا این‌که همه در اثر آن بمیرند.

از نصوص قرآن و سنّت ثابت است که در روز قیامت صور دوبار دمیده می‌شود، که به نخستین بار ﴿نَفْخَةٌ، صَعِقَ﴾ گفته می‌شود که در خصوص آن در آیه ۶۸ سوره‌ی زمر: ﴿فَصَعِقَ مَنْ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَ مَنْ فِي ٱلْأَرْضِ﴾ آمده است، که تمام اهل آسمانها یعنی فرشتگان و تمام جن و انس و حیوانات روی زمین، بی‌هوش می‌شوند (سپس در آن بی‌هوشی، همه می‌میرند،) و به نفخه‌ی دوم «نفخه‌ی بعث» گفته می‌شود.

بعث به معنای برخاستن است، و در اثر این نفخه، تمام مردگان زنده شد، بر می‌خیزند، که قرآن فرموده است: ﴿وَ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ﴾ یعنی بار دوم در صور دمیده می‌شود که در اثر آن ناگهان تمام مردگان زنده شده برمی‌خیزند، و می‌نگرند.

آنچه در بعضی روایات، علاوه بر این دو نفخه، «نفخه‌ی» سومی ذکر شده است، به آن «نفخه‌ی نزع» می‌گویند؛ از تأمّل و اندیشه در مجموع روایات و نصوص، معلوم می‌شود که مراد از آن نفخه‌ی اولی است، که در ابتدا به آن «نفخه‌ی نزع» گفته می‌شود، و در انتها «نفخه‌ی صعق» می‌گردد[1].

﴿وَ يَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَٰنِيَةٌ﴾ یعنی در روز قیامت عرش رحمٰن را هشت فرشته برمی‌دارند، و در بعضی روایات حدیث آمده است

---

۱ - مظهری.

که قبل از وقوع قیامت، این وظیفه محوّل به چهار فرشته است که در روز قیامت چهار فرشته‌ی دیگر بر آنها، افزوده می‌شود؛ که مجموعاً هشت تا می‌شوند.

امّا این که عرش رحمٰن چه چیزی است، و حقیقت، شکل و صورت واقعی آن چگونه است، و فرشتگان به چه صورتی آن را برمی‌دارند، تمام اینها اموری هستند که عقل نمی‌تواند آنها را احاطه کند، و نه انسان اجازه دارد در این مباحث، بحث نموده از اندیشه و فکر استفاده کند، مسلک سلف صالحین صحابه و تابعین نسبت به اینگونه مباحث، این است که به آنها باید ایمان آورد، بدین صورت که آنچه مراد خدا از آنهاست، حق است، و حقیقت و کیفیّت آنها نامعلوم است.

﴿**يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لَا تَخْفَىٰ مِنكُمْ خَافِيَةٌ**﴾ یعنی در آن روز همه چیز به بارگاه خداوندی عرضه می‌شود، هیچ امر مکنونی توان پوشیده ماندن را ندارد، از علم و بصر خداوند امروز هم کسی نمی‌تواند پنهان گردد، و خصوصیت آن روز شاید این باشد که در میدان حشر تمام زمین به صورت سطح صاف درمی‌آید، و هیچ پَستی و بلندی در آن باقی نمی‌ماند، کوه، بلندی، تعمیرات و منازل، درخت و مزرعه‌ای، باقی نخواهد ماند، اینها هستند که در دنیا مردم پشت آنها پنهان می‌شدند، در آنجا از این امور چیزی باقی نمی‌ماند، لذا برای کسی امکان پنهان شدن باقی نخواهد ماند.

﴿**هَاؤُمُ اقْرَءُوا كِتَابِيَهْ**﴾ لفظ: ﴿**هَاؤُمُ**﴾ به معنای «**خُذُوا**» است که برای جمع به کار می‌رود، مقصود این که کسی که نامه‌ی اعمالش به دست راستش داده می‌شود، از فرط خوشی به مردم اطراف خود می‌گوید: بگیرید این نامه‌ی اعمالم را بخوانید.

﴿**هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيَهْ**﴾ معنای لفظی، سلطان غلبه و تسلّط است بنابر این به «حکومت» سلطنت و به حاکم سلطان گفته می‌شود، منظور این که

آنچه در دنیا بر دیگران غلبه و تسلّطی داشتم و بین مردم از همه بزرگتر تسلیم می‌شدم، آن برتری و غلبه کوچکترین دردی را برای من دوا نکرد؛ و می‌توان سلطان را به معنای حجّت گرفت، پس معنای آن، این می‌شود که متأسّفانه امروز پیش من هیچ حجّت و سندی نیست، که بتوان به وسیله‌ی آن از عذاب الهی نجات یافت.

خُذُوهُ فَغُلُّوهُ﴾ این دستور به فرشتگان داده می‌شود که این مجرم را بگیرید، و طوق در گردنش بیندازید، امّا در الفاظ آیه نیامده است که دستور به چه کسی داده می‌شود؛ بنابر این، در بعضی روایات آمده است که وقتی این حکم صادر می‌شود همه‌ی در و دیوار و همه‌ی چیزهای دیگر مانند نوکرها مطیع و فرمانبردار از هر طرف جهت گرفتن او می‌دوند.

﴿ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعاً فَاسْلُكُوهُ﴾ یعنی سپس او را در زنجیری که هفتاد گز هست، بکشید.

می‌توان مفهوم به زنجیر کشیدن را چنان قرار داد که در خلاصه‌ی تفسیر ذکر شد که او را با زنجیر ببندید، ولی معنای حقیقی آن این است که زنجیر را در بدن او داخل کرده از طرف دیگر بیرون کشید، مانند آن که دانه‌های مروارید و یا تسبیح در ریسمان کشیده می‌شوند، و از بعضی روایات حدیث معنای حقیقی آن تأیید می‌گردد[۱].

﴿فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ هَـٰهُنَا حَمِيمٌ ○ وَ لَا طَعَامٌ إِلَّا مِنْ غِسْلِينٍ﴾ به دوست مخلص و صمیمی «حمیم» گفته می‌شود، و «غسلین» به کسر عین آن آبی است که ریم و خون جراحتهای اهل جهنّم شسته می‌شوند، منظور آیات این است که در این روز هیچ دوست و عزیزی نمی‌تواند از او حمایت کند و نمی‌تواند او را از عذاب نجات بدهد، و برای غذای او غیر از این آب گندیده که در آن ریم و خون اهل جهنّم می‌ریزند، چیز دیگری نخواهد

---

۱ - مظهری.

شد، و مفهوم نبودن غیر آن در خلاصه‌ی تفسیر چنین نشان داده شد که غذای مرغوبی نخواهد شد، و غذای ناگوار و بد مزه‌ای مانند «غسلین» منتفی نیست، لذا رسیدن طعام «زقوم» به اهل جهنّم که در آیات دیگر آمده است با این منافاتی ندارد.

﴿فَلَا أُقسِمُ بِمَا تُبصِرُونَ ○ وَ مَا لَا تُبصِرُونَ﴾ یعنی قسم به تمام آنچه می‌بینید، یا می‌توانید ببینید، و به آنچه نمی‌بینید، و یا نمی‌توانید ببینید، که شامل همه‌ی مخلوقات عالم می‌شود.

بعضی حضرات فرموده‌اند که مراد از چیزهای نادیدنی، ذات و صفات حق تعالیٰ است، و بعضی فرموده‌اند: مراد از اشیای دیدنی امور دنیا و از نادیدنی امور آخرت است[۱]، والله اعلم.

﴿وَ لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا﴾ «تقوّل» به معنای سخن‌سازی است و «وتین» آن رگی است که از قلب خارج می‌شود و به وسیله‌ی آن روح در جسم انسان منتشر می‌گردد، و از قطع شدن آن فوراً مرگ عارض می‌گردد.

در آیات گذشته آن خیال باطل اهل مکّه رد گردید که بعضی آن‌حضرت ﷺ را شاعر و کلام او را شعر می‌گفتند، بعضی او را کاهن و کلامش را کهانت می‌نامیدند، کاهن کسی است که از جنّیان و شیاطین خبری را گرفته و یا از آثار ستارگان چیزی را درک نموده نسبت به آینده پیشگویی کند.

الغرض حاصل تهمت زدن به او، به شاعر و کاهن، این بود که آنچه او بر مردم تلاوت می‌کند، از جانب خدا نیست، بلکه خود ساخته‌ی خود آن‌حضرت ﷺ است، و یا از شیاطین مانند کاهنان گرفته به مردم عرضه می‌کند، و می‌گوید این از جانب خداست، حق تعالی در آیات فوق‌الذّکر، این خیال باطل آنها را، به گونه‌ای دیگر، با شدّت رد نمود، که ای دیوانه‌ها

---

۱ - مظهری.

اگر این رسول «العیاذ بالله» سخنان دروغی به ما نسبت می‌داد، و به ما افتراپردازی می‌کرد، آیا ما هم چنان او را می‌دیدیم و به او مهلت می‌دادیم، که خلق خدا را در گمراهی مبتلا کند، این را هیچ عاقلی نمی‌تواند باور داشته باشد؛ لذا در این آیه به صورت فرض محال می‌فرماید: که اگر این رسول سخنی از جانب خود ساخته و به ما نسبت می‌داد، دست راست او را می‌گرفتیم و رگ روح او را قطع می‌کردیم، و کسی نمی‌توانست او را از این سزا نجات بخشد.

در اینجا، این الفاظ شدید را به گوش آن دسته از جهان، به طور فرض محال به کار برد، و تخصیص گرفتن دست راست غالباً بدین جهت است که هرگاه مجرم به قتل رسانیده می‌شود، قاتل روبروی او می‌ایستد و دست راست او برابر به دست چپ قاتل قرار می‌گیرد که قاتل با دست چپ دست راست او را گرفته، بر او حمله می‌کند.

تنبیه: در اینجا نسبت به واقعه‌ی خاصّی چنین فرمود: که اگر خدای ناخواسته معاذ الله رسول اللهﷺ از طرف خود چیزی ساخته و به خداوند منسوب می‌کرد، با او چنین برخورد می‌شد، و ضابطه‌ی عمومی ذکر نشده است، که اگر هر کس در هر وقت به دروغ ادّعای نبوّت بکند او هلاک گردانیده می‌شود، از اینجاست که در دنیا بسیاری از مردم به دروغ ادّعای نبوّت کردند، و چنین عذابی به سراغ آنها نیامد.

﴿فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ﴾ در آیات ماقبل، نشان داده شد که رسول‌خداﷺ از جانب خود چیزی نمی‌گوید، هر چه می‌فرماید کلام الهی است، که برای متّقیان پند و نصیحتی است، ولی ما این را هم نمی‌دانیم که بسیاری از شما باوجود دانستن این امور قطعی و یقینی، او را تکذیب می‌کنید، که در نتیجه در قیامت به حسرت و یأس و عذاب دایمی، مبتلا خواهید شد، و در پایان فرمود: **﴿وَ إِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِينِ﴾** این امر کاملاً برحق و

یقینی است، که در آن مجالی برای شکّ و تردید وجود ندارد، سپس رسول خداﷺ را مخاطب قرار داده فرمود: ﴿فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ﴾ که اشاره به این است که شما به سخنان کفّار گوش فرا ندهید، و از آنها نگران نباشید، بلکه به تسبیح و تقدیس ربّ عظیم خود، مشغول باشید، که وسیله‌ی نجات از تمام غمها، فقط همین است، چنان که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَ لَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ، فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَ كُن مِنَ السَّاجِدِينَ﴾ یعنی ما می‌دانیم که شما از گفتگوی بیهوده‌ی کفار، دل تنگ می‌شوید، معالجه‌ی آن این است، که شما به حمد پروردگار خویش، مشغول باشید، و به سخنان آنان توجّه نکنید.

در سنن «ابوداوود» از حضرت عقبه بن عامر جهنی روایت است، زمانی که این آیه‌ی ﴿فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ﴾ نازل شد، رسول خداﷺ فرمود: این را در رکوع بخوانید، و چون آیه‌ی ﴿فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْأَعْلَىٰ﴾[1] نازل شد، فرمود: این را در سجده‌ی خودتان بخوانید، بنابر این به اجماع امّت این دو تسبیح در رکوع و سجده خوانده می‌شوند، و نزد جمهور خواندن این تسبیح و تکرار آن سنّت است، حتی بعضی حضرات خواندن آن را واجب دانسته‌اند.

تمت سورة الحاقة بحمد الله تعالیٰ

و تمت الترجمة بعونه تعالیٰ بعد صلوة الصبح من السبت فی‌الیوم الخامس والعشرین من الربیع الثانی سنه ۱۴۱۰ هـ و نسأل الله تعالی أن یتم باقی الترجمة، و هو علی ذلك قدیر.

* * *

---

۱ - اعلیٰ، ۱.

سورة المعارج

سورة المعارج مكية و هی اربع و اربعون آية و فيها ركوعان

سورهٔ‌ی معارج در مكه نازل‌شده ودارای چهل‌وچهار آيه و دو ركوع‌می‌باشد

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

شروع به نام خدای بی‌حد مهربان و بی‌نهایت رحیم

سَأَلَ سَآئِلُ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ ﴿١﴾ لِّلْكَٰفِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ ﴿٢﴾

جویاشد جوینده‌ای، عذابی‌را که واقع شدنی‌است. برای‌کفار، نیست‌آن‌را دفع‌کننده‌ای.

مِنَ اللهِ ذِى الْمَعَارِجِ ﴿٣﴾ تَعْرُجُ الْمَلَٰئِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِى يَوْمٍ

از طرف خدای دارای مراتب بلند. بالا می‌روند فرشتگان و روح به سوی او در روزی که

كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ ﴿٤﴾ فَاصْبِرْ صَبْراً جَمِيلاً ﴿٥﴾ إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ

طول آن پنجاه هزار سال است. پس صبر کن صبر کردن خوبی. آنها می‌بینند آن را

بَعِيداً ﴿٦﴾ وَ نَرَاهُ قَرِيباً ﴿٧﴾ يَوْمَ تَكُونُ السَّمَآءُ كَالْمُهْلِ ﴿٨﴾ وَ تَكُونُ

دور. و ما می‌بینیم آن را نزدیک. روزی که می‌باشد آسمان مانند مس گداخته. و می‌شوند

الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ ﴿٩﴾ وَ لَا يَسْئَلُ حَمِيمٌ حَمِيماً ﴿١٠﴾ يُبَصَّرُونَهُمْ

کوهها مانند پشم رنگ شده. و نمی‌پرسد دوستی دوستی را. همه به نظر آنها می‌رسند،

يَوَدُّ الْمُجْرِمُ لَوْ يَفْتَدِى مِنْ عَذَابِ يَوْمِئِذٍ بِبَنِيهِ ﴿١١﴾ وَ صَٰحِبَتِهِ وَ

می‌خواهد گناهکار که فدیه دهد از عذاب آن روز، پسران خود را. و همسر خود را و

أَخِيهِ ﴿۱۲﴾ وَ فَصِيلَتِهِ ٱلَّتِى تُئْوِيهِ ﴿۱۳﴾ وَ مَن فِى ٱلْأَرْضِ
برادر خود را. و خاندان خود را که در آن، سکونت می‌کرد. و هر کسی را که در زمین است

جَمِيعاً ثُمَّ يُنجِيهِ ﴿۱۴﴾ كَلَّا إِنَّهَا لَظَىٰ ﴿۱۵﴾ نَزَّاعَةً
همه‌را، سپس‌خودرا نجات دهد. هرگز چنین‌نیست، آن آتش شعله‌ور است. بیرون‌کشنده

لِّلشَّوَىٰ ﴿۱۶﴾ تَدْعُوا مَنْ أَدْبَرَ وَ تَوَلَّىٰ ﴿۱۷﴾ وَ جَمَعَ فَأَوْعَىٰ ﴿۱۸﴾
جگر است. می‌خواند کسی را که پشت نموده و برگشته است. وجمع نموده پس نگهداشته است.

إِنَّ ٱلْإِنسَـٰنَ خُلِقَ هَلُوعاً ﴿۱۹﴾ إِذَا مَسَّهُ ٱلشَّرُّ جَزُوعاً ﴿۲۰﴾ وَ إِذَا
یقیناً انسان آفریده شده است سست‌دل. هرگاه برسد به او بدی، بی‌صبر است. و هرگاه

مَسَّهُ ٱلْخَيْرُ مَنُوعاً ﴿۲۱﴾ إِلَّا ٱلْمُصَلِّينَ ﴿۲۲﴾ ٱلَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ
برسد به او خوبی، بی توفیق است. مگر نماز خوانان. کسانی که به نماز خود

دَآئِمُونَ ﴿۲۳﴾ وَ ٱلَّذِينَ فِىٓ أَمْوَٰلِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ ﴿۲۴﴾ لِّلسَّآئِلِ وَ
پایبند هستند. و آنان که در مالشان سهم مقرّری هست. برای سایل و

ٱلْمَحْرُومِ ﴿۲۵﴾ وَ ٱلَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوْمِ ٱلدِّينِ ﴿۲۶﴾ وَ ٱلَّذِينَ هُم مِّنْ
محروم. و آنان که یقین می‌کنند روز انصاف را. و آنان که از

عَذَابِ رَبِّهِم مُّشْفِقُونَ ﴿۲۷﴾ إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَأْمُونٍ ﴿۲۸﴾ وَ
عذاب پروردگار خود می‌ترسند. یقیناً از عذاب پروردگارشان نباید کسی نترس باشد. و

ٱلَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَـٰفِظُونَ ﴿۲۹﴾ إِلَّا عَلَىٰٓ أَزْوَٰجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَـٰنُهُمْ
آنان که شرمگاه خود را کنترل می‌نمایند. مگر از همسران خود، یا از مملوکه‌ی دست خود،

فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ ﴿۳۰﴾ فَمَنِ ٱبْتَغَىٰ وَرَآءَ ذَٰلِكَ فَأُو۟لَـٰٓئِكَ هُمُ ٱلْعَادُونَ ﴿۳۱﴾
که نیست برآنها ملامتی. پس هر کسی تلاش کند غیر از این را، پس آنها هستند متجاوز.

وَ ٱلَّذِينَ هُمْ لِأَمَـٰنَـٰتِهِمْ وَ عَهْدِهِمْ رَ ٰعُونَ ﴿٣٢﴾ وَ ٱلَّذِينَ هُمْ بِشَهَـٰدَ ٰتِهِمْ
و آنان که امانتها و عهد و پیمان خود را ملاحظه می‌نمایند. و آنان که بر گواهی خود

قَآئِمُونَ ﴿٣٣﴾ وَٱلَّـذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ ﴿٣٤﴾ أُولَـٰئِكَ فِى جَنَّـٰتٍ
استقامت نموده‌اند. و آنان که از نماز خود آگاهند. آنها هستند در باغها،

مُّكْرَمُونَ ﴿٣٥﴾ فَمَالِ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ قِبَلَكَ مُهْطِعِينَ ﴿٣٦﴾ عَنِ ٱلْيَمِينِ وَ عَنِ
با عزت. پس چه شده منکران را که به سوی تو دویده می‌آیند. از راست و از

ٱلشِّمَالِ عِزِينَ ﴿٣٧﴾ أَيَطْمَعُ كُلُّ ٱمْرِىٍٕ مِّنْهُمْ أَن يُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ ﴿٣٨﴾
چپ، گروه گروه. آیا طمع دارد هر شخصی از آنها که وارد شود در باغ پر نعمت.

كَـلَّآ إِنَّا خَلَقْنَـٰهُم مِّمَّا يَعْلَمُونَ ﴿٣٩﴾ فَلَآ أُقْسِمُ بِرَبِّ
هرگز چنین نیست، ما آفریده‌ایم آنها را از آنچه می‌دانند. پس قسم می‌خورم به مالک

ٱلْمَشَـٰرِقِ وَٱلْمَغَـٰرِبِ إِنَّا لَقَـٰدِرُونَ ﴿٤٠﴾ عَلَىٰٓ أَن نُّبَدِّلَ خَيْرًا مِّنْهُمْ وَ
مشرقها و مغربها، که یقیناً ما می‌توانیم. که تبدیل نموده بیاوریم بهتر از آنها و

مَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ ﴿٤١﴾ فَذَرْهُمْ يَخُوضُوا۟ وَ يَلْعَبُوا۟ حَتَّىٰ يُلَـٰقُوا۟ يَوْمَهُمُ
ازکنترل ماییرون نمی‌روند. پس بگذار آنها را که سخن سازند و بازی کنند، تا برسند به روز خود

ٱلَّذِى يُوعَدُونَ ﴿٤٢﴾ يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ ٱلْأَجْدَاثِ سِرَاعًا كَأَنَّهُمْ إِلَىٰ
که به آنها وعده شده است. روزی که بیرون می‌آیند از قبرها به دو، گویا که بر

نُصُبٍ يُوفِضُونَ ﴿٤٣﴾ خَـٰشِعَةً أَبْصَـٰرُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ ذَ ٰلِكَ ٱلْيَوْمُ ٱلَّذِى
نشانهایی می‌دوند. فروافتاده چشمهایشان، فراگرفته آنهارا ذلت، این است آن روزی که

كَانُوا۟ يُوعَدُونَ ﴿٤٤﴾
به آنها وعده داده می‌شد.

خلاصه‌ی تفسیر

متقاضی (از روی انکار) عذابی را تقاضا می‌کند که بر کفّار واقع شدنی است، (و) کسی دفع کننده‌ی آن نیست، (و آن) از طرف خداست که مالک نردبان‌هاست، (آسمانها، آن نردبانهایی که) فرشتگان و ارواح (اهل ایمان از آنها) به سوی او، بالا می‌روند، (مراد از رفتن به سوی او، این است که در عالم بالای تا جایی که منتهای عروج آنها مقرّر شده‌است، می‌روند، و چون راه این بالا رفتن به آسمانهاست به آنها نردبان گفته شد، و آن عذاب) در چنین روزی (واقع) می‌شود، که مقدار آن (برابر با) پنجاه هزار سال (دنیا) است، (مقصود از آن روز، قیامت است، که تا حدی از طول آن، و تا حدی از سختی آن، بر کفّار چنان طولانی محسوس می‌شود که با توجّه به مراتب کفر و سرکشی، طول و شدّت آن مختلف می‌باشد، که برای بعضی بسیار طویل و برای بعضی دیگر کمتر از آن محسوس می‌شود، بنابر این در آیه‌ی ۴۷ از سوره‌ی «حج» آمده است: ﴿كَأَلْف سَنَة﴾ و تخصیص کفّار از آن جهت است، که در حدیث آمده است، آن روز در حقّ مؤمن به قدری کوتاه معلوم می‌شود، که وقت خواندن نماز فرض برای او کوتاه می‌نماید[1].

پس (وقتی که وقوع عذاب ثابت است) شما (در قبال مخالفت آنها) صبر کنید، صبری که در آن اسمی از شکوه نباشد، (از کفر و خلاف‌کاری آنها چنان دل تنگ نباشید که گلایه و شکوه‌ای بر زبان بیاورید، بلکه چنان تصور نموده تحمّل نمایید که آنها به سَزای خود خواهند رسید، پس) آنها (سزایی راکه به سبب عدم ایمان به) آن روز، (منکر آن هستند آن) را بعید می‌بینند، و ما (وقوع) آن را (به اعتبار یقینی بودنش،) قریب می‌بینیم، (و آن عذاب در) روزی (واقع می‌شود) که آسمان (در آن، از نظر رنگ) مانند فضله‌ی روغن می‌باشد، (و در آیه ۳۷ از سوره «رحمٰن» ﴿كَالدِّهَانِ﴾ آمده

---

۱ ـ كذا في‌الدر عن ابی سعيد مرفوعاً برواية احمد و بيهقی و غيرهما.

است که به «دیم احمر» یعنی پوست سرخ، تفسیر شده است، پس با تطبیق این دو آیه، این به دست می‌آید که از شدّت سرخی رنگ شبیه به سیاهی پدید می‌آید، که گفتن احمر و اسود هر دو صحیح و درست است، یا این‌که اوّل به رنگی باشد، سپس به رنگی دیگر تبدیل می‌شود، کما نقل ابن‌کثیر فی‌الرحمٰن عن الحسن ﴿تَتلون ألواناً﴾ و اگر تفسیر آن مثل قول بعضی از مفسّرین به «دُرِدِی زَیْتٍ» شود، یعنی فضاله‌ی روغن زیتون، پس مفهوم هر دو یکی می‌باشد.

الغرض آسمان سیاه شده می‌ترکد) و کوهها مانند پشم رنگ شده (که از هم پاشیده شده‌باشند لقوله تعالیٰ فی آیه ۵ من سورة «قارعه» ﴿**كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ**﴾) می‌شوند (یعنی از جای خود به هوا برمی‌خیزند و بدین جهت به رنگین تشبیه شدند که کوهها هم دارای رنگهای مختلفی می‌باشند، کما فی قوله تعالی: ﴿**وَ مِنَ الْجِبَالِ جُدُدٌ بِيضٌ وَ حُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وَ غَرَابِيبُ سُودٌ**﴾[1]،) و (در آن روز) هیچ دوستی از حال دوستی دیگر، نمی‌پرسد، (کقوله تعالی: ﴿**وَ لَا يَتَسَاءَلُونَ**﴾[2]) باوجود این‌که به یکدیگر نشان داده می‌شوند (یکدیگر را می‌بینند، ولی کسی نمی‌تواند برای دیگری اظهار همدردی نماید، و آنچه در سوره‌ی «صافات» آمده که از یکدیگر سؤال می‌کنند، آن در صورت اختلاف است، نه در صورت همدردی، لذا منافاتی با این آیه ندارد، در آن روز) مجرم (کافر) آرزو می‌کند که برای نجات از عذاب آن روز، پسران و همسر و قبیله‌ی خود را که در جمع آنها سکونت داشت و تمام اهل زمین را فدیه بدهد، سپس این (فدیه دادن) او را (از عذاب) نجات دهد، (در آن روز چنان نفسی نفسی در کار خواهد بود، که هر کسی به فکر خودش می‌باشد، و کسی که تا دیروز برای او جان می‌داد، امروز آماده است او را برای سود شخصی خود، به عذاب بسپارد، به شرطی

۱- فاطر، ۲۷.
۲- مؤمنین، ۱۰۱.

که در اختیار او باشد، ولی هرگز چنین نخواهد شد، (نجات از عذاب مطلقاً حاصل نخواهد شد، بلکه) آن آتش چنان شعله‌ور است، که (حتّی) پوست را می‌کشد، (و) آن کسی را به سوی خود فرا می‌خواند که (در دنیا از حق) روی گردانیده و (از اطاعت) اعراض کرده است، و (بر حقوق دیگران تصرّف نموده به راه حرص مال) جمع نموده سپس آن را نگهداری کرده است، (مقصود این که حقوق الله و حقوق العباد را ضایع کرده باشد، و یا اشاره به فساد عقاید و فساد اخلاق است، و می‌تواند خواندن به معنای حقیقی‌اش باشد.

خلاصه این که این گونه صفات موجب استحقاق آتش هستند، و آن مجرم دارای این صفات می‌باشد، پس کجا نجاتی برای او متصوّر می‌شود، و از ﴿وَ جَمَعَ فَأَوْعَىٰ﴾ لازم نمی‌آید که کفّار مکلّف به فروع باشند؛ زیرا عذاب اصلی کفّار مبتنی بر این رذایل نمی‌باشد، بلکه آنها سبب شدت عذاب قرار می‌گیرند، و علّت اصلی عذاب آنها کفر است، برخلاف مؤمن گناهکار که می‌تواند عذاب آنها به جهت معاصی باشد، والله اعلم.

(در آینده رذایل دیگری که سبب عذاب می‌باشند، بیان می‌گردد، و از آن رذایل اهل ایمان را استثنا نموده، و سپس نتیجه‌ی این استثنا را بیان می‌نماید، یعنی) انسان، کم همّت آفریده شده است، (مراد از انسان با توجّه به استثنای ماقبل، انسان کافر است، و مقصود از آفریده شدنش، این نیست که او در ابتدا و هنگام آفرینش چنین است، بلکه منظور این است که در جبلّت و طبیعت او، چنین ماده‌ای گذاشته شده است، که او پس از رسیدن به زمان بلوغ، به آن رذایل عادی می‌گردد، لذا مراد از کم همّتی، کم همّتی طبعی نیست، بلکه مراد از آن آثار نکوهیده‌ی اختیاری کم همّتی است، که در آینده آنها را بیان می‌نماید، یعنی) وقتی که به او مشقتی برسد، پس (بیش از حدّ جواز) فریاد می‌کشد، و اظهار ناراحتی می‌کند، (وقتی که به او

فراغتی دست بدهد، پس (از حقوق ضروری) بخیلی می‌ورزد، (اینها تتّمه‌ی موجبات عذاب‌اند که از ﴿مَنْ أَدْبَرَ﴾ شروع شده‌اند،) مگر آن نمازخوانان (مؤمنان از این‌که دارای این صفات موجبات عذاب باشند، مستثنیٰ می‌باشند) که به نماز خود کاملاً توجّه دارند، (به هنگام نماز خواندن در ظاهر و باطن به جانب دیگری توجّه نمی‌کنند، که این را در نخستین آیه‌ی سوره‌ی «مؤمنون» به لفظ ﴿خَاشِعُونَ﴾ تعبیر نموده است، کذا نقل ابن‌کثیر عن عقبه بن‌عامر بقوله **«الدائم الساكن»** و عنه فی الدرالمنثور: **«اذا صلوا لم يلتفتوا عن يمين و لا شمال»**) و کسی که در اموال او سایل و غیر سایل همه حق دارند، (در این باره مضمونی در سوره‌ی «الذاریات» گذشته است،) و آنان که نسبت به روز قیامت، عقیده دارند، و از عذاب پروردگار خود می‌ترسند، (و) در حقیقت عذاب پروردگارشان چیز بی‌خوف و بی‌خطر نیست، (این به صورت جمله معترضه است،) و آنان که شرمگاههای خود را (از حرام) محفوظ می‌دارند، مگر از همسران و یا کنیزان (شرعی) خود، (که از اینها محفوظ نمی‌کنند؛) زیرا (در این باره) بر آنها ملامتی نیست، آری کسی که علاوه بر این، طالب (شهوت رانی در جای دیگری) باشد آنها از حدّ (شرعی) متجاوزند و آنان که گواهی خود را درست ادا می‌نمایند، (از آن نمی‌کاهند و یا بر آن نمی‌افزایند،) و آنان که بر نماز (فرضهای) خود پایبند می‌باشند، (پس) اینان با عزّت وارد بهشت می‌شوند، (تفسیر این آیات را در سوره‌ی «مؤمنون» ملاحظه فرمایید، در آینده وضع شگفت کفّار و دور نبودن وقوع قیامت را بیان می‌نماید، یعنی موجبات سعادت و شقاوت در بالا با دلایل واضح، معلوم گشتند،) پس (بعد از معلوم و مدلل بودن،) چه شده که کفّار (جهت تکذیب این مطالب) از چپ و راست گروه گروه به سوی شما دویده می‌آیند، (می‌بایستی این مطالب را تصدیق می‌کردند، امّا آنها گروه گروه متّفق شده بدین جهت پیش

شما می آیند، که این مضامین را تکذیب و استهزا نمایند، چنان که کفّار عرب اخبار نبوّت را شنیده بدین جهت می آمدند، و در ضمن این که اسلام را باطل می پنداشتند، خود را بر حق می دانستند. و ثمره‌ی برحق بودن، رفتن به جنّت است؛ بنابراین، آنها خود را مستحق بهشت نیز می دانستند، چنان که خداوند می فرماید: ﴿لَئِن رُجِعتُ إِلَىٰ رَبِّى إِنَّ لِى عِندَهُ لَلحُسنَىٰ﴾[1]، بنابر این، نسبت به آن به صورت انکار می فرماید) آیا هر کسی از آنها آرزو دارد که در جنّت پر از آسایش، وارد شود، هرگز چنین نخواهد شد؛ (زیرا باوجود فراهم شدن موجبات جهنم، چگونه جنّت میسّر می گردد، و آنها در ضمن انکار از این مضامین، خود قیامت را تکذیب نموده محال می دانستند، لذا می فرماید بعید قرار دادن، نادانی محض است؛ زیرا) ما او را از چنان چیزی آفریده‌ایم که خود او،از آن خبر دارد. (پس وقتی که او اطّلاع دارد که خداوند انسان را از نطفه آفریده است، و بدیهی است آفرینش انسان از نطفه‌ای که گاهی در آن حیات وجود نداشته است چقدر دور است، در آفرینش آن، از اجزای میّت به آن میزان بعید نیست؛ زیرا که قبلاً یک بار حیات در این اجزا وارد شده است، پس محال دانستن آن، حماقت آنها را به ثبوت می‌رساند، سپس (بگونه‌ای دیگر، برای دفع استبعاد وقوع قیامت،) قسم می‌خورم به مالک مشرقها و مغربها، (معنای آن در ابتدای سوره‌ی «صافات» گذشت، و جواب قسم در آینده می آید،) که ما قادر هستیم که (در دنیا) به جای آنها، مردمان بهتری بیاوریم (بیافرینیم) و ما (از این) عاجز نیستیم، (پس وقتی که آفریدن مخلوقی جدید، که دارای صفات کمال بیشتری باشد، و در آن آفرینش اشیای بیشتری پیش می آید، بر ما آسان است پس آفرینش شما برای بار دوم چه مشکلی دارد.

نخستین استدلال از حال خود منکرین است، و دومین استدلال از

---

۱ - فصلت، ۵۰.

مکان مخلوقیت امثال و نظایر آنهاست، و وقتی که باوجود وضوح حق همراه با دلایل، از انکار و عناد خود باز نمی‌آیند،) پس شما آنها را در همین شغل و تفریح واگذارید، تا این‌که خود به آن روز برخورد کنند، که به آنها وعده داده شده است، روزی که آنها از قبرستان بیرون شده چنان می‌دوند، که گویا به سوی پرستشگاهی می‌دوند، (و) چشمهایشان (از شرم) به سوی پایین خم شده (و) ذلّت، آنها را احاطه کرده است، این‌است آن روزی که به آنها وعده داده می‌شد. (اکنون به وقوع پیوست.)

معارف و مسایل

﴿**سَأَلَ سَآئِلٌ**﴾ سؤال گاهی به جهت تحقیق از چیزی می‌باشد، که در صله‌ی آن طبق محاوره‌ی عرب «عن» به کار می‌رود، و گاهی سؤال به معنای تقاضا از چیزی می‌شود، در اینجا همین معنای دومی معتبر است؛ لذا صله‌ی آن به جای «عن» تنها حرف «باء» آمده است، ﴿**بِعَذَابٍ**﴾ به این معنی که تقاضا کننده عذاب را تقاضا نمود؛ در سنن «نسائی» از حضرت ابن‌عبّاس روایت است که این تقاضا کننده‌ی عذاب، «نضر بن حارث» بود که در تکذیب قرآن و رسول، تا آنجا جسارت نموده بود که گفت: ﴿**اَللّٰهُمَّ إِنْ كَانَ هٰذَا هُوَ ٱلْحَقَّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ ٱلسَّمَآءِ أَوِائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ**﴾[1]. خدایا اگر این قرآن برحق و از جانب شماست، پس از آسمان بر ما سنگ بباران، و یا عذاب الیم دیگری بر ما نازل بفرما[2].

خداوند او را در غزوه‌ی بدر به دست مسلمانان به سزایش رساند[3].

سپس عذابی را که او شخصاً خواسته بود، بیان می‌فرماید، که حتماً آن بر کفّار (چه در دنیا و چه در آخرت و یا در هر دو جا) واقع خواهد شد،

---

۱ - انفال، ۳۲.
۲ - مظهری.
۳ - مظهری به روایت ابن ابی‌حاتم.

و کسی نمی‌تواند آن را دفع کند، و این عذاب از طرف خداست، که مالک درجات عالی است، این جمله‌ی آخر، دلیل جمله‌ی اولی است، که عذابی که از طرف خداوند متعال باشد، چه کسی می‌تواند، آن را برطرف نماید، **«معارج»** جمع معرج و مشتق از عروج است، که به معنای بالا رفتن است، و معرج و معراج به آن نردبانی گفته می‌شود، که از پایین به بالا برای رفتن، پله‌هایی داشته باشد، و صفت الله تعالی **«بذی معارج»** به اعتبار معناست، که او مالک درجات عالی است[۱].

مقصود از درجات عالی، آسمانهای هفتگانه می‌باشند، که بالای یکدیگر قرار گرفته‌اند، حضرت ابن مسعود فرموده است: که معنای **﴿ذِي ٱلْمَعَارِجِ﴾** ذی السمٰوات است.

﴿تَعْرُجُ ٱلْمَلَـٰٓئِكَةُ وَٱلرُّوحُ﴾ یعنی این درجات که بالای یکدیگر از بالا به پایین هستند، فرشتگان و روح الامین یعنی حضرت جبرئیل امین از آنها، بالا می‌روند. اگر چه جبرئیل جزو فرشتگان است، امّا اسم گرامیش جهت اعزاز خاصّی جداگانه ذکر گردید.

﴿فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُۥ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ﴾ این جمله متعلّق به یک فعل محذوفی است یعنی **«یقع»** منظور این‌که عذابی که در بالا ذکر گردید، حتماً بر کفّار واقع خواهد شد،و وقوع آن در روزی خواهد بود که طول آن به میزان پنجاه هزار سال می‌باشد، از حضرت ابوسعید خدری روایت است که اصحاب کرام از رسول خداﷺ نسبت به این روز پرسیدند که چقدر طولانی می‌باشد، آن‌حضرتﷺ فرمود: قسم به آن ذاتی که جان من در قبضه‌ی اوست، این روز بر مؤمنان آن قدر سبک می‌باشد که از وقت ادای یک نماز فرض هم کمتر محسوس می‌شود[۲].

---

۱ - کذا قال سعید بن جبیر.

۲ - رواه احمد و ابویعلی و ابن حبان والبیهقی بسند حسن، مظهری.

از حضرت ابوهریره‌رضی الله عنه روایت است که: «**یکون علی المؤمنین کمقدار ما بین الظهر و العصر**»[۱].

یعنی آن روز در حقّ مؤمنان به میزانِ ما بین ظهر و عصر می‌باشد، این روایت از حضرت ابوهریره مرفوعاً و موقوفاً روایت شده است، از این روایات حدیث، معلوم می‌شود که طویل بودن آن روز، به میزان پنجاه هزار سال، یک امر اضافی است، که در حقّ کفّار چنان طویل و برای مؤمنان چنین کوتاه می‌باشد.

تحقیق طول روز قیامت، به یک یا پنجاه هزار سال

در این آیه، طول قیامت، پنجاه هزار سال گفته شده است، و در آیه‌ی ۵ از سوره‌ی «تنزیل السجده» آمده است: ﴿**یُدَبِّرُ ٱلْأَمْرَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ إِلَی ٱلْأَرْضِ ثُمَّ یَعْرُجُ إِلَیْهِ فِی یَوْمٍ کَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا یَعُدُّوْنَ**﴾ از این معلوم می‌شود که طول آن هزار سال است، یعنی تدبیر می‌کنند امر الهی را از آسمان تا زمین، سپس بالا می‌روند به سوی او در روزی که میزان آن از نظر محاسبات عمومی، هزار سال است.

به ظاهر بین مضامین این دو آیه، تضاد وجود دارد، که پاسخ به آن از روایات مذکور احادیث، روشن گردید، و آن این که طول آن روز به اعتبار گروههای مختلف می‌باشد، یعنی برای کفّار به مقدار پنجاه هزار سال و برای مؤمنان صالحین به قدر وقت یک نماز فرض می‌باشد، سپس بین خود کفّار طبقات مختلفی وجود دارد، امکان دارد برای بعضی فقط به میزان یکهزار سال باشد، و اختلاف طولانی و کوتاهی وقت، با توجّه به اضطراب و بی‌قراری و عیش و راحت مشهور و معروف است، که یک ساعت همراه با مشقت و بی‌قراری بسا اوقات برای مردم بیشتر از یک روز و یا یک هفته

---

۱ ـ اخرجه الحاکم والبیهقی مرفوعاً و موقوفاً، مظهری.

احساس می‌شود، و وقت طولانی همراه با عیش و راحت بسیار کوتاه و مختصر معلوم می‌گردد، و توجیه آیه‌ی سوره‌ی «تنزیل السجده» که در آن طول این روز یکهزار سال آمده است.

در تفسیر «مظهری» چنین بیان گردیده است، آنچه در این آیه طول روز به هزار سال ذکر شده، به ملاحظه‌ی روزهای دنیاست، یعنی در تشریف آوری ملایکه و جبرئیل به زمین، و سپس بالا رفتن آنها از زمین به آسمان، چنان مسافت طولانی طی می‌شود، که اگر انسانی آن را طی می‌کرد، هزار سال می‌گذشت؛ زیرا در احادیث صحیح آمده است که: طول مسافت از آسمان تا زمین پانصد سال است، پس پانصد سال از بالا به پایین آمدن و پانصد سال دیگر از زمین به بالا رفتن است، که مجموعاً یک هزار سال تمام، می‌باشد، امّا این به اعتبار رفتار انسان است، که بالفرض اگر انسانی این مسافت را طی می‌کرد، در رفت و برگشت او هزار سال طول می‌کشید، اگر چه فرشته آن را در مدّت کوتاهی می‌تواند طی کند، پس در سوره‌ی «سجده» روزی از روزهای دنیا بیان شده است، و در سوره‌ی «معارج» روزی از روزهای قیامت ذکر گردیده است، که نسبت به روزهای دنیا بسیار بزرگتر است، و طولانی و کوتاهی آن، نسبت به گروههای مردم محسوس می‌شود، والله اعلم.

﴿**إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيداً ○ وَ نَرَاهُ قَرِيباً**﴾ در اینجا قریب و بعید به اعتبار مسافت یا زمان نیست، بلکه بعید از مکان یا بعید از وقوع مراد است، و معنای آیه این است که آنها وقوع قیامت، بلکه امکان وقوع آن را بعید می‌پندارند، و ما می‌بینیم که وقوع آن یقینی است.

﴿**وَ لَا يَسْئَلُ حَمِيمٌ حَمِيماً ○ يُبَصَّرُونَهُمْ**﴾ حمیم به معنای دوست مخلص و صمیمی است، در اینجا از شدّت قیامت بحث به میان آمده است که در آن روز هیچ دوستی از دوستی دیگر نمی‌پرسد، چه برسد که کمکی

بکند، سپس این را بیان نمود که عدم سؤال، از آن جهت نیست که دوست در پیش او نمی‌باشد، بلکه قدرت الهی همه را رویاروی یکدیگر قرار می‌دهد، ولی هر شخصی در عالم «نفسی نفسی» قرار گرفته است که نمی‌تواند به راحتی و مشقّت دیگری توجّه داشته باشد.

﴿**كَلَّآ إِنَّهَا لَظَىٰ ○ نَزَّاعَةً لِّلشَّوَىٰ**﴾ ضمیر «**إِنَّهَا**» به سوی «**نار**» برمی‌گردد، و معنای «**لَظَىٰ**» شعله‌ی خالص بدون آمیزش و «**شوىٰ**» جمع شواة به معنای پوست سر و پوست دست و پاست، یعنی آتش جهنّم شعله‌ای بسیار برافروخته دارد که پوست مغز و دست و پاها را پایین می‌آورد.

﴿**تَدْعُوا مَنْ أَدْبَرَ وَ تَوَلَّىٰ ○ وَ جَمَعَ فَأَوْعَىٰ**﴾ این آتش، کسی را که از حق منحرف شده، و اعراض نموده، و مال جمع آوری کرده، سپس آن را نگهداشته است، به سوی خود فرا می‌خواند؛ مقصود از جمع آوری مال این است که برخلاف موازین شرع به طریق نامشروع جمع آوری نموده باشد.

و مراد از نگهداری این است که فرایض و واجبات عاید شده بر مال را، ادا نکند، چنان که همین مطلب از احادیث صحیح ثابت است.

﴿**إِنَّ ٱلْإِنسَـٰنَ خُلِقَ هَلُوعاً**﴾ «**هلوع**» از نظر لفظ به معنای حریص بی‌صبر و کم‌حوصله میباشد، حضرت ابن‌عبّاس فرموده است که مراد از هلوع کسی است که به حرص مال مبتلا باشد، و حضرت سعید بن جبیر فرموده است که مراد از آن بخیل است، و حضرت مقاتل فرموده است که مراد از آن، انسان تنگدل و بی‌صبر است، و همه این معانی با هم نزدیک‌اند و مفهوم هلوع شامل همه‌ی آنهاست، و تشریح آن در الفاظ خود قرآن می‌آید، در اینجا نباید چنین ایراد نمود که وقتی او چنین آفریده شده و این عیب در آفرینش او وجود دارد،او تقصیری داشته باشد، پس چرا مجرم به حساب آمده است، جوابش این است که مراد از آن شایستگی و صلاحیت است، که در فطرت و سرشت انسان گذاشته شده است، پس حق تعالی در او ماده‌ی هر

خیر و صلاح و قابلیت آن را گذاشته است و هم چنین استعداد شرّ و فساد را نیز گذاشته است و به او عقل و شعور عنایت نموده و به وسیله‌ی رسولان و کتابهای خود، سرانجام هر کاری را نشان داده است، پس او با اختیار خود عنصر شرّ و فساد را تربیت نمود و اعمال اختیاری خود را به آن طرف مایل گردانید، لذا او به سبب این اعمال اختیاری خویش، مجرم قرار گرفت، نه به سبب آن ماده‌ای که در آفرینش او گذاشته شده بود، هم چنان که در آینده خود قرآن معنای «هلوع» را تشریح می‌نماید، که در آن تنها افعال اختیاری را ذکر می‌فرماید، بدین ترتیب که:

﴿إِذَا مَسَّهُ ٱلشَّرُّ جَزُوعاً ○ وَ إِذَا مَسَّهُ ٱلْخَيْرُ مَنُوعاً﴾ یعنی بی‌صبری و کم همّتی او تا جایی است که وقتی مشقّت و مصیبتی به او برسد، صبر پیشه نمی‌کند، و وقتی راحت و آرامشی به او دست دهد و به ثروت و مالی نایل آید، در آن بخل می‌ورزد. در اینجا مراد از بی‌صبری و جزع، آن است که از حدّ شرع خارج باشد و هم چنین مراد از بخل آن است که در ادای فرایض و واجبات کوتاهی نماید.(۱)

در آینده عموم مؤمنین شایسته را از این خصلت مستثنیٰ نموده اعمال و اخلاق صالح آنها را ذکر فرمود که با ﴿إِلَّا ٱلْمُصَلِّينَ﴾ شروع شده تا ﴿عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ﴾ پایان یافته است و در اینجا استثنا با لفظ ﴿إِلَّا ٱلْمُصَلِّينَ﴾ آمده است، یعنی غیر از نمازخوانان، و مراد از آن مؤمنان هستند، در این آیه اشاره به این است که نماز نخستین و بزرگترین علامت مؤمن است، کسانی می‌توانند این شایستگی را داشته باشند و به آنها مؤمن گفت، که نمازگزار باشند، سپس صفت آن نمازگزاران را چنین بیان می‌فرماید: ﴿ٱلَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ دَآئِمُونَ﴾ مراد از آن این است که آن نمازگزاران در تمام نماز خود متوجّه نماز باشند، و به اطراف التفاتی نداشته باشند.

۱- کما مر.

امام بغوی با سند خود از ابوالخیر روایت نموده است که ما از حضرت عقبه بن عامر مطلب آیه‌ی ﴿الَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ﴾ را پرسیدیم که مراد از آن آیا این است که همیشه نماز می‌خوانند، او فرمود: خیر، مرادش این نیست؛ بلکه مقصود این است که از اوّل تا آخر متوجّه نماز خود باشند، و به راست و چپ و عقب، التفات ننمایند، حاصل مفهوم آن همان است که در آیه‌ی دوم از سوره‌ی مؤمنین با این عبارت: ﴿الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ﴾ آمده است، پس در این جمله خشوع نماز ذکر شده است و در جمله‌ی بعدی: ﴿وَ الَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ﴾ آداب نماز و مداومت بر آن بیان گردیده است، بنابر این، مضمون تکرار نشده است، و صفات مؤمنان صالح که در آینده بیان می‌شود، تقریباً تمام همان‌ها هستند که در سوره‌ی «مؤمنین» بیان شده‌اند، و تفسیر «معانی» آنها به طور کامل در همان سوره نوشته شده است، در آنجا ملاحظه نمایید.

مقادیر زکات از جانب خدا معیّن می‌باشد، کسی اختیار ندارد آنها را اضافه کند و یا بکاهد

﴿وَ الَّذِينَ فِيَ أَمْوَٰلِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ﴾ از این آیه معلوم گردید که مقادیر زکات از جانب خداوند، معیّن و معلوم است که تفاصیل آنها در احادیث صحیح از رسول خداﷺ منقول است؛ بنابر این، مقادیر زکات چه در ارتباط به نصاب زکات باشد، و چه به مقدار واجب، هر دو از جانب خداوند مقرّر و طی شده‌اند، که در اثر گذشت زمان و احوال نمی‌توانند تبدیل یابند.

﴿فَمَنِ ابْتَغَىٰ وَرَآءَ ذَٰلِكَ فَأُولَـٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ﴾ در آیه‌ی ماقبل طرق جایز رفع حاجات شهوانی را همسر یا کنیز شرعی قرار داد، و در این، طرق دیگر را ناجایز و ممنوع اعلام نمود، که شامل سایر صور شهوت‌رانی‌ها و نکاحهایی می‌شود که از نظر شرع حلال نیستند، مانند نکاح با زنانی که نکاح

با آنها شرعاً حرام باشد و هم چنین نکاح متعه که شرعاً نکاحی نیست.

استمنا نیز حرام است

بیشتر فقها استمنا با دست را هم مشمول عمومیّت این آیه قرار داده و حرام دانسته‌اند.

ابن جریج می‌فرماید که در این خصوص از حضرت عطا پرسیدم، فرمود: که آن مکروه است؛ شنیده‌ام که در محشر گروهی از مردم با دستانی باردار می‌آیند، به گمانم آنها کسانی هستند که با دست شهوت‌رانی کرده‌اند.

حضرت سعید بن جبیر می‌فرماید: خداوند بر قومی که با دستان خویش شهوت‌رانی می‌کردند عذاب نازل فرموده است، در حدیثی آمده است که رسول خداﷺ فرمود: «**ملعون من نکح یده**» یعنی کسی که با دستش نکاح کند، ملعون است[1].

امانت شامل تمام حقوق الله و تمام حقوق العباد می‌گردد

﴿**وَ اَلَّذِينَ هُمْ لِأَمَـٰنَـٰتِهِمْ وَ عَهْدِهِمْ رَٰعُونَ**﴾ در این آیه امانات را با صیغه‌ی جمع استعمال نمود، هم چنان که در آیه‌ی ۵۸ از سوره‌ی «نساء» آمده است: ﴿**إِنَّ اللهَ يَأْمُرُكُمْ أَن تُؤَدُّوا اَلْأَمَـٰنَـٰتِ إِلَىٰٓ أَهْلِهَا**﴾ در آوردن امانات به صیغه‌ی جمع در هر موضع به این مطلب اشاره دارد که امانت تنها مالی نیست که نزد کسی به ودیعت گذاشته شود، بلکه شامل تمام حقوق واجبی است که ادای آنها بر عهده‌ی او فرض باشد و کوتاهی در آنها خیانت می‌باشد حقوق الله چون نماز، روزه، حج، زکات و تمام حقوق العباد را که از جانب خدا بر ذمّه‌ی کسی واجب است و یا کسی به وسیله معامله‌ای و یا معاهده‌ای آنها را برخود لازم کرده، نیز شامل می‌باشد، و ادای آنها فرض و

---

۱ - سند این حدیث ضعیف است، مظهری.

کوتاهی در آنها خیانت است[۱].

﴿وَ ٱلَّذِينَ هُمْ بِشَهَـٰدَ ٰتِهِمْ قَآئِمُونَ﴾ در اینجا نیز آوردن لفظ شهادات به صیغه‌ی جمع، به این مطلب اشاره دارد، که شهادت چندین قسم است و محافظت همه‌ی آنها واجب است این شهادت شامل ایمان به توحید و رسالت هم می‌شود، و نیز شامل شهادت هلال رمضان و حدود شرعی و معاملات مردم که با همدیگر انجام می‌دهند، می‌باشد، که کتمان و کم و زیاد کردن آنها حرام و درست بجا آوردن آنها بنابر این، فرض است[۲]. والله سبحانه و تعالیٰ اعلم.

تمت سورة المعارج بحمدالله یوم الثلاثاء ۸ رجب سنه ۱۳۹۱هـ

وتمت الترجمة فی غرة جمادی الاولیٰ سنه ۱۴۱۰هـ قبل صلوة الصبح بعد الاذان والله هو المسئول لاتمام باقی الترجمة و ما هو علیه بعزیز.

* * *

۱ - ملخصاً از مظهری.

۲ - مظهری.

سورة نوح

سورة نوح مكية و هي ثمان و عشرون آية و فيها ركوعان

سوره‌ی نوح در مکّه نازل شده و دارای بیست و هشت آیه و دو رکوع می‌باشد

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

شروع به نام خدای بی‌حد مهربان و بی‌نهایت رحیم

إِنَّآ أَرْسَلْنَا نُوحاً إِلَىٰ قَوْمِهِ أَنْ أَنذِرْ قَوْمَكَ مِن قَبْلِ أَن يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ
ما فرستادیم نوح را به‌سوی قومش که بترسان قومت را پیش از این که برسد به آنها عذاب

أَلِيمٌ ﴿۱﴾ قَالَ يَٰقَوْمِ إِنِّى لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿۲﴾ أَنِ اعْبُدُوا اللهَ وَ
دردناک. گفت ای قوم من، من برای شما ترساننده‌ی واضحی هستم. که بپرستید خدا را و

اتَّقُوهُ وَ أَطِيعُونِ ﴿۳﴾ يَغْفِرْ لَكُم مِّن ذُنُوبِكُمْ وَ يُؤَخِّرْكُمْ
بترسید از او، واز من اطاعت کنید. تا بیامرزد قدری از گناههای شما، و مهلت دهد شما را

إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ أَجَلَ اللهِ إِذَا جَآءَ لَا يُؤَخَّرُ لَوْ كُنتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۴﴾ قَالَ
تا مدّتی مقرّر، آنچه وعده کرده خدا وقتی برسد تأخیری ندارد اگر شما فهم دارید. گفت

رَبِّ إِنِّى دَعَوْتُ قَوْمِى لَيْلاً وَنَهَاراً ﴿۵﴾ فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَآءِىٓ إِلَّا فِرَاراً ﴿۶﴾ وَ
ای ربّ من دعوت دادم قومم را شب و روز. پس از دعوت من، بیشتر فرار کردند. و

إِنِّى كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوٓا أَصَٰبِعَهُمْ فِىٓ
من هرگاه آنها را دعوت می‌دادم، تا بیامرزی آنها را، داخل کردند انگشتهای خود را در

ءَاذَانِهِمْ وَاسْتَغْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَ أَصَرُّوا وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَاراً ﴿۷﴾ ثُمَّ إِنِّي
گوشهایشان، و پوشیدند پارچه‌های خود را و ضدیت و تکبّر کردند، تکبر بزرگ. باز من

دَعَوْتُهُمْ جِهَاراً ﴿۸﴾ ثُمَّ إِنِّيَ أَعْلَنتُ لَهُمْ وَ أَسْرَرْتُ لَهُمْ إِسْرَاراً ﴿۹﴾
دعوت دادم آنها را علناً. سپس به آنها را واضح گفتم و به پنهان گفتم پنهان گفتن.

فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّاراً ﴿۱۰﴾ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ
پس‌گفتم آمرزش بخواهید از ربّ خود یقیناًاوست آمرزنده. رهامی‌سازد از آسمان بر شما

مِدْرَاراً ﴿۱۱﴾ وَ يُمْدِدْكُم بِأَمْوَ ٰلٍ وَ بَنِينَ وَ يَجْعَل لَّكُمْ جَنَّـٰتٍ وَ يَجْعَل
باران پیاپی. واضافه می‌دهد به‌شما مال و پسر، ومی‌سازد برای شماباغها، و جاری می‌کند

لَّكُمْ أَنْهَـٰراً ﴿۱۲﴾ مَّا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَاراً ﴿۱۳﴾ وَ قَدْ خَلَقَكُمْ
برای شما جویها. چه شده شما را که امید ندارید به خدا، بزرگی را. و آفریده شما را

أَطْوَاراً ﴿۱۴﴾ أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللهُ سَبْعَ سَمَـٰوَ ٰتٍ طِبَاقاً ﴿۱۵﴾ وَ جَعَلَ
گوناگون. آیا ندیدی که چگونه آفرید خداوند هفت آسمان را، لابلای. و قرار داد

الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُوراً وَ جَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجاً ﴿۱۶﴾ وَاللهُ أَنبَتَكُم مِّنَ
ماه را در آنها روشن، و قرار داد خورشید را چراغ روشن. و خداوند رویانید شما را از

الْأَرْضِ نَبَاتاً ﴿۱۷﴾ ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهَا وَ يُخْرِجُكُمْ إِخْرَاجاً ﴿۱۸﴾
زمین، رویانیدنی. سپس‌برمی‌گرداند شما را در آن، و بیرون می‌آورد شما را بیرون آوردنی.

وَ اللهُ جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ بِسَاطاً ﴿۱۹﴾ لِتَسْلُكُوا مِنْهَا سُبُلاً فِجَاجاً ﴿۲۰﴾
و خداوند گردانیده برای شما زمین را فرشی. تا راه روید در آن به راههای گشاده.

قَالَ نُوحٌ رَّبِّ إِنَّهُمْ عَصَوْنِي وَاتَّبَعُوا مَن لَّمْ يَزِدْهُ مَالُهُ
گفت نوح ای ربّ من، آنها گفته‌ی مرا نپذیرفتند، و پیروی نمودند از کسی که بیشتر در مال

وَ وَلَدُهُ إِلَّا خَسَاراً ﴿۲۱﴾ وَ مَكَرُوا مَكْراً كُبَّاراً ﴿۲۲﴾ وَ قَالُوا لَا تَذَرُنَّ
و اولاد او زیـان است. و مکـر بـه کـار بـردند مکر بـزرگ. و گـفتند هـرگز رهـا نسازید

ءَالِهَتَكُمْ وَ لَا تَذَرُنَّ وَدّاً وَ لَا سُوَاعاً وَ لَا يَغُوثَ وَ يَعُوقَ وَ نَسْراً ﴿۲۳﴾ وَ
مـعبودان خـود را، و رهـا نسازید ود را و نـه سـواع را و نـه یـغوث و یـعوق و نسـر را. و

قَدْ أَضَلُّوا كَثِيراً وَ لَا تَزِدِ ٱلظَّـٰلِمِينَ إِلَّا ضَلَـٰلاً ﴿۲۴﴾ مِمَّا خَطِيٓـَٔـٰتِهِمْ
گمراه کردند بسیاری را و اضافه ننمودید برای ظالمان مگر گـمراهـی. بـه سـبب گـناهها یشان

أُغْرِقُوا فَأُدْخِلُوا نَاراً فَلَمْ يَجِدُوا لَهُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ
غرق کرده‌شدند، سپس داخل کرده‌شدند در آتش، پس نـیافتند بـرای خـود غـیر از خـداونـد

أَنصَاراً ﴿۲۵﴾ قَالَ نُوحٌ رَّبِّ لَاتَذَرْ عَلَى ٱلْأَرْضِ مِنَ ٱلْكَـٰفِرِينَ دَيَّاراً ﴿۲۶﴾
مـددکاری. و گـفت نـوح ای ربّ مـن نگـذار بـر روی زمـین از مـنکران، خـانه‌ی آبـادی.

إِنَّكَ إِن تَذَرْهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَ لَا يَلِدُوٓا إِلَّا فَاجِراً كَفَّاراً ﴿۲۷﴾
یقیناً اگر بگذاری آنها را، گمراه می‌کنند بندگان تو را، و نمی‌زایـند مگـر نـافرمان، مـنکر حـق.

رَّبِّ ٱغْفِرْلِى وَ لِوَٰلِدَىَّ وَ لِمَن دَخَلَ بَيْتِىَ مُؤْمِناً وَ
ای ربّ بیامرز مرا و پدر و مـادر مـرا و هـر کسـی را کـه وارد خـانه‌ی مـن گـردد بـا ایـمان، و

لِلْمُؤْمِنِينَ وَٱلْمُؤْمِنَـٰتِ وَلَا تَزِدِ ٱلظَّـٰلِمِينَ إِلَّا تَبَاراً ﴿۲۸﴾
همه‌ی ایمانداران مرد و زن را، و نیفزا برای گناهکاران مگر تباهی.

خلاصه‌ی تفسیر

ما نوح (عليه السلام) را (به پیامبری) به سوی قومش فرستادیم، (و به او دستور دادیم که) قوم خود را (از وبال کفر) بترسان، پیش از این که عذاب دردناکی بر آنها بیاید، (به آنها بگویید که اگر ایمان نیاوردید، عذاب دردناکی بر شما خواهد آمد، چه عذاب طوفان در دنیا، و چه عذاب دوزخ

در آخرت، الغرض) او (به قومش) گفت: ای قوم! من برای شما ترساننده‌ای آشکار هستم، (و به) شما (می‌گویم) که عبادت خدا (توحید) را اختیار کنید، و از او بترسید، و از من اطاعت کنید، اوست که می آمرزد گناهان شما را (تحقیقی در خصوص ﴿مِنْ ذُنُوبِكُمْ﴾ در سوره‌ی «احقاف» گذشت،) و شما را تا وقت مقرّر (هنگام مرگ بلا عقاب) مهلت می‌دهد، (عذابی که در صورت عدم ایمان آوردن قبل از مرگ، وعده شده، در صورت ایمان آوردن نخواهد آمد، هرگاه وقت مقرّر شده‌ی خدا (که برای مرگ مقرّر شده است،) بیاید، تغییری نخواهد یافت، (آمدن مرگ در هر حال ضروری است، چه در حال ایمان باشد و چه در حال کفر، امّا در میان آن دو حالت چنان تفاوتی وجود دارد که در یکی علاوه بر عذاب آخرت، در دنیا نیز عذاب می آید، و در حالت دیگر از عذابهای دنیا و آخرت محفوظ می‌ماند،) چه نیک بود اگر شما (این سخنان را) می‌فهمیدید، (وقتی این پند و اندرزها تا مدّتها بر آنها هیچ تأثیری نگذاشتند، پس) نوح (عليه السلام به بارگاه الهی) دعا کرد، که پروردگارا! من قوم خودم را شب و روز (به سوی دین حق) دعوت نمودم، و تا می‌توانستند با دعوت من (از دین) گریختند، و (گریختن بدین نحو) که هرگاه من آنها را (به سوی دین حق) می‌خواندم، تا مگر حضرتت آنان را (به سبب ایمانشان) مورد مغفرت قرار بدهی، انگشتان خود را در گوشهایشان می‌گذاشتند، (تا که سخن حق را نشنوند، که این نهایت تنفّر بود،) و (نیز در اثر نهایت بغض) لباسهای خود را (بر سر خود کشیده) پوشیدند، تا که منادی حق را نبینند، و نیز گوینده حق آنان را نبینند،) و (بر کفر و انکار خویش) اصرار ورزیدند، و (از اطاعت من) بی‌نهایت تکبّر کردند، (باوجود این تنفّر و تکبّر) باز (هم آنها را به طرق مختلف نصیحت نمودم، چنان که) من آنها را با صدای رسا (به سوی دین حق) فرا خواندم، (مراد از آن، خطاب عام و موعظه عمومی است، که صدا عادتاً در آن بلند می‌شد،) سپس من

آنان را (با خطاب خصوصی) به طور علنی، تفهیم کردم، و در خفا نیز آنان را فهمانیدم، (کلّیه‌ی طرقی که برای نفع آنها ممکن بود، در تفهیم آنها به کار بردم؛ خلاصه این که از نظر اوقات نیز عمومیت به کار برده شد، چنان که می‌فرماید: ﴿لَيْلاً وَ نَهَاراً﴾ و از نظر کیفیت نیز چنان که می‌فرماید: ﴿دَعَوْتُهُمْ جِهَاراً﴾) و (در این تفهیم به آنها) گفتم مغفرت گناهان خویش را از خدای خود بخواهید، (ایمان بیاورید تا که گناهانتان آمرزیده شوند،) یقیناً او آمرزگار است، (و در صورت ایمان آوردن‌تان علاوه بر نعمت اخروی) که (همان مغفرت است، نعمتهای دنیوی را نیز به شما می‌دهد، چنان که) به کثرت بر شما باران می‌باراند، و اموال و اولاد شما را ترقی می‌دهد، و برای شما باغها می‌سازد، و جویها جاری می‌فرماید، (شاید ذکر این نعمتها، مفید این فایده باشد، که طبایع بیشتر در تلاش اشیای نقد و عاجل می‌باشند؛ در درّ منثور از قول حضرت قتاده منقول است که آنان بیشتر حریص دنیا بودند، بنابراین، چنین فرمود، و نباید چنین شبهه‌ای وارد شود، که چه بسا به ایمان و استغفار امور دنیوی مترتّب نمی‌گردد، در پاسخ باید گفت که این وعده به آنان اختصاص داشت؛ و اگر وعده‌ای عام است، قانون آن است که وعده شامل اعطای چیزی افضل از موعود نیز می‌شود، لذا بر ایمان کامل مسرّت روحانی و قناعت و رضا بالقضا حتماً عنایت خواهند شد، که درجات آنها به مراتب از امور دنیا افضل و اکمل است، بلکه هدف اصلی از همه متاع دنیا و اشیای مذکور، سکون و اطمینان قلبی است، سپس تتمّه و تکمله‌ی کلام حضرت نوح علیه السلام بیان می‌شود، یعنی به آنها گفتم که) چه شده شما را که به عظمت خداوند متعال، اعتقاد ندارید، حال آن که مقتضیات اعتقاد به عظمت او، وجود دارد، که) او شما را به اطوار گوناگون آفرید، (از عناصر اربعه غذای شما را سپس از غذا نطفه و از نطفه، علقه و مضغه صورتهای مختلف را گذرانده، تا این که شما را انسان کامل قرار داد؛

این دلیل، ارتباط با ذات خود انسان دارد، سپس دلیل آفاقی را بیان می‌فرماید که) آیا شما نمی‌دانید که خداوند چگونه هفت آسمان را بالای سر شما لایه لایه آفرید، و ماه را میان آنها (مانند) نوری و خورشید را (مانند چراغ (روشنی) قرار داد، (و ماه اگر چه در همه‌ی آسمانها نیست ولی به اعتبار ﴿فِيهِنَّ﴾ بیان نمود، که در خصوص آن مقداری در سوره‌ی «فرقان» توضیح داده شده است،) و خداوند متعال شما را به گونه‌ای خاص از زمین آفرید، (با این توضیح که حضرت آدم از خاک آفریده شد، و یا چنین که انسان را از نطفه، نطفه را از غذا و غذا را از عناصر که اغلب اجزای عناصر، خاک است،) سپس شما را (پس از مرگ) به زمین برمی‌گرداند و (در روز قیامت از آن) شما را خارج می‌کند، و خداوند زمین را برای شما (مانند) فرشی قرار داده تا شما در راههای گشاده‌ی آن راه بروید، (این عبارت، بیشتر آن کلامی است که حضرت نوح عليه السلام آن را به صورت حکایت به دربار حق تعالیٰ گزارش داد، و تمام این حکایت را بیان نمود. حضرت) نوح (عليه السلام چنین) گفت: پروردگارا به این گفته‌های من گوش فرا ندادند، و از کسانی پیروی کردند که اموال و اولادشان به آنان بیشتر ضرر رساندند، (مراد از آنان رؤسا هستند که عوام از آنها پیروی می‌نمایند، و در خساره انداختن مال و اولاد به آنها، به این معناست، که اموال و اولاد موجب سرکشی آنها قرار گرفتند،) و (کسانی که ایشان از آنها پیروی کردند،) کسانی (هستند) که (برای از بین بردن حق) تدابیر بزرگی به کار بردند، کسانی که (به پیروان خود) گفتند معبودان خود را هیچ گاه رها نکنید، (بویژه) ودّ، سواع، یغوث، یعوق و نسر را (تخصیص یادآوری از آنها، از آن جهت است که این بتها بیشتر مشهور بودند،) و بسیاری (از رؤسا) را (فریب داده) گمراه کرده‌اند، (و آن ﴿مَكْراً كُبَّاراً﴾ همین گمراهی است،) و (چون از

فرموده‌ی شما که فرموده‌اید: ﴿لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ ءَامَنَ﴾[1]، اطّلاع یافتم، که آنان هرگز ایمان نمی‌آورند، بنابر این، چنین دعا می‌کنم که) بر گمراهی این ظالمان بیفزا، (تا این‌که مستحق هلاکت گردند، از این معلوم گردید که هدف دعا کردن، ازدیاد گمراهی نیست، بلکه هدف استحقاق هلاکت است، و تحقیق این دعا در سوره‌ی یونس تحت داستان حضرت موسیٰ علیه السلام گذشت، الغرض سرانجام آنها چنین شد که) به سبب گناهان خودشان غرق کرده شدند، باز (پس از غرق شدن در برزخ یا در قیامت) به دوزخ انداخته می‌شوند، و جز خدا، حامی دیگری، نخواهند داشت. و نوح علیه السلام افزود، پروردگارا، از گروه کفّار، احدی را بر زمین باقی نگذار، (بلکه همه‌ی آنها را هلاک گردان، و بحث هلاکت عمومی و بعثت عمومی در سوره‌ی «صافات» گذشته است، سپس علّت این دعا ذکر گردیده است، که) اگر شما آنها را بر روی زمین بگذارید پس (بر حسب فرمایش ﴿لَنْ يُؤْمِنَ﴾ آنها جز فاجر و کافر دیگری متولّد نمی‌شود، (و پس از نفرین در حقّ کفّار، برای مؤمنان دعای خیر نمود که) پروردگارا! مرا و والدین مرا و آنان را که با ایمان وارد خانه‌ی من شده‌اند (اهل و عیالم را به استثنای زوجه کنعان) و تمام مسلمانان از مرد و زن را، بیامرز، و (چون هدف در این مقام، دعا برای هلاکت کفّار است، ذکر دعای خیر برای مؤمنین صرفاً برای مقابله بود، بنابراین، باز به مضمون اصلی نفرین بر کفّار بازگشته که تفسیری در خصوص: ﴿وَلَا تَزِدِ الظَّٰلِمِينَ إِلَّا ضَلَٰلًا﴾ وجود دارد، و آن این‌که) بر هلاکت این ظالمان بیفزا، (هیچ راهی برای نجات آنها باقی نماند، و منحصراً هلاک گردند، و هدف از دعای افزونی گمراهی آنها، نیز همین بود، و در ظاهر چنین می‌نماید که والدین حضرت نوح علیه السلام مؤمن بودند، و اگر خلاف آن ثابت بشود، پس مراد از والدین آبا و امهات دور هستند، نخست برای خود

۱- هود، ۳۶.

و سپس برای اصول و بعد از آن برای اهل و عیال و باز برای عموم مؤمنین و پیروان خویش دعا نمود.)

معارف و مسایل

﴿یَغْفِرْ لَکُمْ مِّن ذُنُوبِکُمْ﴾ حرف «مِنْ» بیشتر برای تبعیض، یعنی نشان دادن جزئیّات می آید، و اگر در اینجا نیز به همین معنیٰ باشد، مقصودش این است که در اثر ایمان آوردن گناهانی از شما آمرزیده می‌شوند که در ارتباط با حقوق‌الله هستند؛ زیرا برای آمرزش حقوق العباد، علاوه بر ایمان، این نیز شرط است که آنچه قابل پرداخت است باید پرداخت گردد، مانند واجبات مالی، و آنچه قابل پرداخت نیست، مانند آزارهای زبانی و دستی آنها را از آنان طلب حلال کند، و آنچه در حدیث آمده است که با ایمان آوردن تمام گناههای گذشته آمرزیده می‌شوند، در همه‌ی آنها پرداخت یا طلب حلال کردن از حقوق العباد شرط است، و بعضی از مفسّرین فرموده‌اند که حرف «مِنْ» در اینجا زاید است، و مراد آن است که در اثر ایمان آوردن، تمام گناههای شما آمرزیده می‌شوند، امّا با توجّه به نصوص دیگر، شرط مذکور در هر حال ضروری است.

﴿وَ یُؤَخِّرْکُمْ إِلیٰ أَجَلٍ مُّسَمًّیً﴾ اجل به معنای مدّت، و مراد از «مُّسَمًّیً» معین شده است، مقصود این که اگر شما ایمان بیاورید خداوند شما را تا مدّتی که برای شما مقرّر است، در دنیا مهلت می‌دهد، یعنی قبل از مدت مقرّره عمر، شما را به عذاب دنیایی هلاک نمی‌کند.

حاصل آن که اگر ایمان نیاورید امکان دارد قبل از مدّت مقرّر بر شما عذاب نازل کرده هلاکتان کند، معلوم می‌گردد که در مدّت مقرّر عمر بسا اوقات شرطی وجود دارد که اگر کسی فلان کار را کند عمرش مثلاً هشتاد سال است و اگر نه، شصت سال می‌باشد، و یا در اثر امور منفی و ندانستن

قدر خداوند، از مقدار عمر کاسته می‌شود، و در اثر شکرگزاری بر میزان عمر افزوده می‌شود، و نیز در اثر بعضی از امور چون اطاعت و خدمت والدین، بر میزان عمر افزوده می‌گردد، که از احادیث صحیح ثابت است.

بحث از کمی و زیادی عمر انسان

در تفسیر «مظهری» نسبت به آن، چنین تشریح گردیده است، که تقدیر و قضای الهی بر دو قسم است: ۱- مبرم یعنی قطعی، ۲- معلّق یعنی مشروط به شرطی باشد، یعنی در لوح محفوظ چنین نوشته می‌شود که اگر فلان شخص خداوند را اطاعت کند، عمرش مثلاً هفتاد سال می‌شود و اگر اطاعت نکند، در پنجاه سالگی کشته می‌شود، در این نوع تقدیر به علّت عدم وجود شرط، امکان دارد تبدیلی پیدا شود.

در قرآن کریم، ذکری از هر دو نوع آمده است: ﴿**يَمْحُوا اللهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ**﴾ یعنی خداوند در لوح محفوظ محو و اثبات، یعنی ترسیم و تبدیلی بوجود می‌آورد، و اصل کتاب نزد خداست، مراد از اصل کتاب، کتابی است که در آن تقدیر مبرم نوشته شده است؛ زیرا شرطی که در تقدیر معلّق نوشته شده است، خداوند قبلاً نسبت به آن می‌دانست که آن شخص این شرط را بجا می‌آورد، یا خیر، بنابر این، در تقدیر مبرم فیصله‌ی قطعی نوشته می‌شود.

در حدیث حضرت سلمان فارسی آمده است که رسول خدا ﷺ فرمود: «**لَا يَرُدُّ الْقَضَاءَ إِلَّا الدُّعَاءُ وَ لَا يَزِيْدُ فِي الْعُمْرِ إِلَّا الْبِرُّ**»[1]، یعنی قضای الهی را غیر از دعا، چیز دیگری نمی‌تواند برگرداند، و عمر کسی را جز نیکویی به والدین، چیز دیگری اضافه نمی‌کند.

«برّ» به معنای حسن سلوک با آنهاست، و مقصود حدیث آن است که

---

۱ - رواه الترمذی، مظهری.

در تقدیر معلّق در این‌گونه مسایل می‌تواند تبدیلی حاصل شود، خلاصه این‌که آنچه دراین آیه تا ﴿أَجَلٍ مُسَمًّى﴾ مؤخّر نمودن عمر را بر ایمان آوردن آنان موقوف کرده است، این بیان تقدیر معلّق در حق عمر آنهاست، که خداوند علم آن را به حضرت نوح علیه السلام اعلام فرموده بود، بنابر این، او به قوم خویش فرمود: اگر شما ایمان آوردید تا رسیدن عمر اصلی که خداوند برای شما مقرّر نموده است، به وسیله‌ی عذاب دنیوی هلاک نمی‌شوید، و اگر ایمان نیاوردید پس قبل از فرا رسیدن عمر اصلی، خداوند شما را به وسیله‌ی عذاب هلاک خواهد کرد، و عذاب آخرت در این صورت بر آن اضافه می‌گردد، سپس بیان می‌فرماید که در صورت ایمان آوردن نیز برای همیشه نجاتی از مرگ وجود ندارد؛ بلکه بنابر آن‌چه در تقدیر مبرم الهی نوشته شده است، می‌آید؛ زیرا خداوند بنابر حکمت بالغه‌ی خویش، این جهان را دایمی قرار نداده است، و فنا شدن هر چیزی بنابر مقتضیات حکمت الهی است، که ایمان و کفر، طاعت و معصیت، در آن اثری ندارد، و همین مطلب در آیه‌ی چهارم همین سوره چنین آمده است: ﴿إِنَّ أَجَلَ اللهِ إِذَا جَآءَ لَا يُؤَخَّرُ﴾ در آینده مقصود این با تفصیل بیان شده است، که حضرت نوح علیه السلام پیاپی به طرق مختلف در پی اصلاح قوم خویش کوشیده است، و قومش نیز پیاپی او را تکذیب کرده و با او مخالفت ورزیده است، لذا او در نهایت، از آنها مأیوس شده به درگاه الهی دعا نمود، که در اثر آن همه‌ی آن قوم به عذاب غرق شدن، مبتلا گردیدند.

از حضرت ابن عبّاس منقول است که حضرت نوح علیه السلام در سن چهل سالگی به پیامبری مبعوث شد، و طبق تصریح قرآن عمر او نهصد و پنجاه سال یعنی از هزار سال پنجاه سال کم می‌باشد، در این مدّت طولانی هرگز دست از کوشش برنداشت، و هرگز مأیوس نشد، و چون از طرف قومش مورد ایذا قرار می‌گرفت، صبر می‌کرد.

و نیز از حضرت ابن عبّاس به روایت ضحاک منقول است که قومش او را چنان می‌زد که بی‌هوش شده به زمین می‌افتاد، و او را در چادری می‌پیچیدند و در خانه می‌انداختند و می‌پنداشتند که مرده است، ولی چون روز دوم به هوش می‌آمد، باز آنها را به سوی خدا دعوت می‌داد و به تبلیغ می‌پرداخت.

محمّد بن اسحٰق از عبید بن عمرو لیثی روایت کرده است که به من خبر رسیده که قوم نوح علیه السلام گلوی او را چنان فشار می‌دادند، که بی‌هوش می‌شد، و فرصتی که به هوش می‌آمد، چنین دعا می‌کرد: «**رَبِّ اغْفِرْ لِقَوْمِي، إِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ**» پروردگارا! قوم مرا بیامرز که آنها نمی‌دانند. و هنگامی که از ایمان آوردن نسلی مأیوس می‌شد، به نسل آینده‌ای امید می‌بست، که شاید یکی از آنها ایمان بیاورد، و وقتی آن نسل در می‌گذشت، به نسل دیگری امیدوار بود، و به وظیفه‌ی خود می‌پرداخت، چراکه عمر نسلها تا آن حدّی که عمر حضرت نوح علیه السلام بود، نبود؛ زیرا عمر حضرت نوح علیه السلام به صورت معجزه طولانی بود، و چون نسلهای آنان یکی بعد از دیگری می‌گذشتند، نسل آینده نسبت به نسل گذشته شرّیر و بدتر می‌شد.

حضرت نوح علیه السلام به بارگاه ربّ العزت شکایت نمود و اظهار داشت که من آنها را شب و روز به صورت دسته جمعی و انفرادی به طور علنی و مخفی و به هر طریقی که امکان داشت، که برای به راه آمدن آنها مؤثّر واقع شود، اختیار نموده آنان را دعوت کردم، گاهی آنان را تهدید به عذاب الهی می‌کردم، و گاهی دیگر نسبت به نعمتهای جنّت ترغیب می‌نمودم، و می‌گفتم که در صورت ایمان آوردن و عمل صالح انجام دادن، به وسعت رزق و خوشحالی نایل می‌گردید، و گاهی علامات قدرت کامل پروردگار عالم را بیان می‌کردم و تفهیم می‌نمودم، ولی آنان حتّی یک کلمه را نشنیدند، و از طرفی، حق تعالیٰ به حضرت نوح علیه السلام ، اعلام داشت، که از

مجموع قوم تو کسی که می‌خواست ایمان بیاورد ایمان آورده است، و کسی دیگر در آینده ایمان نخواهد آورد، ﴿**إِنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ ءَامَنَ**﴾، آنگاه کلمات دعای بد، بر زبان او جاری شد، که در آینده ذکر می‌گردد، و در اثر آن کلّ قوم غیر از مؤمنینی که سوار کشتی شده بودند، غرق و هلاک شدند، حضرت نوح علیه السلام ضمن این‌که قوم را تفهیم نمود، آنها را به استغفار یعنی ایمان آورده نسبت به گناههای گذشته به طلب آمرزش دعوت داد، و نفع دنیوی آن را چنین توضیح داد:

﴿**يُرْسِلِ ٱلسَّمَآءَ عَلَيْكُم مِّدْرَارًا ۝ وَ يُمْدِدْكُم بِأَمْوَٰلٍ وَ بَنِينَ**﴾، بیشتر علما در اینجا چنین استدلال نموده‌اند که خداوند در اثر توبه و استغفار، در زمان لازم، باران می‌باراند و نمی‌گذارد قحطی واقع شود، و نیز در اثر استغفار بر اموال و اولاد، برکت نازل می‌شود، ولی عادت خداوند با عموم مردم، چنین است که از توبه و استغفار و ترک معصیت مصایب دنیوی برطرف می‌گردند، و این مطلب از روایات حدیث نیز تأیید شده است.

﴿**أَلَمْ تَرَوْاْ كَيْفَ خَلَقَ ٱللَّهُ سَبْعَ سَمَٰوَٰتٍ طِبَاقًا ﴿١٥﴾ وَ جَعَلَ ٱلْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا**﴾ در این آیه ضمن دلایل توحید و قدرت الهی، طبقه طبقه بودن هفت آسمان و سپس نور بودن قمر در آنها را بیان فرمود که از لفظ: «**فِيهِنَّ**» در آن، ظاهر چنین فهمیده می‌شود که ماه در جرم آسمانها داخل است، و از تحقیقات و مشاهدات جدید امروز، خلاف آن مفهوم می‌گردد، که قرص ماه خیلی پایین‌تر از آسمانها در فضای آسمانها که امروز به آن خلأ می‌گویند، قرار دارد، تحقیق کامل آن به تفصیل در آیه‌ی ۶۱ سوره‌ی «فرقان» ﴿**وَ جَعَلَ فِي ٱلسَّمَآءِ بُرُوجًا وَ جَعَلَ فِيهَا سِرَاجًا وَ قَمَرًا مُّنِيرًا**﴾ گذشت به آنجا ملاحظه شود.

و در بیان سلسله‌ی شکایت قوم فرمود: ﴿**وَ مَكَرُوا مَكْرًا كُبَّارًا**﴾ «**كُبَّار**» مبالغه‌ی اکبر است که معنای آن «بسیار بزرگ» است، خلاصه مقصود این‌که آنها مکر بسیار بزرگی را به راه انداختند، و آن این‌که آنان ضمن آزار رسانی

شخصی، اوباش و اشرار شهر را نیز در پی او روانه می‌کردند، و در این شکوه این قول کفّار را هم نقل نمود که با همدیگر معاهده کردند که: ﴿لَا تَذَرُنَّ وَدّاً وَ لَا سُوَاعاً وَ لَا يَغُوثَ وَ يَعُوقَ وَ نَسْراً﴾ یعنی پرستش بتهای خود، بویژه این پنج بت را رها نکنید، و اینها نام پنج بت بودند.

امام بغوی نقل نموده است که آن پنج بت در اصل، بندگان نیک و صالح خدا بودند، که در زمان میان وفات حضرت آدم علیه‌السلام و حیات حضرت نوح علیه‌السلام گذشته بودند، و مردم بسیاری تابع و پیرو آنها بودند که بعد از وفات آنها تا مدّتی طولانی در پی آنها رفتند، تا عبادت خدا و اطاعت از احکام او را بجا بیاورند، پس از مدّتی شیطان آنها را تفهیم کرد و گفت: شما که در عبادت و اطاعت احکام خداوند از بزرگان خود پیروی می‌کنید، اگر عکسهایی از آنها در جلوی خود بگذارید، بر خشوع و خضوع شما در عبادت، افزوده می‌شود، آنها فریب خوردند و مجسّمه‌هایی از آنها ساختند و در معابد خود گذاشتند و با مشاهده‌ی آنها در هنگام عبادت، حالت خاصّی به آنها دست می‌داد، تا این‌که یکی بعد از دیگری در همین حالت فوت کردند، و نسل جدیدی جای آنها را گرفت، پس شیطان در گوش آنها خواند که بزرگان شما همین بتها را معبود و خدای خود قرار داده و برایشان عبادت بجا آورده‌اند، که بت پرستی از همانجا آغاز شد، و چون محبّت این پنج بت بیشتر در قلوبشان جایگزین شده بود، بنابر این، در گفته‌هایشان از آنها نام بردند.

﴿وَ لَا تَزِدِ الظَّٰلِمِينَ إِلَّا ضَلَٰلاً﴾ یعنی خدایا بر گمراهی این ظالمان بیفزا. در اینجا نباید چنین ایراد شبهه نمود، که وظیفه‌ی انبیا علیهم‌السلام هدایت و ارشاد مردم است، پس چگونه حضرت نوح علیه‌السلام برای آنها دعای بد کرد؛ زیرا حقیقت این است که خداوند به نوح علیه‌السلام اطّلاع داده بود که هیچ یک از آنها ایمان نخواهد آورد، پس گمراهی و مردن آنها بر کفر، امر قطعی بود، و

دعای حضرت نوح علیه السلام برای زیادت گمراهی آنان بدین جهت بود، تا که کاسه‌ی صبر آنها زودتر لبریز شده هلاک گردند، ﴿مِمَّا خَطِيٓـَٔـٰتِهِمْ أُغْرِقُوا فَأُدْخِلُوا نَاراً﴾ یعنی آنان بنابر اشتباهات کفر و شرک خویش غرق شده، سپس وارد آتش شدند.

چنین عذاب متضادی که در آب غرق شوند، و در آتش سر بیرون بیاورند، از قدرت حق تعالیٰ بعید نیست، و بدیهی است که مراد از آن در اینجا آتش جهنّم نیست؛ زیرا دخول در آتش جهنّم بعد از حساب و کتاب قیامت خواهد بود، و مراد از آن، آتش برزخی است، که قرآن مجید از دخول در آن خبر داده است.

ثبوت عذاب قبر از قرآن

از این آیه معلوم می‌شود که در عالم برزخ، یعنی مدّت زمانی که انسان در قبر باقی می‌ماند، نیز به او عذاب می‌رسد، و این نیز بدیهی است که وقتی در قبر برای بدکرداران عذاب وجود دارد، پس به نیکان نیز ثواب و نعمت می‌رسد، احادیث صحیح و متواتری در خصوص وقوع عذاب و ثواب در قبر، به تعدادی و به صراحت وارد شده است، که نمی‌توان آن را انکار کرد، بنابر این، امّت بر ان اجماع دارند، و اقرار به ان، یکی از خصوصیات اهل سنّت و جماعت است.

تمت سورة نوح بحمد الله ليلة الاربعاء ۸ رجب سنه ۱۳۹۱ هـ

و تمت الترجمة بعد اذان الصبح من يوم الثلاثاء سادس جمادى الاولىٰ سنه ۱۴۱۰ هـ

والله على اتمام البقية لقدير، و هو حسبي و نعم الوكيل.

* * *

سورة الجن

سورة الجن مكية و هی ثمان و عشرون آية و فيها ركوعان
سوره‌ی جن در مکّه نازل‌شده ودارای بیست‌وهشت‌آیه و دو رکوع‌می‌باشد

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ
شروع به نام خدای بی‌حد مهربان و بی‌نهایت رحیم

قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْءَاناً
بگو که به من حکم شده گوش فرا داشتند عدّه‌ای از جنّیان، پس گفتند ما شنیدیم قرآنی

عَجَباً ﴿۱﴾ يَهْدِيَ إِلَى الرُّشْدِ فَـَٔامَنَّا بِهِ وَ لَن نُشْرِكَ
عجیب. نشان می‌دهد راه نیک، پس ایمان آوردیم به آن، و هرگز شریک نمی‌گیریم

بِرَبِّنَا أَحداً ﴿۲﴾ وَ أَنَّهُ تَعَـٰلَىٰ جَدُّ رَبِّنَا مَا اتَّخَذَ صَـٰحِبَةً وَ لَا وَلَداً ﴿۳﴾
به ربّ خود کسی را. و این که برتر است شأن پروردگار ما، نگرفته است همسر و نه پسر.

وَ أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ سَفِيهُنَا عَلَى اللهِ شَطَطاً ﴿۴﴾ وَ أَنَّا ظَنَنَّا أَن لَّن تَقُولَ
واین که می‌گفت احمقی از ما بر خدا سخنان اضافی. و این که ما پنداشتیم که هرگز نگویند

الْانسُ وَالْجِنُّ عَلَى اللهِ كَذِباً ﴿۵﴾ وَ أَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْانسِ يَعُوذُونَ
انسان و جنّیان بر خدا دروغ. و این که بودند بسیاری مرد از انسانها که پناه می‌جستند

بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقاً ﴿۶﴾ وَ أَنَّهُمْ ظَنُّوا كَمَا
به مردانی از جنّیان، پس آنها بیشتر سرکش شدند. و این که آنان پنداشتند چنانکه

ظَنَنتُمْ أَن لَّن يَبْعَثَ اللهُ أَحَداً ﴿۷﴾ وَ أَنَّا لَمَسْنَا السَّمَآءَ
شما پنداشتید که هرگز مبعوث نمی‌کند خدا کسی را. و این که ما لمس کردیم آسمان را

فَوَجَدْنَـهَا مُلِئَتْ حَرَساً شَدِيداً وَ شُهُباً ﴿٨﴾ وَ أَنَّا كُنَّا نَقْعُدُ مِـنْهَا مَـقَـٰعِدَ
پس‌یافتیم آن‌را پرشده از نگهبانهای محکم، و ستاره‌های آتشین. وایـن کـه مـا مـی‌نشستیم

لِـلسَّمْعِ فَـمَن يَسْـتَمِعِ ٱلْآنَ يَـجِدْ لَـهُ
در نشستگاهها بـرای شـنیدن، پس هـر کسـی کـه گـوش کـند اکـنون، مـی‌یابد بـرای خـود

شِـهَاباً رَّصَـداً ﴿٩﴾ وَ أَنَّـا لَا نَـدْرِىٓ أَشَـرٌّ أُرِيـدَ بِـمَن فِـى ٱلْأَرْضِ أَمْ
ستاره‌های آتشین در کمین. و این که ما نمی‌دانیم کـه اراده‌ی بـدی شـده بـه اهـل زمـین، یـا

أَرَادَ بِـهِمْ رَبُّـهُمْ رَشَـداً ﴿١٠﴾ وَ أَنَّـا مِـنَّا ٱلصَّـٰلِحُونَ وَ مِـنَّا دُونَ ذَٰلِكَ
خواسته پروردگارشان برای آنها هدایتی. و این که بعضی از ما نـیک‌انـد و بـعضی غـیر از آن،

كُـنَّا طَـرَآئِقَ قِـدَداً ﴿١١﴾ وَ أَنَّـا ظَـنَنَّآ أَن لَّـن نُّـعْجِزَ ٱللَّهَ
بودیم‌بر چندین راه‌تقسیم شده. واین که پنداشتیم که هـرگز نـمی‌توانـیم عـاجز کـنیم خـدارا

فِى ٱلْأَرْضِ وَ لَن نُّـعْجِزَهُ هَـرَباً ﴿١٢﴾ وَ أَنَّـا لَـمَّا سَـمِعْنَا ٱلْـهُدَىٰٓ ءَامَـنَّا
درزمین، وهرگز عاجزنمی‌کنیم اورا به‌گریز. واینکه وقـتی شـنیدیم هـدایت را ایـمان آوردیـم

بِـهِ فَـمَن يُـؤْمِن بِـرَبِّهِ فَـلَا يَـخَافُ بَـخْساً وَ لَا رَهَـقاً ﴿١٣﴾ وَ أَنَّـا مِـنَّا
به‌آن، پس‌هرکس ایمان‌بیاورد به‌پروردگارش اونمی‌ترسداز ضرر وفشار. واین که بـعضی‌ازمـا

ٱلْمُسْلِمُونَ وَ مِنَّا ٱلْقَـٰسِطُونَ فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولَـٰٓئِكَ تَـحَرَّوْا رَشَـداً ﴿١٤﴾
مسلمان‌وبعضی بی‌انصاف هسـتند، پس‌کسـی‌که تسـلیم‌شد آنـها درنـظر گـرفتند راه‌راست‌را.

وَ أَمَّا ٱلْقَـٰسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَباً ﴿١٥﴾ وَ أَلَّوِ ٱسْتَقَـٰمُوا عَلَى ٱلطَّرِيقَةِ
ولی بی‌انصافان شدند هیزم جـهنّم. و ایـن حکـم آمـد کـه اگـر مـردم راست شـدند بـر راه،

لَأَسْقَيْنَـٰهُم مَّآءً غَدَقاً ﴿١٦﴾ لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَ مَن يُـعْرِضْ عَـن ذِكْـرِ رَبِّـهِ
می‌نوشانیم آنهاراآب بسیار، تـابیازماییم‌آنهارادرآن، وکسـی‌که‌اعـراض‌کـنداز یـاد ربّ خـویش

يَسْلُكْهُ عَذَاباً صَعَداً ﴿۱۷﴾ وَ أَنَّ الْمَسَٰجِدَ لِلّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللّهِ
می‌اندازد اورا در عذاب بالا رفتن. واین که مسجدها برای یاد خداست، پس نخوانید باخدا

أَحَداً ﴿۱۸﴾ وَ أَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللّهِ يَدْعُوهُ كَادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَداً ﴿۱۹﴾
کسی‌را. واین‌که‌هرگاه‌بایستدبنده‌ی‌خداکه‌بخواندش‌اورا، نزدیک‌بودندکه‌باشندبراو چسبنده.

قُلْ إِنَّمَا أَدْعُوا رَبِّي وَ لَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَداً ﴿۲۰﴾ قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ
بگوکه من‌فقط پروردگارم‌رامی‌خوانم‌وشریک‌نمی‌کنم‌به‌اوکسی‌را. بگو در اختیارمن نیست

لَكُمْ ضَرّاً وَ لَا رَشَداً ﴿۲۱﴾ قُلْ إِنِّي لَن يُجِيرَنِي مِنَ اللّهِ أَحَدٌ وَ لَنْ أَجِدُ
خوبی و راهنمایی شما. بگو نجات نمی‌دهد مرا از دست خدا کسی، و نمی‌یابم

مِن دُونِهِ مُلْتَحَداً ﴿۲۲﴾ إِلَّا بَلَٰغاً مِّنَ اللّهِ وَ رِسَٰلَٰتِهِ وَ مَن يَعْصِ اللّهَ وَ
غیر از او پناهگاهی. مگر ابلاغ از جانب خدا و پیام رسانی او، و هر کسی ه نافرمانی خدا و

رَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَٰلِدِينَ فِيهَا أَبَداً ﴿۲۳﴾ حَتَّىٰ إِذَا
رسول وی را بکند، پس برای اوست آتش دوزخ که همیشه می‌ماند در آن. تا این که وقتی

رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ أَضْعَفُ نَاصِراً وَ
ببینند آنچه را به آنها وعده شده است، خواهند دانست که مددکاران چه کسی ضعیف و

أَقَلُّ عَدَداً ﴿۲۴﴾ قُلْ إِنْ أَدْرِيَ أَقَرِيبٌ مَّا تُوعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَهُ
ازنظر آمارکم‌هستند. بگومن‌نمی‌دانم‌که نزدیک‌است آنچه به‌شما وعده‌شده یا بکند آن‌را

رَبِّيَ أَمَداً ﴿۲۵﴾ عَٰلِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَداً ﴿۲۶﴾ إِلَّا
پروردگارم بعد از مدتی. دانای نهانهاست که خبر نمی‌دهد بر غیب خویش به کسی. مگر

مَنِ ارْتَضَىٰ مِن رَّسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِن بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَداً ﴿۲۷﴾
آن که بپسندد رسولی را، پس به راه می‌اندازد در جلو او و پشت سر او نگهبان.

لِيَعْلَمَ أَن قَدْ أَبْلَغُوا رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ وَ أَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ
تابداندکه‌آنها رسانیده‌اند پیامهای پروردگار خودرا، واحاطه نموده آنچه‌را نزد آنهاست،

وَ أَحْصَىٰ كُلَّ شَيْءٍ عَدَداً ﴿۲۸﴾
وحساب کرده هرچیز را حساب‌کردن.

خلاصه‌ی تفسیر و شان نزول

قبل از تفسیر آیات، دانستن چند واقعه که در تفسیر نیاز به آنها پیدا می‌شود، مناسب است.

واقعه‌ی اوّل: قبل از بعثت رسول خداﷺ شیاطین تا آسمانها می‌رفتند، و به اخبار فرشتگان گوش فرا می‌دادند، که پس از بعثت آن‌حضرتﷺ به وسیله‌ی «ثاقب»، از این امر باز داشته شدند، و در ضمن تحقیق و بررسی از این حادثه، گروهی از جنّیان به محضر آن‌حضرتﷺ رسیدند، چنان که در سوره‌ی «احقاف» گذشت.

واقعه‌ی دوم: در زمان جاهلیّت عادت بر این بود که هرگاه در اثنای سفر در جنگل یا رودخانه‌ای وقت استراحت فرا می‌رسید، به این نیّت که سردار از ما نگه داری کند، می‌گفتند: «**أعوذ بعزیز هـٰذا الوادی من شر سفهاء قومه**» یعنی من از شرارت سفهای قوم سردار این رودخانه، به او پناه می‌برم.

واقعه‌ی سوم: در اثر دعای بد و نفرین آن‌حضرتﷺ در مکّه قحطی واقع شده بود، و تا چندین سال ادامه داشت.

واقعه‌ی چهارم: وقتی که آن‌حضرتﷺ اقدام به دعوت به اسلام نمود، کفّار مخالف، علیه او هجوم آوردند.

دو واقعه‌ی نخست از تفسیر درّ منثور و دو واقعه‌ی اخیر از تفسیر ابن کثیر مأخوذ است.

(ای پیامبر به آن مردم) بگویید که به من وحی شده است که گروهی از

جنها قرآن را شنیده‌اند، سپس (ضمن بازگشت به سوی قوم خود) گفته‌اند که ما قرآنی عجیب شنیده‌ایم، که راه راست را نشان می‌دهد، پس ما به آن، ایمان آورده‌ایم، (قرآن بودن از مضمون آن معلوم شد، و عجیب بودن از آن جهت که شبیه کلام بشر نیست،) و ما (اکنون) کسی را با پروردگار خویش، شریک قرار نمی‌دهیم، (این توضیح ﴿ءَامَنَّا بِهِ﴾ است،) و (آنان این مضامین را با همدیگر به مذاکره گذاشتند که) شأن پروردگار ما بسیار بزرگ است، نه او کسی را به همسری برگزیده، و نه او اولادی اختیار نموده است؛ (زیرا آن عقلاً محال است، و این توضیح ﴿لَن نُّشْرِكَ﴾ است،) و نادانان ما، در خصوص خداوند، از حد گذشته صحبت می‌کنند، (مراد از آن، کلمات شرک آمیزی چون اثبات زن و فرزند و غیره است،) و ما (قبلاً) می‌پنداشتیم که انسانها و جن‌ها هیچ گاه در شأن خداوند دروغ نمی‌گویند؛ (زیرا این سخنی بسیار بی‌باکانه است، در اینجا علّت مشرک بودن خویش را بیان کردند، از آن جهت که چون بیشتر جن و انس شرک می‌ورزیدند، فکر می‌کردیم همه‌ی افراد در شأن خداوند بر دروغ توافق نکرده‌اند، پس ما هم راه آنها را اختیار کردیم، در صورتی که اتّفاق مطلق مردم، دلیل حقّانیت نیست، و نه پیروی از هر اتّفاقی، عذری محسوب می‌شود، این شرک، بین جن و انس مشترک بود،) و (نوعی شرک اختصاص به مردم داشت که از آن نوع کفر جنّیان، افزون‌تر بود و آن این‌که) بسیاری از انسانها چنان بودند که به بعضی از جن‌ها پناه می‌بردند، که سرکشی جن‌ها را فزونی می‌بخشید، (و به این پندار مبتلا شدند که پیش از این سردار جن‌ها بودیم، ولی اکنون مردم هم، ما را چنین بزرگ می‌پندارند، پس بر میزان سرکشی آنها افزوده می‌شد، و بر کفر و عناد بیشتر مصرّ می‌شدند.

این مضمون تا اینجا در خصوص توحید بود،) و (از اینجا بحث از بعثت یعنی رسالت است، یعنی جن‌ها با همدیگر گفتگو کردند که) ما

می‌خواستیم (اخبار) آسمان را مورد بررسی قرار دهیم، امّا آنجا را پر از نگهبانان شدید (فرشته‌های محافظ) و شعله‌هایی (که به وسیله آنها محافظت می‌شود) یافتیم (که اکنون از آن محافظت شده است، تا هیچ جنّی نتواند از اخبار آسمان آگاهی یابد، و اگر کسی برود با شعله دفع می‌شود) و ما (پیش از این) در مواقع آسمانها برای شنیدن (اخبار)، می‌نشستیم (و آن مواقع چه اجزای آسمان باشند، یا اجزای باد یا ملاء یا خلاء باشند، که به آسمان نزدیک هستند، و جن‌ها به سبب لطافت جسم و عدم ثقل خود، می‌توانستند به آسمانها بروند، چون بعضی پرندگان که به فضا رفته و در آنجا می‌ایستند،) پس هر کسی که اکنون بخواهد (اخبار آسمانی را) بشنود، شعله‌ای را آماده برای خود می‌یابد، (و تحقیقی در خصوص مباحث شهاب، در رکوع دوم از سوره‌ی «حجرات» گذشت، این مضمون در خصوص رسالت بود، یعنی این که خداوند به آن‌حضرت ﷺ مقام رسالت عطا فرموده است، و بخاطر دفع التباس، درهای کهانت را مسدود نموده است،و مسدود شدن این استراق سمع، یعنی دزدیدن اخبار، باعث شد، تا این گروه به حضور جناب رسول‌خدا ﷺ شرف یاب شوند؛ چنان که در واقعه‌ی اوّل ذکر شد) و (سپس تتمّه‌هایی از این مضامین ذکر شده است، که) ما نمی‌دانیم که هدف (از بعثت این پیامبر جدید،) مشقّت رساندن به اهل زمین است، و یا این که پروردگارشان می‌خواهد آنان را هدایت کند، (هدف تکوینی از ارسال پیامبران معلوم نیست؛ زیرا از پیروی پیامبران رشد و هدایت و از مخالفت با آنان، مضرّت و عقوبت حاصل می‌شود، و ما از پیروی و یا مخالفت آنها در آینده، اطّلاعی نداریم، بنابر این، نمی‌دانیم که هدف از بعثت آن‌حضرت ﷺ سزای دادن قوم است، و یا این که هدایت آنها می‌باشد، و شاید این بدان جهت گفته شد که آنها در خصوص قوم، تخمین می‌زدند، چرا که یقین کنندگان کمتر بودند، و آنان مستحق مجازات

خواهند بود، و نیز نفی علم غیب تقویت مضمون توحید است، که توجّه کنید که بعضی مردم به جن‌ها علم غیب نسبت می‌دهند، در حالی که آنها همین قدر نیز نمی‌دانند) و بعضی از ما (پیش از این هم،) نیک (بوده) اند، و بعضی به گونه‌ای دیگر (بوده) اند (خلاصه آن که) ما بر طرق مختلفی بودیم، (و اکنون نیز با شنیدن خبر پیامبرﷺ، دو گروه از ما وجود دارد، و (روش ما اکنون این است که) ما فهمیدیم که در (هیچ کجای) زمین، نمی‌توانیم (برویم و) خدا را عاجز کنیم، و نه می‌توانیم (به جایی دیگر) فرار کنیم و او را ناتوان کنیم، (مقصود از گریختن به جای دیگر، علاوه بر زمین، به سوی آسمان و غیره است، که از تقابل «فی الارض» معلوم می‌شود، چنان که خداوند فرموده است: **﴿مَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَ لَا فِي السَّمَاءِ﴾**[1]، شاید هدف از این، نیز انذار باشد که اگر مرتکب کفر شوند، نمی‌توانند از عذاب الهی نجات بیابند، و هدف از بیان طرق گذشته‌ی خود، آن است که باوجود وضوح حق، عدم ایمان بعضی، نمی‌تواند در حقّانیت حق، شبهه پدید بیاورد؛ زیرا این از همیشه بوده و اکنون هم هست،) و چون ما سخن هدایت را شنیدیم به آن یقین‌کردیم، بنابر این، اگر هر کسی (مانند ما) به ربّ خویش ایمان بیاورد پس هیچ خطر نقصان و زیادی، متوجّه او نخواهد شد (نقصان مانند این‌که نیکی او نوشته نشود، و بیشی این‌که از گناهان او بیشتر بر او نوشته شود، شاید هدف از این ترغیب باشد،) و بعضی از ما (با درک مضامین انذار و ترغیب) مسلمان (شده) اند، و بعضی از ما (چون سابق هنوز) به بی‌راهه می‌روند، پس هر کسی که مسلمان شد، راه خوبی را جستجو کرد (که ثواب بر آن مترتب می‌شود) و آنان که بر بی‌راهه هستند، آتش افروز جهنّم هستند، (تا اینجا کلام جن‌ها به پایان رسید، که مقوله‌ی «**قَالُوا**» است،) و (سپس معمولات دیگر «**أُوْحِيَ إِلَيَّ**» بیان می‌گردند، یعنی این

---

۱ - عنکبوت، ۲۲.

مضامین نیز به من وحی شده است، از آن جمله یکی این‌که:) اگر آنها (اهل مکّه) بر راه (راست) قرار می‌گرفتند، ما آنها را از آب فراغت، سیراب می‌کردیم تا که آنها را در آن بیازماییم (که آیا قدر نعمت را خواهند دانست یا ناسپاسی و نافرمانی پیش خواهند گرفت، منظور این‌که اگر اهل مکّه شرک نمی‌ورزیدند که در کلام جن‌ها در بالا از آن مذمّت شد، قحطی بر آنان مسلّط نمی‌شد، امّا آنها به جای ایمان آوردن اعراض کردند، بنابراین، به قحطی مبتلا گردیدند) و (اهل مکّه در عقوبت کفر خصوصیّتی ندارند، بلکه) هر کسی از یاد پروردگار خویش (از ایمان و اطاعت) روگردانی کند، خداوند او را به عذاب شدید، گرفتار خواهد نمود، و (از مضامین وحی شده‌ی دیگر یکی آن است که) هر سجده‌ای حقّ خداست، (و جایز نیست که بعضی از سجده‌ها برای خدا و بعضی دیگر برای غیر خدا باشند، چنان که مشرکان می‌کردند) پس کسی را با خدا عبادت نکنید (در این مضمون نیز تقریری برای توحید است، که ذکر آن قبلاً گذشت،) و (از جمله مضامین وحی شده، یکی آن است که) وقتی بنده‌ی خاص خدا (که مراد از آن رسول‌الله ﷺ است) برای عبادت خدا برمی‌خیزد، پس آنها (کفّار) بر او هجوم می‌آورند، (همه بنابر تعجّب وعداوت، به سوی او می‌نگرند، گویا اکنون می‌خواهند، جهت حمله بر او، هجوم ببرند، این نیز تکمله و تتمّه‌ای از توحید است؛ زیرا مشرکین را مورد مذمّت قرار می‌دهد، که با توحید عداوت و نفرت داشتند، سپس جهت پاسخ به این تعجّب و عداوت، برای آن‌جناب ﷺ رهنمون شد که به آنها) چنین بگو، که من فقط خدا را عبادت می‌کنم و کسی را شریک او قرار نمی‌دهم، (پس این امری تعجب آور و دشمنی نیست، همه‌ی این مطالب تا اینجا به توحید تعلّـق داشتند، سپس در خصوص رسالت مضمونی خواهد آمد که این را نیز) بگو که من اختیاری ندارم تا به شما ضرر و یا منفعتی برسانم، (آنچه که شما تقاضا می‌کنید،

مبنی بر این‌که اگر تو رسول خداﷺ هستی بر ما عذاب نازل بفرما، جوابش این است که آن در اختیار من نیست، و نیز آنچه را می‌گویند، که در صورتی رسالت تو را قبول داریم که در مضامین توحید و قرآن تبدیل و تغییری بیاور، پس در جواب آن) بگو که (اگر خدای ناخواسته من چنین بکنم،) کسی نمی‌تواند مرا از (غضب) خدا نجات دهد، و من پناهی جز او نخواهم یافت، (مقصود این‌که نه نجات دهنده‌ای برایم وجود دارد، و نه با تلاش من پیدا می‌شود، چنین اقوال در خصوص استعجال عذاب، استبدال قرآن و دین از طرف کفّار در موارد متعدّدی از قرآن مجید ذکر شده است، و در آیه‌ی فوق الذّکر: ﴿**لَا أَمۡلِكُ لَكُمۡ ضَرّاً وَ لَا رَشَداً**﴾ اختیار نفع و ضرر را نفی نمود، سپس منصب رسالت را اثبات می‌فرماید، که مالک نفع و ضرر بودن لازمه‌ی نبوّت نیست، و این منفی است،) ولی وظیفه‌ی من ابلاغ از جانب خدا و ادای رسالت اوست،) و (سپس در خصوص توحید و نبوّت، مطلبی می‌آید که) هر کسی که تحت فرمان خدا و رسولش نباشد، یقیناً آتش دوزخ در انتظار آنهاست، که برای همیشه در آنجا خواهند ماند، (امّا فعلاً کفّار از چنین مضامینی متأثّر نمی‌شوند، بلکه برعکس مسلمانان را حقیر و ذلیل می‌پندارند، و می‌گویند: ﴿**أَیُّ الۡفَرِیقَیۡنِ خَیۡرٌ مَقَاماً وَ أَحۡسَنُ نَدِیّاً**﴾[1] و از جهالت خویش باز نمی‌آیند) و تا آن زمان درنمی‌یابند که چیزی را که به آنها وعده داده شده است، ببینند، سپس خواهند دانست که حامیان چه کسی ضعیف هستند، و گروه چه کسی کمتر است، (وضع کفّار به گونه‌ای است که کسی به درد آنها نمی‌خورد، پس مراد از جماعت، جماعت فرمانبردار است، در «**ناصراً**» نافع اعلی و در «**عدداً**» نافع ادنی نفی شده است، سپس در خصوص قیامت بحث شده است که آنان بطور انکار از وقت قیامت می‌پرسند، پس به آنها) بگو که من نمی‌دانم که آیا آنچه به شما وعده داده

---

۱ - مریم، ۷۳.

شده است نزدیک است، و یا این‌که پروردگارم برای آن مدّتی طولانی مقرّر نموده است، (امّا در هر صورت، آن حتماً خواهد آمد، و علم تعیین آن، غیب خالص است، و) داننده‌ی غیب اوست، پس او بر (چنین غیبی که اطلاع دادنش به مصلحت کسی نباشد، بر آن چنان) غیب کسی را مطلع نمی‌نماید، (و علم تعیین قیامت از این قبیل است، که در اطّلاع کسی به آن هیچ مصلحتی وجود ندارد؛ زیرا آن از علوم متعلّق به نبوّت نیست، تا تحصیل آن در قرب الهی دخالتی داشته باشد، پس بر چنین غیبی کسی را مطّلع نخواهد ساخت،) مگر پیامبر برگزیده‌ای را از خود (اگر بخواهد او را بر چنان علمی مطّلع می‌گرداند، که از آن جمله علم نبوّت باشد، چه آن مثبت نبوت باشد، مانند پیشگویی‌ها و یا از فرع نبوّت باشد، مانند علم احکام،) سپس (چنین اطّلاع می‌دهد که) در پیش و پس آن پیامبر، (به هنگام وحی در تمام جهات او،) فرشتگان را به عنوان نگهبان می‌فرستد، (تا این‌که گذری از شیاطین بدانجا نرسد، تا وحی از فرشتگان شنیده به دیگران بگویند، و یا این‌که بتوانند وسوسه و غیره القا کنند، [illegible]ن قبیل نگهبانان رسول خداﷺ، چهار نفر بودند[1]، و این انتظام بدان ج[illegible]بود) تا (در ظاهر هم) خداوند بداند که فرشتگان پیام پروردگار خویش را (با حفاظت تمام به رسول او) رسانیده‌اند، (و کسی در آن مداخله و تصرّف، ننموده است، و رساننده فقط فرشته‌ی وحی است، ولی بنابر معیّت، اسناد فعل به سوی رصد یعنی فرشتگان نگهبان، نیز شده است) و خداوند متعال به تمام احوال آن (نگهبان) ها احاطه فرموده است، (لذا چنان نگهبانانی مقرّر نموده که شایسته‌ی این‌کار بودند،) و او شمارش هر چیز را می‌داند، (و تمام اجزای وحی در علم او وجود دارد، و از همه‌ی آنها کاملاً محافظت می‌فرماید، حاصل مقام این‌که علم تعیین قیامت از علوم نبوّت نیست، بنابر این عدم

---

۱ - کذا فی‌روح المعانی.

اطّلاع از آن، منافی نبوّت نیست، البتّه علوم نبوّت به نبی، اعطا می‌گردد، که جای هیچگونه احتمال خطایی در آن وجود ندارد، و ای پیامبر تو از این قبیل علوم مستفید هستی، لذا تحقیق در خصوص بیش از آن را، رها کنید.)

معارف و مسایل

﴿نَفَرٌ مِنَ الْجِنِ﴾ لفظ نفر بر سه تا ده اطلاق می‌شود، آمار جنهایی‌که در اینجا ذکر شده‌اند، ۹ تاست، که اهالی نصیبین بودند.

حقیقت جنّیان

«جِنّ» نام مخلوقی از مخلوقات خداست، که دارای اجسام و ذی‌روح هستند، و مانند انسان از عقل و شعور برخوردارند، و از نگاه مردم پنهانند، بنابر این، جن بر آنها نام نهاده شده است؛ زیرا معنای لفظی «جن» مخفی و غایب است، آفرینش آنها از آتش است، همانطوری که غالب ماده آفرینش انسان از خاک است، در این نوع مخلوق،مانند انسان مرد و زن وجود دارد، و چون انسان در آنها نیز سلسله‌ی توالد و تناسل برقرار است، و ظاهر این است که در قرآن به اشرار جنّیان، «شیاطین» گفته شده است، وجود جن‌ها و فرشتگان به دلایل قطعی قرآن و سنّت، ثابت، و انکار آن، کفر است[1].

﴿لَقَدْ أُوحِيَ إِلَيَّ﴾ از این معلوم شده است که در واقعه‌ی جن‌هایی‌که در اینجا مذکور است، آن‌حضرت ﷺ جنهای گوش فرا دهنده را ندیده بود، بلکه خداوند متعال او را به وسیله‌ی وحی اطّلاع داده بود.

تفصیل واقعه‌ی نزول سوره‌ی «جن»

در صحیح «بخاری، مسلم، ترمذی» و غیره از حضرت ابن عبّاس رضی الله عنه

۱ - مظهری.

روایت است که رسول خداﷺ (در این واقعه) قصداً قرآن را بر جنها تلاوت نفرمود، و حتّی آنها را ندیده بود، بلکه وقوع واقعه از این قرار است که آن‌حضرتﷺ با چند نفر از صحابه، به سوی بازار عکاظ می‌رفت، هنگامی که شیاطین از استماع اخبار آسمان به وسیله شهاب ثاقب ممنوع شدند، و جنّیان با هم مشورت کردند که این حادثه که در اثر آن جلوی ما از استماع اخبار آسمان گرفته شده است، امری اتّفاقی نیست، حتماً در جهان امر جدیدی وقوع یافته است، و آن علّت این جلوگیری می‌باشد، و با توافق قرار گذاشتند که باید وفود جن‌ها به تمام گوشه و اطراف زمین از مشرق تا مغرب و غیره بروند، و در این خصوص تحقیق و بررسی نمایند، که چه چیز تازه‌ای، اتّفاق افتاده است، و گروهی از آنها به سوی تهامه‌ی حجاز اعزام گردید، و آنها چون به مقام نخله رسیدند، دیدند که رسول خداﷺ دارند با صحابه نماز صبح را با جماعت می‌خوانند، و چون این گروه از جن‌ها قرآن را شنیدند، قسم یاد نمودند و با همدیگر گفتند که والله، این کلام است که در میان ما و اخبار آسمان حایل و مانع قرار گرفته است، و از همانجا بازگشته و ماجرا را به قوم خود گزارش دادند، که در این آیات از آن یادآوری شده است، ﴿**إِنَّا سَمِعْنَا قُرْءَاناً عَجَباً**﴾ خداوند تمام این واقعه را به طور کلّی در این آیات بیان فرمود.

وفات ابوطالب و سفر آن‌حضرتﷺ به طائف

بیشتر مفسّرین بیان فرموده‌اند که رسول خداﷺ بعد از وفات ابوطالب بی‌یار و مددکار ماند، و به تنهایی عازم طائف شد تا از قبیله بنی ثقیف در مقابل مظالم قوم خویش، حمایت حاصل کند، طبق روایت محمّد بن اسحٰق، وقتی رسول خداﷺ به طائف رسید، نزد سه برادر از قبیله‌ی بنی ثقیف که سردار و شریف قوم محسوب می‌شدند، تشریف برد، و این سه

برادر فرزندان عمیر به نامهای «عبدیالیل،مسعود و حبیب» بودند، و زنی از قریش در خانه‌ی آنان بود، رسول‌خداﷺ آنها را به اسلام دعوت و مظالم قوم خود را بیان نموده از آنان حمایت خواست، ولی هر سه با خشونت پاسخ دادند، و چیزی دیگر نگفتند، وقتی رسول‌خداﷺ دید که این سه برادر که شریف‌ترین قوم پنداشته می‌شدند، و از آنان امیدی می‌رفت که جوابی معقول بدهند، چنین مواجه شدند، از آنان مأیوس شد و به آنها گفت: اگر از من حمایت نمی‌کنید، حد اقل آمدن مرا نزد خود، با قوم من در میان نگذارید، هدف این بود که چون آنها اطلاع یابند، بیشتر سخره می‌کنند، امّا آن ظالمان این درخواست را قبول نکرده احمقها و غلامهای قوم خود را پشت سر آن‌حضرتﷺ قرار دادند، تا ضمن فحاشی، سر و صدا راه انداختند، که با شور و غوغای آنها عدّه‌ی زیادی از مردم جمع شدند، و آن‌حضرتﷺ جهت نجات از شرارت آنها به باغی از آن عتبه و شیبه که دو برادر بودند، پناه برد، آن دو برادر در باغ بودند، آنگاه اشرار از تعقیب، باز ماندند، و آن‌حضرتﷺ در سایه‌ی درختان انگور آن باغ نشست، و آن دو برادر به او می‌نگریستند، و نیز دیدند که آن‌حضرتﷺ به چه میزان از دست احمقهای قوم آنها مورد آزار و اذیت قرار گرفته است.

در این اثنا آن زن قریشی نیز نزد آن‌حضرتﷺ آمد و با وی ملاقات کرد، و آن‌حضرتﷺ با او گلایه نمود، که دیدی اقوام شوهرت با من چه رفتاری کردند؛ زمانی که آن‌حضرتﷺ در آن باغ قدری اطمینان یافت به بارگاه الهی با الفاظی عجیب و غریبی دعا نمود، که در مواقع دیگر چنین الفاظی از آن‌جنابﷺ منقول نیست، و آن دعا عبارت است از: «**اللهم انی اشکو الیك ضعف قوتی و قلة حیلتی و هوانی علی الناس و انت ارحم الراحمین، و انت ربّ المستضعفین، فانت ربّی الی من تکلنی، الی بعید یتجهمنی، او الی عدو ملکته امری، ان لم تکن ساخطا علّی فلا ابالی و لکن عافیتك هی اوسع لی، اعوذ بنور وجهك الذی اشرقت له**

الظلمـٰت و صلح علیه امر الدنیا والآخرة من ان تنزل لی غضبك، لك العقبیٰ حتی ترضیٰ و لا حول ولا قوة الا بك» ترجمه‌ی آن به قرار زیر است.

خدایا من نزد تو از ضعیفی قوتّم، و کمی آن، از ناکامی تـدبیرم و از خفّت و بی‌ارزشی خویش پیش مردم، نـزد تـو شکـایت مـی‌کنم، و تـویی بخشاینده‌تر از بـخشایندگان، و تـویی پـرورش کـننده ضـعیفان، و تـویی پروردگار من، تو مرا به چه کسی حواله می‌نمایی، آیا به بیگانه‌ای که بر من روی ترش کند، و یا به دست دشمنی که تو او را مالک من گردانیده‌ای، (تا هر چه بخواهد بکند) اگر تو از من ناراضی نباشی، باکی نیست، ولی عافیت تو برای من بهتر است، (که مِن همان را می‌خواهم) من به نور ذات مبارک تو پناه می‌برم، که به وسیله‌ی آن تمام تاریکیها روشن می‌گردند، و تمام امور دنیا و آخرت انجام می‌گیرند، از این‌که غضبت را بر من نازل بفرمایی، کار ما این است که در خشنودگردانی تو مشغول باشیم، تا تو راضی بـاشی، و مـا نمی‌توانیم از بدی نجات بیابیم و نه می‌توانیم نیکی و خوبی را دریابیم جز به یاری تو.

وقتی که عتبه و شیبه پسران ربیعه وضع آن‌جنابﷺ را دیدند دلشان به حال او سوخت، و به غلام خود «عداس» که نصرانی بود دستور دادند، خوشه‌ای از انگور در طبقی گذاشته به پیش آن شخص ببر، و بگو تا بخورد، عداس حسب دستور طبق انگور را نـزد آن‌حـضرتﷺ آورد و گـذاشت، آن‌حضرتﷺ ضمن بسم الله گفتن دست به سـوی آن دراز نـمود، عـداس ضمن مشاهده‌ی آن گفت، والله این کلام، یعنی گفتن: **«بسم الله الرحمن الرحیم»** را مردم این شهر نمی‌گویند، سپس رسول خداﷺ از او پرسید که ای عدّاس! تو اهل کجا هستی و مذهب تو چیست؟ گفت: من نصرانی هستم، و اهل نینوا می‌باشم، آن‌حضرتﷺ فرمود: اهل قریه بنده‌ی نیک خدا، حضرت یونس بن متیٰ هستی، او گفت از کجا نسبت بـه یـونس بـن متیٰ خـبر داری؟

رسول خدا ﷺ فرمود: او برادر من است، او هم پیامبر خداست و من نیز پیامبر هستم؛ با شنیدن این موضوع، عداس بر قدمهای او افتاد و سر و دست و پای مبارک او را بوسه داد، و عتبه و شیبه این ماجرا را مشاهده می‌کردند، یکی با دیگری گفت: که او غلام ما را فاسد کرد، وقتی عداس برگشت و نزد آنها رفت، به او گفتند: عداس تو را چه شد که دست و پای او را بوسه می‌دادی، گفت: ای سروران من! در این زمان بر روی زمین شخصی بهتر از او نیست، او چیزی به من گفت که غیر از نبی کسی نمی‌تواند بگوید. به او گفتند بدبخت مبادا که تو را از مذهبت بیزار کند؛ زیرا در هر صورت دین تو از دین او بهتر است.

سپس وقتی رسول خدا ﷺ از همه چیز در طائف مأیوس شد، به مکّه بازگشت و در اثنای سفر به مقام نخله توقف فرمود، و در نیمه‌ی شب مشغول نماز تهجّد شد؛ پس گروه جن‌های «نصیبین» از کشور یمن به آنجا رسیدند، و ضمن شنیدن قرآن به او ایمان آوردند و به سوی قوم خود بازگشته واقعه را بیان کردند، که خداوند حکایت آن را در این آیات ذکر فرموده است[1].

حکایت یک جن صحابی

ابن جوزی در کتاب «الصفوة» به سند خویش از حضرت سهل بن عبدالله نقل نموده است که او در جایی با جنّی سالخورده ملاقات کرد که به سوی بیت الله نماز می‌خواند، و جبّه‌ای از پشم پوشیده بود که بسیار زیبا بود، حضرت سهل می‌گوید که من پس از آن که او از نماز فراغت یافت، به او سلام گفتم، سلامم را پاسخ داد و گفت آیا از زیبایی این جبّه‌ی من تعجّب می‌کنی، آن هفتصد سال است که در بر من است، در همین جبّه حضرت

1 - مظهری.

عیسیٰعلیه‌السلام را ملاقات کردم، و باز در همین جبّه حضرت محمّدﷺ را نیز ملاقات نمودم، و از جملهٔ جن‌هایی هستم که سورهٔ «جن» در خصوص آنها نازل شد[۱].

واقعهٔ لیلة الجن که در روایات حدیث آمده است که حضرت عبدالله بن مسعود نیز همراه بوده است، و آن‌حضرتﷺ آگاهانه تشریف برد تا به جن‌ها تبلیغ بفرماید، آن در نزدیکی مکّهٔ مکرّمه در جنگل انجام گرفته و به ظاهر پس از واقعه‌ای است که در سورهٔ «جن» ذکر شده است.

علّامه حفاجی فرموده است: از احادیث معتبر ثابت می‌شود که گروههای جن‌ها تا شش بار، به حضور آن‌حضرتﷺ آمده‌اند. فلذا تضادی در میان دو واقعه وجود ندارد، که در واقعهٔ سورهٔ «جن» آن‌حضرتﷺ از آمدن آنها و شنیدن قرآن آگهی نداشته باشند مگر پس از وحی و این‌که این واقعه در مقام نخله، پس از بازگشت از طائف باشد، و از روایات دیگر که معلوم می‌شود که واقعهٔ آن‌جنابﷺ که قصداً در بیابانهای مکّه برای دعوت کردن جن‌ها به اسلام و شنواندن قرآن تشریف برده‌اند، بعد از آن است[۲].

﴿وَ أَنَّهُ تَعَـٰلَىٰ جَدُّ رَبِّنَا﴾، «جدّ» به معنای شأن است که بر خدا اطلاق می‌شود؛ لذا معنای ﴿تَعَـٰلَىٰ جَدّ﴾ ان است که شأن او بلند و بالاست، در اینجا بجای این‌که با گفتن «جده» ضمیر را به سوی او راجع کند، لفظ اسم ظاهر «رب» را آورد، تا دلیل علوّشان، نیز ذکر گردد؛ زیرا ذاتی که پروردگار مخلوق است، عالی‌تر بودن شأن او از همهٔ مخلوقات ظاهر است.

مفسّرین در عطف و ترکیب نحوی ﴿وَ أَنَّهُ﴾ در این آیه بحث طولانی کرده‌اند که عموم مردم به آن نیازی ندارند.

﴿وَ أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ سَفِيهُنَا عَلَى ٱللهِ شَطَطاً ○ وَ أَنَّا ظَنَنَّآ أَن لَّن تَقُولَ ٱلْإِنسُ

---

۱ - مظهری.

۲ - مظهری.

وَالْجِنُّ عَلَى اللهِ كَذِباً﴾، لفظ «شطَطْ» به معنای بعید از عقل، ظلم و ستم می‌آید، مقصود آن است که جن‌ها که ایمان آوردند، ابتدا به جهت ابتلای خویش به کفر و شرک چنین عذر خواستند، که احمقهای قوم ما در خصوص خداوند صحبتهای بی‌سر و پای می‌گفتند، و ما چنین گمان نمی‌کردیم که انسان یا جنّی بتواند سخنی دروغ به خداوند عالم، نسبت دهد، فلذا گفته‌های آن احمقها را ما پذیرفتیم، و تا امروز مبتلا به کفر باقی مانده‌ایم، و چون اکنون قرآن را شنیدیم حق برای ما روشن شد.

﴿وَ أَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقاً﴾ در این آیات مؤمنان جنّ چنین توضیح دادند که چون مردم دوران جاهلیت به بیابان رفته و قیام می‌کردند، به جنّ‌های بیابان پناه می‌بردند، و جن‌ها می‌پنداشتند که ما از انسان برتر می‌باشیم، که آنان به ما پناه می‌آورند، و این بر گمراهی جن‌ها می‌افزود.

مسلمان شدن حضرت رافع بن عمیر به سبب جن‌ها

در تفسیر «مظهری» به حواله‌ی کتاب «هواتف الجن» از حضرت سعید بن جبیر منقول است که صحابی رسول خداﷺ حضرت رافع بن عمیر علّت اسلام آوردن خود را چنین بیان نمود، که شبی در ریگستان، سفر می‌کردم، ناگهان خواب به من روی آورد، و از شتر فرود آمدم، و خوابیدم، قبل از به خواب رفتن طبق عادت قوم خویش این الفاظ را گفتم: «**انی اعوذ بعظیم هذا الوادی من الجن**» یعنی همانا من پناه می‌برم به سردار جن‌های این بیابان، در خواب دیدم که شخصی شمشیر به دست دارد و می‌خواهد آن را بر سینه‌ی شترم فرود آورد، ترسیدم و از خواب پریدم، و به راست و چپ نگاه کردم، کسی را نیافتم در دل گفتم این خیال شیطانی است، و خواب واقعی نیست، باز خوابیدم و از خود کاملاً غافل شدم مجدّداً همان خواب

را دیدم، باز بیدار شدم و به چهار طرف شتر دور زدم چیزی نیافتم، ولی شتر را دیدم که می‌لرزید باز به جای خود رفته و خوابیدم باز همان خواب را دیدم، و بیدار شدم، دیدم که شتر می‌لرزد و دیدم که جوانی نیزه‌ای در دست داشته و ایستاده است، و این همان شخص بود که او را در خواب دیده بودم، که داشت به شترم حمله می‌کرد، و دیدم پیرمردی دست او را گرفته و او را از حمله به شتر باز می‌دارد، در این اثنا سه گورخر جلو آمد و پیرمرد به آن جوان گفت هر کدام از این گورخران مورد پسند توست بردار، و شتر این انسان را بگذار، یکی از گورخرها را برداشت و رفت. سپس پیرمرد به من نگاه کرد و گفت ای احمق چون می‌خواهی در بیابانی قیام کنی و از جن‌های آنجا می‌ترسی بگو:

«**اعوذ بالله ربّ محمّد ﷺ من هول هذا الوادی**» یعنی من از ترس اشرار این وادی به خدای محمدﷺ پناه می‌برم، و به جن‌ها پناه نبر که زمان پناه بردن به انسانها و جن‌ها تمام است.

من از او پرسیدم «محمّد» کیست؟ گفت نبی عربی است، نه شرقی و نه غربی است، روز دوشنبه مبعوث شده است، پرسیدم او کجا سکونت دارد؟ گفت در یثرب می‌نشیند که نخلستان است، اوّل صبح راه مدینه را در پیش گرفتم و مرکب خود را دوانیدم، تا این که به مدینه طیبه رسیدم، چون رسول خداﷺ مرا دید، قبل از این که من به او چیزی بگویم، تمام ماجرا را باز گفت، و مرا به سوی اسلام دعوت داد، من مسلمان شدم، سعید بن جبیر بعد از نقل این واقعه می‌فرماید نزد من، آیات بعدی قرآن مجید در خصوص این گونه معاملات نازل شده‌اند.

﴿وَ أَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ﴾، ﴿وَ أَنَّا لَمَسْنَا السَّمَاءَ فَوَجَدْنَاهَا مُلِئَتْ حَرَساً شَدِيداً وَ شُهُباً﴾ لفظ «سماء» در لغت عرب هم چنان که به معنای آسمان می‌آید، اطلاق آن بر ابر نیز عام و معروف است، و

در اینجا به ظاهر مراد از «سماء» ابر است.

جن‌ها برای استماع اخبار آسمان تنها تا ارتفاع ابرها بالا می‌رفتند نه تا خود آسمان

و مراد از رفتن جن‌ها تا آسمان برای شنیدن اخبار آسمانی به این معناست که تا آن سوی ابرها می‌رفتند و از آنجا اخبار آسمان را گوش می‌کردند، و دلیل آن، حدیث حضرت عایشه‌ی صدّیقه است که در صحیح «بخاری» با این عبارت وارد شده است، ملاحظه شود.

«قالت سمعت رسول الله ﷺ يقول: ان الملٰئكة تنزل في العنان، و هو السحاب، فتذكر الامر الذي قضىٰ في السماء، فتسترق الشياطين السمع، فتسمعه، فتتوجه الى الكهان، فيكذبون معها مائة كذبة من عند انفسهم»(۱).

حضرت عایشه می‌فرماید که از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمود: فرشتگان تا عنان سماء که به معنای ابر است، نازل می‌شوند و در آنجا از آنچه درآسمانها مقدّر شده است، تذکره می‌کنند، و از آنجا شیاطین این اخبار را می‌دزدند و می‌شنوند و به کاهنان می‌رسانند و از طرف خود صد دروغ به آن آمیخته و به آنها می‌گویند.

در صحیح «بخاری» از حضرت ابوهریره و در صحیح «مسلم» از حضرت ابن عبّاس حدیثی روایت شده که از آن مفهوم می‌شود که اصل واقعه در آسمان، اتّفاق می‌افتد که وقتی الله تعالی حکمی را در آسمانها به اجرا می‌گذارد، همه‌ی فرشته‌ها به خاطر اطاعت، پرهای خود را برهم می‌زنند، و هنگامی که کلام به پایان می‌رسد باهم مذاکره می‌کنند که پروردگار شما چه فرمود، شیاطین آن اخبار را از آن مذاکرات می‌شنوند و آن را با صد دروغ می‌آمیزند، و به کاهنان می‌رسانند. این مضمون منافاتی با

---

۱ - مظهری.

حدیث حضرت عایشه‌ی صدّیقه ندارد؛ زیرا از آن ثابت نمی‌گردد که شیاطین به آسمانها رفته آن اخبار را می‌دزدند، بلکه امکان دارد که نخست این اخبار به تدریج در میان فرشته‌ها در آسمان انتشار یابد، و فرشته‌ها تا عنان سماء (ابرها) آمده، آنها را مذاکره کنند، و شیاطین در آنجا آن اخبار را بدزدند، هم چنان که در حدیث حضرت عایشه‌ی صدّیقه آمده است[۱].

به هر حال قبل از بعثت رسول خداﷺ، دریافت اخبار آسمانی از جانب شیاطین و رساندن آنها به کاهنان، بدون جلوگیری، جاری بود، شیاطین تا ابرها می‌رفتند و اخبار را از فرشتگان گوش می‌کردند، ولی به وقت بعثت به خاطر حفظ وحی آن‌حضرتﷺ، از این سلسله، بدین گونه جلوگیری به عمل آمد، که هرگاه شیطانی برای شنیدن این اخبار به آسمان می‌رفت، به سوی او شعله‌ی شهاب ثاقب پرتاب می‌شد، و دفع می‌گردید، و این آن حادثه‌ی جدیدی بود که جن‌ها و شیاطین به فکر آن افتادند، و جهت تحقیق حال، گروههایی را به مشرق و مغرب جهان گسیل داشتند، سپس در مقام نخله گروهی از آنها قرآن را از آن‌حضرتﷺ شنیدند، و ایمان آوردند، که ذکر آن در سوره‌ی «جن» آمده است.

شهاب ثاقب قبل از بعثت آن‌حضرتﷺ نیز وجود داشت ولی کار دفع شیاطین به وسیله‌ی آنها در زمان او انجام گرفت

در اینجا این شبهه می‌تواند پدید آید، که به شهاب ثاقب در عرف شکستن ستاره و در عربی انقضاض الکوکب گفته می‌شود که از قدیم الایّام در دنیا جریان داشت، و از این آیه چنین معلوم می‌شود که این مختص به زمان و عهد نبوی است؛ جوابش این‌که وجود شهاب ثاقب از قدیم الایّام بوده است، چه حقیقت آن چنان باشد که فلاسفه بیان کرده‌اند: که مقداری

---

۱ - کذا فی المظهری.

مواد آتشین از زمین به فضا می‌رسند، و چه بسا شعله‌ور می‌شوند و یا حقیقتش این باشد که این ماده‌ی آتشین از خود ستاره‌ها و یا سیاره‌ها بیرون آیند، در هر صورت وجود آن اگر چه در گذشته از ابتدای عالم بوده است، امّا به کار گرفتن آنها برای دفع شیاطین، از بعثت آن‌حضرت ﷺ آغاز گردید، و این نیز لازم نیست که این‌کار از تمامی شهابهای ثاقب که وجود دارند، گرفته شود، بحث مفصّل آن در تفسیر سوره‌ی «حجر» گذشت.

﴿وَ أَنَّا لَا نَدْرِیَ أَشَرٌّ أُرِیدَ بِمَن فِی ٱلْأَرْضِ أَمْ أَرَادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَداً﴾ یعنی جلوگیری از جن‌ها و شیاطین، از شنیدن اخبار آسمانی، می‌تواند من باب مجازات باشد، تا اهل زمین از اخبار آسمان محروم گردند، و این هم می‌تواند باشد که خداوند به وسیله‌ی آنها هدایتی برای آنها در نظر گرفته باشد، تا جن‌ها و شیاطین در وحی آسمانی خللی وارد نسازند.

﴿فَمَن یُؤْمِن بِرَبِّهِ فَلَا یَخَافُ بَخْساً وَ لاَ رَهَقاً﴾، «**بَخْس**» به فتح با و سکون خا به معنای کاستن و کم دادن حق است، و «**رهق**» به معنای عارض شدن ذلّت و رسوایی است، مراد این‌که چون کسی به خدا ایمان بیاورد، از پاداش او کم و کاستی نخواهد شد، و در آخرت نیز برایش ذلّت و خواری پیش نمی‌آید.

﴿وَ أَنَّ ٱلْمَسَـٰجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ ٱللهِ أَحَـداً﴾، «**مساجد**» جمع مسجد است، در اینجا می‌تواند معنای مشهور و معروف آن مراد باشد، یعنی عبادتگاههایی که برای نماز وقف می‌گردد و به آنها مسجد گفته می‌شود، در این صورت معنای آیه این است که وقتی تمام مساجد فقط برای عبادت خدا ساخته شده‌اند، پس به مساجد رفته از غیر خدا کمک و یاری نطلبید، آن چنان که یهود و نصارا در عبادتگاههای خود به این شرک مبتلا می‌گردند، حاصل آن پاک نگهداشتن مساجد از عقاید فاسد و اعمال باطل می‌باشد.

و نیز امکان دارد که مساجد جمع «مَسْجَد» به فتح جیم باشد، که مصدر میمی به معنای سجده می‌آید، پس معنای آیه این‌که تمام سجده‌ها تنها مختص خداوند است، پس چون کسی از غیر خدا استعانت جوید، گویی دارد او را سجده می‌کند، پس از سجده غیر الله اجتناب کنید.

مسئله: به اجماع امّت سجده برای غیرالله حرام است، حتّی بعضی از علما، آن را کفر دانسته‌اند.

﴿قُلْ إِنْ أَدْرِىٓ أَقَرِيبٌ مَّا تُوعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَهُۥ رَبِّىٓ أَمَدًا ○ عَـٰلِمُ ٱلْغَيْبِ﴾، خداوند در نخستین آیه‌ی آیات مذکور، به رسول خودﷺ دستور داد که به منکرینی که شما را بر تعیین زمان قیامت اجبار نموده اصرار می‌ورزند، بگویید که وقوع قیامت و تحقّق پاداش و سزا در آن، یقینی است. امّا خداوند تاریخ درست وقوع آن را به کسی اطّلاع نداده است، لذا من نمی‌دانم که آن روز قریب است یا این‌که پروردگارم برای آن مدّت طولانی مقرّر کرده است، در آیه‌ی دوم دلیل آن را ذکر نمود که: **﴿عَـٰلِمُ ٱلْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِۦٓ أَحَدًا﴾** یعنی عدم اطلاع من از وقت معین قیامت، از آنجا ناشی می‌شود، که من عالم الغیب نیستم، بلکه عالم الغیب بودن صفت ویژه‌ی ربّ العالمین است، لذا او کسی را بر غیب خود غالب و قادر قرار نمی‌دهد، الف و لام در «**عالم الغیب**»، اینجا برای استغراق جنسی است[۱].

یعنی عالم به همه‌ی افراد غیب، و نیز جنس آن، و هدف از اضافت غیب در «**عَلَىٰ غَيْبِهِ**» به سوی خدا، برای اظهار همین استغراق و جامعیت است، یعنی علم به همه افراد و جنس غیب، صفت مخصوص خداوند ربّ العالمین است که کسی را بر آن غالب و قادر نمی‌گرداند، به نحوی که چون کسی بخواهد هر غیبی را بتواند، آن را بداند، هدف از این کلام نفی علم غیب کلّی است، که ذرّه‌ای از جهان بر کسی مخفی نماند، آن را از غیرالله نفی و

---

۱ - کما فی الروح عن الرضی.

فقط برای خدا اثبات می‌نماید، امّا چون امکان داشت احمق‌هایی در چنین اشتباهی بیفتند، که پس رسول خداﷺ هیچ گونه علم غیبی نداشته است، پس او چگونه رسولی است، چراکه خداوند هزارها اخبار غیبی به وسیله‌ی وحی بر رسول می‌فرستد، و کسی که وحی خدا نزد او نیاید چگونه می‌تواند رسول و نبی باشد، از این جهت در آیه‌ی بعدی یک استثنا ذکر گردیده است.

فرق بین علم غیب و اخبار غیب

﴿إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِن رَّسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِن بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَداً﴾

حاصل استثنا پاسخ به آن شبهه‌ای است که مراد از نفی علم غیب کلّی، نفی مطلق غیب نیست؛ زیرا مقداری از اخبار علم غیب و اشیای غیب که برای منصب رسالت رسولی لازم است، از جانب خداوند به وسیله‌ی وحی به او داده می‌شود، و آن هم با چنان طریقه‌ی محفوظی که هرگاه از جانب خدا وحی بر رسولی نازل شود، از هر جهت فرشته‌ها بر آن نگهبانی می‌دهند، تا شیاطین نتوانند درآن مداخلت کنند.

در اینجا اوّلاً با به کار بردن لفظ رسول، فقط تنها نوعیت آن غیب متعیّن گردید، که مقصود از آن، علمی است که به رسول و نبی داده می‌شود، و بدیهی است که آن تمام، علم شرایع و احکام و اخبار غیب به قدر ضرورت زمان است، سپس نوعیت آن علم غیبی را که به رسول و نبی داده می‌شود، در جمله‌ی بعدی معیّن نموده است، که به وسیله‌ی فرشتگان فرستاده می‌شود، و حول و حوش فرشته‌ی حامل وحی را فرشته‌های دیگر نگهبانی می‌دهند؛ بنابر این، واضح گردید، علم غیبی که به وسیله‌ی این استثنا، برای رسول و نبی اثبات می‌شود، به میزانی است که برای منصب رسالت ضروری است.

لذا معلوم گردید این استثنا حسب اصطلاح علمای نحو، استثنای منقطع است، یعنی علم غیب کلی که در اصل کلام از غیرالله نفی شده است، در این، استثنا به اثبات نمی‌رسد، بلکه علوم غیبیه‌ی خاصّی از آن، اثبات می‌گردد که در مواضع متعددی از قرآن به لفظ: «**انباء الغیب**» از آنها تعبیر شده است، چنان‌که در آیه‌ی ۴۹ از سوره‌ی هود آمده است: ﴿**تِلْكَ مِنْ أَنبَآءِ ٱلْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ**﴾، بسیاری از ناآگاهان، فرقی میان علم غیب و اخبار غیب را، درنمی‌یابند؛ بنابر این، برای انبیاعلیهم‌السلام به خصوص برای خاتم الانبیاﷺ علم غیب کلّی قایل هستند، و آن‌حضرتﷺ را مانند خداوند عالم الغیب و دانا به همه چیزهای کاینات، می‌پندارند، که این شرک واضح و قایل شدن مقام خدایی برای رسول است. «**نعوذ بالله منه**»

اگر کسی یکی از دوستانش را به راز مخفی خود آگاهی دهد، در حالی که دیگران آن را ندانند، کسی در دنیا به او عالم الغیب نمی‌گوید، هم چنین آگهی دادن انبیاعلیهم‌السلام از هزاران اخبار غیبی به وسیله‌ی وحی، آنان را عالم الغیب نمی‌کند، این مطلب را باید به دقّت دریافت، زمانی که در جلو عوام جاهل که درمیان این دو امر فرقی قایل نیستند، گفته شود که رسول خداﷺ عالم الغیب نیست، آنها مطلب را چنین می‌پندارند که آن‌جنابﷺ از هیچ خبر غیبی آگهی ندارد، در صورتی که در این جهان کسی به چنین امری قایل نیست، و نمی‌تواند قایل باشد؛ زیرا اگر چنین باشد خود نبوّت و رسالت منتفی می‌گردد، و صدور چنین نظریه‌ای از هیچ مؤمنی امکان ندارد.

در پایان سوره فرمود: ﴿**أَحْصَىٰ كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا**﴾ یعنی مختص به ذات او تعالیٰ است که اعداد و شمار هر چیز را بداند؛ لذا او می‌داند که تعداد ذرّات کوهها چه قدر است، آمار قطره‌های تمام دریاهای جهان در علم اوست، و نیز آمار قطرات باران و برگهای درختان جهان در علم اوست، خلاصه این که اختصاص علم غیب کلی، مختص به ذات او را واضح نمود تا کسی از

استثنای مذکور در اشتباه قرار نگیرد.

مسئله: معنای علم غیب و احکام آن در آیه‌ی ۶۵ از سوره‌ی «نمل» ﴿**قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَٰوَٰتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ**﴾ با تحقیق و تفصیلی کامل گذشت، در آنجا ملاحظه فرمایید، والله سبحانه و تعالی اعلم.

تمت بحمدالله تعالی سورة الجن لیلة الجمعة ۱۰ رجب سنه ۱۳۹۱ھ

و تمت الترجمة قبل صلوة الصبح من یوم الاحد ۱۱ جمادی الاولیٰ سنه ۱۴۱۰ھ

* * *

سورة المزمل

سورة المزمل مكية و هی عشرون آية و فيها ركوعـان

سورهٔ‌ی‌مزمل درمکّه نازل‌شده ودارای بیست‌آیه ودو رکوع‌می‌باشد

بِـسْـمِ اللهِ الـرَّحْـمٰـنِ الـرَّحِـيْـمِ

شروع به نام خدای بی‌حد مهربان و بی‌نهایت رحیم

يَـٰأَيُّهَا اَلْمُزَّمِّلُ ﴿١﴾ قُمِ اَلَّيْلَ إِلَّا قَلِيلاً ﴿٢﴾ نِصْفَهُ أَوِانْقُصْ مِـنْهُ قَـلِيلاً ﴿٣﴾

ای لباس پوشنده. برخیز بـه شب مگـر بـعضی شب. نـصف شب یـا کـم کـن از آن قـدری.

أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَ رَتِّلِ اَلْقُرْءَانَ تَرْتِيلاً ﴿٤﴾ إِنَّا سَنُلْقِى عَلَيْكَ قَوْلاً ثَقِيلاً ﴿٥﴾ إِنَّ

یا بیفزا برآن، و واضح بخوان قرآن را صاف. ما خواهیم انـداخت بـر تـو امـر سـنگینی. البتّه

نَاشِئَةَ اَلَّيْلِ هِىَ أَشَدُّ وَطْـأً وَ أَقْوَمُ قِـيلاً ﴿٦﴾ إِنَّ لَكَ فِـى اَلنَّـهَارِ سَـبْحاً

برخاستن به‌شب سخت پایمال‌می‌کند وبه‌راحـتی‌بیرون مـی‌آید سـخن. البتّه‌تو بـه‌روز شـغل

طَـوِيلاً ﴿٧﴾ وَاذْكُـرِ اسْـمَ رَبِّكَ وَ تَـبَتَّلْ إِلَـيْهِ تَـبْتِيلاً ﴿٨﴾ رَّبُّ اَلْـمَشْرِقِ

طـولانی داری. و بـخوان نـام ربّ خـود را و بگسـل بـه سـوی او گسیخته. مـالک مشـرق

وَاَلْمَغْرِبِ لَآ إِلَـٰهَ إِلَّا هُوَ فَـاتَّخِذْهُ وَكِـيلاً ﴿٩﴾ وَاصْـبِرْ عَـلَىٰ مَـا يَـقُولُونَ

و مغرب، نیست معبودی غیر از او، پس بگـیر او را کـارساز. و صـبر کـن بـر آنـچه مـی‌گویند،

وَاهْجُرْهُمْ هَجْراً جَمِيلاً ﴿١٠﴾ وَ ذَرْنِى وَاَلْمُكَذِّبِينَ أُوْلِى اَلنَّعْمَةِ وَ مَـهِّلْهُمْ

وبگذار آنهارا گذاشتن‌خوب. و رهاکن مـرا بـاتکذیب کـنندگان در رفـاهیت، ومـهلت ده آنـهارا

قَلِيلاً ﴿۱۱﴾ إِنَّ لَدَيْنَآ أَنكَالاً وَ جَحِيماً ﴿۱۲﴾ وَ طَعَاماً ذَا غُصَّةٍ وَ عَذَاباً
قدری. یقیناً نزد ما، دست‌بند است، و توده‌ی آتش. و طعام گلوگیر، و عذاب

أَلِيماً ﴿۱۳﴾ يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ وَكَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيباً مَّهِيلاً ﴿۱۴﴾
دردناک. روزی که می‌لرزد زمین و کوهها، و می‌شوند کوهها تپه‌ی ریگ لیزخورنده.

إِنَّآ أَرْسَلْنَآ إِلَيْكُمْ رَسُولاً شَـٰهِداً عَلَيْكُمْ كَمَآ أَرْسَلْنَآ إِلَىٰ
مافرستادیم به‌سوی شمارسولی نشان‌دهنده سخنان‌شمارا، هم‌چنانکه‌فرستادیم‌به‌سوی

فِرْعَوْنَ رَسُولاً ﴿۱۵﴾ فَعَصَىٰ فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ فَأَخَذْنَـٰهُ أَخْذاً وَبِيلاً ﴿۱۶﴾
فرعون رسولی. پس نافرمانی کرد فرعون از رسول، پس گرفتیم او را گرفتن وبال.

فَكَيْفَ تَتَّقُونَ إِن كَفَرْتُمْ يَوْماً يَجْعَلُ الْوِلْدَٰنَ شِيباً ﴿۱۷﴾ السَّمَآءُ مُنفَطِرٌ
پس‌چگونه‌نجات‌می‌یابید اگرکفرکنید روزی‌که می‌کند کودکان‌را پیرمرد. آسمان‌می‌شکافد

بِهِ كَانَ وَعْدُهُ مَفْعُولاً ﴿۱۸﴾ إِنَّ هَـٰذِهِ تَذْكِرَةٌ فَمَن شَآءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ
درآن‌روز،وعده‌ی‌اوبودنی‌است.این‌نصیحتی‌است،پس‌هرکس‌بخواهدمی‌گیردبه‌پروردگارش

سَبِيلاً ﴿۱۹﴾ إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَىٰ مِن ثُلُثَيِ الَّيْلِ وَ نِصْفَهُ وَ ثُلُثَهُ
راهی. یقیناًرب‌تومی‌داندکه‌تو برمی‌خیزی‌نزدیک‌به دوسوم ازشب‌ونصف‌آن ویک‌سوم‌آن

وَ طَآئِفَةٌ مِّنَ الَّذِينَ مَعَكَ وَاللَّهُ يُقَدِّرُ الَّيْلَ وَالنَّهَارَ عَلِمَ أَن لَّن
و گروهی از همراهان تو، و خدا اندازه می‌کند شب و روز را، دانست که شما نمی‌توانید آن را

تُحْصُوهُ فَتَابَ عَلَيْكُمْ فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْءَانِ
کامل‌کنید، پس شمارا عفو کرد، اکنون بخوانید هر مقداری که آسان باشد بر شما از قرآن،

عَلِمَ أَن سَيَكُونُ مِنكُم مَّرْضَىٰ وَ ءَاخَرُونَ يَضْرِبُونَ فِى الْأَرْضِ
دانست که چقدر می‌شود از شما بیمار، و چه قدر دیگر سفر می‌کنند، در روی زمین،

يَبْتَغُونَ مِن فَضْلِ اللهِ وَ ءَاخَرُونَ يُقَـٰتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللهِ فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ
کـه‌می‌خواهـندفضل‌خدارا، وچـقدرمی‌جنگند درراه‌خـدا، پس‌بـخوانـیدچقدرکه‌آسان بـاشد

مِنْهُ وَ أَقِيمُوا الصَّلَوٰةَ وَ ءَاتُوا الزَّكَوٰةَ وَ أَقْرِضُوا اللهَ قَرْضاً حَسَناً وَ مَا
از آن، و بـپا داریـد نـماز را و بـدهید زکـات را و قـرض بـدهید خـدا را قـرض نـیکو، و آنـچه

تُقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُم مِّنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِندَاللهِ هُوَ خَيْراً وَ أَعْظَمَ أَجْراً
جـلو بـفرستید بـرای خـود نـیکی، مـی‌یابید آن را نـزد خـدا بـهتر، و در ثـواب بـیشتر،

وَ اسْتَغْفِرُوا اللهَ إِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿۲۰﴾
وآمرزش‌بخواهیدازخدا، یقیناًالله‌آمرزنده‌ی‌مهربان‌است.

خلاصه‌ی تفسیر

ای لباس پوشیده (وجه خطاب به این عنوان از آن جهت است که در آغاز نبوّت قریش در دارالندوه جمع شدند، و در خصوص آن‌حضرت ﷺ با همدیگر مشورت کردند که باید به او لقبی مناسب حال او داد، تا این حد روی این مطلب اتّفاق داشتند، امّا عدّه‌ای گفتند که او کاهنی است، عدّه‌ای دیگر این پیشنهاد را نپذیرفتند، گروهی دیگر گفتند که او دیوانه‌ای است، امّا همه این را تخطئه کردند، سپس گفتند که ساحر است، که عدّه‌ای این را هم نپذیرفتند، امّا این گوینده قول خود را چنین توجیه نمود، که ساحر بودنش از آن جهت است، که دوست را از دوست جدا می‌کند، آن‌حضرت ﷺ ضمن اطّلاع از این خبر، ناراحت شد. و در اثر ناراحتی چادر به خود پوشید، چنان که بیشتر مردم به وقت ناراحتی و غم چنین می‌کنند، بنابر این، خداوند با این عنوان، جهت اظهار لطف و خوش کردن، او را مورد خطاب قرار داد، چنانکه در حدیث آمده است که آن‌حضرت ﷺ به حضرت علی، ابوتراب لقب داد؛ خلاصه این که به آن‌حضرت ﷺ خطاب شد که با این سخنان،

نگران مباش، بلکه همیشه و بیشتر به خداوند توجّه کن، به‌گونه‌ای که همه) شب (در نماز) بایست، مگر اندکی از شب، یعنی نصف آن، (که در آن استراحت کن) یا از آن نصف قدری کم کن، (کمتر از نصف قیام کن، و بیشتر آن را استراحت کن، که مصداق کمتر از نصف، یک ثلث است، به قرینه‌ی قوله تعالیٰ فیما بعد «وَ ثُلُثَهُ») و یا قدری بر نصف بیفزا، (از نصف بیشتر قیام کن، و کمتر از آن استراحت کن، و مصداق بیشتر از نصف، دو ثلث است، به قرینه‌ی قوله تعالی فیما بعد «أَدْنَىٰ مِن ثُلُثَيِ ٱلَّيْلِ»، الغرض قیام لیل به امر وجوبی فرض شد، امّا در میزان زمان قیام در سه صورت اختیار داده شد، نصف شب، دو ثلث شب و یک ثلث آن) و (در هنگام قیام لیل) قرآن مجید را کاملاً واضح و صاف بخوان (به نحوی که هر حرفی را بتوان از دیگری تشخیص داد، و همین حکم در غیر نماز هم هست، و تخصیص فقط، به خاطر مقام است؛ سپس علّت و حکمت حکم قیام لیل بیان می‌شود، و آن این که) ما می‌خواهیم کلام سنگینی بر تو نازل کنیم، (که مراد از آن، قرآن مجید است، که به وقت نزول، حالت آن‌حضرتﷺ را تغییر می‌داد، چنان که در احادیث آمده است، که باری ران مبارک آن‌حضرتﷺ بر ران حضرت زید بن ثابت گذاشته بود، که وحی نازل شد، نزدیک بود که ران زید بن ثابت بشکند، و یا این که وقتی آن‌حضرتﷺ به هنگام نزول وحی بر شتری سوار می‌بود، شتر گردنش را بر زمین می‌گذاشت، و نمی‌توانست تکان بخورد، و در شدّت سرما آن‌جنابﷺ غرق در عرق می‌شد؛ حفظ قرآن و رساندن آن به دیگران، چقدر مشقّت بار بود، که از این جهت نیز به آن ثقیل گفته شد؛ منظور این که قیام شب را سنگین قرار مده که کاری سنگین‌تر از آن را نیز از تو خواهیم گرفت، و دستور به قیام لیل از آن جهت بوده است، که تا با ریاضت عادت کنی، تا استعداد نفس در اثر آن اکمل و اقویٰ باشد؛ زیرا ما بر تو قولی ثقیل نازل خواهیم کرد، پس تقویت نمودن استعداد برای

آن لازم و ضروری است، سپس مصلحتی دیگر برای قیام لیل بیان می‌شود که) یقیناً برخاستن در شب (برای) پایمال کردن (نفس) بیشتر مؤثّر است، و سخن (چه به هنگام دعا و یا تلاوت قرآن به ظاهر و باطن) بهتر ادا می‌شود، (ظاهراً چون وقت فرصت است، الفاظ دعا و قرائت با اطمینان ادا می‌شوند، و باطناً بدین شکل که دل کاملاً متوجّه می‌شود، و همین است مراد از موافقت قلب و زبان، و علّت قرار گرفتن آن، ظاهر است؛ سپس علّت سومی را بیان می‌کند که حکمت تخصیص شب در آن، بیان می‌گردد، و آن این‌که) یقیناً تو در روز کارهای بسیاری داری، (امور دنیوی چون تدبیر مهمّات خانه‌داری، و دینی مانند تبلیغ، بنابر این، به همین جهت، شب مقرّر شد) و علاوه بر قیام لیل که در بالا ذکر گردید، در اوقات دیگر نیز) نام پروردگار خود را یاد کن، و تعلّق خاطر را از همه قطع کن، و به سوی او متوجّه باش، (ذکر و تبّتل، فریضه‌ی دایمی و همیشگی است، و مقصود از قطع تعلّق این است که تعلّق خالق بر تعلّق همه مخلوقات غالب باشد؛ سپس ضمن بیان توحید آن را تأکید و تصریح می‌کند، یعنی) مالک مشرق و مغرب اوست، و کسی غیر از او شایسته‌ی عبادت نیست، پس او را کارساز خود قرار ده، و در قبال آنچه می‌گویند، صبر کن، و به بهترین صورت از آنها جدا باش (بدین گونه که هیچ گونه رابطه‌ای با آنها برقرار نکن، و به بهترین صورت، این‌که در فکر شکایت و انتقام از آنان نباش) و (سپس از معذّب بودن آنان خبر داد و جهت تسلّی خاطر رسول‌خداﷺ فرمود که) مرا و تکذیب کنندگان را که (در حال حاضر) در ناز و نعمت قرار گرفته‌اند رها کن، (و تفسیر این در آیه‌ی ۴۴ سوره‌ی «قلم» ﴿**فَذَرْنِی وَمَنْ یُکَذِّبُ بِهَـٰذَا الْحَدِیثِ**﴾ گذشت) و آنان را چند روز دیگر مهلت ده (این‌کنایه از صبر و انتظار است، یعنی چند روز دیگر صبر کن، عنقریب آنان به سزای خود خواهند رسید؛ زیرا که) دستبندهایی نزد ما هست و نیز دوزخ و غذای گلوگیر (وجود دارد، چنان

که در آیه‌ی ۱۷ از سوره‌ی «ابراهیم» فرموده است: ﴿**يَتَجَرَّعُهُ وَ لا يَكَادُ يُسِيغُهُ**﴾) و عذابی دردناک وجود دارد (و آنان با این امور، مورد مجازات قرار می‌گیرند، و آن در) روزی (است که در آن) زمین و کوهها به لرزه می‌آیند و کوهها (ریز ریز شده چون) ریگ روان می‌شوند، (و باز در معرض باد قرار می‌گیرند، سپس به صورت التفات، مکذّبین مذکور، مورد خطاب قرار گرفته‌اند، که شامل اثبات رسالت و تحقّق وعید هم هست، یعنی) یقیناً چنان رسولی نزد شما فرستادیم که (در روز قیامت) بر شما گواهی می‌دهد (که آنان پس از تبلیغ چه کاری کردند) هم چنان که نزد فرعون رسولی فرستادیم و فرعون از آن رسول نافرمانی کرد، پس ما او را سخت گرفتیم، پس اگر شما (پس از بعثت رسول، نافرمانی و) کفر ورزید، پس (شما نیز روزی به مصیبت مبتلا و گرفتار خواهید شد، چنان که آن روز آمدنی است، پس چگونه از (مصیبت) آن روز، نجات خواهید یافت، که (به سبب شدّت و طولانی بودنش) کودکان را پیر می‌کند، و آسمان در آن روز شکافته می‌شود، و یقیناً وعده ضرور خواهد رسید، (و این احتمال نیز وجود ندارد که آن وقت تغییر بیابد، همه) این (مضامین) یک نصیحت (بلیغ) می‌باشد، و هر کسی که می‌خواهد راهی به سوی پروردگار خود برگزیند، (برای رسیدن به او راه دین را انتخاب کند، سپس فرض بودن قیام لیل که در ابتدای سوره‌ی مذکور بود، منسوخ گشت، یعنی) پروردگار شما می‌داند، که شما و بعضی از همراهانت (گاهی) نزدیک به دو ثلث شب و (گاهی) نصف شب و (گاهی) یک ثلث آن را (در نماز) قیام می‌کنید، خداوند می‌تواند مقدار صحیح شب و روز را اندازه گیرد، و او می‌داند که شما نمی‌توانید آن (مقدار وقت) را ضبط کنید، بنابر این با مشقّتی شدید درگیر می‌شوید؛ زیرا در تخمین اندازه‌گیری آن شبهه‌ی کم شدن باقی می‌ماند و اگر بر آن افزوده شود، قریب به تمام شب صرف می‌شود، تا وقت

مقدر به طور یقینی، کامل شود، و در این دو امر، مشقّت شدیدی وجود دارد، چه روحانی و یا جسمانی باشد) پس (بنابر این وجوه) به حال شما رحم کرد (و حکم قبلی را منسوخ نمود،) پس (اکنون) هر میزان از قرآن را می‌توانید به آسانی بخوانید، (مراد از این خواندن تلاوت قرآن در نماز تهجّد است، و این امر استحبابی است، مقصود این‌که فرض بودن نماز تهجد منسوخ شده، هر مسلمانی به اندازه‌ای که برایش میسّر باشد می‌تواند بنابر استحباب، نماز تهجّد را بخواند.

علّت اصلی منسوخ شدن آن، مشقّت است، به قرینه‌ی: **﴿عَلِمَ أَن لَّن تُحۡصُوهُ﴾** و مضمون قبلی، تمهید آن است، سپس علّت دیگر این نسخ را بیان می‌فرماید،) او (این را نیز) می‌داند که برخی از شما مریض می‌باشید، و بعضی دیگر به جهت جستجوی معاش در زمین سفر می‌کنید، و بعضی دیگر در راه خدا جهاد می‌کنند، (بنابر این، این حکم منسوخ شد؛ زیرا در چنین اوضاع و احوال، پایبندی به تهجّد و اوقاتش، مشکل بود،) پس (به شما اجازه داده شده است که اکنون) چه مقداری، خواندن قرآن برای شما میّسر باشد، بخوانید و (اگر چه فرض بودن نماز تهجّد منسوخ شده است، امّا این احکام هنوز باقی هستند، یعنی این‌که) به نماز (های فرضی) پایبند باشید، و زکات بدهید، (قد مرّ تفسیره فی اوّل المؤمنین) و به خدا در بهترین صورت (همراه با اخلاص) قرض بدهید، و آنچه اعمال نیک برای خود (جهت ذخیره‌ی آخرت) پیشاپیش می‌فرستید، آن را واصل به درگاه الهی بهتر و در ثواب بیشتر خواهید یافت، (از نفع و عوض که از انفاق در اغراض دنیوی به دست می‌آید، ثواب بهتر و بالاتری بر نفقات خیر به شما خواهد رسید،) و از خداوند آمرزش بخواهید، همانا که خداوند متعال غفور و رحیم است، (و از جمله احکام باقی مانده، استغفار نیز می‌باشد.)

معارف و مسایل

﴿يَـٰأَيُّهَا ٱلْمُزَّمِّلُ﴾ معنای لفظی «مُزَّمِّل» لباس بر خود پیچیده می‌باشد، که تقریباً با لفظ «مُدَّثِّر» که در سوره‌ی بعدی می‌آید، هم معناست، در این دو سوره رسول خداﷺ با وضعیتی موقّت و صفت خاصّی مخاطب قرار گرفت؛ زیرا آن‌حضرتﷺ در آن زمان بنابر شدّت خوف و فزع، سردی شدیدی را احساس می‌نمود، لذا فرمود: پارچه‌ای بر من بیندازید، بر او پارچه‌ای انداخته شد، که آن‌جنابﷺ در آن پیچیده شد، واقعه‌ی آن در صحیحین «بخاری و مسلم» با روایت حضرت جابرؓ از این قرار است که آن‌حضرتﷺ از سرگذشت زمان فترت وحی یاد می‌کرد، فترت به معنای سستی، یا بندشدن است، واقعه‌ی آن چنین اتّفاق افتاد که قبل از همه در غار «حرا» حضرت جبرئیلؑ بر آن‌حضرتﷺ نازل شد و چند آیه از ابتدای سوره‌ی «علق» را بر او خواند، چون نزول این فرشته و شدّت وحی، نخستین بار بود که اثر طبعی آن بر آن‌جنابﷺ افتاد، رسول خداﷺ نزد حضرت ام‌المؤمنین خدیجه‌ی کبریٰ رفت و سردی شدیدی احساس نمود، فرمود: «**زمّلونی زمّلونی**» یعنی چیزی بر من بیندازید و مرا بپوشانید، واقعه‌ی مفصّل و طویل آن در نخستین باب صحیح «بخاری» مذکور است، سپس تا مدّتی سلسله‌ی وحی قطع شد، زمانی را که در آن سلسله‌ی وحی قطع شده است، «**فترت الوحی**» می‌گویند، آن‌حضرتﷺ ضمن بیان فترت الوحی، فرمود: روزی راه می‌رفتم ناگهان صدایی شنیدم، چون به سوی آسمان نگاه کردم دیدم همان فرشته‌ای که در غار حرا پیشم آمده بود، بر کرسی معلّق میان آسمان و زمین نشسته است، با مشاهده‌ی او با این هیأت، همان رعبی بر من عارض گشت که در اوّلین ملاقات عارض شده بود، من سپس به خانه رفتم و به اهل خانه گفتم: «**زملونی زملونی**» مرا بپوشانید، در این حال آیه‌ی ﴿يَـٰأَيُّهَا ٱلْمُدَّثِّرُ﴾ نازل شد، در این حدیث از نزول آیه‌ی ﴿يَـٰأَيُّهَا ٱلْمُدَّثِّرُ﴾ ذکر شده

است، امکان دارد که برای بیان این وضعیت، خطاب به ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلْمُزَّمِّلُ﴾ هم آمده باشد، و این هم می‌تواند باشد که واقعه‌ی لقب به ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلْمُزَّمِّلُ﴾ دیگری باشد، چنان که در خلاصه‌ی تفسیر بیان گردید، با خطاب به این عنوان اشاره به یک لطف و عنایت خاصّی شده است، هم چنان که درو شفقت کسی به عنوان حالت خاصی، جهت اظهار لطف، مخاطب قرار می‌گیرد[۱].

احکام نماز تهجّد و تغییرش

الفاظ «مزمل و مدثر» خود نشان می‌دهند که این آیات کاملاً در ابتدای اسلام، و زمان ابتدایی نزول قرآن، نازل شده‌اند، هنگامی که نمازهای پنجگانه بر امّت فرض نشده بودند؛ زیرا نمازهای پنجگانه در شب معراج فرض گردیدند.

امام بغوی بنابر احادیث حضرت عایشه‌ی صدّیقه ـ رضی الله عنها ـ و سایر احادیث فرموده است، که: باتوجّه به این آیه، نماز تهجّد بر رسول خداﷺ و تمام امّت فرض شده بود، و این زمانی است که هنوز نمازهای پنجگانه فرض نگردیده بود، در این آیه تنها قیام شب یعنی نماز تهجّد فرض نشده است، بلکه در آن مشغول شدن به عبادت، حد اقل در یک چهارم شب فرض گردیده است؛ زیرا اصل حکم در این آیات چنین بود، که تمام شب به استثنای کمی از آن را مشغول باشند، بیان و تفصیل استثنای قلیل در آینده خواهد آمد.

امام بغوی بر اساس روایات حدیث، می‌فرماید که رسول خداﷺ و صحابه‌ی کرام در مقام اجرای این حکم، بیشتر شب را در نماز صرف می‌کردند، تا جایی که قدمهای مبارک آن‌حضرتﷺ متورّم شدند، و این

---

۱ - روح المعانی.

حکم بسیار سنگین محسوس شد، پس از گذشت یک سال کامل، قسم آخر سوره: ﴿فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ﴾ نازل گردید، که پایبندی به این قیام طولانی را منسوخ کرد، و اختیار داد تا هر میزانی که برای شما آسان باشد، به همان میزان گذراندن در نماز تهجّد کافی است.

این مضمون در «سنن ابی داوود و نسائی» از حضرت عایشه‌ی صدّیقه ـ رضی الله عنها ـ منقول است و حضرت ابن عبّاس رضی الله عنه فرموده است که: وقتی فرض گردیدن نمازهای پنجگانه در شب معراج نازل شد، فرض بودن نماز تهجّد منسوخ گشت، البته سنّت بودن آن هنوز باقی است، و رسول‌خدا ﷺ همیشه بر آن مداومت فرموده است، و هم چنین صحابه‌ی کرام با پایبندی تمام، نماز تهجّد را می‌خواندند[1]. اکنون به تفسیر الفاظ آیه‌ی کریمه ملاحظه بفرمایید.

﴿قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلاً﴾ دخول الف و لام در کلمه‌ی «الّيل» معنای تمام شب را می‌دهد؛ لذا مقصود آیه این است که در تمام شب، به قیام لیل مشغول باشید، مگر مقداری از آن را. امّا چون لفظ «قلیل» مبهم است، آن را در آینده چنین تشریح نمود: ﴿نِصْفَهُ أَوِانْقُصْ مِنْهُ قَلِيلاً○ أَوْ زِدْ عَلَيْهِ﴾ یعنی اکنون نصف را قیام کنید و از نصف چیزی بکاهید و یا چیزی بر آن بیفزایید، این توضیح «استثناء إِلَّا قَلِيلاً» می‌باشد، در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که به نصف، قلیل گفته نمی‌شود، در پاسخ باید گفت که چون نماز مغرب و سپس نماز عشا و سایر سنن در ابتدای شب ادا می‌شوند، پس مراد از نصف شب، نصف باقی مانده است، که با توجّه به مجموع شب، قلیل است، و چون در این تجویز به کم کردن از نصف شب و نیز اضافه کردن بر آن اجازه داده شده است، پس به اعتبار مجموع حاصل آن این است، که اندکی بیش از یک چهارم شب فرض بود، که در قیام گذرانده شود.

---

۱ ـ مظهری.

مقصود ترتیل قرآن

﴿وَ رَتِّلِ الْقُرْءَانَ تَرْتِيلاً﴾ معنای لفظ «ترتیل» بیرون آوردن کلمه، با سهولت و استقامت از دهان است[۱].

مقصود آیه این است که در تلاوت شتاب نکنید، بلکه قرآن را با ترتیل و تسهیل تلاوت کنید، و ضمناً به هنگام تلاوت در معانی آن نیز تدبّر و تفکّر کنید[۲].

کلمه‌ی ﴿رَتِّلِ﴾ بر کلمه‌ی ﴿قُمِ الَّيْلَ﴾ عطف است، و بیان شده است که در قیام شب چه باید کرد، معلوم می‌گردد که اگر چه نماز **تهجّد** مشتمل بر قرائت، تسبیح، رکوع، سجده و همه‌ی اجزای نماز است، امّا هدف اصلی در آن، قرائت قرآن است. و از احادیث صحیح برمی‌آید که رسول خداﷺ نماز تهجّد را طولانی ادا می‌کرد، و همین روش بین صحابه و تابعین معروف بوده است.

مسئله: از این، چنین معلوم گردید، که تنها قرائت قرآن مطلوب نمی‌باشد، بلکه مطلوب آن است که به ترتیل خوانده شود، و تمام کلمات در آن صاف و صحیح ادا شوند، حضرت رسول خداﷺ چنین ترتیل می‌فرمود.

بعضی از حضرت امّ سلمه ـ رضی الله عنها ـ در خصوص قرائت رسول‌خداﷺ در نماز تهجّد، سؤال کردند، او ضمن نقل کیفیت قرائت آن‌حضرتﷺ، نشان داد که به گونه‌ای قرائت می‌فرمود که تمام حروف کلمات، واضح بودند[۳].

مسئله: ترتیل تحسین صوت یعنی در حد اختیار، خوش آواز خواندن را نیز شامل است.

از حضرت ابوهریره روایت است که رسول‌خداﷺ فرمود: خداوند

---

۱ - مفردات امام راغب.   ۲ - قرطبی.
۳ - ترمذی، ابوداوود و نسائی، از مظهری.

قرائت و تلاوت کسی را به اندازه‌ی قرائت نبی گوش نمی‌کند زمانی که بطور جهر با آوازی خوش تلاوت نماید[۱].

حضرت علقمه کسی را دید که با آوازی خوش قرآن را تلاوت می‌نمود، فرمود: **«و لقد رتل القرآن فداه ابی و امّی»** یعنی این شخص قرآن را با ترتیل خواند که مادر و پدرم فدای او باد[۲].

اصل ترتیل آن است که ادای حروف و الفاظ، صحیح و صاف باشد و تلاوت کننده روی معانی آن فکر کرده تحت تأثیر قرار گیرد، چنان که از حسن بصری منقول است که: رسول خداﷺ بر کسی گذشت دید که آیه‌ای تلاوت می‌نمود و می‌گریست، آن‌جنابﷺ روی به مردم آورد و فرمود: آیا شما دستور خدا را شنیده‌اید که فرموده است **﴿وَ رَتِّلِ الْقُرْءَانَ تَرْتِيلاً﴾** آن ترتیل این است (که این شخص انجام می‌دهد)[۳].

﴿إِنَّا سَنُلْقِى عَلَيْكَ قَوْلاً ثَقِيلاً﴾ **«ثقیل»** به معنای سنگین‌است و مقصود از قول ثقیل قرآن است؛ زیرا پایبندی مداوم بر حدود حلال و حرام، جایز و ناجایز آن، طبعاً سنگین‌است، بجز کسی که خداوند آن را بر او آسان نماید و نیز از این جهت می‌توان به قرآن قول ثقیل گفت که هنگام نزول آن، رسول‌خداﷺ شدّت وزن خاصی احساس می‌نمود، حتّی در اثر آن، زمان شدّت سرما عرق از جبین مبارکش می‌چکید، و اگر به هنگام نزول وحی بر شتری سوار می‌بود، آن شتر در اثر آن گردن را بر زمین می‌نهاد، چنان که احادیث صحیح بر این گواه است[۴].

در این آیه، چنین به نظر می‌رسد که در دستور به نماز تهجّد اشاره‌ای به این‌است، تا انسان به تحمّل مشقّت، عادت کند، و این نوع جهادی است، علیه غلبه‌ی خواب و استراحت نفس، تا به وسیله‌ی آن تحمّل احکام بسیار

---

۱ - مظهری.
۲ - قرطبی.
۳ - از قرطبی.
۴ - صحیح بخاری، و غیره.

سنگینی، که در آینده در قرآن نازل می‌گردد، آسان شود.

﴿إِنَّ نَاشِئَةَ ٱلَّيْلِ﴾ لفظ «ناشئة» بر وزن عافیت، مصدر است، که به معنای برخاستن برای نماز شب می‌آید، حضرت عایشه‌ی صدّیقه ـ رضی الله عنها ـ می‌فرماید: برخاستن برای نماز شب بعد از خفتن، ﴿نَاشِئَةَ ٱلَّيْلِ﴾ است؛ بنابر این، معنای لفظی: ﴿نَاشِئَةَ ٱلَّيْلِ﴾ همان تهجّد است؛ زیرا معنای لفظ تهجّد نیز بیدار شدن بعد از خواب و خواندن نماز است.

ابن کیان فرموده است: به قیام آخر شب ﴿نَاشِئَةَ ٱلَّيْلِ﴾ گفته می‌شود.

ابن زید فرموده است: ﴿نَاشِئَةَ ٱلَّيْلِ﴾ خواندن نماز در هر زمان از شب را شامل می‌شود. و حضرت حسن بصری فرموده است: ﴿نَاشِئَةَ ٱلَّيْلِ﴾ شامل هر نمازی بعد از نماز عشا است. ابن ابی ملیکه فرموده است که: من از حضرت ابن عبّاس و حضرت ابن زبیر معنای: ﴿نَاشِئَةَ ٱلَّيْلِ﴾ را پرسیدم، هر دو بزرگوار فرمودند: «الیل کلها ناشئة» یعنی نماز هر زمانی از شب ناشئة است[1].

در بین مجموع این اقوال، هیچ تضادی وجود ندارد، حقیقت این است که مفهوم «قیام الّیل و ناشئة الیل» در اصل عام است، بر هر نمازی که در کدام قسمت از شب خوانده شود، می‌تواند «قیام الّیل و ناشئة الیل» اطلاق گردد، بویژه بر آنچه بعد از عشا باشد، هم چنان که قول حسن بصری است، ولی عمل متداوم رسول خدا ﷺ و صحابه و تابعین و صلحای امّت همیشه از این قرار بود، که پس از بیداری از خواب، در آخر شب می‌خواندند، بنابراین، این روش افضل و اعلیٰ و بیشتر موجب برکات است، و نفس سنّت «قیام الّیل و ناشئة الیل» با هر نماز نفلی که بعد از نماز عشا خوانده شود، ادا می‌گردد.

﴿هِيَ أَشَدُّ وَطۡـٔٗا﴾ «وَطاء» به فتح واو مصدر مواطات است که به معنای موافقت می‌آید. ﴿لِّيُوَاطِـُٔواْ عِدَّةَ مَا حَرَّمَ ٱللَّهُ﴾[2] نیز به این معنیٰ آمده است، از

---

۱ - مظهری.
۲ - توبه، ۳۷.

ابن زید و حضرت ابن عبّاس که از ائمّه‌ی تفسیر به شمار می‌روند، همین معنا نقل شده است.

ابن زید فرموده است: مراد از آن این که با بیدار شدن در شب برای نماز، در قلب، نظر، گوش و زبان موافقت پدید می‌آید، یعنی خیلی بسیار مؤثّر است.

حضرت ابن عبّاس ﷺ فرموده است که: معنای ﴿**أَشَدُّ وَطْئاً**﴾ این است که در این هنگام در قلب و گوش بیشتر موافقت پدید می‌آید؛ زیرا عموماً شب، زمان فراغت از کارها و سکون و دوری از شور و غوغا و هیاهو است، هر لفظی که در این وقت از زبان برآید، گوش خود انسان نیز آن را می‌شنود، و دل نیز حاضر است، و معنای دیگر لفظ «**وَطْئاً**» پایمال کردن و کوبیدن است، بعضی از ائمّه‌ی تفسیر در اینجا همین معنای دوم را مراد گرفته‌اند، و آن را چنین بیان نموده‌اند، که نماز شب در کشتن نفس و سرکوب نمودن آن، بسیار کمک می‌کند، یعنی در کنترل نمودنش و جلوگیری از آن خواهش‌های ناجایز، می‌توان از نماز تهجّد کمک گرفت، این مضمون هم به جای خود صحیح است. و در خلاصه‌ی تفسیر مذکور در فوق، همین معنی را اختیار نموده است، و «**اقوم**» به معنای درست‌تر، مستقیم‌تر و ثابت‌تر است، مقصود این که تلاوت قرآن در شب می‌تواند درست‌تر و با سکون و آرامش انجام گیرد، که قلب و ذهن در اثر عدم سر و صداهای گوناگون و شور و غوغا مشوّش نمی‌گردد.

خلاصه این که: این آیه حکمت دستور به قیام الّیل را بیان می‌نماید، و حکمتی که پیشاپیش در آیه‌ی قبلی: ﴿**إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلاً ثَقِيلاً**﴾ بیان شد، مختص به ذات اقدس آن‌حضرت ﷺ بود؛ زیرا تعلّق قول ثقیل، یعنی نزول قرآن، مخصوص به ذات آن‌حضرت ﷺ است، و حکمتی که در این دومین آیه بیان شد، برای عموم امّت است، که در نماز شب دو صفت وجود دارد:

اوّل موافقت در میان قلب و زبان. دوم سهولت در تلاوت قرآن در اثر سکون و آرامش.

﴿إِنَّ لَكَ فِي ٱلنَّهَارِ سَبۡحاً طَوِيلاً﴾ معنای لفظی «سبح» جاری شدن و گشتن است، و از اینجاست که به شنا بر آب، نیز سبح و سباحت گفته می‌شود، که در آب بدون جلوگیری، گشتن با شنا، آسان است، و مراد از سبح در اینجا مشاغل روزانه است، که شامل تعلیم، تبلیغ، حرکت جهت اصلاح خلق و تأمین معاش نیز می‌شود، و در این آیه سومین حکمت دستور به «**قیام اللّیل**» بیان شده است، که برای آن‌حضرتﷺ و تمام امّت عام است، و آن این که: آن‌حضرتﷺ و صحابه‌ی کرام در روز کارهای زیادی انجام می‌دادند، که در آن عبادت با فراغت قلب، بسیار مشکل بود؛ لذا مناسب بود که وقت شب برای این کار مقرّر گردد، چراکه در آن به قدر ضرورت خواب و آرامش حاصل می‌گردد، و عبادت قیام الّیل نیز انجام می‌گیرد.

فایده: حضرات فقها فرموده‌اند که: از این آیه ثابت می‌شود، که علما و مشایخی که در تعلیم و تربیت و اصلاح خلق مشغول می‌باشند، باید این کارها را در روز منحصر کنند، و فارغ نمودن وقت شب برای حضور در بارگاه الٰهی بهتر است، هم چنان که عملکرد علمای سلف بر این گواه است، و اگر گاهی بنابر حکم ضرورت دینی و تعلیم و تبلیغ، انگیزه‌ای برای مشغول شدن در شب پدید آید، تا حدّ ضرورت آن مستثنیٰ است، که عملکرد بسیاری از علما و فقها بر این نیز گواهی می‌دهد.

﴿وَٱذۡكُرِ ٱسۡمَ رَبِّكَ وَ تَبَتَّلۡ إِلَيۡهِ تَبۡتِيلاً﴾، «تبتل» لفظاً عبارت از انقطاع از خلق و پیوستن به عبادت خالق است، جمله‌ی **﴿وَٱذۡكُرِ ٱسۡمَ رَبِّكَ﴾** بر جمله‌ی **﴿قُمِ ٱلَّيۡلَ﴾** عطف است، که در آن به رسول خداﷺ دستور «قیام الّیل» یعنی نماز شب داده شده است، و ضمناً به عبادات ویژه‌ی روز، نیز اشاره‌ای شده است، کما فی قوله تعالیٰ: **﴿إِنَّ لَكَ فِي ٱلنَّهَارِ سَبۡحاً طَوِيلاً﴾** و در این آیه به

عبادتی دستور داده شده است که به شب و یا روز اختصاصی ندارد، بلکه در هر وقت و حالتی می‌تواند انجام گیرد، و آن «ذکر الله» است، و مقصود از دستور به «ذکر الله» مداومت بر آن است؛ زیرا از رسول خداﷺ تصور نمی‌رفت که او اصلاً ذکری نکرده باشد، بنابر این، می‌تواند منشأ این دستور، دوام ذکر باشد[1].

مقصود آیه این است که: به رسول خداﷺ دستور داده شده است، که شب و روز به ذکر خداوند مشغول باشد، و هیچ زمانی از آن غفلت و سستی ننماید، و این زمانی ممکن است که مراد از ذکر الله عام باشد، چه با زبان، چه با قلب و چه با اعضای دیگر، که آنها را مشغول به احکام خداوند بگرداند.

در حدیثی به روایت حضرت عایشه‌ی صدّیقه ـ رضی الله عنها ـ آمده است: «**کان یذکر الله علی کل حین**» یعنی رسول خداﷺ هر وقت به ذکر الله مشغول بودند، که این هم به اعتبار معنی، می‌تواند عام باشد؛ زیرا در بعضی مواقع عدم ذکر لسانی از روایات حدیث ثابت است، ولی ذکر قلبی همیشه می‌تواند جاری باشد، و ذکر قلبی بر دو قسم است: یکی ذکر خداوند همراه با الفاظ متخیّله، و دیگری اندیشه در صفات و کمالات خداوند است[2].

حکم دیگری که در این آیه آمده است، این است که: ﴿**تَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلاً**﴾ یعنی شما از همه‌ی خلق قطع نظر کرده و فقط در طلب رضا و عبادت خداوند مشغول باشید، مفهوم عام آن، عدم شریک قرار دادن غیر خدا در عبادت، یعنی اختصاص عبادت به خدا را نیز شامل است، و نیز این که همه‌ی اعمال، افعال، حرکات و سکنات، تنها باید با نظر و اعتماد بر خداوند باشد، و مخلوقی را مالک نفع و ضرر و مشکل‌گشا و برآورنده‌ی حاجات قرار ندهد.

حضرت ابن زید فرموده است که: معنای «**تبتل**» آنست که تمام دنیا و

---

۱ - مظهری.

۲ - کما افاده شیخی التهانوی قدس سره.

مافیها را کنار گذاشته، تنها متوجّه آنچه باشد که نزد خداست[۱].

امّا تبتل و قطع تعلّقی که خداوند در این آیه، به آن، حکم داده است، با آن ترک تعلقات و ترک دنیا که در قرآن به «رهبانیة» تعبیر شده است، و در آیه‌ی ۲۷ سوره‌ی «حدید» به مذمّت آن اشاره شده و در خصوص آن در حدیث آمده است که: «**لا رهبانیة فی‌الاسلام**»، کاملاً تفاوت دارد؛ زیرا «رهبانیة» حسب اصطلاح شرع، عبارت از آن ترک دنیا و قطع تعلّقاتی است، که در آن تمام لذتها و اشیای حلال و پاکیزه به نیّت عبادت متروک گردند، یعنی کسی چنین عقیده داشته باشد که بدوت ترک نمودن این چیزهای حلال، رضایت خدا را نمی‌توان بدست آورد، و یا در عمل، ترک تعلّقات را به گونه‌ای برقرار کند که حقوق واجب مردم را مراعات نکند، و در اثر این عدم مراعات، در آنها خلل وارد گردد؛ و آن تبتل و ترک تعلّق که در اینجا به آن حکم شده، آن است که تعلق خلق الله به هیچ وجه در عمل و اعتقاد بر تعلّق خدایی غالب نشود، و اینگونه ترک تعلّق منافی هیچ یک از معاملات دنیوی چون ازدواج، روابط خویشاوندی و غیره نیست، بلکه همه‌ی اینها قابل تطبیق هستند، چنان که سنّت همه انبیاعلیهم‌السلام بویژه شمایل زندگی کامل سیدالانبیاﷺ، گواه و شاهد این مدّعاست، مفهومی که در اینجا از آن، به تبتل نام برده شد، عنوان دیگرش در زبان سلف صالح اخلاص است[۲].

یک فایده‌ی مهم: در مورد ترک دنیا و کثرت ذکر خدا، صوفیان کرام سلفاً و خلفاً از همه سبقت گرفته‌اند، و فرموده‌اند: مسافت و راهی که ما شبانه روز در طی و قطع آن مشغولیم، در حقیقت دو قدم بیش نیست، اوّل انقطاع از خلق، دوم وصول به خداوند، که هر دو لازم و ملزوم یکدیگرند، و در آیه‌ی مذکور همین دو قدم را در دو جمله‌ی معطوف و معطوف علیه بیان فرموده است که: ﴿**وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ وَ تَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلاً**﴾ مقصود از ذکر الله در اینجا چنان

۱ - مظهری.
۲ - مظهری.

مداومتی است که قصور و سستی در آن راه نیابد، و هیچگاه ذهولی در آن پیش نیاید، و این آن مقامی است که صوفیه‌ی کرام از آن به رسیدن الی الله تعبیر می‌کنند.

در اینجا در جمله‌ی اوّلی، قدم دوم و در جمله بعدی، قدم اوّل ذکر شده است، و این تغییر در ترتیب، شاید بدان منظور باشد که، اگر چه در عمل، تبتّل یعنی قطع تعلّقات، با معنای مذکور، مقدّم، و وصول الی الله بعد از آن بر آن مترتّب می‌گردد، امّا چون مقصد سالک قدم دوم است و در حقیقت مقصود المقاصد، آن است، و به خاطر اعلام و اشعار بر اهمّیّت و فضیلت آن، ترتیب طبعی وقوعی تبدیل گردید، و ذکر الله جلوتر ذکر گردید. شیخ سعدی رحمه‌الله همین دو قدم را چنین بیان نموده است.

تعلّق حجاب است و بی حاصلی　　　چو پیوندها بگسلی واصلی

مقصود از ذکر مأمور به در این آیه، تکرار اسم ذات یعنی لفظ الله است، که این عیناً خود عبادتی است

در این آیه دستور به ذکر الله را به لفظ اسم مقیّد کرده و فرمود: ﴿**وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ**﴾ و نفرمود ﴿**وَاذْكُر رَبَّكَ**﴾ و این روش اشاره به این است که تکرار اسم ربّ، یعنی «الله الله» گفتن نیز مطلوب و مأمور به است[۱].

و آنچه بعضی از علما تکرار اسم ذات به تنهایی یعنی تکرار لفظ جلاله الله را بدعت شمرده‌اند، صحیح نیست، والله اعلم.

﴿**رَّبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا**﴾ «وکیل» در لغت به کسی گفته می‌شود که کاری به او سپرده شود پس مفهوم: ﴿**فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا**﴾ این است که تنها خداوند را کارساز خود قرار دهید، و امور خویش را اعم از معاملات و احوال، به او بسپارید که در اصطلاح توکّل نامیده می‌شود، و این

---

۱ - مظهری.

پنجمین حکمی است که تا اینجا برای رسول خداﷺ بیان شده است.

امام یعقوب کرخی﷫ فرموده است: از ابتدای سوره تا اینجا به مقامات سلوک اشاره شده است، که عبارتند از: ۱- خلوت در شب برای عبادت خدا ۲- اشتغال به تلاوت قرآن ۳- تداوم بر ذکرالله ۴- اعراض و ترک تعلّق از ما سوی الله ۵- توکل علی الله.

قبل از بیان توکّل که آخرین حکم است صفت **﴿رَّبُّ ٱلْمَشْرِقِ وَٱلْمَغْرِبِ﴾** خداوندی را بیان نموده، به این معنیٰ اشاره دارد، که تنها ذاتی که پرورنده مشرق و مغرب یعنی کلّ جهان و متکفّل تمام ضروریات از ابتدا تا پایان است، فقط او می‌تواند قابلیت داشته باشد تا بر او توکّل و اعتماد نمایند، و اعتماد کننده بر او هرگز نمی‌تواند، محروم بماند، چنان که در آیه‌ی سوم از سوره‌ی «طلاق» آمده است: **﴿وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى ٱللهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾**[1] یعنی هر کسی که بر خدا توکّل (و اعتماد) کند، خدا برای (تمام مهمّات و مشکلات) او کافی است.

معنای شرعی توکل

معنای اعتماد و توکّل بر خدا، این نیست، که اسباب و آلاتی را که خداوند برای کسب معاش و دفع بلا به شما عنایت فرموده است، معطّل کرده، بر خدا اعتماد کنید؛ بلکه حقیقت توکّل این است که برای تحصیل مقاصد خویش تمام نیرو و توانایی و اسبابی راکه میسّر باشد، به کار ببرید، امّا تا آن حد در اسباب مادی غلوّ نکنید، که آنها را مؤثّر واقعی قرار دهید، بلکه پس از به کار بردن اسباب اختیاری، مؤثر حقیقی فقط خدا را قرار دهید، و نتیجه را به او سپرده و اندیشه‌ای نداشته باشید، این مفهوم توکّل از شخص رسول خداﷺ منقول است.

---

۱ - طلاق، ۲.

امام بغوی در «شرح السنة» و بیهقی در «شعب الایمان» روایت نموده‌اند که رسول اللهﷺ فرموده است: «**ان نفساً لن تموت حتی تستکمل رزقها الا فاتقوا الله و اجملوا فی الطلب**»[۱].

یعنی روح القدس «جبرئیل امین» در قلب من القا کرد که هیچ کسی نمی‌میرد تا زمانی که رزق مقدّر خود را کاملاً حاصل نکند، لذا شما از خدا بترسید و در جستجوی مقاصد خود، به اختصار کار کنید، بیش از حد در آن انهماک نورزید، که توجّه قلب کاملاً در اسباب و آلات مادّی منحصر بماند، و بر خدا توکّل کنید.

و در «ترمذی» از حضرت ابوذر روایت است که رسول خداﷺ فرمود که: ترک دنیا به این معنا نیست که شما چیزهایی را که خداوند حلال نموده است، بر خود حرام قرار دهید، و یا مالی را که نزد شماست، به باد دهید، بلکه ترک دنیا عبارت از این است که اعتماد شما بر آنچه در دست خداست، بیش از آنچه باشد که در دست شماست[۲].

﴿**وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْراً جَمِيلاً**﴾ به قول امام کرخی این ششمین حکم است که به رسول خداﷺ داده شده است، یعنی در قبال ایذا و فحش مردم صبر جمیل داشته باش، و این در میان مقامات سلوک اعلیٰ ترین مقام است، که در برابر جفا و ایذای دشمن از صبر کار گرفته شود، یعنی همه‌ی آنان که تمام عمر، نیروی خود را در همدردی و خیرخواهی مردم صرف می‌کنند و مردم در مقام پاداش به آنها فحش و اذیّت، جور و ستم روا دارند، صبر نمودن در برابر آن، یعنی در فکر انتقام نبودن، آن مقام اعلیٰ است، که بنابر اصطلاح صوفیه در غیر فنای کامل نصیب کسی نمی‌شود.

﴿**وَاهْجُرْهُمْ هَجْراً جَمِيلاً**﴾ معنای لفظی «**هَجر**» به فتح هاء رها کردن چیزی با رنج و ملال و بیزاری می‌باشد، معنایش آن است که کفّار مکذّب

---

۱ - مظهری.
۲ - مظهری.

وقتی کلماتی آزار دهنده به شما می‌گویند، از آنها انتقام نگیر، امّا با آنان رابطه هم برقرار نکن، ولی عادت طبیعی انسان در هنگام ترک تعلّق آن است که چون رابطه‌اش را با کسی قطع می‌کند از او شکوه و شکایت کرده و از او به بدی یاد می‌کند، بنابراین، وقتی به آن‌حضرتﷺ دستور داده شد که رابطه‌ات را با هجر کردن از کفّار قطع کن، هجر را با قید جمیل مقید نمود، تا نشان داده شود که مقتضای منصب عالی و خلق عظیم شما، آن است که چون ارتباطت را با کفّار قطع می‌کنی، زبان خود را از بد گفتن آنها محفوظ بدار.

بعضی از مفسّرین فرموده‌اند: این آیه بواسطه آیات جهاد و قتال که پس از این نازل شده‌اند، منسوخ شده است، امّا اگر قدری از اندیشه کار بگیریم، معلوم می‌شود که نیازی به منسوخ گفتن آن نیست؛ زیرا در آیه‌ی مذکور تلقین شده که اذیّتهای کفّار را با صبر و هجر جمیل مقابله نمایید، و آن منافی با زجر، سزا و قتال نیست، حکم این آیه برای همیشه و در هر حال باقی است. و حکم زجر و سزایی که در جهاد و قتال است، مختص به اوقات خاص است، و در حقیقت قتال و جهاد اسلامی برای انتقام گیری و اظهار خشم و غضب نیست، تا منافاتی با صبر و هجر جمیل داشته باشد، بلکه حکمی مستقل از جانب خداوند است، هم چنان که هجر جمیل در عموم احوال حکم جداگانه‌ای است.

تا اینجا به رسول‌خداﷺ تلقین شده، تا در قبال ایذای کفّار صبر نموده انتقام نگیرد، سپس جهت تسلّی آن‌حضرتﷺ عذابی را که در آخرت بر کفّار می‌آید، بیان فرمود، منظور این‌که بر چیره دستی، ظلم و جور چند روزه‌ی آنها، ملول نباشید، خداوند آنها را در عذابی شدید گرفتار خواهد نمود، البتّه به مقتضای حکمت، تا چند روزی مهلت داده می‌شوند، و شما در این باره شتاب و عجله نکنید، همین است مفهوم آیه‌ی: ﴿وَ ذَرْنِي

﴿وَٱلْمُكَذِّبِينَ أُوْلِي ٱلنَّعْمَةِ وَ مَهِّلْهُمْ قَلِيلاً﴾ که در آن به کفّار مکذّبین، اولی النعمة گفته شد، نعمت به فتح نون به معنای تنعم یعنی کثرت عیش و عشرت، مال و اولاد می آید، و در این اشاره به این است که مست شدن در مال، اولاد، ناز و نعمت، کار کسی است که تکذیب کننده‌ی آخرت باشد، مؤمن هم در برخی مواقع به این چیزها نایل می‌گردد، امّا در آنها چنین مست نمی‌شود، بنابراین، به وقت عیش و راحتی دنیا، قلب او از فکر آخرت خالی نمی‌باشد، عیش و راحت خالص و بی‌فکری کامل در این، می‌تواند سهم کفّار و تکذیب کنندگان آخرت باشد.

سپس یادی از سخت‌ترین عذابها، به میان آمده است، که در آن نخست از انکال به معنای قید، بند و زنجیر یاد آوری شد، و پس از آن طعام دردناک اهل جهنّم ذکر گردید، ﴿وَ طَعَاماً ذَا غُصَّةٍ﴾ معنای لفظی «غصّة» گلوگیر است، چنان که لقمه‌ای در گلوگیر کند که نه فرو برود و نه بیرون آید، حالت «ضریع و زقوم» که به اهل جهنّم به طور غذا داده می‌شوند، چنین می‌باشد.

حضرت ابن عبّاس فرموده است که: خار آتشین در آن وجود دارد که در گلو، گیر می‌کند، (نعوذ بالله منه.)

سپس فرمود: ﴿وَ عَذَاباً أَلِيماً﴾ بعد از ذکر عذابهای مشخص، این لفظ مبهم را آورده به این اشاره نموده است، که عذابهای دیگر از آن هم سخت و شدیدترند، که انسان نمی‌تواند آنها را تصوّر کند، (اللهم احفظنا منها)

خوف آخرت در دل سلف صالحین

از امام احمد، ابن ابی داوود، ابن عدی و بیهقی روایت است که یکی با شنیدن این آیه‌ی قرآن، بی‌هوش گردید و افتاد.

روزی حضرت حسن بصری روزه بود، وقتی که به هنگام افطار غذایی در جلوش گذاشته شد، به یاد این آیه افتاد، نتوانست غذا بخورد،

دستور داد غذا را برداشتند، روز دوم باز همین اتّفاق افتاد و غذا برداشته شد، روز سوم باز همین ماجرا اتّفاق افتاد، آنگاه پسرش به خدمت حضرت ثابت بنانی و یزید ابن ضبّی و یحییٰ به کار رفت و ماجرا را گزارش داد، آنان تشریف آوردند و به خدمت حضرت حسن اصرار نمودند، پس مجبور شد، و قدری غذا تناول نمود[۱].

در آینده وقایع هولناک قیامت ذکر می‌شوند که: ﴿يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَ الْجِبَالُ﴾، سپس ضمن بیان داستان فرعون و حضرت موسیٰ علیه السلام کفّار را مورد تهدید قرار داد، همانطوری که فرعون با تکذیب رسول خدا حضرت موسی علیه السلام به عذاب گرفتار گردید، شما نیز که بر این اصرار می‌ورزید، بدانید که امکان دارد چنین عذابی در دنیا دامن شما را هم بگیرد.

در پایان فرمود: اگر در دنیا هم عذابی نیاید، پس چه کسی می‌تواند شما را از عذاب روز قیامت نجات دهد، که از هولناکی و طول مدّت آن کودکان پیر می‌شوند، ظاهر آن است که در بیان هولناکی و شدّت قیامت است، که در آن روز چنان خوف و هولی بر مردم عارض می‌گردد که اگر کودکی در آنجا باشد، پیر می‌شود، الغرض مراد از آن تمثیل است، و بعضی حضرات فرموده‌اند که مراد از آن حقیقت است، و روز قیامت به میزانی طولانی است که کودک در آن به سن پیری می‌رسد[۲].

فرض بودن قیام اللّیل منسوخ شده است

در ابتدای سوره، بنابر دستور: ﴿قُمِ اللَّيْلَ﴾ برخاستن در شب برای نماز، بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم و سایر مسلمانان فرض شده بود، و تطویل آن قیام، نیز فرض بود. ولی در میزان آن اختیار داده شد که آن، قدری از نصف شب کمتر و یا از آن بیشتر و حد اقل باید یک ثلث شب باشد، رسول خدا صلی الله علیه وسلم با

۱- روح المعانی.　۲- قرطبی و روح.

گروهی از صحابه در ادای این فریضه بیشتر بر عزیمت عمل می‌کرد، و بیشتر شب را در نماز می‌گذراند که قریب دو ثلث شب می‌شد، تکرار این عمل در هر شب و نیز کار دعوت و تبلیغ در روز و انجام کارهای شخصی بویژه صحابه‌ی کرام که بیشتر شغل کارگری و یا تجارت را انجام می‌دادند، و در اثر پایبندی به این نماز طویل و ثقیل پاهای رسول خداﷺ و صحابه‌ی کرام ورم برداشتند، خداوند بر این محنت و مشقّت آنان وقوف داشت، ولی در علم الهی مقرّر بود که این فریضه‌ی سخت چند روز بیش مقرّر نیست، و تا آن‌حضرتﷺ و صحابه‌ی کرام با محنت و ریاضت عادت داشته باشند.

چنان که در آیه‌ی: ﴿إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلاً ثَقِيلاً﴾ نیز به آن اشاره شده است که این محنت و مشقّت شما بدان جهت مقرّر می‌گردد که به شما خدمت قول ثقیل سپرده می‌شود، که از این، عمل مشقّت‌بار سخت‌تر است؛ به هر حال وقتی که طبق علم ازلی خداوند، این حکمت ریاضت و محنت عادت نمودن، تکمیل گردید، فریضه‌ی قیام اللیل نیز منسوخ شد، و موافق به روایت حضرت ابن عباس رضی الله عنهما می‌توان این را نیز مراد گرفت، که به واسطه‌ی آیات فوق‌الذکر، تنها تطویل قیام منسوخ شده باشد، و فرضیت اصل نماز تهجّد به دستور سابق به جای خود برقرار مانده است، و سپس با فرض شدن نمازهای پنجگانه در شب معراج، فرضیّت نماز تهجّد منسوخ شده باشد، والله اعلم.

ظاهر چنین است که این فرضیّت از ذمّه‌ی رسول خداﷺ و سایر امّت برداشته شد، البتّه استحباب و پسندیدگی آن نزد خداوند، به جای خود باقی است، و در آن چنین سهولت نیز داده شد، که در امتداد وقت و تلاوت قرآن تحدیدی مقرّر نگردید، هر کس به قدر توان و فرصت خود، می‌تواند آن را ادا نماید، و تا هر اندازه‌ای که می‌تواند قرآن را تلاوت کند، تا همان حد بخواند.

حقیقت نسخ احکام شرعیّه

آنچه دولتها و ادارات را وا می‌دارد که قوانین خود را ترمیم و اصلاح نمایند، بیشتر بدان جهت است که بعد از تجارب بسیار حالتی جدید ایجاد می‌گردد که قبلاً از آن اطّلاع نداشته‌اند، بنابر این، حکم قبلی را منسوخ می‌کنند، و حکم دیگری را اجرا می‌نمایند، امّا این احتمال در احکام الهی متصوّر نیست؛ زیرا هیچ چیزی خارج از علم ازلی او نیست، و خداوند متعال از قبل می‌دانست که اگر حکم شرعی اجرا شود، بر مردم چه می‌گذرد، و چه احوالی پدید می‌آید، امّا به اقتضای حکمت و مصلحت، حکمی تا مدّتی به اجرا گذاشته می‌شود که هدف، اجرای دایمی آن نمی‌باشد، بلکه در علم الهی دارای مدّتی می‌باشد، که این حکم تا فلان مدّت به اجرا گذاشته می‌شود، ولی آن مدّت بنابر مصلحت، برای مردم اعلام نمی‌گردد.

و بنابر عمومیّت الفاظ، مردم فکر می‌کنند که این حکم غیر موقت و دایمی است، و آن حکم پس از پایان یافتن مدّت مقرّر، باز گرفته می‌شود، و در نظر مردم از آن به منسوخ شدن تعبیر می‌شود، ولی در حقیقت توضیح پایان یافتن آن مدّت است، که تمام شده است، و در آن زمان برای مردم روشن می‌گردد که آن حکم برای همیشه نبوده است، بلکه محدود به مدّت معیّنی بوده است، که اکنون با گذشت آن، موردی برای اجرای حکم باقی نمانده است، با این تقریر شبهات عامیانه‌ای که بر نسخ شدن احکام وارد شد، دفع گردید.

در این‌که آیا نماز تهجّد پس از نزول این آیه باز هم بر رسول‌خدا ﷺ فرض باقی مانده یا خیر؟ بعضی از ائمّه‌ی تفسیر اعتقاد دارند که آری باقی مانده است، و از آیه‌ی ۷۹ سوره‌ی «بنی اسرائیل» ﴿وَمِنَ ٱلَّيۡلِ فَتَهَجَّدۡ بِهِۦ نَافِلَةٗ لَّكَ﴾ استدلال نموده‌اند، که در آن نماز تهجّد به حیث یک فریضه‌ی زاید بر

ذمه‌ی آن‌حضرتﷺ عاید بوده است؛ زیرا معنای لغوی «نافلة، زائده» می آید و مقصود از آن، فریضه‌ی زایده است، ولی نزد جمهور علما صحیح آن است که فرض بودن این نماز، از ذمّه‌ی رسول خداﷺ و امّت او، منسوخ شده است، البتّه ادای آن به صورت استحباب برای همه باقی است. و جمله‌ی: ﴿نَافِلَةً لَكَ﴾ در آیه‌ی مذکور به اعتبار معنای اصطلاحی خود در حکم نفل است، سپس اختصاص آن به رسول خداﷺ از عبارت «لَكَ» که در آیه مفهوم می‌گردد، چیست؟ تفصیل و تحقیق کامل آن این‌که ایا بعد از نسخ شدن، فرض بودن این‌نماز و یا باقی ماندن آن در حدّ نفل و استحباب و یا سنّت مؤکّد، ذیل آیه‌ی مذکور سوره‌ی «بنی اسرائیل» گذشت، که در آنجا ملاحظه گردد، مسایل و فضایل خاصّ تهجّد نیز ذکر شده است.

این آیه، بواسطه‌ی آن، فرض بودن نماز تهجّد منسوخ شده است، از: ﴿إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ﴾ شروع شده تا ﴿فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ﴾ آمده است، که بعد از آیات اوّلی سوره، پس از یک سال یا هشت ماه نازل شده است. و بعد از یک سال کامل فرض بودن نماز تهجّد منسوخ شد.

در «مسند امام احمد»، «صحیح مسلم»، «سنن ابی‌داوود»، «ابن ماجه» و «نسائی» از حضرت عایشه‌ی صدّیقه ـ رضی الله عنها ـ روایت است که خداوند در ابتدای این سوره قیام اللیل را فرض نمود، و رسول‌خداﷺ با صحابه‌ی کرام تا یک سال کامل به آن پایبند بودند، و قسمت آخر سوره را خداوند تا دوازده ماه در آسمان نگهداشت و پس از یک سال کامل، قسمت آخر سوره نازل شد که در آن فرض بودن قیام اللیل منسوخ شد، که این نوعی تخفیف بود که به آن‌حضرتﷺ داده شد، و سپس قیام اللیل فقط به حیث نفل مستحب باقی ماند(۱).

باز در این آیه علّت نسخ حکم فوق را چنین بیان فرمود، که: ﴿عَلِمَ أَن

---

۱ ـ روح المعانی.

لَن تُحۡصُوهُ﴾ یعنی خدا می‌دانست که شما نمی‌توانید آن را احصا کنید، معنای لفظی احصا، شمردن است.

بعضی از مفسّرین مقصود آیه را چنین بیان نموده‌اند، که اگر چه خداوند مقدار و زمان قیام شب را مشخص ننمود، بلکه وقتی بین یک سوم تا دو سوم مقرّر نمود، و چون صحابه‌ی کرام به این نماز مشغول می‌شدند، نمی‌دانستند که آیا شب نصف شده است یا خیر؛ زیرا وسایل شناخت اوقات چون ساعات و غیره در آن زمان وجود نداشت، و اگر وجود هم می‌داشت نگریستن به ساعات در مواقع مختلف با خضوع و خشوعی که داشتند امری آسان نبود، معنای ﴿لَّن تُحۡصُوهُ﴾ این است، و بعضی حضرات در اینجا از احصا، عمل احصا یعنی عدم توان بر مداومت در نماز را در این وقت طولانی و خواب، مراد گرفته‌اند و لفظ احصا به این معنا نیز به کار رفته است، چنان که در حدیثی راجع به اسمای حسنیٰ آمده است: «**من احصاها دخل الجنة**» بسیاری از علما در اینجا از لفظ احصاء، عمل احصا را مراد گرفته‌اند. یعنی عمل کامل بر مقتضای اسمای حسنیٰ؛ چنان که تفصیل کامل این بحث در معارف القرآن ذیل آیه ۳۴ از سوره‌ی «ابراهیم» ﴿**وَ إِن تَعُدُّوا۟ نِعۡمَةَ ٱللَّهِ لَا تُحۡصُوهَا**﴾ گذشت.

﴿**فَتَابَ عَلَيۡكُمۡ**﴾ توبه در اصل به معنای رجوع کردن است، توبه از گناه بدان جهت توبه نامیده می‌شود که مردم از جرم و گناه گذشته‌ی خود، رجوع می‌کنند.

یعنی خداوند این حکم فرض بودن قیام‌اللّیل را باز پس گرفت، و در نهایت فرمود: ﴿**فَٱقۡرَءُوا۟ مَا تَيَسَّرَ مِنَ ٱلۡقُرۡءَانِ**﴾ یعنی در نماز تهجّد که اکنون به جای فرض مستحب یا سنّت باقی مانده است، هر کسی هر اندازه از قرآن را که بر او آسان تمام می‌شود، تلاوت کند؛ مقدار خاصّی متعیّن نیست، از این آیه بسیاری مسایل فقهی استنباط می‌گردد، و آنها در کتب فقه با تفصیل مذکور است، که در همانجا ملاحظه شود.

﴿**وَ أَقِيمُوا۟ ٱلصَّلَوٰةَ وَ ءَاتُوا۟ ٱلزَّكَوٰةَ وَ أَقۡرِضُوا۟ ٱللَّهَ قَرۡضًا حَسَنًا**﴾ در ﴿**أَقِيمُوا۟**

الصَّلَوٰةَ﴾ نزد جمهور مفسّرین مراد از آن نمازهای فرضی است و بدیهی است که نمازهای فرض پنج‌اند، که در شب معراج فرض شده‌اند، و از این معلوم می‌گردد که فرض بودن قیام اللّیل که تا یک سال پابرجا ماند، واقعه‌ی معراج در این اثنا اتّفاق افتاد و نمازهای پنجگانه در آن فرض گردیدند و پس از آن توسط آیه‌ی مذکور فرضیت نماز تهجد منسوخ گردید، و حکمی که در آخر سوره در خصوص برپاداشتن نماز آمده است، مراد از آن فرایض پنجگانه است(۱).

هم چنین از ﴿ءَاتُوا ٱلزَّكَوٰةَ﴾ مقصود زکات فرضی است، ولی مشهور آن است که زکات پس از دو سال از هجرت فرض شده است در صورتی که این آیه مکی است که در ابتدای اسلام نازل شده است، بنابراین، بعضی از مفسرین از این سوره تنها این آیه را مدنی گفته‌اند، امّا ابن کثیر می‌فرماید: زکات در ابتدای اسلام در مکّه فرض شده است، البته تفاصیل نصاب و مقدار واجب، پس از دو سال از هجرت، در مدینه طیبه بیان شده است، و بدین شکل در مکی بودن این آیه نیز می‌توان آن را بر زکات فرضی حمل نمود، و همین است مختار صاحب «روح المعانی» و تحقیق کامل آن، در رساله‌ی احقر به نام «نظام زکات» بطور مفصل آمده است.

﴿وَ أَقْرِضُوا ٱللَّهَ قَرْضاً حَسَناً﴾ از انفاق فی سبیل الله به این عنوان تعبیر شده است، که گویی انفاق کننده به خداوند کریم، قرض می‌دهد، در این اشاره به لطف و کرم خداوندی است، بر حالت انفاق کننده، بدین شکل که خداوند غنی الاغنیاست، و قرض دادن به او، به این معناست که هیچگاه آن قرض از بین نخواهد رفت، و حتماً پس داده می‌شود، و چون حکم زکات فرض، پیش از این آمده است، پس مراد از خیرات و صدقاتی که در آیه‌ی: ﴿أَقْرِضُوا ٱللَّهَ﴾ آمده است، نزد اکثر مفسّرین محمول بر صدقات نافله و تبرّعات است، مانند پذیرایی خویشاوندان، میهمانان، خدمت به علما،

۱- ابن کثیر، قرطبی و بحر محیط.

صالحین و غیره، و بعضی دیگر مفهوم آن را چنین بیان کرده‌اند که علاوه بر زکات، واجبات مالی بسیار دیگری، نیز در عهده‌ی انسانها وجود دارد، مانند نفقه‌ی واجب مادر و پدر و همسران و فرزندان و یا واجبات شرعی دیگر که پس از دستور به ادای زکات در: ﴿ءَاتُوا ٱلزَّكَوٰةَ﴾ ادای آنها را در ﴿أَقْرِضُوا ٱللَّهَ﴾ بیان فرمود.

﴿وَ مَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُم مِّنْ خَيْرٍ﴾ مقصود ﴿مَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُم﴾ این است که هرکار خیر و نیکی را که در زمان حیات خود انجام دهید، بهتر است، از آن که هنگام مرگ وصیت کرده باشید، این شامل عبادات مالی چون صدقه و خیرات هم می‌شود، نماز و روزه و عبادات دیگر را هم که اگر بر عهده‌ی کسی به صورت قضا باقی مانده است، آنها را به دست خود در راه خدا ادا نماید و از آنها سبکدوش گردد، بهتر از آن است، که پس از فوت او اختیار در دست وارثانش باشد تا آنها را ادا کنند، و یا این که سرباز زنند.

در حدیث آمده است که رسول‌خداﷺ از صحابه‌ی کرام پرسید: چه کسی از شما مال وارث را نسبت به مال خویش دوست‌تر می‌دارد؟ صحابه عرض کردند، در میان ما چنین کسی نیست که مال وارث را بیشتر از مال خویش، دوست داشته باشد. آن‌حضرتﷺ فرمود: فکر نموده پاسخ دهید؟ عرض کردند غیر از این صورت دیگری در ذهن ما نمی‌آید، آن‌حضرتﷺ فرمود: (وقتی چنین است) پس بدانید که مال شما آن است که به دست خود در راه خدا بدهید، و باقیمانده مال شما نیست، بلکه مال وارثان شماست[1].

تمت سورة المزمل بحمد الله يوم الثلاثاء ۲۲ رجب سنه ۱۳۹۱هـ

و قد تمت الترجمة عند طلوع الشمس من يوم الجمعة في ستة عشر من جمادي الاولیٰ سنه ۱۴۱۰هـ و تتلوها ترجمة سورة المدثر والله هو المسئول أن يتم ترجمة باقي القرآن و يجعلها مقبولة عنده و ما ذلك على الله بعزيز.

* * *

۱ - ذکره ابن کثیر باسناد ابی یعلی موصلی ثم قال و رواه البخاری من حدیث حفص بن عیاث.

سورة المدثر

سورة المدثر مكية و هی ست و خمسون آية و فيها ركوعان
سوره‌ی مدثر درمکّه نازل‌شده ودارای پنجاه و شش آیه و دو رکوع می‌باشد

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ
شروع به نام خدای بی‌حد مهربان و بی‌نهایت رحیم

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلْمُدَّثِّرُ ﴿١﴾ قُمْ فَأَنذِرْ ﴿٢﴾ وَ رَبَّكَ فَكَبِّرْ ﴿٣﴾ وَ ثِيَابَكَ
ای پوشنده‌ی لحاف. برخیز، سپس بترسان. وبزرگی پروردگارت را بیان‌کن. ولباسهایت را

فَطَهِّرْ ﴿٤﴾ وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ ﴿٥﴾ وَ لَا تَمْنُن تَسْتَكْثِرُ ﴿٦﴾ وَ
پاک نگهدار. و از گندگی دور باش. و چنین نکن که احسان نموده عوض زیاد بخواهی. و

لِرَبِّكَ فَاصْبِرْ ﴿٧﴾ فَإِذَا نُقِرَ فِى ٱلنَّاقُورِ ﴿٨﴾ فَذَٰلِكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ
به‌پروردگارت امیدوارباش. پس وقتی‌که دمیده‌شود در صور. پس‌آن درآن‌روز، روزی‌است

عَسِيرٌ ﴿٩﴾ عَلَى ٱلْكَـٰفِرِينَ غَيْرُ يَسِيرٍ ﴿١٠﴾ ذَرْنِى وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيداً ﴿١١﴾
مشکل. بر منکرین نیست آسان. بگذار مرا و کسی را که آفریدم تنها.

وَ جَعَلْتُ لَهُ مَالاً مَّمْدُوداً ﴿١٢﴾ وَ بَنِينَ شُهُوداً ﴿١٣﴾ وَ مَهَّدتُّ لَهُ
و دادم به او مال گسترده. و پسران حاضر شونده در مجلس. و آماده کردم برای او

تَمْهِيداً ﴿١٤﴾ ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ ﴿١٥﴾ كَلَّآ إِنَّهُ كَانَ لِأَيَـٰتِنَا عَنِيداً ﴿١٦﴾
آمادگی‌کامل. سپس امیدوار است که بیشتر بدهم. هرگز نه، اوست مخالف آیات ما.

سَأُرْهِقُهُ صَعُوداً ﴿١٧﴾ إِنَّهُ فَكَّرَ وَ قَدَّرَ ﴿١٨﴾ فَقُتِلَ
اجبارش خواهم‌کرد به‌بالارفتن بر بلندی‌بزرگی. اوفکرکرد وبه‌دل اندازه‌کرد. پس کشته‌شود

كَيْفَ قَدَّرَ ﴿١٩﴾ ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ ﴿٢٠﴾ ثُمَّ نَظَرَ ﴿٢١﴾ ثُمَّ عَبَسَ
که‌چگونه اندازه‌کرد. باز کشته‌شود که چگونه‌اندازه‌کرد. سپس نگاه‌کرد. باز روی ترش‌نمود

وَ بَسَرَ ﴿٢٢﴾ ثُمَّ أَدْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ ﴿٢٣﴾ فَقَالَ إِنْ هَـٰذَآ إِلَّا سِحْرٌ
و پیشانی درهم کشید. باز پشت برگردانید و تکبّر کرد. پس گفت نیست این جز جادوی

يُؤْثَرُ ﴿٢٤﴾ إِنْ هَـٰذَآ إِلَّا قَوْلُ ٱلْبَشَرِ ﴿٢٥﴾ سَأُصْلِيهِ سَقَرَ ﴿٢٦﴾ وَمَآ أَدْرَاكَ
نقل‌شده. نیست‌این جز گفتار انسانی. به‌زودی خواهم انداخت اورا درآتش. توجه‌می‌دانی

مَا سَقَرُ ﴿٢٧﴾ لَا تُبْقِى وَ لَا تَذَرُ ﴿٢٨﴾ لَوَّاحَةٌ لِّلْبَشَرِ ﴿٢٩﴾ عَلَيْهَا
که‌چیست‌آن آتش. باقی‌نمی‌گذاردونه‌رهایی‌می‌دهد. سوزنده‌انسان‌است. روی‌آن مقرراست

تِسْعَةَ عَشَرَ ﴿٣٠﴾ وَ مَا جَعَلْنَآ أَصْحَـٰبَ ٱلنَّارِ إِلَّا مَلَـٰٓئِكَةً وَ مَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ
نوزده فرشته. و نگهبانانی که بر جهنم مقرّر کرده‌ایم فرشته هستند، و امار آنها را

إِلَّا فِتْنَةً لِّلَّذِينَ كَفَرُوا لِيَسْتَيْقِنَ ٱلَّذِينَ أُوتُوا ٱلْكِتَـٰبَ وَ
موردآزمایش قرار دادیم برای منکران، تا یقین کنند کسانی که رسید به آنها کتاب و

يَزْدَادَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓا إِيمَـٰناً وَ لَا يَرْتَابَ ٱلَّذِينَ أُوتُوا ٱلْكِتَـٰبَ وَٱلْمُؤْمِنُونَ وَ
افزون گردد ایمان ایمانداران، و فریب نخورند آنان که رسیده به آنها کتاب، و مسلمانان، و

لِيَقُولَ ٱلَّذِينَ فِى قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَٱلْكَـٰفِرُونَ مَاذَآ أَرَادَ ٱللَّهُ بِهَـٰذَا مَثَلاً
تا بگویند کسانی‌که در دل شک دارند، و منکران، چه غرضی داشت خدا از این مثال،

كَذَٰلِكَ يُضِلُّ ٱللَّهُ مَن يَشَآءُ وَ يَهْدِى مَن يَشَآءُ وَ
چنین گمراه می‌کند خدا کسی راکه بخواهد، و هدایت می‌کند کسی را که بخواهد، و

مَـا یَـعْلَمُ جُـنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُـوَ وَ مَـا هِـیَ إِلَّا ذِكْـرَیٰ لِـلْبَشَرِ ﴿۳۱﴾ كَـلَّا
نمی‌داند سپاه پـروردگارت را جـز خـود او، و آن تـفهیمی است بـرای مـردم. راست مـی‌گویم

وَٱلْقَمَرِ ﴿۳۲﴾ وَٱلَّیْلِ إِذْ أَدْبَرَ ﴿۳۳﴾ وَ ٱلصُّبْحِ إِذَآ أَسْفَرَ ﴿۳۴﴾ إِنَّـهَا لَإِحْـدَى
قسم‌به‌ماه. و بـه‌شب وقـتی‌که‌برمی‌گردد. وبـه‌بامداد وقـتی‌روشن‌می‌شود. آن‌یکـی‌از چیزهای

ٱلْكُـبَرِ ﴿۳۵﴾ نَـذِیراً لِّـلْبَشَرِ ﴿۳۶﴾ لِـمَن شَآءَ مِـنكُمْ أَن یَـتَقَدَّمَ أَوْ
بـزرگ است. تـرساننده بـرای مـردم. بـرای کسـی از شـما کـه بـخواهـد جـلو بـرود، یـا

یَتَأَخَّرَ ﴿۳۷﴾ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِـینَةٌ ﴿۳۸﴾ إِلَّآ أَصْحَـٰبَ ٱلْیَمِینِ ﴿۳۹﴾
عـقب بـماند. هـر کسـی بـه کـردار خـود گـرفتار است. مگـر صـاحب دست راست.

فِی جَـنَّـٰتٍ یَـتَسَآءَلُونَ ﴿۴۰﴾ عَـنِ ٱلْـمُجْرِمِینَ ﴿۴۱﴾ مَـا سَـلَكَكُمْ فِـی
در بـاغها بـاهم شـده مـی‌پرسند. از وضـع گـناهکاران. کـه چـه‌چیزی در آورد شـما را در

سَقَرَ ﴿۴۲﴾ قَـالُوا لَـمْ نَكُ مِنَ ٱلْمُصَلِّینَ ﴿۴۳﴾ وَلَـمْ نَكُ نُطْعِمُ ٱلْمِسْكِینَ ﴿۴۴﴾
دوزخ. گـفتند نـبودیم نـمازگزار. و نـبودیم طـعام دهـنده بـه مسـاکـین.

وَ كُنَّا نَخُوضُ مَعَ ٱلْخَآئِضِینَ ﴿۴۵﴾ وَ كُنَّا نُكَذِّبُ بِیَوْمِ ٱلدِّیـنِ ﴿۴۶﴾ حَـتَّیٰ
و غوطه می‌خوردیم در باطل، بـا غـوطه خـوران. و تکـذیب مـی‌کردیم روز جـزا را. تـا ایـنکه

أَتَـٰنَا ٱلْـیَقِینُ ﴿۴۷﴾ فَـمَا تَـنفَعُهُمْ شَـفَـٰعَةُ ٱلشَّـٰفِعِینَ ﴿۴۸﴾ فَـمَا لَـهُمْ
رسیدبه‌ماسخن‌یقینی. پس‌بـه‌دردشان‌نمی‌خوردسفارش سـفارش‌کنندگان. پس‌چـه‌شده‌آنهارا

عَنِ ٱلتَّذْكِرَةِ مُـعْرِضِینَ ﴿۴۹﴾ كَأَنَّـهُمْ حُـمُرٌ مُّسْـتَنفِرَةٌ ﴿۵۰﴾ فَـرَّتْ مِـن
کـه از نـصیحت روگـردانـند. گـویا خـر هسـتند نـفرت کـننده. کـه گـریخته‌انـد از

قَسْوَرَةٍ ﴿۵۱﴾ بَلْ یُرِیدُ كُلُّ ٱمْرِئٍ مِّنْهُمْ أَن یُؤْتَیٰ صُحُفاً مُّنَشَّرَةً ﴿۵۲﴾ كَـلَّا
شیر. بلکه می‌خواهد هر یکی از ایشان که برسد به او، اوراق بـاز شـده. هـرگز چـنین نـیست

بَــلْ لَّا يَــخَافُونَ ٱلْأَخِــرَةَ ﴿۵۳﴾ كَــلَّا إِنَّـهُ تَـذْكِـرَةٌ ﴿۵۴﴾ فَـمَن شَآءَ
بلکه آنها نمی‌ترسند از آخرت. چیزی نیست، ایـن نـصیحتی‌است. پس هـرکسی‌که بـخواهـد

ذَكَــرَهُ ﴿۵۵﴾ وَ مَــا يَــذْكُـرُونَ إِلَّآ أَن يَشَآءَ ٱللهُ هُـوَ أَهْـلُ ٱلتَّـقْوَىٰ وَ
آن‌رایاد می‌کند. و آنها زمانی یاد مـی‌کنند کـه خـدا بـخواهـد، اوست کـه بـاید از او تـرسید، و

أَهْلُ ٱلْمَغْفِـرَةِ ﴿۵۶﴾

اوست‌شایسته‌ی‌آمرزیدن.

خلاصه‌ی تفسیر

ای لباس پوشیده به پا خیز، (از جای خود برخیز و یا آماده باش) پس (بنابر مقتضای نبوّت، به کفّار) بترسان (و در اینجا بشارت به جنّت از آن جهت ذکر نگردید که این آیه کاملاً در ابتدای نبوّت، نازل شده است، و در آن زمان تعداد مسلمانان از یک دو نفر، متجاوز نبود، لذا تنها زمینه‌ی انذار فراهم بود،) و پروردگارت را به بزرگی یاد کن (که در مقام تبلیغ، توحید بر همه چیز مقدّم است،) و (سپس در خصوص بعضی اعمال، عقاید و اخلاق ضروری، تعلیم داده شده است، که در هنگام تبلیغ،باید خود مبلّغ بر آنها عامل باشد؛ زیرا اصلاح شخص داعی، ضروری است، از آن جمله یکی این که) لباسهای خود را پاک نگه دارد، (که یکی از اعمالی است که مسلمانان باید انجامش دهند، و چون در ابتدا، نماز واجب نشده بـود، در مـورد آن حکمی داده نشده) و (دوم این‌که) از بتها دوری کن، (هم چنان که تاکنون دور بوده‌ای، این از جمله‌ی عقاید است؛ یعنی همچون سابق بـر تـوحید مستدام بمان، باوجود این‌که از رسول خداﷺ هیچ احتمالی در خصوص شرک وجود نداشت، باز هم مورد تأکید قرار گرفت، تا اهـمّیّت عـقیده‌ی توحید معلوم گردد، که به معصوم باوجود عدم احتیاج، تعلیم داده شده) و

(چون) به کسی چیزی می‌دهی بدان جهت نباشد که (سپس در مقام) معاوضه، بیشتر بخواهی، (این حکم در ارتباط به اخلاق است، اگر چه برای دیگران جایز است، ولی خلاف اولیٰ است، هم چنان که از تفسیر آیه‌ی ۳۹ سوره‌ی «روم» ﴿مَا ءَاتَيْتُم مِن رِبًا﴾ معلوم می‌گردد، امّا چون شأن آن‌حضرت ﷺ اعلی و ارفع است، بنابراین، این نیز حرام گردید، کمافی الروح «**والاصح ان النهی للتحریم و انه من خواصه علیه الصلوة والسلام**») و باز (بنابر اذیّتی که در اثر انذار و تبلیغ متوجّه تو می‌شود) بخاطر (خشنودی) پروردگارت صبر کن، (این از اخلاق ویژه‌ی متعلّق به تبلیغ است، پس این آیات، جامع اصلاح اعمال و اخلاق برای خود و دیگران، می‌باشند،) و چون (پس از این ترسانیدن کسی ایمان نیاورد، این وعیدی برای اوست که) صور دمیده می‌شود، پس آن روز بر کفّار روز سختی خواهد بود، که کوچکترین آسانی را دربر ندارد، (سپس ذکر بعضی کفّار را می‌آورد با این عبارت که) مرا و آن شخص را (بر حالت خودش) رها کن، (تا با یکدیگر برخورد نماییم) که من‌او را تنها (و خالی از مال و اولاد) آفریدم، (هم چنان که هنگام تولّد نه مالی برای آنها وجود دارد و نه اولادی، مراد از آن شخص، ولید بن مغیره است، که داستانش در معارف و مسایل خواهد آمد) و به او مال فراوان و پسران هم نشینی دادم، و همه گونه وسایل برای او فراهم آوردم، باز هم (باوجود این‌که بر این‌مال و اولاد تشکّر نکرد، که ایمان می‌آورد، (بلکه این نعمت وافر را از راه ناسپاسی و کفرانِ نعمت، کم دانست و) طمع دارد که بیش از این دیگر (به او) بدهم، هرگز (او شایسته بیشتر دادن) نیست، (چرا که) او مخالف آیات ماست، (و با مخالفتش عدم قابلیتش ظاهر است،) البتّه مسئله‌ی استدراج از این جداست، و به ظاهر پیشرفت آن شخص پس از نزول این آیه جلوگیری شد، چنان که بعد از آن نه اولادی و نه مالی بر او اضافه گردید، این سزای دنیوی اوست، و در

آخرت) به زودی او را (پس از مرگ) بر کوهی از دوزخ بالا می‌بریم، (در حدیثی مرفوع در سنن «ترمذی» روایت شده است که «صعود» کوهی است در دوزخ، که ظرف هفتاد سال می‌توان به قلّه‌ی آن رسید، پس از بالا رفتن، ساقط می‌شود، و به همین شکل او همیشه روی آن بالا رفته و ساقط می‌شود، و علّت این مجازات همان عنادی است که در بالا ذکر گردید، سپس قدری تفصیل آن ذکر می‌گردد که) او (در این باره) فکر کرد (که در حق قرآن چه بگوییم،) پس (از تفکّر) نظریه‌ای مقرّر کرد (که بیانش خواهد آمد،) پس لعنت خدا بر او باد که چگونه سخن گفت، (این تعجّب مکرّر در قبال مذمّت شدید و سخن تعجّب آور اوست، یعنی چگونه چنان سخن بی‌ربطی تجویز نمود که امکان احتمالش هم وجود نداشت،) سپس (به صورت حاضرین) نگاه کرد (تا سخن تجویز کرده‌ی خود را به آنها بگوید،) باز روی، ترش کرد تا به بینندگان بهفماند که از قرآن کراهیّت و انقباض شدیدی دارد،) و پیشانی درهم کشیده باز روی گردانید، و تکبّر کرد، (چنان که معمول است، وقتی چیزی را قابل اعتراض می‌دانند، هنگام ذکرش گردن می‌پیچند، و اظهار تنفر می‌کنند،) سپس گفت که این فقط سحری است، که (از دیگران) منقول است، فقط کلام انسانی است، (این بود کلامی که تجویز کرده بود، مقصودش این‌است که کلام خدا نمی‌باشد، بلکه گفته‌ی بشر است، که آن‌جناب ﷺ آن را از ساحری نقل می‌کند، یا خود تصنیف می‌نماید، و این‌گونه مضامین از مدّعیان سابق نبوّت، منقول است، و اسلوب عبارت او «العیاذ بالله» اثر سحر دارد.

سپس سزای عناد او را مفصّلاً ذکر می‌نماید، هم چنان که پیش از این در: ﴿سَأُرْهِقُهُ صَعُوداً﴾ در بالا اجمالاً ذکر نموده بود، پس در ﴿عَنِيداً﴾ ذکر جرم و در ﴿سَأُرْهِقُهُ صَعُوداً﴾ سزای اجمالی، و در ﴿إِنَّهُ فَكَّرَ﴾ تفصیل ﴿عَنِيداً﴾ و در ﴿سَأُصْلِيهِ﴾ تفصیل ﴿سَأُرْهِقُهُ﴾، بیان می‌گردد، یعنی) بزودی

او را داخل دوزخ خواهیم نمود، و شما چه می‌دانید که دوزخ چه چیزی است، (آن چنان است که) نه (چیزی را بعد از داخل شدنش در آن) باقی می‌گذارد، و نه (قبل از آنکه کفّار داخلش بشوند آنها را) رها می‌سازد، (و) صورت بدن را (سوزانده) تغییر می‌دهد، (و) نوزده فرشته (که از جمع آنها مالک هم هست) بر آن (نگهبان مقرّر) هستند، (که کفّار را به انواع عذاب مجازات می‌نمایند، حاصل این‌که فرشتگان با این‌که قدرتشان معلوم است، و باوجود این‌که یکی از آنها برای تعذیب کل اهل جهنّم کافی است، بدیهی است که از مقرّر نمودن نوزده فرشته اهتمام بیشتر نسبت به عذاب می‌باشد، نکته خاص و سرّ عدد نوزده را در واقع خدا می‌داند، امّا از آنچه دیگران ذکر کرده‌اند، اقرب آن است، که خداوند در قلب احقرالقا نموده است، که اصل تعذیب کفّار، بنابر مخالفتشان با عقاید حقّه است، و عقاید قطعی غیر وابسته به اعمال، طبق تصریح رساله‌ی «فروع الایمان» نه می‌باشد که عبارتند از: ۱- ایمان به خدا، ۲- اعتقاد به حدوث عالم، ۳- ایمان بـه فـرشتگان، ۴- ایمان به تمام کتب آسمانی، ۵- ایمان به تمام پیامبران علیهم‌السلام، ۶- ایمان بـه تقدیر، ۷- ایمان به روز قیامت، ۸- یقین داشتن به جنّت، ۹- یقین نمودن به جهنّم؛ و سایر عقاید دیگر، ملحقات و فروع اینهاست، و عقاید متعلق به اعمال ده تاست، که پنج تای آنها وابسته به مأمورات است، یعنی اعتقاد به وجوب آنها ضروری که از شعایر اسلام محسوب می‌شوند و عبارتند از: تکلّم به شهادتین، ۲- برپایی نماز، ۳- دادن زکات، ۴- روزه‌ی رمضان، ۵- حج بیت الله و پنج دیگر، وابسته به منهیات است یعنی اعتقاد به تحریم آنها واجب است، و ذکر آنها در آیه‌ی ۱۲ سوره‌ی «ممتحنه» آمده، و عبارتند از: ۱- سرقت ۲- زنا ۳- قتل بویژه قتل اولاد ۴- بهتان ۵- عصیان در معروف، که شامل غیبت، ظلم، خوردن مال یتیم به ناحق و غـیره مـی‌باشد، کـه در مجموع کل عقاید نوزده می‌باشد، که شاید در قبال هر عقیده‌ای فرشته‌ای

معیّن باشد، و چون از میان همه اینها توحید از همه بالاتر است، فرشته‌اش نیز در میان آنها بزرگتر یعنی حضرت مالک مقرّر گردید، والله اعلم باسراره) و (در حقّ کفّاری که با شنیدن مضمون این آیه، آن را به مسخره گرفتند که توضیحش در معارف خواهد آمد، آیه‌ی بعدی نازل شد که) ما کارکنان دوزخ را (انسان مقرّر نکردیم، بلکه آنان را) فقط فرشته مقرّر کردیم، (که هر فرشته به میزان همه‌ی جن و انس نیرو دارد، کذا فی‌الدر مرفوعاً، و لفظه هکذا لهم مثل قوة الثقلین) و تعداد آنان را (من باب تذکره و حکایت) فقط چنین مقرّر ساختیم، که موجب گمراهی کفّار قرار گیرد، (مقصود از آن عدد نوزده می‌باشد،) تا که اهل کتاب (با شنیدن آن) یقین کنند، و ایمان اهل ایمان افزون گردد، و اهل کتاب و مؤمنان شک نکنند، و تا کسانی که در دلهایشان مرض (شک) وجود دارد، و کفّار که می‌گویند که مقصود خداوند از آوردن این مضمون عجیب چیست، (یقین اهل کتاب را می‌توان به دو صورت توجیه کرد: یکی آنکه در کتاب آنها نیز این عدد نوشته شده است، که فوراً آن را تسلیم می‌نمایند، و اگر اکنون این عدد در کتب آنها وجود نداشته باشد، ممکن است با ضایع شدن و تحریف کتابها از بین رفته باشد. توجیه دیگر این‌که: این عدد در کتابهای آنها نباشد، امّا آنان به قدرت داشتن ملایکه قایل بودند، و بسیاری امور توقیفی در کتابهای‌شان وجود دارد و در نتیجه مبنای برای انکارش وجود نداشت، بنابراین، مقصود از یقین عدم انکار و عدم استهزاست، ولی نظر اوّل ظاهرتر است؛ و ازدیاد ایمان اهل ایمان نیز می‌تواند دو توجیه داشته باشد: یکی آنکه با مشاهده‌ی یقین اهل کتاب کیفیّت ایمانی آنها قوی‌تر شود، که آن‌جناب ﷺ باوجود عدم اختلاط با اهل کتاب، موافق وحی سابق خبر می‌دهد، پس به طور حتمی نبیّ برحق است. دوم این‌که: چون مضمون تازه‌ای نازل می‌شد، به آن ایمان می‌آوردند، پس فردی بر تصدیق افزون می‌گشت، که ایمان به حیث کمیت

زیاد می‌شد و «یَرْتَابَ» را به جهت تأکید، اضافه نمود، تا نسبت به اثبات یقین و نفی شک و تردید، تصریح گردد، و در «مرض» دو احتمال وجود دارد: یکی این‌که به معنای شک باشد؛ زیرا پس از ظهور حق بعضی جاحد و منکر می‌باشند، و گروهی دیگر متردّد که در میان اهل مکّه نیز چنین اشخاصی وجود داشتند؛ دوم به معنای نفاق است که متضمّن پیشگویی است که در مدینه منافقینی می‌باشند که گفتارشان چنین خواهد بود.

اثبات یقین و نفی شک از مؤمنان و اهل کتاب را جداگانه بدین جهت، بیان فرمود که اثبات یقین و نفی شک از اهل کتاب لغوی و از مؤمنان شرعی است، در آینده، با توجّه به وضع فریقین بطور تفریع می‌فرماید، هم چنان که خداوند به اهل ایمان در این‌باره هدایت خاصی عنایت نموده، و کفّار را در این‌باره گمراه قرار داده است،) هم چنین خداوند هر کسی را که بخواهد گمراه می‌کند و هر کسی را که بخواهد هدایت می‌فرماید، و (سپس در مقام تتمّه‌ی مضمون سابق، می‌فرماید که عدد فرشتگان نگهبان جهنّم به نوزده مبتنی بر حکم خاص است، و اگر نه) آمار لشکر پروردگارت (فرشگان) را جز او کسی نمی‌داند، (و اگر او می‌خواست فرشتگان لامتناهی را نگهبان مقرّر می‌نمود، و هم اکنون اگر چه نگهبانان نوزده هستند، ولی اعوان و انصار دیگر آنها بسیار می‌باشند، چنان که در حدیثی از صحیح «مسلم» آمده است که جهنّم در میدان حشر به وضعی حاضر کرده می‌شود که هفتاد هزار طناب دارد و هر طنابی را هفتاد هزار فرشته گرفته است،) و (آنچه مقصود اصلی از بیان نمودن حالت جهنّم است، بر قلّت یا کثرت یا تعیین عدد و انکشاف حکمت تخصیص یا عدم انکشاف آن، موقوف نیست، و اصل مقصود این‌است که ذکر) دوزخ فقط برای نصیحت مردم است (تا با شنیدن وضع عذاب آن بترسند، و ایمان بیاورند، و این متوقّف بر خصوصیاتی نیست، پس مقتضای عقل هم همین‌است که با ملاحظه و حفظ

نمودن اصل مقصود، نباید در پی امور فوق الذّکر قرار گرفت، سپس قدری از عقوبت جهنّم که می‌توان آن را تفصیلی از اجمال ﴿**ذِكۡرَىٰ لِلۡبَشَرِ**﴾ گفت بیان می‌فرماید،) همانا قسم به ماه و شب وقتی می‌گذرد و صبح هنگامی که روشن می‌شود که دوزخ چیز بسیار سنگینی است، که ترساننده‌ای بزرگ برای انسان است، برای هر یک از شما که (به سوی خیر) سبقت گیرد، یا (از کار خیر) عقب بماند، (مقصود این‌که برای همه‌ی مکلّفین، ترساننده می‌باشد، و چون نتایج این ترسانندگی در قیامت ظاهر می‌گردد، لذا به اموری قسم یاد شد که با قیامت بسیار مناسبت داشتند، چنان که کاستن و افزون شدن قمر نمونه‌ی بارزی برای نشو و نما و سپس اضمحلال و فناست، تا جایی که مانند محاق (بی‌نور بودن ماه، این نیز فنا می‌شود، همچنین این عالم دنیا با عالم آخرت در اختفا و اکتشاف حقایق، چنان نسبتی دارد، که شب با روز دارد؛ پس پایان یافتن این عالم با گذشت شب و ظهور آن عالم با اسفار صبح مشابهت دارد، سپس برخی از احوال دنیا و اهل آن بیان می‌گردد، یعنی) برای مجازات اعمال (کفرآمیر) خویش (در دوزخ) محبوس می‌شود، مگر صاحبان دست راست (مؤمنان که تفصیل آن در سوره‌ی «واقعه» تحت آیه‌ی ۸ گذشت، و چون اینجا «**اصحاب الیمین**» در قبال «**اصحاب الشمال**» آمده است، شامل مقرّبین نیز خواهد شد، حاصل این‌که مؤمنان از این قید و حبس مستثنیٰ هستند) که در بهشت‌ها می‌باشند، (و) حال مجرمان (کفّار) را (از خود آنان) می‌پرسند (و کیفیت گفتگو در جنّت و جهنّم باوجود این مسافت بعیده در بحث تفسیر آیات ۴۴ تا ۴۸ سوره‌ی «اعراف» ﴿**وَ نَادَىٰ أَصۡحَٰبُ ٱلۡجَنَّةِ أَصۡحَٰبَ ٱلنَّارِ** الخ﴾ گذشت، هدف از این سؤال زجر و تنبیه است، خلاصه این‌که: مؤمنان از کفّار می‌پرسند، که) چه چیزی شما را وارد دوزخ کرد، می‌گویند نه ما نماز می‌خواندیم، و نه به نزدیکان (که حقّشان بر ما واجب بود) طعام می‌دادیم، و ما (همراه با کسانی

که در ابطال دین می‌کوشیدند نیز) با کوشش کنندگان (در ابطال دین) می‌کوشیدیم، و روز قیامت را تکذیب می‌کردیم، تا این که مرگ (در همین حالت) به سراغ ما آمد، (و ما از آن حرکات دست برنداشتیم، تا این که خاتمه‌ی ما بر نافرمانی قرار گرفت، بنابر این، وارد جهنّم شدیم؛ از آنچه گفته شد لازم نمی‌آید که کفّار مکلّف به فروع یعنی مأمور به احکام شرعی چون نماز و روزه باشند؛ زیرا در جهنّم دو چیز محتمل می‌باشد: یکی عذاب و دیگری شدّت بخشیدن به عذاب، پس ممکن است مجموعه‌ی اعمال مذکور موجب مجموعه عذاب و شدّت آن باشد، بدین‌گونه که کفر و شرک سبب تعذیب، و ترک صلوة و غیره سبب ازدیاد عذاب باشد، و در معنای مکلّف نبودن به فروع، چنین گفته می‌شود، که نفس تعذیب به خود فروع متعلّق، نیست، و ازدیاد عذاب از آن جهت است که در ضمن اصول، فروع بالتبع می‌آیند، بنابراین، مکلّف بودن ضمنی، نیز می‌تواند سبب ازدیاد عذاب قرار گیرد،) پس (در حال مذکور) سفارش، سفارش کنندگان برای او، نفعی دربر نخواهد داشت، (و تحقّق عدم نفع، در صورت عدم تحقّق سفارش است، یعنی کسی نمی‌تواند برای این کفّار سفارش کند، چنان که خداوند در آیه‌ی ۱۰۰ از سوره‌ی «شعراء» می‌فرماید: ﴿**فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ**،﴾ سپس تفریعی بر اعراض آنها می‌آید، که چون در اثر کفر و اعراض، به این حالت مبتلا هستند،) پس چه شده است که از نصیحت (قرآنی) رو گردانند، که گویی خران وحشی هستند که از شیر می‌گریزند، (در این تشبیه چند امور، مراعات گردیده است: نخست آن که خر در حماقت و نفهمی مشهور است، ثانیاً وحشی‌گری آن درنظر گرفته شد که به آن گورخر می‌گویند که از امور غیر ترسناک، بدون جهت، نیز می‌ترسد و فرار می‌کند، ثالثاً ترسش از شیر فرض گردید که در این صورت میزان گریختنش به حدّ نهایی خواهد رسید؛ و یکی از اسباب گریختن آنها این

است که به زعم خویش قرآن را از نظر حجیّت کافی نمی‌دانند،) بلکه هر یکی از آنان متقاضی است که نوشته‌ی واضحی (از آسمان) برای او داده شود، (چنان که در «درّ منثور» از قتاده مروی است، که بعضی از کفّار به آن‌حضرتﷺ گفتند: اگر می‌خواهید تا ما از شما اتباع کنیم، پس به نام ما از آسمان نوشته‌ای بیاور، که در آن دستوری به پیروی شما مرقوم باشد، و همین مقصود را خداوند در آیه‌ی ۹۳ از سوره‌ی «بنی‌اسرائیل» چنین بیان می‌فرماید: ﴿**حَتَّىٰ تُنَزِّلَ عَلَيْنَا كِتَـٰباً نَّقْرَؤُهُ**﴾ و اضافه نمودن صفت ﴿**مُّنَشَّرَةً**﴾ جهت توضیح مقصود است، یعنی هم چنان که در خصوص نامه‌ها رایج است که باز کرده قرائت می‌گردند، چنین نامه‌ای برای ما بیاور، سپس این خواسته‌ی بی‌جای آنها را رد نمود، که چنین امری) هرگز نه (می‌تواند واقع شود؛ زیرا نه به آن نیازی هست، و نه آنها چنین شایستگی را دارند، بویژه وقتی این تقاضا بدان هدف نیست، که در دل آرزو داشته باشند، که اگر چنین چیزی باشد تبعیت خواهند کرد،) بلکه (سببش آن است که) آنها از (عذاب) آخرت نمی‌ترسند، (بنابر این طالب حق نمی‌باشند، و این تقاضاها فقط از روی ضدّیّت و عناد است، حتّی اگر این تقاضاها برآورده هم بشوند، باز آنها تبعیت نخواهند کرد، چنان که خداوند در این خصوص در آیه‌ی ۷ از سوره‌ی «انعام» فرموده است: ﴿**وَ لَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَـٰباً فِي قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَـٰذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ**﴾ باز در مقام نتیجه‌گیری این را رد نموده بر آن زجر کرد، که چون بیهودگی این خواسته ثابت شد، پس این) هرگز نه (می‌تواند چنین چیزی باشد، بلکه) این قرآن (برای) نصیحتی (کافی) است، (نیازی به فرستادن صحایف دیگری، وجود ندارد) پس (در این حالت) هر کسی می‌خواهد از آن، نصیحت دریافت کند (و هر کس که دلش نمی‌خواهد نصیحت بپذیرد؛ به جهنّم برود، لذا ما نیازی نداریم که از نوع نوشته‌ی مطلوب، برای او چیزی نازل کنیم،) و (در تذکّر یعنی

راهنمایی قرآن مجید، نباید ایراد شبهه نمود، که بعضی مردم از آن پند و هدایت نمی‌گیرند، حقیقت آن است که قرآن مجید در جای خودش پند و هدایتی است، امّا) آنها بدون خواست خدا، قبول نصیحت نمی‌کنند، (و عدم خواست خداوند، متضمن حکمتهایی است، و قرآن مجید به جای پند و هدایتی است؛ لذا آن را بپذیرید و اطاعت خدا را بجا بیاورید؛ زیرا) اوست که باید از (عذاب) او ترسید، و (اوست) که (گناههای بندگان را) می آمرزد، (چنان که خداوند در آیه‌ی ۱۶۷ از سوره‌ی «اعراف» می‌فرماید: ﴿إِنَّ رَبَّكَ لَسَرِيعُ الْعِقَابِ وَ إِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ﴾)

معارف و مسایل

سوره‌ی مدّثّر، از جمله سوره‌هایی از قرآن است که به طور کامل در دوره‌ی ابتدایی نزول قرآن، نازل شده‌اند، بنابراین، بعضی آن را نخستین سوره نازل شده‌ی قرآن دانسته‌اند، و از روی روایات صحیح و معروف، اوّل از همه آیات ابتدایی سوره‌ی «اقرأ» (علق) نازل شده‌اند، سپس تا مدّتی نزول قرآن متوقّف شد که به آن، زمان فترت وحی، گفته می‌شود، و در اواخر زمان فترت، چنین اتّفاق افتاد که رسول خداﷺ در مکّه به جایی تشریف می‌برد که از بالای سرش صدایی به گوشش رسید، هنگامی که سر به سوی آسمان برداشت، دید همان فرشته‌ای که در غار حرا سوره‌ی «اقرأ» را آورده بود، پایین‌تر از آسمان در فضا بر کرسی معلّق نشسته است، ضمن مشاهده‌ی او به این وضع، طبعاً بر او، همان کیفیت و هیبت عارض شد که در غار حراء پدید آمده بود، و با احساس سردی و لرزه‌ی شدیدی، به خانه تشریف آورد، و فرمود: «زملونی، زملونی» یعنی مرا بپوشانید، خود را در لباسها پیچید و استراحت نمود، در همین وضع، آیات اوّلی سوره‌ی «مدّثّر» نازل گردید، «کما فی حدیث الصحیحین» بنابراین، آن جنابﷺ در اینجا به:

﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلْمُدَّثِّرُ﴾ مخاطب گردید.

واژه‌ی «مُدَّثِر» از دثار مشتق شده است، که بر لباسهای اضافی اطلاق می‌گردد که مردم بر روی لباسهای عادی به خاطر سرما و دیگر موارد می‌پوشند، خطاب با این الفاظ، خطابی است در انداز حبّ و شفقت، چنان که در واژه «مزّمّل» بیان گردید، معنای لفظ مزّمّل نیز قریب به این معناست، در «روح المعانی» از تابعی جلیل القدر، جابر بن زید، روایت است، که فرموده است: سوره‌ی «مدّثّر» بعد از «مزّمّل» نازل شده است، و بعضی این نظر را از حضرت ابن عبّاس، نیز نقل نموده‌اند، امّا از روایت فوق الذکر صحیحین روی این تصریح شده، که قبل از همه، نخست سوره‌ی «مدثر» نازل شده است، (بعد از فترت، قبل از همه، این سوره نازل شده است) و اگر مزمل پیش از این نازل می‌شد، حضرت جابر راوی حدیث آن را بیان می‌نمود، و بدیهی است که دو لفظ «مدثر و مزمل» تقریباً هم معنی هستند؛ لذا امکان دارد که هر دو در یک واقعه نازل شده باشند، و آن همان واقعه‌ای است، که آن‌حضرتﷺ، حضرت جبرئیل را بر کرسی بین آسمان و زمین نشسته مشاهده فرمود، و به خانه برگشت و فرمود: «زملونی، زملونی» که قبل از این‌گذشت، از آنچه گفته شد حد اقل این قدر ثابت می‌شود که آیات ابتدایی سوره‌ی «مدثر و مزمل» بعد از فترت وحی، جلوتر از همه، نازل شده‌اند، امّا روایات در این که، کدام یک بر دیگری تقدم و تأخّر دارد، مختلف می‌باشند، ولی نزول آیات ابتدایی سوره‌ی «اقرأ» قبل از همه از تمام روایات صحیح، ثابت است، اگر چه این دو سوره در زمانی متقارب و در یک واقعه نازل شده‌اند، امّا فرق میان آن دو، آن است که احکام ابتدایی سوره‌ی «مزمل» متعلّق به اصلاح شخصی و ذاتی رسول‌خداﷺ می‌باشد، و آنچه در سوره‌ی «مدّثّر» نازل شده، بیشتر متعلق به دعوت و تبلیغ و اصلاح جامعه می‌باشد.

در سوره‌ی «مدّثّر» نخستین دستوری که به آن‌حضرت ﷺ داده شد، آن است که: ﴿قُمْ فَأَنذِرْ﴾ معنای حقیقی‌اش آن است که ای کسی که خود را پوشانده و خفته‌ای، برخیز و نیز می‌تواند به این معنا باشد که مراد از قیام، آماده و مستعد شدن برای کاری است، و مقصودش این است که همّت نموده، خدمت اصلاح خلق را بر عهده بگیر.

﴿فَأَنذِرْ﴾ مشتق از انذار است که به معنای ترساندن می‌باشد، امّا آنچنان ترساندنی که مبتنی بر شفقت و محبّت باشد، مانند آن که پدری پسرش را از مار، کژدم و آتش می‌ترساند، همین است شأن انبیا علیهم السلام، بنابراین، لقب آنان نذیر و بشیر می‌باشد.

و نذیر کسی است که بنابر شفقت و همدردی از امور مضر، بترساند، و معنای بشیر مژده دهنده می‌باشد.

و هر دوی این القاب رسول خدا ﷺ، در مواضع متعدّدی از قرآن مجید درکنار هم ذکر شده‌اند، امّا در اینجا از آن جهت تنها به ذکر انذار اکتفا شده است، که در آن زمان تعداد مسلمانان انگشت شمار بود، و بقیه‌ی همه مردم منکر و کافر بودند، و شایستگی بشارت را نداشتند، بلکه مستحق ترساندن بودند.

حکم دوم چنین مقرّر شد که: ﴿وَ رَبَّكَ فَكَبِّرْ﴾ یعنی فقط پروردگارت را به بزرگی یاد کن، چه با قول و چه با عمل، و لفظ «ربّ» از این جهت در اینجا اختیار گردید، که خود علّت این حکم است، یعنی ذاتی که پرورش دهنده‌ی کلّ جهان است، پس تنها اوست مستحق بزرگواری و کبریایی و معنای لفظی «**تکبیر**» گفتن، الله اکبر، نیز آمده است، که شامل تکبیر تحریمه و سایر تکبیرات، نیز می‌باشد، و نیز شامل تکبیرات خارج از نماز، اذان و اقامه می‌باشد، و در الفاظ قرآنی اشاره‌ای به این نشده است که این حکم مختص به «**تکبیرة الاحرام**» نماز است.

حکم سوم چنین است: ﴿وَ ثِيَابَكَ فَطَهِرْ﴾ ثیاب جمع ثوب و معنای اصلی آن پارچه است، و از روی مجاز کلمه ثوب و لباس بر عمل نیز اطلاق می‌شود، و بر قلب و نفس و نیز بر خُلق و دین اطلاق می‌گردد، و از جسم انسان نیز به لباس تعبیر می‌شود، و شواهد همه‌ی اینها در قرآن و محاورات عرب به کثرت یافته می‌شوند، در خصوص این آیه همه‌ی این معانی از حضرات مفسّرین منقول می‌باشند، و بدیهی است که هیچگونه تضاد و اختلافی بین اینها وجود ندارد، و اگر به صورت عموم مجاز از این الفاظ همه‌ی این معانی را مراد گیرند، باز هم در آن هیچگونه استبعاد عقلی نیست، و معنای این حکم این است که لباسها و جسم ظاهری خود را از نجاسات پاکیزه نگه دار، و قلب و نفس خود را از عقاید و خیالات باطل و اخلاق رذیله پاک نگهدار، و ممنوعیّت آویزان نمودن ازار و شلوار پایین‌تر از قوزک، نیز از این، مستفاد می‌گردد؛ زیرا آلودن شدن لباس آویخته به کثافات و گرد و غبار، مستبعد نیست، و نیز حکم «تطهیر» شامل این هم هست که لباسها را به گونه‌ای استعمال کنید که از نجاسات دور قرار گیرند، و شامل پاکیزه نگه داشتن لباس این هم هست که از مال حرام نباشد، و چنان قطع و برید نباشد که شرعاً ممنوع است، و نیز ظاهر آیه این است که این حکم تطهیر ثوب هم، مختص به نماز نیست؛ بنابر این فقها فرموده‌اند: ناپاک نگه داشتن بدن یا پوشیدن لباس ناپاک و نشستن در جای ناپاک جایز نیست، البته اوقات ضرورت مستثنیٰ می‌باشند[1].

خداوند متعال طهارت را می‌پسندد، چنان که در آیه‌ی ۲۲۲ سوره‌ی «بقره» می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللهَ يُحِبُّ التَّوَّابِيْنَ وَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ﴾ و در احادیث، طهارت نصف ایمان گفته شده است، لذا هر مسلمان باید در هر حال جسم، لباس و مکان خود را از نجاسات پاک نگه داشته و به آن اهتمام نماید، و نیز

---

۱ - از مظهری.

قلب خود را از نجاسات باطن پاک نگه دارد، والله اعلم.

چهارمین حکم این است که: ﴿وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ﴾ «رجز» به ضم را و کسر آن، معنای هر دو یکی است، از میان ائمه‌ی تفسیر مجاهد، عکرمه، قتاده، زهری، ابن زید و غیره رجز را به بت معنیٰ کرده‌اند، و در روایتی از حضرت ابن عبّاس رضی الله عنه آمده است که مراد از آن، هرگناه و معصیت است، لذا معنای آیه این است که، همه‌ی بتها و معصیت و گناهها را کنار بگذار، رسول خدا ﷺ از اوّل همه‌ی اینها را کنار گذاشته بود، لذا منظور از چنین دستور دادن به آن‌حضرت ﷺ، این است که در آینده نیز از اینها دوری گزینند، و در حقیقت این حکم نوع تعلیمی برای امّت است، که بخاطر نهایت تأکید رسول‌خدا ﷺ مخاطب قرار داده شد، تا آنان بدانند که وقتی به پیامبر معصوم چنین دستور داده شده است، ما باید اهتمام بیشتری داشته باشیم.

پنجمین حکم است: ﴿وَ لَا تَمْنُن تَسْتَكْثِرُ﴾ یعنی به این خاطر کسی را مورد احسان قرار نده که از آنچه به او داده‌ای بیشتر دریافت داشته باشی، از این معلوم گردید که هدیه و تحفه دادن به کسی به این نیت که او در عوض، بیش از این می‌دهد، مذموم و مکروه است، اگر چه بنابر آیات دیگر قرآن مجید معلوم می‌گردد که چنین هدیه و تحفه دادن برای عموم مردم جایز است، امّا باز هم خالی از کراهیت نیست، و مخالف اخلاق شریفه می‌باشد و به طور ویژه برای رسول خدا ﷺ حرام گردانیده شد[1].

ششمین حکم است: ﴿وَ لِرَبِّكَ فَاصْبِرْ﴾ معنای لفظی «صبر» جلوگیری نفس و کنترل نمودن آن است، بنابراین مفهوم صبر شامل این است که نفس خود را بر پایبندی بر احکام خداوند، استوار نگهدارد، و نیز شامل آن است که نفس را از محرمات الهی جلوگیری نماید، و نیز صبر شامل عدم جزع و فزع و شکوه در مقابل مصایب و مشقّتها می‌باشد، بنابر این، این یک حکم

---

۱ - قاله ابن عباس.

جامعی است، که تقریباً همه دین را دربر می‌گیرد، ذکر آن به طور ویژه در اینجا، شاید بخاطر این‌است که در آیات فوق الذّکر به آن‌حضرتﷺ دستور رسید، که عموم خلق خدا را به دین دعوت نموده از کفر و شرک و معاصی باز دارد، و ظاهر است که در نتیجه، بسیاری از مردم برای مخالفت، عداوت و اذیّت و آزار آماده می‌باشند؛ لذا باید داعی حق با صبر و ضبط انس گرفته باشد، بعد از ذکر احکام فوق به رسول خداﷺ، قیامت و هولناکی آن بیان گردید، ﴿ٱلنَّاقُورِ﴾ به معنای صور است و مراد از نقر دمیدن در صور و به صدا در آوردن آن است، و پس از ذکر این‌که قیامت برای همه‌ی کفّار سخت و شدید است، احوال یک کافر خاص و شریر، و شدت عذاب او را بیان نمود.

در آمد سالیانه‌ی ولید بن مغیره ده میلیون دینار بود

آن کافر، ولید بن مغیره بود، که خداوند ثروت و اموال فراوان و فرزندان زیادی به او داده بود، و به قول ابن عبّاس، زمین و باغهای او از مکّه تا طایف گسترش داشت، و به قول ثوری در آمد سالیانه او ده میلیون دینار بود، و بعضی کمتر از این گفته‌اند، امّا در نزد همه مسلم است که درآمد کشت و زرع و باغهای او، در طول سال موسم سرما و گرما پیاپی وجود داشت، بیان قرآن در این خصوص چنین است: ﴿وَ جَعَلْتُ لَهُ مَالاً مَّمْدُوداً﴾ و او سردار عرب محسوب می‌شد، و لقبش در میان مردم ریحانه‌ی قریش بود، و خود را از روی افتخار و تکبر «**وحید بن الوحید**» می‌نامید، یعنی در میان قوم نه من نظیری دارم و نه پدرم مغیره نظیری داشته است[1].

ولی این ظالم از نعمتهای الهی سپاس بجا نیاورد، و باوجود این‌که به طور قطع و یقین می‌دانست که قرآن کلام الهی است، به دروغ، قرآن را سحر و آن‌حضرتﷺ را ساحر نامید، که داستان آن در تفسیر «قرطبی» چنین بیان

۱- قرطبی.

شده است: وقتی آیات ابتدایی سوره‌ی «غافر» ﴿حـمٓ ۝ تَنْزِيلُ الْكِتَـٰبِ مِنَ اللهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ تا إِلَيْهِ الْمَصِيرُ﴾ نازل گردید، و رسول خدا ﷺ آنها را تلاوت نمود، ولید بن مغیره با شنیدن آنها مجبور شد قبول کند که آن کلام الهی است، چنان که گفت: **«والله لقد سمعت منه کلاماً، ما هو من کلام الانس و لا من کلام الجن و ان له لحلاوة و ان علیه لطلاوة و ان اعلاه لمثمر و ان اسفله لغدق و انه لیعلوه و لا یعلی علیه و ما یقول هذا بشر»** ترجمه: من از محمّد ﷺ کلامی شنیدم که نمی‌تواند از کلام انسانی و نه کلام جنّی باشد، و در آن حلاوت زیادی هست، رونق ویژه‌ای دارد، اعلیٰ آن ثمر می‌دهد، و اسفلش روان کننده‌ی آب است، همانا آن بلند و بالاست، هیچ چیزی نمی‌تواند بر آن غالب آید، و آن کلام هیچ بشری نیست.

با این نظر دادن بزرگترین ثروتمند عرب، زلزله‌ای در تمام قریش برپا شد، و همگی به سوی اسلام و ایمان تمایل پیدا کردند، و سران کفّار قریش پریشان گشتند، و ضمن جمع شدن گردهم به مشورت پرداختند.

ابوجهل گفت جای نگرانی نیست من اکنون پیش وی می‌روم و او را اصلاح می‌کنم.

مصاحبه‌ی ابوجهل و ولید بن مغیره و اتفاقشان بر حقّانیت آن حضرت ﷺ

ابوجهل ضمن تظاهر به پریشانی (عمداً سخنانی جعل کرد، تا این‌که ولید را وادار به خشم کند،) نزد او رفت، ولید پرسید چه شده است که چنین پریشان و غمگین هستی؟ ابوجهل گفت چرا غمگین و پریشان نباشم در حالی که همه‌ی مردم دارند کمک جمع می‌کنند تا به تو بدهند که تو پیر شده‌ای و باید به تو کمک بکنند، ولی اکنون اطّلاع یافته‌اند که تو بدین جهت به نزد محمّد ﷺ و ابن ابی قحافه (ابی بکر) می‌روی که آب و نانی به تو

برسد، و از روی چاپلوسی، آنها را تحسین و تمجید می‌کنی، بدیهی است که کمک جمع کردن قریش برای ولید دروغی بود، که جهت خشمناک کردن او گفته شد، و طلب کردن آب و نان از رسول‌خداﷺ دروغی محض بود) بنابر این خشم ولید بن مغیره به انتهایش رسید، و در نتیجه بر جنون و تکبّر و علوّ خود سوار شده و گفت: مگر من نیازمند به تکّه و پاره‌ی نان محمد و همراهان او هستم؟! مگر شما از ثروت و اموال من اطّلاع ندارید؟ قسم به لات و عزّیٰ (نام دو بت هستند) که من هرگز محتاج او نیستم، ولی آنچه شما می‌گویید که محمّدﷺ مجنون است، این گفته چنان اشتباهی است که کسی نمی‌تواند آن را باور کند، آیا کسی از شما او را دیده است که کار دیوانگی بکند؟ ابوجهل اقرار نمود که: **لا والله**، یعنی قسم به خدا ما او را ندیده‌ایم که چنین کاری بکند، سپس ولید گفت که شما او را شاعر می‌گویید، آیا شما او را هیچ دیده‌اید که شعر گفته باشد، (چنین گفته‌هایی موجب رسوایی خود گوینده می‌شود) ابوجهل در جواب این نیز گفت: **لا والله**، باز ولید گفت شما او را کذّاب می‌گویید، بگو آیا در تمام عمر هیچ گاه سخن او را دروغ یافته‌ای؟ ابوجهل در پاسخ مجبور شد اعتراف کند که: **لا والله**، مجدّداً ولید گفت: شما او را کاهن می‌پندارید، آیا شما از او چنین وضع یا کلماتی دیده و شنیده‌اید که مانند کاهنان باشد؟ ما سخنان کاهنان را کاملاً می‌شناسیم، کلام او نمی‌تواند کهانتی باشد، باز ابوجهل مجبور گشت که اقرار نماید که: **لا والله**، و در میان همه‌ی قریش آن‌حضرتﷺ به لقب صادق و امین معروف بود.

ابوجهل از همه‌ی بهتانهای خود دست برداشت، و به فکر فرو رفت تا چه بگوید که جلو مردم از روی آوردن به اسلام گرفته شود، بنابر این، روی به ولید آورد و گفت: که خود تو بگو که به او چه باید گفت؟

ابتدا ولید در خود به فکر فرو رفت، و ضمن نگرش به ابوجهل رویش

را ترش کرد، تا اظهار نفرت کند، و در نهایت گفت: نمی‌توان او را مجنون، شاعر، کاهن و کذّاب نامید، ولی ساحر گفتن او امکان دارد، و آن بدبخت کاملاً می‌دانست که رسول‌اللهﷺ ساحر نیز نمی‌باشد، و کلام او را نمی‌توان کلام ساحران تلقّی کرد، امّا این صورت را برای سخن‌سازی تجویز کرد، که اثرات کلام او چون آثار کلام ساحران است؛ زیرا همانگونه که ساحران با عمل خود میان زن و شوهر و دو برادر تفرقه و نفرت می‌اندازند، (معاذالله) اثر کلام او نیز چنین‌است، که چون کسی ایمان بیاورد از مادر، پدر و برادران کافر خویش متنفّر می‌گردد، اجزای دیگر واقعه را قرآن چنین بیان می‌فرماید: ﴿**إِنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ ○ فَقُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ ○ ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ ○ ثُمَّ نَظَرَ ○ ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ ○ ثُمَّ أَدْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ ○ فَقَالَ إِنْ هَـٰذَآ إِلَّا سِحْرٌ يُؤْثَرُ ○ إِنْ هَـٰذَآ إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ**﴾.

در این آیه، «**قَدَّرَ**» از تقدیر مشتق است که معنای لفظیش تجویز کردن است، مراد آن است که این بدبخت باوجود یقین داشتنش به نبوّت و رسالت آن‌حضرتﷺ، در اثر خشم و حمیّت جاهلی مغلوب شده و تصمیم به مخالفت گرفت، ولی می‌خواست از دروغ صریح اجتناب نماید، تا رسوایی برایش پیش نیاید، بنابراین، بعد از فکر و اندیشه‌ی طولانی، چنین تجویز نمود که او را بدین جهت ساحر بگویید که در اثر کلام و تلقین او، میان پدر، پسر و برادران تفرقه واقع می‌شود، هم چنان که در اثر سحر حاصل می‌گردد، خداوند متعال بنابر همین تجویز و تقدیرش، او را در قرآن مجید مورد لعنت قرار داد که: ﴿**فَقُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ ○ ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ**﴾.

کفّار نیز از دروغ گفتن اجتناب می‌کردند

تأمّل بفرمایید که سردار قریش و تمام کفّار و فجّار، باوجود آلودگی به معاصی و فواحش، چون دروغ را بدترین عیب می‌پنداشتند، از آن دوری

می جستند، و نیز از داستان ابوسفیان که قبل از اسلام در بارگاه قیصرافتاد، معلوم می‌شود که آنها آماده بودند در مخالفت با رسول خداﷺ، حتّی از جان و مال و فرزندان خود بگذرند، ولی حاضر نبودند که دروغ بگویند، و در دنیا دروغگو محسوب شوند، ولی متأسّفانه در این زمان معکوس این عیب، عیبی نمانده، بلکه بزرگترین هنر به شمار می‌رود، و نفرت آن نه تنها از دل کفّار و فجّار، بلکه از قلوب مسلمانان نیک و متدیّن هم بیرون رفته است، دروغ گفتن و بر دروغ وادار نمودن را بی‌درنگ با افتخار بیان می‌کنند، نعوذ بالله منه.

وجود اولاد در نزد پدر نعمت جداگانه‌ای است

از نعمتهایی که خداوند به ولید بن مغیره مبذول نموده بود، یکی از آنها را چنین بیان فرموده است: ﴿وَ بَنِینَ شُهُوداً﴾ یعنی پسران حاضر و موجود. از این معلوم می‌گردد که همچنان که تولّد اولاد و بقای آنها از انعام خداوندی است حاضر و موجود بودن فرزندان در حضور پدر نعمت بسیار بزرگی است، که موجب خنک شدن چشمان و مسرّت قلوب والدین است، و استفاده نمودن از حضور آنها در صحنه و خدمات آنها نعمت اضافی است، آنچه مردم در عصر پیشرفت معکوس، سکّه‌های طلا و نقره، بلکه اسکناس‌های رایج را عیش و عشرت نامیده‌اند، و فرزندان خود را با افتخار به شهرها و ممالک دور از خود می‌فرستند، تا این‌که پول به دست آورند و بر این اظهار مسرّت می‌کنند، اگر چه چندین سال هم چشمشان بر آنها نیفتد، اما چون خبر در آمد کلان آنها به گوششان برسد، اظهار شادمانی نموده در میان قوم برای خود برتری و مزیّت قایل می‌شوند، اینها در واقع مفهوم راحتی و آرامش را درنیافته‌اند، و نتیجه‌ی فراموشی از خدا چنین است، که در حقیقت خود را یعنی راحتی و آرامش اصلی خود را فراموش کنند،

چنان که خداوند در آیه‌ی ۱۹ سوره‌ی «حشر» می‌فرماید: ﴿وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ﴾.

﴿وَ مَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ﴾ مقاتل از ائمّه‌ی تفسیر، فرموده است که: این پاسخی به کلام ابوجهل است، که چون شنید، نگهبانان جهنّم نوزده نفر هستند، روی به جوانان نمود و گفت: همراهان محمّد فقط نوزده نفر هستند، لذا شما از آنها چه احساس خطر می‌کنید.

بیهقی از سُدّی نقل کرده است که وقتی آیه‌ی: ﴿عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ﴾ نازل شد، کافر بیهوده‌ای از قریش، که ابوالاسلین نامیده می‌شد، گفت: ای قوم قریش، هیچ اندیشه‌ای نداشته باشید، من به تنهایی برای این نوزده نفر کافی هستم، و با بازوی راستم ده نفر و با بازوی چپم نه نفر را دفع خواهم کرد، آنگاه بر اساس گفته‌های او، این آیه نازل گردید که: احمقها، اوّلاً یک فرشته‌ای برای همه‌ی شما کافی است، و عدد نوزده که در اینجا بیان شده است، این آمار سران و بزرگان آنهاست، که تحت فرمان هر یک از آنها برای انجام خدمات خداوند، و عذاب دادن به کفّار و فجّار، فرشتگان بی‌شماری مقرر شده‌اند، که آمار آنها را غیر از خدا کسی نمی‌داند، سپس به بیان قیامت و هولناکی آن پرداخت، ﴿إِنَّهَا لَاِحْدَى الْكُبَرِ﴾ ضمیر «إنّها» به سوی «سقر» که در بالا ذکر گردید، برمی‌گردد، «کُبَر» با ضم کاف و فتح باء جمع کبریٰ است، که صفت «واهیه یا مصیبة» است، معنای آیه این‌که «سقر» یعنی جهنّمی که آنها در آن انداخته می‌شوند، یکی از آفات و مصایب بزرگی است، که علاوه بر آن، عذاب گوناگون دیگری هم وجود دارد.

﴿لِمَن شَاءَ مِنكُمْ أَن يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ﴾ مراد از تقدّم در اینجا تقدّم الی الایمان و الطاعة و مراد از تأخّر، تأخر عن‌الایمان و الطاعة می‌باشد، مقصود این‌که ترساندن از عذاب جهنّم که در بالا ذکر گردید برای همه‌ی انسانها عام است، پس با شنیدن آن بعضی به سوی ایمان و طاعت سبقت می‌برند، و

بعضی بدشانس باوجود این، عقب می‌مانند.

﴿كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ ○ إِلَّآ أَصْحَـٰبَ ٱلْيَمِينِ﴾، «رهينة» به معنای مرهونة است، و مراد از آن محبوس و مقیّد بودن است، مانند آن کسی که در برابر وامی، چیزی را بطور رهن و گروگان بگذارد، پس آن چیز در دست قرض دهنده محبوس می‌ماند، و مالک نمی‌تواند از آن استفاده کند، همچنین در روز قیامت هر کسی در عوض گناهان خویش محبوس و مقیّد می‌باشد، غیر از اصحاب الیمین که از این حبس و قید، مستثنیٰ می‌باشند.

در اینجا می‌تواند مقصود از حبس محبوس ماندن در جهنّم باشد، چنان که در خلاصه‌ی تفسیر بیان گردید، پس معنایش این است که هر کسی در قبال سزای گناهان خود، در جهنّم محبوس می‌شود، مگر اصحاب یمین که از آن مستثنیٰ می‌باشند، از سیاق این معلوم می‌گردد که مراد از اصحاب یمین، کسانی هستند که قرض خود را ادا نموده‌اند، یعنی همه‌ی حقوق الله و حقوق العباد را در دنیا ادا کرده‌اند، و یا خداوند و بندگان همه او را عفو نموده‌اند، که فرض و قرضش ادا شده است، و هیچ وجهی برای مرهون ماندن نفوس آنها، باقی نمانده است.

این تفسیر به ظاهر صاف و بدون از تکلّف است، و اگر مراد از حبس محبوس بودن قبل از حساب و کتاب و دخول جنّت و جهنّم است، پس حاصل آن این که تمام نفوس برای محاسبه‌ی خود محبوس می‌باشند، و تا وقتی از آنها محاسبه به عمل نیاید، کسی نمی‌تواند به جایی برود، پس در این صورت استثنای اصحاب یمین، معصومانی می‌باشند که حساب و کتابی بر ذمّه‌ی آنها نیست، مانند کودکان نابالغ، چنان که حضرت علی ـ کرّم‌الله وجهه ـ فرموده است، و یا مراد از آنها کسانی هستند که در حدیث نسبت به آنها وارد شده است که: عدّه‌ی زیادی از این امّت از حساب مستثنیٰ می‌باشند، که بدون حساب به جنّت می‌روند، و آنچه در سوره‌ی

واقعه آمده است که حاضرین میدان حشر به سه گروه منقسم می‌شوند: یکی سابقین مقرّبین، دوم اصحاب الیمین، سوم اصحاب الشمال، در اینجا مقرّبین در ردیف اصحاب الیمین ذکر گردید، لذا تنها به ذکر اصحاب الیمین اکتفا نموده‌است، امّا با توجه به این معنی، استثنای تمام اصحاب الیمین از محبوس ماندن و یا از محاسبه، از هیچ نصی ثابت نیست، و این معنیٰ با تفسیر اوّل که حبس در جهنّم است، درست درمی‌آید، والله اعلم.

﴿فَمَا تَنفَعُهُمْ شَفَـٰعَةُ ٱلشَّـٰفِعِينَ﴾ ضمیر «تَنفَعُهُمْ» به سوی آن مجرمینی برمی‌گردد که ذکر آنها در آیه‌ی قبلی آمده است، و آنها به چهار جرم خود اعتراف نمودند: یکی آن که نماز نمی‌خواندند، دوم آن که به فقرا و مساکین طعام نمی‌دادند، مقصود این که در جهت ضروریات غریبان انفاق نمی‌کردند، سوم آن که با اهل باطل که برخلاف ایمان و اسلام صحبت می‌کردند یا در معاصی و فواحش مبتلا بودند، همراه می‌شدند، و از آنها اظهار تنفّر و بیزاری نمی‌کردند، چهارم آن که قیامت را انکار می‌کردند از این آیه ثابت شد که چنین مجرمی که به همه‌ی این گناهها آلوده باشد که تکذیب قیامت را نیز شامل است، عین کفر است، و شفاعت کسی در حق او نفعی نخواهد بخشید، و اگر کسی شفاعت هم بکند قبول نخواهد شد؛ زیرا آنان کافر می‌باشند، و کسی مجاز نیست تا برای آنها سفارش کند، و اگر کسی سفارشی هم بکند ولو این‌که همه‌ی سفارش کنندگان جمع بشوند و اصرار کنند، باز هم نفعی نخواهد داشت، بدین دلیل که «**شفاعة الشافعين**» را به صیغه‌ی جمع آورده است.

شفاعت هیچ کسی برای کافر نفعی نخواهد بخشید، ولی برای مؤمن نافع خواهد بود

از این آیه نیز مستفاد گردید که غیر از کفّار شفاعت در خصوص

مسلمانان اگر چه گنهکار هم باشند نافع است، هم چنان که در احادیث صحیح زیادی شفاعت انبیاعلیهم السلام و اولیا و صلحا بلکه عموم مؤمنان برای دیگران و پذیرفته شدن آن، به ثبوت رسیده است.

فایده: حضرت عبدالله بن مسعودرضی الله عنه فرموده است که: در آخرت فرشته‌های خدا، انبیا، شهدا و صالحین برای گنهکاران شفاعت خواهند کرد، و گنهکاران در اثر شفاعت ایشان از جهنّم رهایی خواهند یافت، غیر از چهار جرمی که در بالا ذکر گردید، یعنی کسانی که تارک نماز و روزه باشند و کفّار اهل باطل که با اسلام مخالفت می‌ورزند، و کسانی که منکر قیامت هستند، از این معلوم می‌گردد که شفاعت برای بی‌نماز و تارک زکات پذیرفته نمی‌شود، ولی از روایات صحیح دیگر معلوم می‌شود کسانی که عدم پذیرش شفاعت در این آیه نسبت به آنها اعلام گردیده است، کسانی هستند که مرتکب این چهار جرم شوند، تکذیب قیامت هم جز آنهاست، و لازم نیست که علاوه بر انکار قیامت سزای یکایک جرایم دیگر هم این باشد، البته در بعضی روایات حدیث نسبت به بعضی گناههای مخصوص، نیز آمده است که مرتکبین آنها از شفاعت محروم خواهند ماند، چنان که در حدیثی آمده است که اگر کسی بر حق بودن شفاعت را انکار کند، از شفاعت و حوض کوثر هیچگونه حقّی نخواهد داشت.

﴿**فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكِرَةِ مُعْرِضِينَ**﴾ مقصود از «تذکره» در اینجا قرآن کریم است؛ زیرا معنای لفظی تذکره یاد کردن است و قرآن کریم صفات کمال خداوندی از قبیل رحمت، غضب، ثواب و عقاب او را به یاد می‌آورد، و در این یاد دادن نظیری ندارد، و در آخر فرمود: ﴿**كَلَّا إِنَّهُ تَذْكِرَةٌ**﴾ یعنی بدون شک و تردید، قرآن تذکره‌ای است، که شما آن را رها ساخته‌اید.

﴿**قَسْوَرَةٍ**﴾ هم به معنای شیر و نیز به معنای صیّاد تیرانداز می‌آید، و هر دو معنی در اینجا از صحابه‌ی کرام نقل شده‌اند.

﴿هُوَ أَهْلُ ٱلتَّقْوَىٰ وَ أَهْلُ ٱلْمَغْفِرَةِ﴾، «أَهْلُ ٱلتَّقْوَىٰ» بودن خداوند متعال، به این معناست که فقط او سزاوار است تا از او ترسیده شود، و از نافرمانی او اجتناب باید کرد، و مراد از «أَهْلُ ٱلْمَغْفِرَةِ» آن است که او چنان ذاتی است که هرگاه بخواهد تمام گناههای بزرگترین مجرم را هم می‌آمرزد و کسی دیگر نمی‌تواند چنین حوصله‌ای را داشته باشد.

تمت سورة المدثر یوم الجمعة ۲۵ رجب سنه ۱۳۹۱ه

و تمت الترجمة یوم الخمیس سادس جمادی الاخریٰ سنه ۱۴۱۰ه والله هـو ولی التوفیق لاتمام الباقی.

* * *

سورة القيٰمة

سورة القيٰمة مكية و هى اربعون آية و فيها ركوعان
سوره‌ی قیامه در مکّه نازل شده و دارای چهل آیه و دو رکوع می‌باشد

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ
شروع به نام خدای بی‌حد مهربان و بی‌نهایت رحیم

لَاأُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيٰمَةِ ﴿۱﴾ وَلَاأُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ ﴿۲﴾ أَيَحْسَبُ الْاِنْسٰنُ
قسم به روز قیامت. و قسم به نفس ملامتگر بر بدی. آیا خیال می‌کند انسان

أَلَّن نَّجْمَعَ عِظَامَهُ ﴿۳﴾ بَلٰى قٰدِرِينَ عَلٰى أَن نُّسَوِّىَ بَنَانَهُ ﴿۴﴾
که جمع نمی‌کنیم استخوانهای او را. چرا نه، ما می‌توانیم که درست کنیم سر انگشتهای او را.

بَلْ يُرِيدُ الْاِنْسٰنُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ ﴿۵﴾ يَسْئَلُ أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيٰمَةِ ﴿۶﴾
بلکه می‌خواهد انسان که بی‌حیایی کند در جلوی او. می‌پرسد که کی فرا می‌رسد روز قیامت.

فَإِذَا بَرِقَ الْبَصَرُ ﴿۷﴾ وَ خَسَفَ الْقَمَرُ ﴿۸﴾ وَ جُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ ﴿۹﴾
پس وقتی که خیره شود چشم. و تیره گردد ماه. و جمع گردند خورشید و ماه.

يَقُولُ الْاِنْسٰنُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفَرُّ ﴿۱۰﴾ كَلَّا لَا وَزَرَ ﴿۱۱﴾ إِلٰى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ
می‌گوید انسان آن روز کجا روم گریخته. هرگز نه، نیست نجاتی. به سوی پروردگارت آن روز

الْمُسْتَقَرُّ ﴿۱۲﴾ يُنَبَّؤُا الْاِنْسٰنُ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَ أَخَّرَ ﴿۱۳﴾
قرارگاه است. اطّلاع داده می‌شود انسان آن روز به آنچه جلو فرستاده و عقب گذاشته است.

بَلِ الْاِنْسٰنُ عَلٰى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ ﴿۱۴﴾ وَ لَوْ أَلْقٰى مَعَاذِيرَهُ ﴿۱۵﴾ لَا تُحَرِّكْ
بلکه خود انسان بر خودش دلیلی است. اگرچه پیش کند معذرتهای خود را. حرکت مده

بِـــــهِ لِسَـــانَكَ لِـــتَعْجَلَ بِـــهِ ﴿۱۶﴾ إِنَّ عَـــلَيْنَا جَـــمْعَهُ
به خواندن آن زبانت را تا زود آن را یادگیری. برعهده‌ی ماست جمع‌کردن آن در سینه‌ی تـو

وَ قُـــرْءَانَـــهُ ﴿۱۷﴾ فَـــإِذَا قَـــرَأْنَـــهُ فَـــاتَّبِعْ قُـــرْءَانَـــهُ ﴿۱۸﴾ ثُـــمَّ
وخواندنش به‌زبان تو. پس وقتی‌بخوانیم آن‌را به زبان فرشته، پیروی‌کن از خـوانـدن او. بـاز

إِنَّ عَـــلَيْنَا بَـــيَانَهُ ﴿۱۹﴾ كَـــلَّا بَـــلْ تُـــحِبُّونَ الْـعَاجِلَةَ ﴿۲۰﴾ وَ تَـذَرُونَ
به عهده‌ی ماست توضیحش. هرگزنه، بلکه مـی‌خواهـید آنـچه را زود بگـذرد. و رهـا مـی‌کنید

الْأَخِرَةَ ﴿۲۱﴾ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ ﴿۲۲﴾ إِلَـىٰ رَبِّـهَا نَـاظِرَةٌ ﴿۲۳﴾ وَ وُجُـوهٌ
آنچه‌رادیربیاید. چـه‌قدر روی در آن روز تـازه است. بـه‌سوی ربّ خـود بـیننده. و چـقدر روی

يَـوْمَئِذٍ بَـاسِرَةٌ ﴿۲۴﴾ تَـظُنُّ أَن يُـفْعَلَ بِـهَا فَـاقِرَةٌ ﴿۲۵﴾ كَـلَّا إِذَا بَـلَغَتِ
در آن‌روز ترش هست. می‌پندارندکه بیاید برآنها بـلای‌کمرشکن. هـرگزنه، وقـتی‌برسد جـان

التَّـــرَاقِـــىَ ﴿۲۶﴾ وَ قِـيلَ مَـنْ سکته رَاقٍ ﴿۲۷﴾ وَ ظَـنَّ أَنَّـهُ الْـفِرَاقُ ﴿۲۸﴾
به‌جنجره‌ی گردن. وگفته شود که کیست افسونگر. و پنداشت کـه اکـنون آمـد زمـان جـدایـی.

وَالْتَفَّتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ ﴿۲۹﴾ إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ ﴿۳۰﴾ فَلَا صَـدَّقَ وَ
و چسبید ساق پا با ساق پا. به سوی پروردگارت آن روز رفـتنی است. پس نـه یـقین کـرد، و

لَا صَـــلَّىٰ ﴿۳۱﴾ وَ لَـــكِـــن كَـــذَّبَ وَ تَـوَلَّىٰ ﴿۳۲﴾ ثُـمَّ ذَهَبَ إِلَـىٰ أَهْـلِهِ
نـــه‌نمازخـــوانـــد. و بـــاز تکـذیب کـرد و روی گـــردانـید. ســپس رفت بــه خــانه

يَتَمَطَّىٰ ﴿۳۳﴾ أَوْلَىٰ لَكَ فَأَوْلَىٰ ﴿۳۴﴾ ثُمَّ أَوْلَـىٰ لَكَ فَأَوْلَـىٰ ﴿۳۵﴾ أَيَـحْسَبُ
تکـــبّرکننده. وای بـــر تـــو پس وای. بـــاز وای بـر تـو، پس وای. آیـا مـی‌پندارد

الْإِنسَـنُ أَن يُتْرَكَ سُدىً ﴿۳۶﴾ أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِّن مَّـنِيٍ يُـمْنَىٰ ﴿۳۷﴾ ثُـمَّ
انسان که گذاشته می‌شود بـی‌لگام. آیـا نـبود قـطره‌ای از مـنی کـه چکـانیده مـی‌شد. سـپس

كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّىٰ ﴿۳۸﴾ فَجَعَلَ مِنْهُ ٱلزَّوْجَيْنِ ٱلذَّكَرَ وَ
شد خون بسته، پس او آفرید باز درست کرده بلندش کرد. پس ساخت از آن جفت مرد و

ٱلْأُنثَىٰٓ ﴿۳۹﴾ أَلَيْسَ ذَٰلِكَ بِقَٰدِرٍ عَلَىٰٓ أَن يُحْـِۧىَ ٱلْمَوْتَىٰ ﴿۴۰﴾
زن را. آیا نیست این (خدا) قادر بر این که زنده کند مردگان را.

خلاصه‌ی تفسیر

قسم می‌خورم به روز قیامت، و قسم می‌خورم به نفسی که خود را ملامت می‌کند، (اگر نیکی کرده باشد آن را بهایی ندهد، و بگوید که همراه اخلاص تمام نبوده است، و متضمّن فلان مفسده بوده است، و اگر گناهی از او سر زند بسیار نادم و پشیمان گردد[۱].

باز در نظر گرفتن این معنی، شامل نفس مطمئنه هم می‌شود، و جواب قسم محذوف است، یعنی شما حتماً مبعوث خواهید شد، و بجای بودن این قسمها، بدیهی است، قسم به قیامت از این جهت مناسب است، که در آن حشر و نشر، واقع می‌شود، و به نفس لوّامه از این جهت، که چنین نفس عملاً قیامت را تصدیق می‌نماید، سپس نظریه‌ی منکرین بعث را رد می‌کند، که) آیا انسان چنین می‌پندارد که ما استخوانهای او را هرگز جمع نخواهیم کرد، (مقصود از انسان، کافران می‌باشند، و تخصیص استخوانها از آنجاست، که عمود اصلی بدن، آنها هستند، سپس در خصوص این انکار جواب داده شده است، که) ما به طور حتمی (آنها را) جمع می‌کنیم، (و این جمع کردن هرگز بر ما دشوار نیست؛) زیرا ما می‌توانیم بندهای انگشتان او را نیز درست کنیم، (ذکر بندها بطور ویژه، به دو جهت است: یکی آنکه آنها اطراف بدن هستند، و تکامل هر چیز با اطراف آن می‌باشد، چنان که ما نیز بسا اوقات در

---

۱ - کذا فی الدر المنثور عن ابن عباس و الحسن.

محاوره می‌گوییم، بندهای انگشتانم درد می‌کنند، یعنی درد همه‌ی بدن مرا فرا گرفته است، دوم این‌که در بندها به اعتبار کوچک بودنشان صنعت بیشتری مراعات گردیده است، که عادتاً دشوارتر است، پس کسی که بر این امور توانا باشد، بطریق اولیٰ بر امور آسانتر قادر خواهد بود، ولی بعضی از مردم به قدرت الهی فکر نمی‌کنند، و به قیامت اعتقاد ندارند،) بلکه بعضی مردم (با انکار قیامت) می‌خواهند در زندگی آینده‌ی خویش، (بدون خوف و خطر) فسق و فجور مرتکب شوند، (بنابر این‌از روی انکار) می‌پرسند که روز قیامت کی فرا خواهد رسید، (چون طی کرده که تمام عمر خود را در معاصی و شهوات بگذراند، فلذا نوبت تلاش در راه حق، به او نرسیده تا حقّانیت قیامت به او ثابت گردد، بنابر این بر انکار، اصرار می‌ورزد، و بطور انکار می‌پرسد، که آن کی می‌آید،) پس وقتی که (در اثر حیرت) چشمها خیره می‌شوند، (و سبب این حیرت اموری است که از قبل آنها را تکذیب کرده بود، که یکباره واقع شده به نظر می‌رسند، کذا فی‌الجلالین) و ماه تیره می‌گردد، و (ماه چه خصوصیتی دارد، (بلکه) خورشید و ماه (هر دو) به یک وضع می‌شوند، (هر دو تیره می‌گردند، چنان که در حدیث «بخاری» آمده است: «**تکوّران**» و قال ابن عبّاس «**کوّرت، اظلمت**»[1]) و هدف از بیان نمودن تیرگی ماه به صورت جداگانه، شاید این باشد که عربها بنابر داشتن حساب قمری، به دیدن وضع آن اهتمام بیشتری می‌داشتند،) انسان در آن روز می‌گوید کجا بگریزم، (فرمان می‌رسد که) هرگز (گریختن ممکن) نه (می‌باشد؛ زیرا) هیچ پناهگاهی نیست، فقط در آن روز پناهگاه (برای رفتن) نزد پروردگار تو می‌باشد، (سپس چه به جنّت بفرستند، و چه به دوزخ، و به هنگام رفتن در نزد پروردگار) در آن روز به انسان تمام اعمال گذشته و آینده نشان داده می‌شود، (و آگاهی انسان بر این اعمالش، موقوف بر این نشان

---

۱ ـ رواهما فی‌الدر المنثور، سورة التکویر.

دادن نیست،) بلکه خود انسان (بنابر انکشاف ضروری) بر اوضاع خویش، کاملاً مطّلع می‌گردد، اگر چه (بنابر اقتضای طبیعی در آن هنگام) معذرت خواهی می‌کند، (چنان که در آیه‌ی ۲۳ سوره‌ی «انعام» در باره‌ی آمده است که می‌گویند: ﴿وَ اللهِ رَبِّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ﴾، امّا در دل خود می‌دانند که دروغگو هستند، الغرض، انسان تمام احوال خود را کاملاً خواهد دانست، لذا نشان دادن به خاطر اطّلاع نمی‌باشد، بلکه برای تنبیه و اتمام حجّت و قطع جواب خواهد بود،) ای پیامبر (از ﴿يُنَبَّؤُا الْإِنْسَـٰنُ﴾ و ﴿بَلِ الْإِنْسَـٰنُ﴾ دو چیز مستفاد می‌گردد: یکی آن که خداوند متعال بر تمام اشیای عالم احاطه دارد، دوم آن که عادت حق تعالیٰ است، که هرگاه مقتضای حکمت او باشد، علوم غایبه و کثیره را در ذهن مخلوق حاضر می‌نماید، اگر چه حضور آنها خلاف عادت طبیعی باشد، چنان که در قیامت واقع خواهد شد، وقتی وضع از این قرار است، پس شما هنگام نزول وحی، هم چنان که تاکنون عادت دارید، این مشقّت را که هم بشنوید و هم بخوانید و نیز از بر داشته باشید، بدین جهت متحمّل می‌شوید که نشاید مطلبی از ذهنت خارج بشود، امّا چون ما شما را پیامبر قرار دادیم و می‌خواهیم امر مهم تبلیغ را بر عهده‌ی شما بگذاریم، مقتضای حکمت در اینجا، چنین خواهد بود، که آن مضامین را در ذهن مستحضر داشته باشید، و توانایی و قدرت ما بر این امر ظاهر و روشن است، لذا شما این مشقّت را تحمّل ننمایید و هرگاه وحی نازل می‌گردد،) شما (قبل از پایان یافتن نزول آن) زبان خود را به قرائت آن حرکت ندهید، تا آن را به عجله یاد بگیرید، (چراکه) جمع گردانیدن آن (در قلب شما) و خواناندن آن، (بر زبانت) بر عهده‌ی ماست، (و وقتی ما عهده‌بردار آن هستیم،) چون ما آن را (بوسیله‌ی فرشته) می‌خوانیم شما (با فکر و ذهنت، همه تن،) از آن پیروی کنید، (متوجّه آن باشید، و به تکرار آن مشغول نشوید، چنان که خداوند همین مطلب را چنین می‌فرماید: ﴿وَ لَا

تَعْجَلْ بِالْقُرءَانِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ﴾[۱]) سپس بیان کردن آن (از زبان شما برای مردم، نیز) بر عهده‌ی ماست، (یاد دادن آن به شما و جاری ساختنش بر زبان شما، و به یاد آوردن آن به هنگام تبلیغ، و خواندن آن بر مردم، نیز بر عهده‌ی ماست، این مضمون به صورت استطرادی آمده بود، سپس به خطاب منکرین باز می‌گردد، که) ای منکران (آگاه کردن انسان بر اعمال گذشته و آینده در قیامت، امری ضروری است، و چنان که شما تصوّر می‌کنید که قیامت نخواهد آمد،) هرگز چنین نیست، (و نزد شما برای این نفی، دلیلی وجود ندارد،) بلکه (حقیقت از این قرار است، که) شما با دنیا محبّت دارید، و (در حبّ آن جدّیّت به خرج می‌دهید، و بنابر غفلتی که دارید) آخرت را (پس پشت) می‌گذارید، (پس مبنای این نفی شما فاسد محض است، و قیامت حتماً خواهد آمد، و همه‌ی مردم از اعمال خویش مطّلع خواهند شد، و مناسب آن، جزا داده خواهند شد، با این تفصیل که) بسیاری چهره در آن روز، بد رونق می‌باشد، (و آنها) می‌پندارند که رفتاری کمر شکن با آنها اعمال خواهد شد، (دچار عذابی شدید خواهند شد؛ سپس توبیخی است در خصوص محبّت شما با دنیا، که دارید دنیا را محبوب و آخرت را متروک می‌دانید، در حالی که) هرگز چنین نیست، (چرا که روزی آدمی از دنیا جدا می‌گردد، و به سوی آخرت می‌رود، که بیان آن به این قرار است، که) چون جان به حلقوم می‌رسد، و (با نهایت حسرت) گفته می‌شود، (تیمار داران می‌گویند) که آیا افسون کننده‌ای هست، (مقصود از آن مطلق معالج است، امّا چون در عرب دم و افسون بیشتر رواج داشت، بنابر این، از آن به راق تعبیر شد،) و (آنگاه) آنها (مردگان) یقین می‌کنند که وقت مفارقت (دنیا) است، و (از شدت سکرات مرگ) ساقی با ساقی دیگر می‌چسبد، (که مراد از آن ظهور آثار سکرات

---

۱ - طه، ۱۱۴.

موت است، تخصیصی به چسبیدن دو ساق ندارد، بلکه ذکر آنها به صورت تمثیل آمده است، چون این اوضاع پیش خواهد آمد، پس ای مخاطب) رفتنت نزد پروردگارت در آن روز حتمی است، (و در چنین وضعی حب عاجل و ترک آخرت، بسی نادانی است، و چون به حضور خداوند می‌رسد اگر کافر باشد وضعش بد خواهد بود؛ زیرا که) نه (خدا و رسولش را) تصدیق کرده، و نه نماز خوانده بود، بلکه (خدا و رسولش را) تکذیب نموده و (از احکام) اعراض کرده بود، سپس (ضمن این‌که از داعی حق اعراض نموده، به آن افتخار و) ناز کرده، به خانه‌ی خویش می‌رفت، (مقصود این‌که مبتلیٰ به کفر و عصیان بود، و از کفر و عصیانش پشیمان نبود که هیچ، بلکه افتخار هم می‌کرد، که چنین حقّی را نپذیرفتم، و بر باطل اصرار ورزیدم، و بعد در جستجوی حق هم نیست، بلکه با رفتن درمیان خدم و حشم خویش، بیشتر مغرور و غافل می‌باشد، سپس وضع نابسامان این کافر بیان می‌گردد، که به چنین شخصی گفته می‌شود که) بدبختی‌هایی به دنبال بدبختی تو می‌آید، (باز مکرّر بشنو که) در پی بدبختی تو بدبختیهای زیادی خواهد آمد، (از تکرار مفرد فزونی در مقدار مستفاد می‌گردد، و از تکرار مجموع ازدیاد در کیفیت، و چون وقوع جزای مذکور، موقوف بر دو امر است: یکی مکلّف‌بودن‌انسان، دوم‌برمردن و سپس زنده شدن‌او درقیامت، که در ممکن بودن آن بحث بود، بنابراین، هر دو مطلب مورد بحث قرار می‌گیرند، که) آیا انسان می‌پندارد که چنین مهمل گذاشته می‌شود، خیر، بلکه مکلّف بودن او یقینی است، و بازخواست او نیز یقینی است، و محال پنداشتن او بعث را در اثر حماقت‌اوست،) آیااو (دربدو امر) قطره‌ای منی نبود، که (در رحم‌مادر) چکانده‌می‌شد، سپس آن، خون بسته‌ای‌شد، بازخداوند (اوراانسانی) آفرید، سپس اعضای او را درست کرد، و از آن دو نوع (انسان) مرد و زن قرار داد، (این «فاء» در «**فجعل**» تفسیری است، پس) آیا او

(خداوند که در بدو امر همه‌ی این کارها را به قدرت کامل خویش انجام داد،) دگر بار قدرت ندارد که (در قیامت) مردگان را زنده کند، (در حالی که آفریدن بار دوم بسیار آسانتر از دفعه‌ی اوّل است.)

معارف و مسایل

﴿لَآ أُقْسِمُ بِيَوْمِ ٱلْقِيَـٰمَةِ ○ وَ لَآ أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ﴾ حرف «لا» قبل از قسم در اینجا زاید است، هرگاه برای ردّ کلام مخالف قسم یاد کرده شود در ابتدای آن برای نفی خیال باطل آن شخص، لای زاید به کار می‌رود، و در محاورات عرب این استعمال معروف و مشهور است، و در زمان ما هم گاهی باری مضمونی که قابل تأکید باشد، نخست گفته می‌شود که چنین نیست، سپس مقصود بیان می‌شود، این سوره متضمّن هشداری برای منکرین قیامت و آخرت و پاسخی به شکوک و شبهات آنهاست، نخست سوره را با یاد کردن قسم به قیامت، و به «نفس لوّامه» آغاز نمود، و جواب قسم به قرینه‌ی مقام محذوف است، یعنی قیامت حتماً خواهد آمد، و بدیهی است که قسم به قیامت جهت اثبات عظمت آن، متناسب به مقام است، و هم چنین در قسم به «نفس لوّامه» اظهار عظمت و مقبولیّت آن در بارگاه الهی است، و نفس به معنای جان یا روح معروف است.

«**لوّامه**» از لَوْم با فتح لام مشتق است، که به معنای ملامت و سرزنش می‌آید، و مراد از نفس لوّامه، نفسی است که اعمال خود را مورد محاسبه قرار می‌دهد، و خود را ملامت می‌کند، یعنی هرگاه به گناهی مبتلا گردد، و یا در انجام واجبی کوتاهی کند، خود را بر آن ملامت کند، که چرا این کار را کردی، و در باره‌ی اعمال خیر و حسنات نیز خود را ملامت کند، که چرا بیش از این عمل نکرده‌ای، و به مقام بالاتری چرا نایل نیامدی؛ الغرض مؤمن کامل در هر عمل خیر و شر و حسنات و سیّئات، خود را ملامت می‌کند.

ملامت بر گناه و یا کوتاهی در واجب، ظاهر و روشن است، ولی ملامت در حسنات و کارهای نیک، بدین معناست، که ای نفس تو می توانستی بیش از این نیکی بکنی، چرا بیشتر نیکی انجام ندادی، و محروم ماندی، این تفسیر از ابن عبّاس و ائمّه‌ی تفسیر، منقول است[۱].

با در نظر گرفتن این مفهوم، حضرت حسن بصری نفس لوامه را به نفس مؤمنه تفسیر کرده است، و فرموده است که والله مؤمن همیشه و در هر حال نفس خود را ملامت می‌کند، ملامتش بر سیّئات ظاهر است، و در حسنات و کارهای نیک، نیز در قبال شأن خداوندی، احساس کمی و کوتاهی می‌نماید؛ زیرا ادای کامل حق عبادت، در توان کسی نیست، بنابر این، همیشه کوتاهی خود را در نظر می‌گیرد و خود را بر آن ملامت می‌کند.

تفسیر نفس لوّامه

قسم یاد کردن خداوند به نفس لوّامه، تفسیر حضرت ابن عبّاس و حسن بصری، برای اظهار اکرام و شرف آن نفوس مؤمنه‌ای است، که خود شخصاً اعمال خود را مورد محاسبه قرار داده بر کوتاهی‌های خود نادم شده خود را ملامت کنند.

نفس لوّامه و مطمئنه

و مطابق این تفسیر، نفس لوّامه شامل نفس مطمئنه می‌باشد، و لوّامه و مطمئنه هر دو لقب نفس متّقی هستند.

نفس امّاره، لوّامه و مطمئنه

حضرات صوفیای کرام، در این باره چنین تفصیلی بیان کرده‌اند، که

---

۱ - ابن کثیر و غیره.



نفس در جبلت و فطرت خویش «أَمَّارَةٌ بِالسُّوْءِ» است، یعنی انسان را به سوی کارهای زشت فرا می‌خواند، و مبتلایش می‌سازد، ولی با ایمان و عمل صالح و ریاضت و مجاهده، نفس لوّامه قرار می‌گیرد، که بر بدی و کوتاهی خود، نادم می‌شود، ولی به طور کامل از آنها، دست بردار نمی‌باشد، سپس در اعمال شایسته ترقّی نموده و در به دست آوردن قرب الهی می‌کوشد، تا این‌که عمل بر شرع طبیعت دوم او قرار می‌گیرد، و از کارهای خلاف شرع، کلّاً متنفر می‌شود، پس آنگاه ملقّب به نفس مطمئنّه می‌گردد، والله اعلم.

سپس به یک شبهه‌ی عامیانه‌ای از منکرین قیامت، پاسخ می‌دهد، که گفته بودند: وقتی انسان پس از مردن خاک شده استخوانهای او ریزه ریزه شده منتشر می‌شوند، چگونه دفعه‌ی دوم جمع کرده زنده گردانیده می‌شود؟ در جواب به آن فرمود که: ﴿بَلَىٰ قَـٰدِرِينَ عَلَىٰٓ أَن نُّسَوِّيَ بَنَانَهُ﴾ حاصلش این‌که شما دارید اظهار تعجّب می‌کنید که چگونه ذرّات پراکنده و استخوانهای پوسیده‌ی میّت جمع کرده می‌شوند، و بار دیگر حیات به آن برگردانیده می‌شود، در صورتی که این امر، قبلاً یک بار به ثبوت رسیده است، که وجود هر انسانی که در دنیا پرورش یافته و رشد کرده است، مرکّب از ذرات و اجزای مختلف مناطق و ممالک گوناگون است، پس ذات قادری که نخستین بار ذرّات پراکنده در دنیا را در وجود انسانی جمع نموده بود، چگونه اکنون جمع کردن آنها بار دوم برای او مشکل تمام می‌شود، و هم چنان که نخستین بار با نفخ روح در کالبد وی او را زنده کرد، چه جای حیرانی برای انجام بار دوم وجود دارد.

عمل عجیب و غریب قدرت حق تعالیٰ در حشر اجساد

تأمّل بفرمایید که یک انسان به چه هیأت، جسامت، شکل و صورت نخستین بار آفریده شده بود، قدرت حق تعالیٰ بار دوم نیز در وجود او تمام

همان چیزهارا بدون کوچک‌ترین فرقی جمع می‌نماید، در حالی که میلیاردها انسان از ابتدای دنیا تا قیامت، آفریده شده و از بین رفته‌اند، مجال داشت کسی بگوید که چه کسی می‌تواند کیفیّت، شکل، صورت، قد و قامت همه‌ی آنها را یاد داشته باشد، و ساختن بار دوم آنها به همان شکل و صورت کار بس مشکل و سنگینی است، لذا حق تعالیٰ در این آیه یادآور شد که: ما نه تنها برانجام این امر قادر و توانا هستیم، که تمام اجزا و اعضای بزرگ میّت را بار دوم به همان شکل و صورت که ساخته بودیم، بسازیم، بلکه کوچکترین عضو وجود انسانی را نیز می‌توانیم به همان شکل اوّلی بسازیم، وقتی که در ساخت بار دوم کوچک‌ترین اجزای آن، هیچگونه فرقی پدید نمی‌آید، پس در ساخت اعضای بزرگ دست، پا و غیره چه فرقی پدید خواهد آمد، و اگر قدری دقّت نموده بیندیشیم، شاید در تخصیص ذکر **«بنان»** یعنی بندهای انگشتان اشاره به این باشد، که خداوند در ممتاز نمودن انسانی از انسانی دیگر، در تمام بدن او، خصوصیاتی گذاشته که از آنها شناخته می‌شود، و انسانها از همدیگر ممتاز می‌گردند، بویژه صورت انسان که از چند سانتیمتر مربّع، بیش نیست و قدرت حق تعالیٰ در آن ویژگیهایی به ودیعه گذاشته که در میلیاردها انسان شکل یکی با دیگری چنان مشابهتی ندارد، که اصلاً شناخته نشود، و باوجود یکنواخت بودن زبان و حلقوم انسانی، چنان امتیازی برقرار کرده است که صداهای کودک، پیر، مرد و زن جداگانه از هم شناخته می‌شوند، و باز صدای هر انسانی جداگانه شناخته می‌شود، و از این بالاتر حیرت انگیز، بندهای انگشتان انسان است که حق تعالیٰ نقش و نگاری که به صورت دام خطوط، در آنها ساخته است که هیچ گاه یکی با دیگری ملتبس نمی‌شود، فقط در یک سانت چنان امتیازاتی گذاشته است، که باوجود اشتراک این بندها در میلیاردها انسان، خطوط انگشت یکی با دیگری التباس پیدا نمی‌کند، و از قدیم الایّام تا امروز نشان

انگشت، اثر امتیازی قرار داده شده، که داوریهای دادگاه، بر آن مبتنی می‌باشند، و با تحقیق فنّی معلوم شده است، که این تنها در سرانگشت نیست، بلکه خطوط و بندهای هر انگشت، این چنین ممتاز می‌باشند، پس از درک این مطلب، تخصیص بیان بندهای انگشت، خود بخود در فهم می‌آید، و مقصود این است که شما بر این تعجّب دارید، که این انسان چگونه بار دوّم زنده می‌شود، قدری جلوتر بیندیشید که نه تنها فقط زنده می‌شود، بلکه با شکل و صورت سابق و اوصاف امتیازی خویش زنده خواهد شد، حتّی همانگونه که در آفرینش گذشته خطوط بندهای انگشتان او چگونه بودند، در نشأت ثانیه او هم کاملاً خواهند بود، فتبارك الله أحسن الخالقين.

﴿لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ﴾ لفظ «أمام» به فتح همزه به معنای جلو و مستقبل می‌آید، لذا معنای آیه این است که انسان کافر و غافل، در این مظاهر قدرت کامل حق تعالی، نمی‌اندیشد، تا بر انکار گذشته خویش، نادم شده و به فکر اصلاح آینده خود باشد، بلکه می‌خواهد در مستقبل نیز بر کفر، شرک، انکار و تکذیب خویش، اصرار ورزد.

﴿فَإِذَا بَرِقَ الْبَصَرُ ○ وَ خَسَفَ الْقَمَرُ﴾ این آیه در بیان احوال قیامت است، «بَرِقَ» به فتح باء و کسر راء به معنای خیره شدن چشم است، که نتواند ببیند، در روز قیامت چشمهای همه، خیره می‌شوند، حتّی نمی‌توانند با دوختن چشم بر چیزی، آن را ببینند، ﴿خَسَفَ الْقَمَرُ﴾ از خسوف مشتق است، که به معنای به پایان رسیدن روشنی و تاریک شدن است، مقصود این‌که ماه بی‌نور می‌گردد، سپس در، ﴿جُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ﴾ این را نشان داد که ماه فقط نور خود را از دست نمی‌دهد، بلکه خورشیدی که فلاسفه‌ی دنیا در حق آن گفته‌اند که روشنی اصلی، در خورشید است، و پرتوی ماه از آن مستفاد می‌گردد، نیز بی‌نور می‌گردد، حق تعالیٰ فرمود: در روز قیامت ماه و خورشید، هر دو یکنواخت جمع کرده شده، و هر دو بی‌نور می‌گردند، و

بعضی حضرات فرموده‌اند که منظور از جمع شدن ماه و خورشید این است که در آن روز ماه و خورشید هر دو، از یک مطلع طلوع خواهند کرد، چنان که این در بعضی روایات نیز آمده است، والله اعلم.

﴿يُنَبَّؤُا الْإِنسَـٰنُ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَ أَخَّرَ﴾ یعنی در آن روز، به انسان خبر داده می‌شود، که از پیش چه فرستاده و چه در عقب گذاشته است، حضرت عبدالله بن مسعود و ابن عبّاس فرموده‌اند: کارهای نیک که قبل از مرگ کرده است آن را جلو فرستاده است، و رسم و روشهای نیک و بد یا مفید و مضر را پشت سر گذاشته است، که مردم به آن عمل می‌کنند، ولی ثواب و عقاب آنها به او می‌رسد.

حضرت قتاده فرموده است که: مراد از «مَا قَدَّمَ» آن عمل صالحی است که در زندگی خود انجام داده است، و مراد از «مَا أَخَّرَ» آن عمل صالحی است که می‌توانست آن را انجام دهد، امّا انجامش نداد، تا فرصت از دست رفت.

﴿بَلِ الْإِنسَـٰنُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ ○ وَ لَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُ﴾ «بصیر و بصیره» به معنای بیننده هم می‌آیند، و «بصیرة» به معنای حجت هم می‌آید، چنان که در آیه‌ی ۱۰۴ سوره‌ی «انعام» آمده است: ﴿قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرُ مِن رَّبِّكُمْ﴾ که در آنجا بصائر جمع بصیرة است، که به معنای حجّت آمده است. و «معاذیر» جمع مِعْذار است، که به معنای عذر می‌آید، و معنای آیه این است که اگر چه از روی ضابطه‌ی دادگاه، تمام اعمال انسان در محشر یکی یکی به او نشان داده می‌شوند، امّا در حقیقت او نیازی به این ندارد؛ زیرا خودش اعمال خود را کاملاً می‌داند، و نیز می‌داند که او چه کارهایی را انجام داده است، و نیز در محشر تمام اعمال نیک و بدش در جلو او قرار داده می‌شوند، چنان که خداوند در آیه‌ی ۴۹ سوره‌ی «کهف» می‌فرماید: ﴿وَ وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِراً﴾ یعنی آنچه را در دنیا کرده بودند، در محشر حاضر و موجود می‌یابند، و به چشم می‌بینند، و همین است حاصل آنچه در اینجا

انسان را بر نفس خود «**بصيرة**» فرمود.

و اگر ﴿**بَصِيرَةٌ**﴾ به معنای حجّت گرفته شود، پس معنایش این است، که خود انسان بر خودش حجّت و دلیلی می‌باشد، و اگر او انکار کند، اعضا و جوارح او اقرار و اعتراف می‌نمایند، ولی انسان باوجود دانستن جرایم و تقصیرات خویش، از عذر و بهانه‌تراشی باز نمی‌آید، و نسبت به کردار خویش، عذر می‌آورد، این‌است معنای: ﴿**وَلَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُ**﴾ تا اینجا احوال و اهوال قیامت بیان گردید، سپس نیز همین مطلب بیان می‌شود، البتّه در چهار آیه‌ی وسطی به رسول خداﷺ هدایت خاصّی بیان گردید، که در ارتباط به هنگام نزول آیات می‌باشد، و آن این‌که هنگامی که جبرئیل امینعليه‌السلام با چند آیه از قرآن نازل می‌شد، آن‌حضرتﷺ در هنگام قرائت آنها، اوّل به این فکر قرار می‌گرفت، که نشاید در شنیدن و سپس خواندن آنها فرقی حاصل شود، و ثانیاً به این فکر فرو می‌رفت که نشاید قسمتی یا کلمه‌ای از آنها از ذهن مبارک خارج گردد، و فراموش شود، لذا هرگاه جبرئیلعليه‌السلام آیه‌ای را نزد او تلاوت می‌کرد، آن‌حضرتﷺ آن را همراه با او می‌خواند، و زبان را تند به حرکت در می‌آورد، تا با تکرارش آن را حفظ کند، لذا به خاطر ازاله‌ی این زحمت و مشقّت از آن‌حضرتﷺ، خداوند مسئولیّت تعلیم درست خواندن قرآن و جای دادن آن در حافظه‌ی آن‌حضرتﷺ و ابلاغ آن به مسلمانان را، به عهده گرفت، و به آن‌حضرتﷺ فرمود که شما به خاطر این منظور، زبان خود را تند به حرکت درنیاورید، و متحمّل این زحمت نشوید، و مقصود از: ﴿**لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ**﴾ همین‌است، سپس فرمود: ﴿**إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْءَانَهُ**﴾ یعنی جمع کردن تمام این آیات در قلب مبارک شما، سپس تعلیم آن از زبان شما، به عهده‌ی ماست، پس شما در این اندیشه نباشید، و فرمود: ﴿**فَإِذَا قَرَأْنَـٰهُ فَاتَّبِعْ قُرْءَانَهُ**﴾ قرآن در اینجا به معنای قرائت است، یعنی وقتی که جبرئیل امین از طرف ما

قرآن را می‌خواند، در فکر یادگیری همراه با او نخوانید، بلکه بعد از خواندن ما، بخوانید و در زمان خواندن، خاموش باشید، و با دقّت بشنوید، مراد از پیروی قرآن، به اتّفاق ائمه در اینجا، این است، که به هنگام خواندن جبرئیل خاموش باشید، و با دقّت گوش کنید.

یکی از دلایل عدم قرائت مقتدی پشت سر امام

آنچه در حدیث آمده است که امام، بدین خاطر امام قرار داده شده است که از او اقتدا و پیروی شود، لذا اقتدا کنندگان باید از او پیروی کنند، که وقتی او به رکوع می‌رود همه‌ی مقتدی‌ها به رکوع بروند، وقتی او به سجده می‌رود همه باید به سجده بروند، و در روایت صحیح مسلم این نیز آمده است که وقتی امام قرائت می‌خواند، شما خاموش شده، با دقّت گوش کنید، ﴿**إِذَا قُرِئَ فَانْصِتُوا**﴾، این بجای خود یک نوع توضیحی است، برای اتباع، که منظور از پیروی، اتباع او در رکوع و سجده می‌باشد، لذا صورت اتباع امام این است، که عمل رکوع و سجده مقتدی در معیّت امام انجام گیرند، و اتباع در قرائت این نیست، که همراه با امام قرآن خوانده شود، بلکه مرادش این است که وقتی امام قرائت می‌خواند، شما خاموش باشید، و قرائت او را با دقّت گوش کنید، همین است استدلال امام ابوحنیفه و بعضی از ائمّه‌ی دیگر، که نباید مقتدی پشت سر امام قرائت بخواند، والله اعلم.

در آخر فرمود: ﴿**ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ**﴾ مقصود آن است که شما در این اندیشه نباشید که مراد و مفهوم صحیح آیات نازل شده از فوق، چیست؟ نشان داد که تفهیم آن، نیز به عهده‌ی ماست، ما هر لفظ قرآن و مقصود آن را بر شما واضح خواهیم کرد، پس از بیان احکام وابسته به قرآن و تلاوت آن در این آیات چهارگانه، مجدّداً، ذکری از احوال و اهوال قیامت می‌آید، در اینجا این سؤال مطرح می‌گردد که آیات چهارگانه فوق با ماقبل و مابعد، چه

ربط و تعلّقی دارند؟ در خلاصه‌ی تفسیر ربط آنها چنین بیان گردید، که آنچه در ارتباط با احوال قیامت در ماقبل بیان گردید، که علم خداوندی چنان وسیع است، که تک تک افراد انسان را در همان شکل و صورت و کیفیّت قبلی، بار دوم می‌آفریند، تا جایی که بندهای انگشتهای او و خطوط و نشانه‌های امتیازی ساخته بر آنها را، کاملاً مانند گذشته می‌آفریند، که در آن به اندازه سر موی تفاوت و فرقی نخواهد آمد، و این زمانی ممکن است که علم ذاتی حق تعالیٰ نهایتی نداشته باشد، و احصا و حفظ کردن آن، بی‌نظیر باشد، به همین مناسبت در چهار آیه، به رسول خداﷺ چنین تسلّی داده شد، که امکان دارد شما فراموش کنید، یا در نقل، اشتباهی واقع شود، امّا خداوند از همه‌ی اینها بلند و بالاتر است، و مسئولیّت آن را شخصاً به عهده گرفته است، بنابر این، شما به فکر حفظ نمودن کلمات قرآن و تحمّل زحماتی در فهم معانی آن، قرار نگیرید، همه‌ی این امور را خود خداوند انجام خواهد داد، سپس مجدّداً بیان احوال قیامت خواهد آمد.

﴿وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ ○ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ﴾ «نَاضِرَةٌ» به معنای تر و تازه، یعنی در آن روز بسیاری صورت شاداب و بشّاش، تر و تازه می‌باشند، **﴿إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ﴾** یعنی آن صورتها پروردگارشان را خواهند دید، از این ثابت می‌شود که اهل جنّت در آخرت با چشم سر به رؤیت حق تعالیٰ نایل خواهند آمد، تمام اهل سنّت، علما و فقها بر این اجماع دارند، فقط معتزله و خوارج، منکر آن هستند، و علّت انکار آنها شبهات فلسفی است، و شرایطی که برای بیننده، و آنکه او را می‌بیند، و مسافتی که در میان آنها باشد، همه‌ی اینها در میان خالق و مخلوق نمی‌توانند تحقق پیدا کنند.

مسلک اهل سنّت این است که: رؤیت حق تعالی در آخرت از تمام این شرایط بی‌نیاز خواهد بود، نه به جهت و سمتی متعلّق می‌باشد، و نه به شکل و هیأت خاصّی، و این مضمون از روایات حدیث به وضوح بیشتری ثابت

شده است، البته اهل جنّت در این رؤیت و زیارت، درجات مختلفی دارند، بعضی هر جمعه در هر هفته به این زیارت نایل می‌آیند، و بعضی روزانه هر صبح و شام موفّق به آن می‌گردند، و بعضی همیشه در همه حال به آن مشرّف و سرفراز می‌گردند[1].

﴿كَلَّآ إِذَا بَلَغَتِ ٱلتَّرَاقِيَ ○ وَ قِيْلَ مَنْ رَاقٍ ○ وَ ظَنَّ أَنَّهُ ٱلْفِرَاقُ ○ وَٱلْتَفَّتِ ٱلسَّاقُ بِالسَّاقِ ○ إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ ٱلمَسَاقُ﴾ پس از بیان حساب و کتاب قیامت، و برخی از احوال اهل بهشت و جهنّم در آیات گذشته، در این آیه انسان متوجّه گردانیده شد که مرگ خود را فراموش نکند، و پیش از مرگ به سوی ایمان و عمل صالح روی آورد، تا در آخرت نجات یابد، در آیه‌ی مذکور نقشه‌ی مرگ چنین کشیده شده است، که انسان غافل در فراموشی چنان به سر می‌برد، که وقتی موت به سراغش می‌آید و بر او مسلّط می‌شود، و روح به ترقوه یعنی در چنبره سینه گیر می‌کند، و پرستاران از مداوای و معالجه‌ی او عاجز می‌مانند، و در تلاش دم کنندگان و تعویذ دهندگان قرار می‌گیرند، و ساق یک پا بر ساق پای دیگر می‌پیچد، پس وقت رفتن به سوی خدا رسیده است، و در آن حین، نه توبه قبول می‌شود، و نه عمل پذیرفته خواهد شد، لذا بر عاقل لازم است که قبل از فرا رسیدن چنین وقتی، به فکر اصلاح خویش باشد، در: ﴿وَٱلْتَفَّتِ ٱلسَّاقُ بِالسَّاقِ﴾ معنای مشهور ساق همان ساق پاست، و معنای پیچ خوردن ساق یک پا به ساق پای دیگر، می‌تواند این باشد، که چون در آن زمان، یک پای او روی پای دیگرش گذاشته شود، و بخواهد آن را تکان دهد، این هم در توان او نخواهد بود[2].

حضرت ابن عبّاس فرموده است که: مراد از دو ساق در اینجا، دو جهان دنیا و آخرت می‌باشد، و مقصود آیه این است که در آن حین، آخرین روز دنیا با نخستین روز قیامت جمع شده است، لذا در مصیبت دو برابری،

۱ - مظهری.

۲ - کما قال الشعبی والحسن.

گرفتار می‌باشد: یکی غم فراق دنیا، دوم اندیشه معامله‌ی آخرت، والله اعلم.

﴿أَوْلَىٰ لَكَ فَأَوْلَىٰ ○ ثُمَّ أَوْلَىٰ لَكَ فَأَوْلَىٰ﴾ لفظ «أَولىٰ» مقلوب ویل است، که به معنای هلاکت و بربادی است، در اینجا برای کسی که کفر و تکذیب را شعار خویش قرار داده است، و در اثر ثروت و مال دنیا چنان مست و منهمک باشد، که در چنین حالتی بمیرد، چهار بار لفظ هلاکت و بربادی به کار برده شده است، که به او گفته می‌شود: این مصیبت و برباد رفتن، یکی به هنگام مرگ، دوم هنگام ورود به قبر، سوم در میدان حشر و نشر، چهارم در جهنّم به تو خواهد رسید.

﴿أَلَيْسَ ذَٰلِكَ بِقَـٰدِرٍ عَلَىٰٓ أَن يُحْيِىَ ٱلْمَوْتَىٰ﴾ یعنی آیا آن ذات برحق، که موت و حیات و کل جهان در قبضه‌ی قدرت اوست، بر این قادر نیست، که مردگان را بار دوم زنده کند.

رسول خداﷺ فرمود: هر کسی که این آیه‌ی سوره‌ی «قیامت» را تلاوت کند، باید بگوید، ﴿بَلَىٰ وَ إِنَا عَلَىٰ ذَٰلِكَ مِنَ ٱلشَّـٰهِدِينَ﴾ یعنی یقیناً او قادر است، و من از کسانی هستم که آن را گواهی می‌دهند.

در این حدیث نیز تعلیم داده شده است، که این کلمات را هنگام تلاوت آخرین آیه سوره‌ی «والتین» ﴿أَلَيْسَ ٱللَّهُ بِأَحْكَمِ ٱلْحَـٰكِمِينَ﴾ هم باید خواند، و نیز در این حدیث آمده است که هر کسی بر آخرین آیه‌ی سوره‌ی «والمرسلات» ﴿فَبِأَىِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُۥ يُؤْمِنُونَ﴾ برسد، باید بگوید: «ءَامَنَّا بِاللهِ».

تمت سورة القيـٰمَة بحمد الله ۲۷ رجب سنه ۱۳۹۱ هـ

و تمت الترجمة قبيل صلوة الفجر يوم الخميس ثالث عشر من شهر جمادى الاخرى سنه ۱۴۱۰ هـ و نسأل الله أن يوفقنا لاتمم الباقي و ما ذلك على الله بعزيز.

* * *

سورة الدهر

سورة الدهر مكية و هی احدیٰ و ثلثون آية و فيها ركوعان

سوره‌ی دهر در مکّه نازل‌شده و دارای سی ویک آیه و دو رکوع می‌باشد

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

شروع به نام خدای بی‌حد مهربان و بی‌نهایت رحیم

هَلْ أَتَىٰ عَلَى ٱلْانْسَـٰنِ حِينٌ مِنَ ٱلدَّهْرِ لَمْ يَكُن شَيْئاً مَذْكُوراً ﴿١﴾ إِنَّا خَلَقْنَا
گاهی گذشته بر انسان از زمانه وقتی که نبوده او چیزی که بر زبان بیاید. ما آفریدیم

ٱلْانْسَـٰنَ مِن نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَـٰهُ سَمِيعاً بَصِيراً ﴿٢﴾ إِنَّا هَدَيْنَـٰهُ
انسان‌را از قطره‌ای‌آمیخته، می‌آزماییم‌اورا، پس کردیم او را شنوای بینا. ما‌نشان دادیم‌اورا

ٱلسَّبِيلَ إِمَّا شَاكِراً وَ إِمَّا كَفُوراً ﴿٣﴾ إِنَّآ أَعْتَدْنَا لِلْكَـٰفِرِينَ سَلَـٰسِلَا وَ أَغْلَـٰلاً
راه، یا حق را قبول‌می‌کند یا ناشکر می‌شود. ما‌آماده کردیم برای منکران زنجیرها و طوق

وَ سَعِيراً ﴿٤﴾ إِنَّ ٱلْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِن كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُوراً ﴿٥﴾ عَيْناً
وآتش شعله‌ور. یقیناً نیکان می‌نوشند از لیوانی‌که آمیزش آن‌کافور است. چشمه‌ای است

يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ ٱللهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيراً ﴿٦﴾ يُوفُونَ بِٱلنَّذْرِ وَ يَخَافُونَ
که‌می‌نوشندازآن‌بندگان‌خدا، جاری‌می‌سازند جویهای‌آن‌را. وفامی‌کنندبه‌نذر ومی‌ترسند

يَوْماً كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيراً ﴿٧﴾ وَ يُطْعِمُونَ ٱلطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِيناً وَ يَتِيماً
از روزی‌که بدی آن، پخش می‌شود. و طعام می‌دهند با وجود محبت آن، به محتاج و یتیم



وَ أَسِيراً ﴿٨﴾ إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ ٱللهِ لَا نُرِيدُ مِنكُمْ جَزَآءً وَ لَاشُكُوراً ﴿٩﴾
و اسیر. مافقط به‌خاطر خدا به‌شما طعام‌می‌دهیم، نمی‌خواهیم‌از شما پاداش ونه تشکری.

إِنَّا نَخَافُ مِن رَّبِّنَا يَوْماً عَبُوساً قَمْطَرِيراً ﴿١٠﴾ فَوَقَٰهُمُ ٱللهُ
ما می‌ترسیم از ربّ خود در روزی ترش روی که سخت است، پس نجات داد خداوند آنها را

شَرَّ ذَٰلِكَ ٱلْيَوْمِ وَ لَقَّٰهُمْ نَضْرَةً وَ سُرُوراً ﴿١١﴾ وَ جَزَاهُم بِمَا صَبَرُوا
از بدی آن روز، و رسانید به آنها تازگی و مسرت. و پاداش داد به آنها به آنچه صبر کردند،

جَنَّةً وَ حَرِيراً ﴿١٢﴾ مُّتَّكِئِينَ فِيهَا عَلَى ٱلْأَرَآئِكِ لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْساً وَ لَا
بهشت و ابریشم. تکیه دهنده در آن بر تختها، که نمی‌بینند در آن، آفتاب و نه

زَمْهَرِيراً ﴿١٣﴾ وَ دَانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلَٰلُهَا وَ ذُلِّلَتْ قُطُوفُهَا تَذْلِيلاً ﴿١٤﴾ وَ
سردی. و خم شد، بر آنها سایه‌های آن، و پست شده میوه‌های آن آویزان. و

يُطَافُ عَلَيْهِم بِـَٔانِيَةٍ مِّن فِضَّةٍ وَ أَكْوَابٍ كَانَتْ قَوَارِيرَا ﴿١٥﴾ قَوَارِيرَا مِن
دور زده‌می‌شود برآنها ظرف نقره‌ای، ولیوانهای آبخوری، که‌می‌باشند از شیشه. شیشه‌از

فِضَّةٍ قَدَّرُوهَا تَقْدِيراً ﴿١٦﴾ وَ يُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْساً كَانَ مِزَاجُهَا
نقره‌که اندازه‌گیری کرده‌اند اندازه‌کردن. ونوشانده می‌شوند درآن، لیوانی‌که آمیخته‌ی آن

زَنجَبِيلاً ﴿١٧﴾ عَيْناً فِيهَا تُسَمَّىٰ سَلْسَبِيلاً ﴿١٨﴾ وَ يَطُوفُ عَلَيْهِمْ
زنجبیل است. چشمه‌ای است در آن که نامیده می‌شود سلسبیل. و دور می‌زنند بر آنها

وِلْدَٰنٌ مُّخَلَّدُونَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤاً مَّنثُوراً ﴿١٩﴾ وَ إِذَا
بچه‌های جاودانی، وقتی ببینی تو آنها را، می‌پنداری آنها را، مروارید پراکنده. و هرگاه

رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيماً وَ مُلْكاً كَبِيراً ﴿٢٠﴾ عَٰلِيَهُمْ ثِيَابُ سُندُسٍ خُضْرٌ
بینی درآنجا، می‌بینی نعمت وسلطنت‌بزرگ. لباس‌بالای‌آنها پارچه‌ی باریک‌ابریشم سبز

وَ إِسْتَبْرَقٌ وَ حُلُّوا أَسَاوِرَ مِن فِضَّةٍ وَ سَقَىٰهُمْ رَبُّهُمْ
و کلفت است، و پوشانده می‌شوند النگوهای نقره‌ای، و می‌نوشاند آنها را پروردگارشان

شَرَاباً طَهُوراً ﴿۲۱﴾ إِنَّ هَـٰذَا كَانَ لَكُمْ جَزَآءً وَ كَانَ سَعْيُكُم مَّشْكُوراً ﴿۲۲﴾
شراب پاکننده‌ی دل. این است پاداش شما، و کردار شما بجای خود به حساب می‌آید.

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْءَانَ تَنزِيلاً ﴿۲۳﴾ فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَ لَا تُطِعْ
ما نازل کردیم بر تو قرآن را، نازل کردن. پس انتظار کن به حکم پروردگارت، و اطاعت نکن

مِنْهُمْ ءَاثِماً أَوْ كَفُوراً ﴿۲۴﴾ وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَأَصِيلاً ﴿۲۵﴾ وَ مِنَ اللَّيْلِ
ازآنها گنهکار یاناسپاسگزاری‌را. و یاد کن نام پروردگارت را هر صبح وشام. ودر پاسی از شب

فَاسْجُدْ لَهُ وَ سَبِّحْهُ لَيْلاً طَوِيلاً ﴿۲۶﴾ إِنَّ هَـٰؤُلَآءِ يُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ وَ
سجده کن او را و به پاکی یاد کن او را در شب طولانی. آنها می‌خواهند زودرسی را، و

يَذَرُونَ وَرَآءَهُمْ يَوْماً ثَقِيلاً ﴿۲۷﴾ نَّحْنُ خَلَقْنَـٰهُمْ وَ شَدَدْنَا أَسْرَهُمْ
می‌گذارند پشت سر خود روز سنگینی را. ما آفریدیم آنها را ومستحکم کردیم ربط مفاصل آنها را

وَ إِذَا شِئْنَا بَدَّلْنَا أَمْثَـٰلَهُمْ تَبْدِيلاً ﴿۲۸﴾ إِنَّ هَـٰذِهِ تَذْكِرَةٌ فَمَن
و هرگاه بخواهیم عوضی می‌آوریم مانند آنها بدل کرده. این نصیحتی است، پس هرکس

شَآءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلاً ﴿۲۹﴾ وَ مَا تَشَآءُونَ إِلَّآ أَن يَشَآءَ اللَّهُ إِنَّ
بخواهد می‌گیرد به‌سوی رب خود راهی. وشما نمی‌خواهید، مگر آنچه بخواهد خدا، یقیناً

اللَّهَ كَانَ عَلِيماً حَكِيماً ﴿۳۰﴾ يُدْخِلُ مَن يَشَآءُ فِى رَحْمَتِهِ وَالظَّـٰلِمِينَ
خدا دانا، حکیم است. وارد می‌کند کسی را که بخواهد در رحمت خویش، و برای ظالمان

أَعَدَّ لَهُمْ عَذَاباً أَلِيماً ﴿۳۱﴾
آماده کرده است عذاب دردناک.

خلاصه‌ی تفسیر

یقیناً زمانی بر انسان گذشته که چیزی قابل ذکر نبوده است، (به صورت انسان نبود، بلکه نطفه‌ای بود و قبل از آن غذایی و قبل از غذا جزوی از اجزای عناصر بود،) ما او را از نطفه‌ی آمیخته‌ی (مرد و زن،) آفریدیم؛ (زیرا منی زن نیز از داخل در رحم می‌چکد، و گاهی از دهان رحم خارج شده ضایع می‌گردد، و گاهی در داخل می‌ماند، و معنای آمیخته، می‌تواند این باشد، که از اجزای مختلف ترکیب یافته است، و ترکیب منی از اجزای مختلف امری است بدیهی، خلاصه این‌که ما او را از چنین نطفه‌ای آفریدیم،) به گونه‌ای، که ما او را مکلّف بگردانیم، پس (به این جهت) ما او را شنوا و بینا (فهمیده) قرار دادیم، (چون در محاوره سمیع و بصیر از نظر استعمال به عاقل اختصاص دارد، بنابر این، اعطای عقل را که مدار تکلیف است، تصریح ننمود، ولی مراد از سمیع و بصیر همان است، مقصود این‌که ما او را با چنان هیأت و صفاتی آفریدیم، که صلاحیت مکلّف بودن به احکام شرعیّه را، داشته باشد؛ سپس چون زمان تکلیف رسید) ما او را به راه (نیکی و بدی) مطّلع گردانیدیم (به احکام مخاطبش کردیم، پس) او یا شکرگزار (مؤمن) یا ناسپاس (کافر) قرار گرفت، (کسی که به راه نشان داده شده رفت، مؤمن است، و آنکه از آن باز ماند، کافر شد، که در آینده جزای هر دو گروه ذکر می‌شود که) ما برای کفّار زنجیرها، طوق و آتش سوزان مهیّا کرده‌ایم، (و) کسانی که نیک‌اند از چنان جام شرابی می‌نوشند که آمیخته با کافور می‌باشد، یعنی از چنان چشمه‌ای که بندگان خاص خدا می‌نوشند، (آنها نیز می‌نوشند و بندگان خاص خدا به هر کجا بخواهند) آن را جاری ساخته می‌برند، (که این یکی از کرامتهای اهل بهشت است، که جویهای بهشت تحت فرمان آنها قرار می‌گیرند، چنان که در درّ منثور از ابن شوذب روایت است، که شلاقهایی از طلا در دست اهل جنّت می‌باشد چون به

جویها اشاره کنند، به هرکجا که بخواهند، به جریان می‌افتند، و این کافور مال دنیا نیست، بلکه کافور بهشتی است، که در سفیدی و خنکی و تقویت قلب و روان، با آن اشتراک دارد، رایج است که برای پدید آوردن کیفیّات خاصّی، در نوشابه‌ها اشیای مناسب می‌آمیزند، پس در بهشت جام کافور آمیخته می‌شود، و آن جام شراب از چنین چشمه‌ای پر کرده می‌شود، که مخصوص بندگان مقرّب خداست، بدیهی است که آن بسیار عالی خواهد بود، و این تقویتی است برای بشارت ابرار، و اگر مصداق ابرار و عبادالله یکی باشد، پس هدف از بیان آن در دو جا، جدا نمودن است، که در جای آمیزش آن را و در جای دیگر زیادی و مسخر بودن آن را بیان فرمود؛ زیرا کثرت اسباب عیش و مناسب با طبع بودن آنها، بر لذّت عیش می‌افزاید، سپس صفات آن ابرار بیان می‌شوند که) آنان واجبات را (همراه با اخلاص) ادا می‌نمایند، و از روزی که شدّتش عام است، می‌ترسند، (اثر سختی آن کم و بیش به همه می‌رسد، و مقصود از آن روز قیامت است، إلاّ ما شاءالله تعالیٰ) و (آنان چنان بندگان مخلصی می‌باشند، که در عبادات مالی که اغلب در آنها اخلاص کم وجود دارد، اخلاص تام دارند که فقط) بخاطر محبّت خدا به اهل غربت و یتیمان و اسیران طعام می‌دهند، (اگر اسیران مظلوم باشند که از روی ظلم اسیر شده‌اند، مستحق بودن آنها بدیهی است، و اگر ظالم باشند که به مجازات ظلمشان رسیده‌اند، به وقت شدّت نیاز، اطعام آنان نیز مستحسن می‌باشد، و آنها در هنگام اطعام در دل یا به زبان می‌گویند که) ما فقط بخاطر رضای خدا به شما طعام می‌دهیم، (و) از شما پاداش (عمل) و تشکّر (قولی آن را) نمی‌خواهیم، (و بخاطر رضای خدا بدان جهت به شما غذا می‌دهیم که) ما از روزی بسیار سخت و تلخ که از جانب خداست، می‌ترسیم، (پس امیدواریم که به برکت این اعمال مخلصانه از سختی و تلخی آن روز، در امان باشیم، از این معلوم گردید که انجام دادن کاری از

روی ترس قیامت، منافی اخلاص و کسب رضایت الله نیست،) پس خداوند متعال (به برکت این اطاعت و اخلاص) آنان را در آن روز، محفوظ می‌دارد، و به آنان تازگی و مسرّت عنایت می‌فرماید، (در چهره‌های‌شان تازگی و در قلوبشان مسرّت پدید می‌آورد،) و در عوض استقامت آنها (در دین،) به آنان بهشت و لباس ابریشم عنایت می‌فرماید، در حالی که آنان آنجا (در بهشت با عزّت و راحتی) بر تختها تکیه دهنده می‌باشند، (و) هیچ گرما و سرمایی در آنجا نخواهند دید، (بلکه موسم، فرحت بخش و معتدل می‌باشد،) و در چنین حالتی که سایه‌های درختان (بهشتی) بر آنها خم می‌شود، (نزدیک می‌باشد، و سایه از اسباب تنعّم است، در بهشت از خورشید و ماه خبری نیست، پس مراد از سایه چیست؟ ممکن است سایه در اثر روشنایی اشیای نورانی دیگر باشد، و فایده سایه اغلب آن است که اوضاع تغییر کند؛ زیرا یک حالت هر چند دارای لذّت و راحتی باشد، طبیعت آدمی سرانجام از آن خسته می‌شود،) و میوه‌های آن در اختیار آنها می‌باشند، (تا هر وقت و به هر شکل بتوانند آنها را بچینند) و ظرفهایی نقره‌ای (برای ارسال غذا و نوشابه) نزد آنها آورده می‌شود، و لیوانهایی از شیشه می‌باشد، (و) آن شیشه‌ها از نقره می‌باشند، که پر کننده‌ها آنها را به اندازه‌ی مناسب پر کرده‌اند، (به مقداری از نوشابه پر کرده می‌شوند که از میزان خواهش آن وقت، کم نباشد و بیشتر از آن، نیز نمی‌باشند، که در هر دو صورت خالی از لطف است، و شیشه‌ی نقره‌ای به این معناست که در سفیدی مانند نقره و در شفّافیت مانند شیشه می‌باشند، و در پشت نقره‌های دنیوی چیزی بنظر نمی‌رسد، و در اینجا در شیشه چنین سفیدی وجود ندارد، پس آن چیزی عجیب خواهد بود) و (علاوه بر جام شراب مذکور، که آمیخته با کافور می‌باشد،) در آنجا به آنها چنان جام شراب (دیگری) نوشانیده می‌شود، که آمیخته به زنجبیل می‌باشد، (که برای برانگیختن

حرارت غریزی و تبدیل مزه‌ی دهان، در نوشابه‌ها می‌آمیزند،) یعنی از چنان چشمه‌ای (به آنها آب نوشانده می‌شود) که نامش (در آنجا) سلسبیل (مشهور) می‌باشد، (از مجموعه‌ی مقام بالا و این مقام، معلوم می‌شود که در شراب چشمه‌ی فوق الذّکر کافور، و در شراب چشمه‌ی بعدی زنجبیل، آمیخته شده است، والله اعلم باسراره) و (علاوه بر امور فوق) چنان کودکانی نزد آنان رفت و آمد می‌کنند، که همیشه کودک می‌مانند، (و چنان زیبا می‌باشند که) ای مخاطب اگر تو آنها را (در هنگام رفت و آمد) ببینی، فکر می‌کنی که مرواریدهای پراکنده‌ای هستند، (پس تشبیه به مروارید در صفا و درخشندگی است، و صفت پراکندگی از جهت رفت و آمد است، که مانند مروارید پراکنده یکی به این طرف و دیگری به طرفی دیگر می‌رود، (که بالاترین درجه‌ی تشبیه است،) و (تنعّم آن جهانی تنها در این اسباب منحصر نیست، بلکه اسبابی دیگر، نیز به وفور و رفعت خواهد بود، که) ای مخاطب اگر آنجا را بنگری، نعمت و سلطنت بسیار بزرگی را خواهی دید، (و) آن بهشتیان لباس سبز باریک ابریشمی و ضخیم بر تن دارند؛ (زیرا در هر لباسی لطف جداگانه‌ای وجود دارد) و به آنها النگو نقره‌ای پوشانده می‌شود، (در این سوره سه وسیله‌ی نقره‌ای ذکر شده است، و در آیاتی دیگر طلا ذکر گردیده است، که در بین آنها تعارضی وجود ندارد؛ زیرا هر دو نوع در آنجا وجود دارد، و حکمت آن تفنّن و تغییر طبایع و تنعّم است، و این ایراد شبهه که زیور برای مردان عیب است، از آن جهت مندفع است، که مقتضای هر مقامی جداست، و عیب دانستن آن در اینجا مستلزم عیب دانستنش در آنجا نیست،)و پروردگارشان (شرابی را که در بالا ذکر گردید که برای نوشاندن آنها می‌دهد، مانند شراب دنیا ناپاک، زایل کننده‌ی عقل، و موجب خمار، نمی‌باشد، بلکه خداوند متعال) به آنان شرابی پاکیزه می‌نوشاند، (که نه متضمّن فحاشی می‌باشد، و نه کدورت

دارد، چنان که خداوند متعال می فرماید: ﴿لَا يُصَدَّعُونَ عَنْهَا وَ لَا يُنْزِفُونَ﴾[1].

هدف از ذکر جداگانه شراب در سه جا، هم چنان که از تقریر ترجمه واضح است، سپس ذکر آن در جای اوّل، به ﴿يَشْرَبُونَ﴾ و در ثانی به ﴿يُسْقَوْنَ﴾ بر ازدیاد اکرام و اعزاز دلالت دارد، و ذکر آن در مقام سوم به ﴿سَقَـٰهُمْ رَبُّهُمْ﴾ جهت اظهار نهایت تشریف و تکریم است، پس شائبه‌ی تکرار از بین رفت، و ضمن اعطای تمامی این نعمتها، جهت ازدیاد مسرّت روحانی اهل بهشت، گفته می‌شود که)این پاداش شماست، و کوشش شما (که در دنیا می‌کردید) پذیرفته شد، (و پس از ذکر پاداش فریقین، بطور تفریع معنوی، به آن‌جنابﷺ تسلّی داده شد، که مجازات مخالفین را شنیدید، پس روی مخالفت آنها فکر نکنید، و عبادت و کار دعوت و اصلاح خویش را ادامه دهید، که علاوه بر این‌که اطاعت خداست، تقویت قلب نیز می‌باشد، و بیان آن طاعت این است، که) ما قرآن را به تدریج بر شما نازل کردیم، (تا به تدریج آن را به مردم برسانید، و استفاده از آن برای آنها آسان گردد، چنان که در قرآن آمده است: ﴿وَ قُرْءَاناً فَرَقْنَاهُ﴾[2]،) پس بر حکم پروردگار خویش، (که شامل تبلیغ هم می‌شود،) ثابت قدم باش، و در آن از هیچ فاسق یا کافری اطاعت نکن، (در آنچه آنها از تبلیغ باز می‌دارند، کما فی الدر المنثور من سورة الکافرین، با آنها موافق نباش؛ هدف از این، اظهار اهتمام شأن است، و اگر نه احتمال ندارد که آن‌حضرتﷺ با آنها موافقتی داشته باشد، این دستور به انجام عبادتی معتد به داده شد) و (سپس به عبادتی لازم و ضروری، امر می‌کند که) در هر صبح و شام نام پروردگار خود را یاد کن، و نیز در مقداری از قسمتهای شب، او را سجده کن، (نماز فرض را ادا کن،) و در بیشتر اوقات شب، به تسبیح (و تقدیس) او بپرداز، مقصود نماز تهجّد است، که علاوه بر فرایض است، سپس برای تقویت و تسلّی، مضمونی

۱ـ واقعه، ۱۹.
۲ـ اسراء، ۱۰۶.

دیگر به میان می‌آید، که در آن کفّار مورد مذمّت قرار گرفته‌اند، یعنی وجه اصلی مخالفت آنها با شما، این است که آنها به دنیا محبّت دارند، و روز سختی را که در جلوشان است، رها می‌سازند، (پس حبّ دنیا آنان را کور کرده است، بنابر این، با حق گویی بغض دارند، و چون با شنیدن یوم ثقیل، احتمال انکار وجود داشت، بنابراین، بعداً استبعاد یوم ثقیل را دفع می‌فرماید، که) ما آنها را آفریدم و بندهای آنها را مستحکم نمودیم، (و نیز) چون بخواهیم بجای آنها دیگرانی چون آنها می‌آوریم، (امر اوّل به گونه‌ای است، که به مشاهده رسیده است، و امر دوم طوری است که با اندک تأملی نمایان می‌گردد، پس قدرت الهٰی در هر دو امر، نمایان است، و زنده کردن دوباره‌ی مردگان، چه امر مشکلی است، که بر آن قدرت نباشد، سپس بطور تفریع بر تمام مضامین گذشته، می‌فرماید که تمام آنچه ذکر شد،) نصیحتی است، (کافی) پس هر کسی که می‌خواهد، راهی به سوی پروردگار خود برگزیند، (و قد مرّ فی المزمل) و (در تذکره بودن قرآن، نباید چنین شبهه‌ای ایجاد شود، که بعضی به وسیله‌ی آن هدایت نمی‌شوند، سخن اصلی این است که قرآن در جای خود تذکره و هدایت کافی است، ولی) شما بدون خواست خداوند، نمی‌توانید چیزی بخواهید، و عدم تعلّق خواست، نسبت به بعضی از مردم، حکمتهایی دربردارد؛ زیرا که) خداوند متعال بسیار دانا و حکیم است، و هر کسی را که بخواهد مشمول رحمت خویش، قرار می‌دهد، و (هر کسی را که بخواهد به کفر و ظلم مبتلا می‌کند، سپس) او برای ظالمان عذاب دردناکی مهیّا کرده است.

معارف و مسایل

سوره‌ی دهر را سوره‌ی انسان و سورة الابرار، نیز می‌نامند[1]. و در

۱- روح.

ابتدا و انتهای آن آفرینش انسان و احوال ویژه‌ی قیامت، بهشت و جهنّم، با منتهای بلاغت و شیوه‌ای مؤثّر، بیان شده است.

﴿هَلْ أَتَىٰ عَلَى الْإِنسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُن شَيْئًا مَّذْكُورًا﴾ «هَل» در اصل برای استفهام می‌آید، و بسا اوقات نسبت به یک امر بدیهی و روشن، بدان جهت از آن به صورت استفهام تعبیر می‌شود، که وضوح آن بیشتر مورد تأکید قرار گیرد، و چون از هر کسی بپرسی، همان جواب را خواهد داد، و احتمالی دیگر در آن نباشد، مانند این‌که کسی به وقت نصف النهار از کسی بپرسد که آیا این روز نیست؟ که این به ظاهر استفهامی است، امّا در حقیقت این بیان منتهای وضوح آن است. بنابر این، در چنین مواردی، بعضی حضرات فرموده‌اند: که حرف «هَلْ» در اینجا به معنای «قَدْ» است، که برای تحقیق واقع، به کار می‌رود.

در هر دو صورت، مقصود آیه این است که زمانی طولانی بر انسان چنین نیز گذشته است، که در هیچ جای دنیا از او نام و نشان و یادی نبوده است، با ذکر واژه‌ی «حِيْنٌ» با تنوین اشاره به طول و درازی آن وقت و زمان است، و این آیه، گذشت آن زمان طولانی را بیان نمود، که وجود انسان در آن، فی‌الجمله، به یک طرز، لازم و ضروری است، و به هنگام نبودن او نمی‌توان گفت که بر انسان زمانی گذشته است، لذا بیشتر مفسّرین فرموده‌اند که: مقصود از زمان طولانی که بر انسان گذشته است، آنست که بعد از قرار حمل تا زمان تولّد می‌باشد، که طبق عادت نه ماه است، که شامل تمام ادوار آفرینش انسان از هنگام نطفه تا تشکیل جسم و اعضا و نفخ می‌شود، در کل این زمان، اگر چه وجود او به گونه‌ای قایم بود، ولی کسی نمی‌دانست که او پسر است یا دختر، و نام او چیست و شکل او چگونه است؟ بنابر این، ذکر و یادی از او درمیان نبود، و اگر به معنای وسیع قرار داده شود، همانگونه که از نطفه فهمیده شده است، آغاز آفرینش انسانی از نطفه بوده، که نطفه نیز از

غذا پدید آمده است، و غذا نیز قبلاً به صورت ماده‌ای در دنیا بوده‌است، و اگر «حین» آن را نیز شامل شود، پس طول آن می‌تواند هزار سال باشد.

به هر حال حق تعالیٰ در این آیه، انسان را به چنین امری متوجّه ساخته است، که اگر کوچکترین شعور و دانشی در او باشد، و قدری بیندیشد، چاره‌ای جز انکشاف حقیقت خویش و ایمان آوردن کامل به وجود علم و قدرت آفریدگار و خالقش، نخواهد داشت، و اگر انسانی هفتاد ساله مراقبه نموده و بیندیشد، که هفتاد و یک سال پیش نام و نشانی، از او در هیچ جایی نبوده و کسی نمی‌توانست از او به نام و نشانی یاد کند، و در دل پدر و مادر، نیاکان او، خیالی هم در خصوص وجود او وجود نداشت، اگر چه بطور مطلق تصوّر فرزند، در ذهنشان بود.

پس در آن زمان چه چیزی انگیزه‌ی ایجاد آفرینش او قرار گرفت، و چه قدرت محیّر العقولی ذرات پراکنده در جهان را در وجود او جمع کرد، و او را به صورت یک انسان هوشیار، دانا، سمیع و بصیر آفرید، او بی‌اختیار و بلا فاصله، مجبور می‌شود، بگوید:

ما نبودیم و تقاضای ما نبود   لطف تو ناگفته‌ی ما می‌شنود

سپس آغاز آفرینش انسان را چنین بیان فرمود که:

﴿إِنَّا خَلَقْنَا ٱلْإِنسَـٰنَ مِن نُّطْفَةٍ أَمْشَاجٍ﴾ یعنی ما انسان را از نطفه‌ای آمیخته آفریدیم، «أَمشَاجٍ» جمع «مشج یا مشیج» است، که به معنای مخلوط و آمیخته می‌آید، و در ظاهر مقصود از آن نطفه‌ی آمیخته مرد و زن است، هم چنان که بیشتر مفسّرین فرموده‌اند، و در «روح المعانی» از بعضی مفسّرین نقل شده است که مراد از «امشاج» اخلاط اربعه‌ی خون، بلغم، سودا و صفراست، که نطفه از آنها ترکیب یافته است.

مشمولیت اجزا و ذرّات کل جهان در آفرینش هر انسان

و اگر اندیشه و فکر به کار گرفته شود، معلوم می‌گردد، که اخلاط اربعه نیز از انواع غذاها حاصل می‌گردند، و اگر در غذای هر انسانی بیندیشیم معلوم می‌شود که اجزای آب و هوا و سایر امور مناطق و کشورهای دور و دراز جهان، در آن وجود دارد، و اگر جسم انسان موجودی، چنین تجزیه و تحلیل گردد، معلوم می‌شود، که او مجموعه‌ای از اجزا و ذرّاتی است، که در گوشه و اکناف جهان پراکنده بودند، و نظام عجیب قدرت الهی، آنها را به نحوی حیرت انگیز، در وجود او جمع نموده است، و اگر معنای **«امشاج»** چنین قرار داده شود، پس با ذکر آن بزرگترین شبهه‌ی منکرین قیامت از بین خواهد رفت؛ زیرا نزد ناخداشناسان، بزرگترین شبهه و اشکال در قیام قیامت و زنده شدن بار دوم مردگان، آن است، که وقتی انسان بمیرد، خاک و ریز ریز شده در دنیا پراکنده می‌شود، پس جمع کردن آنها برای بار دوم و دمیدن روح در آنها در نظرشان امری ناممکن می‌باشد، و چون «امشاج» به اخلاط تفسیر شود، جوابی واضح برای شبهه‌ی آنان خواهد بود، که در نخستین آفرینش انسان، نیز ذرّات و اجزای کل جهان وجود داشت، پس کسی که نخستین آفرینش برایش مشکل نبود، در آفرینش بار دوم چه مشکلی برای او پدید می‌آید، و با توجّه به این تفسیر، اضافه نمودن لفظ امشاج در اینجا، می‌تواند برای یک استفاده‌ای مستقل باشد، والله اعلم.

﴿نَّبْتَلِيهِ﴾ از ابتلا مشتق است که به معنای امتحان و آزمایش می‌آید، که بیان حکمت و غرض آفرینش انسانی است، یعنی هدف از آفرینش انسان با این وضع، آزمایش اوست، که توضیحش در آیات قبلی آمده است، که ما بوساطت انبیاعلیهم‌السلام، و کتب آسمانی، راه را به او نشان دادیم، که این راه به سوی جنّت و آن راه دیگر به سوی جهنّم می‌رود، و به او اختیار دادیم، که هرکدام راه را می‌خواهد، برگزیند، و در اثر آن، نوع انسان، به دو گروه تقسیم

گردید: ﴿إِمَّا شَاكِراً وَ إِمَّا كَفُوراً﴾[1]، یعنی یکی از آن دو گروه، خالق و آفریدگار خود را شناخت و شکر او را بجا آورده به او ایمان آورد، و گروه دوم نعمتهای خدا را ناسپاسی کرده، کافر شد، سپس پاداش و سزای آن دو گروه بیان می‌گردد، که برای کفّار زنجیرها، طوق و جهنّم است، و برای ابرار یعنی کسانی که به ایمان و طاعت پایبند ماندند، نعمتهای بزرگی است، که جلوتر از همه آشامیدنی‌ها را ذکر نمود که به آنها چنان جام شراب داده می‌شود، که با کافور آمیخته شده است، ﴿يَشْرَبُونَ مِن كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُوراً﴾ بعضی از مفسّرین فرموده‌اند که: «کافور» نام یکی از چشمه‌های جنّت است، که آبش جهت فزونی لذت و کیف در این نوشابه‌ها آمیخته می‌شود، و اگر مقصود، آن معنای مشهورش باشد، لازم نیست کافور جنّت مانند کافور دنیا قابل آشامیدن نباشد، بلکه خصوصیاتش از کافور دنیا جداست.

﴿عَيْناً يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللهِ﴾ لفظ «عَيْناً» از نظر ترکیب نحوی می‌تواند از کافور بدل قرار گیرد، در این صورت چنین متعیّن می‌شود که مراد از کافور، در آیه‌ی مذکور، چشمه‌ای از چشمه‌های بهشت است. و مقصود از «عِبَادُ اللهِ» همان بندگان نیک خدا هستند که ذکر آنها قبلاً تحت عنوان ابرار آمده است، و اگر «عَيْناً» بدل از «مِنْ كَأْسٍ» قرار گیرد، پس این بیان چشمه و آب دیگری است، و در این صورت، مراد از «عِبَادُ اللهِ» گروه دیگری از اهل بهشتند که از درجه‌ای پایین‌تر از ابرار، برخوردارند.

﴿يُوفُونَ بِالنَّذْرِ﴾ این آیه توضیح آن است، که انعام و جوایز فوق، برای ابرار و عبادالله بر چه اساسی بوده است، فرمود که: آنان اموری را که به صورت نذر (منّت) برای خدا بر خود لازم قرار می‌دادند، آنها را انجام می‌دادند، معنای لفظی نذر، آن است که شما کاری را بر خود لازم قرار دهید، که از نظر شرع واجب نباشد، پس از این الزام، انجام آن از روی شرع

---

۱ - انسان، ۳.

واجب است، که تفصیلش تا اندازه‌ای در آینده خواهد آمد، در اینجا، ایفای نذر را علّتی برای اجر عظیم و پاداشهای اهل جنّت برشمرده است، و اشاره به این است، که وقتی آنان به ادا نمودن امور واجب کرده از جانب خود، اهتمام می‌ورزند، به طریق اولی به ادای فرایض و واجباتی که در اختیار آنها نیست، بلکه از جانب خدا واجب شده است، اهتمام خواهند ورزید، بدین ترتیب ایفای نذر در حقیقت، ادای کلّیه‌ی واجبات و فرایض شرعی می‌شود. و سبب انعام جنت، اطاعت کامل و ادای تمامی فرایض و واجبات خواهد شد، به هر حال از این جمله اهمّیّت و وجوب ایفای نذر ثابت گردید.

مسئله: برای انعقاد نذر (منّت)، شرایطی چند وجود دارد: نخست آن که کاری که نسبت به انجام آن نذر کرده می‌شود، جایز و حلال باشد، نه معصیت، لذا اگر کسی برای کردن گناهی و یا کار ناجایزی نذر نمود، بر او لازم است، که قسم خود را بشکند، و آن کار را انجام ندهد، و کفّاره‌ی قسم را ادا نماید.

دوم آن که آن کار از جانب خداوند واجب نباشد، لذا اگر کسی برای ادای نماز فرضی یا واجبی که از قبل بر او واجب‌الادا بوده است، مانند نمازهای پنجگانه و وتر نذر کرد، نذر او لغو می‌باشد؛ زیرا بدون نذر انجام آنها لازم است.

شرط سوم نزد امام اعظم ابوحنیفه این است، کاری را که به وسیله‌ی نذر بر خود واجب می‌گرداند، از جنس آن، در شرع عبادتی واجب وجود داشته باشد، مانند نماز، روزه، صدقه، قربانی و غیره و امری که از جنس آن در شرع عبادتی مقصودی نباشد، با نذر کردن، لازم نمی‌شود، مانند عیادت بیماران و تشییع جنازها و غیره، که اگر چه اینها عبادات هستند، امّا عبادات مقصودی نیستند، جهت دریافت احکام مفصّل نذر و قسم، باید به کتب فقه

مراجعه نمود.

﴿وَ يُطْعِمُونَ ٱلطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِيناً وَ يَتِيماً وَ أَسِيراً﴾ یعنی این انعام‌های اهل جنّت، بدان جهت است، که آنان در دنیا به مسکینان، یتیمان و اسیران طعام می‌دهند، حرف «عَلىٰ» در جمله «عَلىٰ حُبِّهِ» به معنای مع است، و مقصود این‌که آنان در چنین حالاتی نیز به غریبان طعام می‌دهند که آن طعام برای خودشان محبوب و پسندیده باشد، چنین نیست که غذای مازاد خود را به آنها بدهند، بدیهی است که غذا دادن به مسکین و یتیم عبادتی هست، و نیز ظاهر است که مراد از اسیر، آن است که طبق اصول شرع به اسارت در آید، اعم از این‌که کافر یا مسلمانی مجرم باشد، در هر صورت وظیفه‌ی حکومت اسلامی است که به او غذا بدهد، و کسی که به اسیران غذا می‌دهد، گویا به حکومت اسلامی و بیت المال کمک می‌کند، لذا غذا دادن به اسیر کافر نیز موجب ثواب است، بویژه در آغاز اسلام که غذای اسیران در میان مسلمانان توزیع و به عهده‌ی آنها گذاشته می‌شد، چنان‌که با اسرای غزوه‌ی بدر انجام گرفت، ﴿قَوَارِيرَا مِن فِضَّةٍ﴾ ظروف در دنیا کثیف می‌شوند، و نمی‌توانند مانند آیینه قرار گیرند، و آنچه از شیشه ساخته می‌شود، نمی‌تواند نقره باشد، پس بین این دو، تضاد برقرار است، امّا از ویژگیهای جنّت است که نقره‌ی آنجا، مانند شیشه شفاف می‌باشد.

حضرت ابن عبّاس فرموده است که: هر آنچه در جنّت می‌رسد، نظیر و شبیه آن در دنیا نیز میسّر می‌گردد، غیر از لیوانها و ظرفهایی که از نقره ساخته می‌شوند، که مانند آیینه شفّاف نمی‌باشند، ﴿وَ يُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْساً كَانَ مِزَاجُهَا زَنجَبِيلاً﴾ مراد از زنجبیل، همین زنجبیل معروف است که اعراب آمیزش آن را در شراب می‌پسندیدند، بنابراین، آن در بهشت نیز برگزیده شد، و بعضی حضرات فرموده‌اند که: در نعمتهای جنّت و چیزهای دنیا غیر از اشتراک اسمی، اشتراک دیگری نیست، و نمی‌توان زنجبیل آنجا را با

زنجبیل دنیا مقایسه نمود.

﴿وَ حُلُّوٓا أَسَاوِرَ مِن فِضَّةٍ﴾ «أَسَاوِرَ» جمع سِوار است که به النگو گفته می‌شود، که زنان در دست می‌پوشند، در این آیه النگو نقره‌ای ذکر شده است، و در آیه‌ی ۳۱ سوره‌ی «کهف»، ﴿أَسَاوِرَ مِن ذَهَبٍ﴾ آمده است، یعنی دستوانه‌ی طلایی، هیچ تضادی در بین آنها وجود ندارد؛ زیرا امکان دارد که گاهی النگو نقره‌ای و گاهی دیگر النگو طلایی به دست کنند، یا النگوهای بعضی از نقره و از بعضی دیگر طلا باشند، ولی در هر صورت جای یک سؤال باقی است، و آن این‌که النگو چه از طلا باشد و چه از نقره باشد به هر حال زیور هست که زنان آن را استعمال می‌کنند، و پوشیدن آن برای مردان عیب محسوب می‌شود، در پاسخ باید گفت اختصاص امری به مردان یا زنان، و مستحسن یا قبیح بودن آن برای آنها، تابع عرف و عادت می‌باشد، در بعضی ممالک چیزی ممکن است بسیار معیوب و قبیح تلقی شود، در صورتی که به نزد ملل دیگر ممکن است آن بسیار مستحسن قرار داده شود؛ در دنیا نیز پادشاهان کسریٰ النگو به دست می‌کردند، و از زیورها، در تاج استعمال می‌کردند، که این شأن اعزاز و امتیازی آنها تلقی می‌شد، بعد از این که کشور کسریٰ به دست مسلمانان فتح گردید و کل خزاین بطور غنیمت به دست مسلمانان رسید در آنها النگو کسریٰ نیز وجود داشت، وقتی در ممالک و ملل مختلف جهان با تفاوت کوچک جغرافیایی و ملّی، امکان دارد، این معامله مختلف باشد، جایی ندارد که بهشت را بر دنیا قیاس کرد، لذا امکان دارد پوشیدن النگو در آنجا برای مردان، مستحسن باشد.

﴿إِنَّ هَـٰذَا كَانَ لَكُمْ جَزَآءً وَكَانَ سَعْيُكُم مَّشْكُورًا﴾ یعنی پس از این‌که اهل بهشت به بهشت می‌رسند، از طرف خداوند مورد خطاب قرار می‌گیرند، که این نعمتهای محیّرالعقول جنّت، پاداش آن اعمال شماست، که در دنیا انجام داده بودید، و اعمال شما در دربار الهی مقبول واقع شده است، این

کلمات به آنان به صورت تبریک گفته می‌شود.
اگر از اهل عشق و محبّت بپرسند، خواهند گفت: که تمام نعمتهای بهشت یک طرف و این خطاب طرف دیگر و از همه‌ی نعمتها افزون‌تر است؛ زیرا خداوند در آن، سند رضایت کامل خود را به آنها می‌دهد، پس از ذکر نعمتهای عمومی اهل جنّت، آن انعامات ویژه را ذکر می‌کند، که بر آن‌حضرتﷺ مبذول فرموده است، بزرگتر از همه‌ی آنها، تنزیل قرآن است، پس از ذکر این انعام بسیار بزرگ، نخست به آن‌حضرتﷺ هدایت گردید، که آنچه از طرف کفّار و مخالفین از روی ضد و عناد، انکار و ایذایی که به شما می‌رسد، با آنها به صبر و استقامت مقابله بفرما، و سپس عبادت خدا را شغل شبانه روزی خود قرار ده، که در اثر آن، اذیّت و آزار کفّار، زدوده خواهند شد.
در پایان علّت اصرار ورزیدن کفّار معاند بر کفر را، بیان فرمود که: آن جهّال، در لذات فانی و سطحی دنیا، چنان مست و مغرور شده‌اند، که از سرانجام، یعنی آخرت، کاملاً غافل شده‌اند، در حالی که ما در دنیا، نیز در وجود خود آنها، چیزهایی گذاشته بودیم، که اگر قدری در آنها فکر و تأمّل می‌کردند، خالق و مالک خود را می‌شناختند، که: ﴿**نَّحْنُ خَلَقْنَـٰهُمْ وَ شَدَدْنَآ أَسْرَهُمْ**﴾ ما آنها را آفریدیم و در صنعت وجود آنان، این کمال را نشان دادیم، که مفاصل آنها را مستحکم و مضبوط ساختیم.

کرشمه‌ی قدرت الهی در ساخت مفاصل انسانی

در این آیه‌ی فوق، به این مطلب اشاره شده است که اگر انسان به یکایک مفاصل خویش بنگرد، که به مقتضای حکمت و راحت آدمی، مفاصل نرم و نازک دیده می‌شوند، و با رگهای نرم به همدیگر پیوند داده شده‌اند، که اقتضای طبعی آنها چنین بود که ظرف دو سال ساییده شده و از

هم می‌گسستند، بویژه وقتی که شب و روز در حرکت می‌باشند، که باید تکه تکّه می‌شدند، و با چنین حرکاتی در همه شبانه روز، فنر آهن نیز در ظرف دو سال ساییده شده می‌شکند، این اعصاب نرم و نازک را مشاهده نمایید، که چگونه مفاصل اعضا را به همدیگر پیوند داده‌اند، که نه ساییده می‌شوند، و نه می‌شکنند، و انسان به مفاصل انگشتان دست خود بنگرد، و محاسبه کند، که در طول عمر، آن مفاصل چقدر حرکت کرده‌اند، و چه اندازه زور و فشار بر آنها وارد شده است، که اگر آهن و فولاد هم می‌بودند، می‌ساییدند، امّا این مفاصل باوجود این که هفتاد و یا هشتاد سال و یا بیشتر حرکت می‌کنند، به جای خود باقی می‌مانند، فتبارک الله احسن الخالقین.

تمت سورة الدهر بحمد الله.

و تمت الترجمة بعد اذان الفجر قبیل الصلوة من یوم الاحد سادس عشر من شهر جمادی الاخریٰ سنه ۱۴۱۰ هـ و نسأل الله أن یوفقنا لإتمام الباقی و یجعله وسیلة للنجاة من عذابه و عقابه اللهم آمین.

* * *

سورة المرسلٰت

سورة المرسلٰت مكية و هی خمسون آية و فيها ركوعان

سوره‌ی مرسلات در مکّه نازل‌شده ودارای پنجاه‌آیه و دو رکوع می‌باشد

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

شروع به نام خدای بی‌حد مهربان و بی‌نهایت رحیم

وَالْمُرْسَلٰتِ عُرْفاً ﴿١﴾ فَالْعٰصِفٰتِ عَصْفاً ﴿٢﴾ وَالنّٰشِرٰتِ نَشْراً ﴿٣﴾

قسم به بادهای وزنده دل خوش کننده. باز تند و زنده با فشار. و بردارنده برداشتن.

فَالْفٰرِقٰتِ فَرْقاً ﴿٤﴾ فَالْمُلْقِيٰتِ ذِكْراً ﴿٥﴾ عُذْراً أَوْ نُذْراً ﴿٦﴾

پس پاره‌کننده تقسیم‌کنان. باز به‌فرشتگان فرود آورنده‌ی وحی. برای دفع‌عذر یا ترساندن.

إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَوٰقِعٌ ﴿٧﴾ فَإِذَا النُّجُومُ طُمِسَتْ ﴿٨﴾ وَ

همانا آنچه وعده داده شدید، واقع شدنی است. باز وقتی که ستارگان محو کرده شوند. و

إِذَا السَّمَآءُ فُرِجَتْ ﴿٩﴾ وَ إِذَا الْجِبَالُ نُسِفَتْ ﴿١٠﴾ وَ إِذَا الرُّسُلُ

وقتی که در آسمان شکاف پدید آید. و وقتی کوهها پرانده شوند. و وقتی‌که وقت رسولان

أُقِّتَتْ ﴿١١﴾ لِأَيِّ يَوْمٍ أُجِّلَتْ ﴿١٢﴾ لِيَوْمِ الْفَصْلِ ﴿١٣﴾ وَ مَآ أَدْرٰكَ

مقرّرگردد. برای چه‌روزی در آن چیزها مهلت داده‌شود. برای‌روز داوری. و تو چه‌می‌دانی

مَا يَوْمُ الْفَصْلِ ﴿١٤﴾ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ ﴿١٥﴾ أَلَمْ نُهْلِكِ الْأَوَّلِينَ ﴿١٦﴾

که‌چیست‌روز داوری. وای درآن‌روز برای تکذیب‌کنندگان. آیا هلاک نکردیم گذشتگان را.

ثُمَّ نُتْبِعُهُمُ الْأَخِرِينَ ﴿۱۷﴾ كَذَٰلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ ﴿۱۸﴾ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ
سپس پشت سرشان می‌گذاریم بازماندگان را. چنین می‌کنیم با گنهکاران. وای در آن روز

لِّلْمُكَذِّبِينَ ﴿۱۹﴾ أَلَمْ نَخْلُقكُّم مِّن مَّاءٍ مَّهِينٍ ﴿۲۰﴾ فَجَعَلْنَٰهُ فِى قَرَارٍ
برای تکذیب‌کنندگان. آیانیافریدیم‌شمارا ازآبی بی‌ارزش. پس‌گذاشتیم آن‌را در قرارگاهی

مَّكِينٍ ﴿۲۱﴾ إِلَىٰ قَدَرٍ مَّعْلُومٍ ﴿۲۲﴾ فَقَدَرْنَا فَنِعْمَ الْقَٰدِرُونَ ﴿۲۳﴾ وَيْلٌ
مستحکم. تامدّتی مقرّر. پس آن را توانستیم تکمیل‌کنیم، پس ما خوب تواناهستیم. وای

يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ ﴿۲۴﴾ أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتاً ﴿۲۵﴾ أَحْيَاءً وَ
در آن روز برای تکذیب کنندگان. آیا نساختیم زمین را جمع کننده. زندگان و

أَمْوَٰتاً ﴿۲۶﴾ وَ جَعَلْنَا فِيهَا رَوَٰسِىَ شَٰمِخَٰتٍ وَ أَسْقَيْنَٰكُمْ فُرَاتاً ﴿۲۷﴾
مردگان. وگذاشتیم‌در زمین جهت‌سنگینی کوههای‌بلند، ونوشانیدیم شما را آب شیرین.

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ ﴿۲۸﴾ انطَلِقُوا إِلَىٰ مَا كُنتُم بِهِ تُكَذِّبُونَ ﴿۲۹﴾
وای در آن روز برای تکذیب کنندگان. بروید ببینید آنچه را که تکذیب می‌کردید.

انطَلِقُوا إِلَىٰ ظِلٍّ ذِى ثَلَٰثِ شُعَبٍ ﴿۳۰﴾ لَّا ظَلِيلٍ وَ لَا يُغْنِى مِنَ
بروید در سایه‌ای دارای سه شعبه. که نه دارای سایه عمیق، و نه بدرد می‌خورد از

اللَّهَبِ ﴿۳۱﴾ إِنَّهَا تَرْمِى بِشَرَرٍ كَالْقَصْرِ ﴿۳۲﴾ كَأَنَّهُ جِمَٰلَتٌ صُفْرٌ ﴿۳۳﴾
تپش. آن اتش، می‌اندازد شررهایی، مانند ساختمان. گویا آنها شتران زرد رنگ هستند.

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ ﴿۳۴﴾ هَٰذَا يَوْمُ لَا يَنطِقُونَ ﴿۳۵﴾ وَ لَا
وای در آن روز برای تکذیب کنندگان. این روزی است که صحبت نمی‌کنند. و نه

يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ ﴿۳۶﴾ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ ﴿۳۷﴾ هَٰذَا يَوْمُ
به‌آنها دستوری می‌رسدکه توبه کنند. وای در آن‌روز برای تکذیب کنندگان. این‌است روز

اَلْفَصْلِ جَمَعْنَـٰكُمْ وَالْأَوَّلِينَ ﴿۳۸﴾ فَـإِن كَـانَ لَكُـمْ كَـيْدٌ فَكِـيدُونِ ﴿۳۹﴾
داوری، جمع‌کردیم شمارا وگذشتگان‌را. پس اگر تدبیری دارید آن‌را علیه مـن بـه‌کـار گـیرید.

وَيْلٌ يَـوْمَئِذٍ لِّـلْمُكَذِّبِينَ ﴿۴۰﴾ إِنَّ اَلْـمُتَّقِينَ فِـى ظِـلَـٰلٍ وَ عُـيُونٍ ﴿۴۱﴾ وَ
وای در آن روز بـرای تکـذیب کـنندگان. هـمانا تـرسندگان در سایه‌ها و جـویها هسـتند. و

فَوَٰكِهَ مِمَّا يَشْتَهُونَ ﴿۴۲﴾ كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيٓـًٔا بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿۴۳﴾ إِنَّـا
میوه‌هایی‌که آنها می‌خواهند. بخورید و بـنوشید گـوارا، در پـاداش کـارهایی کـه مـی‌کردید. مـا

كَذَٰلِكَ نَـجْزِى اَلْـمُحْسِنِينَ ﴿۴۴﴾ وَيْـلٌ يَـوْمَئِذٍ لِّـلْمُكَذِّبِينَ ﴿۴۵﴾ كُـلُوا وَ
چـنین پـاداش مـی‌دهیم نـیکوکاران را. وای در آن روز بـرای تکـذیب کـنندگان. بـخورید و

تَـمَتَّعُوا قَـلِيلاً إِنَّكُـمْ مُّـجْرِمُونَ ﴿۴۶﴾ وَيْـلٌ يَـوْمَئِذٍ لِّـلْمُكَذِّبِينَ ﴿۴۷﴾
اسـتفاده‌ببرید چـندروزی، یـقیناًشما هسـتید گـنهکار. وای در آن‌روز بـرای تکـذیب‌کنندگان.

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمُ ارْكَعُوا لَا يَـرْكَـعُونَ ﴿۴۸﴾ وَيْـلٌ يَـوْمَئِذٍ لِّـلْمُكَذِّبِينَ ﴿۴۹﴾
وهرگاه گفته شود به‌آنها که خـم‌شوید، خـم نـمی‌شوند. وای در آن‌روز بـرای تکـذیب‌کنندگان.

فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُـونَ ﴿۵۰﴾
پس به‌چه سخنی بعدازاین، یقین‌می‌کنید.

خلاصه‌ی تفسیر

قسم به بادهایی که برای نفع رسانی فرستاده می‌شوند، و قسم به آن بادهایی‌که به تندی می‌وزند، (که از آنها احتمال خطر می‌رود،) و بادهایی که (ضمن برداشتن،) ابرها را گسترش می‌دهند، (که پس از آنها باران می‌بارد) و باز به آن بادهایی که ابرها را (پس از باریدن باران،) پراکنده می‌سازند، و باز به آن بادهایی که یاد خدا یعنی توبه یا ترس را (بر دل) القا می‌کنند، (این بادها از آن جهت که دال بر قدرت کامل خدا می‌باشند، آدمی

را به سوی خالق کاینات متوجّه می‌کنند، که آن به دو صورت است: یکی ترس که چون آثارش از بادها نمایان گردد، دوم از راه توبه و معذرت خواهی، که می‌تواند به صورت خوف یا رجا باشد، و اگر بادها نافع باشند پس نعمت‌های خدا را یاد کرده، تشکّر می‌کنند، و از تقصیرات خویش عذر می‌خواهند، و اگر ترسناک باشند از عذاب الهی ترسیده از گناهها توبه می‌کنند، سپس جواب قسم می‌آید،) که آنچه به شما وعده داده می‌شود، همانا واقع خواهد شد، (که مقصود از آن، قیامت است، و همه‌ی این قسمها مناسبتی کامل با قیامت دارند؛ زیرا بعد از نفخه‌ی اولی، واقعه‌ی فنای کل جهان، شبیه به بادهای تند و تیز است، و زنده شدن مردگان بعد از نفخه‌ی دومی، شبیه وقایع بادها نافع می‌باشد، که از آنها باران و از باران حیات نباتات نشأت می‌گیرد، سپس به وقوع، بطور تفریع، می‌فرماید:) هنگامی که ستارگان بی‌نور می‌شوند، و وقتی آسمان می‌شکافد، و وقتی که کوهها به هوا می‌پرند، و وقتی که همه‌ی پیامبران در وقت مقرّر جمع کرده می‌شوند، (آنگاه است که داوری می‌شود، سپس وضع هولناکی آن روز، بیان می‌گردد، که آیا آگاهید؟) که به چه روزی معامله‌ی پیامبران اجرا می‌گردد، (سپس جواب می‌دهد، که) به روز داوری (به التوا گذاشته شد، از این سؤال و جواب چنین بر می‌آید، که کفّاری که همیشه رسولان را تکذیب می‌کنند، و چون به علّت تکذیب شان از عذاب آخرت ترسانیده می‌شوند، قیامت را نیز تکذیب می‌نمایند، و این تکذیب فی نفسه متقاضی آن است، که داوری وقایع رسولان که با کفّار پیش می‌آید، الآن انجام پذیرد، و در اثر تأخیرش فرصت بیشتری به کفّار می‌رسد، تا انکار و تکذیب کنند، و مسلمانان بطور طبعی با شتاب آن را خواهانند، که در این آیه، در همین خصوص، پاسخ داده شده است، که خداوند متعال با توجّه به بعضی حکمتها، آن را به تأخیر انداخته است، امّا بطور حتمی واقع خواهد شد،) و (سپس هولناکی آن روز

داوری را ذکر می‌نماید، که) شما چه می‌دانید که آن روز داوری، چگونه خواهد بود، (بسیار سخت است، و کسانی که این امر حق یعنی وقوع قیامت را تکذیب می‌کنند، به یاد داشته باشند، که) بر بادی است برای تکذیب کنندگان (روز برحق، سپس تخویفی بواسطه نظایر سابق برای مردم زمان حال آمده است، که) آیا ما کفّار گذشته را (بوسیله عذاب) هلاک نکردیم، سپس بازماندگان را نیز (در این عذاب) با آنها (گذشتگان) ملحق خواهیم ساخت، (کفّار زمان شما را نیز به هلاکت خواهیم رساند، چنان که در غزوات بدر و غیره انجام گرفت،) ما با مجرمان چنین خواهیم کرد، (آنها را بواسطه کفرشان چه در هر دو جهان و چه تنها در آخرت، سزا خواهیم داد، و کسانی که استحقاق عذاب بر کفر را انکار می‌کنند، بدانند که) نابودی است برای تکذیب کنندگان (آن روز برحق، سپس جهت نزدیک قرار دادن وقوع قیامت و احیای مردگان در اذهان، فرمود که:) آیا شما را از آبی بی‌ارزش (نطفه) نیافریدیم، (شما در ابتدا نطفه بودید،) سپس ما آن را تا مدّتی مقرّر در جای مضبوط (رحم زن) قرار دادیم، خلاصه، ما (برای همه این تصرّفات) اندازه‌ای مقرّر کردیم، پس (بدانید که) ما چه مقرّر کننده‌ی نیکی هستیم، (در اینجا قدرت خداوند، بر زنده کردن مردگان، برای بار دوم، به اثبات رسید؛ پس کسانی که این امر برحق یعنی قدرت بر برانگیختن را تکذیب می‌کنند، به یاد داشته باشند که) نابودی است برای تکذیب کنندگان، (آن روز برحق، در آینده بعضی از نعمت‌های خود را بیان می‌کند، که با آنها به سوی طاعت و ایمان، ترغیب پدید می‌آید، یعنی) آیا ما زمین را جمع کننده زندگان و مردگان قرار ندادیم، (که زندگی روی آن به منتها می‌رسد، و پس از مردن به صورت دفن، غرق، سوختن و خاک شدن در اجزای زمین جذب می‌گردند، و نعمت بودن این حالت، پس از مرگ، چنین است، که اگر مردگان خاک نمی‌شدند، زندگان پریشان شده از آنها بدتر

می‌شدند، که جای سکونت بلکه رفت و آمد برایشان پیدا نمی‌شد،) و ما در آن (زمین) کوههای بلندی قرار دادیم (که منافع بسیاری را دربر دارند،) و ما به شما آب شیرین نوشانیدیم، (چه این نعمت جداگانه‌ای قرار داده شود، و چه آن را متعلّق به زمین گفت؛ زیرا مرکز و منبع آب، نیز زمین است، و مقتضای این نعمتها، وجوب توحید است، پس کسانی که این امر بر حق وجوب توحید را تکذیب می‌کنند، بدانند که) بربادی است برای تکذیب کنندگان (آن امر برحق، سپس بعضی مجازاتهای قیامت بیان می‌گردد، که به کفّار در روز قیامت گفته خواهد شد، که) بروید به سوی عذابی که آن را تکذیب می‌کردید، (از جمله‌ی آن عذابها، یکی این است که در این حکم، بیان می‌گردد، که) بروید به سوی سایبانی که دارای سه شعبه است، که نه سایه (سردی) دارد، و نه از گرمی حفاظت می‌کند، (مقصود از سایبان، دودی است که از جهنّم برمی‌خیزد، چون بسیار است و نیز بالا می‌رود، تقسیم به سه شعبه می‌گردد[1]. و تا زمان فراغت از حساب، کفّار در احاطه‌ی همین دود باقی می‌مانند، هم چنان که مقبولان در زیر سایه عرش قرار می‌گیرند[2]. سپس احوال دیگر این دود، بیان می‌شود، که) شراره می‌باراند، مانند ساختمانهای بزرگ، مانند شترهای زردرنگ (قانون است که شراره چون از آتش برمی‌خیزد بزرگ است، سپس بسیار کوچک شده بر زمین می‌ریزد، پس تشبیه اوّل به اعتبار حالت ابتدایی و تشبیه ثانی به اعتبار حالت نهایی است[3]، پس کسانی که این واقعه‌ی بر حق را تکذیب می‌کنند، بدانند که) نابودی است برای تکذیب کنندگان (آن روز بر حق، سپس واقعه‌ی دیگری متعلّق به کفّار بیان می‌گردد، که) آن روزی است که مردم نمی‌توانند در آن صحبت کنند، و نه به آنها اجازه‌ی (عذرخواهی) داده

---

۱ - کما فی‌الطبری عن قتاده.
۲ - کذا فی‌الخازن.
۳ - کذا فی‌الروح.

می‌شود، که عذر بیان کنند؛ (زیرا در واقع عذر موجّهی نخواهند داشت، و کسانی که این واقعه‌ی بر حق را تکذیب می‌کنند، بدانند که) نابودی است برای تکذیب کنندگان (حق، در آن روز، سپس بیان آن روز است که به آنها گفته می‌شود که) این‌است روز داوری (که شما آن را تکذیب می‌کردید) ما (امروز) شما را و گذشتگان را (برای داوری) جمع کردیم، پس اگر در پیش شما (برای نجات از نتیجه‌ی داوری امروز،) تدبیری هست، پس آن را علیه من به کار ببرید، (کفّار که این واقعه‌ی حق را نیز تکذیب می‌کنند، بدانند که) بربادی است برای تکذیب کنندگان (حق در آن روز، سپس در مقابل کفّار ثواب اهل ایمان بیان می‌گردد، که) همانا پرهیزگاران در زیر سایه‌ها و چشمه‌ها و میوه‌های مرغوب خواهند بود (و به آنها گفته می‌شود که) به پاداش اعمال (نیک) خویش، بخورید، و بنوشید که گوارای‌تان باد، ما به نیکان چنین پاداش می‌دهیم، (و کفّار نعمتهای بهشت را نیز تکذیب می‌کنند، پس بدانند که) نابودی است برای تکذیب کنندگان (حق در آن روز، سپس کفّار را توبیخ و تنبیه می‌کند، که ای کفّار) چند روزی دیگر (در دنیا) بخورید و استفاده ببرید، (به زودی بخت بد شما را فرا خواهد گرفت، چرا که) شما یقیناً مجرم هستید، (و وضع مجرمان چنین خواهد شد، و کسانی که سزای جرم را تکذیب می‌کنند، بدانند که) نابودی است برای تکذیب کنندگان (حق در آن روز، و وضع سرکشی و جرم کفّار چنین است که) وقتی به آنها گفته می‌شود، (به سوی خدا) خم بشوید (ایمان و بندگی را اختیار کنید،) خم نمی‌شوند، (پس چه جرمی بالاتر از این خواهد بود، و آنان جرم بودن آن را نیز تکذیب می‌کنند، پس بدانند که) نابودی است برای تکذیب کنندگان (حق در آن روز، و مقتضای این تفریعات و تهدیدات قرآنی، این بود که به محض شنیدن بترسند، و ایمان بیاورند، امّا چون از این هم متأثّر نشدند) پس بعد از این (قرآن بلیغ الالفاظ و الانذار،) به کدام سخن

ایمان می آورند، (این متضمّن توبیخی است برای کفّار، و مأیوس گردانیدن آن‌جناب ﷺ، از ایمان آنهاست.)

معارف و مسایل

در صحیح «بخاری» از حضرت عبدالله بن مسعود روایت است که گفت: همراه رسول‌خدا ﷺ در غاری در مِنیٰ بودیم، که ناگهان سوره‌ی «مرسلات» نازل گردید، و رسول خدا ﷺ آن را می‌خواند و من با شنیدن آن از دهان مبارک آن‌حضرت ﷺ آن را حفظ کردم، و دهان مبارک آن‌حضرت ﷺ از حلاوت آن رطب (شاداب) می‌شد، که ناگهان ماری بر ما حمله نمود، رسول‌خدا ﷺ به قتل آن دستور داد، ما که به سوی آن متوجّه شدیم، گریخت، آنگاه رسول‌خدا ﷺ فرمود: هم چنان که شما از شر آن در امان ماندید، آن نیز از شر شما محفوظ ماند[1].

خداوند متعال در این سوره، به چند چیز قسم یاد کرده و سپس وقوع یقینی قیامت را بیان فرمود، اسم آن چیزها در قرآن برده نشده است، امّا پنج صفت از آنها ذکر گردیده است: **«مرسلات، عاصفات، ناشرات، فارقات و ملقیات الذکر»** و در حدیث مرفوعی نیز تصریح نگردیده است، که موصوفات این پنج صفت چه چیزهایی هستند، بنابراین، صحابه و تابعین در باره‌ی آن، نظریات مختلفی دارند، بعضی حضرات فرموده‌اند که موصوفات، صفات پنجگانه، فرشتگانند، و امکان دارد گروههای مختلفی از ملایکه، حامل این صفات مختلف باشند، و بعضی دیگر موصوف این صفات را بادها قرار داده‌اند، و امکان دارد آنها نیز اقسام و انواع مختلفی داشته باشند، لذا می‌تواند صفات آنها نیز مختلف باشد، و بعضی حضرات موصوف این صفات را خود انبیا و رسل قرار داده‌اند، بنابراین، ابن جریر طبری در این باره توقّف و سکوت را

۱ - ابن کثیر.

سالم‌ترین راه قرار داده است، که احتمال دارد هر دو مراد باشند، لذا نمی‌توان یکی را بطور قطعی و یقینی معیّن کرد، شکی نیست که بعضی از صفات پنجگانه‌ای که در اینجا ذکر شده است، به ملایکه بیشتر می‌خورد، و اگر آنها را صفات بادها بگوییم، لازم می‌آید تاویل به کار بریم، بعضی بگونه‌ای است که با بادها مناسبت بیشتری دارد، که اگر آنها را صفات فرشتگان قرار دهیم نیاز به تاویل پیش می‌آید، لذا داوری ابن‌کثیر در اینجا نمایان‌تر است که فرموده است: صفات سه‌گانه قبلی، از آن بادهاست، که در آنها به بادها قسم یاد شده است، و دو صفات دیگر صفات فرشتگان‌اند، که در آنها به فرشتگان قسم یاد شده است.

چون در خلاصه‌ی تفسیر همه‌ی اینها صفات ریاح قرار داده شدند، تأویل دو صفت آخر را در آنجا ملاحظه فرمودید، هم چنین‌کسانی که همه را صفات ملایکه قرار داده‌اند برای مرتبط نمودن سه صفت قبلی: «**مرسلات، عاصفات و ناشرات**» باید به این قبیل تأویل اقدام نمایند، موافق به اختیار ابن کثیر، معانی این آیات از این قرار است: قسم به بادهایی که فرستاده می‌شوند، «عرفا» مفهوم عرفا می‌توان همان باشد که در خلاصه‌ی تفسیر ذکر شد، یعنی جود و سخا و نفع رسانی، بادهایی که باران می‌آورند جود و سخا و نفع رسانی آنها ظاهر است.

معنای دوم «عرفا» متتابعاً یعنی پیاپی می‌باشد، و اگر مراد از آن، این معنا باشد، پس مقصود این‌که: قسم به بادهایی که با حمل ابر و باران، پیاپی پشت سرهم می‌وزند، «عاصفات» از عصف مشتق است و معنای آن تند وزیدن باد است، و مراد از آن بادهایی است که به صورت گردباد و بادهای تندی که بسا اوقات در دنیا می‌وزند، و مقصود از «ناشرات» آن بادهایی است که پس از به پایان رسیدن باران، ابرها را تکّه پاره نموده پراکنده می‌کنند، و «فارقات» صفت فرشتگان است که با نازل کردن وحی الهی، در

میان حق و باطل فرق می‌گذارند، و «ملقیات ذکر» نیز صفت ملایکه است، و مراد از ذکر قرآن، یا مطلق وحی است، مقصود این‌که قسم به فرشتگانی که به وسیله‌ی وحی میان حق و باطل فرق و امتیاز می‌گذارند، و قسم به فرشتگانی که وحی و قرآن را بر انبیاعلیهم‌السلام القا می‌نمایند، و بدین شکل در هیچ صفتی نیاز به تأویل نیست.

امّا این سؤال مطرح است، که نخست به بادهای مختلفی و سپس به دو گروه از فرشتگان قسم یاد کرد، در میان آنها چه ارتباطی وجود دارد.

بدیهی است که کسی نمی‌تواند حکمتهای الهی را درک کند، ولی امکان دارد ربط و مناسبتش، این باشد که دو نوع باد، ابر آور و نافع، و گردباد مضر، از محسوسات می‌باشند، که هرکس آنها را می‌شناسد، لذا نخست به جهت تفکّر و اندیشیدن، آنها پیش کشیده شدند، سپس فرشتگان و وحی را به میان آورد که محسوس نیستند، امّا با اندک توجّهی می‌توان بر آنها یقین کرد.

﴿**عُذْراً أَوْ نُذْراً**﴾ این مرتبط و متعلّق به «**ملقیات ذکرا**» می‌باشد، یعنی این ذکر و وحی بدین خاطر بر انبیاعلیهم‌السلام نازل می‌شود، که برای مؤمنان اهل حق نسبت به کوتاهی‌هایشان معذرت خواهی قرار گیرد، و برای کفّار اهل باطل نذیر و ترساننده‌ای از عذاب ثابت گردد.

خداوند به بادها یا فرشتگان و یا به هر دو، قسم یاد نمود، که: ﴿**إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَوَٰقِعٌ**﴾ یعنی قیامت، حساب و کتاب، جزا و سزایی که به وسیله انبیاعلیهم‌السلام به شما وعده داده می‌شود، حتماً به وقوع خواهد پیوست، سپس نسبت به وقت وقوع آن، چند حالت ذکر می‌گردد: اوّل این‌که تمام این ستارگان بی‌نور خواهند شد، که می‌تواند صورت آن چنین باشد که تمام آنها از بین بروند، یا این‌که موجود بمانند امّا نور از آنها سلب گردد، و بدین شکل تمام جهان در تاریکی شدیدی غرق بشود، حالت دوم چنین بیان شد که

آسمانها شکافته می‌شوند، سوم این که کوهها مانند تارهای پنبه بر هوا پخش می‌شوند، چهارم این که ﴿وَ إِذَا ٱلرُّسُلُ أُقِّتَتْ﴾ «اقتت» از توقیت مشتق است که در اصل به معنای تعیین و تحدید وقت است، و به قول «زمخشری» گاهی به معنای رسیدن وقت مقرر، نیز می‌آید[1].

در اینجا، همین معنای دوم مناسب است، و معنای آیه این است، که میعاد و وقتی که برای انبیا و رسل علیهم‌السلام مقرّر گردیده بود، که جهت ادای شهادت در معاملات امتهای خویش حاضر شوند، آمد و رسید، بنابراین، در خلاصه‌ی تفسیر به جمع کردن علما ترجمه شد، سپس عظمت و هولناکی روز قیامت بیان می‌گردد، که آن روز، روز داوری است، و برای کفّار و مکذّبین جز بربادی، نصیبی دیگر نخواهد بود.

﴿وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ﴾ مطلب فوق را ادامی‌کند. «وَيْلٌ» به معنای هلاکت و بربادی است، و در روایات حدیث آمده است که ویل نام رودی است در جهنّم، که در آن ریم و خون جراحتهای اهل جهنّم، جمع می‌شوند، که مسکن مکذبین قرار داده می‌شود.

سپس برای عبرت گرفتن مردمان عصر حاضر برخی از احوال امّتهای گذشته بیان فرمود: ﴿أَلَمْ نُهْلِكِ ٱلْأَوَّلِينَ ۝ ثُمَّ نُتْبِعُهُمُ ٱلْأَخِرِينَ﴾ آیا ما گذشتگان را در اثر کفر و عنادشان از بین نبردیم، این اشاره به قوم عاد، ثمود، قوم لوط، قوم فرعون و غیره می‌باشند، سپس ﴿ثُمَّ نُتْبِعُهُمُ ٱلْأَخِرِينَ﴾ مطابق قرائت مشهور و معروف با سکون عین عطف بر «نهلك» است، که معنایش این است: آیا ما بعد از اولین، آخرین را پشت سر آنها هلاک نکردیم. لذا مراد از آخرین همان بازماندگان امّتهای گذشته می‌باشند، که هلاکت آنها قبل از نزول قرآن به وقوع پیوسته است، و در قرائت دیگری ﴿نُتبِعُهُمُ﴾ با ضم عین آمده است، که مطابق به آن، این جمله‌ای مستقل است، و مقصود از آخرین کفّار امّت

---

۱ - کما فی الروح.

محمّدی است، که بعد از خبر دادن از هلاکت امّتهای گذشته، خبر از هلاکت کفّار اهل مکّه است، که بعداً در غزوه بدر و غیره عذابی بوسیله‌ی مسلمانان بر آنها واقع شد.

تفاوتش فقط همین قدر است که بر امّتهای گذشته عذاب آسمانی نازل می‌شد، که همه‌ی روستاها و قصبات از بین می‌رفتند، و برای امّت محمّدی به جهت آن‌حضرتﷺ اکرام و اعزاز خاصّی انجام گرفت، که بر کفّار این امّت عذاب آسمانی نمی‌آید، بلکه عذاب بر آنها به صورت شمشیر مسلمانان می‌آید، که در آن هلاکت عمومی نیست، فقط مجرمان سرکش از بین می‌روند.

﴿أَلَمْ نَجْعَلِ ٱلْأَرْضَ كِفَاتاً ۝ أَحْيَآءً وَ أَمْوَٰتاً﴾ یعنی آیا ما زمین را برای مردمان زنده و مرده، کفات قرار ندادیم، «**کفات**» از کفت مشتق است که معنای آن آمیختن و جمع کردن است، کفات آن چیزی است که چیزهای بسیاری را در خود جمع کند، زمین را خداوند بگونه‌ای آفریده است که مردمان زنده روی پشت آن قرار دارند، و تمام مردگان در دل آن جمع هستند.

﴿إِنَّهَا تَرْمِي بِشَرَرٍ كَٱلْقَصْرِ ۝ كَأَنَّهُ جِمَٰلَتٌ صُفْرٌ﴾ «قصر» به معنای ساختمان بسیار بلند است، و «**جمالتٌ**» به معنای جمل، شتر را می‌گویند، «**صفر**» جمع اصفر به معنای زرد است، مقصود آیه این است که از آتش آن جهنّم، آن قدر شررهای بزرگی بالا می‌رود، که برابر با یک ساختمان بزرگی می‌باشد، سپس آنها پراکنده شده به تکّه‌های کوچک برابر با شتر زردرنگ در می‌آیند، و بعضی حضرات در اینجا صفر را به سیاه ترجمه کرده‌اند؛ زیرا که زردی شتر زرد مایل به سیاهی می‌باشد[1].

﴿هَٰذَا يَوْمُ لَا يَنطِقُونَ ۝ وَ لَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ﴾ یعنی کسی نمی‌تواند

---

۱ - روح.

در آن روز صحبتی کند، و نه به کسی اجازه داده می‌شود نسبت به کـردار خویش معذرت‌خواهی کند، و آنچه در آیات دیگر آمـده است کـه کفّار صحبت و معذرت خواهی می‌کنند، منافی با این، نیست؛ زیـرا در مـحشر مواقف و مقامات مختلفی می‌باشد، که در جای تکلّم و معذرت خواهـی ممنوع می‌شود، و در جایی دیگر مجاز می‌گردد[1].

﴿كُلُوا وَ تَمَتَّعُوا قَلِيلاً إِنَّكُمْ مُجْرِمُونَ﴾ بخورید و بیاشامید و چند روزی استراحت کنید؛ زیرا شما مجرم هستید، که سرانجام بـه عـذاب سـختی گرفتار خواهید شد، این خطاب به مکذّبین است، در این جهان که به وسیله‌ی انبیاء علیهم السلام به آنها گفته شده است، که این عیش و استراحت شما چند روزی بیش نیست، پشت سر آن عذابهای بسیاری متوجّه شماست[2].

﴿وَ إِذَا قِيلَ لَهُمُ ارْكَعُوا لَا يَرْكَعُونَ﴾ رکوع در اینجا در نزد بیشتر مفسّرین به معنای لغوی یعنی خم شدن و اطاعت کردن است، مقصود این است که وقتی در دنیا در خصوص اطاعت از احکام الهـی، بـه آنـها گـفته مـی‌شد، اطاعت نمی‌کردند، و بعضی فرموده‌اند که مراد معنای اصطلاحی است، و مقصود آیه این که وقتی آنان به سوی نـماز فـرا خـوانـده مـی‌شوند، نـماز نمی‌خوانند، و نماز با لفظ رکوع تعبیر شده است[3].

﴿فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ﴾ یعنی وقتی آنان به قرآن عجیب و غریب، بلیغ و پر از حکمت و دلایل واضح، ایمان نمی‌آورند، پس بعد از آن بر چه گفته‌ای، ایمان خواهند آورد، مقصود اظهار یاس از ایمان آنهاست.

در حدیث آمده است که هرگاه تالی قرآن به این آیه برسد، باید بگوید: «ءَامَنَّا بِاللهِ» یعنی ما به خدا ایمان آوردیم، در خارج از نماز و در نوافل باید این الفاظ راگفت، امّا در فرایض و سنن، پرهیز و دوری از آن از خود روایات

---

۱ - روح.
۲ - کذا فسره ابوحیان.
۳ - روح.

حدیث ثابت است؛ لذا در آنها نباید این الفاظ را گفت، والله اعلم.

تمت سورة المرسلٰت بحمده الله لاخر يوم من رجب سنه ۱۳۹۱هـ و به تم الجزء التاسع والعشرون من القرءَان والله الموفق لاتمام الباقی.

و تمت الترجمة بعد اذان الصبح من الجمعة لاحدیٰ والعشرين من جمادی الاخریٰ سنه ۱۴۱۰هـ و نسأل الله أن يوفقنا لترجمة الجزء الآخر من القرءَان الكريم.

* * *

سورة النباء

سورة النباء مكية و هی اربعون آية و فيها ركوعان

سوره‌نباء درمکّه نازل‌شده دارای چهل‌آیه‌و دو رکوع‌می‌باشد

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

شروع به نام خدای بی‌حد مهربان و بی‌نهایت رحیم

عَمَّ يَتَسَآءَلُونَ ﴿۱﴾ عَنِ ٱلنَّبَإِ ٱلْعَظِيمِ ﴿۲﴾ ٱلَّذِى هُم فِيهِ مُخْتَلِفُونَ ﴿۳﴾
چه‌چیزی‌رامی‌پرسندمردم‌ازهمدیگر می‌پرسندازخبربزرگی که‌درآن‌باهم‌مختلف‌هستند

كَلَّا سَيَعْلَمُونَ ﴿۴﴾ ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ ﴿۵﴾ أَلَمْ نَجْعَلِ ٱلْأَرْضَ مِهَٰداً ﴿۶﴾
هرگز نه، خواهند دانست. باز هم هرگز نه، خواهند دانست. آیا نکردیم زمین را فرش.

وَٱلْجِبَالَ أَوْتَاداً ﴿۷﴾ وَ خَلَقْنَٰكُمْ أَزْوَٰجاً ﴿۸﴾ وَ جَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتاً ﴿۹﴾
وکوههارا میخ. وآفریدیم شمارا جفت‌جفت.وقراردادیم‌خواب‌شمارارفع‌کننده‌ی‌خستگی.

وَجَعَلْنَا ٱلَّيْلَ لِبَاساً ﴿۱۰﴾ وَ جَعَلْنَا ٱلنَّهَارَ مَعَاشاً ﴿۱۱﴾ وَ بَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعاً
و کردیم شب را لباس. و قرار دادیم روز را برای کسب. و ساختیم بالای سر تان هفت

شِدَاداً ﴿۱۲﴾ وَ جَعَلْنَا سِرَاجاً وَ هَّاجاً ﴿۱۳﴾ وَ أَنزَلْنَا مِنَ ٱلْمُعْصِرَٰتِ مَآءً
بنای‌محکم. و آفریدیم چراغی درخشنده. و نازل کردیم از ابرهای فشرده آب

ثَجَّاجاً ﴿۱۴﴾ لِنُخْرِجَ بِهِ حَبّاً وَ نَبَاتاً ﴿۱۵﴾ وَ جَنَّٰتٍ أَلْفَافاً ﴿۱۶﴾ إِنَّ يَوْمَ
ریزان. تا بیرون آوریم به آن دانه و سبزه. و باغهای درهم پیچیده. یقیناً روز

اَلْفَصْلِ كَانَ مِيقَـٰتاً ﴿۱۷﴾ يَوْمَ يُـنفَخُ فِـى اَلصُّـورِ فَـتَأْتُونَ أَفْـوَاجاً ﴿۱۸﴾
داوری وقت‌مـقرّری هست. روزی‌کـه دمـیده‌می‌شود در صـور، پس مـی‌آییدشما دسـته‌دسته.

وَ فُــتِحَتِ اَلسَّــمَآءُ فَكَــانَتْ أَبْــوَٰباً ﴿۱۹﴾ وَ سُــيِّرَتِ اَلْــجِبَالُ
و گشـاده مـی‌شود آسـمان، پس مـی‌شود در آن درهـا. و حـرکت داده مـی‌شوند کـوهها،

فَكَانَتْ سَرَاباً ﴿۲۰﴾ إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَاداً ﴿۲۱﴾ لِـلطَّـٰغِينَ مَـَٔـاباً ﴿۲۲﴾
پس مـی‌شوند ریگ درخشـان. یـقیناً جـهنّم هست در انـتظار. بـرای اشـرار جـای مـاندگار.

لَّـٰبِثِينَ فِـيهَآ أَحْـقَاباً ﴿۲۳﴾ لَّا يَـذُوقُونَ فِـيهَا بَـرْداً وَ لَا شَـرَاباً ﴿۲۴﴾ إِلَّا
مـی‌مانند در آن، چـندین قـرن. نـمی‌چشند در آن، مـزه‌ی سـردی و نـه آشـامیدنی. مگـر

حَــمِيماً وَ غَسَّــاقاً ﴿۲۵﴾ جَــزَآءً وِفَـاقاً ﴿۲۶﴾ إِنَّــهُمْ كَـانُوا لَا يَـرْجُونَ
آب جـــوش و ریـــم روان. ســـزای کـــامل. آنـــها تـــوقع نـــداشـــتند

حِسَــاباً ﴿۲۷﴾ وَكَــذَّبُوا بِـَٔـايَـٰتِنَا كِـذَّاباً ﴿۲۸﴾ وَكُـلَّ شَـىْءٍ أَحْـصَيْنَـٰهُ
به حسابی. و تکـذیب مـی‌کردند آیـات مـا را تکـذیب‌کردن. و هـر چـیز را آمـارگیری کـردیم

كِــتَـٰباً ﴿۲۹﴾ فَــذُوقُوا فَــلَن نَّــزِيدَكُـمْ إِلَّا عَـذَاباً ﴿۳۰﴾ إِنَّ لِـلْمُتَّقِينَ
نوشته. پس بـچشید، اضـافه‌نمی‌کنیم در حـق شـمامگر عـذاب را. یـقیناًمی‌رسدبه‌پرهیزگاران

مَــفَازاً ﴿۳۱﴾ حَــدَآئِـقَ وَ أَعْـنَـٰباً ﴿۳۲﴾ وَكَـوَاعِبَ أَتْـرَاباً ﴿۳۳﴾ وَكَأْساً
مـــراد آنـــها. بـــاغ‌ها و انگـــور. و زنـــان دوشـیزه‌ی هـم سـن. و لیـوانـــهای

دِهَاقاً ﴿۳۴﴾ لَّا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْواً وَ لَاكِذَّ ٰباً ﴿۳۵﴾ جَزَآءً مِّن رَّبِّكَ عَـطَآءً
لبـریز. نـمی‌شنوند در آن، بیهودگی، و نـه دروغ. پـاداش پـروردگار تـو است اعـطا شـده

حِسَــاباً ﴿۳۶﴾ رَّبِّ اَلسَّــمَـٰوَٰتِ وَالْأَرْضِ وَ مَــا بَــيْنَهُمَا اَلرَّحْــمَـٰنِ
به حساب. آن کـه ربّ آسـمانها و زمـین است، و آنـچه در مـیان آنـهاست، بسـیار مـهربان،

لَا يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطَاباً ﴿۳۷﴾ يَوْمَ يَقُومُ ٱلرُّوحُ وَٱلْمَلَـٰئِكَةُ صَفّاً لَّا يَتَكَلَّمُونَ
نمی‌توانند بااو صحبت کنند. روزی‌که بایستد روح و فرشتگان به‌ردیف، صبحت نمی‌کنند

إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ ٱلرَّحْمَـٰنُ وَ قَالَ صَوَاباً ﴿۳۸﴾ ذَٰلِكَ ٱلْيَوْمُ ٱلْحَقُّ
مگر کسی که اجازه بدهد او را رحمان، و بگوید سخن درست. آن است روز بر حق،

فَمَن شَآءَ ٱتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ مَـَٔاباً ﴿۳۹﴾ إِنَّآ أَنذَرْنَـٰكُمْ عَذَاباً
پس کسی که بخواهد می‌سازد نزد پروردگارش خانه‌ای. ما خبر دادیم شما را از آفتی

قَرِيباً يَوْمَ يَنظُرُ ٱلْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَ يَقُولُ ٱلْكَافِرُ
نزدیک شونده، روزی که بنگرد انسان آنچه را پیش فرستاده دو دست او، و می‌گوید کافر

يَـٰلَيْتَنِى كُنتُ تُرَٰباً ﴿۴۰﴾
که کاش می‌شدم خاک.

خلاصه‌ی تفسیر

آنها (منکرین قیامت) از حال چه چیزی می‌پرسند، از وضع آن واقعه‌ی بزرگی سؤال می‌کنند، که آنها در خصوص آن، (با اهل حق) اختلاف دارند، (مقصود از آن، قیامت، و مراد از سؤال، سؤال به صورت انکار است، و هدف قرآن از این سؤال و جواب، توجیه اذهان به این جهت است، و هدف از تفسیر بعد الابهام، اظهار اهمّیّت شأن آن است، سپس بیان شد که این اختلاف بی جا و باطل است،) هرگز چنین نیست، (که آنها می‌کنند که قیامت نمی‌آید، بلکه آن حتماً خواهد آمد، و چون از این جهان بروند و عذابی دامنگیر آنها بشود، حقیقت قیامت بر آنها آشکار می‌گردد، آنگاه) خواهند دانست، باز (مکرّر می‌گویم که آن چنان که آنها تصوّر می‌کنند که قیامت نمی‌آید،) هرگز چنین نیست، (بلکه خواهد آمد، و) آنها خواهند دانست. (و چون آنها این را مستبعد یا محال می‌پندارند، لذا پس از این،



امکان و وقوع آن بیان می‌گردد، که از محال پنداشتن آن، انکار قدرت ما لازم می‌آید، و انکار قدرت ما، بی‌نهایت شگفت‌آور است، مگر) آیا ما زمین را فرش و کوهها را میخ (زمین) قرار ندادیم، (آنها را مانند میخ آفریدیم که هم چنان که با فرو کوفتن میخ در چیزی آن چیز از جای خود تکان نمی‌خورد، هم چنین با فرو کوفتن کوهها، به زمین استقرار بخشید، تحقیق این بحث در سوره‌ی «نحل» گذشت) و (علاوه بر این، ما دلایلی دیگر از قدرت خود، نشان دادیم چنان که) ما شما را جفت (مرد و زن) آفریدیم، و خواب را برای شما وسیله‌ی راحت قرار دادیم، و شب را سامان پرده مقرّر کردیم، و روز را وقت معاش قرار دادیم، و بالای سر شما هفت آسمان مستحکم ساختیم، و (در آنها) چراغ روشنی قرار دادیم، (مقصود از آن خورشید است، چنان که در آیه‌ی ۱۶ سوره‌ی «نوح» فرموده است: ﴿**وَ جَعَلَ ٱلشَّمْسَ سِرَاجاً**﴾) و از ابرهای پر آب، باران بارانیدیم، تا به وسیله‌ی آن آب، دانه، سبزه و باغهای پر ثمر، بیافرینیم، (و از همه‌ی اینها کمال قدرت ما ظاهر است، پس چگونه قدرت ما بر قیامت را انکار می‌کنید، همه‌ی اینها توضیحی برای امکان آن بود، و سپس در خصوص وقوع آن، بحث به میان می‌آید، که) یقیناً روز داوری، وقت مقرّری هست، یعنی روزی که در صور دمیده می‌شود، و شما گروه گروه خواهید آمد، (هر امّتی از دیگری جدا می‌باشد، سپس مؤمنان جداگانه و کفّار جداگانه، و نیز ابرار جدا، و اشرار جدا، همه از همدیگر ممتاز شده در میدان قیامت حاضر خواهند شد،) و آسمان گشاده می‌شود، که گویا درهای بسیاری باز شده، جایگاه بزرگی گشاده می‌گردد، چون کلام مبنی بر تشبیه است، نمی‌توان ایراد گرفت، که اکنون نیز آسمان درب دارد، پس پدید آمدن درب، در آن روز، به چه معناست، و این گشادگی برای نزول ملایکه می‌باشد، چنان که در آیه‌ی ۲۵ از سوره‌ی «فرقان» آمده است: ﴿**یَوْمَ تَشَقَّقُ ٱلسَّمَاءُ بِٱلْغَمَامِ وَ نُزِّلَ ٱلْمَلَـٰئِكَةُ**﴾ و توضیحش در همانجا گذشت،) و

کوهها (از جای خویش بلند کرده شده، مانند ریگ روان می‌شوند، چنان که در آیه‌ی ۱۴ سوره‌ی مزّمّل آمده بود: ﴿كَثِيباً مَهِيلاً﴾ و این وقایع هنگام نفخه‌ی دوم انجام می‌گیرد، البتّه در تسییر جبال در اینجا، و در جاهای دیگر، دو احتمال وجود دارد: یکی آنکه بعد از نفخه‌ی ثانیه باشد که تمام چیزهای عالم به شکل قبلی خود بر می‌گردند، و هنگامی که زمان حساب فرا می‌رسد، کوهها با سطح زمین برابر می‌گردند، تا حایلی بر زمین باقی نماند، و همه در آن میدان، به نظر برسند، دوم این که این جریان هنگام نفخه‌ی اولی می‌باشد، که هدف از آن فنا کردن است، پس در این صورت ظرف قرار دادن یوم برای تمام وقایع، مبتنی بر این است، که از نفخه‌ی اولی تا نفخه‌ی ثانی، کلّاً یک روز فرض شده است، والله اعلم. سپس آنچه در این یوم الفصل داوری می‌گردد، بیان می‌شود که) یقیناً دوزخ انتظارگاهی است، (که فرشتگان عذاب در انتظارند، تا کفّار بیایند، و آنها را گرفته به عذاب مبتلا کنند، و آن) جایگاه سرکشهاست، که تا مدّتهای بی‌نهایت در آن باقی خواهند ماند، در آن نه مزه‌ی سردی (راحت) را می‌چشند، (این نفی شامل زمهریر یعنی سردی سخت نیست،) و نه چیز آشامیدنی (می‌نوشند که در اثر آن تشنگی برطرف گردد،) جز آب جوش و ریم، این جزای کامل (به آنان) می‌رسد، (و اعمالی که اینها جزای آن هستند، عبارتند از: این که آنها در فکر حساب (قیامت) نبودند، و (این) آیات ما را (که در آنها خبر از حساب و امور حقانی دیگر بود،) کاملاً تکذیب می‌کردند، و ما هر چیزی را (از اعمال آنها در اعمال نامه‌ی آنان،) نوشته محفوظ کرده‌ایم، پس (به آنها ضمن اطّلاع از اعمالشان، گفته می‌شود، که اکنون مزه‌ی آن اعمال را) که مجازات ما بر آن افزون می‌گردد،) بچشید. (چنین است داوری کفّار، سپس به ذکر داوری اهل ایمان می‌پردازد، که) یقیناً پیروزی از آن خدا ترسان است، یعنی باغها (جهت خوردن و سیر و تفریح نمودن، و در آنها انواع

میوه‌ها وجود دارند، از قبیل) انگور می‌باشد، (این تخصیص بعد التعمیم بخاطر اظهار اهمّیّت آن است،) و (برای دل خوش کردن در آنها) زنان نوخاسته هم سن و (برای آشامیدن) لیوانهای شراب لبریز می‌باشد، (و) در آنجا نه سخن بیهوده‌ای می‌شنوند، و نه دروغی؛ (زیرا این امور در آنجا معدوم محض می‌باشند،) این است پاداش (اعمال نیک آنها،) که جایزه کاملی می‌باشد، از سوی پروردگارت، که مالک آسمانها و زمین و آنچه در میان آنهاست، (و او) رحمان است، (و) کسی از طرف او مختار (مستقل) نمی‌باشد، که بتواند (در جلو او) عرض اندام کند، روزی که تمام جانداران و فرشتگان (با خشوع و خضوع به دربار الهی) به ردیف می‌ایستند، کسی نمی‌تواند (در آن روز) صحبت کند، غیر از او که رحمان به وی اجازه (حرف زدن را) بدهد، و او سخن درست بگوید، (مقصود از سخن درست آن است، که به او اجازه گفتنش داده شده است، یعنی صحبت کردن او نیز محدود و مقیّد می‌باشد، چنین نیست که هر چه بخواهد بگوید، و مراد از مختار مستقل که در بالا ذکر گردید، نیز همین است، سپس خلاصه‌ی مطالب یاد شده را ذکر می‌نماید، که) این (روزی که در بالا ذکر گردید،) روز یقینی است، پس هر کسی که دلش می‌خواهد، (با شنیدن این اوضاع) جایی (برای خود) در نزد پروردگار بسازد، (اعمال نیک بجا بیاورد تا در آنجا برای او جای خوبی گیر بیاید، سپس برای اتمام حجّت می‌فرماید، ای مردم) شما را از عذابی که دارد نزدیک می‌شود، ترسانیدیم، (که در چنین) روزی (پیش می‌آید که) هر کس اعمالی را که بدست انجام داده (و پیش فرستاده) است، می‌بیند. و کافر (با حسرت) می‌گوید، ای کاش خاک می‌شدم، (تا از عذاب نجات می‌یافتم، و این را زمانی می‌گوید که حیوانهای چهارپا و غیره خاک کرده می‌شوند[1].)

---

۱ - رواه فی‌الدر عن ابی هریرة.

معارف و مسایل

﴿عَمَّ يَتَسَآءَلُونَ﴾ «عَمَّ» از دو حرف «عَن» و «ما» مرکّب است، ما برای استفهام می آید، در این ترکیب الف از «ما» ساقط گردیده است، معنایش این است که آنها در چه چیزی با همدیگر سؤال و جواب دارند، سپس خود جواب می‌دهد که: ﴿عَنِ ٱلنَّبَإِ ٱلْعَظِيمِ ○ ٱلَّذِى هُم فِيهِ مُخْتَلِفُونَ﴾ لفظ «نباء» به معنای خبر است، ولی به هر خبری نباء گفته نمی‌شود، بلکه به خبر عظیم‌الشّأنی، نباء می‌گویند، و مقصود از این نباء، یعنی خبر عظیم الشّأن قیامت است، و معنای آیه این است که اهل مکّه در خصوص خبر عظیم‌الشّأن قیامت، بحث و سؤال و جواب دارند، و نسبت به آن، باهم اختلاف می‌نمایند.

از حضرت ابن عبّاس منقول است، هنگامی که نزول قرآن آغاز گردید، کفّار مکّه در محافل و مجالس خویش نشسته، نسبت به آن قیاس آرایی می‌کردند، در قرآن، قیامت، با اهمّیّت فوق‌العاده‌ای ذکر شده است، و گویا آمدن قیامت نزد اهل مکّه از محالات بود، بنابر این، در باره‌ی آن گفتگوی بسیار شروع شده، کسی آن را تصدیق می‌کرد، و کسی تکذیب، لذا در ابتدای این سوره، این وضع آنها را ذکر نمود، و سپس وقوع آن را بیان کرد، و نسبت به اشکال و استبعادی که در باره‌ی وقوع آن داشتند، پاسخ داد.

بعضی از حضرات مفسّرین فرموده‌اند: این سؤال و جواب برای تحقیق واقعی نبود، بلکه فقط بخاطر استهزا و مسخره بود، والله اعلم. قرآن کریم در پاسخ به آن، جمله‌ای را جهت تأکید دوبار تکرار نمود، که: ﴿كَلَّا سَيَعْلَمُونَ ﴿۴﴾ ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ﴾ معای «کلا» است هرگز نه، مقصود این‌که این سؤال و جواب، بحث و تحقیق چنان چیزی نیست که درک گردد، سپس وقتی که قیام پیش آید، آنگاه حقیقتش آشکارا می‌گردد، که آن‌چنان یقینی

است که در آن مجالی برای سؤال و جواب و بحث و تحقیق وجود ندارد، باز فرمود که: حقیقت آن، عنقریب برای آنها روشن خواهد شد، یعنی پس از مرگ، امور جهانی دیگر، برای آنان آشکار می‌گردد، و منظره‌ی هولناک آنجا را با چشم خود مشاهده خواهند کرد، آنگاه حقیقت برای آنها واضح می‌گردد، سپس حق تعالی اموری از مناظر قدرت کامل، حکمت و صنعت خویش را ذکر نمود، که از آنها پرواضح می‌گردد که این در قبال قدرت کامل او تعالیٰ بعید نیست، که کل این جهان را به یکبار فنا کرده، بار دوم آن را مثل گذشته بیافریند.

در این آفرینش زمین و کوههای واقع در آن را و باز آفرینش انسان به صورت جفت مرد و زن را بیان فرمود، و سپس جهت راحت و صحّت و کار و بار انسان آفرینش وسایل و ابزار مناسب را ذکر کرد، که از آن جمله یکی این است که فرمود: ﴿وَ جَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتاً﴾ «سُبات» از سبت مشتق است که به معنای بر تافتن و قطع نمودن می‌آید، خداوند خواب را به گونه‌ای قرار داد که تمام افکار و هم و غم انسان را قطع نموده، قلب و ذهن را چنان راحت می‌کند، که هیچ راحت دنیوی دیگری نمی‌تواند جای آن قرار گیرد، بنابراین، بعضی، «سبات» را به راحتی ترجمه کرده‌اند.

خواب نعمت بسیار بزرگی است

خداوند در اینجا آفرینش انسان را به صورت جفت بیان فرموده است، و سپس از میان همه‌ی اسباب راحت، خواب را بطور ویژه بیان فرمود، که اگر قدری بیندیشیم، معلوم می‌شود که آن نعمتی بسیار بزرگ است، که محور و مدار کلّ راحتیهای انسانی است، و این نعمت را خداوند برای همه‌ی خلایق چنان عام گردانیده است که امیر، غریب، عالم، جاهل، پادشاه و کارگر، همه یکسان به آن نایل می‌آیند، بلکه اگر احوال دنیا را

بررسی و تجزیه کنیم این نعمت برای غریبان و زحمت کشان چنان میسّر می‌گردد که برای ثروتمندان و بزرگان جهان میسّر نمی‌شود، در نزد آنان وسایل راحتی از قبیل مکان استراحت، اعتدال سردی و گرمی، رختخواب‌های نرم، متکّاهای خوب و نرم می‌باشد، که برای فقیران کم‌تر امکان‌پذیر است گیر می‌آیند، ولی نعمت خواب تابع آن وسایل مکان، لحاف، تشک و متکّا نمی‌باشد، بلکه آن نعمتی است که مستقیماً از جانب خداوند متعال میسّر می‌گردد.

بسا اوقات گدای بی‌سامان بدون رختخواب و متکّا به این نعمت چنان به فراوانی نایل می‌گردد، که برای اصحاب ساز و سامان میسّر نمی‌شود، لذا مجبور می‌گردند که با خوردن قرص خواب‌آور، به این نعمت نایل آیند، بسا اوقات این قرصها نیز مؤثّر نمی‌شوند، پس اگر قدری بیشتر بیندیشیم، هم چنان که خداوند این نعمت را برای همه مخلوقات از انسان و حیوان عام گردانیده است، آن را بطور مجّانی بدون زحمت نیز به همه عنایت فرموده است، بالاتر از این، این که تنها مجّانی و بدون زحمت نیست، بلکه بنابه رحمت کامل خویش، آن را نعمتی اجباری قرار داده است، که بسا اوقات انسان به اعتبار کثرت مشاغل، می‌خواهد تمام شب بیدار باشد، ولی رحمت حق تعال جلّ شأنه بطور اجبار، خواب را بر او مسلّط می‌گرداند، و او را می‌خواباند، تا خستگی طول روز از او برطرف گردد، و نیروی تازه‌ای برای مزید کارها، به او دست دهد، سپس جهت تکمیل این نعمت بزرگ خواب فرمود: **﴿وَ جَعَلْنَا اَلَّيْلَ لِبَاساً﴾** یعنی شب را به گونه‌ای آفریدیم که شب پوش باشد، اشاره به این است که طبعاً انسان زمانی به خواب می‌رود که روشنی زیادی نباشد، و از هر طرف سکون فرا گیر باشد، سر و صدا و غوغایی نباشد، حق تعالی شب را لباس یعنی چیزی پوشنده فرموده است، که اشاره دارد به این که قدرت کامل حق تعالی تنها کیفیّت خواب را به شما عنایت

نکرد، بلکه در کل جهان چنین وضعیتی پدید آورد، که با خواب سازگار باشد، اوّلاً تاریکی شب، دوم مسلّط کردن خواب بر کلّ جهان انسانها و حیوانات، که چون همه می‌خوابند آرامش در جهان برقرار می‌شود، در غیر این صورت اگر مثل سایر امور اوقات خواب هم مختلف می‌شد، پس هرگز آرامش به هیچ کس هنگام خواب دست نمی‌داد.

سپس فرمود: ﴿**وَ جَعَلْنَا ٱلنَّهَارَ مَعَاشاً**﴾ که برای حصول راحت و سکون این نیز لازم است که ضروریات غذا و غیره برای او میسّر بشوند، در غیر این صورت همان خواب هم، عین مرگ است، و اگر همیشه شب می‌بود و انسان به خواب می‌رفت پس این امور چگونه میسّر می‌شدند؛ زیرا برای جد و جهد و زحمت کشی لازم است که آنها در روشنی انجام گیرند، لذا فرمود: برای تکمیل استراحت شما تنها شب و تاریکی آن را قرار ندادیم، بلکه روز را روشن هم گذاشتیم، تا در آن به کار پرداخته بتوانید لوازم زندگی خود را مهیّا سازید. ﴿**فَتَبَارَكَ ٱللهُ أَحْسَنُ ٱلْخَـٰلِقِينَ**﴾ سپس اسباب راحتی آسمان را بیان فرمود: که از آن جمله روشنی خورشید است، که در مقام ذکرش می‌فرماید: ﴿**وَ جَعَلْنَا سِرَاجاً وَ هَّاجاً**﴾ یعنی ما خورشید را چراغ روشن و درخشنده قرار دادیم، سپس آنچه در زیر آسمان برای استفاده‌ی انسان آفریده شده است، باران است، که آن را ذکر فرمود: ﴿**وَ أَنزَلْنَا مِنَ ٱلْمُعْصِرَٰتِ مَآءً ثَجَّاجاً**﴾ «**معصرات**» جمع معصره است، و به ابری که پر آب و نزدیک به باریدن باشد، «**معصره**» گفته می‌شود.

از این آیه، معلوم می‌گردد که باران از ابرها فرو می‌ریزد، و مراد از آسمانی که در آیات دیگر نزول باران از آنها ذکر شده، فضای آسمانی است، چنان که در قرآن به کثرت لفظ «سماء» برای این معنا به کار رفته است، و یا چنین گفته شود که گاه گاهی می‌تواند مستقیماً از آسمان باران بیاید، و وجهی برای انکار آن، وجود ندارد، پس از ذکر تمام این صنایع

قدرت و انعامهای ربّانی، به اصل موضوع قیامت برگشت و فرمود که: ﴿إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ كَانَ مِيقَـٰتاً﴾ یعنی روز داوری که مقصود از آن قیامت است، حدّی موقّت و معیّن است، که دنیا هنگام دمیدن در صور، به پایان می‌رسد، و از آیات دیگر چنین معلوم می‌شود که نفخ صور دو بار انجام می‌گیرد، با نفخه‌ی اولی کل عالم فنا می‌گردد، و با نفخه‌ی دوم باز زنده و برپا می‌شوند، و هنگام نفخه‌ی دوم تمام مردم گذشته و آینده‌ی کلّ جهان، در حضور پروردگار خویش دسته دسته حاضر می‌شوند.

در روایت حضرت ابوذر غفاری آمده است که رسول خداﷺ فرمود: مردم در روز قیامت به سه گروه تقسیم می‌شوند، گروهی با شکمی سیر ملبّس به لباس، در حالی که بر سواریهای خود سوارند، در میدان حشر می‌آیند، گروه دوم مردمانی پیاده هستند که به میدان حشر می‌آیند، گروه سوم کسانی هستند که در حالی که بر روی صورت کشانده می‌شوند، وارد میدان حشر می‌شوند[1].

در بعضی روایات افواج به ده گروه، تشریح شده است، و بعضی گفته‌اند که حاضرین میدان حشر با توجّه به اعمال و کردار خویش، به گروهای بی‌شماری تقسیم می‌گردند. در این اقوال هیچگونه تضادی وجود ندارد، همه را می‌توان جمع کرد.

﴿وَ سُيِّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَاباً﴾ مقصود از «سُيِّرَتِ» این است که کوههایی که امروز در ثبات و پایداری ضرب المثل قرار گرفته‌اند، همه جایگاههای خود را گذاشته تکه تکه شده در فضا پراکنده می‌شوند، معنای لفظی «سَرَاب» ذهاب یعنی رفتن است، ریگ بیابان که از دور به شکل آب بنظر می‌رسد، نیز از این جهت سراب گفته می‌شود، که با نزدیک شدن از بین می‌رود[2].

---

۱ - مظهری به روایت نسائی، حاکم و بیهقی. ۲ - کذا فی الصحاح و الراغب.

﴿إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَاداً﴾ «مرصاد» به کمین‌گاه و جای انتظار گفته می‌شود، و مقصود از جهنّم در اینجا جسر جهنّم، یعنی پل صراط است. و در آنجا دو گروه فرشته‌ی ثواب و عذاب در انتظارند، فرشتگان عذاب اهل جهنّم را می‌گیرند، و فرشته‌های ثواب اهل بهشت را به جایگاهها یشان می‌رسانند[1].

حضرت حسن بصری فرموده است: بر پل جهنّم فرشتگان نگهبان پاسداری می‌کنند، هر کسی که جواز رفتن به بهشت را در دست داشته باشد، او را اجازه می‌دهند تا برود، و کسی که این جواز را نداشته باشد، از او جلوگیری می‌نمایند[2].

﴿لِّلطَّـٰغِينَ مَـَٔاباً﴾ در ظاهر کلمه‌ی «لِّلطَّـٰغِينَ» به «مَـَٔاباً» متعلّق است، و آن خبر دوم «**كَانَت**» هست، که در جلمه‌ی **﴿إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَاداً﴾** می‌باشد، و بدین ترتیب معنای هر دو جمله، چنین است: که پل جهنّم انتظارگاه هر نیک و بد می‌باشد، همه باید از روی آن بگذرند، و جهنّم مستقر و منزل طاغین است، «طاغین» جمع طاغی است که از طغیان که به معنای سرکشی است مشتق شده است، و طاغی به کسی گفته می‌شود که در سرکشی و نافرمانی از حد بگذرد، و آن در هنگامی است که او از دایره‌ی ایمان خارج گردد، پس مراد از طاغین در اینجا، کفّار می‌باشند، و نیز احتمال دارد که مراد از آن، فرق گمراه و بدعقیده‌ی مسلمان باشند، که از حدود قرآن و سنّت خارج شده‌اند، اگر چه به صراحت کفر را اختیار ننموده‌اند، مانند خوارج، معتزله و غیره[3].

﴿لَّـٰبِثِينَ فِيهَاۤ أَحْقَاباً﴾ «لَّـٰبِثِينَ» جمع لابث به معنای ماندگار و مقیم است، «**احقاب**» جمع حقبه است که به زمان طولانی گفته می‌شود، در تعیین

---

۱ - مظهری.

۲ - قرطبی.

۳ - کما فی المظهری.

میزان آن، اقوال مختلفی وجود دارد.

ابن جریر از حضرت علی ـ کرّم الله وجهه ـ مقدار آن را هشتاد سال نقل کرده است، امّا بدین شکل که سالی دوازده ماه و ماهی سی روز و روزی هزار سال است، که بدین گونه حقبه‌ای بیست میلیون و هشتصد و هشتاد هزار سال می‌شود.

حضرت ابوهریره، عبدالله بن عمر، ابن عبّاس و غیره مقدار حقبه را بجای هشتاد سال، هفتاد سال گفته‌اند، و بقیه حساب همان[1] است که در بالا ذکر گردید[2].

در مسند بزّار از حضرت عبدالله بن عمر مرفوعاً منقول است، که رسول خداﷺ فرمود: «**لا يخرج أحدكم من النار حتى يمكث فيه احقابا و الحقب بضع و ثمانون سنة وكل سنة ثلثمائة و ستون يوماً مما تعدون**»[3].

یعنی هر کدام از شما که برای مجازات گناهانش در جهنّم انداخته شود تا وقتی که چندین احقاب در آن نماند، بیرون نمی‌آید، و حقبه هشتاد و اندی سال است، و هر سالی سیصد و شصت روز مطابق روزهای شماست.

در این حدیث اگر چه تفسیر آیه ذکر نشده است، ولی معنای لفظی احقاب بیان گردیده است، و آنچه از عدّه‌ای از صحابه آمده است که هر روزی از آن هزار سال است، اگر آن را از رسول خداﷺ شنیده بیان کرده‌اند، پس در روایات حدیث تعارضی وجود دارد، که با توجه به آن نمی‌توان بر یک معنی جزم و یقین کرد، ولی آن در میان هر دو مشترک است که حقبه یا حقب به زمان طولانی اطلاق می‌گردد، بنابر این علّامه بیضاوی احقاب را به «دهور متتابعه» یعنی زمانهای بسیار پیاپی تفسیر کرده است.

---

۱ - یعنی روزی هزار سال است. (مترجم)
۲ - ابن کثیر.
۳ - از مظهری.

ایراد بر خلود و دوام جهنّم و پاسخ به آن

میزان حقبه هر چند که طولانی فرض بشود، باز هم متناهی و محدود است، پس چنین مفهوم می‌گردد که کفّار پس از این مدّت دراز از جهنّم بیرون می‌آیند، در صورتی که این خلاف نصوص واضح و صریح دیگر قرآن است، که در آنها الفاظ: ﴿خَـٰلِدِينَ فِيهَا أَبَداً﴾ آمده است، و بنابراین، امّت محمّدی بر این اجماع دارند که نه جهنّم فنا می‌گردد، و نه هیچ گاهی کفّار از آن بیرون می‌آیند.

سُدّی از حضرت مره بن عبدالله نقل کرده است، که اگر به کفّار اهل جهنّم خبر داده شود که قیام آنان در جهنّم به مقدار ریگهای کل جهان می‌باشد به آن خوشحال و شادمان خواهند شد که سرانجام، این ریگها گرچه میلیاردها باشند، باز هم محدود و متناهی هستند، در هر صورت هرگز از عذاب نجات حاصل نخواهد شد، و اگر به اهل بهشت اطلاع داده شود که سکونت آنان در جنّت به میزان ریگهای کل جهان است، آنها غمگین خواهند شد، هر چند این مدّت طولانی است، ولی به هر حال بعد از گذشت آن از جنّت بیرون می‌شوند[۱].

به هر حال آنچه در این آیه از لفظ **«احقاب»** مفهوم می‌شود که کفّار بعد از چندین احقاب از جهنّم بیرون رانده می‌شوند، بنابر این که خلاف تمام نصوص و اجماع امّت است، این مفهوم معتبر نخواهد بود؛ زیرا که در این آیه تصریح نشده است که بعد از احقاب چه خواهد شد، فقط این ذکر شد، که به مدّت احقاب در جهنّم بمانند، پس لازم نمی‌آید که پس از گذشت احقاب جهنّمی باقی نمی‌ماند، یا آنها از آن بیرون آورده می‌شوند، بنابراین، حسن بصری در تفسیر آن فرموده است که: حق تعالیٰ برای اهل جهنّم در آیه، میعاد و مدتّی مقرّر نفرموده است، که پس از گذشت آن بیرون آمدن

---

۱ - مظهری.

آنها از جهنّم مفهوم گردد، بلکه مقصود از آن، این است که با گذشت حقبه‌ای حقبه‌ی دیگر آغاز می‌گردد، و به همین ترتیب پس از دوم سوم و بعد از سوم چهارم الی الابد این سلسله باقی خواهد ماند، و سعید بن جبیر همین تفسیر را از قتاده نیز نقل نموده است که: مراد از احقاب زمانی است که انقطاع و نهایتی نداشته باشد، بلکه با پایان یافتن حقبه‌ای حقبه‌ی دیگری آغاز می‌گردد، و همین سلسله تا ابد تکرار می‌یابد(۱).

در اینجا احتمال دیگری نیز وجود دارد که ابن‌کثیر آن را با عبارت **«یحتمل»** بیان فرموده است، و قرطبی فرموده است که آن هم امکان دارد و مظهری آن را مختار خویش قرار داده است، یعنی مقصود از طاغین در آیه کفار نیستند، بلکه اهل توحیداند، که در اثر عقاید باطلی که دارند از فرق باطله‌ی اسلام به شمار می‌آیند، و در اصطلاح محدّثین به آنها اهل هوا گفته می‌شود، پس حاصل آیه این‌است که چنین انسانهای اهل توحید و کلمه‌گو، که به سبب داشتن عقاید باطل تا حدّ کفر رسیده باشند، امّا کافر صریح نبوده‌اند، در جهنّم تا مدّت احقاب می‌مانند، و سپس به برکت کلمه‌ی توحید از جهنّم بیرون آورده می‌شوند.

مظهری در تأیید این احتمال، حدیث مرفوعی را از حضرت عبدالله بن‌عمر به حواله مسند بزّار نقل کرده است که آن‌حضرتﷺ فرموده است که: آنها پس از پایان یافتن مدّت احقاب، از جهنّم بیرون آورده می‌شوند، ولی ابوحیان فرموده است که آیات بعدی: **﴿إِنَّهُمْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ حِسَاباً ۝ وَ كَذَّبُوا بِـَٔايَـٰتِنَا كِذَّاباً﴾** منافی با این احتمال است، که مراد از طاغین فرق گمراه اهل توحید باشند؛ زیرا در این آیات بعدی نسبت به افکار قیامت و تکذیب رسل تصریح شده است، هم چنین ابوحیان این قول مقاتل را که این آیه منسوخ است، نادرست دانسته است، گروهی از مفسّرین در تفسیر این آیه

---

۱ - ابن کثیر و مظهری.

احتمال سومی را نیز بیان کرده‌اند که جملهٔ بعدی این آیه: ﴿لَّا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْداً وَ لَا شَرَاباً ○ إِلَّا حَمِيماً وَ غَسَّاقاً﴾ از جملهٔ «احقاباً» حال واقع بشود، و معنای آیه این است که آنان تا زمان طولانی احقاب جزا از حمیم و غسّاق نه ذایقه هوای سرد و لذیذی را می‌چشند و نه غذا و آشامیدنی تناول می‌نمایند، البتّه پس از گذشت احقاب امکان دارد این وضع تغییر کند، و انواع دیگری از عذاب بیاید «حمیم» آن آب جوشی است که چون نزدیک صورت برسد پوست و گوشتش بسوزد، و چون وارد شکم بشود اعضای داخلی تکه و پاره می‌شوند، و «غساق» آن ریم، خون و غیره‌ای است که از زخمهای اهل جهنّم بیرون می‌آید.

﴿جَزَاءً وِفَاقاً﴾ یعنی مجازاتی که در جهنّم به آنها داده می‌شود، مطابق عقاید باطل و اعمال سیّئهٔ آنها از روی عدل و انصاف می‌باشد، و کوچکترین زیادتی در آن نخواهد بود، ﴿فَذُوقُوا فَلَن نَّزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَاباً﴾ یعنی هم چنان که شما در دنیا کفر و انکار خود، زیادتی کرده‌اید، اگر آمدن مرگ اجباری نمی‌بود، باز هم بر آن می‌افزودید، هم چنین مجازات آن این است که عذاب شما اضافه گردد. تا اینجا مجازات فجّار و کفّار بیان گردید، سپس در مقابله با آن، برای مؤمنان متّقی ثواب و نعمتهای بهشت بیان می‌گردند، و پس از ذکر نعمتها فرمود: ﴿جَزَاءً مِّن رَّبِّكَ عَطَاءً حِسَاباً﴾ یعنی آنچه از نعمتهای خداوندی در بالا ذکر شده است، پاداش مؤمنین و عطیه‌ای از جانب پروردگارشان است، در اینجا اوّلاً آن نعمتها را پاداش اعمال آنان و سپس عطای ربّانی دانست که در ظاهر این دو با هم تضاد دارند؛ زیرا جزا به چیزی گفته می‌شود که در عوض چیزی باشد، و عطا آن است که بدون عوض به صورت انعام و احسان باشد، قرآن کریم این دو عبارت را یکجا جمع نموده به این اشاره کرده است، که ورود به بهشت و نعمتها به صورت ظاهر جزای اعمال اهل جنّت می‌باشد، امّا در حقیقت عطای خالص ربّانی

هستند؛ زیرا اعمال انسانی نمی‌توانند عوض آن نعمتهایی قرار بگیرند، که در دنیا به انسان عنایت گردیده است، لذا نایل آمدن به نعمتهای اخروی فقط فضل و انعام و عطای خداوندی است.

هم چنان که آن‌حضرتﷺ در حدیثی فرمود: کسی نمی‌تواند باعمل خویش به جنّت برود، و لفظ «**حِسَاباً**» می‌تواند دو معنا داشته باشد، بعضی از ائمّه‌ی مفسّرین معنای اوّل و بعضی دیگر معنای دومی را مراد گرفته‌اند، معنای اوّل «**حساباً**» عطاءً کافیاً کثیراً، می‌باشد، یعنی چنان عطایی که برای تمام ضروریات کافی، وافی و کثیر باشد، و این معنی مأخوذ از این محاوره است که «**احسبت فلاناً اِي اعطيته ما يكفيه حتى قال حسبي**» یعنی «**احسبت**» به این معنا می‌آید که من آن قدر به او دادم که کاملاً برایش کافی شد تا این که گفت: حسبی یعنی بسم است، بلکه برایم زیاد است، و معنای دیگر «**حِسَاباً**» موازنه و مقابله است، حضرت مجاهد در اینجا همین معنای دومی را مراد گرفته است، ومطلب آیه را چنین بیان فرموده است، که این عطای ربّانی برای اهل بهشت به جای اعمالشان به آنها مبذول می‌گردد، و درجات این عطا به حساب اخلاص و احسان عمل می‌باشد، چنان که در احادیث درجه‌ی اعمال صحابه در برابر اعمال سایر امّت چنین قرار داده شده است، که اگر صحابی در راه خدا به میزان مُدّی (حدود یک کیلو است) خرج بکند، و غیر صحابی برابر با کوه احد انفاق نماید، باز هم «مُدّ» صحابی از آن کوه ارزشمندتر است، والله اعلم.

﴿**لَا يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطَاباً**﴾ این جمله می‌تواند به جمله‌ی سابق ﴿**جَزَآءً مِن رَّبِّكَ عَطَآءً حِسَاباً**﴾ متعلّق باشد، که آنچه حق تعالی به کسی درجه‌ای از ثواب عنایت بفرماید، هیچ کسی نسبت به او نمی‌تواند بگوید که چرا به فلانی بیشتر و به فلانی کمتر داده شد، و اگر این جمله‌ای مستقل قرار داده شود، مطلبش این است که در محشر کسی حق خطاب بدون اجازه‌ی پروردگار را ندارد، و این اجازه در بعضی مواقف حشر داده می‌شود، و در



بعضی مواقف دیگر چنین نیست.

﴿يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَٰئِكَةُ صَفًّا﴾ مقصود از روح نزد بعضی از ائمّه تفسیر، جبرئیل امین است که ذکرش قبل از عموم ملایکه به جهت عظمت شأن اوست، و در بعضی روایات مرفوع آمده است که روح، لشکر عظیمی از خلق خداوند است که فرشته نیستند، ولی سر و دست و پا دارند، طبق این تفسیر دو صف یکی از روح و دیگری از ملایکه می‌باشد.

﴿يَوْمَ يَنظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ﴾ به ظاهر مراد از این، روز قیامت است، و در محشر هر کسی اعمال خودش را با چشم خود می‌بیند، و یا بدین شکل که نامه‌ی اعمال به دستش می‌رسد، آن را ملاحظه می‌کند، یا این که اعمال در محشر مجسّم و متشکّل شده حاضر می‌شوند، چنان که در بعضی روایات حدیث ثابت است، و این احتمال هم وجود دارد که مراد از آن روز، روز مرگ باشد، و مراد از دیدن اعمال در قبر و برزخ باشد[1].

﴿وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنتُ تُرَابًا﴾ از حضرت عبدالله بن عمر روایت است که در روز قیامت، تمام زمین یک سطح صاف می‌شود، که انسان و جنها و حیوانات اهلی و وحشی همه در آن جمع کرده می‌شوند، و اگر کسی از حیوانات بر دیگری در دنیا ظلم کرده باشد، از آن انتقام گرفته می‌شود، هنگامی که از این فارغ می‌شوند، به تمام حیوانها دستور می‌رسد که خاک شوید، پس همه خاک می‌شوند، آنگاه کفّار آرزو می‌کنند که ای کاش ما نیز حیوان می‌بودیم، تا به خاک تبدیل می‌شدیم، و از حساب و کتاب و سزای جهنّم، نجات می‌یافتیم، والله سبحانه و تعالی اعلم.

تمت سورة النباء بحمد الله ليلة الجمعة ۲ شعبان سنه ۱۳۹۱هـ

و تمت الترجمة بعد صلوة الصبح يوم الاحد ۲۳ من شهر جمادى الاخرىٰ سنه ۱۴۱۰هـ و نسأل الله أن يوفقنا لاتمام الباقي و ما ذلك على الله بعزيز.

* * *

---

۱ - كما فى المظهرى.

سورة النّٰزِعٰتِ

سورة النّٰزعٰت مكية و هى ست و اربعون آية و فيها ركوعان

سوره‌نازعات درمکّه نازل‌شده ودارای چهل و شش آیه و دو رکوع می‌باشد

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

شروع به نام خدای بی‌حد مهربان و بی‌نهایت رحیم

وَ اَلنَّٰزِعٰتِ غَرْقاً ﴿۱﴾ وَ اَلنَّٰشِطٰتِ نَشْطاً ﴿۲﴾ وَ اَلسَّٰبِحٰتِ
قسم به کشندگان غوطه خور. و به گره‌گشایان گشادن. و به شناوران

سَبْحاً ﴿۳﴾ فَالسَّٰبِقٰتِ سَبْقاً ﴿۴﴾ فَالْمُدَبِّرَٰتِ أَمْراً ﴿۵﴾ يَوْمَ تَرْجُفُ
شناکردن. پس به سبقت‌برندگان سبقت‌بردن. پس کارگشایان از دستور. روزی که بلرزد

اَلرَّاجِفَةُ ﴿۶﴾ تَتْبَعُهَا اَلرَّادِفَةُ ﴿۷﴾ قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍوَاجِفَةٌ ﴿۸﴾ أَبْصَٰرُهَا
لرزنده. دنبال می‌کند آن را دیگری. چقدر دلها در آن روز ترسانند. چشمهایشان

خَٰشِعَةٌ ﴿۹﴾ يَقُولُونَ أَءِنَّا لَمَرْدُودُونَ فِى اَلْحَافِرَةِ ﴿۱۰﴾ أَءِذَا كُنَّا
پست شونده‌اند. می‌گویند آیا ما برگردانیده می‌شویم عقب‌گرد. آیا وقتی که ما می‌شویم

عِظَٰماً نَّخِرَةً ﴿۱۱﴾ قَالُوا تِلْكَ إِذاً كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ ﴿۱۲﴾ فَإِنَّمَا هِىَ
استخوانهای پوسیده. گفتند این برگشتنی است، زیان بار. پس این فقط

زَجْرَةٌ وَٰحِدَةٌ ﴿۱۳﴾ فَإِذَا هُم بِالسَّاهِرَةِ ﴿۱۴﴾ هَلْ أَتَٰكَ حَدِيثُ
یک صدای شدیدی است. پس ناگهان می‌آیند به میدان. آیا رسیده است به تو سخن

مُوسَىٰ ﴿۱۵﴾ إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوىً ﴿۱۶﴾ اُذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ
موسیٰ. وقتی که صدا کرد او را پروردگارش در میدان پاک طویٰ. برو پیش فرعون

إِنَّهُ طَغَىٰ ﴿۱۷﴾ فَقُلْ هَل لَّكَ إِلَىٰ أَن تَزَكَّىٰ ﴿۱۸﴾ وَ أَهْدِيَكَ
که او سر، بلند کرده است. پس بگو آیا دلت می‌خواهد که پاکیزه گردی. و راهنماییت کنم

إِلَىٰ رَبِّكَ فَتَخْشَىٰ ﴿۱۹﴾ فَأَرَاهُ الْأَيَةَ الْكُبْرَىٰ ﴿۲۰﴾ فَكَذَّبَ وَ
به‌سوی پروردگارت، پس بترسی. پس نشان داد به او نشان بزرگی را. پس تکذیب کرد و

عَصَىٰ ﴿۲۱﴾ ثُمَّ أَدْبَرَ يَسْعَىٰ ﴿۲۲﴾ فَحَشَرَ فَنَادَىٰ ﴿۲۳﴾
نافرمانی نمود. سپس برگشت به کوشش قرار گرفت. باز همه‌را جمع‌کرد پس صدا سر داد.

فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَىٰ ﴿۲۴﴾ فَأَخَذَهُ اللهُ نَكَالَ الْأَخِرَةِ وَ الْأُولَىٰ ﴿۲۵﴾
باز گفت منم پروردگار شما از همه بالاتر. پس گرفت او را خداوند به سزای آخرت و دنیا.

إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَعِبْرَةً لِّمَن يَخْشَىٰ ﴿۲۶﴾ ءَأَنتُمْ أَشَدُّ خَلْقاً
یقیناًدراین، جای‌اندیشه‌است‌برای‌کسی‌که‌در دل‌ترس‌دارد. آیاآفریدن‌شمامشکل‌تراست

أَمِ السَّمَآءُ بَنَىٰهَا ﴿۲۷﴾ رَفَعَ سَمْكَهَا فَسَوَّاهَا ﴿۲۸﴾ وَ أَغْطَشَ
یا آسمان که او آن را آفرید. بر افراشت بلندی آن را پس درستش کرد. و تاریک ساخت

لَيْلَهَا وَ أَخْرَجَ ضُحَىٰهَا ﴿۲۹﴾ وَ الْأَرْضَ بَعْدَ ذَٰلِكَ دَحَىٰهَا ﴿۳۰﴾ أَخْرَجَ
شب آن‌را، وبیرون آورد روشنی روز آن‌را. وزمین را بعد ازآن صاف فرش کرد. بیرون‌آورد

مِنْهَا مَآءَهَا وَ مَرْعَىٰهَا ﴿۳۱﴾ وَالْجِبَالَ أَرْسَىٰهَا ﴿۳۲﴾ مَتَٰعاً لَّكُمْ وَ
از آن، آب آن را، و علف آن را. و کوهها را استوار ساخت. جهت استفاده‌ی شما، و

لِأَنْعَٰمِكُمْ ﴿۳۳﴾ فَإِذَا جَآءَتِ الطَّآمَّةُ الْكُبْرَىٰ ﴿۳۴﴾ يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنسَٰنُ
چهارپاهای شما. پس وقتی که بیاید هنگامه بزرگ. روزی که به یاد می‌آورد انسان

مَا سَعَىٰ ﴿۳۵﴾ وَ بُرِّزَتِ ٱلْجَحِيمُ لِمَن يَرَىٰ ﴿۳۶﴾ فَأَمَّا
آنچه را کسب کرده است. و ظاهر آورده شود دوزخ برای کسی که ببیند. پس کسی که

مَن طَغَىٰ ﴿۳۷﴾ وَ ءَاثَرَ ٱلْحَيَوٰةَ ٱلدُّنْيَا ﴿۳۸﴾ فَإِنَّ ٱلْجَحِيمَ هِيَ
سرکشی کرده است. و بهتر فهمیده است زندگی دنیا را. پس دوزخ یگانه

ٱلْمَأْوَىٰ ﴿۳۹﴾ وَ أَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى ٱلنَّفْسَ عَنِ ٱلْهَوَىٰ ﴿۴۰﴾
جای اوست. وکسی که ترسیده از ایستادن حضور پروردگارش، وباز داشت نفس را از خواهش‌ها

فَإِنَّ ٱلْجَنَّةَ هِيَ ٱلْمَأْوَىٰ ﴿۴۱﴾ يَسْـَٔلُونَكَ عَنِ ٱلسَّاعَةِ أَيَّانَ
پس بهشت یگانه جای اوست. می‌پرسند از تو در مورد ساعت، که کی می‌شود

مُرْسَىٰهَا ﴿۴۲﴾ فِيمَ أَنتَ مِن ذِكْرَىٰهَآ ﴿۴۳﴾ إِلَىٰ رَبِّكَ مُنتَهَىٰهَآ ﴿۴۴﴾
قیام آن. تو چه کار داری به ذکر آن. به سوی پروردگارت هست رسیدن.

إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرُ مَن يَخْشَىٰهَا ﴿۴۵﴾ كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا
تو برای ترساندن کسی هستی که از آن می‌ترسد. گویا آنها روزی که ببینند آن را،

لَمْ يَلْبَثُوٓا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحَىٰهَا ﴿۴۶﴾
نمانده‌اند، مگر عصری یا صبح آن.

خلاصه‌ی تفسیر

قسم به فرشتگانی که روح (کفّار) را به سختی بیرون می‌کشند، و آنان که (روح مسلمانان را به آسانی قبض می‌کنند، گویا که) بندها (ی آن) را باز می‌کنند، و آنان که (ارواح را حمل نموده از زمین به سوی آسمان چنان با سرعت و سهولت بالا می‌روند که گویا) با شنا می‌روند، سپس (وقتی که ارواح را گرفته می‌رسند، پس برای امتثال حکم خداوندی که در باره‌ی ارواح باشد،) با سرعت می‌دوند، سپس در باره همه‌ی امور (که در باره‌ی

ارواح باشد چه ثواب و چه عقاب) را انتظام می‌نمایند، (با همه‌ی موارد یاد شده، قسم خورده می‌گوید، که) حتماً قیامت خواهد آمد، روزی که لرزاننده‌ای می‌لرزاند، (مراد از آن نفخه‌ی اولیٰ است) و پس از آن دنبال روی به دنبال می‌آید، (مقصود از آن نفخه‌ی دوم است،) دلهای بسیاری در آن روز، ترسان می‌شوند، چشمهای آنها (از پشیمانی) پست می‌باشند، (ایشان هستند که قیامت را انکار کرده‌اند،) می‌گویند آیا ما باز به حالت‌برمی‌گردیم، (مراد از حالت اوّل حیات قبل از مرگ است، یعنی آیا پس از مرگ مجدّداً حیات دوباره خواهد آمد، هدف استبعاد است، که وقوع آن چگونه ممکن‌است،) آیا وقتی که استخوانهای ما پوسیده شوند، باز هم (به سوی حیات) برمی‌گردیم، (هدف استصعاب است، یعنی این بسیار سنگین است،) گفتند که (اگر این طور شود، پس) در این صورت برگشت (برای ما) خسارت بزرگی می‌باشد؛ (زیرا ما برای آن، هیچگونه انتظامی ندیده‌ایم، هدف از این تمسخر به عقیده‌ی اهل حق است، یعین طبق عقیده‌ی آنها ما در خسارت بزرگی قرار می‌گیریم، مانند این که شخصی از نظر خیرخواهی به کسی بگوید، که بترس و به این راه نرو که در آن شیر درنده‌ای وجود دارد، و او به صورت تکذیب با دیگری بگوید که برادر از این راه نرو که تو را شیر می‌خورد، و مقصودش این‌است که در آنجا شیری نیست، سپس این‌استبعاد و استصعاب را رد می‌فرماید، که آنهایی که قیامت را بعید و مشکل می‌گویند،) پس (یاد داشته باشند که هیچ چیزی برای ما بعید و مشکل نیست، بلکه) آن فقط یک صدای شدیدی است، که در اثر آن تمام مردم فوراً به میدان آمده حاضر می‌شوند، (سپس اوّلاً به خاطر تخویف و تکذیب مکذّبین‌و ثانیاً جهت تسلّی آن‌حضرتﷺ، داستان موسیٰ علیه السلام و فرعون را بیان می‌فرماید، که) آیا داستان موسیٰ علیه السلام به شما رسیده است، وقتی که پروردگارش او را در میدان پاکیزه‌ی طویٰ (نام آن

میدان است) صدا کرد، که به سوی فرعون برو که او شرارت بزرگی اختیار کرده است، و پس (از رفتن) به او بگو: آیا می‌خواهی درست باشی؟ و (به جهت اصلاح) من تو را به سوی (ذات و صفات) پروردگارت راهنمایی می‌کنم، پس تو (با شنیدن ذات و صفات او، از او) بترس، (و بواسطه‌ی آن ترس، اصلاح گردی. خلاصه حضرت موسیٰ علیه السلام با دریافت این حکم، پیش او رفت و پیغام پروردگار را به او داد،) سپس (وقتی که فرعون برای نبوّت او تقاضای دلیل نمود،) نشانی بزرگ (نبوّت) را به او نشان داد، (مقصود از آن معجزه‌ی عصاست، و یا به اراده جنس، عصا و ید بیضاء هر دو هستند،) پس او (فرعون) تکذیب نمود، و (از دستور او) نافرمانی کرد، سپس (از موسیٰ علیه السلام) کناره گرفت و (علیه او) شورید و (مردم را) جمع کرد، سپس (در جلو آنها) با صدای بلند سخنرانی کرد، و گفت: «پروردگار بزرگتر شما منم» (قید اعلیٰ را بطور واقعی گفت و هدف اصلیش «أَنَا رَبّكم» بود، و «أعلیٰ» را به صورت صفت مادحه اضافه نمود، و این قید احترازی نیست، تا از آن رب دیگری غیر اعلی ثابت باشد،) پس خداوند او را به عذاب آخرت و دنیا گرفتار نمود، (عذاب دنیا غرق شدن و عذاب اخروی سوختن است،) یقیناً در این (واقعه،) عبرت بزرگی است، برای کسی که (از خداوند متعال) بترسد، (سپس جواب عقلی نسبت به بعید یا مشکل فهمیدن قیامت است، که) آیا آفریدن (دوباره) شما (در واقع) مشکل‌تر است، یا (خلقت) آسمان (و قید «در واقع» بدین جهت ذکر گردید که در قبال قدرت الهی همه یکسانند، و بدیهی است که آفریدن آسمان مشکل‌تر است، پس وقتی که خداوند آن را آفرید، آفریدن شما برای او چه مشکلی دربر خواهد داشت؛ سپس کیفیت آفرینش آسمان را بیان نمود، که) خداوند متعال آن را بدین شکل) آفرید، که سقف آن را بلند نمود، و (به نحوی) آن را درست کرد (که در آن شقوق، فطور، وصله و پیوندی، نیست) و شب آن را تاریک آفرید، و

روز آن را ظاهر نمود، (شب و روز را بدان جهت به سوی آسمان منسوب نمود، که شب و روز از طلوع و غروب خورشید پدید می‌آیند، و خورشید متعلّق به آسمان است،) و پس از آن زمین را هموار نمود، از آن آب و علف آن را بیرون آورد، و کوهها را (بر آن) استوار نمود، (و همه‌ی این امور را) جهت استفاده‌ی شما و حیوانهایتان، (انجام داد، اصل استدلال از خلقت آسمان بود، امّا ذکر زمین بدین خاطر است، که احوال و اوضاع آن همیشه مدّ نظر می‌باشند. اگر چه آفرینش زمین در حدّ آسمان نیست، امّا فی نفسه آفرینش آن از آفرینش انسان مشکل‌تر است؛ پس حاصل استدلال این است، که وقتی ما چنین چیزها را آفریدیم، زنده کردن شما بار دوم چه مشکلی را در بر دارد، سپس وقایعی را که بعد از بعث متعلّق به مجازات می‌باشد، بیان فرمود، که از آن امکان و صحت وقوع قیامت ثابت می‌گردد،) پس وقتی که هنگامه‌ی بزرگ بیاید، یعنی روزی که انسان کردار خود را به یاد آورد، و دوزخ برای بینندگان ظاهر گردد، پس (در آن روز وضع از این قرار خواهد شد، که) هر کس (از حق،) سرکشی نمود، و (از آخرت انکار نموده) زندگی دنیا را (بر آن) ترجیح داد، پس دوزخ جای او خواهد بود، و کسی که (در دنیا) از ایستادن به دربار پروردگارش ترسید، (و بر قیامت، حساب و کتاب، ایمان کامل داشت،) و نفس را از خواهش‌های (حرام) باز داشت، (با اعتقاد صحیح اعمال صالح انجام داد،) پس جنّت جای او خواهد بود، (عمل صالح، راه رسیدن به جنّت است، امّا موقوف علیه آن نیست؛ چون کفّار به قصد انکار قیامت از زمان آن سؤال می‌کردند، در آینده به آنها پاسخ داده شد. که) آنان از شما در باره‌ی قیامت سؤال می‌کنند، که کی واقع می‌شود؟ شما با بیان آن چه ارتباطی دارید؛ (زیرا بیان موقوف بر علم است، و زمان معیّن قیامت را ما به کسی نشان نداده‌ایم، بلکه) مدار (تعیین علم) آن فقط از جانب پروردگار شماست، (و) شما فقط (با اخبار

اجمالی) ترساننده‌ی کسانی هستید که از او می‌ترسند، (و ترسیده ایمان بیاورند، و آنها که عجله دارند باید بدانند که) روزی که آن را ببینند، (برای آنها) چنین معلوم می‌شود، که گویا (در دنیا) فقط اوّل روز یا آخر آن، مانده‌اند (و بس، یعنی مدّت طولانی دنیا برای آنها کوتاه معلوم می‌گردد، و چنین می‌فهمند عذابی که آنها استدعایش می‌کردند، خیلی زود آمده است، حاصل این که چرا عجله دارید، هنگام وقوعش را می‌پندارید که خیلی زود فرا رسیده است، و آنچه را الآن درنگ می‌پندارید، درنگ دانسته نخواهد شد.)

معارف و مسایل

﴿**وَ ٱلنَّٰزِعَٰتِ غَرْقاً**﴾ «**نازعات**» از نزع مشتق است که به معنای بیرون کشیدن چیزی می‌آید، و «**غرقاً**» تأکید آن است؛ زیرا «غرق و اغراق» صرف کردن نیروی کامل در کاری است، و در محاوره گفته می‌شود که: «**اغرق النازع في القوس**» یعنی کَشنده‌ی کمان در کشیدن آن قدرت کامل خود را به خرج داد، در ابتدای این سوره، چند مورد از صفات و احوال ملایکه را بیان نموده است، و به آنها قسم یاد شده است، و جواب قسم به دلالت حال محذوف است، و مراد از آن وقوع یقینی قیامت و حشر و نشر است؛ قسم به فرشتگان شاید بدین جهت باشد، که فرشتگان اکنون نیز در تمام نظم و نسق جهان دخلی دارند، و دارند وظایف خویش را انجام می‌دهند، امّا در روز قیامت رشته‌ی تمام اسباب مادی از هم می‌گسلند، و وقایع و احوال فوق العاده‌ای به وقوع خواهند پیوست، و در آن وقایع فرشتگان کار می‌کنند.

در اینجا پنج صفت از آن صفات فرشتگان، بیان گردید که متعلّق به مرگ و نزع انسان می‌باشند، هدف، بیان حقّانیت قیامت است، که با مرگ انسان آغاز می‌شود، و مرگ هر انسانی یک قیامت جزئی برای اوست، و در اعتقاد به قیامت دخالت دارد.

نخستین صفت از صفات پنجگانه: ﴿**وَ ٱلنَّـٰزِعَـٰتِ غَرْقاً**﴾ یعنی با شدّت بیرون کَشنده است، مقصود از آن فرشتگان عذاب هستند که روح کافر را با شدّت بیرون می‌کشند، و مراد از این سختی، مشقّت و سختی روحانی است، لازم نیست بینندگان هم آن شدّت و مشقّت را احساس نمایند، بنابر این، بسا اوقات مشاهده شده است که روح کافر در ظاهر به آسانی بیرون آمده است، ولی این آسانی در نظر ماست، و آن سختی که متعلّق به روح اوست، چه کسی می‌تواند آن‌را ببیند، و فقط آن، با خبر دادن خداوند معلوم می‌گردد؛ لذا در این جمله خبر داده شد که روح کفّار با شدّت بیرون کشیده می‌شود.

صفت دوم: ﴿**وَ ٱلنَّـٰشِطَـٰتِ نَشْطاً**﴾ است، «**ناشطات**» از «نشط» مشتق است و معنای آن گشادن گره‌های چیزی که پر از آب یا باد باشد، که با گشودن آن گره، آب و غیره به آسانی بیرون می‌آید، در اینجا بیرون آمدن روح مؤمن را به آن تشبیه داده نشان داد، که فرشتگانی که بر قبض ارواح مؤمنان مسلّط هستند، آن ارواح را به آسانی قبض می‌نمایند، و شدّت در آنجا به کار نمی‌رود، و مقصود از آسانی در اینجا نیز، روحانی است، لذا با درنگ کردن نزع روح مسلمان بلکه مردم صالح، نمی‌توان گفت که برای او مشقّت پیش آمده است، ولو این‌که در ظاهر مشقّتی بر او مشاهده شده است.

علّت اصلی این‌است که هنگام نزع روح عذاب برزخ به کفّار نشان داده می‌شود، پس ارواح آنان از آن می‌ترسند و می‌خواهند در بدنها پنهان گردند، فرشتگان با شدّت آنها را بیرون می‌کشند، و برای روح مؤمن ثواب عالم برزخ و نعمتای آن و مژدها پیش می‌آیند، پس روح او با شتاب به سوی فرشتگان می‌آید.

صفت سوم: فرشتگان ﴿**وَ ٱلسَّـٰبِحَـٰتِ سَبْحاً**﴾ است، که معنای لغوی «**سبح**» شناست، و مقصود از آن در اینجا سرعت رفتار است، هم چنان که در دریا حایل و سدّی نیست، شناور یا کشتی و غیره در آن به سوی منزل

مقصود خویش گسیل می‌شود، این صفت فرشتگانی است که در رفتار سرعت دارند، نیز متعلّق به ملایکه‌ی مرگ است، که پس از قبض روح انسان آن را با شتاب به سوی آسمان می‌برند.

صفت چهارم: ﴿فَالسَّـٰبِقَـٰتِ سَبْقاً﴾ است، مقصود این‌که باز این روح که در قبضه‌ی ملایکه قرار دارد، برای رساندن آن به مقصد خوب یا بد، با هم مسابقه می‌دهند، روح مؤمن‌را در هوای آزاد بهشت و نعمتها، و روح کافر را در هوای سخت و گرم جهنّم و عذاب، می‌رسانند.

صفت پنجم: ﴿فَالْمُدَبِّرَ ٰتِ أَمْراً﴾ است، کار نهایی تدبیر و تنفیذ کنندگان امر الهی یعنی ملایکه‌ی مرگ، این‌است که برای روحی که دستور ثواب دادن و راحتی او باشد، وسایل راحتی او را فراهم می‌نمایند، و روحی که دستور به انداختن آن در عذاب و مشقّت باشد، نسبت به آن انتظام می‌کنند.

ثواب و عذاب در قبر

آمدن فرشتگان به هنگام مرگ، قبض کردن روح انسان، بردن آن به سوی آسمان، رسانیدن آن بطور سریع به جای خوب یا بد، انتظام نمودن ثواب و عذاب، راحت و مشقّت در آنجا، از آیات فوق الذّکر ثابت می‌شود، و این ثواب و عذاب در قبر یعنی در برزخ است، که ثواب و عذاب حشر بعد از آن است، تفاصیل زیادی نسبت به این موضوع در احادیث صحیح آمده است، از آن جمله: یکی حدیث بسیار طویل حضرت براء بن عازب است، که در «مشکوة» به حواله مسند «امام احمد» آمده است.

تحقیق بسیار مفید حضرت قاضی ثناءالله در باره‌ی نفس و روح

در تفسیر «مظهری» به حقیقت نفس و روح تا حدّی بحثی در آیه‌ی ۲۹ سوره‌ی «حجر» گذشت تحقیق و توضیح بیشتری در خصوص این

موصوع بیهقی زمان، حضرت قاضی ثناءالله پانی پتی، در اینجا ذکر نموده است که از آن اشکالات زیادی حل خواهد شد، و آن این که از حدیث مذکور چنین برمی آید که: نفس انسانی جسم لطیفی است که جسم کثیف او جایگزین آن شده است و از همان عناصر مادی اربعه آفریده شده است که فلاسفه و اطبّا به آن روح می گویند، امّا روح انسانی در حقیقت یک حوهر مجرّد و لطیفه‌ی ربّانی است که با این روح طبیعی، یعنی نفس تعلّق خاصی دارد، و حیات روح طبیعی یعنی نفس وابسته به آن لطیفه‌ی ربّانی است، که می توان آن را روح الروح نامید؛ زیرا زنده بودن جسم با نفس است، و زندگی نفس با این روح می باشد، امّا این که تعلّق و ارتباط آن روح مجرّد و لطیفه‌ی ربّانی، با این جسم لطیف نفس چیست و چگونه است؟ حقیقت آن را غیر از خدای آفریدگار آن، کسی دیگر نمی داند، و این جسم لطیف را که نفس نام دارد خداوند به قدرت کامل خویش مانند آیینه‌ای آفریده است که در برابر خورشید نگهداشته شود که آفتاب در آن، چنان می تابد که گویا آن خود، مانند آفتاب، روشنی می افکند، و اگر نفس انسانی طبق تعلیم وحی ریاضت و زحمت بکشد، آن نیز منوّر می گردد، و اگر نه در اثرات فاسد جسم کثیف، ملوّث می شود، و همین جسم لطیف است که وقتی منوّر گردد آن را به آسمان می برند و باز با اعزاز پایینش می آورند، و اگر منوّر نگردد، درهای آسمان به روی او باز نمی شود، و از بالا به پایین انداخته می شود، و نسبت به همین جسم لطیف در حدیث مذکور آمده است که ما آن را از خاک زمین آفریدیم، باز آن را به زمین بر می گردانیم، و سپس دوباره آن را می آفرینیم، و همین جسم لطیف به وسیله‌ی اعمال صالح منوّر و معطّر می گردد، و اگر به کفر و شرک آلوده شود بدبو می شود، و تعلّق روح مجرّد با جسم کثیف به واسطه‌ی همین جسم لطیف یعنی نفس می باشد، که مرگ بر آن عارض نمی گردد، و ثواب و عقاب قبر با همین جسم لطیف یعنی نفس

وابسته است، و تعلّق این نفس با جسم کثیف در قبر برقرار می‌باشد، که روح مجرّد در «علیین» به واسطه‌ی جسم لطیف نفس از ثواب و عذاب قبر متأثّر می‌شود.

پس بدین ترتیب بودن روح در قبر، به معنای نفس، صحیح است، و نیز بودن روح در عالم ارواح یا علّیین به معنای روح مجرّد هم درست است، و بدین شکل در میان روایات مختلف می‌توان تطبیق داد، والله اعلم.

سپس در آینده وقوع قیامت، فنا شدن کاینات در آن به وسیله‌ی نفخه‌ی اولی، ایجاد دوباره‌ی آن به نفخه‌ی دوم، شبهه‌ی استبعاد کفّار بر آن و پاسخ آن، بیان می‌گردد، و در پایان می‌فرماید: ﴿**فَإِذَا هُم بِالسَّاهِرَةِ**﴾ «**ساهره**» به سطح زمین گفته می‌شود، و زمینی که در قیامت آفریده می‌شود، سطح صاف می‌باشد، که در آن حایل و پرده‌ی ساختمان و گودالی نمی‌باشد، و به آن ساهره می‌گویند، سپس اذیّت و آزاری که در اثر ضد و عناد و از ناحیه کفّار، منکرین قیامت به آن‌حضرت ﷺ رسیده بود، آن را با ذکر داستان حضرت موسیٰ علیه السلام و فرعون ازاله می‌فرماید، که این قبیل اذیّت و آزار از ناحیه‌ی مخالفین، مختص به شما نیست، بلکه در طول تاریخ چنین اذیّت و آزار به انبیای علیهم السلام گذشته نیز از طرف مخالفین آنها رسیده است، و همچنان که آنان در برابر اذیّت و آزار مخالفین با صبر مقابله نمودند، شما نیز در برابر اذیّت و آزارها صبر کنید.

﴿**فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْآخِرَةِ وَالْأُولَىٰ**﴾ «**نکال**» به ان عذابی گفته می‌شود که دیگران با مشاهده‌ی آن، عبرت بگیرند، و خاموش گردند.

نکال آخرت برای فرعون، عذاب آخرت است، و مقصود از نکال اولی، آن عذاب دنیوی است، که کل قوم فرعون همراه با خودش در دریا غرق شدند. سپس استبعاد و شبهه‌ی منکرین حشر و نشر ازاله می‌گردد، که گفته بودند که پس از مردن و خاک شدن، چگونه زنده کرده می‌شویم! در این

باره خداوند آفرینش آسمان، زمین و سایر مخلوقات را که در میان آنها قرار دارند، بیان نمود، و انسان غافل را بر آن متنبّه گردانید، که آن ذاتی که چنین مخلوقات عظیم الشّأنی را بدون هیچ ماده و آلتی، به وجود آورده است، اگر آنها را بعد از نیست و نابود کردنش باری دیگر، به وجود بیاورد، چه جای تعجّبی وجود دارد، سپس در آینده شدت روز قیامت، عرضه شدن اعمال هر شخص در آن روز، مسکن اهل جنّت و جهنّم و علامات خاص آنها بیان می‌گردند، با توجّه به بیانات فوق، هر انسانی می‌تواند نسبت به خود داوری کند، که طبق این ضابطه آیا من از اهل بهشتم یا از اهل دوزخ می‌باشم، ذکر ضابطه بدین جهت آورده شد که اگر جهنّمی بنابر شفاعت کسی یا بدون واسطه مستقیماً از طرف خداوند مورد عفو قرار گرفته وارد بهشت شود، چنان که بسیاری از آیات و روایات بر آن دلالت دارند، این حکم استثنایی است. ضابطه اصلی منزل قرار گرفتن جنّت و جهنّم آن است که در این آیات بیان گردید.

نخست علامات ویژه‌ی اهل جهنّم بیان گردیدند که دو مورد می‌باشند. ﴿**فَأَمَّا مَن طَغَىٰ ○ وَءَاثَرَ ٱلْحَيَوٰةَ ٱلدُّنْيَا**﴾ اوّل طغیان یعنی سرکشی از پایبندی احکام خدا و رسولش، دوم ترجیح زندگی دنیوی بر زندگی آخرت، یعنی هرگاه چنین کاری پیش بیاید که از اختیار نمودن آن در دنیا، لذت و آرامش به دست می‌آید، ولی در آخرت بر آن عذابی مقرّر است، او لذت دنیا را ترجیح داده فکر آخرت را از نظر می‌اندازد، کسی که در دنیا به این دو بلا مبتلا باشد، نسبت به او فرمود: ﴿**فَإِنَّ ٱلْجَحِيمَ هِىَ ٱلْمَأْوَىٰ**﴾ یعنی جهنّم مسکن اوست، سپس هم چنین برای اهل جنّت دو علامت نشان داد که:

﴿**وَ أَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى ٱلنَّفْسَ عَنِ ٱلْهَوَىٰ**﴾ اوّل این که هر شخصی در دنیا از هر کار و عمل خویش چنین خطری داشته باشد، که من

روزی به دربار خداوند متعال حاضرشده باید در قبال این اعمال حسابی پس بدهم، دوم این‌که او نفس خود را کنترل نموده از خواهش‌های ناجایزش باز دارد. پس کسی که در دنیا به این صفت متّصف باشد قرآن به او مژده داده است که: ﴿فَإِنَّ ٱلۡجَنَّةَ هِيَ ٱلۡمَأۡوَىٰ﴾ که بهشت منزل او خواهد بود.

درجات سه گانه‌ی مخالفت با نفس

در این آیه جهت دریافت منزل بهشت دو شرط بیان شده است، و اگر بیندیشیم هر دو از روی نتیجه یکی هستند؛ زیرا شرط اوّل ترس از پاسخگویی به دربار خداست، شرط دوم باز داشتن نفس از خواهش‌ها است، که در حقیقت ترس خداست که نفس را از پیروی هویٰ و هوس باز می‌دارد.

حضرت قاضی ثناءالله پانی پتی در تفسیر «مظهری» فرموده است: مخالفت با نفس دارای سه درجه است:

اوّل این‌که انسان از عقاید باطل که مخالف با ظاهر نصوص و اجماع سلف باشند، پرهیز نماید، با رسیدن به این درجه شایسته این است که به او مسلمان سُنّی گفته شود.

دومین درجه این‌که چون او به گناه و معصیتی اراده کند به یاد آورد که باید نزد پروردگار حساب پس بدهد، بنابراین تصوّر، دست از گناه بردارد، تکمله‌ی این دومین درجه این‌است که انسان از شبهات هم اجتناب نماید، و از اشتغال به کار جایز و مباحی که منجر به ارتکاب امر ناجایز باشد، پرهیز کند، چنان که در حدیث نعمان بن بشیر آمده است که رسول‌الله ﷺ فرمود: کسی که از مشتبهات پرهیز نماید، او آبروی و دین خود را حفظ کرد، و کسی که به مشتبهات مبتلا گردد، سرانجام به محرّمات مبتلا خواهد شد، مراد از مشتبهات کارهایی است که متضمّن احتمال جواز و عدم جواز

باشد، که انجام دهنده‌ی آن در شک و تردید قرار گیرد، که آیا این کار من جایز بود یا خیر. مثلاً شخصی بیمار است می تواند وضو بگیرد، و بطور یقین نمی‌داند که آیا وضو گرفتن برای او مضر می‌باشد، یا خیر. پس جواز و عدم جواز تیمّم در حق او مستبهه می‌باشد، هم چنین می تواند ایستاده با مشقّت نماز بخواند، لذا متردّد است که نشسته نماز خواندن برای من درست است یا خیر. رها کردن امر مشتبهه در چنین موارد و برگزیدن یقین تقواست، و این درجه‌ی متوسطه مخالفت با نفس است.

مکاید نفس

مخالفت با نفس را از آنچه گناه صریح و سیّئات است، می توان با کوشش خود دریافت، و در آن پیروز شد، ولی یکی از هواهای نفس آن است که شامل عبادات و اعمال حسنه می‌باشد، مانند ریا نمودن و خود پسندی. اینها چنان گناهان دقیق و شدید هوای نفس‌اند که خود انسان در آن بیشتر فریب می خورد، و عمل خود را درست و صحیح می‌پندارد، و آن همان هوای نفس است که پیش از همه و بیشتر از همه لازم است که به آن مخالفت بشود، ولی معالجه‌ی صحیح و نسخه‌ای مجرّب برای نجات از آن، بجز این نیست که انسان در جستجو و تلاش شیخ کاملی باشد و در خدمت او قرار گرفته آنقدر مجاهدات انجام دهد که از عیوب نفس و معالجه‌ی آن اطلاع کامل بدست آورده باشد، و خود را به او بسپارد و طبق راهنمایی و مشورت او عمل کند.

حضرت شیخ امام یعقوب کرخی فرموده است که، من در بدو عمرم نجّاری بودم، (که چوب می‌تراشیدیم) در نفسم سستی و در باطنم نوعی ظلمت احساس نمودم، خواستم چند روزی روزه بگیرم تا این ظلمت و سستی برطرف گردد، ناگهان با همین حال که روزه گرفته بودم روزی در

خدمت شیخ‌الاجل امام بهاءالدین نقشبند حاضر شدم، شیخ جهت پذیرایی میهمانان غذا خواست و به من نیز دستور به خوردن داد و فرمود:

«بسیار بنده‌ی بدی است آنکه بنده‌ی هوای نفسانی باشد، که او را گمراه کند» و فرمود: «خوردن غذا بهتر از آن روزه است که با هوای نفس توام باشد.»

آنگاه من احساس کردم که نفسم دارد شکار خود پسندی عجیب می‌شود، که آن را شیخ احساس کرده بود، و برایم ثابت شد که برای ذکر و شغل و عبادات نفلی راهنمایی و دستور کاملی در کار است؛ زیرا او از مکاید نفس با خبر است، و از آن عمل نفلی که نفس در آن کیدی داشته باشد، جلوگیری می‌نماید، سپس من در خدمت شیخ نقشبند عرض کردم: حضرت! اگر چنین شیخ کاملی که «فانی فی الله و باقی بالله» باشد، میسر نگردد، چه باید کرد؟ فرمود: آن شخص باید به کثرت استغفار بخواند و بعد از هر نماز بیست بار استغفار بخواند، تا در پنج وقت صد بار استغفار حاصل آید؛ زیرا رسول خداﷺ فرموده است: بسا اقات من در قلبم کدورت احساس می‌کنم و هر روز صد بار از خدا آمرزش می‌خواهم.

سومین و اعلیٰ‌ترین درجه‌ی مخالفت با هوای نفس این است که: بوسیله‌ی کثرت مجاهدت و ریاضت نفس خود را چنان تزکیه نماید که هوای نفسانی در آن باقی نماند، تا او را به سوی شرّ بکشد.

این مقام، مقام ولایت خاصه است و برای کسی میسّر می‌گردد که به اصطلاح اهل تصوّف «فانی فی‌الله و باقی بالله» باشد.

مصداق آیه‌ی ۴۲ سوره‌ی «حجر» که در خطاب به شیطان گفته شده: ﴿**إِنَّ عِبَادِيْ لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ**﴾ که تو بر بندگان خاص من هیچگونه تسلطی نخواهی داشت. و نیز مصداق حدیث رسول خداﷺ که فرمود: «**لا يؤمن أحدكم حتى يكون هواه تبعاً لما جئت به**» تا هوای نفسانی کسی تابع تعلیمات

من نباشد، نمی تواند مؤمن کامل باشد، **(اللهم ارزقنا بفضلك وكرمك)**

در آخر سوره به سؤال معاندانه کفّار پاسخ داده شده است، که آنان با اصرار از آن‌حضرتﷺ تاریخ معین و وقت وقوع قیامت را می‌خواستند، حاصل جواب این است که حق تعالیٰ آن را به حکمت بالغه‌ی خویش مختص به ذات پاکش قرار داده است، و آن را به هیچ فرشته و رسولی اطّلاع نداده است. بنابر این، این مطالبه‌ای بی جا می‌باشد.

تمت سورة النازعات الحمد لله ٦ شعبان سنه ١٣٩١هـ روز دوشنبه

و تمت الترجمة بعد العشاء من ليلة الخميس السابع و العشرون من جمادى الاخرى سنه ١۴١٠هـ والله هو المتمم للباقى بفضله.

* * *

سورة عبس

سورة عبس مكية و هی اثنتان و اربعون آية و فيها ركوعان

سوره‌عبس درمکّه نازل‌شده ودارای چهل و دو آیه و دو رکوع می‌باشد

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

شروع به نام خدای بی‌حد مهربان و بی‌نهایت رحیم

عَبَسَ وَ تَوَلّٰىٓ ﴿۱﴾ أَنْ جَآءَهُ الْأَعْمٰى ﴿۲﴾ وَ مَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ

روی ترش کرد و اعراض کرد. از این که آمد پیشش نابینا. و تو چه خبر داشتی شاید او

يَزَّكّٰىٓ ﴿۳﴾ أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنفَعَهُ الذِّكْرٰى ﴿۴﴾ أَمَّا مَنِ اسْتَغْنٰى ﴿۵﴾

اصلاح‌می‌شد. یا پندمی‌پذیرفت، پس‌به‌دردش‌می‌خورد تفهیم‌کردن. امّااوکه پروانمی‌کند.

فَأَنتَ لَهُ تَصَدّٰى ﴿۶﴾ وَ مَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزَّكّٰى ﴿۷﴾ وَ أَمَّا مَن جَآءَكَ

پس تو درفکرش‌هستی. و نیست‌بر توبازخواستی که او اصلاح‌نمی‌شود. و آن‌که آمدپیش تو

يَسْعٰى ﴿۸﴾ وَهُوَيَخْشٰى ﴿۹﴾ فَأَنتَ عَنْهُ تَلَهّٰى ﴿۱۰﴾ كَلَّآإِنَّهَاتَذْكِرَةٌ ﴿۱۱﴾

دویده. و او می‌ترسد. پس تو از او تغافل می‌کنی. چنین نیست این نصیحتی است.

فَمَن شَآءَ ذَكَرَهُ ﴿۱۲﴾ فِى صُحُفٍ مُّكَرَّمَةٍ ﴿۱۳﴾ مَّرْفُوعَةٍ

پس هر کسی بخواهد که آن را بخواند. نوشته است در اوراق با عزت. بالا گذاشته شده

مُّطَهَّرَةٍ ﴿۱۴﴾ بِأَيْدِى سَفَرَةٍ ﴿۱۵﴾ كِرَامٍ بَرَرَةٍ ﴿۱۶﴾ قُتِلَ الْإِنسٰنُ

بی‌نهایت پاکیزه. به دست نویسندگانی که. بسیار بزرگوار نیکوکارند. هلاک باد انسان

مَاأَكْفَرَهُ ﴿۱۷﴾ مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ ﴿۱۸﴾ مِن نُّطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَّرَهُ ﴿۱۹﴾
چگونه‌ناشکر است. از چه‌چیزی آفریداورا. از قطره‌ی آب آفرید او را. پس‌اندازه کرد او را.

ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ ﴿۲۰﴾ ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ ﴿۲۱﴾ ثُمَّ إِذَا شَاءَ
سپس آسان کرد راه او را بر او. باز میراند او را، باز در قبرش گذاشت. باز وقتی خواست

أَنشَرَهُ ﴿۲۲﴾ كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ ﴿۲۳﴾ فَلْيَنظُرِ
بلندش‌کرده بیرونش‌آورد. هرگزچنین‌نیست، انجام‌نداد آنچه‌به‌او دستورداد. اکنون‌بنگرد

الْإِنسَانُ إِلَىٰ طَعَامِهِ ﴿۲۴﴾ أَنَّا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا ﴿۲۵﴾ ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ
انسان غذای خود را. که ما فرود آوردیم از بالا آب ریختن. سپس شکافتیم زمین را

شَقًّا ﴿۲۶﴾ فَأَنبَتْنَا فِيهَا حَبًّا ﴿۲۷﴾ وَ عِنَبًا وَ قَضْبًا ﴿۲۸﴾ وَ زَيْتُونًا وَ
شکافتن. پس رویانیدیم در آن دانه. و انگور و سبزیجات. و زیتون و

نَخْلًا ﴿۲۹﴾ وَ حَدَائِقَ غُلْبًا ﴿۳۰﴾ وَ فَاكِهَةً وَ أَبًّا ﴿۳۱﴾ مَتَاعًا لَّكُمْ وَ
درخت‌خرما. و باغهای گنجان. و میوه و گیاه. برای استفاده‌ی شما و

لِأَنْعَامِكُمْ ﴿۳۲﴾ فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاخَّةُ ﴿۳۳﴾ يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ
حیوانهای شما. پس وقتی که بیاید آن گوش پاره کننده. روزی که فرار کند مرد از

أَخِيهِ ﴿۳۴﴾ وَ أُمِّهِ وَ أَبِيهِ ﴿۳۵﴾ وَ صَاحِبَتِهِ وَ بَنِيهِ ﴿۳۶﴾ لِكُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ
برادرش. و مادرش و پدرش. و همسرش و پسرانش. برای هر مردی از آنان

يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ ﴿۳۷﴾ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ ﴿۳۸﴾
در آن‌روز، فکری‌مسلط شده، که برای‌او کافی‌است. چقدر صورت در آن روز روشن است.

ضَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ ﴿۳۹﴾ وَ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ ﴿۴۰﴾ تَرْهَقُهَا
خندان، شاداب. وچقدر صورت‌است در آن‌روز که برآنها گردوغباراست. می‌پوشاند آنهارا

قَتَرَةٌ ﴿۴۱﴾ أُولَـٰئِكَ هُمُ ٱلْكَفَرَةُ ٱلْفَجَرَةُ ﴿۴۲﴾

سیاهی. آنها هستند منکر، بدکار.

خلاصه‌ی تفسیر و شأن نزول

(داستان نزول این آیات از این قرار است، روزی رسول‌خداﷺ در حال تفهیم سران مشرکین بود، که اسامی آنان طبق بعضی روایات از این قرارند: «**ابوجهل بن هشام، عتبه بن ربیعه، اُبی بن خلف، امیه بن خلف و شیبه**» ناگهان حضرت عبدالله بن‌امّ مکتوم صحابی نابینا حاضر شد و چیزی سؤال کرد، با این قطع کلام آن‌حضرتﷺ قدری ناراحت شد، و به سوی او توجّهی نفرمود، در اثر این ناراحتی چین به جبین شد، به هنگام ختم جلسه چون خواست به خانه تشریف ببرد، آثار نزول وحی پدیدار گشت، و این آیات: ﴿**عَبَسَ وَ تَوَلَّىٰ** الخ﴾ نازل گردید. پس از این هرگاه این نابینا به خدمت آن‌حضرتﷺ می‌رسید آن‌جنابﷺ او را نوازش می‌کرد[1].

الغرض نسبت به واقعه‌ی گذشته می‌فرماید:) پیامبر (ﷺ) چین به جبین شد، و روگردانید از این‌که نابینا آمد، (در اینجا از آن‌جنابﷺ به صیغه‌ی غایب یاد نمود، و این نشانگر لطف و کرم نهایی از طرف متکلّم و تکریم مخاطب است، که این امر را رویا روی، به او نسبت نداد.) و (سپس صیغه‌ی خطاب را به صورت التفات، بدین جهت آورد که شبهه اعراضی نباشد، می‌فرماید:) شما چه اطّلاع دارید شاید او (نابینا در اثر تعلیمات شما کاملاً) اصلاح می‌شد، یا (حدّ اقل در امر خاصی) نصیحت قبول می‌کرد، پس نصیحت کردن به او (تا حدّی) به سودش تمام می‌شد، پس کسی که خود را (از دین) مستغنی می‌داند، شما در فکر او قرار گرفته‌اید، در صورتی که اگر او اصلاح نشود، بر شما بازخواستی نیست، (با ذکر استغنا،

۱ـ هذه الروایات کلها فی‌الدر المنثور.

به آن‌حضرت ﷺ هدایت گردید، که در فکر راهنمایی او نباشد،) و کسی که نزد شما (به شوق تحصیل دین) به سرعت می آید، و او (از خدا) می ترسد، شما نسبت به او بی‌اعتنایی نشان می‌دهید، (در این آیات بر لغزش اجتهادی آن‌جناب ﷺ، به او اطّلاع داده شد، و منشأ این اجتهاد، این بود که مسلّم است که کار مهم‌تر باید اولویّت داشته باشد، لذا آن‌حضرت ﷺ شدّت کفر را مهم تلقّی کرده بود، مانند این‌که اگر دو بیمار باشد که یکی به مرض سل مبتلا باشد، و دومی به سرماخوردگی، پس معالجه‌ی بیمار سل مقدم قرار می‌گیرد، و حاصل این فرمان الهی این است که شدّت مرض زمانی موجب اهمّیّت قرار می‌گیرد که هر دو مریض خواستار علاج باشند، ولی اگر صاحب مرض شدید خواستار معالجه نیست، بلکه با آن مخالف است، پس آن مریض مقدّم می‌باشد که خواستار معالجه است، اگر چه مرضش خفیف باشد، سپس بیان فرمود: نیازی نیست که این قدر به سوی این مشرکان توجّه نمود، و فرمود:) هرگز چنین نکنید، (چرا که) قرآن (فقط) نصیحتی است، (و نیز مسئولیّت شما فقط تبلیغ آن است،) پس کسی که دلش می خواهد آن را بپذیرد (و آن که نمی‌پذیرد او بداند و خدایش، به شما که ضرری نمی‌رسد، پس شما چرا این قدر اهتمام می‌کنید، در آینده اوصاف قرآن را بیان می‌فرماید، که) آن (قرآن) در چنان صحیفه‌های (لوح محفوظ ثبت شده) است، که (نزد خداوند) مکرّم‌اند، (پسندیده و مقبول و) رفیع المکان می‌باشند؛ (زیرا لوح المحفوظ زیر عرش است[1]، و آنها) مقدّس‌اند، (که شیاطین خبیث به آنجا دسترسی ندارند، چنان که خداوند می‌فرماید: ﴿لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾[2]) آن به دست چنان (فرشتگان) نویسنده‌ای است، که مکرّم (و) نیک هستند، (و تمام این صفات، دلالت بر این دارند که آن از

۱ - کما فی‌الدر المنثور من سورة البروج.
۲ - واقعه، ۷۹.

جانب خداست، هم چنان که در آیه‌ی فوق: ﴿لَا يَمَسُّهُۥٓ إِلَّا ٱلْمُطَهَّرُونَ﴾[1] بیان گردید، اگر چه لوح محفوظ شیء واحدی است، ولی از اجزای آن به صحف تعبیرنمود، و آن فرشتگان را بدین جهت کاتب گفت، که آنان به دستور خداوند، ناقل از لوح محفوظ هستند، حاصل آیات این که قرآن از جانب خداوند برای نصیحت فرود آمده، تا شما بدان، مردم را نصیحت فرموده، انجام وظیفه نمایید، چه، کسی ایمان بیاورد، یا نیاورد، پس نیازی به این‌گونه تقدیم و تاخیر نیست، تا اینجا آداب تبلیغ و تذکیر بیان گردیدند، سپس بر عدم استفاده کفّار، نکوهش شده است، که) هلاک باد انسان (منکر که باوجود این چنین تذکره، باز هم نصیحت نپذیرد، مانند ابوجهل و غیره که آن‌جناب ﷺ آنها را تفهیم می‌نمود، و آنها نمی‌فهمیدند، و) او چقدر ناسپاس است، (و نمی‌بیند که) الله تعالی او را از چه چیز (بسیار بی‌ارزشی) آفرید، در آینده کیفیت آن را بیان می‌فرماید، که پس از انقلابات و تغییراتی چند) به او صورت بخشید، سپس (اعضای) او را به اندزاه قرار داد، (چنان که شرح این، در آیه‌ی ۳۸ سوره‌ی «قیامه» ﴿فَخَلَقَ فَسَوَّىٰ﴾ گذشت،) پس راه (بیرون آمدن از شکم مادر) را آسان کرد، (چنانکه ظاهر است که بیرون آمدن کودک تنومند صحیح و سالم از چنین جای تنگ، دلیل روشنی است بر قادر بودن خداوند، و مقدور بودن بنده،) سپس (بعد از بپایان رسیدن عمر،) به او مرگ داد، باز او را به قبر برد (چه آن که از اوّل به خاک سپرده شود و یا بعد از مدّتی به خاک تبدیل گردد،) سپس وقتی که خدا بخواهد او را دوباره زنده می‌کند، (مقصود این که تمام این تصرّفات دلایلی بر داخل بودن انسان تحت قدرت الهی و نعمت او می‌باشند، بعضی حسّی و بعضی معنوی، که مقتضای آنها بود که انسان ایمان آورده اطاعت می‌کرد، ولی او) هرگز (شکر بجا) نه (یاورد و نه) آنچه به او حکم شده بود آن را انجام داد،

---

۱ - واقعه، ۷۹.

پس انسانْ باید (مراحل ابتدایی آفرینش و اسباب بقا و معیشت خود را بنگرد، مثلاً) به طعام خود نگاه کند (تا آن به حق شناسی و ایمان و اطاعت، باعث گردد، سپس کیفیت نگاه کردن را بیان می‌فرماید، و آن این) که ما به گونه‌ی تعجّب آوری باران باراندیم، سپس به گونه عجیبی زمین را شکافتیم، باز ما در آن غلّه، انگور، سبزیها، زیتون، درخت خرما، باغهای پر محصول، میوه و علف آفریدیم، (بعضی را) برای استفاده‌ی شما و (بعضی دیگر را برای استفاده‌ی) حیوانات شما، (و تمام اینها نعمت و دلیل قدرت‌اند، و هر جزو از این مجموعه متقاضی وجوب شکر ایمان آوردن است، تا اینجا نکوهش بر عدم قبول نصیحت بود، سپس بر عدم تذکّر، سزا و بر تذکّر، ثواب آخرت، بیان می‌گردد، یعنی اکنون اینها به ناشکری و کفر مبتلا هستند،) پس وقتی آن هیاهوی کرکننده‌ی گوشها، برپا شود، (قیامت، آنگاه مزه‌ی تمام ناشکری معلوم خواهد شد، سپس آن روز بیان می‌شود که) روزی که (این قبیل) انسان (که در بالا ذکر از او، به میان آمد،) از برادر، مادر، پدر، همسر و پسرانش می‌گریزد، (کسی با کسی همدردی نخواهد داشت، چنان که خداوند می‌فرماید: ﴿لَا يَسْئَلُ حَمِيمٌ حَمِيماً﴾[1]، علتش این است که) هر یکی از آنها چنان مشغله‌ای دارد که نمی‌گذارد او به سوی دیگری متوجّه شود، (این حالت کفّار خواهد بود، سپس برای جمع اهل ایمان و کفر، تفصیلی آمده است، که) بسیاری از صورتها در آن روز (به سبب ایمان) روشن (و از روی مسرت) خندان و شادان می‌باشند، و بسیاری از صورتها در آن روز (به سبب کفر) تاریک می‌باشند، (و به واسطه‌ی این ظلمت،) کدورت (غم) آنها را فرا می‌گیرد، اینها کفّار و فجّار هستند، (کفّار اشاره به فساد عقیده و فجّار اشاره به فساد اعمال است.)

---

۱ - معارج، ۱۰.

معارف و مسایل

در واقعه‌ی حضرت عبدالله بن ام‌ّ مکتوم صحابی نابینا که در شأن نزول نقل گردید، امام بغوی اضافه بر آن، چنین نقل کرده است، که حضرت عبدالله در اثر نابینایی که داشت، متوجّه نشد که آن‌حضرتﷺ دارد با دیگران صحبت می‌کند، در جلسه وارد شده آن‌حضرتﷺ را صدا نمود، و صدا را تکرار کرد[۱].

در روایت ابن کثیر این نیز آمده است که او از آن‌حضرتﷺ تقاضا نمود، تا آیه‌ای از قرآن مجید را به او تعلیم بدهد، و نسبت به پاسخ این سؤال اصرار فوری داشت، و رسول خداﷺ مشغول به تبلیغ سران کفّار مکّه بود که عبارت بودند از: عتبه بن ربیعه، ابوجهل بن هشام و حضرت عبّاس بن عبدالمطلب عموی آن‌حضرتﷺ که تا آن زمان به اسلام مشرف نگردیده بود، لذا آن‌حضرتﷺ از این اصرار حضرت عبدالله بن ام‌ّ مکتوم و تقاضای جواب فوری او، ناراحت شد؛ زیرا حضرت عبدالله از مسلمانان پخته و همیشه حاضر در صحنه بود، می‌توانست در اوقاتی دیگر، سؤال کند، و در تأخیر نمودن به پاسخ او، ترس نقصان در دین وجود نداشت، برخلاف رؤسای قریش که آنها نه همیشه در خدمت حاضر می‌شدند، و نه آن‌حضرتﷺ می‌توانست همیشه کلمة‌الله را به گوش آنها برساند، و در این وقت به گفتگوی آن‌حضرتﷺ گوش فرا می‌دادند، لذا امکان داشت ایمان بیاورند، و اگر گفتگو با آنها قطع می‌شد، محرومیت آنها از ایمان آشکار بود.

با توجّه به این احوال و اوضاع، آن‌حضرتﷺ از پاسخ دادن به سؤال حضرت عبدالله روی گردانید، و ناگواری خود را اظهار داشت، و صحبت تبلیغ را که با کفّار قریش در جریان بود، برقرار نمود. پس از اختتام جلسه،

---

۱ - مظهری.

آیات مذکور سوره‌ی «عبس» نازل گردید، و در آنها این روش آن‌حضرتﷺ ناپسند قرار داده شد، و به او راهنمایی گردید.

چون اجتهاد آن‌حضرتﷺ این بود که مسلمانی که آداب مجلس را در نظر نمی‌گیرد، باید قدری متنبّه گردد، تا در آینده آداب مجلس را مراعات نماید، بدین جهت آن‌حضرتﷺ از حضرت عبدالله بن امّ مکتوم روی گردانید.

علّت دیگر این‌که: در ظاهر حال، کفر و شرک بزرگترین گناه می‌باشند، و باید در مقابل تعلیم احکام فروع دین به عبدالله، برطرف کردن آن مقدّم می‌شد، ولی حق تعالیٰ - جله شأنه - روی این اجتهاد آن‌جنابﷺ صحه نگذاشت، و او را متوجّه کرد که در اینجا این امر قابل توجّه است، که شخصی که از شما نسبت به تعلیم اصرار دارد مفید بودن پاسخ به سؤال او، یقینی است، و مفید بودن صحبت با کسی که مخالف است و نمی‌خواهد با شما گفتگو کند، امر موهومی است، و نباید امر موهم، بر امر یقینی ترجیح داده شود، و عذر حضرت عبدالله بن امّ مکتوم را که بر خلاف آداب مجلس برخورد نمود، قرآن با لفظ ﴿أَعْمَىٰ﴾ بیان فرمود، که او نابینایی بود، نمی‌دید و متوجّه نبود، که آن‌حضرتﷺ در چه بحثی مشغول می‌باشد، و با چه کسانی دارد گفتگو می‌نماید، لذا چون او معذور بود، مستحق اعراض نبود.

از این معلوم می‌شود که اگر شخص معذوری به علّت عدم آگهی، کاری برخلاف آداب مجلس انجام بدهد، قابل عتاب و سرزنش نمی‌باشد.

﴿عَبَسَ وَ تَوَلَّىٰ﴾ «عَبَسَ» به معنای ترش‌رویی نمودن، یعنی اظهار ناگواری در صورت، «وَ تَوَلَّىٰ» به معنای روگردانی است. در اینجا موقع خطاب به صیغه‌ی حاضر بود که می‌گفت شما چنین کردید، امّا قرآن حکیم به جای صیغه‌ی خطاب صیغه‌ی غایب به کار برد، که در آن، ضمن حالت عتاب، نیز احترام رسول خداﷺ ملاحظه شود؛ و با به کار بردن صیغه‌ی

غایب این ابهام گذاشته شد که گویا این کار را شخص دیگری انجام داده است، و اشاره نمود که چنین برخوردی مناسب شأن شما نبود، و در جمله‌ی بعدی به عذر آن‌حضرتﷺ اشاره شده است، که: ﴿وَ مَا يُدْرِيكَ﴾ شما چه اطّلاعی داشتید، در اینجا بیان فرمود که علّت اعراض این بوده است که آن‌حضرتﷺ به این فکر نبوده است، که اثر آنچه این صحابی دریافت می‌نماید، یقینی است، و اثر صحبت با دیگران موهوم است، و در جلمه‌ی بعدی در رها کردن صیغه‌ی غایب و به کار بردن صیغه‌ی مخاطب، تکریم و دلجویی برای آن‌حضرتﷺ است، که اگر کلّاً صیغه‌ی خطاب به کار گرفته نمی‌شد، امکان داشت این شبهه پدید آید، که ناپسندیدگی این برخورد، موجب ترک خطاب قرار گرفته است، و این برای آن‌حضرتﷺ رنج آور و دردناک واقع می‌شد، بنابر این، هم چنان که در جمله اولی به کار بردن صیغه‌ی غایب به جای حاضر تکریم رسول‌خداﷺ بود، همچنین صیغه‌ی خطاب در جمله بعدی نیز تکریم و دلجویی آن‌جنابﷺ می‌باشد.

﴿لَعَلَّهُ يَزَّكَّىٰ ○ أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنفَعَهُ ٱلذِّكْرَىٰ﴾ یعنی شما چه می‌دانستید که فایده آنچه این صحابی دریافت می‌کند، متیقن است، و او را باید تعلیم داد، تا که او به وسیله‌ی آن، نفس خود را تزکیه می‌کرد، و کمالی حاصل می‌نمود، و اگر این نمی‌شد، حد اقل از فواید ابتدایی ذکر الله، استفاده می‌برد، و در اثر آن در قلب او محبّت و خوف خدا بیشتر می‌شد. لفظ «ذکریٰ» به معنای کثرت ذکر است(۱).

در اینجا قرآن مجید دو جمله اختیار نمود: «يَزَّكّىٰ» و «يَذَّكَّرُ» معنای اوّل پاک و صاف شدن است، و معنای دوم نصیحت پذیرفتن و از ذکر متأثّر شدن است، اوّلی مقام ابرار و اتقیاست، که نفس خود را از هر گونه ناپاکی ظاهری و باطنی، پاک و صاف سازند. و دومی مقام سالک ابتدایی است که

---

۱ - کذا فی الصحاح.

در راه دین راه می‌رود که به مبتدی، ذکر الله یاد داده می‌شود تا از آن، عظمت و خوف خدا در قلب او مستحضر گردد؛ مقصود این‌که تعلیم او در هیچ حالی از نفع خالی نبود، چه نفع کامل، که تزکیه کامل نفس را به دست می‌آورد، یا نفع ابتدایی حاصل می‌شد که یاد خدا و عظمت و خوف او در قلبش ترقّی می‌کرد، و هر دو جمله با لفظ تردید «أَوْ» به کار برده شد، تا از این دو حالت یکی حتماً حاصل گردد، در اینجا «مانعة الخلو» وجود دارد، یعنی این احتمال هم هست که هر دو نفع با هم به دست بیایند، که در ابتدا تذکّری حاصل شود، و در نهایت تزکیه بدست آید، «مانعة الجمع» نیست که هر دو با هم نتوانند جمع گردند[1].

قانون مهم قرآن نسبت به تعلیم و تبلیغ

در اینجا این امر روشن است، که برای رسول خدا ﷺ دو کار، یکباره با هم پیش آمد، یکی تعلیم مسلمان و تکمیل و دلجویی او، دوم راهنمایی غیر مسلم و توجّه به آن، این فرمان قرآنی روشن کرد که کار اوّل بر کار دوم مقدّم است، و به خاطر کار دوم، خلل و تأخیر در اوّل صحیح نیست، از این معلوم می‌شود که فکر تعلیم و اصلاح مسلمانان از فکر مسلمان گردانیدن غیر مسلمان، مقدّم و مهم‌تر است.

در این هدایت و راهنمایی است برای آن دسته از علمایی که به جهت ازاله‌ی شبهات غیر مسلمانان و مأنوس گردانیدن آنها با اسلام، کارهایی می‌کنند که در قلوب عموم اهل ایمان شک و تردید پدید می‌آید، آنها باید طبق این هدایت قرآنی، حفظ و اصلاح حال مسلمانان را مقدّم بدارند، مرحوم اکبر چه خوب گفته است:

---

۱ - مظهری.

بی وفا سمجهین تمهین اهل حرم، اس سے بچو
دیـــر والـے کـــج ادا کـــهدین، یـه بـدنامی بـهلی

یعنی از آن روشی کـه اهـل حـرم، یـعنی مسـلمانان شـما را بـی‌وفا پندارند، باز آیید، اگر اهل دیر یعنی غیر مسلمانان شما را کج خلق بگویند، همین بدنامی بهتر است.

قرآن کریم در آیات بعدی، این امر را کاملاً واضح نموده است، کـه: ﴿أَمَّا مَنِ اسْتَغْنَىٰ ○ فَأَنتَ لَهُ تَصَدَّىٰ﴾ یعنی کسی که از شما و از دین شما خود را بی‌نیاز می‌داند، و اعراض می‌کند، شما به فکر او قرار گـرفته‌ایـد، تـا بـه گونه‌ای او مسلمان شود، در صورتی که مسئولیت این، بـه عـهده‌ی شـما نیست، و اگر او به اسلام مشرّف نگردد، الزامی بر شما نیست، ولی کسی که با سرعت جهت تحصیل علم دین می‌آید، و او خداترس هم هست، شما به سوی او توجّهی نمی‌کنید، در این عبارت به صـراحت بـه آن‌حـضرتﷺ هدایت گردید، که تعلیم و تربیت و پخته کردن مسلمانان در اسلام، از فکر مسلمان گردانیدن غیر مسلمانان مهم و مقدّم‌تر است، که باید روی آن فکر کرد، والله اعلم.

پس از این یادآوری، آمدن قرآن از جـانب خـدا، مکـرّم و عـالی شأن بودن آن را بیان نمود، ﴿فِى صُحُفٍ مُّكَـرَّمَةٍ ○ مَّـرْفُوعَةٍ مُّـطَهَّرَةٍ﴾ مـقصود از صحف، لوح محفوظ است، اگر چه آن یکی است ولی از آن، با صـیغه‌ی جمع «صُحُفٍ» بدین جهت تعبیر نمود که در آن تمام صحایف آسمانی نوشته شده‌اند، یا بدین جهت که فرشتگان صحیفه‌های خود را از آن نقل می‌کنند، و مراد از «مَّرْفُوعَةٍ» عالی شأن بودن آن صحف نزد خـداست، و مـقصود از «مُّطَهَّرَةٍ» این است، که جُنب، حایض، نفاسی و بی‌وضو نـمی‌توانـند بـه آن دست برسانند؛ زیرا این جایز نیست.

﴿بِأَيْدِى سَفَرَةٍ ○ كِرَامٍ بَرَرَةٍ﴾ «سَفَرَةٍ» به فتحتین می‌توانـد جـمع سـافر

باشد، که به معنای کاتب است، در این صورت مراد از آن، فرشتگان «کراماً کاتبین یا انبیاعلیهم‌السلام و کاتبان وحی» می‌باشند، و همین تفسیر از حضرت ابن عبّاس و مجاهد منقول است، و نیز می‌تواند «سَفَرَةٍ» جمع سفیر به معنای قاصد باشد، در این صورت مراد از آن رسل، ملایکه، انبیا و کاتبان وحی یعنی صحابه می‌باشند، و نیز علمای امّت را هم شامل می‌شود؛ زیرا آنان هم در میان رسول‌خداﷺ و امّت سفیر و قاصد هستند.

در حدیث آمده است که رسول‌خداﷺ فرمود: هر کسی که قرآن را بخواند، و در خواندن ماهر باشد، او با ﴿**سَفَرَةٍ ○ كِرَامٍ بَرَرَةٍ**﴾ همراه خواهد بود، و آن که او ماهر نباشد، ولی با مشقّت قرائت را درست می‌کند، برای او دو اجر است[۱].

از این معلوم می‌شود که برای غیر ماهر، دو مزد می‌رسد، یکی برای خواندن قرآن، دیگری برای تحمّل مشقّت، از این معلوم می‌گردد که به ماهر اجر بی‌شماری خواهد رسید[۲].

بعد از بیان مقام عالی و واجب الایمان بودن قرآن کریم در آیات گذشته، اکنون بر انسان کافر که منکر قرآن است، لعنت، و بر ناسپاسگزاری او از نعمتهای خدا، آگهی است، و نعمت بزرگ بودن قرآن از جانب خدا، یک امر معنوی است، که اهل علم و فهم می‌توانند، آن را درک نمایند، سپس آن نعمتهای خداوندی ذکر می‌گردند که از بدو آفرینش انسان تا آخر بر او مبذول شده و می‌شوند، اینها مادی و محسوس هستند و هر انسانی که کوچکترین فهم و شعوری داشته باشد، می‌تواند آنها را درک کند، در این سلسله آفرینش انسان را ذکر نمود که:

﴿**مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ ○ مِن نُّطْفَةٍ**﴾ نخست در آن این سؤال مطرح گردید، که ای انسان تو چنین فکری کرده‌ای که خداوند تو را از چه چیزی

---

۱ - رواه الشیخان عن عایشه، مظهری. ۲ - مظهری.

آفریده است، و چون جواب به این سؤال روشن و متیقّن است که از غیر آن نمی‌تواند جواب دیگری داشته باشد، خودش پاسخ داد که «مِن نُّطْفَةٍ» یعنی انسان را از نطفه‌ای آفرید، سپس فرمود: ﴿خَلَقَهُ فَقَدَّرَهُ﴾ یعنی نه تنها از نطفه‌ای، ذی‌روح ایجاد فرمود، بلکه او را به اندازه‌ای خاص و با حکمت بزرگی آفرید، و در آفرینش قد و قامت، جسم و شکل، صورت، طول و عرض، اعضا، بند و ربط، چشم و گوش، بینی و غیره چنان اندازه‌ای برقرار کرد، که اگر قدری برخلاف آن می‌شد، صورت انسان خراب می‌شد، و کسب و کار برای او مصیبت قرار می‌گرفت. و از لفظ «قَدَّرَهُ» در اینجا، می‌تواند این معنی مراد باشد، که وقتی انسان در شکم مادر، تحت آفرینش قرار می‌گیرد، در آن زمان خداوند مقدار چهار چیز او را می‌نویسد: ۱- او چه و چگونه کار می‌کند، ۲- عمر او چقدر می‌باشد، ۳- چقدر رزق به او می‌رسد، ۴- سرانجام او خوشبخت یا بدبخت خواهد بود[۱].

﴿ثُمَّ ٱلسَّبِيلَ يَسَّرَهُ﴾ حق تعالیٰ با حکمت بالغه‌ی خویش آفرینش انسان را در شکم مادر در سه تاریکی، در چنان مقام محفوظی قرار داد باوجود این‌که همه‌ی اینها در شکم مادر انجام می‌گیرند، امّا مادر از آنها هیچگونه اطّلاع و آگهی ندارد، سپس خداوند راه را برای بیرون آمدن این انسان زنده و کامل، با تمام اعضا و جوارحش، از آنجایی که آفریده شده است، باوجود این‌که تنگ است، آسان می‌فرماید، به گونه‌ای که بچه‌ای سه چهار کیلویی صحیح و سالم بیرون می‌آید، و جسم مادر هم از آن ضرر خاصّی را متحمّل نمی‌شود، **فتبارك الله أحسن الخالقين.**

﴿ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ﴾ پس از بیان مراحل ابتدایی آفرینش انسانی، انتهای او که مرگ و قبر است را نیز در ردیف نعمتها ذکر فرمود، از این معلوم می‌شود که مرگ انسان نیز در حقیقت، مصیبتی نیست، بلکه نعمتی است،

۱- کما فی حدیث ابن مسعود عند الشیخین.

رسول خداﷺ در حدیثی فرموده است که: «**تحفة المؤمن الموت**» یعنی مرگ تحفه‌ی مؤمن است، و آن به اعتبار مجموعه‌ی جهان حکمتهای بزرگی را دربر دارد، و معنای «**فَأَقْبَرَهُ**» این‌است که او را داخل قبر نمود، این‌نیز یک نوع انعام خداوندی است، که حق تعالیٰ انسان را مانند سایر حیوانات قرار نداد، که هرکجا که بمیرد بر زمین بیفتد تا بوسیده و از هم تکه و پاره شود، بلکه به او چنان اکرام و احترامی داد، که او را شسته در لباس نو و پاکیزه کفن‌کرده با احترام در قبر مدفون نمایند.

مسئله: از این آیه معلوم می‌شود که دفن‌کردن انسان مرده واجب است.

﴿**كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَآ أَمَرَهُۥ**﴾ بعد از ذکر بدایت و نهایت آفرینش انسانی، و قدرت کامل الهی، و انعامات او، در این‌باره به انسان منکر، هشداری داد که مقتضای این آیات الهی و انعامات او، این‌بود که انسان در آنها بیندیشد و به خدا ایمان بیاورد و به احکام و دستورات او عمل نماید، ولی انسان بدشانس، چنین نکرد، سپس از آن نعمتهای الهی ذکری به میان آمد که در وسط بدایت و نهایت آفرینش انسانی، بر او مبذول می‌گردند، که رزق انسان چگونه تهیه می‌شود، از آسمان آب می‌بارد، و این‌باران در بذر و دانه که در زمین مدفون هستند حیات نباتی پدید می‌آورد، و به وسیله‌ی آن یک جوانه‌ی نحیف و ضعیف زمین‌را شکافته بیرون می‌آید، و سپس از آن، انواع و اقسام غله و میوه و باغات ایجاد می‌گردد، و بعد از متنبّه گردانیدن انسان بر تمام این انعامات برای چندین‌بار، در آخر سوره‌ی «قیامت» ذکر می‌شود.

﴿**فَإِذَا جَآءَتِ ٱلصَّآخَّةُ**﴾ «**ٱلصَّآخَّةُ**» به آن شور و غوغایی گفته می‌شود که گوش انسان از شنیدن آن کر گردد، و مقصود از آن غوغای قیامت و نفخ صور است.

﴿**يَوْمَ يَفِرُّ ٱلْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ**﴾ آن زمانی است که همه در میدان حشر جمع شوند، و هر کسی به فکر خویش در عالم «**نفسی نفسی**» گرفتار می‌باشد، و آن

علاقه و رابطه‌ی خویشاوندی، که در این جهان مردم حاضر بودند جان خود را برای دیگری فدا کنند، باقی نخواهد ماند، و هر کس چنان به فکر خود فرو می‌رود که نمی‌تواند از دیگری احوالپرسی نماید، بلکه اگر او را ببیند، از او فرار می‌کند، انسان از برادر، مادر، پدر، همسر و فرزندانش روی گردانیده می‌گریزد، در این جهان، تعاون، تناصر و کمک با همدیگر در میان برادران برقرار می‌باشد، و بالاتر از این فکر کمک به مادر و پدر است، و بیشتر از این طبعاً، رابطه‌ی زن و شوهر و فرزندان می‌باشد، در این آیه از ادنیٰ گرفته تا اعلیٰ همه تعلقات را با ترتیب بیان فرموده است، و در آخر سرانجام مؤمنان و کفّار را در حشر ذکر نموده سوره را بهِ پایان رسانید.

تمت سورة عبس والحمد لله لیلة الاربعاء ۷ شعبان سنه ۱۳۹۱ هـ

و تمت الترجمة بعدالمغرب من لیلة الاحد، التاسع والعشرون من شهر جمادی الاخری سنه ۱۴۱۰ هـ

* * *

سورة التكوير

سورة التكوير مكية و هی تسع و عشرون آية
سوره تکویر درمکّه نازل شده ودارای بیست ونه آیه می باشد

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ
شروع به نام خدای بی‌حد مهربان و بی‌نهایت رحیم

إِذَا اَلشَّمْسُ كُوِّرَتْ ﴿١﴾ وَ إِذَا اَلنُّجُومُ انكَدَرَتْ ﴿٢﴾ وَ إِذَا اَلْجِبَالُ
وقتی که خورشید پیچیده می‌شود. و وقتی ستارگان تیره شوند. و وقتی که کوهها

سُيِّرَتْ ﴿٣﴾ وَ إِذَا اَلْعِشَارُ عُطِّلَتْ ﴿٤﴾ وَ إِذَا اَلْوُحُوشُ
روان کرده‌شوند. و وقتی ماده شتران باردار بیکار گذاشته شوند. و وقتی حیوانات بیابان

حُشِرَتْ ﴿٥﴾ وَ إِذَا اَلْبِحَارُ سُجِّرَتْ ﴿٦﴾ وَ إِذَا اَلنُّفُوسُ زُوِّجَتْ ﴿٧﴾ وَ إِذَا
جمع‌گردند. و وقتی‌که دریاها افروخته شوند. و وقتی‌که جانها جفت کرده‌شوند. و وقتی‌که

اَلْمَوْءُدَةُ سُئِلَتْ ﴿٨﴾ بِأَيِّ ذَنبٍ قُتِلَتْ ﴿٩﴾ وَ إِذَا اَلصُّحُفُ
ازدختر زنده‌درگور سؤال گردد. که به چه‌گناهی کشته شده است. و وقتی‌که نامهای اعمال

نُشِرَتْ ﴿١٠﴾ وَ إِذَا اَلسَّمَآءُ كُشِطَتْ ﴿١١﴾ وَ إِذَا اَلْجَحِيمُ سُعِّرَتْ ﴿١٢﴾ وَ
گشاده شوند. و وقتی که آسمان کشیده شود. و وقتی که دوزخ گرم کرده شود. و

إِذَا اَلْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ ﴿١٣﴾ عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّآ أَحْضَرَتْ ﴿١٤﴾ فَلَآ أُقْسِمُ
وقتی که بهشت نزدیک گردانیده شود. می‌داند هر روحی آنچه آورده است. پس قسم

بِالْخُنَّسِ ﴿۱۵﴾ اَلْجَوَارِ اَلْكُنَّسِ ﴿۱۶﴾ وَالَّيْلِ إِذَا عَسْعَسَ ﴿۱۷﴾ وَالصُّبْحِ
بـه‌عقب‌نشیننده. جاری‌شونده مخفی شونده. و شب وقتی‌که گسترش یابد. و صبح

إِذَا تَنَفَّسَ ﴿۱۸﴾ إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ ﴿۱۹﴾ ذِى قُوَّةٍ عِندَ ذِى اَلْعَرْشِ
وقتی‌که تنفس کند. یقیناً این گفتار فرستاده‌ی با عزتی‌است. نیرومند نزد مالک عرش

مَكِينٍ ﴿۲۰﴾ مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ ﴿۲۱﴾ وَ مَا صَاحِبُكُم بِمَجْنُونٍ ﴿۲۲﴾ وَ لَقَدْ
رتبه‌یافته. فرمان برده شده در آنجا معتبر است. و نیست همراه شما، دیوانه‌ای. و او

رَءَاهُ بِالْأُفُقِ اَلْمُبِينِ ﴿۲۳﴾ وَ مَا هُوَ عَلَى اَلْغَيْبِ بِضَنِينٍ ﴿۲۴﴾ وَ مَا هوَ بِقَوْلِ
دید آن فرشته‌را به گوشه‌ی روشن آسمان. و نیست او بر غیب بخیل. و نیست آن گفتار

شَيْطَـٰنٍ رَّجِيمٍ ﴿۲۵﴾ فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ ﴿۲۶﴾ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَـٰلَمِينَ ﴿۲۷﴾
شیطان رانده. پس کجا می‌روید. و این نصیحتی است برای جهانیان.

لِمَن شَآءَ مِنكُمْ أَن يَسْتَقِيمَ ﴿۲۸﴾ وَ مَا تَشَآءُونَ إِلَّا أَن يَشَآءَ اَللهُ
برای کسی که بخواهد که به راه راست برود. و شما زمانی می‌خواهید که خداوند بخواهد

رَبُّ اَلْعَـٰلَمِينَ ﴿۲۹﴾
مالک کل جهان است.

خلاصه‌ی تفسیر

وقتی که خورشید بی‌نور گردد، و وقتی‌که ستارها فرو ریخته شوند، و وقتی که کوهها روان گردند، و وقتی که شتران آبستن ده ماهه معطّل گردند، و وقتی که همه‌ی حیوانهای وحشی (از ترس) جمع گردند، و وقتی که دریاها افروخته شوند، (این شش واقعه هنگام نفخه‌ی اولی خواهند بود، زمانی که تا هنوز دنیا برقرار می‌باشد، و به وسیله‌ی همین نفخه‌ی اولی، این تحوّلات و تغییرات پدید می‌آیند، و در آن زمان، شتران ماده بر حالت خود

می‌باشند، که بعضی از آنها به زاییدن نزدیک می‌باشند، که این نزد عرب ارزشمندتر از همه‌ی اموال، به شمار می‌رود، که همیشه از آن نگهداری می‌کنند، امّا هنگام دگرگونی اوضاع، کسی به فکر چیزی نمی‌افتد، و سایر وحوش هم به سبب پریشانی جمع و جور می‌شوند، و در دریاها طغیان پدید می‌آید، و در زمین شکاف می‌افتد، که در اثر آن تمام دریاهای شور و شیرین یکی می‌شوند، که ذکرش چنین می‌آید: ﴿وَ إِذَا ٱلْبِحَارُ فُجِّرَتْ﴾[1]، سپس در اثر شدّت حرارت همه‌ی آب آن به آتش تبدیل می‌گردد، شاید اوّل آب به باد سپس باد به آتش تبدیل گردد، آنگاه جهان فنا می‌گردد،) و (وقایع ششگانه بعدی پس از نفخه‌ی دوم انجام می‌گیرند، که توضیح آنها از این قرار است:) وقتی که هر نوعی مردم یک جا جمع کرده شوند، (کفّار جدا و مسلمانان جدا، سپس هر گروهی از آنها جدا،) وقتی که از دختر زنده در گور کرده شده سؤال می‌شود، که به جرم چه گناهی کشته شده‌است، (هدف از این سؤال اظهار جرم زنده گور کردن ظالمان است،) و وقتی که نامه‌های اعمال باز کرده شوند، (تا که همه کس کردار خود را ببیند، چنان که خداوند می‌فرماید: ﴿يَلْقَاهُ مَنْشُوراً﴾[2]) وقتی که آسمان گشوده می‌شود (و با گشاده شدن آن، همه چیزهای بالا به نظر می‌رسند، و نیز با گشاده شدن آن، غمام نازل می‌گردد، چنان که خداوند می‌فرماید: ﴿يَوْمَ تُشَقَّقُ ٱلسَّمَاءُ بِالْغَمَامِ﴾) و وقتی که دوزخ (بیشتر) گرم کرده شود، و وقتی که جنّت نزدیک گردانیده شود، (چنانکه حق تعالیٰ می‌فرماید: ﴿وَ أُزْلِفَتِ ٱلْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾[3] هنگامی که تمام این وقایع نفخه‌ی اولی و ثانیه به وقوع بپیوندند، آنگاه) هر شخصی می‌داند اعمالی را که با خود آورده است، (پس چون چنین وقایع هولناکی پیش خواهد آمد،) پس (من آن را به منکرین حقیقت نشان داده و مصدّقین

---

۱ - انفطار، ۳. ۲ - اسراء، ۱۳.
۳ - شعراء، ۹۰ و سوره‌ی ق، آیه‌ی ۳۱.

برای آن را آماده می‌کنم، و این هر دو امر از تصدیق قرآن و عمل بر آن حاصل می‌شوند، که در این، اثبات آن و طریق نجات است، لذا) من قسم یاد می‌کنم به آن ستارهایی که (مستقیم رفته) به عقب برمی‌گردند، (و سپس به عقب) راه می‌روند، (و گاهی با این عقبگرد رفته در مطالع خویش پنهان می‌شوند، (این وضعیت برای پنج ستاره اتّفاق می‌افتد، که گاهی مستقیم می‌روند، و گاهی به عقب برمی‌گردند، که به آنها خمسه‌ی متحیره می‌گویند، و عبارتند از: ۱- زحل، ۲- مشتری، ۳- عطارد، ۴- مریخ، ۵- زهره) و قسم به شب، وقتی که آن می‌رود، و قسم به صبح وقتی می‌آید، (جواب قسم در آینده می‌آید، که) این قرآن کلام (خداست، که به وسیله فرشته‌ای معزّز (جبرئیل علیه السلام) آورده شده است، که نیرومند است، (چنان که در آیه‌ی ۵ از سوره‌ی «النجم» آمده است که: ﴿**عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ**﴾ و) نزد مالک عرش، دارای پایه‌ای است، (و) در آنجا (آسمانها از او، فرمان برده می‌شود، (فرشتگان از او اطاعت می‌کنند، هم چنان که از حدیث معراج معلوم می‌گردد که با گفتن او فرشتگان درهای آسمان را باز می‌کنند، و) امانتداراست، (که وحی را درست می‌رساند، پس آورنده‌ی وحی چنین است،) و (سپس نسبت به کسی که وحی بر او نازل می‌شود، می‌فرماید، که) این همراه شما (محمّد ﷺ که شما احوال او را کاملاً می‌دانید،) مجنون نیست، (آنچنان که منکرین نبوّت می‌گفتند،) و او آن فرشته‌ی وحی را (در صورت اصلیش) بر گوشه‌ای روشن (از آسمان،) دیده است، مراد از گوشه‌ای روشن، گوشه‌ی بلند است، که صاف به نظر می‌رسد، چنان که در آیه‌ی هفتم از سوره‌ی «النجم» آمده است: ﴿**وَ هُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَىٰ**﴾ و بیان مفصّل آن در سوره‌ی «النجم» گذشت،) و این پیامبر (ﷺ) بر (نشان دادن) سخنان مخفی (وحی) بخیل هم نیست، (آن چنان که عادت کاهنان بود، که در عوض گرفتن مبلغی، چیزی را به کسی می‌گفتند، پس کهانت منتفی

گردید، و این نیز منتفی گردید که او هزینه‌ی کار خود را از کسی دریافت کند،) و این قرآن گفتار شیطان مردودی نیست، (در نتیجه بر نفی کهانت تأکید شده است، حاصل این که نه آن‌جنابﷺ دیوانه است، نه کاهن و نه صاحب غرض و آورنده وحی را هم می‌شناسید، که او چنین و چنان است، پس صد درصد ثابت شد که این کلام خداوند است، و آن‌حضرتﷺ رسول بر حق اوست، و این قسمها، مناسب مقام مطلوب می‌باشند، حرکت ستارگان بطور مستقیم و عقبگرد و غایب شدن آنها و نیز با آمدن فرشته و برگشت و غایب شدن او در عالم ملکوت مشابهت دارند، و نیز گذشت شب و برآمدن صبح، مشابهت دارد به قرآن، که به سبب آن ظلمت کفر می‌رود و نور هدایت ظاهر می‌گردد؛ پس وقتی که این امر ثابت است،) پس شما نیز (در این باره) به کجا می‌روید، (که دارید منکر نبوّت می‌شوید،) این برای (عموم) جهانیان فقط نصیحت نامه‌ی بزرگی است، (بویژه) برای کسی از شما که می‌خواهد به راه راست برود، (هدایت آن برای عموم، به این معناست که راه راست را به آنها نشان داده است، و برای مؤمنین متّقین به این معنی که آنها را به سر منزل مقصود رسانیده است،) و (از عدم پند گرفتن بعضی، در نصیحت نامه بودن نباید ایراد شبه نمود؛ زیرا که) شما بدون خواسته خدا نمی‌توانید چیزی بخواهید (آن در حقیقت فی نفسه نصیحتی است، ولی تأثیر آن وابسته به مشیّت الهی است، که متعلّق به بعضی می‌شود، و نسبت به بعضی دیگر حکمت متعلّق نمی‌گردد.)

معارف و مسایل

﴿إِذَا ٱلشَّمْسُ كُوِّرَتْ﴾ «كوّرت» از تکویر مشتق است که به معنای بی‌نور بودن می‌آید، و این تفسیر امام حسن بصری است، و به معنای انداختن و افکندن نیز می‌آید که ربیع بن خیثم چنین تفسیر نموده است، که مقصود از

آن این است که خورشید در دریا انداخته می‌شود، و در اثـر حـرارت آن کلیه‌ی دریاها آتش می‌گیرند، در میان این دو تـفسیر هـیچگونه تـعارضی وجود ندارد، بدین‌شکل که نخست نور خورشید سلب گردد و سپس به دریا انداخته شود.

در «صـحیح بـخاری» از حـضرت ابـوهریره‌ﷺ روایت است، کـه رسول‌خداﷺ فـرمود: خـورشید و مـاه در روز قـیامت بـه دریـا انـداخـته می‌شوند، و در مسند بزاز آمده است که در جهنّم انداخته می‌شوند، ابن‌ابی حاتم و ابن‌ابی‌الدنیا و ابوالشیخ نسبت به این آیات چنین نقل کرده‌اند، کـه خداوند در روز قیامت ماه و خورشید و تمام ستارگان را به دریا می‌اندازد، و سپس بر آن باد تندی می‌وزد که در اثر آن تمام دریاها آتش مـی‌گیرند، و بدین‌شکل این‌هم صحیح است که خورشید و ماه به دریا انداخته می‌شوند، و این‌نیز درست است که به جهنّم انداخته می‌شوند؛ زیرا کلّیّه‌ی دریاها در آن هنگام جهنّم قرار می‌گیرند[1].

﴿وَ إِذَا النُّجُومُ انكَدَرَتْ﴾ «انكَدَرَتْ» از انکدار مشتق است که به معنای سقوط و افتادن می‌آید، و همین تفسیر از سلف مـنقول است، و مـراد ایـن است که تمام ستاره‌های آسمان به دریا می‌ریزند، هم چنان که در روایات مذکور به تفصیل آمده است.

﴿وَ إِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ﴾ این طبق عادت عرب به صـورت تـمثیل بـیان گردید؛ زیرا مخاطبین اوّل قرآن، اعراب بودند، و نزد آنان شتر ماده، آبستن ده ماهه، ثروت بزرگی به شمار می‌رفت، چراکه به شیر و بچه‌اش در انتظار می‌بودند، و به دنبالش می‌افتادند و هرگز آن را تنها نمی‌گذاشتند.

﴿وَ إِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ﴾ «سُجِّرَتْ» از تسجیر مشتق است که به معنای به آتش کشیدن و شعله‌ور ساختن آمدن است، و حضرت ابن‌عبّاس در اینجا

---

۱ - مستفاد من المظهری والقرطبی.

همین معنا را مراد گرفته است، و به معنای پر کردن هم می‌آید، و نیز به معنای آمیختن و با هم زدن هم می‌آید، که بعضی از ائمّه‌ی تفسیر همین معنیٰ را مراد گرفته‌اند، و حق این است که در این اقوال هیچ اختلافی نیست؛ نخست دریاهای شور و شیرین با هم آمیخته و یکی کرده می‌شوند، و پرده‌ها از میان آنها برداشته می‌شوند، و آبهای دریاهای شور و شیرین با هم آمیخته و بیشتر می‌شوند، سپس ماه و خورشید و ستارگان در آن انداخته می‌شوند، آنگاه تمام آبها به آتش کشیده می‌شوند، و جزو جهنّم می‌گردند[1].

﴿وَ إِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ﴾ یعنی وقتی حاضرین محشر به صورت جفت در آورده می‌شوند، و این گروه بندی‌ها به اعتبار ایمان و عمل، انجام می‌گیرند، که کفّار یکجا و اهل ایمان یکجا، و نیز بین خود کفّار و مؤمنین هم به اعتبار اعمال و عادات درجاتی وجود دارد، که از این جهت نیز درگروههای مختلفی می‌باشد، و در مسلمانان این گروه بندی بنابر اشتراک در عقیده و عمل می‌باشد؛ چنان که امام بیهقی از حضرت نعمان بن بشیر و او از حضرت عمر بن الخطاب روایت کرده است که: گروهی از مردم که عمل خاصّی انجام داده‌اند، یکجا جمع می‌گردند، چه اعمال آنها حسنه باشند و چه سیّئه، مثلاً در مسلمانان گروه علما خدمتگزار در یکجا، عبّاد و زهّاد در جای دیگر، مجاهدین و رزمندگان در جایی دیگر، و آنان که در صدقات و خیرات ویژگی دارند، در یک جا، هم چنین بدکرداران و دزدان در یک جا، زانیان در جای دیگر و شرکت کنندگان در گناههای بخصوص دیگر، در یک جا جمع کرده می‌شوند.

رسول خدا ﷺ فرموده است: در محشر هر کس همراه با قوم خودش خواهد بود، امّا این قومیت از روی نسب و وطن نیست، بلکه به اعتبار عقیده

۱- مظهری.

و عمل می‌باشد، نیکان با هم یکجا و بدان باهم در جای دیگر می‌باشند، و روی این از آیه‌ی ۷ سوره‌ی «واقعه»: ﴿وَكُنْتُمْ أَزْوَاجاً ثَلَـٰثَةً﴾ استدلال نموده است، یعنی در محشر مردم به سه گروه بزرگ منقسم می‌گردند، چنان که در آیه‌ی فوق الذکر سوره‌ی «واقعه»، تفصیل آن چنین آمده است که: نخستین گروه سابقین اوّلین هستند، دوم اصحاب الیمین و سوم اصحاب الشمال است، که مشتمل بر کفّار و فجّار می‌باشد.

﴿وَ إِذَا ٱلْمَوْءُدَةُ سُئِلَتْ﴾ «ٱلْمَوْءُدَةُ» آن دختری است که زنده در گور دفن کرده شود، چنان که در جاهلیت در میان عرب رسم بود که وجود دختر را برای خود عار می‌پنداشتند، و او را زنده در گور دفن می‌کردند، اسلام این رسم ظالمانه و بد را محو نمود، در این آیه ضمن بیان حالات قیامت و محشر، فرمود: وقتی که از آن دختری که زنده در گور دفن‌شده و کشته شده است، سؤال شود، که تو به چه جرمی کشته شدی؟ از ظاهر الفاظ، چنین مستفاد می‌گردد که این سؤال از خود دختر می‌شود، که تو به چه جرمی کشته شدی، بدیهی است که هدف از این سؤال، این است که او بی‌گناهی و مظلومیت خویش را به بارگاه رب العزت گزارش کند، تا از قاتلان او انتقام گرفته شود، و نیز امکان دارد که هدف از آن، این باشد که از قاتلان دختر «ٱلْمَوْءُدَةُ» سؤال شود که شما او را به چه جرمی کشتید؟

فایده‌ی مهم

به هر حال در اینجا این سؤال مطرح می‌گردد که چون قیامت یوم الحساب، یوم الجزاء و یوم الدین است، از هر شخص در آنجا نسبت به اعمالش سؤال و محاسبه خواهد شد. در اینجا ضمن بیان سلسله‌ی اهوال قیامت و احوال ویژه‌ی آن، ذکر سؤال از «مُوْءُدَة» چه اهمّیّت و ویژگی و حکمتی داشت، از تأمل در این، معلوم می‌شود، که وجه خصوصیتش این

است که این دختر مظلوم که مادر و پدرش او را به قتل رسانیده‌اند، از جانب او برای انتقام خون او در دنیا کسی مدّعی نیست، به ویژه وقتی که در پنهانی دفن گردیده که کسی از آن آگهی پیدا نکرده است، تا در این قضیه شاهد قرار گرفته بتواند گواهی بدهد، در میدان محشر هنگامی که ترازوی عدالت و انصاف الهی برپا می‌گردد، این گونه مظالم نیز تقدیم می‌گردند، که نه بر ظلم او گواهی هست و نه کسی در جستجوی احوال آن مظلوم می‌باشد، والله اعلم.

اسقاط جنین بعد از چهار ماه در حکم قتل است

مسئله: زنده به گور کردن یا قتل اولاد، گناه بسیار بزرگ و ظلم عظیمی است، و اسقاط جنین پس از چهار ماه، نیز مشمول این حکم است؛ زیرا در چهارمین ماه در جنین، روح دمیده می‌شود، و او در حکم انسان زنده قرار می‌گیرد، هم چنین اگر کسی بر شکم زن باردار ضربه‌ای وارد کند و در اثر آن، بچه ساقط شود، به اجماع امّت بر ضارب در پرداخت دیه او، غره‌ای یعنی یک برده و یا قیمت آن، واجب می‌گردد، و اگر هنگام بیرون آمدن از شکم زنده بود و سپس مرد، دیه‌ی کامل، برابر با انسان بزرگی، واجب می‌گردد، و سقط جنین قبل از چهارماه بدون اضطرار حرام است، امّا کمتر از صورت اوّل؛ زیرا دراین صورت قتل صریح انسان زنده‌ای به وقوع نپیوسته است(۱).

مسئله: اختیار نمودن چنین صورتی که در آن حمل در رحم قرار نگیرد، مانند عصر حاضر که به نام تنظیم خانواده صدها صورت از آن رایج است، این را نیز رسول خدا ﷺ «وأد خفی» یعنی زنده در گور کردن بچه به صورت مخفی فرموده است(۲). و آنچه در بعضی روایات از طرف رسول خدا ﷺ در

۱- مظهری.
۲- کما رواه قدامة بنت وهب.

باره‌ی «عزل» یعنی به کار بردن چنین صورتی که نطفه در رحم نرود، سکوت یا عدم ممنوعیت، منقول است مختص به موارد ضرورت است، و آن هم به گونه‌ای که برای همیشه قطع نسل حاصل نشود[1].

و آنچه امروز به نام تنظیم خانواده مداوا و معالجه به کار برده می‌شود، بعضی از آنها به گونه‌ای است که سلسله نسل و زاد ولد برای همیشه منقطع می‌شود، که آن از نظر شرع به هیچ وجه مجاز نیست، والله اعلم.

﴿**وَ إِذَا ٱلسَّمَآءُ كُشِطَتْ**﴾ معنای لغوی «**کشط**» کشیدن پوست حیوان است، به ظاهر این وضع قیامت، هنگام نفخه‌ی اولی می‌باشد، که در این جهان پیش می‌آید، که زینت و آرایش آسمان از ستارگان، خورشید و ماه بود، آنها همه بی‌نور کرده در دریا انداخته می‌شوند، و هیأت فعلی آسمان تبدیل می‌شود، که آن به لفظ کشط تعبیر گردیده است.

بعضی از مفسّرین «کشط» را به پیچیدن، معنا کرده‌اند، و در این، معنای آیه از این قرار می‌باشد، آسمان که مانند سقف بر سر قرار دارد پیچیده می‌شود.

﴿**عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّآ أَحْضَرَتْ**﴾ یعنی هنگامی که احوال مذکور قیامت پیش بیایند، هر انسان می‌داند که او همراه با خود چه وسایلی آورده است، مراد از وسایل، اعمال نیک و یا بد اوست، که تمام اعمالی که در دنیا انجام داده، به جلوی دیده‌اش، پیش می‌آیند، چه به صورت مکتوب در نامه‌ی اعمال به دست او برسند، و یا به صورت دیگر در جلوی دیدش قرار گیرند، چنان که از بعضی روایات حدیث معلوم می‌شود، والله اعلم.

خداوند متعال پس از ذکر احوال قیامت و مناظر هولناک و محاسبه‌ی اعمال در آنجا، به چند ستاره قسم یاد نمود که این قرآن از طرف خداوند با انتظام و نگهبانی بزرگی فرستاده شده است، و کسی که این قرآن بر او نازل

---

۱ - مظهری.

شده نیز شخصیت بسیار بزرگی است، که فرشته‌ی وحی را از قبل می‌شناخت، بنابر این، کوچکترین راهی برای شک و تردید در آن، وجود ندارد.

ستارگانی که در اینجا به آنها قسم یاد شده است، پنج تا هستند که در علم هیأت (فلکیات) به آنها خمسه متحیّره می‌گویند، علّت متحیّره گفتن آنها این است که از حرکت آنها چنین مشاهده می‌گردد، که گاهی از شرق به غرب در حرکت‌اند، و گاهی برعکس از غرب به شرق حرکت می‌کنند، علّت آن چیست و سبب این دو حرکت مختلف چه می‌باشد؛ در این باره اقوال فلاسفه قدیم یونان با هم مختلف است، و تحقیق فلاسفه‌ی جدید با بعضی از آنها موافق، و با بعضی دیگر مخالف است، و حقیقت را جز خالق، کسی دیگر نمی‌داند، همه از روی تخمین و حدس می‌باشند، امکان دارد اشتباه یا صحیح باشند، ولی قرآن، امّت محمّدیه را در این بحثهای بیجا سرگردان نکرد، آن قدر که به نفع آنها بود، آن را بیان نمود، تا که قدرت کامل و حکمت بالغه ربّ العزه جلّ شأنه را مشاهده نموده ایمان بیاورند.

﴿إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ ۝ ذِي قُوَّةٍ عِندَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ﴾ بعد از قسم به ستارگان فرمود: این قرآن قول یک رسول کریمی است، و سپس یکی از صفات آن رسول کریم را این بیان نمود که او «**ذِي قُوَّةٍ**» هست، دوم این که او نزد «**رب العرش، مطاع**» است، که ملایکه حول و حوش عرش، از او اطاعت می‌کنند؛ سوم این که او نزد خدا «امین» است که در آوردن پیام و رسانیدن آن امکان هیچگونه خیانت و کم و کاستی وجود ندارد.

مراد از «**رسول کریم**» در اینجا حضرت جبرئیل است؛ زیرا لفظ رسول همانگونه که بر انبیاعليهم السلام اطلاق می‌شود، بر فرشتگان نیز اطلاق می‌گردد، و صفات بعدی که برای رسول بیان شده است، بر حضرت جبرئیلعليه السلام بدون تکلّف و تأویل منطبق می‌شوند، «**ذی قوة**» بودن او با صراحت در آیه‌ی ۵ از

سوره‌ی «النجم» چنین آمده است: ﴿عَلَّمَهُ شَدِيْدُ الْقُوَىٰ﴾ و «مطاع» بودن او در میان اهالی آسمان و عرش و اطاعت از دستورات او، در حدیث لیلة المعراج ثابت است که وقتی جبرئیل علیه السلام با آن‌حضرت ﷺ به آسمان رسید و خواست تا درهای آسمان باز شوند، فرشتگان دربان از حکم او اطاعت نموده درها را باز کردند، و «امین» بودن حضرت جبرئیل علیه السلام ظاهر است.

بعضی از ائمّه‌ی تفسیر فرموده‌اند: مراد از «رسول کریم» محمّد مصطفیٰ ﷺ و صفات مذکور را با قدری تکلف، بر او منطبق نموده‌اند، والله اعلم.

سپس عظمت شأن آن‌حضرت ﷺ را بیان نموده به تهمت‌های بیجای کفّار، پاسخ داده است که: ﴿وَ مَا صَاحِبُكُم بِمَجْنُونٍ﴾ این پاسخ به ایراد بی جای کفّار است، که رسول‌الله ﷺ را معاذ الله مجنون خطاب می‌کردند.

﴿وَ لَقَدْ رَءَاهُ بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ﴾ یعنی رسول خدا ﷺ حضرت جبرئیل علیه السلام را در گوشه‌ای ظاهر، دید، چنان که در آیه‌ی ۶ سوره‌ی «النجم» فرموده است: ﴿فَاسْتَوَىٰ وَ هُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَىٰ﴾ هدف از ذکر آن، این است که رسول‌خدا ﷺ با وحی آورنده (جبرئیل) آشنایی کامل دارد، که او را در هیأت و صورت اصلی خودش دیده است؛ بنابر این، در این وحی هیچگونه مجالی برای شک و تردید وجود ندارد.

و بقیه‌ی مضامین آیات در خلاصه‌ی تفسیر توضیح داده شده است.

تمت سورة التکویر بحمد الله تعالیٰ یوم الاربعاء ۸ شعبان سنه ۱۳۹۱هـ

و تمت الترجمة عند السحر لیلة الثانی من رجب یوم الاثنین سنه ۱۴۱۰هـ

* * *

سورة الانفطار

سورة الانفطار مكية و هی تسع عشرة آية
سوره انفطار در مکّه نازل شده و دارای نوزده آیه می باشد

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ
شروع به نام خدای بی‌حد مهربان و بی‌نهایت رحیم

إِذَا ٱلسَّمَآءُ ٱنفَطَرَتْ ﴿۱﴾ وَ إِذَا ٱلْكَوَاكِبُ ٱنتَثَرَتْ ﴿۲﴾ وَ إِذَا ٱلْبِحَارُ
وقتی که آسمان بشکافد. و وقتی که ستارگان فرو ریزند، و وقتی که دریاها

فُجِّرَتْ ﴿۳﴾ وَ إِذَا ٱلْقُبُورُ بُعْثِرَتْ ﴿۴﴾ عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ
به‌جوش‌آمده‌روان‌گردند. و وقتی‌قبرها شکافته‌شوند. می‌دانند هرنفس آنچه جلو فرستاده

وَ أَخَّرَتْ ﴿۵﴾ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلْإِنسَـٰنُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ ٱلْكَرِيمِ ﴿۶﴾ ٱلَّذِى
و آنچه پشت‌سرگذاشته‌است. ای انسان چه چیزی فریب داد تو را از خدای کریمت. آنکه

خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ ﴿۷﴾ فِىٓ أَىِّ صُورَةٍ مَّا شَآءَ رَكَّبَكَ ﴿۸﴾
تورا آفرید، باز درست کرد تورا، باز برابرت‌کرد. در هر صورتی‌که خواست تورا ترکیب داد.

كَلَّا بَلْ تُكَذِّبُونَ بِالدِّينِ ﴿۹﴾ وَ إِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَـٰفِظِينَ ﴿۱۰﴾ كِرَاماً
هرگز نه، باز دروغ می‌دانید انصاف بودن را. و بر شما نگهبانان مقررند. عزت دارند

كَـٰتِبِينَ ﴿۱۱﴾ يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ ﴿۱۲﴾ إِنَّ ٱلْأَبْرَارَ لَفِى نَعِيمٍ ﴿۱۳﴾ وَ إِنَّ
نویسنده‌ی اعمال. می‌دانند آنچه شما می‌کنید. یقیناً نیکان در بهشت‌اند. و یقیناً

ٱلْفُجَّارَ لَفِى جَحِيمٍ ﴿۱۴﴾ يَصْلَوْنَهَا يَوْمَ ٱلدِّينِ ﴿۱۵﴾ وَ مَا هُمْ عَنْهَا
گناهکاران در دوزخ‌اند. انداخته شوند در آن، روز انصاف، و نمی‌شوند از آن

بِغَآئِبِينَ ﴿۱۶﴾ وَ مَآ أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ ٱلدِّينِ ﴿۱۷﴾ ثُمَّ مَآ أَدْرَاكَ مَا
جدا شونده. و تو چه اطلاع داری که چیست روز انصاف. باز هم تو اطلاع داری که چیست

يَوْمُ ٱلدِّينِ ﴿۱۸﴾ يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِّنَفْسٍ شَيْئاً وَٱلْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِّلَّهِ ﴿۱۹﴾
روزانصاف. روزی‌که به‌درد نمی‌خورد کسی به‌کسی هیچ، وحکم درآن‌روز از آن خداست.

خلاصه‌ی تفسیر

وقتی که آسمان بشکافد، و وقتی که ستاره گان (شکسته) فرو ریزند، و وقتی که تمامی دریاها (ی شور و شیرین) روان گردند، (و روان گشته یکی باشند، چنان که در سوره‌ی گذشته در «سجّرت» بیان شد، این وقایع سه گانه متعلّق به نفخه‌ی اولی است، سپس وقایع متعلّق به نفخه‌ی ثانیه بیان می‌گردند،) وقتی که قبرها شکافته شوند، (مردگان از آنها بیرون آمده بایستند، آنگاه) هر شخصی کردار گذشته و آینده خود را خواهد دانست، (مقتضای این وقایع، این بود، که انسان از خواب غفلت بیدار می‌شد، بنابر این، در آینده زجر و تنبیه بر غفلت بیان گردید، که) ای انسان تو را چه چیزی وا داشت، تا ربّ کریمت را به فراموشی بسپاری، که او تو را (انسانی) آفرید، سپس اعضای تو را درست کرد، باز به تو اعتدال (مناسبی) بخشید، (در اعضایت تناسب برگزار کرد، و) در هر صورتی که خواست تو را مرکب نمود، هرگز نه، (باید مغرور شد، امّا شما از مغروری باز نمی‌آیید) بلکه (تا حدّی در غرور قرار گرفته‌اید، که خود) شما جزا و سزا را (که از آن غرور و فریب دفع می‌شد،) تکذیب می‌کنید، و (این تکذیب شما خالی نخواهد ماند، بلکه) بر شما (از ناحیه‌ی ما) محافظان (ی که تمام اعمال شما را یاد

دارند، و نزد ما) معزّز و نویسنده‌اند، (که اعمال شما را می‌نویسند،) مقرّر هستند، که تمام اعمال شما را می‌دانند، و می‌نویسند، پس در قیامت تمام این اعمال عرضه خواهد شد، که شامل این تکذیب و کفر شما هم می‌شوند، و در عوض، سزای مناسب به آنها خواهد رسید، که تفصیل آن از این قرار است، که) یقیناً نیکان به آسایش می‌رسند، و بدکاران (کفّار) در دوزخ خواهند بود، که در روز جزا وارد آن می‌شوند، (بعد از وارد شدن) از آن خارج نمی‌گردند، (بلکه در آن برای همیشه می‌مانند) و شما چه می‌دانید که روز جزا چگونه است، (و ما) باز (مکرر می‌گوییم که) شما چه می‌دانید که آن روز جزا چگونه است، (هدف از این استفهام، ترس است، و جوابش در آینده می‌آید که) آن چنان روزی است که به هیچ وجه کسی به درد دیگری نمی‌خورد، و حکومت کلی در آن روز از آن خداست.

معارف و مسایل

﴿عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ وَ أَخَّرَتْ﴾ یعنی وقتی که آن احوال قیامت که در ابتدای سوره ذکر گردید، پیش آید، از قبیل شکافته شدن آسمان، ریزش ستارگان، یکی قرار گرفتن دریاهای شور و شیرین و برخاستن مردگان از گورستان، آنگاه هر انسانی می‌داند که او چه چیزی را جلو فرستاده است، و چه چیزی را پشت‌سر گذاشته است، مراد از جلو فرستادن، انجام عمل و از پشت سرگذاشتن ترک عمل است، پس هر کسی در روز قیامت می‌داند، که او چه کار نیک و یا بدی انجام داده است، و چه نیکی و یا بدی فرو گذاشته است، و می‌تواند معنای آن چنین باشد، که مراد از اعمال جلو فرستاده شده، آن اعمالی باشند که خود کرده است، و از پشت سر گذاشتن، اعمالی باشند که خود او انجام نداده، ولی رسم آن را در جهان به جای گذاشته است، که اگر رسم نیکی است، به او ثواب می‌رسد، و اگر بدی است، بدی آن

در نامه‌ی اعمال او نوشته می‌شود، چنان که در حدیث آمده است که هر کسی که در دنیا سنّت و طریقه‌ی خوبی بجا گذاشته باشد، ثواب آن همیشه به او می‌رسد، و کسی که رسم بد یا گناهی را در دنیا رواج داده، تا وقتی که مردم به آن مبتلا باشند گناه آن بر او نوشته خواهد شد، این مضمون قبلاً ذیل آیه‌ی ۱۳ از سوره‌ی «قیامت» ﴿يُنَبَّأُ ٱلْإِنسَـٰنُ بِمَا قَدَّمَ وَ أَخَّرَ﴾ گذشت.

﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلْإِنسَـٰنُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ ٱلْكَرِيمِ﴾ در آیات گذشته معاد و سرانجام آن، یعنی هولناکی قیامت را ذکر نمود، و در این آیه مبدأ انسان یعنی مراحل ابتدایی آفرینش او را بیان کرد، و مقتضای این مجموعه، این بود که انسان تا حدّی از فکر و اندیشه، استفاده می‌کرد و به خدا و رسول او ایمان می‌آورد، سر مویی از احکام آنان تجاوز نمی‌کرد، ولی انسان به غفلت و فراموشی مبتلا گشت، لذا بر این سوء رفتار او، بطور زجر و تنبیه، از او بازخواست شد، که ای انسان باوجود مشاهده کردن احوال ابتدایی و انتهایی، چه چیزی تو را به فراموشی و فریب انداخت، که دست به نافرمانی خدا زدی.

در اینجا در بیان مبدأ یعنی ذکر مراحل ابتدایی آفرینش انسان، نخست فرمود: ﴿خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ﴾ یعنی خداوند متعال تو را آفرید، و پس از آفرینش، وجود و تمام اعضای تو را با یک تناسب خاصّی درست کرد، که هر عضو را به جای مناسب گذاشت، و نیز قامت، طول و عرض هر عضوی را با یک مناسبتی قرار داد، که اگر قدری از آن مختلف باشد، آن فواید اعضای انسانی که در صورت فعلی از آنها استفاده می‌شود، باقی نمی‌ماند، سپس فرمود: ﴿فَعَدَلَكَ﴾ یعنی به وجود تو، اعتدال ویژه‌ای بخشید، که در حیوانات دیگر دنیا وجود ندارد، هم از نظر تناسب اعضا، و نیز از نظر طبیعت و مزاج، که اگر چه مواد متضاد و مختلف، جزو آفرینش انسان است، مانند: خون، بلغم، سودا و صفرا که بعضی گرم و بعضی سرد است،

ولی حکمت ربّانی از این اشیای متضاد، مزاج معتدلی آماده کرده است.

سپس خصوصیت سومی را بیان فرمود: ﴿فِیٓ أَيِّ صُورَةٖ مَّا شَآءَ رَكَّبَكَ﴾ یعنی باوجود این‌که آفرینش تمام مردم، بر یک وضع، هیأت و مزاج خاصّی است، که همه مردم در آن شریک‌اند، و نتیجه‌ی آن به ظاهر باید چنین باشد، که همه دارای یک شکل و صورت باشند، و امتیاز از همدیگر دشوار باشد. امّا حکمت بالغه و قدرت کامل حق تعالیٰ در شکل و صورت میلیاردها انسان، چنان امتیازی برقرار کرده است که یکی با دیگری مشتبه نمی‌باشد، و امتیاز نمایانی برقرار بماند.

بعد از بیان کمالات قدرت خداوند در آفرینش مراحل ابتدایی انسان، فرمود: ﴿مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ ٱلۡكَرِيمِ﴾ که ای انسان غافل پروردگاری که در وجود تو، چنین کمالاتی به ودیعه گذاشته است، در این باره چگونه فریب خوردی، که او را فراموش نموده از دستورات او نافرمانی کردی، بندهای جسم خودت برای مجبور گردانیدن تو به یاد خدا و اطاعت از احکام او، کافی بود، پس چگونه فراموشی، غفلت، غرور و فریب حکمفرما شد، در اینجا با ذکر صفت «کریم» ربّ، بدان جواب، اشاره نمود که سبب ابتلای انسان در فراموشی و فریب‌بازی صفت کرم نوازی خداوندی است، که او از لطف و کرم خویش، که به انسان فوراً به ارتکاب گناه، سزا نمی‌دهد، بلکه در رزق، عافیت و آسایش دنیوی او کم و کاستی هم پدید نمی‌آورد، این لطف و کرم سبب غرور و فریب او قرار گرفته است، در صورتی که اگر قدری عقل را به کار می‌گرفت، به جای این‌که این لطف و کرم موجب غرور و غفلت قرار گیرد، بیشتر سبب می‌شد که ممنون احسان رب کریم شده به اطاعت او بپردازد.

حضرت حسن بصری فرموده است: «**کم من مغرور تحت الستر و هو لا یشعر**» چه بسیار مغرورانی که خداوند بر عیوب و گناهانشان پرده افکنده است و

آنها را رسوا نکرده است، آنها از این لطف و کرم بیشتر به غرور و فریب مبتلا شده‌اند.

﴿**إِنَّ ٱلْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ ○ وَ إِنَّ ٱلْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ**﴾ این با آن جمله ارتباط دارد که قبلاً گذشت، یعنی ﴿**عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ وَ أَخَّرَتْ**﴾ که در روز قیامت اعمال انسانی در جلوی چشمش می‌آیند، و در این جمله سزا و جزای آن اعمال ذکر شده است، که ابرار اطاعت شعار، در آن روز، در نعمتهای خداوندی مسرور می‌شوند، و نافرمانان سرکش، در آتش جهنّم می‌افتند.

﴿**وَ مَا هُمْ عَنْهَا بِغَآئِبِينَ**﴾ یعنی اهل جهنّم هرگز از جهنّم غایب نمی‌شوند؛ زیرا در باره‌ی آنها حکم به خلود و عذاب دایمی است.

﴿**لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِّنَفْسٍ شَيْئاً**﴾ یعنی هیچ کس به اختیار خود نمی‌تواند در محشر به دیگری نفعی برساند، و نمی‌تواند از دیگری ضرری را دفع کند، این موضوع، نفی شفاعت نمی‌کند؛ زیرا شفاعت برای کسی، در اختیار خود او نمی‌باشد، تا وقتی که خداوند برای شفاعت دیگری به کسی اجازه ندهد، بنابر این، مالک اصلی حکم، الله تعالی است، او به فضل خویش به کسی اجازه‌ی شفاعت می‌دهد، سپس پذیرش شفاعت نیز در اختیار اوست.

تمت سورة الانفطار بحمد الله لیلة الاربعاء ۸ شعبان سنه ۱۳۹۱ هـ

و تمت الترجمة لیلة الثلاثاء بعد العشاء ثالث رجب سنه ۱۴۱۰ هـ و هو ولی التوفیق لاتمام الباقی.

* * *

سورة التطفيف

سورة التطـفيـف مكية و هى ست و ثلـٰثـون آية

سوره تطفیف در مکّه نازل شده و دارای سی و شش آیه می باشد

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

شروع به نام خدای بی‌حد مهربان و بی‌نهایت رحیم

وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ ﴿۱﴾ اَلَّذِينَ إِذَا اكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ ﴿۲﴾ وَ إِذَا

وای بر کم کنندگان. آنان که وقتی کیل کرده بگیرند از مردم کامل می‌گیرند. و هر گاه

كَالُوهُمْ أَو وَّزَنُوهُم يُخْسِرُونَ ﴿۳﴾ أَلَا يَظُنُّ أُولَـٰئِكَ أَنَّهُم مَّبْعُوثُونَ ﴿۴﴾

کیل‌کرده بدهند به آنها یا وزن‌کرده، می‌کاهند. آیا نمی‌پندارند آنان که برانگیخته می‌شوند.

لِيَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿۵﴾ يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۶﴾ كَلَّا إِنَّ كِتَابَ

برای روز بزرگی. روزی که می‌ایستند مردم به‌انتظار مالک جهانیان. هرگزنه، یقیناً اعمالنامه

الْفُجَّارِ لَفِي سِجِّينٍ ﴿۷﴾ وَ مَا أَدْرَاكَ مَا سِجِّينٌ ﴿۸﴾ كِتَابٌ مَّرْقُومٌ ﴿۹﴾

گنهکاران در سجّین است. و تو چه می‌دانی که چیست سجّین. دفتری است نوشته شده.

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ ﴿۱۰﴾ الَّذِينَ يُكَذِّبُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ ﴿۱۱﴾ وَ مَا

وای در آن روز برای تکذیب کنندگان. آنان که تکذیب می‌کنند روز انصاف را. وکسانی آن را

يُكَذِّبُ بِهِ إِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ ﴿۱۲﴾ إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ ءَايَاتُنَا قَالَ

تکذیب‌می‌کنند که‌بسیار متجاوز، گنهکار باشند. وقتی‌که تلاوت شوند براو آیات‌ما، بگوید

أَسَـٰطِيرُ ٱلْأَوَّلِينَ ﴿۱۳﴾ كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِم مَّا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿۱۴﴾
نقلهای گذشتگانند. هرگز نه، بلکه زنگ گرفته‌اند دلهایشان از آنچه کسب کرده‌اند.

كَلَّا إِنَّهُمْ عَن رَّبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّمَحْجُوبُونَ ﴿۱۵﴾ ثُمَّ إِنَّهُم لَصَالُوا
هرگز نه، آنان از ربّ خود در آن روز باز داشته می‌شوند. باز آنها داخل شونده

ٱلْجَحِيمِ ﴿۱۶﴾ ثُمَّ يُقَالُ هَـٰذَا ٱلَّذِى كُنتُم بِهِۦ تُكَذِّبُونَ ﴿۱۷﴾ كَلَّآ إِنَّ
دوزخ‌اند. سپس گفته می‌شود، این است آن که شما تکذیب می‌کردید. هرگز نه، یقیناً

كِتَـٰبَ ٱلْأَبْرَارِ لَفِى عِلِّيِّينَ ﴿۱۸﴾ وَ مَآ أَدْرَاكَ مَا عِلِّيُّونَ ﴿۱۹﴾ كِتَـٰبٌ
اعمالنامه نیکان در علیین است. تو چه می‌دانی چیست علیین. دفتری است

مَّرْقُومٌ ﴿۲۰﴾ يَشْهَدُهُ ٱلْمُقَرَّبُونَ ﴿۲۱﴾ إِنَّ ٱلْأَبْرَارَ لَفِى نَعِيمٍ ﴿۲۲﴾ عَلَى
نوشته‌شده. می‌بینند آن را فرشتگان نزدیک. یقیناً نیکان در آرامش‌اند. بر

ٱلْأَرَآئِكِ يَنظُرُونَ ﴿۲۳﴾ تَعْرِفُ فِى وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ ٱلنَّعِيمِ ﴿۲۴﴾ يُسْقَوْنَ
تختها نشسته می‌بینند. می‌شناسی در صورت آنها تازگی آرامش را. نوشانده می‌شوند

مِن رَّحِيقٍ مَّخْتُومٍ ﴿۲۵﴾ خِتَـٰمُهُۥ مِسْكٌ وَ فِى ذَٰلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ
از شراب خالص مهر شده. که مهور می‌شود به مشک، و بر این باید رغبت کنند

ٱلْمُتَنَـٰفِسُونَ ﴿۲۶﴾ وَ مِزَاجُهُۥ مِن تَسْنِيمٍ ﴿۲۷﴾ عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا
رغبت کنندگان. و آمیزش آن از تسنیم است. چشمه‌ای است که می‌نوشند از آن

ٱلْمُقَرَّبُونَ ﴿۲۸﴾ إِنَّ ٱلَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا يَضْحَكُونَ ﴿۲۹﴾
نزدیکان. کسانی که گنهکارند می‌خندیدند، بر ایمان داران.

وَ إِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَزُونَ ﴿۳۰﴾ وَ إِذَا ٱنقَلَبُوٓا إِلَىٰٓ أَهْلِهِمُ
و وقتی که می‌گذشتند بر آنها چشمک می‌زدند. و وقتی که برمی‌گشتند به خانه‌های خود،

انـقَلَبُوا فَكِـهِينَ ﴿۳۱﴾ وَ إِذَا رَأَوْهُـمْ قَـالُوٓا إِنَّ هَـٰٓؤُلَآءِ لَـضَآلُّونَ ﴿۳۲﴾ وَ
برمی‌گشتند سخن ساخته. و وقتی که می‌دیدند آنها را می‌گفتند یقیناً ایشانند گمراهان. و

مَآ أُرْسِلُوا عَلَيْهِمْ حَـٰفِظِينَ ﴿۳۳﴾ فَالْيَوْمَ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ
نفرستاده شدند بر آنها نگهبان. پس امروز ایمانداران بر منکران

يَضْحَكُونَ ﴿۳۴﴾ عَلَى الْأَرَآئِكِ يَنظُرُونَ ﴿۳۵﴾ هَلْ ثُوِّبَ الْكُفَّارُ مَا كَانُوا
می‌خندند. بر تختها نشسته می‌بینند. اکنون جزا داده شدند کفّار به آنچه

يَفْعَلُونَ ﴿۳۶﴾
می‌کردند.

خلاصه‌ی تفسیر

برباد رفتن بزرگی است برای کم کنندگان در پیمانه و وزن، وقتی که (حق خود را) از مردم کیل می‌کنند، کامل می‌گیرند، و وقتی که آنها را پیمانه یا وزن کرده بدهند، (از آن) کم می‌کنند، (اگر چه کامل گرفتن حق خویش مذموم نیست، لذا هدف از ذکر آن، نکوهش آن نمی‌باشد، بلکه هدف تأکید و تقویت نکوهش بر کاستن است، که کم کردن و دادن گر چه در واقع مذموم است، ولی اگر با این، مراعات دیگران نباشد، بیشتر مذموم می‌باشد، برخلاف مراعات کننده، که اگر در او عیبی وجود دارد، هنری هم یافته می‌شود، بنابراین، عیب شخص اوّل شدیدتر است، و چون هدف اصلی نکوهش بر کم دادن است، لذا در آن پیمانه و وزن هر دو را ذکر نمود، تا کاملاً روشن شود که هم در کیل کم می‌دهند و هم در وزن، و چون گرفتن حق کامل، در حقیقت قابل مذمّت نیست، بنابر این در آن کیل و وزن هر دو را ذکر ننمود، بلکه بر ذکر یکی اکتفا نمود، باز تخصیص پیمانه شاید بدین جهت باشد، که بیشتر بین عربها کیل رواج داشت، بویژه اگر آیه مدنی باشد،

چنانکه در «روح المعانی» به روایت نسائی، ابن ماجه و بیهقی نزول آن در باره‌ی اهل مدینه نوشته شده است، بنابر این، علّت تخصیص روشن‌تر است؛ زیرا در مدینه نسبت به مکّه، کیل بیشتر مرسوم بود، سپس مرتکبین چنین امری را مورد تهدید قرار می‌دهد،) آیا آنها روی این، یقین ندارند، که آنها در روز سختی زنده و برانگیخته کرده می‌شوند، روزی که تمام مردم در پیشگاه رب العالمین می‌ایستند، (باید از آن روز ترسید، و از تطفیف یعنی اتلاف حق مردم توبه کرد، کسانی که مؤمن بودند با شنیدن بعث و جزا می‌ترسیدند، و کفّار انکار کردند، لذا در آینده بر انکار آنها تنبیه فرموده تفصیل جزای فریقین را بیان می‌فرماید: آن چنان که کفّار، منکر جزا و سزا هستند،) هرگز (چنین نیست و) نه (باید باشد، بلکه جزا و سزا حتماً بوقوع خواهد پیوست، و اعمالی که جزا و سزا بر آنها مرتب می‌گردد، نیز منضبط و محفوظ هستند، و توضیح این مجموعه از این قرار است که) نامه‌ی اعمال بدکاران (کفّار) در سجّین است، (آن قرارگاه ارواح کفّار است، زیر طبقه‌ی هفتم زمین[1]، و ماندن اعمال کفّار در آنجا نیز از مجاهد و عبدالله بن عمرو در «در منثور» منقول است، سپس سؤال برای تهدید است، که) آیا شما می‌دانید که نامه‌ی اعمال گذاشته در سجّین، چه چیزی است، آن دفتر نشان‌گذاری شده‌ای است (مقصود از نشان «مهر» است[2]، **«فیختم و یوضع ای بعد الموت»** مقصود این است که در آن هیچگونه احتمال تغییر و تبدیلی وجود ندارد، پس حاصل آن، محفوظ ماندن اعمال است، که از آن بر حق بودن جزا، ثابت شد، سپس جزای آن اعمال بیان شده است که) در آن روز (قیامت) سخت برباد خواهند رفت تکذیب کنندگان، که روز جزا را تکذیب می‌نمایند، و آن (روز جزا) را کسی تکذیب می‌کند، که متجاوز از حد

---

۱ ـ کذا فی تفسیر ابن کثیر عن کعب، و فی‌الدرالمنثور عن ابن عباس، مجاهد، فرقد، قتاده و عبدالله بن عمرو مرفوعاً.
۲ ـ کذا فی‌الدر المنثور عن کعب الاحبار.

(عبودیت) و مجرم باشد، و وقتی که در جلوی او آیات ما خوانده شوند چنین می‌گوید، که این سخنان بدون مدرک از گذشتگان پشت سر نیز منقول هستند، (هدف نشان دادن این است، کسی که روز قیامت را تکذیب می‌کند، او متعدّی، اثیم و مکذّب بالقرآن است.

سپس به تکذیب روز جزا که صراحتاً مذکور است تنبیه شده است، که آنهایی که آن را اشتباه تلقّی می‌کنند،) هرگز چنین نیست، (و هیچ کسی چنین اشتباه نکند که شاید نزد آنها دلیلی بر نفی، وجود دارد، که از آن استدلال کرده باشند، هرگز نه) بلکه (وجه تکذیب در اصل این است که) بر دلهای‌شان زنگ اعمال نشسته است، (که در اثر آن، استعداد پذیرش حق، از بین رفته است؛ لذا از روی عناد، بر انکار اصرار می‌ورزند، باز مجدّداً روی انکار آنها هشدار داده است، که آنچنان که آنها می‌پندارند،) هرگز چنین نیست، سپس (قدری تفصیل **«ویل»** را بیان کرده است، که آن بر باد رفتن، این است که) آنها در آن روز (اوّلاً) از (دیدار) پروردگار خویش باز داشته می‌شوند، سپس (بر این اکتفا نمی‌شود، بلکه) آنها در دوزخ داخل می‌شوند، باز (به آنها) گفته می‌شود، که این است آنچه شما تکذیب می‌کردید، (و چون آنها ضمن تکذیب یوم الدین، هم چنان که رسیدن به کیفر اعمال خود را تکذیب می‌کردند، پاداش اهل ایمان را نیز تکذیب می‌کردند، لذا روی این تنبیه می‌فرماید که: آنها منکر اجر و ثواب مؤمنان هستند،) هرگز چنین نیست، (بلکه اجر و ثواب آنها حتماً خواهد رسید، و بیان آن از این قرار است که) اعمال نامه‌ی نیکان در علّیین خواهد بود، (و آن مقامی است در آسمان هفتم، که مقرّ ارواح مؤمنین است[۱]) و (سپس جهت بیان وخامت اوضاع، سؤال مطرح می‌شود، که) آیا اطّلاع دارید، که نامه‌ی اعمال وضع شده در علّیین چیست؟ آن دفتر نشان داری است که فرشتگان

۱ـ کذا فی تفسیر ابن کثیر عن کعب.

مقرّب آن را (به شوق و اشتیاق) می‌بینند، (و این اکرام بسیار بزرگی برای مؤمن می‌باشد، چنان که در «روح المعانی» به تخریج عبد بن حمید از حضرت کعب روایت است که هنگامی که ملایکه، روح مؤمن را قبض کرده می‌برند، فرشتگان مقرّب هر آسمان با آنان همراه می‌شوند، تا این که به آسمان هفتم می‌رسند، آن روح را می‌گذارند، سپس فرشتگان عرض می‌کنند که ما می‌خواهیم نامه‌ی اعمال او را ببینیم، نامه‌ی اعمال گشاده و به آنان مختصراً نشان داده می‌شود، سپس در آینده جزای آنها در آخرت بیان می‌شود، که) نیکان در آسایش کامل قرار می‌گیرند، (نشسته) بر تختها (عجایب را) می‌بینند، (ای مخاطب) تو در صورتهای آنها بشاشت را می‌شناسی، و برای آشامیدن آنها شراب خالص ممهور به مهر مشک می‌رسد، و بر این‌گونه چیز باید رغبت کنندگان رغبت نمایند، (که شایسته رغبت اینها هستند، چه مراد از آن تنها شراب باشد، و چه کلّیه‌ی نعمتهای بهشت، یعنی چیزهایی موجب شوق و رغبت اینها هستند، نه لذات فانی و ناقص دنیا، و راه به دست آوردن آنها، اعمال نیک است، لذا باید برای به دست آوردن آنها کوشید،) و آمیزش این شراب از آب تسنیم می‌باشد، (عربها عموماً شراب را با آب آمیخته می‌نوشیدند، لذا بیان فرمود که آمیزش آن شراب، آب تسنیم می‌باشد سپس «تسنیم» را توضیح داد که) آن چنان چشمه‌ای است که مقرّبان از آن، آب می‌نوشند، (مقصود این‌که برای سابقین یعنی مقرّبین به جای آب خالصی، آب تسنیم داده می‌شود، و برای اصحاب الیمین یعنی ابرار، آب آن با شراب دیگر آمیخته و به آنها داده می‌شود[1].

و ممهور بودن آن، علامت اکرام است، در غیر این صورت، در آنجا نیاز به چنین حفاظتی نیست، و مقصود از «مهر مشک» این است که، بر طبق

---

۱ ـ کذا فی الدر المنثور عن قتاده، مالک بن الحارث، ابن عباس، ابن مسعود و حذیفه.

قاعده پس از لاک مهر، مهر زده می‌شود که آن‌را طین ختام می‌گویند، در آنجا روی ظروف شراب، مشک ریخته برآن مهر زده می‌شود، تا اینجا جزای اخروی فریقین جداگانه بیان گردید، در آینده مجموعه‌ی حال دنیا و آخرت مجموعی فریقین ذکر می‌شود.

یعنی کسانی که مجرم (کافر) بودند، آنها بر اهل ایمان (در آنجا از روی تحقیر) می‌خندیدند، و هنگامی که اهل ایمان بر کفّار می‌گذشتند به هم چشمک می‌زدند، (مقصود این‌که با آنها از روی استهزا و تحقیر، مواجه می‌شدند،) و وقتی که به خانه‌های خود می‌رفتند، در آنجا هم از آنها یادآوری نموده می‌خندیدند، (مقصود این‌که در حضور و غیاب در همه حال به تحقیر و استهزای آنها مشغول بودند، البتّه در حضور، به اشاره کار می‌گرفتند، و در غیاب به صراحت ذکر آنها را به میان می‌آوردند،) و وقتی که آنها را می‌دیدند می‌گفتند که آنها صد در صد در اشتباه قرار گرفته‌اند؛ (زیرا کفّار اسلام را اشتباه می‌پنداشتند) در صورتی که این کفّار بر مسلمانان، نگهبان مقرّر کرده اعزام نشده بودند، (آنها باید به فکر خود می‌بودند، چرا به دنبال آنها قرار گرفته‌اند، پس از آنها دو اشتباه به وقوع پیوسته است: اوّل استهزای اهل حق، سپس بی‌توجّه به اشتباه خود) پس امروز در قیامت اهل ایمان بر کفّار می‌خندند، بر تختها نشسته اوضاع آنها را مشاهده می‌کنند، (در «در منثور» از قتاده منقول است که دریچه‌هایی وجود دارد که اهل جنّت بتوانند اهل آتش را ببینند، و وضع بد آنها را دیده به صورت انتقام، بر آنها می‌خندند، در آینده تقریر این سزا بیان می‌شود، یعنی) واقعاً به کفّار نتیجه‌ی کامل کردارشان رسید.

معارف و مسایل

سوره‌ی «تطفیف»، موافق قول حضرت عبدالله بن مسعود رضی‌الله‌عنه مکّی

است، بنابر این، در عموم مصاحف قرآن مجید، مکّی نوشته شده است، و نزد حضرت ابن عبّاس، قتاده، مقاتل و ضحاک مدنی است، فقط هشت آیه از آن مکّی است.

امام نسائی از حضرت ابن عبّاس روایت نموده است که وقتی رسول خداﷺ به مدینه وارد شد، مشاهده نمود که معاملات اهل آن، به وسیله «کیل» انجام می‌گیرند، و آنان در این باره به دزدی و کم کردن کیل عادت دارند، بر این واقعه آنها، سوره‌ی «تطفیف» نازل گردید.

از حضرت ابن عبّاس رضی الله عنهما روایت است، که این نخستین سوره‌ای است که پس از تشریف فرمایی آن‌حضرتﷺ به مدینه طیّبه نازل شد، و علّتش این بود که بین اهل مدینه در آن زمان، این روش رواج داشت، که هرگاه خود آنها از کسی چیزی می‌گرفتند، کیل و وزن را کامل می‌کردند، و هنگامی که به دیگران می‌دادند، در آن کمی و دزدی می‌کردند، پس از نزول این سوره از این رسم بد، منصرف شدند، و چنان منصرف شدند که تا امروز اهل مدینه در کامل کردن کیل و وزن معروف و مشهور هستند[۱].

﴿**وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ**﴾ «مُطَفِّفِينَ» از تطفیف مشتق است، و معنای آن کاستن در کیل و وزن است، و به کسی که مرتکب به آن باشد، مطفف گفته می‌شود، از این دستور قرآن ثابت می‌شود که کم و کاست حرام است.

تطفیف تنها در کیل و وزن نیست بلکه کاستن از حق حقدار در هر چیز، جزو تطفیف و حرام است

در قرآن و حدیث کاستن در کیل و وزن حرام قرار داده شده است؛ زیرا عموماً معامله‌های داد و ستد، بدین دو طریق می‌باشند، و به وسیله‌ی آنها می‌توان گفت که حق به حقدار پرداخت شد یا خیر، ولی بدیهی است

---

۱ - رواه الحاکم والنسائی و ابن ماجه بسند صحیح، مظهری.

که هدف از آن، ادای کامل حق به حقدار است، و کاستن در آن حرام است، پس واضح است که این تنها در کیل و وزن نمی‌باشد، بلکه این شامل هر آن چیزی است که وسیله‌ی ادای کامل حق به حقدار یا عدم آن شناخته می‌شود، چه کیل و وزن باشد، یا توسط شمارش عدد، یا طریقه دیگر، پس کم و کاست در هر چیز نسبت به حقدار، در حکم تطفیف و حرام است.

در «مؤطای امام مالک» آمده است که حضرت عمر رضی الله عنه کسی را دید که رکوع، سجده و ارکان دیگر نماز را کاملاً ادا نمی‌کند، و نماز را به سرعت به پایان می‌رساند، فرمود: «**لقد طففت**» یعنی تو در حقوق الله مرتکب به تطفیف شدی. حضرت امام مالک پس از نقل این قول حضرت فاروق فرموده است که: «**لکل شیء وفاء و تطفیف**» یعنی پرداخت کامل حق یا کاستن، در هر چیز می‌باشد، حتی در نماز، وضو و طهارت نیز، و هم چنین کوتاهی کننده در حقوق دیگر خداوند و عبادات، مجرم به تطفیف می‌باشد، و نیز کسی که در حقوق مقرّر بندگان کوتاهی نماید، او هم در حکم تطفیف می‌باشد، کارگر و مستخدم که خدمت چند وقت را به دوش گرفته است، کوتاهی آنها در آن، نیز شامل حکم تطفیف است، کوتاهی در زحمت کشی داخل وقت، نیز در تطفیف بشمار می‌رود، عموماً در این مورد در میان عموم مردم و حتی در میان علما نیز غفلت یافته می‌شود، که کوتاهی در انجام وظیفه را گناهی نمی‌دانند، اعاذنا الله منه.

حدیثی از حضرت عبدالله بن عبّاس روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: «**خمس بخمس**» یعنی سزای پنج گناه پنج چیز است:

۱- کسی که عهد و پیمان را بشکند، خداوند دشمن را بر او مسلّط می‌کند.

۲- ملّتی که قانون خدا را رها ساخته می‌خواهد موافق به قانوی دیگر عمل کند، بین آنها فقر و فاقه و احتیاج عام می‌گردد.

۳- قومی که زنا و بی‌حیایی در آنها رایج گردد، خداوند طاعون و امراض دیگر بر آنها مسلّط می‌گرداند.

۴- کسانی که در کیل و وزن کوتاهی کنند، خداوند آنها را به قحط مبتلا می‌سازد.

۵- کسانی که زکات ادا نمی‌کنند، خداوند باران را از آنان باز می‌دارد[۱].

طبرانی از حضرت ابن عبّاس روایت کرده است که رسول خدا ﷺ فرمود: قومی که در میان آنها خیانت در اموال غنیمت رایج باشد، خداوند بیم دشمن را در قلوب آنها می‌اندازد، و قومی که رباخواری بین آنان رواج یابد، مرگ و میر در میان آنها اضافه می‌شود، و قومی که در کیل و وزن، کم و کاست نمایند، خداوند رزق آنها را قطع می‌نماید، و کسانی که برخلاف دستور خداوند داوری نمایند، بین آنان قتل و خونریزی عام می‌گردد و کسانی که در معاهدات غداری و عهدشکنی می‌کنند، خداوند دشمن را بر آنها مسلّط می‌گرداند[۲].

صورتهای مختلف فقر و فاقه و قطع رزق

کسانی که حدیث متضمّن بیان قطع رزق آنهاست، می‌تواند یکی از صورتهای آن، این باشد که او کاملاً از رزق محروم گردد، و نیز این صورت هم جزو قطع رزق است که با وجودی که رزق را در دست دارد، امّا نمی‌تواند آن را بخورد یا مورد استفاده قرار بدهد، چنان که در بسیاری امراض مشاهده شده است، و در این زمان بسیار عام شده است، هم چنین می‌تواند یکی از صورتهای قحط، این باشد که اشیای مورد نیاز مفقود گردند، و این

۱- ذکره القرطبی و قال اخرجه البزار بمعناه مالک بن انس ایضاً من حدیث ابن عمر.

۲- رواه مالک موقوفاً، مظهری.

نیز می‌تواند باشد که باوجود موجود و کثیر بودن، به قدری گرانی و تورّم پدید می‌آید که خرید آنها مشکل گردد، هم چنان که امروز در اکثر امور مشاهده می‌شود، و آنچه در حدیث مسلّط شدن فقر آمده است، معنای آن تنها منحصر در این نیست که او پول یا اشیای مورد نیاز نداشته باشد، بلکه معنای اصل فقر محتاجی و نیازمندی است، هر کسی که در کار و بار و ضروریات زندگی خویش محتاج دیگران باشد، همانقدر فقیر است، اگر به اوضاع و احوال امروز با دقت بنگرید، انسان در سکونت، نقل و حرکت خویش و تکمیل خواسته‌های خویش با چنان قوانین دست و پا بسته‌ای، رو به‌رو است که بر خوردن لقمه و گفتن کلمه‌ای او، پابندیهاست، که باوجود داشتن پول در خرید آزاد نیست، که از هر کجا بخواهد چیزی بخرد، در سفر آزاد نیست که هر کجا بخواهد برود، انسان در چنان پابندیهایی گرفتار است که در هر کار جز دفترگردی و خوش آمد گفتن از رییس گرفته تا مستخدم، زندگی مشکل شده است، این همه نیازمندی است، که نام دیگر آن فقر است، پس با این تفصیل آن شبهات برطرف می‌گردند که بر حدیث با توجّه به احوال ظاهر وارد می‌گردند.

سجّین و علّیین

﴿كَلَّآ إِنَّ كِتَـٰبَ ٱلْفُجَّارِ لَفِى سِجِّينٍ﴾ «سِجِّین» بکسر سین و تشدید جیم بر وزن سکّین از سجن مشتق است که به معنای زندانی کردن در جای تنگ آمده است، در قاموس آمده است که «سجّین» به معنای زندان ابد است.

از احادیث و آثار معلوم می‌گردد که «سجین» نام جای خاصی است، یعنی محل ارواح کفّار، که نامه‌ی اعمال آنها نیز در آنجا می‌ماند، و می‌تواند مطلب آن این باشد که نامه‌ی آنها در آنجا نگهداری و حفظ کرده می‌شوند، و نیز امکان دارد که در آنجا دفتر جامعی باشد که در آن اعمال تمام کفّار و

فجّار جهان ثبت گردند، این محل و مکان کجاست؟ در این باره در حدیث طویلی از حضرت براء بن عازب منقول است، که رسول خداﷺ فرمود: «سجین» زیر طبقه‌ی هفتم زمین است، و «علیین» در آسمان هفتم زیر عرش است[۱].

در بعضی روایات حدیث این هم آمده است که «سجّین» قرارگاه ارواح کفّار و فجّار است، و «علّیین» مستقر ارواح مؤمنان و متّقیان است.

مقام بهشت و دوزخ

امام بیهقی در «دلایل النبوة» از حضرت عبدالله بن سلام روایت کرده است، که بهشت در آسمانها و جهنّم در زمین است، ابن جریر در تفسیر خود از حضرت معاذ بن جبل روایت کرده است که از رسول خداﷺ سؤال شد، در قرآن آمده است که در روز قیامت جهنّم آورده می‌شود، چنان که در آیه‌ی ۲۳ از فجر آمده است: ﴿جِاْىٓءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ﴾ مقصود از آن چیست؟ و جهنّم از کجا آورده می‌شود؟

آن جنابﷺ فرمود: جهنّم از زمین هفتم آورده می‌شود، از این روایات معلوم می‌گردد که جهنّم در زمین هفتم می‌باشد، از آنجا شعله می‌زند که تمام دریاها در آن شامل شده در جلو می‌آید، می‌تواند مراد از آوردن جهنّم همین شعله‌ور شدن و آتش گرفتن دریاها باشد، و بدین شکل آنچه در پاره‌ای روایات آمده که سجّین نام جایی از جهنّم است، بر این منطبق گردد[۲]، والله اعلم.

﴿كِتَـٰبٌ مَّرْقُومٌ﴾ در اینجا به معنای مختوم است، یعنی ممهور. امام بغوی و ابن کثیر فرموده‌اند: این جمله تفسیر سجّین نیست، بلکه توضیحی

---

۱ - اخرجه البغوی بسنده و اخرجه احمد و غیره، از مظهری.

۲ - مظهری.

نسبت به جمله‌ی سابق: ﴿كِتَابَ الْفُجَّارِ﴾ است، معنایش این است که نامه‌های اعمال کفّار و فجّار مهر زده شده نگهداری می‌شوند، که در آنها هیچگونه کم و کاست و تغییری نخواهد آمد، و جای حفظ و نگهداری آنها «سجّین» است که در آنجا ارواح کفّار نیز جمع آوری می‌شوند.

﴿كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِم مَّا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ «ران» از رین مشتق است که به معنای زنگ و چرک می‌باشد، مقصود این‌که زنگ گناهانشان بر قلوب آنها قرار گرفته است، و هم چنان که زنگ، آهن را می‌خورد و خاک می‌کند، هم چنین زنگ این گناهان، صلاحیت و شایستگی قلب آنها را به وسیله‌ی آن که نیک و بد را تشخیص می‌دادند، از بین می‌برد.

از حضرت ابوهریره روایت است که رسول‌خداﷺ فرمود: وقتی بنده‌ی مؤمن به گناهی آلوده می‌گردد، بر قلب او یک نقطه سیاهی می‌نشیند، اگر او توبه نمود و پشیمان شد، و عمل خویش را اصلاح نمود، آن نقطه‌ی سیاه محو می‌گردد، و دل به حال قبلی خویش نورانی می‌شود، و اگر توبه ننمود، بلکه در گناه پیش رفت، پس این سیاهی پخش شده تمام قلب او را فرا می‌گیرد، و مراد از «ران» که در آیه‌ی قرآن: ﴿بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِم﴾ آمده است، همین است[1].

لفظ ﴿كَلَّا﴾ که در ابتدای آیه آمده است حرف «ردع» نامیده می‌شود، و معنای آن دفع، زجر و توبیخ می‌باشد، در آیات ماقبل تکذیب کفّار ذکر شده بود که آنها آیات قرآن را داستانها دانسته، تکذیب می‌کردند، در این آیه با گفتن لفظ «کلا» بر آن زجر و توبیخ است، که این نادانان در انبار گناهان خویش مبتلا شده نورانیت و صلاحیت قلب خود را که به واسطه‌ی آن، حق از باطل شناخته می‌شد، از دست داده‌اند، و این صلاحیت را خداوند در

---

۱ - رواه البغوی و کذا اخرجه احمد والترمذی و صححه النسائی و ابن ماجه و ابن حبان و الحاکم، از مظهری.

فطرت و جبلّت هر انسان گذاشته است، مقصود این که این تکذیب آنها مبتنی بر هیچ دلیل و یا عقل و فهم آنها نیست، بلکه علّت آن این است که دلهایشان کور شده است، قدرت تشخیص نیک و بد را از دست داده‌اند.

﴿إِنَّهُمْ عَن رَّبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّمَحْجُوبُونَ﴾ یعنی این کفّار و فجار در روز قیامت از زیارت پروردگار خویش محروم و پشت پرده قرار داده می‌شوند و این کیفر آن اعمال آنهاست که در دنیا حق را نشناختند، لذا اکنون این شایستگی را ندارند که ربّ خود را زیارت کنند.

حضرت امام مالک و امام شافعی فرموده‌اند: از این آیه معلوم می‌شود که مؤمنان و اولیاءالله به زیارت حق تعالیٰ مشرّف می‌شوند، و اگر نه محجوب بودن کفّار، هیچ معنایی ندارد.

فایده

بعضی از اکابر علما فرموده‌اند: این آیه دلیل بر این‌است که هر انسان از روی فطرت مجبور است نسبت به خداوند محبّت داشته باشد، بنابر این عموم کفّار و مشرکین هر چند در دنیا به کفر و شرک مبتلا گردند، و نسبت به ذات و صفات حق تعالیٰ عقیده‌ی باطلی داشته باشند، امّا این قدر وجه اشتراک هم هست که عظمت و محبّت حق تعالیٰ در قلوب همه وجود دارد. و طبق عقیده‌ی خود، در جستجو و رضاجویی او به عبادت مشغول هستند، و چون راه را اشتباه کرده‌اند نمی‌توانند به سر منزل مقصود برسند، ولی در تلاش همان منزل مقصود می‌باشند.

وجه استدلال این که اگر در قلوب کفّار اشتیاق زیارت حق تعالیٰ نمی‌بود هنگام سزا به او گفته نمی‌شد که آنها از زیارت محروم می‌باشد. زیرا کسی که طالب زیارت کسی نیست، بلکه از او متنفر است، این نمی‌تواند برای او سزایی قرار گیرد تا از زیارت او محروم گردد.



﴿إِنَّ كِتَـٰبَ ٱلْأَبْرَارِ لَفِى عِلِّيِّينَ﴾ «علّيين» نزد بعضی جمع علّو است، و مقصود از آن بالاترین درجه‌ی علوّ و بلندی است، و نزد فرّاء این نام جایی است که بر وزن جمع آمده امّا صیغه‌ی جمع نیست، و در تحقیق لفظ «سجّین» در بالا گذشت که از روایت مرفوع حضرت براء بن عازب ثابت است که علّیین نام جایی است بالای آسمان هفتم در زیر عرش، که در آن ارواح مؤمنان و صحایف اعمالشان گذاشته می‌شوند. و در آینده ﴿كِتَـٰبٌ مَّرْقُومٌ﴾ آمده است، این هم تفسیر «علیین» نیست، بلکه بیان نامه‌ی اعمال ابرار است که در بالا در ﴿إِنَّ كِتَـٰبَ ٱلْأَبْرَارِ﴾ آمده است.

﴿يَشْهَدُهُ ٱلْمُقَرَّبُونَ﴾ «یشهد» از شهود مشتق است که به معنای حاضر شدن و مشاهده کردن آمده است، بعضی از حضرات مفسّرین فرموده‌اند: مقصود آیه این است که کتاب الاعمال ابرار و صالحین را، مقرّبان می‌بینند، مراد از مقرّبین فرشتگان هستند، و مقصود از دیدن، حفظ و نگهداری آنهاست، مقصود این که صحایف اعمال ابرار و صالحین زیر نظر فرشته‌ها می‌باشد[1]. و اگر از شهود معنای حضور مراد گرفته شود، پس ضمیر «یشهده» بجای کتاب به سوی علّیّین راجع می‌شود، و معنای آیه این است که ارواح مقرّبین بارگاه، در این مقام حاضر می‌گردند؛ زیرا که این مقام، مقرّ ارواح آنجا قرار داده شده است، چنان که «سجین» مقرّ ارواح کفّار است، و دلیل آن، حدیثی است که در «صحیح مسلم» از حضرت عبدالله بن مسعود، روایت است که رسول خداﷺ فرمود: ارواح شهدا نزد خدا در چینه دانهای مرغهای سبز قرار دارد که در باغها و جویهای جنّت سیر می‌کنند، و جای نشستن آنها صندلیهایی معلّق در زیر عرش هستند، از این معلوم می‌شود که ارواح شهدا زیر عرش قرار دارد، و می‌توانند در بهشت سیر کنند و در واقعه‌ی حبیب نجّار که در آیه‌ی ۲۶ از سوره‌ی «یسٓ آمده

۱- قرطبی.

است: ﴿قِيلَ ادخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَـٰلَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ بِمَا غَفَرَ لِي﴾ معلوم می‌شود که، حبیب نجار با مرگ وارد جنّت شد.

از بعضی روایات حدیث معلوم می‌شود که ارواح مؤمنین‌هم در جنّت می‌باشد، حاصل همه‌ی آنها یکی است، که محل استقرار آن ارواح بر آسمان هفتم تحت العرش است که همین است مقام بهشت هم، و به آن ارواح اجازه‌ی سیر در جنّت داده شده است، و در اینجا اگر چه این حال فقط برای مقرّبین به اعتبار بالاتر ویژگی و فضیلت آنها بیان شده است، امّا در حقیقت همین‌است جایگاه ارواح تمام مؤمنان، چنان که در حدیث حضرت کعب بن مالک آمده است، رسول اللهﷺ فرمود: «**اما نسمة المؤمن طائر يعلق في شجرالجنة حتىٰ ترجع الى جسده يوم القيـٰمة**»[1].

روح مؤمن به صورت پرنده‌ای بر درختهای بهشت معلّق است تا این که در روز قیامت به جسم خود برمی‌گردد. و راجع به این مضمون، حدیثی به روایت «ام هانی» در مسند احمد و طبرانی آمده است[2].

مقر ارواح انسان بعد از مرگ

در این باره روایات حدیث به ظاهر مختلف هستند، از روایاتی که در تفسیر «سجین و علیین» در بالا ذکر شده، معلوم می‌شود، که ارواح کفّار در سجّین می‌باشد، که در هفتمین طبقه‌ی زمین‌است، و ارواح مؤمنان در علّیین می‌باشند که بر آسمان هفتم زیر عرش است، و از روایات فوق معلوم می‌گردد که ارواح کفّار در جهنّم و ارواح مؤمنین در بهشت می‌باشد.

از بعضی روایات حدیث این هم معلوم می‌شود که ارواح مؤمنین و کفّار در قبرهای شان قرار دارد، چنان که در حدیث طولانی حضرت براء بن عازب آمده است، که وقتی فرشتگان روح مؤمن را به آسمان می‌برند،

---

۱ ـ رواه مالك والنسائي بسند صحيح.
۲ ـ مظهری.

خداوند می‌فرماید: نامه‌ی اعمال این بنده‌ی مرا در علّیّین بنویسید و او را به زمین برگردانید؛ زیرا من او را از زمین آفریده‌ام و پس از مرگ او را به همانجا بر می‌گردانم، و باز از همان زمین او را دوباره زنده کرده بیرون می آورم، طبق این دستور، فرشتگان روح او را به قبر باز می‌گردانند، و هم چنین برای ارواح کفّار درهای آسمان باز نمی‌شوند، و دستور می‌رسد که آن را به قبرش باز گردانید.

امام ابن عبدالبرّ این نظریه را ترجیح داده که ارواح همه بعد از مرگ در قبر می‌ماند، اختلافی که بین روایت اوّل و دوم به نظر می‌رسد که ارواح مؤمنین در علیین و از بعضی در بهشت می‌باشد اگر قدری توجّه شود، اختلافی نیست؛ زیرا مقام علیین هم بالای آسمان هفتم تحت العرش است و جای جنّت هم طبق تصریح قرآن که در آیه‌ی ۱۴ سوره‌ی «النجم» فرموده است: ﴿عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَىٰ عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ﴾ که جنّت در کنار سدرة المنتهیٰ است، و بودن سدرة المنتهیٰ در آسمان هفتم از حدیث ثابت است، لذا وقتی که مقام ارواح مؤمنین در علّیّین شد، آن متّصل به جنّت است و آن ارواح به سیر باغات، جنّت نایل آمدند، لذا می توان گفت که مقام آنها جنّت است.

هم چنین ارواح کفّار در «سجّین» است، و آن در طبقه‌ی هفتم زمین قرار دارد، و از حدیث، این نیز ثابت است که جهنّم هم در هفتمین طبقه‌ی زمین است، و تپش جهنّم به اهل سجّین می رسد، لذا چنین گفتن که مقام آنها جهنّم است، صحیح می باشد.

البتّه آنچه از روایت فوق معلوم شد که ارواح در قبرستان می‌باشند، این به ظاهر با هر دو روایت گذشته اختلاف زیادی دارد، تطبیق آن را بیهقی زمان حضرت قاضی ثناءالله پانی پتی، در تفسیر «مظهری» چنین بیان فرموده است، دور نیست که جایگاه اصلی ارواح، علّیّین و سجّین باشند، و

رابطه‌ی خاصّی از آنها با قبرها متعلّق باشد، و حقیقت این رابطه را بجز خدا کسی دیگر نمی‌تواند بداند، مگر مانند ماه و خورشید که در آسمان قرار گرفته‌اند، و شعاع آنها بر زمین افتاده آن را روشن و گرم می‌کنند، هم چنین رابطه‌ی معنوی ارواح علّیین و سجیّن، می‌تواند با قبرها متعلّق باشد، و در تطبیق تمام این اقوال تحقیق حضرت قاضی ثناءالله در تفسیر سوره‌ی «النازعات» گذشت، و حاصل آن، این‌که روح بر دو قسم است: یکی جسم لطیف که در بدن انسان حلول می‌کند، و آن، جسم مادی و عنصری است، امّا لطیف است که به نظر نمی‌آید، و نفس نامیده می‌شود، روح دوم جوهر مجرّدِ غیر مادی است، و همان روح مجرّد حیات روح اوّل است، بنابر این، می‌توان به آن روح الروح گفت، و هر دو نوع روح با جسم انسان تعلّق دارد، امّا قسم اوّل در داخل بدن انسان است که خروج آن مرگ نام دارد، و قسم دوم روح با قسم اوّل ارتباط دارد، ولی حقیقت این تعلّق و ارتباط را بجز خدا کسی نمی‌داند، پس از مرگ روح اوّل به سوی آسمان برده می‌شود یا به قبر باز گردانیده می‌شود، و جایگاه آن قبر هست بر آن ثواب و عذاب مرتب می‌گردد، و روح مجرّد در علّیین یا سجّین می‌ماند، و بدین شکل در میان تمام اقوال تطبیق برقرار می‌شود، پس محل قرار گرفتن جنّت یا علّیین و بالمقابل آن، جهنّم یا سجّین به اعتبار روح مجرّد است، و مستقر بودن قبر به اعتبار روح اوّل یعنی نفس است، که جسم مادی و لطیف است، و پس از مردن در قبر می‌ماند، والله اعلم.

﴿وَ فِي ذَٰلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَـٰفِسُونَ﴾ «تنافس» عبارت است از این‌که چند نفر در باره‌ی به دست آوردن یک چیز مرغوب و پسندیده، با هم مسابقه بگذارند، و سعی کنند تا آن را از دست دیگران بگیرند، در اینجا خداوند با ذکر نعمت‌های جنّت، انسان غافل را به این طرف متوجّه کرد که آنچه شما مردم امروز آنها را مرغوب و مطلوب خودتان می‌پندارید، و

برای به دست آوردن آن از یکدیگر سبقت می‌گیرید، این نعمتهای فانی و ناقص، شایسته این نیستند، که آنها را مقصد زندگی قرار داده برای حاصل کردن آنها مسابقه بدهید، اگر در آنها قناعت و ایثار کرده، بدانید که اینها وسایل راحت چند روزه‌اند، که از دست بیرون می‌روند، امر صدمه آوری نیست، و چنان خسارتی نیست که تلافی آن ممکن نباشد، البتّه اشیای تنافس و مسابقه، آن نعمهای جنّت‌اند که از هر حیث مکمّل و دایمی هستند، مرحوم اکبر در این باره چه خوش سروده است:

یه کهان کا فسانه هـ سود و زیان
جو گیا سو گیا، جو ملا سو ملا
کهو ذهن سـ فرصت عمر هـ کم
جو دلا تو خدا هی کی یاد دلا

این چه داستانی است سود و زیان. آنچه گذشت پس گذشت و آنچه رسید پس رسید. به ذهنت بگو که فرصت عمر بسیار کم هست. آنچه به او می‌دهی پس یاد خدا را بده.

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا يَضْحَكُونَ﴾ خداوند متعال در این آیات نقشه‌ی طرز برخورد اهل باطل را با اهل حق کشیده است، که کفّار اهل باطل بر اهل حق به صورت استهزا و مسخره می‌خندند، و شادمانی می‌کنند، و وقتی که اهل حق از جلوی آنها می‌گذرند، آنها به یکدیگر چشمک می‌زدند، و هدف از آن استهزا و ایذا رسانی بود، باز وقتی که این کفّار اهل باطل به خانه‌های خود بر می‌گشتند، مسخره و استهزایی را که به مؤمنان کرده بودند به یاد آورده، با هم با لذّت مذاکره می‌کردند، که کاملاً آنها را ذلیل و رسوا کردیم، و وقتی که این کفّار مؤمنان را می‌بینند به ظاهر با لهجه‌ی همدردی و در حقیقت به مسخره چنین می‌گویند، که این بیچارگان بسیار ساده لوح و احمق هستند، محمّد (ﷺ) آنها را گمراه کرده است.

اگر اوضاع و احوال امروزی بررسی شود، پس الآن هم کسانی که از نحوست تعلیم جدید، از دین و آخرت غافل شده و برای نام به ظاهر بر خدا و رسول ایمان دارند، با علما و صلحا عیناً همان نوع برخورد را می‌کنند، خداوند متعال مسلمانان را از این نوع عذاب دردناک نجات دهد.

برای مؤمنین صالح در این آیه وسایل تسلّی کافی ذکر شده است، که با خنده‌ی آنها باکی نداشته باشید، کسی خوب گفته است:

هنسـ جانـ سـ جبتک هـم دریـنگـ
زمـانه هــم پــه هـنستاهی رهـ گـا

یعنیَ تا وقتی که ما از خنده بترسیم زمانه بر ما می‌خندد.

تمت سورة التطفیف والحمد لله لیلة یوم الاثنین ۱۲ شعبان ۱۳۹۱ هـ

و تمت الترجمة بعد الاذان صبیحة یوم الخمیس خامس رجب المرجب من سنه ۱۴۱۰ هـ والله هو الموفق لاتمام الباقی

* * *

سورة الإنشقاق

سورة الإنشقاق مكية و هى خمس و عشرون آية

سوره‌انشقاق درمکّه‌نازل‌شده‌ودارای‌بیست‌وپنج‌آیه‌می‌باشد

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

شروع به نام خدای بی‌حد مهربان و بی‌نهایت رحیم

إِذَا ٱلسَّمَآءُ ٱنشَقَّتْ ﴿۱﴾ وَ أَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَ حُقَّتْ ﴿۲﴾ وَ إِذَا ٱلْأَرْضُ

وقتی‌که آسمان بشکافد. وبشنود حکم ربّ خودرا و آسمان لایق این‌است. و قتی‌که زمین

مُدَّتْ ﴿۳﴾ وَ أَلْقَتْ مَا فِيهَا وَ تَخَلَّتْ ﴿۴﴾ وَ أَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَ

گسترانیده‌شود. و بیندازد آنچه در آن هست و تخلیه شود. و بشنود حکم رب خود را و

حُقَّتْ ﴿۵﴾ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلْإِنسَـٰنُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحاً

زمین‌لایق این‌است. ای‌انسان تو زحمت کَشنده‌ای، تا رسیدن به‌پروردگارت زحمت کامل.

فَمُلَـٰقِيهِ ﴿۶﴾ فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَـٰبَهُ بِيَمِينِهِ ﴿۷﴾ فَسَوْفَ

بازبااوملاقات‌شونده‌ای. پس هر کسی که رسید نامه‌ی اعمالش به‌دست راستش. پس از او

يُحَاسَبُ حِسَاباً يَسِيراً ﴿۸﴾ وَ يَنقَلِبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ مَسْرُوراً ﴿۹﴾ وَ أَمَّا مَنْ

حساب می‌گیریم حساب آسان. و برمی‌گردد به خانواده‌ی خود شادان. و هر کسی که

أُوتِيَ كِتَـٰبَهُ وَرَآءَ ظَهْرِهِ ﴿۱۰﴾ فَسَوْفَ يَدْعُوا ثُبُوراً ﴿۱۱﴾ وَ يَصْلَىٰ

برسد به‌او نامه‌ی اعمالش از طرف پشت. پس می‌خواند، مرگ مرگ. و می‌افتد در

سَعِيراً ﴿۱۲﴾ إِنَّهُ كَانَ فِيَ أَهْلِهِ مَسْرُوراً ﴿۱۳﴾ إِنَّهُ ظَنَّ أَن لَّن يَحُورَ ﴿۱۴﴾
آتش، او بود در خانه‌ی خود بی‌غم. او پنداشته بود که بر نمی‌گردد.

بَلَىٰ إِنَّ رَبَّهُ كَانَ بِهِ بَصِيراً ﴿۱۵﴾ فَلَآ أُقْسِمُ بِالشَّفَقِ ﴿۱۶﴾ وَالَّيْلِ وَ مَا
چرا نه پروردگار او او را می‌دید. پس قسم به سرخی شام. وشب و آنچه در او

وَسَقَ ﴿۱۷﴾ وَالْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ ﴿۱۸﴾ لَتَرْكَبُنَّ طَبَقاً عَن طَبَقٍ ﴿۱۹﴾ فَمَا
جمع می‌شوند. وماه وقتی کامل شود، که شما بالاخواهی رفت از نردبان به نردبان. پس چه شده

لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿۲۰﴾ وَ إِذَا قُرِىءَ عَلَيْهِمُ الْقُرْءَانُ لَا يَسْجُدُونَ ﴿۲۱﴾ بَلِ
به آنان که یقین نمی‌آورند. و وقتی که بخوانی بر آنها قرآن، سجده نمی‌کنند. بلکه

الَّذِينَ كَفَرُوا يُكَذِّبُونَ ﴿۲۲﴾ وَاللهُ أَعْلَمُ بِمَا يُوعُونَ ﴿۲۳﴾ فَبَشِّرْهُمْ
منکران تکذیب می‌کنند. و خدا بهتر می‌داند آنچه را حفظ می‌کنند. پس مژده بده آنها را

بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿۲۴﴾ إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّـٰلِحَـٰتِ لَهُم أَجْرٌ
به عذاب دردناک. مگر کسانی که یقین آورده‌اند و کرده‌اند نیکی، برای آنهاست ثواب

غَيْرُ مَمْنُونٍ ﴿۲۵﴾
بی انتها.

خلاصه‌ی تفسیر

وقتی که (هنگام نفخه‌ی دوم) آسمان را بشکافد (تا که از آن چیزی به صورت غمام یعنی ابر، نازل شود، که در آن فرشتگان می‌باشند، که ذکرشان در آیه‌ی ۲۵ از سوره‌ی «فرقان» آمده است که: ﴿**يَوْمَ تَشَقَّقُ السَّمَآءُ بِالْغَمَامِ** الخ﴾) و دستور پروردگار خود را می‌شنوند، (و تسلیم می‌شود، در اینجا مقصود، دستور تکوینی انشقاق است، و مراد از تسلیم وقوع آن است) و (آسمان به وجه محکوم قدرت بودنش) سزاوار این است (هر امری که به آن

داده شده باشد، وقوع آن حتمی خواهد شد) و وقتی که زمین کشیده اضافه کرده می‌شود، (هم چنان که پوست و لاستیک کشیده می‌شوند، پس بر مقدارش در آن زمان اضافه می‌گردد، تا که تمام اوّلین و آخرین در آن جای گیرند، هم چنان که در درّ منثور به روایت حاکم با سند جید مرفوعاً روایت است، که: «**تمد الأرض یوم القیٰمة مدا لا دیم الخ**» پس انشقاق آسمان و امتداد زمین هر دو از مقدّمات محشر به شمار می‌روند،) و (آن زمین) حکم رب خویش را می‌شنود، و آن سزاوار این است، (تفسیر این هم، مثل سابق است، پس آنگاه انسان اعمال خود را می‌بیند، چنان که در آینده می‌فرماید که:) ای انسان تو تا زمان رسیدن به پروردگارت (تا زمان مرگ) در کارها زحمت می‌کشی، (عدّه‌ای به کار نیک مشغول‌اند، و عدّه‌ای دیگر در کار بد) باز (در قیامت به جزای) آن (کار) می‌رسد، پس (در آن روز) هر کسی که نامه‌ی اعمالش به دست راستش داده شود، حساب از او آسان گرفته می‌شود، و او (از آن فارغ شده) نزد بستگانش شادان بر می‌گردد، (حساب آسان مراتب مختلفی دارد، یکی این که بر او اصلاً عذاب مترتّب نگردد، این مختص به بعضی است، و تفسیر آن در حدیث چنین آمده است حسابی که در آن مناقشه (خُرده گیری) نباشد فقط عرضه شود، برای کسانی است که بدون عذاب نجات بیابند، دوم این که بر آن عذاب دایمی نباشد، و این برای عموم مؤمنین است، که مطلق عذاب با آن منافی نیست) و کسی که نامه‌ی اعمالش از جانب پشت (به دست چپش) داده شود، (مقصود از آنها کفّار هستند، و رسیدن از طرف پشت به دو صورت ممکن است: یکی این که پوست بدن او به گونه‌ای جمع شود که دست چپش به طرف پشت قرار گیرد، دوم این که دست چپ او از طرف پشت بیرون آورده شود، این قول دوم از مجاهد منقول است[1]) پس او مرگ را صدا می‌زند، (هم چنان که هنگام مصیبت

---

۱ - کذا فی الدر المنثور.

معروف است برای مرگ آرزو می‌شود) و در جهنّم داخل می‌گردد، (این شخص (در دنیا) میان بستگان خویش (اهل و عیال و حشم و خدم) سر خوش بود (تا این‌که از فرط خوشحالی به تکذیب آخرت پرداخت، چنان که در آینده خواهد آمد) او می‌پنداشت هیچ بازگشتی (به سوی خدا) ندارد، (در آینده رد بر پندار اوست، که) چرا (بازگشت ندارد؟ سپس بعد از بازگشت، اثبات جزاست، که) پروردگارش او را کاملاً می‌دید، (و بر جزا دادن او در مقابل اعمال او مشیت خود را متعلّق کرده بود، لذا وقوع جزا ضروری شده است) پس من قسم یاد می‌کنم به شفق و آنچه که شب آنها را فرا می‌گیرد، (مقصود تمام آن حیواناتی هستند که در شب برای استراحت به جایگاههای خود می‌آیند) و به ماه وقتی که آن کامل گردد، (ماه شب چهارده،) که شما حتماً از یک حالتی به حالتی دیگر می‌رسید (این است تفصیل جمله‌ی: ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلْإِنسَـٰنُ تا فَمُلَـٰقِيهِ﴾ که در آنجا خطاب به جنس بود، و در اینجا به جمیع افراد، و در آنجا لقا عمل را مجملاً ذکر نمود، و در اینجا تفصیل آن چیزی است که در محشر به او می‌رسد، یا برایش پیش می‌آید، و یکی از آن حالات مرگ است، و بعد از آن احوال برزخ و سپس احوال قیامت، و باز در خود آنها هم کثرت و تعدد هست؛ و مناسبت این قسمها با مقام، از اینجاست که مختلف بودن احوال شب که نخست شفق نمودار می‌گردد، و سپس که از شب بیشتر می‌گذرد و مردم می‌خوابند، و بعد اختلاف شبها به اعتبار ازدیاد و نقصان نور قمر، همه‌ی اینها با اختلاف احوال بعد از مرگ مشابه هستند، و نیز با مرگ عالم آخرت آغاز می‌گردد، هم چنان که از شفق، شب شروع می‌شود، سپس ماندن مردم در عالم برزخ مانند خفتن آنهاست در شب، و کامل شدن ماه بعد از محاق، مشابه با حیات قیامت بعد از فنای عالم است،) پس (باوجود جمع شدن این مقتضیات خوف و ایمان) چه شده است آنان را که ایمان نمی‌آورند، و (خود آنان



نسبت به ایمان و حق چه تلاشی می‌کردند، بلکه وضعیت عناد آنها تا اینجاست که) وقتی نزد آنها قرآن تلاوت می‌شود، پس (در آن وقت هم برای خدا) کمر خم نمی‌کنند بلکه (به جای خم شدن) این کفّار (برعکس) تکذیب می‌کنند، والله تعالیٰ کاملاً آگاه است به آنچه آنها (از اعمال بد) ذخیره می‌کنند، پس (آنان را به سبب آن اعمال کفر آمیز) به عذاب دردناکی مژده بدهید، امّا برای کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند آنچنان اجری (در آخرت) هست که هرگز منقطع نمی‌شوند، (قید عمل صالح به صورت شرط نیست، بلکه به صورت علّت است.)

معارف و مسایل

در این سوره، بعد از بیان احوال قیامت، حساب و کتاب و ذکر جزا و سزا بر اعمال نیک و بد، به انسان غافل راهنمایی و هدایت شده است، تا با فکر و اندیشه در ذات خود و احوال دور و اطراف خود، به ایمان به خدا و قرآن برسد، نخست بحث از شکافتن آسمان است، سپس از زمین و آنچه در شکم آن است، چه آنها خزاین و دفاین باشند، چه اجسام مرده‌ی انسان، همه را استخراج کرده بیرون می‌اندازد، و برای محشر، زمین تازه‌ای آماده می‌گردد، که نه در آن غار و گودالی می‌باشد، نه کوه و ارتفاع، نه ساختمان و درخت، یک میدان صاف و هموار است، که آن کشیده و اضافه کرده می‌شود، تا که تمام اوّلین و آخرین بتوانند در آن جای گیرند، این مضمون در سوره‌های دیگر، با عناوین مختلف، ذکر شده است، در اینجا یک زیادت جدیدی هست که نسبت به تصرّفی که از طرف خداوند متعال بر آسمان و زمین در روز قیامت انجام می‌گیرد، فرموده است: ﴿وَ أَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَ حُقَّتْ﴾ معنای **«اذن»** شنیدن است و مراد از شنیدن، شنیدن و اطاعت کردن است، و معنای **«حقت»** به صیغه‌ی مجهول این است که: **«حق لها الانقیاد»** یعنی حق و

واجب بود که او از ین حکم خدا اطاعت کند.

احکام الهی بر دو قسم‌اند

در اینجا اطاعت آسمان و زمین و تنفیذ حکم آنها می‌تواند به دو معنی باشد؛ زیرا احکام الهی بر دو قسم است: یکی احکام تشریعی که در آن قانونی نشان داده می‌شود، و بر تخلف از آن مجازات مترتّب است، امّا عامل به هیچ جایی از آن مجبور محض نمی‌شود، بلکه تا حدی به او اختیار داده می‌شود، که او با اختیار خود به آن قانون پایبند بشود، یا از آن تخلّف کند، و این قبیل احکام عموماً بر مخلوق ذوی العقول جاری می‌شوند، مانند انسان و جن، و از اینجا دو گروه مؤمن و کافر، مطیع و نافرمان پدید می‌آیند.

قسم دوم احکام تکوینی و تقدیری است که اجرا و تنفیذ آنها جبری است، و کسی نمی‌تواند از آن به میزان سر مویی تجاوز کند، و کل مخلوقات بر این احکام از روی جبر عمل می‌کنند، که شامل انسان و جن هم می‌شود، که آنچه از احکام تکوینی بر آنها مقدّر شده همه، چه مؤمن و چه کافر، چه متقی و چه فاسق، بر اتباع از آن قانون تقدیری مجبور هستند.

ذرّہ ذرّہ دهــر کـا پـابستہ‌ی تـقدیر هـ
زندگی کـ خواب کی جامی یهی تعبیر هـ

یعنی ذره ذره‌ی کاینات وابسته به تقدیر الهی است، و تعبیر خواب زندگی همین است.

آن را می‌توان چنین مطرح کرد که ممکن است حق تعالی شعور و ادراک خاصی به آسمان و زمین عنایت کند که در مکلّفین وجود دارد، و وقتی که حکمی از جانب رب العالمین به آنها برسد، به اختیار خود از آن اطاعت نموده بر آن عمل کنند، و این هم می‌تواند باشد که مقصود از این حکم، حکم تکوینی باشد که در آن اراده و اختیار کسی هیچگونه دخلی

نداشته باشد، الفاظ: ﴿وَ أَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَ حُقَّتْ﴾ به معنای اوّل نزدیکتر است، و معنای دوم به طور مجاز هم می‌تواند باشد، ﴿وَ إِذَا ٱلْأَرْضُ مُدَّتْ﴾ «مُدّ» به معنای کشیدن و دراز کردن است.

از حضرت جابر بن عبدالله روایت است که رسول خداﷺ فرمود: زمین در روز قیامت چنان کشیده و پهن می‌شود که پوست (یا لاستیک) کشیده و اضافه کرده می‌شوند، امّا باوجود این، میدان حشر که بر این زمین قرار می‌گیرد، در آن تمام انسانها از ابتدای دنیا تا قیامت جمع می‌گردند، بدین صورت که به هر انسانی به میزانی زمین داده می‌شود که پاهایش را بر آن بگذارد[۱].

﴿وَ أَلْقَتْ مَا فِيهَا وَ تَخَلَّتْ﴾ یعنی زمین بیرون می‌آورد، هر آنچه راکه در شکم آن باشد، و کاملاً تخلیه می‌شود، در شکم زمین خزاین و دفاین و معادن را هم شامل می‌شود، و از ابتدای دنیا اجساد انسانهای مرده و ذرّات آن هم هستند، زمین با یک زلزله تمام این چیزها را بیرون می‌اندازد.

﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلْإِنسَـٰنُ إِنَّكَ كَادِحٌ﴾ «کدح» به معنای جد و جهد کامل و صرف کردن تمام نیروی در انجام کاری است، و مقصود از ﴿إِلَىٰ رَبِّكَ﴾ «الی لقاء ربك» است، یعنی هر سعی و جد و جهد انسان به سوی پروردگار اوست.

رجوع به سوی خدا

حق تعالیٰ در این آیه، نوع انسان را مورد خطاب قرار داده و راهی برای اندیشه و فکر او نشان داده است، که اگر در او اندکی عقل و شعور وجود داشته باشد، می‌تواند روی جد و جهد خود را به سوی جهت صحیح بگرداند، که آن ضامن سلامتی دین و عافیت دنیای او باشد.

نخست بیان نمود که انسان چه نیک باشد و چه بد، چه مؤمن باشد و

---

۱ - رواه الحاکم بسند جید، مظهری.

چه کافر، فطرتاً عادت دارد که تا حدّی از خود حرکتی نشان دهد، و چیزی را مقصد خود قرار داده در تحصیل آن جد و جهد و زحمت به خرج دهد، هم چنان که انسان شریف و نیک در تحصیل معاش و ضروریات زندگی خویش راههای طبیعی و جایز را اختیار می‌نماید، و در آن زور و توانایی خود را به خرج می‌دهد، انسان بدکار و بدخو هم نمی‌تواند مقاصد خود را بدون جد و جهد و زحمت به دست بیاورد، به دزد و راهزن و فریبکار و غیره بنگرید که چقدر و چگونه زحمات جسمانی تحمل می‌کنند، آنگاه به مقصد خود می‌رسند.

دوم این‌که اگر انسان عاقل قدری بیندیشید، تمام حرکات حتی سکنات او منازل یک سفری هستند، که او دارد آنها را در عالم غیر شعور طی می‌کند، و منتهای آن، حضور به بارگاه الهی یعنی مرگ است، و در ﴿إِلَىٰ رَبِّكَ﴾ همین بیان شده است، و این انتها، چنان حقیقی است که کسی نمی‌تواند آن را انکار کند، که جد و جهد و زحمت انسان به مرگ رسید، به پایان رسیدنش یقینی است.

امر سوم این را چنین نشان داد که پس از مرگ، هنگام حضور در بارگاه پروردگار محاسبه و تمام حرکات و اعمال جد و جهد او از روی عقل امری ضروری است، تا که انجام نیک و بد، بتوانند از هم جدا باشند، در غیر این صورت در دنیا آنها هیچ امتیازی ندارند، آنچه یک انسان نیک، با زحمت یکماهه، به دست می‌آورد یک دزد می‌تواند آن را در یک شب به دست بیاورد، و اگر زمانی برای سزا و جزا فرا نرسد، پس هر دو تا برابر می‌شوند، که این مخالف عقل و انصاف است، در آخر فرمود: ﴿فَمُلَٰقِيهِ﴾ ضمیر «ملاقیه» می‌تواند به سوی کدح راجع باشد، پس معنای آن چنین می‌شود، که آنچه انسان در اینجا جد و جهد می‌کند و زحمت می‌کشد، بالآخره به دربار خدای خود رسیده، با کردار خود می‌رسد، و نتایج خوب یا بد آن، به

او خواهد رسید، و این هم می‌تواند باشد، که ضمیر «ملاقیه» به سوی ربّ راجع باشد، و معنای آن چنین می‌شود که هر انسانی در آخرت با خدای خود ملاقات خواهد کرد، و برای محاسبه، پیش او حاضر می‌شود.

در آینده سرانجام نیک و بد، مؤمن و کافر بطور جداگانه ذکر می‌شود، که آغاز آن، رسیدن نامه‌ی اعمال به دست راست و چپ است، به دست راستیان مژده نعمتهای ابدی جنّت و به دست چپی‌ها اطّلاع عذاب الیم داده می‌شود، اگر بر مجموعه‌ی این انسان بیاندیشید که ضروریات زندگی، بلکه مرغوبات غیر ضروری خویش را هم، نیک و بد هر دوتا به دست می‌آورند، و بدین شکل زندگی دنیوی هر دو می‌گذرد، ولی فرق میان انجام، از زمین تا آسمان است، در نتیجه برای یکی راحت دایمی غیر منقطع میسّر می‌گردد، و در نتیجه‌ی دومی مصیبت و عذاب دایمی است؛ پس چرا انسان بر این نتیجه امروز نیاندیشد و روی سعی و عمل خویش را به آن سو نگرداند که در دنیا هم ضروریات او برآورده شوند و در آخرت به نعمتهای ابدی نایل آید.

﴿فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَـٰبَهُ بِيَمِينِهِ ○ فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَاباً يَسِيراً ○ وَ يَـنقَلِبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ مَسْرُوراً﴾ در اینجا احوال مؤمنین را بیان می‌فرماید که نامه‌ی اعمال آنها به دست راست‌شان داده می‌شود، و آنها به سوی اهل و خانه خویش شادان برمی‌گردند.

در حدیث «صحیح بخاری» از حضرت عایشه‌ی صدّیقه روایت است که رسول خداﷺ فرمود: «**من حوسب یوم القیـٰمة عذّب**» یعنی هر کسی که روز قیامت از او محاسبه شود، عذاب داده خواهد شد، حضرت عایشه‌ی صدّیقه سؤال کرد که آیا خداوند متعال در قرآن نفرموده که **﴿يُحَاسَبُ حِسَاباً يَسِيراً﴾**؟ آن‌حضرتﷺ فرمود: آنچه در این آیه حساب یسیر گفته شده، آن حساب کامل نیست، بلکه فقط حضور در درگاه خداوند متعال

است، و کسی که کاملاً محاسبه شود، او هرگز از عذاب نجات نخواهد یافت.

از این حدیث معلوم می‌شود که تمام اعمال مؤمنان هم به بارگاه رب العزه عرضه می‌گردند، ولی به برکت ایمان آنها بر تک تک اعمال آنها مناقشه نمی‌شود، و از آن به حساب یسیر تعبیر فرموده است، و شادمان برگشتن به سوی اهل و خانه می‌تواند به دو معنا باشد: یا مراد از اهل خانه حوران بهشتند، که در آنجا اهل او قرار می‌گیرند، و نیز این هم ممکن است آنان که در دنیا اهل و عیال او بودند بعد از این که در میدان حشر پیروز می‌گردند، پس مطابق عادت دنیا برای اطّلاع و مژده دادن نزد آنان می‌رود، ائمّه‌ی تفسیر هر دو تا احتمال را بیان فرموده‌اند[1].

﴿إِنَّهُ كَانَ فِيَ أَهْلِهِ مَسْرُوراً﴾ یعنی کسی که نامه‌ی اعمالش از جانب پشت به دست چپ او داده بشود در آنجا تمنّا می‌کند ای کاش او باز می‌مرد و خاک می‌شد، و از عذاب نجات می‌یافت، ولی در آنجا این امکان ندارد، بلکه او در جهنّم داخل کرده می‌شود، یکی از وجوهات آن در اینجا این بیان شده است که او در دنیا با اهل و عیال خود از آخرت غافل بوده مسرور و شادمان بود، برخلاف مؤمنان که آنان در زندگی دنیا هرگز غافل نبودند، همیشه در هنگام عیش و راحتی به اندیشه‌ی آخرت هم بودند، چنان که قرآن حالت آنها را چنین بیان فرموده است: **﴿إِنَّا كُنَّا قَبل فِي أَهْلِنَا مُشْفِقِينَ﴾**[2] یعنی ما در اهل و عیال خویش هم به فکر آخرت بودیم، و از آن می‌ترسیدیم، بنابر این سرانجام این دو گروه، مناسب آنها واقع شد، کسانی که در دنیا با اهل و عیال خود بوده و از آخرت بی‌فکر شده زندگی خود را به عیش و عشرت و مسرّت و شادمانی می‌گذرانیدند، امروز در حق آنها عذاب جهنّم می‌آید، و کسانی که در دنیا از عذاب آخرت می‌ترسیدند، در

۱- قرطبی.

۲- طور، ۲۶.

آنجا به مسرّت و شادمانی نایل می آیند، و اکنون آنان با اهل و عیال خویش در مسرت دایمی خواهند ماند. از این معلوم شد که مست و مسرور شدن در راحتهای دنیا، کار مؤمن نیست، او نباید هیچ گاه در هیچ وضع و حالتی از فکر آخرت غافل باشد.

﴿فَلَا أُقْسِمُ بِالشَّفَقِ﴾ خداوند متعال در اینجا با قسم خوردن به چهار چیز، تأکید کرده است، سپس انسان را به چیزی متوجّه ساخت که قبلاً در ﴿إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ﴾ گذشته است، و این چهار چیز که به آنها قسم یاد شده، اگر قدری بیندیشیم شاهد آن مطلب هستند که در جواب قسم دارد می آید، یعنی انسان بر یک حالت پایدار نیست، حالات و درجات او گاه گاه تبدیل می‌گردد، اوّلین مورد شفق است، یعنی آن سرخی که بعد از غروب خورشید بر افق مغرب نمودار می‌شود، و آن آغاز شب است، که در احوال انسان مقدّمه‌ی یک انقلاب بزرگی است، که روشنی دارد می‌رود، و سیلاب تاریکی می‌آید، پس از آن به خود شب قسم یاد شده که این انقلاب را به پایه‌ی تکمیل می‌رساند، و پس از آن به تمام آن چیزها قسم یاد شده که آنها را تاریکی شب در خود جای می‌دهد، معنای اصلی «**وسق**» جمع کردن است، اگر معنای عمومی آن مراد شود، شامل تمام کاینات دنیا که در تاریکی شب پنهان می‌شوند می‌باشد، حیوانات، نباتات، جمادات، کوهها و دریاها همه شامل‌اند. و به مناسب جمع کردن می‌تواند معنای آن چنین باشد که آن چیزهایی که از روی عادت در روشنی روز پراکنده می‌شوند، در آن هنگام همه جمع و جور شده، در جاهای خود گرد می‌آیند، مردم در خانه‌های خود و حیوانات در جایگاها و آشیانه‌های خود جمع می‌شوند، و کلیه‌ی امور پراکنده در معاملاتی، یکجا جمع کرده می‌شوند، این خود یک انقلاب عظیم در انسان و متعلّقات اوست.

چهارمین چیزی که به آن قسم یاد شده است: ﴿وَالْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ﴾

هست این هم از «وسق» مشتق است که معنای آن جمع کردن است، مقصود از اتساق قمر این است که او روشنی خود را جمع می‌کند، و این در شب چهاردهم می‌باشد، وقتی که ماه از هر جهت مکمّل گردد، و لفظ ﴿**إِذَا اتَّسَقَ**﴾ اشاره به تمام اطوار و احوال مختلف ماه است، که نخست به شکل قوسی، خفیف و نحیف می‌باشد، سپس بر روشنایی او به تدریج روز به روز اضافه می‌شود، تا این‌که بدر کامل می‌گردد، خداوند متعال با یاد کردن قسم به چهار چیز گواه و شاهد، بر احوال و انقلابات پیاپی و پشت سر هم، فرمود: ﴿**لَتَرْكَبُنَّ طَبَقاً عَن طَبَقٍ**﴾ چیزهایی که لا به لا می‌باشند، به هر لای آن طبق یا طبقه گفته می‌شود که جمعش طبقات است «**لَتَرْكَبُنَّ**» از رکوب به معنای سوار شدن مشتق است، معنایش این است که ای بنی نوع انسان! شما همیشه از یک طبقه بر طبقه‌ی دیگر سوار می‌شوید، و بالا می‌روید، یعنی انسان از ابتدای آفرینش خویش تا انتها هیچ گاه به یک حالت نمی‌ماند، بلکه انقلاباتی بر وجود او عارض می‌گردد.

انقلابات بی‌شمار در وجود انسان و سفر دایمی و آخرین منزل او

از نطفه، خون بسته‌ای شد، و از خون بسته قطعه‌ای گوشت پدید آمد، سپس در آن استخوانها پدید آمدند، و بر استخوانها گوشت پوشانده شد، و اعضای او تکمیل شدند، در او روح دمیده شد، و انسان زندگی یافت، که غذای او خون گندیده رحم در شکم مادر بود، و پس از نه ماه خداوند متعال راه را برای بیرون آمدن او به دنیا آسان کرد، و به جای غذای گندیده، شیر مادر به او داده شد، فضای وسیع جهان و هوای آن را دید، شروع کرد به رشد و پرورش، در ظرف دو سال قوت حرکت و نقل و تکلّم به حرکت در آمد، شیر مادر از او قطع شد، به جای آن، انواع و اقسام غذای لذیذتری برایش میسّر گشت، بازی و لهو و لعب شغل شبانه‌روز او قرار گرفت، بعد از

این که به قدری هوش و شعور نایل آمد، در شکنجه‌های تعلیم و تربیت ساییده گشت، بعد از جوان شدن تمام کارهای گذشته متروک شد، خواهش‌های جوانی جایگزین آنها شد، و جهان جدیدی آغاز گشت، نکاح و عروسی و اولاد و خانه‌داری شغل شبانه روزی او شدند، آخرین دوره هم به پایان رسید، در طاقت اضمحلال و ضعف پدید آمد، امراض شروع شدند، سالخوردگی آمد، و برای رسیدن به آخرین منزل این جهان یعنی قبر، انتظام شروع شد.

تمام اینها در جلوی چشم همه انجام می‌گیرند، کسی نمی‌تواند آنها را انکار نماید، امّا انسان ناآشنا از حقیقت، چنین می‌پندارد که این مرگ و قبر آخرین منزل اوست، در آینده چیزی دیگر نیست، خداوند متعال که خالق کاینات و علیم و خبیر است، انسان غافل را از مراحل آینده به وسیله‌ی انبیاعلیهم‌السلام آگاه ساخت، که قبر منزل نهایی تو نیست، بلکه این فقط انتظارگاهی است، و در آینده جهان وسیعی دارد می‌آید، و در آنجا بعد از آزمایش بزرگی منزل نهایی انسان مقرّر می‌گردد، که متضمّن یاد الهی، راحت و آرامش می‌باشد، یا عذاب و مصیبت دایمی حاصل می‌شود، و بعد از این منزل نهایی انسان به مستقر حقیقّی خویش رسیده از گردش انقلابات بیرون می‌آید.

قرآن کریم در آیه ۸ سوره‌ی علق ﴿**إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَىٰ**﴾ و آیه‌ی ۴۲ سوره‌ی «النجم» ﴿**وَ إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ**﴾ و آیه‌ی فوق ﴿**إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحاً**﴾ همین مطلب را بیان فرموده است، انسان غافل را از حقیقت و منزل نهایی آگاه کرده و بر این متنبّه گردانید، که تمام حالات و دگرگونیهای عمر انسانی، مراحل سفر به سوی منزل نهایی می‌باشند، و انسان در حال سیر و سیاحت، خفته و ایستاده، خواب و بیداری، دارد مراحل این سفر را طی می‌کند، و سرانجام به بارگاه خدا می‌رسد، و محاسبه‌ی تمام اعمال کل عمر

خود را پس داده در منزل نهایی قرار می‌گیرد، که در آنجا یا راحت دایمی و آرامش غیر منقطع است، یا معاذ الله عذاب ابدی و مصایب غیر منقطع خواهد بود، پس وظیفه‌ی انسان عاقل است که خود را در دنیا یک مسافر تصوّر کند و برای رفتن به وطن اصلی خویش خود را آماده ساخته و وسایل و انتظاماتی برای خود پیش بفرستد، و اینها را بزرگترین هدف از حیات انسانی قرار بدهد.

رسول الله ﷺ فرموده است: «**کن فی الدنیا کأنك غریب أو عابر سبیل**» یعنی در دنیا به گونه‌ی مسافری باش که برای چند روزی در جایی اقامت می‌کند یا در رهگذری رفته اندکی بیاساید و رفع خستگی کند، تفسیر «**طبقاً عن طبق**» را که در بالا ذکر گردید، ابونعیم به روایت حضرت جابر بن عبدالله از خود رسول خدا ﷺ نقل کرده است، و این حدیث طویل را قرطبی به اسناد ابونعیم و ابن کثیر به اسناد ابن ابی حاتم در اینجا نقل کرده‌اند، در این آیات آفرینش انسان و احوال و انقلاباتی که در طول عمر برایش پیش می‌آیند را در جلوی او گذاشته و به او راهنمایی شده که ای غافل! تا فرصت از دست نرفته است، بر سرانجام خویش تدبر نموده، و به فکر آخرت قرار بگیر.

امّا باوجود تمام این هدایت روشن، بسیاری از مردم، از غفلت خویش باز نمی‌آیند، لذا در آخر فرمود: ﴿**فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ**﴾ یعنی این انسانهای غافل و جاهل را چه شده است که باوجود شنیدن و دانستن تمام اینها، باز ایمان نمی‌آورند، ﴿**وَ إِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْءَانُ لَا يَسْجُدُونَ**﴾ یعنی وقتی که در نزد آنان این قرآن مملّو از هدایات خوانده می‌شود باز هم برای خدا خم نمی‌گردند.

معنای «سجده و سجود» در لغت به معنای خم شدن است و این کنایه از اطاعت شعاری و فرمانبرداری است، و ظاهر چنین است که مراد از سجده در اینجا سجده‌ی اصطلاحی نیست، بلکه مقصود از آن خم شدن

همراه با اطاعت به بارگاه خداست، که به آن خشوع و خضوع می‌گویند، و وجهش ظاهر است، که حکم سجده در این آیه، متعلّق به هیچ آیه‌ای نیست، بلکه متعلّق به کل قرآن است، لذا اگر از این سجده اصطلاحی مراد باشد، لازم می‌آید که بر تلاوت هر آیه از کـل قـرآن سـجده لازم گـردد، و بـنابر اجماع کلّ امّت این مراد نیست، و کسی از سلف و خلف موافق آن نیست، اکنون مانده این مسئله که آیا با تلاوت و شنیدن این آیه سجده واجب است یا خیر؟

اگر چه با قدری تأویل می‌توان از این آیه بر وجوب سجده استدلال نمود، هم چنان که برخی از فقهای احناف گفته‌اند که در اینجا مراد از القرآن کل قرآن نیست، بلکه الف و لام عهد خارجی است، و مراد از این فقط همین آیه می‌باشد، امّا این نوعی تأویل است، که می‌توان آن را در حد احـتمال، صحیح گفت، امّا به ظاهر بعید است که منظور قرآن همین باشد، والله اعلم.

بنابر این، صحیح این است که در خصوص این آیه می‌توان از روایات حدیث و تعامل صحابه در این باره فیصله کرد. روایات حدیث در بـاره‌ی سجده‌ی تلاوت مختلف است، از بعضی وجوب و از بعضی دیگر مجاز و رخصت معلوم می‌گردد. بنابر این، مسئله در میان ائمّه‌ی مجتهدین نیز مورد اختلاف قرار گرفته است.

نزد امام ابوحنیفه بر این آیه، سجده‌ی تلاوت واجب است هم چنان که بر آیات دیگر سور مفصّل واجب است، و اسـتدلال او در ایـن بـاره از احادیث مندرج در ذیل است:

در صحیح «بخاری» آمده است که حضرت ابورافع فـرمود: روزی نماز عشا را پشت سر حضرت ابوهریره خواندم، او سوره‌ی «إنشقاق» را در نماز تلاوت کرده و بر این آیه سجده کرد، من از او پرسیدم این چه سجده‌ای است؟ فرمود: من پشت سر ابوالقاسم ﷺ در نماز بر این آیه سجده کرده‌ایم.

قرطبی از ابن عربی نقل کرده است که صحیح این است که این آیه هم از آیات سجده است، بر خواننده و شنونده‌ی آن، سجده واجب است، امّا کسانی که ابن عربی در میان شان مقیم بود، سجده کردن بر این آیه، در میان آنها رایج نبود، شاید آنها مقلّد امامی بوده‌اند که نزد او سجده واجب نبوده است، پس ابن عربی می‌گوید: من این طریقه را برگزیدم که هرگاه جایی امام بشوم، سوره‌ی «انشقاق» را نخوانم؛ زیرا نزد من بر این آیه، سجده واجب است، اگر سجده نکنم گناهکار می‌شوم، و اگر بکنم کل جماعت به این عمل، مرا از دیدگاه بدی می‌نگرند، پس چرا بدون جهت اختلاف ایجاد کنم، والله سبحانه و تعالیٰ اعلم.

تمت سورة الإنشقاق بحمد الله تعالىٰ ١٦ شعبان سنه ١٣٩١هـ

و تمت الترجمة بعد صلوة الصبح من يوم الاحد ٨ رجب سنه ١٤١٠هـ و نسأل الله أن يوفقنا لإتمام الباقی.

* * *

سورة البروج

سورة البروج مكية و هى اثنتان و عشرون آية

سوره بروج درمکّه نازل شده ودارای بیست ودو آیه می باشد

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

شروع به نام خدای بی‌حد مهربان و بی‌نهایت رحیم

وَ ٱلسَّمَآءِ ذَاتِ ٱلْبُرُوجِ ﴿۱﴾ وَٱلْيَوْمِ ٱلْمَوْعُودِ ﴿۲﴾ وَ شَاهِدٍ وَ

قسم به آسمان که دارای برجهاست. و به روزی‌که وعده شده. و به‌آن‌روز که حاضر شود و

مَشْهُودٍ ﴿۳﴾ قُتِلَ أَصْحَٰبُ ٱلْأُخْدُودِ ﴿۴﴾ ٱلنَّارِ ذَاتِ ٱلْوَقُودِ ﴿۵﴾

آن‌که نزداوحاضرمی‌شوند. کشته‌شدند صاحبان‌خندقها، آتشی‌است دارای‌شعله‌یز بسیار.

إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ ﴿۶﴾ وَ هُمْ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ بِٱلْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ ﴿۷﴾ وَ

وقتی که آنها بر آن نشستند. و آنچه با مسلمانان می‌کردند با چشم خود می‌دیدند، و

مَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّآ أَن يُؤْمِنُوا بِٱللَّهِ ٱلْعَزِيزِ ٱلْحَمِيدِ ﴿۸﴾ ٱلَّذِى

از آنها انتقام نمی‌گرفتند، مگر این را که آنها یقین کردند به خدا غالب ستوده. آن که

لَهُۥ مُلْكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَ ٱلْأَرْضِ وَٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ شَهِيدٌ ﴿۹﴾ إِنَّ ٱلَّذِينَ

پادشاهی او در آسمانها و زمین است، و در جلوی خداست هر چیز. یقیناً کسانی که

فَتَنُوا ٱلْمُؤْمِنِينَ وَٱلْمُؤْمِنَٰتِ ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَ

لغزانیدند مردان‌ایماندار وزنان ایماندار را، باز توبه‌نکردند، برای آنهاست، عذاب دوزخ، و

لَـهُمْ عَـذَابُ ٱلْـحَرِيقِ ﴿١٠﴾ إِنَّ ٱلَّـذِينَ ءَامَـنُوا وَ عَـمِلُوا ٱلصَّـٰلِحَـٰتِ
برای آنهاست عذاب سوزان. یقیناً کسانی که یقین کردند و انجام دادند کارهای نیک،

لَهُمْ جَنَّـٰتٌ تَـجْرِی مِـن تَـحْتِهَا ٱلْأَنْـهَـٰرُ ذَٰلِكَ ٱلْـفَوْزُ ٱلْكَـبِيرُ ﴿١١﴾ إِنَّ
برای آنهاست باغها، جاری هستند در زیر آنها جویها این است پیروزی بزرگ. یقیناً

بَـطْشَ رَبِّكَ لَشَـدِيدٌ ﴿١٢﴾ إِنَّـهُ يُـبْدِئُ وَ يُـعِيدُ ﴿١٣﴾ وَ هُـوَ ٱلْـغَفُورُ
گرفتن ربّ تو، سخت است. یقیناً او می‌کند اوّلین بار و بار دوم. و اوست بخشنده

ٱلْوَدُودُ ﴿١۴﴾ ذُو ٱلْعَرْشِ ٱلْمَجِيدُ ﴿١۵﴾ فَعَّالٌ لِّمَا يُـرِيدُ ﴿١۶﴾ هَـلْ أَتَـٰكَ
محبت کننده. مالک عرش شأندار بزرگ، کننده آنچه بخواهد. آیا رسید به تو

حَـدِيثُ ٱلْـجُنُودِ ﴿١٧﴾ فِـرْعَوْنَ وَ ثَـمُودَ ﴿١٨﴾ بَـلِ ٱلَّـذِينَ كَـفَرُوا فِـی
خبر آن لشکرها. فرعون و ثمود. نیست چیزی بلکه منکران

تَكْـذِيبٍ ﴿١٩﴾ وَ ٱللَّهُ مِـن وَرَآئِـهِم مُّـحِيطٌ ﴿٢٠﴾ بَـلْ هُـوَ قُـرْءَانٌ
تکذیب می‌کنند و خدا آنها را از هر طرف احاطه کرده است. نیست چیزی، بلکه این قرآن

مَّجِيدٌ ﴿٢١﴾ فِی لَوْحٍ مَّحْفُـوظٍ ﴿٢٢﴾
شأندار است. نوشته شده‌است در لوح‌محفوظ.

خلاصه‌ی تفسیر و شأن نزول

(در این سوره، ذکر اجمالی داستانی است که در «صحیح مسلم» مذکور است، خلاصه‌ی آن این است که: پادشاه کافری بود که کاهنی نزد خود داشت، کاهن به کسی گفته می‌شود که به وسیله شیاطین یا آثار نجوم اخبار غیبی آینده را دریافت کرده به مردم بگوید) و او به پادشاه گفت که: کودک زیرکی به من بسپارید تا علم خود را به او تعلیم بدهم، چنان که کودک

مشخّص شد، بر سر راه او تا کاهن، راهبی یعنی عالم مسیحی بود، و در آن زمان دین مسیح علیه‌السلام دین برحق بود، و این راهب به آن پایبند و عبادت‌گزار بود، آن کودک به پیش او رفت و آمد داشت، و در نهان مسلمان شد، یک بار آن کودک دید که شیری راه را مسدود کرده است، و خلق خدا پریشانند، او سنگی بدست گرفت و دعا کرد که: پروردگارا! اگر دین راهب بر حق است، این حیوان به وسیله‌ی سنگ زدن من بمیرد، و اگر دین کاهن بر حق است کشته نشود، و این را گفته سنگ را زد، و به شیر اصابت کرد و او از بین رفت، در میان مردم شوری به پا شد که این کودک علم عجیبی دارد، کوری شنید و آمد پیش او و تقاضا کرد که دعا کن تا چشمهایم بینا گردد، کودک گفت: به شرطی که مسلمان شوی، چنان که او قبول کرد، کودک دعا کرد و او تندرست شده به اسلام مشرّف گردید، این خبر به پادشاه رسید، دستور داد راهب و کودک و نابینا را دستگیر کردند، و راهب و کور را به قتل رسانید، و در خصوص کودک دستور داد تا او را به کوهی برده و از آنجا پرت کنید، ولی کسانی که او را برده بودند، خود پرت شده هلاک گردیدند، و کودک صحیح و سالم آمد. سپس پادشاه به غرق کردنش در دریا دستور داد، از آن هم نجات یافت، و کسانی که او را برده بودند، غرق شدند.

سپس خود کودک به پادشاه گفت: تیری به نام خدا بر من بزن خود می‌میرم، چنان که او چنین کرد و کودک مرد. با مشاهده‌ی این واقعه یکباره از زبان عموم مردم فریادی بلند شد که ما همه به الله ایمان می آوریم، پادشاه پریشان شد و با مشورت هیأت دولت خندقهای بزرگی را از آتش پر کرد، و اعلام نمود: هر کسی که از اسلام بر نگردد، در آتش انداخته می‌شود، چنان که بسیاری از مردم در آتش انداخته شدند، در این سوره، نزول خشم الهی را بر آنها با قسم یاد می‌فرماید که) قسم به آسمان که دارای برجهاست،

(مقصود از برجها، ستارگان بزرگ هستند[۱]،) و قسم به روز وعده داده شده، (روز قیامت) و قسم به روز حاضر شونده، قسم به روزی که مردم در آن احضار می‌شوند، (در حدیث مرفوع «ترمذی» آمده که یوم موعود، روز قیامت، و شاهد روز جمعه، و مشهود روز عرفه است، یکی را شاهد و دیگری را مشهود شاید بدین جهت گفت که در روز جمعه هر کسی به جای خود می‌ماند، گویا روز به پیش آنها می‌آید، و در روز عرفه حجاج از مقامات خویش سفر کرده در عرفات به قصد آن روز جمع می‌شوند، پس گویا آن مقصود و مشهود و مردم خواهان حضور در آن روز می‌باشند.

(در آینده جواب قسم است) که صاحبان خندق یعنی صاحبان آتش هیزم بسیار، ملعون گشتند، وقتی که آنها دور و بر آن آتش نشسته بودند، وقتی به ظلم خود در حق مسلمانان می‌نگریستند، (و از خبر دادن به ملعون شدن آنها تسلّی مسلمانان ظاهر است، هم چنین کفّاری که اکنون بر مسلمانان ظلم می‌کنند، آنها هم گرفتار لعنت خواهند شد، چه آثار آن در دنیا هم مترتّب گردد، هم چنان که در عزوه‌ی بدر و غیره مقتول و مخذول شدند، یا فقط در آخرت، هم چنین آن برای عموم کفّار یقینی است، و از شنیدن خبر عذاب دشمن تسلّی یافتن، یک امر طبیعی است، و نشستن آنها برای انتظار و نگرانی این ظلم و ستم بود، و در لفظ شهود، علاوه بر نگرانی، شاید اشاره به سنگدلی آنها نیز هست، که باوجود مشاهده کردن آن، رحم هم نداشتند، و این سنگدلی در ملعون واقع شدن از طرف خدا، دخل خاصّی دارد، چرا که سنگدلی سبب لعنت است،) و آن کفّار در آن مسلمانان عیب دیگری ندیدند، جز این‌که: آنان به خدا ایمان آورده بودند، خدایی که زبردست و سزاوار حمد است، چنان که سلطنت آسمانها و زمین از آن اوست، (با ایمانداران این معامله را انجام دادند، در حالی که ایمان

---

۱ - کذا فی‌الدر المنثور مرفوعاً.

آوردن اشتباهی نیست، پس بدون اشتباه بر آنها ظلم کردند، بنابر این، آنها ملعون قرار گرفتند، آیات بعدی متضمّن وعید عام برای ظالمان و برای مظلومان وعده عام است،) که خدا از همه چیز آگاه است، (و نیز از مظلومیت مظلوم، پس او را حمایت خواهد کرد، و از ظالمیت ظالم هم آگاه است، سزا خواهد داد، چه در این دنیا و یا در آخرت، چنان که در آینده همین مضمون می آید،) کسانی که به مردان و زنان مسلمان اذیت رسانیدند و سپس توبه نکردند، پس برای آنها عذاب جهنّم خواهد بود، و (در جهنّم مخصوص) برای آنان عذابی سوزان است، (عذاب شامل هر نوع اذیت می‌شود، مار، کژدم، طوق، زنجیرها، حمیم، غسّاق و غیره، و از همه بالاتر عذاب سوزان است، بنابراین، آن را بطور ویژه بیان نمود، تا آن را در حق ظالمان گفته باشد، و در آینده در حق مؤمنین که در میان آنها مظلومان هم هستند، می‌فرماید که) یقیناً برای کسانی که ایمان آوردند و کارهای نیک انجام دادند، باغهای (بهشت) خواهد بود، که در زیر آنها نهرهای جاری است، و آن پیروزی بزرگی است، (در بالا دو مضمون بیان گردید، بودن جهنّم برای کفّار، و بهشت برای مؤمنین، در آینده مناسب آن بعض افعال و صفات خود را جهت تقرر این مضامین بیان می‌فرماید، که) گیر و دار پروردگار تو بسیار سخت است، (پس وقوع سزای شدید بر کفّار دور نیست، و نیز) اوست که نخستین بار آفرید و دوباره در قیامت هم خواهد آفرید، (پس جای این شبهه باقی نمی‌ماند، که اگر چه بطش شدید است، امّا در قیامت که وقت بطش است، به وقوع نخواهد پیوست، این تقریر وعید کفّار است، و در آینده تقریر وعده‌ی مؤمنین می آید) که خداوند بسیار آمرزنده و بزرگ است (و) بسیار محبّت کننده و مالک عرش با عظمت، (پس گناه اهل ایمان را می آمرزد، و آنها را محبوب خود قرار می دهد، و دو صفت «ذوالعرش» و «مجید» اگر چه می توانند متعلّق به تعذیب و ثواب

باشند، که هر دو فرع صاحب سلطنت و صفت کمال هستند، امّا هدف در اینجا به قرینه‌ی مقابله، تفریع اثبات بر آنهاست، و در آینده برای اثبات هر دو، صفت دیگری بیان می‌نماید که) او هر چه بخواهد انجام می‌دهد، (در آینده برای مزید تسلّی مؤمنین و مزید تنبیه کفّار، حالت بعضی مغضوبین ویژه‌ای را بیان می‌نماید، که) آیا داستان آن لشکرها به شما رسیده است، یعنی فرعون (و آل او) و ثمود (که چگونه کفر کرده گرفتار عذاب شدند، مسلمانان باید از این موضوع تسلّی بیابند، و کفّار باید بترسند، ولی کفّار اصلاً از عذاب نمی‌ترسند،) بلکه این کفّار (خود) در تکذیب (قرآن مبتلا) هستند (پس این مضمون تعذیب و مضامین دیگر را هم تکذیب می‌کنند) و (سرانجام سزای آن را خواهند چشید؛ زیرا که) خداوند متعال آنها را از هر طرف احاطه فرموده است، و (نمی‌توانند از قبضه‌ی قدرت و عقوبت او، نجات یابند، و تکذیب آنها نسبت به قرآن حماقتی بیش نیست؛ زیرا قرآن چنان چیزی نیست که قابل تکذیب باشد،) بلکه آن کتاب با عظمتی است، که در لوح محفوظ (نوشته شده) است. (و هیچ‌گونه احتمال تغییر و تبدل در آن نیست، و از آنجا با نگهداری کامل نزد صاحب وحی رسانیده می‌شود، کما قال تعالیٰ فی آیه ۲۷ من سورة «الجن» ﴿فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَداً﴾ پس در چنین صورتی تکذیب قرآن بدون شک، جهالت و موجب عقوبت است.)

معارف و مسایل

﴿وَ السَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ﴾ «بروج» جمع برج است، که به ساختمان بزرگ یا قلعه گفته می‌شود، کما فی آیه ۷۸ از سوره‌ی «نساء» ﴿وَ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُشَيَّدَةٍ﴾ در اینجا مقصود از بروج ساختمان و قصرها هستند، و معنای لغوی اصل ماده برج، ظهور است، و تبرّج به معنای بدون حجاب و برهنگی

است، در آیه‌ی ۳۳ سوره‌ی «احزاب» آمده است: ﴿وَ لَا تَبَرّجن تبرّج الْجَاهِلِيَة الْأُولَىٰ﴾ مراد از بروج در این آیه نزد جمهور مفسّرین ستاره‌های بزرگ هستند، و همین است قول حضرت ابن عبّاس، مجاهد، ضحاک، حسن بصری، قتاده، سدّی و بعضی دیگر از ائمّه‌ی تفسیر فرموده‌اند: مقصود از بروج در اینجا قصور یعنی ساختمانها هستند، و مراد از آنها آن، مکانهایی هستند که در آسمان برای فرشتگان نگهبان مقرّراند، و بعضی از متأخّرین، مراد از بروج آن برجها را قرار داده‌اند، که در اصطلاح فلاسفه کل آسمان را به دوازده بخش تقسیم کرده و به هر بخش آن، یک برج گفته می‌شود، و به گمان آنها ستارگان ثوابت در همین برجها بر جایگاه خود قایم هستند، و سیّارات با حرکت فلک متحرّک‌اند، و سیّارات در برجها نازل می‌شوند،این کلاً اشتباه است.

قرآن کریم سیّارات را در آسمان متمرکز ندانسته است، بلکه هر سیاره را به حرکت ذاتی خویش متحرک قرار می‌دهد، چنان که در آیه‌ی ۴۰ از سوره‌ی «یَس» آمده است که: ﴿وَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ﴾ مقصود از فلک در اینجا آسمان نیست، بلکه مدار سیّارات است که در آن حرکت می‌کنند(۱).

﴿وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ ۝ وَ شَاهِدٍ وَ مَشْهُودٍ﴾ در خلاصه‌ی تفسیر به حواله‌ی حدیث صحیح «ترمذی» تفسیر این الفاظ آمده است که مقصود از یوم موعود، روز قیامت است و از شاهد، روز جمعه و از مشهود، روز عرفه است، در این آیه خداوند متعال به چهار چیز قسم یاد فرمود: نخست به آسمان که دارای بروج است، سپس به روز قیامت، باز به روز جمعه و عرفه، مناسبت قسم‌های فوق با جواب قسم این‌است که همه‌ی اینها دال بر قدرت حق تعالیٰ و سپس بر حساب و کتاب، جزا و سزای روز قیامت هستند، و روز جمعه و عرفه برای جمع آوری ذخیره‌ی آخرت مؤمنان، روزهای

---

۱ - مظهری.

مبارکی هستند، سپس در مقام جواب قسم کفّاری که مسلمانان را به سبب ایمان آوردنشان به آتش انداخته بوند، ملعون دانسته و سپس درجات مؤمنان در آخرت را بیان نمود.

بعضی از تفاصیل واقعه‌ی اصحاب اخدود

همین واقعه که چکیده‌ی آن، به اسناد حدیث «صحیح مسلم» در خلاصه‌ی تفسیر بیان شد، سبب نزول این سوره است، کسی که در این واقعه کاهن نامیده شده در بعضی روایات، ساحر گفته شده است، و پادشاهی که ذکرش در این داستان آمده است، پادشاه کشور یمن بود، که نام او در روایت حضرت ابن عبّاس، «یوسف ذونواس» بود، و عهد او هفتاد سال قبل از ولادت با سعادت نبی اکرمﷺ بود، و کودکی که پادشاه او را مأمور کرده بود تا نزد کاهن یا ساحر رفته فن او را یاد بگیرد، «عبدالله بن تامر» نام داشت، و راهب، عابد و زاهد مذهب مسیحی است، و چون در آن زمان فقط دین حضرت مسیح دین برحق بود، لذا این راهب در آن زمان مسلمان پخته‌ای بود، و این پسر «عبدالله بن تامر» که پادشاه او را مأمور یاد گرفتن کهانت یا سحر کرده بود، در راه پیش راهب می‌رفت و ضمن شنیدن کلامش متأثّر می‌شد، و سرانجام مسلمان شد، خداوند چنان ایمان کاملی نصیب او گردانید، که به خاطر ایمان اذیتهای مردم را تحمّل می‌کرد؛ زیرا هنگام رفتن پیش راهب قدری توقّف می‌کرد، و مقداری وقت می‌گرفت، و وقتی پیش ساحر و کاهن دیر می‌رسید، او را می‌زد، هنگام برگشت باز وقتی پیش راهب می‌نشست دیر به منزل می‌رسد، و اهل خانه او را می‌زدند، امّا او پروایی نداشت و صحبت و جلسه راهب را ترک نگفت، و به برکت آنژ خداوند متعال چنان کراماتی به او عطا فرمود که ذکرش در بالا گذشت، و این پادشاه ظالم برای مجازات اهل ایمان خندقی حفر کرده و آن را از شعله‌های آتش

لبریز کرد، سپس تک تک آنها را احضار کرده گفت یا از ایمان دست بردارید، یا باید در آتش انداخته شوید، خدا به مؤمنان چنان استقامتی عطا فرمود که هیچ کدام از آنها بر ترک ایمان راضی نشدند، و افتادن در آتش را پذیرفتند، فقط یک زن که کودکی در آغوش داشت، از رفتن در آتش خودداری کرد، آنگاه کودک به او گفت که مادر صبر کن؛ زیرا که تو بر حق هستی، آمار کسانی که در این آتش سوزان از دست آن پادشاه سوخته و هلاک شدند، طبق بعضی روایات دوازده هزار بود، و بعضی بیش از این نیز نقل کرده‌اند.

پسری که کرامتش در بالا ذکر گردید و این‌که او جهت قتل خود این طریقه را تجویز کرد که تیری از ترکش من بردار و بر آن **«بسم الله»** گفته بر من بزن که می‌میرم، و بدین ترتیب کودک جان داد، امّا با مشاهده این واقعه تمام ملّت فریاد زدند، و مسلمان بودن خود را اعلام کردند، خداوند آن کافر ظالم را در دنیا هم ناامید و زیانکار قرار داد.

در روایت محمّد بن اسحٰق آمده است: جایی که این کودک «عبدالله بن تامر» مدفون بود اتّفاقاً بنابر ضرورت در زمان حضرت فاروق اعظم حفاری شد، و از آنجا تن «عبدالله بن تامر» صحیح و سالم به گونه‌ای در آمد که شسته نشده بود، و دستش بر جراحت که تیر خورده گذاشته بود، یکی از ناظرین دست او را از زخم برداشت از آن خون جاری شد، باز در آنجا گذاشت، خون قطع گردید، و در دستش انگشتری بود که بر آن کنده بود: **«الله ربی»** استاندار یمن این ماجرا را به اطّلاع حضرت فاروق اعظم رسانید، او در جواب نوشت او را با هیأت اصلی خودش با انگشتر دفن کنید[1].

فایده: ابن کثیر به اسناد ابن ابی حاتم نقل کرده است که هر نوع واقعه‌ی خندق آتشین در دنیا یکبار نبوده، و در مناطق مختلف و ادوار گوناگون

---

۱ - ابن کثیر.

چنین اتّفاق افتاده است، باز ابن ابی حاتم از آن جمله سه واقعه را بطور ویژه ذکر کرد که: یکی در یمن بوده (که وقوع آن در زمانی بین هفتاد سال قبل از بعثت آن حضرت ﷺ پیش آمده است) دوم در شام، سوم در فارس، ولی خندقی که قرآن آن را در این سوره بیان کرده است، آن خندق نجران از ملک یمن است؛ زیرا همین در ملک عرب به وقوع پیوسته بود.

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ فَتَنُوا ٱلْمُؤْمِنِينَ﴾ بیان مجازات ظالمانی است که مسلمانان را فقط به خاطر ایمانشان در خندق انداخته و سوخته بودند، و در سزا دو چیز بیان فرمود: ﴿فَلَهُمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ﴾ یعنی برای آنها در آخرت عذاب دوزخ است، دوم: ﴿وَ لَهُمْ عَذَابُ ٱلْحَرِيقِ﴾ یعنی برای آنها عذاب سوزانی است، امکان دارد جمله‌ی ثانیه بیان و تأکید جمله اولی باشد، به معنای اینکه در جهنّم رفته برای همیشه به عذاب سوختن در آتش، مبتلا باشند، و این هم ممکن است که جمله دومی مبیّن عذاب آنها در همین جهان باشد.

چنان که در بعضی روایات آمده است، مؤمنانی را که آنان در خندق انداخته بودند، خداوند آنها را از مشقّت چنین نجات داد که قبل از لمس کردن آتش ارواح آنها را قبض نمود، و اجسامشان در حالی که مرده بودند در آتش افتادند، سپس این آتش به قدری شعله ور شد که از حدود خندق بیرون آمده در شهر انتشار یافت و تمام کسانی را که برای تماشای مسلمانان جمع شده بودند، سوزاند، فقط پادشاه «یوسف ذونواس» گریخته و به خاطر نجات از آتش، خود را در دریا انداخت، و آنجا غرق شد و مرد[۱].

قرآن کریم خبر معذّب بودن آنها را به عذاب جهنّم و عذاب حریق، به ﴿ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا﴾ مقیّد نمود، یعنی این عذاب بر کسانی واقع می‌شود که بر این فعل خود نادم نشوند و توبه نکنند، در این آیه آنها به سوی توبه دعوت داده شده‌اند.

---

۱ - مظهری.

حضرت حسن بصری فرموده است که: به جود و کرم خدا بنگرید که مردم اولیاءالله را سوزاندند و تماشا کردند و باز هم خداوند آنها را به توبه و مغفرت دعوت می‌نماید[1].

تمت سورة البروج و الحمد لله ١٦ شعبان سنه ١٣٩١هـ

و تمت الترجمة بعد صلوة العشاء ليلة الثلاثاء عاشر رجب المرجب سنه ۱۴۱۰هـ و نسأل الله أن يوفقنا لإتمام الباقي بفضله وكرمه

* * *

۱ - ابن کثیر.

سورة الطارق

سورة الطارق مكية و هی سبع عشرة آية

سوره طارق در مکّه نازل شده دارای هفده آیه می باشد

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

شروع به نام خدای بی‌حد مهربان و بی‌نهایت رحیم

وَ السَّمَآءِ وَالطَّارِقِ ﴿۱﴾ وَ مَآ أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ ﴿۲﴾

قسم به آسمان و آینده در تاریکی. و تو چه می‌دانی که چیست آینده در تاریکی.

النَّجْمُ الثَّاقِبُ ﴿۳﴾ إِن كُلُّ نَفْسٍ لَّمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ ﴿۴﴾ فَلْيَنظُرِ الْانسَانُ

آن ستاره‌ی درخشان. نیست هیچ نفسی که نباشد بر او نگهبانی. پس باید بنگرد انسان که

مِمَّ خُلِقَ ﴿۵﴾ خُلِقَ مِن مَّآءٍ دَافِقٍ ﴿۶﴾ يَخْرُجُ مِن بَيْنِ الصُّلْبِ

از چه آفریده شده است. آفریده شده از آب جهنده. بیرون می‌آید از میان پشت

وَالتَّرَآئِبِ ﴿۷﴾ إِنَّهُ عَلَىٰ رَجْعِهِ لَقَادِرٌ ﴿۸﴾ يَوْمَ تُبْلَى السَّرَآئِرُ ﴿۹﴾

و استخوانهای سینه. یقیناً او می‌تواند آن را برگرداند. روزی که آزموده شدند رازها.

فَمَا لَهُ مِن قُوَّةٍ وَ لَا نَاصِرٍ ﴿۱۰﴾ وَالسَّمَآءِ ذَاتِ الرَّجْعِ ﴿۱۱﴾ وَ الْأَرْضِ

پس نمی‌باشد برای او نیرویی و نه حامی. قسم به آسمان برگردنده. و به زمین

ذَاتِ الصَّدْعِ ﴿۱۲﴾ إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَصْلٌ ﴿۱۳﴾ وَ مَا هُوَ بِالْهَزْلِ ﴿۱۴﴾ إِنَّهُمْ

شکافنده. یقیناً این قول واضح است. و نیست سخن خنده آور. یقیناً آنها

يَكِيدُونَ كَيْداً ﴿۱۵﴾ وَ أَكِيدُ كَيْداً ﴿۱۶﴾ فَمَهِّلِ الْكَـٰفِرِينَ
در پی تدبیری هستند. و من هم در پی تدبیری هستم. پس مهلت بده به منکران

أَمْهِلْهُمْ رُوَيْداً ﴿۱۷﴾
مهلت بده به آنها چند روزی.

خلاصه‌ی تفسیر

قسم به آسمان و آنچه در شب نمودار می‌شود، و شما اطّلاع دارید که نمودار شونده به شب چیست؟ آن ستاره‌ی روشن است، (هر ستاره‌ای که باشد کقوله تعالیٰ فی آیه ۱ من سورة «النجم» ﴿وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ﴾ در آینده جواب قسم می‌آید) هیچ کسی وجود ندارد که بر او (فرشته) یاد دارنده، اعمال مقرّر نباشد، (کقوله تعالی فی آیه ۱۰ من سورة «الإنفطار» ﴿وَ إِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَـٰفِظِينَ ○ كِرَاماً كَـٰتِبِينَ ○ يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ﴾ مقصود این که بر این اعمال محاسبه خواهد شد، و مناسبت این قسم با مراد، این است، چنان که ستارگان همیشه در آسمان محفوظ‌اند، ولی تنها در شب ظاهر می‌گردند، هم چنین تمام اعمال در نامه‌ی اعمال الآن محفوظ‌اند، ولی ظهور آنها در قیامت می‌باشد، وقتی که چنین است) پس انسان (باید به فکر قیامت باشد، و اگر او آن را دور می‌پندارد) پس باید بنگرد، که او از چه چیزی آفریده شده است، او از آب جهنده‌ای آفریده شده است، که از میان پشت و سینه (تمام بدن) بیرون می‌آید. (مقصود از آن آب منی است چه آن تنها از مرد باشد یا از مرد و زن، اگر چه در منی زن ... فاق (جهندگی) برابر با منی مرد نمی‌باشد، ولی اندکی‌اند فاق ... و در صورت دوم که مقصود از آن نطفه‌ی مرد و زن هر دو باشد، آوردن لفظ ماء مفرد، بنابر این است که هر دو ماده با هم آمیخته یک چیز می‌باشند، و چون پشت و سینه دو کناره بدن هستند، لذا می‌توانند کنایه از جمیع بدن باشند، حاصل این که: آفریدن

انسان از نطفه نسبت به آفریدن دوباره او بسیار عجیب‌تر است، وقتی امری عجیب‌تر از قدرت او ظاهر می‌گردد، پس بدیهی است که) او تعالی بر آفریدن دگربار هم حتماً قادر است، (پس شبهه‌ی دوری قیامت برطرف می‌شود، و آفریدن دوباره زمانی خواهد بود که) آن روز همه‌ی رازها برملا می‌شوند (تمام امور مخفی از عقاید باطل و نیات فاسد ظاهر می‌شوند، و آن‌چنان که در دنیا به موقع، جرم را انکار می‌کنند و آنها را پنهان می‌دارند در آنجا چنین ممکن نخواهد بود،) پس برای این انسان نه از خود قوّه‌ی مدافعت می‌باشد، و نه کسی برای او حامی خواهد بود، (تا عذاب را از او دفع کند، و اگر گفته شود که امکان قیامت اگر چه عقلی است ولی وقوع آن از نقل ثابت است، و دلیل نقلی قرآن است، که خود آن هنوز نیاز به اثبات دارد، پس در این خصوص بشنوند که) قسم به آسمان که از آن پشت سر هم، باران می‌بارد، و به زمین که (هنگام بیرون آمدن جوانه) می‌شکافد (در آینده جواب قسم می‌آید) که این قرآن در میان حق و باطل کلام فیصله کننده‌ای است، و آن چیز لغوی نیست (از این کلام حقّانی و از جانب خدا بودن قرآن ثابت شد، ولی باوجود اثبات حقّانیت آن، باز حال آن مردم چنین است که) آنها (برای نفی حقّانیت) تدابیر مختلفی به کار می‌برند، و من هم (برای ناکام کردن و سزا دادن آنها) تدابیر مختلفی به کار خواهم برد، (و ظاهر است که تدبیر من غالب خواهد آمد، وقتی که تدبیر کردن مرا شنیدید،) پس شما (از مخالفت) آن کفّار (نترسید، و تقاضای آمدن عذاب سریع را نکنید، بلکه به آنها) مهلت دهید (فرصتی نه چندان زیاد) بلکه چند روزی مهلت دهید، (پس من بر آنها عذاب نازل خواهم کرد، چه قبل از مرگ و یا بعد از آن، قسم آخر با مضمون آخر، این مناسبت را دارد که قرآن از آسمان می‌آید، و کسی را که استعداد داشته باشد، مورد عنایت قرار می‌دهد، مانند باران که از آسمان می‌بارد و زمین با استعداد را فیض می‌بخشد.)

معارف و مسایل

خداوند متعال در این سوره، به آسمان و ستارگان قسم یاد کرده بیان فرمود: بر هر انسان یک محافظ گماشته شده است، که تمام افعال، اعمال، حرکات و سکنات او را می‌بیند و می‌داند، مقتضای عقلی او این است که انسان بر سرانجام خود بیاندیشد، که آنچه او در دنیا انجام می‌دهد، نزد خدا محفوظ است، و این محفوظ بودن به جهت محاسبه‌ای است، که در قیامت می‌باشد؛ لذا نباید هرگز از فکر آخرت و قیامت غافل باشد، بعد از این به آن شبهه پاسخ می‌دهد، که شیطان در قلوب بعضی می‌اندازد، که بعد از مردن و ذرّه ذرّه و خاک شدن، جمع شدن تمام اجزا و پدید آمدن زندگی در آن، یک خیال موهوم، بلکه در نظر عوام یک امر محال و ناممکن است.

در جواب، هدایت به تدبر در آفرینش ابتدایی نمود، که آن از ذرّات و مواد مختلفی چگونه تشکیل یافته است، هم چنان که در آفرینش ابتدایی ذرات مختلف کل جهان را جمع نموده انسان زنده سمیع و بصیر را آفرید، پس او چگونه قدرت ندارد که او را بار دیگر به همان حالت برگرداند، سپس قدری از احوال قیامت بیان کرد، بار دیگر به آسمان و زمین قسم یاد کرده و به انسان غافل نشان داد، آنچه به او در خصوص اندیشه آخرت تعلیم داده شده است را به باد مسخره نگیرد، آن حقیقتی است که پیش خواهد آمد، در پایان به این شبهه‌ی کفّار پاسخ داده شد که اگر کفر، شرک و معاصی، مورد پسند خدا نیستند، پس چرا در دنیا عذابی بر آنها نمی‌آید، که با این سوره به اتمام رسید.

در نخستین قسم همراه با آسمان به «طارق» هم قسم یاد شده است، معنای «طارق» آینده در شب است، و چون ستارگان در روز پنهان‌اند به آنها طارق فرمود: و خود قرآن تفسیر آن را بیان فرموده است که: ﴿**وَ مَآ أَدْرَاكَ مَا ٱلطَّارِقُ**﴾ یعنی شما چه می‌دانید که «طارق» چیست؟ سپس فرمود: ﴿**ٱلنَّجْمُ**

اَلثَّاقِبُ﴾ یعنی ستاره‌ای روشن، نجم به معنای ستاره است، قرآن هیچ ستاره‌ای را مشخّص نکرد، لذا می‌تواند هر ستاره مصداق آن قرار گیرد، و بعضی از حضرات مفسرّین، ستاره به خصوص ثریا، یا زحل را مراد گرفته‌اند، و در کلام عرب اطلاق لفظ نجم را بر آن ثابت کرده‌اند، «ثاقب» به معنای روشن و درخشان است.

﴿إن كُلُّ نَفْسٍ لَّمَا عَلَيْهَا حَافِظٌ﴾ این جواب قسم است، حرف ابتدایی در اینجا، إن نافیه است، و حرف لمّا به تشدید میم به معنای إلا است، که در لغت قبیله «هذیل» معنای استثنا را می‌دهد، و معنای آیه از این قرار است، که هیچ نفسی نیست که بر او نگهبانی مقرّر نشده باشد، و حافظ به معنای نگران هم می‌آید، که اعمال کسی را زیر نظر داشته باشد، تا از او محاسبه بکند، و حافظ به معنای محافظ هم می‌آید، که حفظ کننده از مصایب و آفات است، مقصود از حافظ به اعتبار معنای اوّل فرشته‌ی کاتب اعمال است، و در اینجا اگر چه آن با لفظ مفرد به معنای جنس بیان شده است، امّا متعدّد بودن آن از آیات دیگر ثابت است: **﴿وَ إِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَـٰفِظِينَ ○ كِرَاماً كَـٰتِبِينَ﴾**(۱).

به اعتبار معنای دوم مقصود از آن فرشتگانی هستد که خداوند متعال برای حفظ و نگهداری هر انسان آنها را مقرّر کرده است، و آنها شبانه‌روز از تمام آفات و مصایب انسان را حفظ می‌کنند، غیر از مصیبت و آفاتی که خداوند متعال برای او مقدر فرموده است، چنان که می‌فرماید: **﴿لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِن بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِن أَمْرَ اللهُ﴾** یعنی بر انسان فرشتگان محافظی که به نوبت می‌آیند مقرّراند، که از جلو و پشت سر، به دستور خدا، او را حفاظت و نگهبانی می‌کنند.

در حدیث آمده است که آن‌حضرتﷺ فرمود: بر هر انسانی از طرف

---

۱ - انفطار، ۱۰ و ۱۱.

خدا سیصد و شصت فرشته مقرّر است که از تک تک اعضای انسان حفاظت می‌کنند، و از آن جمله هفت فرشته فقط برای حفاظت چشم انسان است، این فرشتگان از آن بلا و مصیبتی که برای انسان مقدر نیست، چنان حفاظت می‌کنند که مگسها به وسیله پنکه یا غیره از ظرف عسل رانده می‌شوند، و اگر بر انسان گروه نگهبان مقرّر نباشند، شیاطین او را می‌ربایند(۱).

﴿خُلِقَ مِن مَّاءٍ دَافِقٍ﴾ یعنی انسان از آب جهنده‌ای که از میان پشت و استخوانهای سینه بیرون می‌آید، آفریده شده است، عموماً مفسّرین مفهوم آن را چنین مقرّر کرده‌اند که نطفه از پشت مرد و سینه‌ی زن بیرون می‌آید، ولی تحقیق و تجربه‌ی اطّبای ماهر در اعضای انسانی چنین نشان می‌دهد، که منی در حقیقت از تک تک اعضا بیرون می‌آید، و هر عضو بچه از آن جزو نطفه ساخته می‌شود، که از آن عضو مرد و زن بیرون آمده است، البتّه مغز در این باره از همه بیشتر دخالت دارد، بنابر این مشاهده شده است که به کثرت جماع کنندگان زیاده رو، به مرض ضعف مغز مبتلا می‌شوند، و با این تحقیق آنها، نطفه از تمام اعضای منفصل شده به وسیله نخاع در خصیتین جمع می‌گردد، سپس از آنجا بیرون می‌آید.

اگر این تحقیق درست باشد، پس توجیه آنچه مفسّرین خروج منی را از پشت مرد و سینه‌ی زن قرار داده‌اند، چندان دور نیست؛ زیرا اطّبا بر این اتّفاق نظر دارند که در تولید منی بالاترین دخالت را مغز دارد، و خلیفه و قائمّقام آن، نخاع است، که از مغز به داخل مهره‌های پشت به خصیتین می‌رسد، و از آن شعبه‌ها به استخوانها می‌رسد، امکان دارد که در نطفه‌ی زن، منی که از استخوانهای سینه می‌آید، و در نطفه‌ی مرد، منی که از پشت می‌آید، دخالت بیشتری داشته باشد(۲).

و اگر بر الفاظ قرآن بیاندیشیم در آن تخصیص زن و مرد نیست، فقط

۱ - قرطبی.
۲ - ذکره البیضاوی.

اینقدر روشن است که نطفه از میان پشت و سینه بیرون می‌آید، و می‌توان بدون تکلّف مقصودش این باشد که نطفه‌ی مرد و زن هر دو از کل بدن بیرون می‌آید، و بدن به دو عضو مهم عقب و جلو تعبیر کرده شده است، و از جلوی سینه و از عقب پشت مهمتر از همه اعضا هستند، و مقصود بیرون آمدن از این دو، این است که از کل بدن خارج می‌شود، چنان که در خلاصه‌ی تفسیر ذکر شده است: **﴿إِنَّهُ عَلَىٰ رَجْعِهِ لَقَادِرٌ﴾** «رجع» به معنای برگردانیدن است، مطلب این که خالق کاینات که نخست انسان را از نطفه آفرید، او بر برگردانیدن آن یعنی زنده کردن دوباره‌ی آن نیز به درجه‌ی اولی قادر است.

﴿يَوْمَ تُبْلَى ٱلسَّرَآئِرُ﴾ معنای لفظی «تبلیٰ» امتحان گرفتن و آزمودن است، و معنای «سرائر» امور مخفی است، مقصود این که: تمام عقاید، خیالات، نیت و عزم انسان که در دل او پوشیده بودند، و کسی در دنیا آنها را نمی‌دانست، هم چنین آن اعمال و افعالی که او در نهان انجام داده بود، و کسی در دنیا از آنها خبر نداشت، در محشر از همه‌ی آنها آزمایش گرفته می‌شود، یعنی همه اظهار کرده می‌شوند.

حضرت عبدالله بن عمر فرموده است: خداوند متعال در روز قیامت همه رازهای مخفی انسان را برملا می‌کند، و علامت هر عقیده و عمل بد یا خوب بر صورت انسان در شکل زینت یا سیاهی و ظلمت، نمودار می‌شود[۱].

﴿وَٱلسَّمَآءِ ذَاتِ ٱلرَّجْعِ﴾ «رجع» به معنای آن بارانی است که پشت سر هم باشد، یعنی یک مرتبه ببارد و ختم شود، سپس برگردد و ببارد.

﴿إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَصْلٌ﴾ یعنی قرآن کریم قول فیصله دهنده‌ای است، که میان حق و باطل داوری می‌کند، و هیچگونه مجال شک و شبهه‌ای در آن نیست.

۱- قرطبی.

حضرت علی ـ کرّم الله وجهه ـ فرموده است که من از رسول خداﷺ شنیدم که در خصوص قرآن فرمود: «**کتاب فیه خبر ما قبلکم و حکم ما بعدکم و هو الفصل لیس بالهزل**» یعنی آن چنان کتابی است که در آن، حالات امم پیشین از شما، و احکام آیندگان آمده است، و آن قول فیصله دهنده‌ای است، و شوخی و مسخره‌ای در آن راه ندارد.

تمت سورة الطارق بحمد الله تعالىٰ ۱۷ شوال سنه ۱۳۹۱ھ

و تمت الترجمة بعد اذان العصر من يوم الثلاثاء عاشر رجب المرجب سنه ۱۴۱۰ھ و نسأل الله أن يوفقنا لإتمام الباقي بفضله و منه.

* * *

سورة الاعلىٰ

سورة الاعلىٰ مكية و هى تسع عشرة آية
سوره اعلىٰ در مکّه نازل شده و دارای نوزده آیه می باشد

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ
شروع به نام خدای بی‌حد مهربان و بی‌نهایت رحیم

سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى ﴿۱﴾ الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّىٰ ﴿۲﴾ وَالَّذِي قَدَّرَ
به‌پاکی بیان‌کن رب خودرا که از همه بالاست. آنکه‌آفرید، پس درست‌کرد. وآنکه اندازه‌کرد

فَهَدَىٰ ﴿۳﴾ وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَىٰ ﴿۴﴾ فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَىٰ ﴿۵﴾ سَنُقْرِئُكَ
باز راه نمود. وآنکه بیرون‌آورد علف، پس‌کرد آن‌را خشک، سیاه. البتّه تدریس‌می‌کنیم بتو،

فَلَا تَنسَىٰ ﴿۶﴾ إِلَّا مَا شَاءَ اللهُ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَ مَا يَخْفَىٰ ﴿۷﴾
پس‌فراموش نمی‌کنی. مگر آنچه بخواهد خدا، او می‌داند آشکار را و آنچه پوشیده باشد.

وَ نُيَسِّرُكَ لِلْيُسْرَىٰ ﴿۸﴾ فَذَكِّرْ إِن نَّفَعَتِ الذِّكْرَىٰ ﴿۹﴾
و به تدریج می‌رسانیم تو را به آسانی. نصیحت کن اگر فایده می‌دهد نصیحت.

سَيَذَّكَّرُ مَن يَخْشَىٰ ﴿۱۰﴾ وَ يَتَجَنَّبُهَا الْأَشْقَى ﴿۱۱﴾ الَّذِي يَصْلَى
پند می‌پذیرد آنکه ترس‌داشته‌باشد. ویکسو می‌شود ازآن بدقسمت. آنکه داخل‌می‌شود

النَّارَ الْكُبْرَىٰ ﴿۱۲﴾ ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَ لَا يَحْيَىٰ ﴿۱۳﴾ قَدْ أَفْلَحَ مَن
در آتش بزرگ. باز نمی‌میرد در آن و نه زنده می‌شود. یقیناً پیروز شد کسی که

تَزَکّیٰ ﴿۱۴﴾ وَ ذَکَرَ اَسْمَ رَبِّهِ فَصَلّیٰ ﴿۱۵﴾ بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَیٰوٰةَ
تزکیه شد. و ذکر کرد نام ربّ خود را پس نماز خواند. بلکه ترجیح می‌دهید شما زندگی

الدُّنْیَا ﴿۱۶﴾ وَ الْاٰخِرَةُ خَیْرٌ وَ اَبْقیٰ ﴿۱۷﴾ إِنَّ هٰذَا لَفِی الصُّحُفِ
دنیا را. و آخرت بهتر و باقیمانده است. این نوشته است در اوراق

الْاُولیٰ ﴿۱۸﴾ صُحُفِ إِبْرٰهِیمَ وَ مُوسیٰ ﴿۱۹﴾
گذشته. در صیحفه‌های ابراهیم و موسیٰ.

خلاصه‌ی تفسیر

(ای پیامبر) شما (و مؤمنانی که با شما هستند) نام خداوند بلند مرتبه‌ی خویش را به پاکی (و تقدیس) یاد کنید، کسی که (همه چیز را) آفرید، سپس (آن را) درست قوام بخشید. (هر چیزی را مناسب ساخت) و کسی که (برای حیوانات چیزهای مناسب را) تجویز نمود، پس (آن حیوانها را به سوی آنها) راه نشان داد (در طبایع آنها تقاضای آنها را پدید آورد) و کسی که علف (سبز و خوشنما از زمین) بیرون آورد، سپس آن را خشک و سیاه گردانید (نخست تصرّفات عمومی سپس متعلّق به حیوانات و بعد در خصوص نباتات ذکر شده‌اند، مقصود این که به وسیله‌ی طاعات باید خود را برای آخرت آماده ساخت، که در آنجا بر اعمال مترتّب خواهد بود، و برای نشان دادن طریقه این طاعت، ما قرآن را نازل کردیم، و شما را به تبلیغ مأموریت دادیم، پس ما نسبت به این قرآن وعده می‌کنیم که) ما (هر مقدار) قرآن (نازل کنیم آن) را به شما یاد می‌دهیم (به یادتان می‌آوریم) پس شما (هیچ چیزی از آن را) فراموش نخواهید کرد، مگر موردی را (فراموش می‌کنید) که خدا بخواهد (و آن یکی از طرق نسخ می‌باشد، کما قال تعالیٰ فی آیه ۱۰۶ من سورة «البقرة» ﴿مَا نَنسَخْ مِنْ ءَایَةٍ أَوْ نُنسِهَا الخ﴾

پس آن از اذهان شما و دیگران فرمواش گردانیده می‌شود و این یاد دادن و فراموش گردانیدن همه قرین حکمت خواهد بود؛ زیرا که) او هر آشکار و نهان را می‌داند، (بنابر این مصلحت هیچ چیزی از او مخفی نیست، پس وقتی محفوظ کردن چیزی مصلحت او باشد، آن را محفوظ می‌کند، و وقتی فراموش گردانیدنش مصلحت باشد، پس فراموشش می‌گرداند) و (هم چنان که ما برای شما یاد کردن قرآن را آسان می‌گردانیم، هم چنین) ما برای (انجام احکام) این (شریعت) برای شما تسیهل قایل می‌شویم (فهم، عمل و تبلیغ آن همه آسان می‌شوند، و مزاحمتها را دفع می‌کنیم، و آوردن صفت «**یُسرا**» برای شریعت، بطور مدح است یا بدین جهت که آن سبب یسر است، وقتی که ما نسبت به وحی وعده‌ی آسان گردانیدن هر کار را می‌دهیم) پس شما (هم چنان که خود به تسبیح و تقدیس مشغول هستید، دیگران را هم) نصیحت کنید، اگر نصیحت کردن مفید باشد، (ولی آن چنان که ظاهر و معلوم است نصیحت فی نفسه برای همیشه مفید می‌باشد، کما قال تعالی: ﴿**فَإِنَّ الذِّكْرَىٰ تَنفَعُ الْمُؤْمِنِينَ**﴾[1] حاصل این که وقتی نصیحت چیز مفیدی است، پس شما برای نصیحت کردن اهمّیّت قایل بشوید، امّا باوجود این که نصیحت فی ذاته نافع و مفید است، نباید چنین تصوّر کرد که برای همه کس مفید خواهد بود، و همه آن را می‌پذیرند، بلکه) کسی نصیحت می‌پذیرد که (از خدا) می‌ترسد، و کسی که بدشانس است از آن می‌گریزد، که (سرانجام) در آتش بزرگ (آتش دوزخ که از تمام آتشهای دنیا سوزاننده‌تر است) داخل می‌شود، سپس (بالاتر از آن این که) نه در آن می‌میرد و نه (به راحتی) زنده می‌ماند (جایی که شرف پذیرش نصیحت، موجود نباشد، اگر چه در آنجا هم اثر آن ظاهر نباشد، باز هم نصیحت فی نفسه نافع و مفید می‌باشد، و این برای واجب شدن آن بر عهده‌ی شما کافی است، خلاصه ابتدای سوره

---

۱ ـ الذاریات، ۵۵.

تا اینجا این است، که شما خود را هم تکمیل بفرمایید و دیگران را نیز به آن تبلیغ نمایید. و ما یاور شما هستیم، در آینده تفصیل آن است، که خداترسان از نصیحت استفاده می‌کنند،) رستگار شد آن که (با شنیدن قرآن از عقاید باطل و اخلاق زشت) پاک شد و نام پروردگار خود راگرفته نماز خواند (امّا شما ای منکران! قرآن را نشنیده و در مقابل آن تسلیم نمی‌شوید، و برای آخرت انتظام نمی‌کنید) بلکه شما زندگی دنیوی را مقدّم می‌دارید، حال آنکه آخرت (از دنیا) به درجه‌ها بهتر و پایدارتر است (و این مضمون تنها ادّعای قرآن نیست، بلکه) این مضمون در صیحفه‌های گذشته هم هست، یعنی در صحیفه‌های ابراهیم و موسیٰ (علیهما السلام) است. (در «روح المعانی» حدیثی به روایت عبد بن حمید مرفوعاً روایت شده است که بر حضرت ابراهیم علیه السلام ده صحیفه نازل شده است و بر حضرت موسی علیه السلام قبل از نزول تورات ده صحیفه نازل شده است.)

معارف و مسایل

معمول صحابه‌ی کرام، حضرت عبدالله بن عباس، ابن عمر، ابن زبیر، ابوموسیٰ و عبدالله بن مسعود ـ رضی‌الله عنهم اجمعین ـ چنین بود که هرگاه این سوره را شروع می‌نمودند می‌گفتند: «**سُبْحَانَ رَبِّيَ ٱلْأَعْلَىٰ**»[1].

یعنی در خارج از نماز وقتی تلاوت کنند چنین گفتن مستحب است.

مسئله: از حضرت عقبه بن عامر جهنی روایت است که وقتی سوره‌ی ﴿**سَبِّحِ ٱسْمَ رَبِّكَ ٱلْأَعْلَى**﴾ نازل شد، آن‌حضرت ﷺ فرمود: «**اجعلوها فی سجودکم**» یعنی در سجده‌ی خود بخوانید: «**سُبْحَانَ رَبِّيَ ٱلْأَعْلَىٰ**»، ﴿**سَبِّحِ ٱسْمَ رَبِّكَ ٱلْأَعْلَى**﴾ به معنای پاک نگهداشتن و پاک کردن است، معنای ﴿**سَبِّحِ ٱسْمَ رَبِّكَ**﴾ این است که نام ربّ خود را پاک نگهدارید، مقصود این است که تعظیم

---

۱ - قرطبی.

و تکریم نام ربّ خود را بجا آورید، و هرگاه نام خدا را بر زبان برانید، خضوع و خشوع و ادب را ملاحظه کنید، و از هر آنچه مناسب شأن او نباشد، نام او را پاک نگهدارید، این را نیز شامل است که خدا را فقط به نامهایی بخوانید که خود خداوند برای خود بیان فرموده است، یا خداوند رسول خود را به آنها اطّلاع داده است، خدا را به غیر از این نامها خواندن ناجایز است.

مسئله: هم چنین متضمّن این حکم نیز است که نام مختصّ خدا را برای غیرالله به کار بردن خلاف تنزیه و تقدیس اوست[۱]. مانند رحمٰن، غفار، قدوس و غیره.

در زمان حاضر نسبت به این، تغافل می‌شود، مردم علاقه دارند که نامها را مختصر به زبان بیاورند، عبدالرحمٰن را رحمٰن و عبدالرزاق را رزاق و عبدالغفار را غفار می‌گویند، و متوجّه نیستند، که گوینده و شنونده هر دو گناهکار می‌شوند، و این گناه بدون لذّت، شبانه روز جاری است، و بعضی از مفسّرین در اینجا از اسم، خود ذات مسمّیٰ را مراد قرار داده‌اند، و با توجّه به لغت عرب گنجایش آن را دارد، و در قرآن کریم به این معنیٰ مستعمل شده است، و آنچه در حدیث بدان دستور داده شده است که این کلمه را در سجده‌ی نماز بخوانید در اجرای آن کلمه‌ای که اختیار گردید، «**سُبْحَانَ ٱسْمَ رَبِّكَ ٱلْأَعْلَىٰ**» نیست، بلکه «**سُبْحَانَ رَبِّيَ ٱلْأَعْلَىٰ**» است، پس معلوم می‌شود که اسم در اینجا مراد نیست، بلکه مقصود از آن خود مسمّیٰ است[۲]، والله اعلم.

حکمتهای لطیف و دقیق در آفرینش کاینات

﴿**ٱلَّذِي خَلَقَ فَسَوَّىٰ ○ وَٱلَّذِي قَدَّرَ فَهَدَىٰ**﴾ اینها نیز از صفات ربّ اعلیٰ هستند که در آفرینش کاینات تعلّق به مشاهده‌ی حکمت بالغه و قدرت

---

۱ - قرطبی.
۲ - قرطبی.

کامله دارد، نخستین صفت از آن جمله «خَلَقَ» است، معنای خلق تنها صنعتگری نیست، بلکه به معنای ایجاد از عدم بدون وجود ماده‌ی سابقه است، و این کار در توان هیچ مخلوقی نیست، این تنها قدرت کامل حق تعالیٰ است، که هرگاه بخواهد و هر چه بخواهد، بدون ماده‌ی سابقه آن را از عدم بوجود می‌آورد، صفت دوم که متعلّق به آفرینش است «فَسَوَّىٰ» است که مشتق از تسویه است، و معنای لفظی آن برابر کردن است، و مراد از برابر کردن این است، هر چیزی که ایجاد شده در وضع، هیأت، جثّه، شکل و صورت، اعضا و اجزای آن تناسب خاصی ملحوظ شده است، به انسان و هر حیوان دیگر حسب نیازش اعضایی داده و جثّه، وضع و هیأت آن اعضا مناسب ضروریات او ساخته شده است، در بندهای دست و پا و انگشتان چنان ربطی گذاشته که می‌توان آنها را به هر طرف دولا کرد، هم چنین اعضای دیگر را بنگرید، که این تناسب حیرت انگیز، خود برای ایمان آوردن انسان، بر حکمت و قدرت کامل خالق کاینات دلیل کافی است.

صفت سوم که در این سلسله بیان شد، «قَدَّرَ» است از تقدیر به معنای ساختن چیزی بر یک انداز خاص، و به معنای موازنت با همدیگر آمده است، و به معنای قضا و قدر نیز مستعمل شده است، که معنای آن فیصله و تجویز خاص خداوند نسبت به هر چیز می‌باشد، و همین معنی در این آیه مراد است.

مقصود این است که خداوند تنها اشیای عالم را خلق و ایجاد نکرده است، بلکه هر چیزی را برای کار خاص، آفرید و وسایلی مناسب در اختیارش قرار داد، و او را در آن کار غرق کرد، اگر فکر کنید این مختص به جنس یا نوع خاصّی از مخلوقات نیست، کل کاینات و مخلوقات چنین هستند که الله تعالی آنها را برای کارهای خاصّی خلق فرموده است، و آنها را به آن کارها مشغول ساخته است، و هر چیز به انجام وظیفه مقرّر پروردگار

خود مشغول است، از آسمان،و ستارگان، برف و باران گرفته تا انسان، حیوان، نباتات و جمادات، در همه مشاهده می‌شود که هر کدام را خداوند به چه کاری مشغول داشته به همان کار مشغول است.

ابر و باد و مه خورشید و فلک در کاراند.
تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری

و مولای روم فرموده است:

خاک و باد و آب و آتش، بنده‌اند
با من و تو مرده، با حق زنده‌اند

خصوصاً هر نوع و صنفی از حیوان یا انسان را که خداوند برای چه کاری آفریده به آن کار مشغول است، کل رغبت و شوق آنها به همان کار وابسته است.

هر یکی را بهر کاری ساختند
میل او را در دلش انداختند

امر چهارمی که عنوان کرد این است: «فَهَدَىٰ» یعنی هر چیزی را که خالق کاینات برای کاری که آفرید او را بدان رهنمایی کرد که چگونه آن را انجام دهد، حقیقت این است، این هدایت عام و شامل تمام کاینات و مخلوقات است، چه آنها آسمان و مخلوقات آن و یا زمین و مخلوقاتش باشند، دفع کردن مخالفان خویش به گونه‌ای از هنرهای دقیق نشان داد، که عقل در حیرت می‌ماند، انسان از همه بیشتر عقل و شعور دارد، به حیوانها و درندگان و پرندگان بیابان و حشرات روی زمین بنگرید، که به هر یک برای به دست آوردن ضروریات خویش و سکونت و اقامت و نیاز جنسی و انفرادی چه هنرهایی نشان داده است، و همه‌ی اینها بلا واسطه از تعلیم خالق کاینات است، آنها در هیچ دبستان یا دبیرستانی از معلّم و دبیری این چیزها را یاد نگرفته‌اند، تمام اینها ثمرات همین هدایت عامه و تلقین ربّانی است، که ذکر آن در آیه‌ی ۵۰ از سوره‌ی «طـه» چنین آمده است: ﴿أَعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ

خَلَقَهُ ثُمَّ هَدَىٰ﴾ و در این سوره در جمله‌ی ﴿قَدَّرَ فَهَدَىٰ﴾ گذشت.

تعلیم علوم جدید هم در حقیقت عطای ربّانی است

انسانی که خداوند از همه به او عقل و شعور کامل عطا فرموده است، و او را مخدوم کاینات قرار داده است، تمام زمین، کوه، دریا و اشیای آفریده شده در آنها، برای استفاده‌ی انسان و خدمت او آفریده شده‌اند، امّا استفاده‌ی کامل، به دست آوردن منافع مختلف، ترتیب اشیای مختلف و ایجاد امور جدید، علم و هنر بزرگی می‌خواهند، قدرت الهی در انسان طبعاً چنین عقل و فهمی را به ودیعت گذاشته است که کوهها را می‌شکافد، در دریاها غوطه می‌خورد، و صدها اشیای معدنی و دریایی به دست می‌آورد، و سپس چوب و آهن، فلز و غیره را با هم ترکیب نموده چیزهای جدیدی طبق ضرورت خویش می‌سازد، این علم و هنر موقوف بر تحقیقات فلاسفه و تعلیمات دبیرستانها نیست، از ابتدای آفرینش مردمان جاهل و بی‌سواد هم، این کارها را انجام می‌دادند، و این علوم جدید، طبیعی است که حق تعالیٰ طبعاً به انسان عنایت فرموده است، سپس شایستگی پیشرفت و ترقّی به وسیله‌ی تحقیقات علمی و فنّی هم عطیّه‌ی قدرت ربّانی است.

همه کس این را می‌داند که علوم نمی‌توانند چیزی را بیافرینند، بلکه نحوه به کار گرفتن اشیای آفریده شده‌ی خدا را یاد می‌دهد، و کم‌ترین درجه‌ی استعمال را حق تعالی طبعاً به انسان نشان داده است، و سپس برای ترقّی و پیشرفت در آن و تحقیقات فنّی، میدان وسیعی گذاشته و در فطرت انسان برای فهم آن استعداد و صلاحیت نهاده است، که مظاهر آن در عصر علم، به رنگهای تازه‌ای بروز می‌کند، و خدا می‌داند که در آینده دامنه‌ی علم چه میزان گسترش یابد، با اندک تأمّلی روشن می‌شود که همه‌ی اینها

شرح یک لفظ «فَهَدَیٰ» قرآن است که خداوند متعال مسیر همه این امور را به انسان نشان داده است، و برای انجام آنها استعداد کامل در وجود او گذاشته است، امّا متأسّفانه پیشرفت کنندگان در علوم جدید، نه این‌که با این حقیقت ناآشنا هستند، بلکه پیشرفت علمی، آنان را کور ساخته است.

﴿**وَالَّذِیَ أَخْرَجَ الْمَرْعَیٰ ۝ فَجَعَلَهُ غُثَاَءً أَحْوَیٰ**﴾ «مرعیٰ» به معنای چراگاه است، جایی که حیوانهای چهارپا می‌چرند، و «**غُثَآء**» به آن خس و خاشاکی گفته می‌شود که بر روی سیل قرار می‌گیرد، «**أحویٰ**» از حوّة مشتق است، در فضای سبز عمیق یک نوع سیاهی پدید می‌آید، که به آن حوة می‌گویند.

حق تعالی در این آیه نسبت به نباتات قدرت و حکمت خویش را بیان می‌فرماید: بر زمین گیاهان سرسبز آفرید و سپس ضمن خشک کردن، آن را سیاه کرد، و آن سرسبزی از بین رفت، که متضمّن اشاره‌ای برای انسان است، که به سرانجام خود بیاندیشد، که شادابی، نیک صورتی، چستی و چالاکی جسم، بخشش پروردگار عالم است، که همه‌ی اینها سرانجامی جز رفتن ندارند.

﴿**سَنُقْرِئُكَ فَلَا تَنسَیٰ ۝ إِلَّا مَا شَاَءَ اللهُ**﴾ خداوند متعال بعد از بیان چند مورد مظاهر قدرت و حکمت خویش در آیات گذشته، رهنمودهایی را به پیامبر در خصوص وظایفش بیان نمود، مژده داد که کار او تسهیل خواهد یافت، و آن این‌که در ابتدا وقتی قرآن بر آن‌جنابﷺ نازل می‌شد و جبرئیل امینعلیه السلام آیه‌ای از قرآن بر او تلاوت می‌کرد او بدین اندیشه می‌افتاد که مبادا الفاظ آیه از ذهنم بیرون رود، لذا همراه با تلاوتِ حضرت جبرئیل او نیز قرآن را تلاوت می‌نمود، در این آیه حق تعالیٰ یاد دادن قرآن را به عهده‌ی خود گرفت، و آن‌جنابﷺ را راحت نمود، که بعد از تشریف بردن جبرئیل امین جاری کردن الفاظ قرآن بر زبان و به یاد ماندن آن در ذهن به عهده‌ی ماست، اندوه آن را نخورید، نتیجه‌ی آن چنین است که: ﴿**سَنُقْرِئُكَ فَلَا تَنسَیٰ**

○ ﴿إِلَّا مَا شَآءَ ٱللَّهُ﴾ یعنی شما هیچ چیزی از قرآن را فراموش نخواهید کرد جز آنچه را که خداوند متعال بنابر حکمت و مصلحت خویش، از ذهن شما فراموش سازد، و محو نماید.

مقصود این که نسخ بعضی از آیات از جانب خداوند گاهی بدین صورت معروف، پدید می آید، که حکم صریحی بر خلاف حکم قبلی بیاید، و یکی دیگر از طرق منسوخ شدن آن است که آن آیه، از ذهن رسول اللهﷺ و سایر مسلمین محو و فراموش گردانیده شود، چنان که در آیه‌ی ۱۰۶ از سوره‌ی بقره در باره‌ی توضیح نسخ آیات قرآنی فرمود: ﴿مَا نَنسَخْ مِنْ ءَايَةٍ أَوْ نُنسِهَا﴾ یعنی آنچه آیه‌ای را ما منسوخ می‌کنیم یا از ذهن شما فراموش می‌گردانیم و بعضی استثناءً ﴿إِلَّا مَا شَآءَ ٱللَّهُ﴾ را چنین بیان کرده‌اند که امکان دارد خداوند متعال بنابر مصلحت و حکمتی موقّتاً آیه‌ای را از ذهن شما فراموش گرداند و بعد به یادتان افتد.

چنان که در بعضی روایات حدیث آمده است که: روزی رسول‌خداﷺ سوره‌ای را تلاوت فرمود که یک آیه از آن جای ماند، حضرت ابی بن‌کعب که کاتب وحی بود، چنین فهمید شاید این آیه منسوخ شده است، ولی وقتی که از آن‌حضرتﷺ پرسید، فرمود: منسوخ نشده‌است، من فراموش کردم(۱).

پس حاصل استثنا این است که اگر آیه‌ای موقتاً فراموش شود، و سپس بنابر دستور سابق به یاد آید، منافی این وعده نیست، والله اعلم.

﴿وَنُيَسِّرُكَ لِلْيُسْرَىٰ﴾ ترجمه‌ی لفظی آن از این قرار است که ما شما را برای طریقه یسریٰ آسان می‌گردانیم و مقصود از طریقه‌ی یسریٰ شریعت اسلام است، مقتضای مقام ظاهراً این بود که می‌فرمود: ما آن طریقه و شریعت را برای شما آسان می‌کنیم ولی قرآن کریم ضمن فرو گذاشتن این

۱- قرطبی.

روش فرمود: ما شما را برای آن طریقه آسان می‌کنیم، هدف در اینجا نشان دادن این حکمت بود که الله تعالی آن‌جناب را طبعاً و بطور مادی به گونه‌ای قرار دهند، که شریعت طبیعت او قرار گیرد، و آن‌جناب در قالب شریعت طبع گردد.

﴿فَذَكِّرْ إِن نَّفَعَتِ ٱلذِّكْرَىٰ﴾ آیات گذشته متضمّن این بیان بود که حق تعالیٰ ادای وظیفه‌ی پیامبری را بر عهده‌ی آن‌جنابﷺ قرار داد و در این دستور داده است که شما این وظیفه را ادا بفرمایید، و معنای الفاظ آیه این است که اگر نصیحت نافع است شما به مردم تبلیغ و نصیحت کنید، اگر چه این الفاظ برای شرط می‌آید، ولی در اصل هدف شرطی نیست، بلکه صدور حکم مؤکّد است، چنان که در محاورات عادی از باب هشدار به کسی می‌گویند که اگر تو انسانی باید فلان کا را انجام دهی، یا اگر تو پسر فلانی هستی باید این کار را بکنی، که در اینجا هدف شرط نمی‌باشد، بلکه می‌خواهند این را اظهار کنند، وقتی که تو انسان یا فرزند فلان انسان هستی، انجام این کار بر تو ضروری است، مقصود این‌که نافع و مفید بودن نصیحت و تبلیغ متعین و متیقّن است، لذا نباید شما هرگز این امر مفید را ترک بفرمایید.

﴿قَدْ أَفْلَحَ مَن تَزَكَّىٰ﴾، «تَزَكَّىٰ» از زکوة مشتق است به معنای پاک کردن می‌باشد، زکات مال را هم به این خاطر زکات می‌گویند که بقیه‌ی مال را برای انسان پاک می‌گرداند، در اینجا مفهوم لفظ «تزکّیٰ» عام است، که هم شامل تزکیه ایمانی و اخلاقی می‌شود، و هم ادای زکات مال را.

﴿وَ ذَكَرَ ٱسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّىٰ﴾ یعنی نام خدا را یاد کرده نماز می‌گزارد، ظاهر این است که شامل همه نمازهای فرض و نفل نیز می‌شود، و نیز آنچه را که بعضی از مفسّرین از آن به نماز عید تعبیر کرده‌اند نیز شامل می‌شود.

﴿بَلْ تُؤْثِرُونَ ٱلْحَيَوٰةَ ٱلدُّنْيَا﴾ حضرت عبدالله بن مسعود فرموده است که

علّت ترجیح دنیا بر آخرت در میان عموم مردم این‌است که نعمت و راحتی دنیا نقد و حاضر است، و نعمت و راحتی آخرت از چشم و نظر غایب و نسیه است، مردم ناآشنا از حقیقت، حاضر را بر غایب و نقد را بر نسیه ترجیح داده‌اند، که این سبب زیان دایمی آنها قرار گرفته است، و به جهت نجات از این خسارت خداوند به واسطه‌ی انزال کتابها و ارسال رسل نعمتها و راحتی‌های آخرت را چنان توضیح داده است که گویا آنها حاضر و موجوداند، و نشان داد که آنچه را شما نقد تصوّر کرده اختیار می‌کنید، کالایی بی‌ارزش، ناقص و فانی است، کار انسان عاقل نیست، که دل به چنین اموری ببندد، و نیروی خود را برای آن صرف کند، و برای توضیح این حقیقت می‌فرماید.

﴿وَ ٱلْأَخِرَةُ خَيْرٌ وَ أَبْقَىٰٓ﴾ به ترجیح دهندگان دنیا بر آخرت هشدار می‌دهد، که اندکی به هوش باشند، که چه چیزی را می‌گزینند، و چه چیزی را ترک می‌کنند، دنیایی که شما فریفته‌ی آن شده‌اید، اوّلاً بزرگترین راحتی و لذّت آن خالی از رنج و غم نیست، ثانیاً قرار و ثباتی ندارد، شاه امروز گدای فردا، جوان نیرومند امروز پیر و عاجز فرداست، که اینها را شب و روز مشاهده می‌کنید، برخلاف آخرت که از هر دو عیب فوق پاک است، همه‌ی نعمات و راحتیهای آن ابدی و کامل است، و هیچ تناسبی با نعمات و راحتی‌های دنیا ندارد، و بالاتر این‌که آن «أَبْقَىٰٓ» یعنی ابدی و دایمی است، انسان اگر قدری بیاندیشد و اگر به او گفته شود که در جلوی شما دو منزل هست: یکی ساختمان بزرگ که به تمام ساز و برگ و اثاثیه مجهّز است، دوم یک منزل گِلی که فاقد وسایل فوق هست، و به شما اختیار داده می‌شود که یا باید این ساختمان را برای یک یا ده ماه انتخاب نمایی و سپس تخلیه کنی و یا آن منزل گِلی را برگزینی که مِلک همیشگی شماست، انسان هوشیار کدامیک را ترجیح می‌دهد.

مقتضای آن این است که اگر نعمتهای آخرت بالفرض ناقص و پایین‌تر از نعمتهای دنیا می‌بودند به علّت دوام و بقا قابل ترجیح می‌باشند، در صورتی که در مقابل نعمتهای دنیا بهتر، بالاتر، ابدی و دایمی هستند، پس کدام احمق و بد نصیبی است که آنها را رها کرده می تواند نعمتهای دنیا را ترجیح دهد.

﴿إِنَّ هَـٰذَا لَفِى ٱلصُّحُفِ ٱلْأُولَىٰ ۝ صُحُفِ إِبْرَٰهِيمَ وَ مُوسَىٰ﴾ یعنی تمام مضامین این سوره یا مضمون اخیر، خیر و ابقیٰ بودن آخرت در مقابل دنیا، در صحیفه‌های گذشته هم موجود بود که آن را چنین بیان نمود که در صحیفه‌های حضرت ابراهیم و حضرت موسیٰ علیهما السلام هم این مضمون وجود داشت، قبل از تورات چند صحیفه، به حضرت موسیٰ علیه السلام داده شده بود که به آنها اشاره شده است، یا امکان دارد مقصود از صحف موسیٰ تورات باشد.

مضامین صحف ابراهیمی

آجری از حضرت ابوذر غفاری روایت کرده است که او از رسول خدا ﷺ سؤال کرد: صحیفه‌های حضرت ابراهیم چگونه و چه بودند؟ آن‌حضرت ﷺ در پاسخ فرمود: در آنها امثال عبرت بیان شده بود، در مثالی به پادشاه ظالمی خطاب شده است که ای مسلّط شونده بر مردم و مغرور و مبتلا، بدین جهت به تو سلطنت ندادم که تو در دنیا مال را روی مال انباشته کنی، دادن اقتدار بدین جهت بود که نگذاری فریاد مظلومی به من برسد؛ زیرا قانون من این است که فریاد مظلوم را رد نمی‌کنم، اگر چه از زبان کافری برآید.

و در مثال دیگر عموم مردم را مورد خطاب قرار داده است، که کار عاقل چنین است که اوقات خود را به سه قسمت تقسیم کند: یکی وقت

عبادت خدا و مناجات به دربار او باشد، دوم برای محاسبه‌ی اعمال خویش و تدبّر و فکر، در عظمت قدرت و صنعت خدا، سوم برای تحصیل ضروریات زندگی و انجام نیازهای طبعی.

و فرمود: برای عاقل ضروری است که از احوال زمان خود آگاه باشد، و به کارهای مقصودی مشغول گردد، زبان خویش را در کنترل خود درآورد، و کسی که کلام خود را و عمل خود بشمارد، کلامش خیلی کم و فقط در کارهای ضروری به کار رود.

مضامین صحف حضرت موسی علیه‌السلام

حضرت ابوذر می‌فرماید، سپس من عرض کردم در صحف موسی علیه‌السلام چه بود؟ فرمود: در آنها فقط عبرت بود که از آن‌جمله موارد ذیل است:

در تعجّبم نسبت به کسی که به مردن، یقین دارد، باز هم دل به خوشیها سپرده است، و تعجبم از کسی که به تقدیر، ایمان دارد، و باز عاجز و درمانده و غمگین باشد، و در تعجّبم از کسی که به حساب آخرت یقین دارد و از عمل دست برداشته بنشیند.

حضرت ابوذر می‌فرماید، باز سؤال کردم: آیا از آن صحیفه‌ها در وحی که بر شما نازل می‌شود چیزی آمده است؟ فرمود: ای ابوذر! این آیات را بخوان: ﴿**قَدْ أَفْلَحَ مَن تَزَكَّىٰ ○ وَ ذَكَرَ ٱسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّىٰ**﴾ تا آخر سوره‌ی «اعلیٰ»[1].

تمت سورة الاعلی بحمد الله تعالیٰ لیلة الاحد ۱۸ شعبان سنه ۱۳۹۱ هـ

و تمت الترجمة بعد طلوع الشمس من یوم الخمیس ثانی عشر من رجب المرجب سنه ۱۴۱۰ هـ

* * *

---

۱ - قرطبی.

سورة الغاشية

سورة الغاشيـة مكية و هـى ست و عشـرون آية

سوره غاشيه در مكّه نازل شده و داراى بيست و شش آيه مى باشد

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

شروع به نام خداى بى‌حد مهربان و بى‌نهايت رحيم

هَلْ أَتَىٰكَ حَدِيثُ ٱلْغَـٰشِيَةِ ﴿١﴾ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَـٰشِعَةٌ ﴿٢﴾ عَامِلَةٌ

آيا رسيده است به‌تو خبر پوشنده. چقدر صورت در آن‌روز ذليل شونده است. زحمتكش

نَّاصِبَةٌ ﴿٣﴾ تَصْلَىٰ نَاراً حَامِيَةً ﴿٤﴾ تُسْقَىٰ مِنْ عَيْنٍ ءَانِيَةٍ ﴿٥﴾ لَّيْسَ

مانده. مى‌افتد در آتش بى‌نهايت گرم. نوشانده مى‌شوند از چشمه‌ى جوشانده. نيست

لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِن ضَرِيعٍ ﴿٦﴾ لَّا يُسْمِنُ وَ لَا يُغْنِى مِن جُوعٍ ﴿٧﴾

براى آنها خوراكى غير از درخت خاردار. كه فربه نمى‌كند و نه دفع مى‌كند گرسنگى را.

وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاعِمَةٌ ﴿٨﴾ لِّسَعْيِهَا رَاضِيَةٌ ﴿٩﴾ فِى جَنَّةٍ عَالِيَةٍ ﴿١٠﴾

چقدر صورت در آن روز تر و تازه است. كه به‌زحمت خود راضى است. در باغ بلند.

لَّا تَسْمَعُ فِيهَا لَـٰغِيَةً ﴿١١﴾ فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ ﴿١٢﴾ فِيهَا سُرُرٌ

نمى‌شنوند در آن بيهودگى. در آن هست چشمه‌ى جارى در آن هست تختهاى

مَّرْفُوعَةٌ ﴿١٣﴾ وَأَكْوَابٌ مَّوْضُوعَةٌ ﴿١٤﴾ وَنَمَارِقُ مَصْفُوفَةٌ ﴿١٥﴾ وَ زَرَابِىُّ

بلند. و ليوانها در جلو گذاشته. و متكاهاى ترتيب داده. و هست فرشهاى

مَبْثُوثَةٌ ﴿۱۶﴾ أَفَلَا يَنظُرُونَ إِلَى ٱلْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ ﴿۱۷﴾ وَ إِلَى ٱلسَّمَآءِ
گسترده. آیا نمی‌نگرند به سوی شتر، که چگونه آفریده شده. و به سوی آسمان که

كَيْفَ رُفِعَتْ ﴿۱۸﴾ وَ إِلَى ٱلْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ ﴿۱۹﴾ وَ إِلَى ٱلْأَرْضِ كَيْفَ
چگونه بلندکرده شده است. وبه سوی کوهها که چگونه نصب شده‌اند. وبه سوی زمین که چگونه

سُطِحَتْ ﴿۲۰﴾ فَذَكِّرْ إِنَّمَآ أَنتَ مُذَكِّرٌ ﴿۲۱﴾ لَّسْتَ عَلَيْهِم
گسترانیده شده‌است. پس تو نصیحت کن که کار تو نصیحت کردن است. نیستی تو بر آنها

بِمُصَيْطِرٍ ﴿۲۲﴾ إِلَّا مَن تَوَلَّىٰ وَكَفَرَ ﴿۲۳﴾ فَيُعَذِّبُهُ ٱللَّهُ ٱلْعَذَابَ
نگهبان. مگر کسی که اعراض کرد، و کافر شد. پس عذاب می‌دهد او را خدا عذاب

ٱلْأَكْبَرَ ﴿۲۴﴾ إِنَّ إِلَيْنَآ إِيَابَهُمْ ﴿۲۵﴾ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُم ﴿۲۶﴾
بزرگی. یقیناً به سوی ماست بازگشت آنها. باز یقیناً بر ماست حساب آنها

خلاصه‌ی تفسیر

آیا خبر واقعه‌ی احاطه کننده عمومی به تو رسیده است؟ (مقصود از این واقعه قیامت است که اثر آن تمام عالم را احاطه خواهد کرد، هدف از این استفهام تشویق است، که بواسطه‌ی آن اهمّیّت شنیدن کلام در شنونده پدید می‌آید، در آینده در مقام جواب، تفصیل این خبر آمده است، یعنی) بسیاری از صورتها در آن روز ذلیل، مصیبت کشیده و خسته (و درمانده) می‌باشند، (و) در آتش سوزان داخل می‌گردند، و از چشمه‌ی آبجوش نوشانیده می‌شوند، (و) غیر از درختی خاردار غذایی نصیبت آنها نمی‌شود، که نه موجب فربه شدن خورنده‌ی آن می‌شود و نه گرسنگی او را از بین می‌برد، (نه ارزش غذا بودن را داراست و نه ارزش دفع کردن گرسنگی را، و مقصود از مصیبت کشیدن پریشان و سرگردان شدن در حشر و دست و پابسته به «سلاسل و اغلال» و بالا رفتن بر کوههای دوزخ که در اثر آن

حصول خستگی بدهی است، و چشمه‌ی آب جوش همان است که در آیات دیگر از آن به «حمیم» یاد شده است، و از این آیه معلوم می‌شود که این‌هم در آنجا چشمه‌ای دارد، و منظور از این‌که می‌فرماید در آنجا غیر از ضریع غذایی نمی‌باشد، آن است که غذایی لذیذ در آنجا نمی‌باشد، و مانند ضریع شامل شدن زقّوم یا غسلین در غذای آنها با این منافی نیست، و مراد از صورتها، صاحبان صورت می‌باشند، این وضع دوزخیان بود، در آینده حالت اهل بهشت بیان می‌گردد، یعنی) بسیاری از صورتها در آن روز با رونق (و) به برکت کارهای نیک خود تر و تازه می‌باشند، و در بهشت برین جای دارند، و سخن لغوی در آنجا نمی‌شنوند، و در آن بهشت چشمه‌های جاری وجود دارد، (و) در آن تختهایی بلند به ترتیب نهاده شده است، و لیوانها نهاده می‌باشند، (این وسایل نزد او گذاشته شده است، تا هرگاه که دلش می‌خواهد در رسیدن به آن، درنگ نشود،) و متّکاها با ردیف می‌باشند، و نیز در همه جا فرشهایی گسترده شده است، (تا در هر کجا که بخواهد استراحت کند، و نیاز به رفتن از جایی به جای دیگر نباشد، و این تفصیل جزاست، و کسانی که باوجود شنیدن این مضامین از قیامتی که متضمّن همه این وقایع می‌باشد انکار می‌کنند، این از اشتباه آنان ناشی می‌شود، چه!) آیا شتر را نمی‌نگرند که به گونه‌ی عجیبی آفریده شده است (که هیأت و خاصیتش نسبت به حیوانهای دیگر عجیب است) و آسمان را نمی‌بینند که چگونه بلند کرده شده است، و کوهها را نمی‌بینند که چگونه نصب شده‌اند، و زمین را نمی‌بینند که چگونه فرش شده است، (با مشاهده‌ی همه‌ی اینها بر قدرت خداوند متعال پی نمی‌برند، تا که بر بعث یعنی قادر بودن او بر قیامت را بفهمند، و تخصیص به این چهار چیز از آنجا ناشی می‌شود که مردم عرب در آن زمان بیشتر در بیابانها نشست و برخاست داشتند، و در آن زمان شتر در جلوی چشمانشان، آسمان بر بالای

سرهایشان، زمین زیر پاهایشان و کوهها دور و برشان را فراگرفته بود، لذا به تدبّر در این علامات دستور داده شد، وقتی که آنها باوجود اقامه‌ی دلایل فوق فکر نمی‌کنند) پس شما (هم زیاد در اندیشه‌ی آنان نباشید، بلکه فقط) نصیحت کنید؛ زیرا شما فقط نصیحت کننده هستید، (و) شما بر آنها تسلّط ندارید، (تا بیشتر به فکرشان باشید،) آری، اگر کسی اعراض کند و کفر ورزد، پس خداوند او را در آخرت سزای بزرگی خواهد داد؛ (زیرا که) برگشت به سوی ماست، حساب پس گرفتن نیز بر عهده‌ی ماست (پس شما بیشتر از این در اندیشه‌ی آنان نباشید.)

معارف و مسایل

﴿وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ ○ عَامِلَةٌ نَّاصِبَةٌ﴾ در قیامت دو گروه مؤمن و کافر از هم جدا می‌شوند، صورتهایشان جداگانه شناخته می‌شود، در این آیه یکی از احوال صورت کفّار را این بیان نمود که آنها «**خاشعه**» می‌باشند، خشوع به معنای خم و ذلیل شدن است. و مقصود از خشوع در نماز این است که نزد خداوند خم گردد، و آثار ذلّت و خواری را بر وجود خود عارض گرداند، کسانی که در دنیا به دربار خدا خشوع و تذلّل اختیار نکردند، سزای آنها در قیامت این است که آثار ذلّت و رسوایی بر صورتهایشان نمایان می‌گردد.

حالت دوم و سوم عارض بر صورتهای آنها این بیان شده است که، «**عاملة ناصبة**» می‌باشند، معنای لفظی «عاملة» زحمت کش است، و در محاورات، عامل و عامله به کسی گفته می‌شود که در اثر عمل و زحمت خسته و کوفته باشد، و «ناصبه» از نصب مشتق است که معنای آن هم مبتلا شدن به تعب، مشقّت و خستگی است، این دو حالت کفّار و مجرمین که در اثر عمل و زحمت خسته و کوفته می‌باشند، به ظاهر حالت دنیوی آنهاست؛

زیرا که در آخرت عمل و زحمتی وجود ندارد، بنابر این علّامه قرطبی و عدّه‌ای دیگر از مفسّرین مفهوم آن را چنین بیان نموده‌اند، که حالت اولی که بر صورتهای‌شان آثار ذلّت و خواری نمایان می‌شود، در آخرت است، و دو حالت عامله و ناصبه در دنیا برایشان پیش می‌آید؛ زیرا بسیاری از کفّار و فجّار در طرق باطل و عبادات مشرکانه، در این جهان مجاهده و ریاضت می‌کشند، جوگیان هندو و راهبان مسیحی با اخلاص، در تلاش رضای خدا به عبادت و ریاضت مشغولند، که در این سلسله زحمتهای شاقّی را تحمّل می‌کنند، ولی آن عبادات به علّت مشتمل بودنش بر رویه مشرکانه و روشهای باطل، در نزد خداوند از اجر و ثوابی برخوردار نیستند، پس صورتهای آنها در دنیا عامله و ناصبه می‌باشند، و در آخرت سیاهی ذلّت و خواری آنها را فرا می‌گیرد.

حضرت امام حسن بصری رحمه الله روایت کرده است: وقتی حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه به کشور شام مشرّف شد، راهبی نصرانی که شخص کهنسالی بود نزد او آمد و طبق مذهب خویش مشغول عبادت، ریاضت و زحمت بود، و در اثر زحمت صورتش متغیّر شده بود، بدنش خشک و لباسش ژولیده و بد هیأت بود، وقتی که فاروق اعظم رضی الله عنه او را دید، به گریه افتاد، مردم سبب گریه را جویا شدند، فرمود: من بر حالت این پیرمرد تأسّف می‌خورم که این بیچاره برای هدفی زحمت و جانفشانی کشیده، امّا به آن هدف یعنی رضای خداوند نایل نشده است، و آنگاه حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه این آیه را تلاوت فرمود: ﴿وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَـٰشِعَةٌ ○ عَامِلَةٌ نَّاصِبَةٌ﴾[1].

﴿نَاراً حَامِيَةً﴾، «حامیه» به معنای گرمی است، و گرم شدن آتش، حالت طبیعی اوست، سپس بیان کردن صفت خاصه دال بر این است که گرمی آن آتش هیچ نقصان نمی‌یابد و تمام نمی‌شود، بلکه حامیه بودن آن دایمی است.

۱- قرطبی.

﴿لَّيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِن ضَرِيعٍ﴾ یعنی طعام اهل جهنّم غیر از ضریع چیز دیگری نمی‌باشد، «ضریع» در دنیا نوعی گیاه خارداری است، که بر زمین پهن می‌شود، و هیچ حیوانی به سوی آن نمی‌رود، خاردار، بدبو و زهرآلود است[۱].

درخت سبز در جهنّم!

در اینجا نباید به شبهه افتاد که درخت از آتش می‌سوزد، پس چگونه در جهنّم می‌روید و باقی می‌ماند؛ زیرا خالق و مالکی که آن را در دنیا با آب و هوا پرورش می‌دهد، این توان را هم دارد که در جهنّم غذای آن را از آتش تهیّه بنماید، و از آن پرورش یابد.

پاسخ به یک شبهه

در قرآن کریم در باره‌ی غذای اهل جهنّم چیزهای مختلفی ذکر شده است، در اینجا «ضریع» را غذای آنها قرار داده است، در جای دیگر «زقوم» و در جایی «غسلین» را غذای آنها دانسته است، پس آنچه در اینجا به صورت حصر بیان شده است که به اهل جهنّم غیر از ضریع غذای دیگری داده نمی‌شود، این حصر در مقابل آن غذایی است که خوشگوار و شایستگی جزو بدن شدن را داشته باشد، و ضریع به صورت تمثیل بیان شده است، مقصود این است که به اهل جهنّم خوراکی که قابلیت غذا شدن را داشته باشد، داده نمی‌شود، بلکه چیزهای مضر و مشقّت آور امثال ضریع به آنها داه می‌شود، و هدف حصر ضریع نیست، بلکه شامل زقّوم و غسلین هم می‌شود.

علّامه قرطبی فرموده است که احتمال می‌رود برای اهل طبقات مختلف دوزخ، غذاهای مختلفی باشد، در جایی به آنها ضریع، در جایی

---

۱ - کذا فسره عکرمه و مجاهد، قرطبی.

دیگر زقّوم خلاصه در جایی دیگر غسلین داده شود.

﴿لَّا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِن جُوعٍ﴾ چون در آیات گذشته غذای اهل جهنّم ضریع بیان گردید، کفّار اهل مکّه گفتند، شتران ما با خوردن ضریع کاملاً فربه می‌شوند، در جواب آنها فرمود: ضریع جهنّم را بر ضریع دنیا قیاس نتوان کرد؛ زیرا از ضریع آنجا نه آدمی فربه می‌شود و نه گرسنگی از او دفع می‌گردد.

﴿لَا تَسْمَعُ فِيهَا لَاغِيَةً﴾ یعنی در بهشت سخن و کلامی که مشتمل بر لَغْویات و بیهودگی و دلخراشی باشد، به گوش اهل بهشت نمی‌رسد، این شامل کلمات کفرآمیز و باطل هم می‌شود، نیز شامل فحش، دشنام، افترا، تهمت و بهتان که با شنیدن آنها به انسان اذیت برسد می‌باشد، و در آیه‌ی ۲۵ از سوره‌ی «واقعه» فرموده است: ﴿لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْواً وَ لَا تَأْثِيماً﴾ یعنی اهل بهشت در آن، سخن بیهوده یا اتهام آوری نمی‌شنوند، علاوه بر این، این مطلب در چندین جای دیگر از قرآن آمده است، از این معلوم می‌شود که سخنان اتهام‌آور و بی‌ارتباط، موجب اذیت و آزار می‌باشند، بنابر این قرآن در ذکر احوال اهل جنّت با اهتمام بیان نمود که چنین کلماتی هرگز به گوش آنها نمی‌رسد، تا دل آنها رنجیده نشود.

بعضی از آداب معاشرت

﴿وَأَكْوَابٌ مَّوْضُوعَةٌ﴾، «أکواب» جمع کوب است که به ظرف آب خوردن مانند لیوان و غیره اطلاق می‌شود، در صفت اکواب با ذکر لفظ موضوعه، نزدیک به ترتیب نهاده شده است، باب مهمی از آداب معاشرت را بیان نمود، که باید ظرف مخصوص خوردن آب، نزدیک آب به جای خودش نهاده شود، در صورتی که اگر در جایی دیگر نهاده شود که هنگام نیاز به آب، در جستجوی آن قرار گیرند، آزار دهنده است، لذا دارای اهمّیّت است

که کالاهای مورد نیاز و ضروری خانه مانند لیوان، کاسه، حوله و غیره که به درد همه می‌خورند، باید در سر جای خودش نهاده شوند، و هر کسی بعد از استعمال، آن را در جای خودش بگذارد، تا به دیگران اذیت نرسد،این اشاره از لفظ موضوعه بدین جهت استخراج شد که خداوند متعال آن را برای راحت و آسایش اهل جنّت با اهتمام بیان فرمود، که ظروف آب خوردن نزدیک آب گذاشته شده‌اند، که در آنجا به آنها نایل می‌گردند.

﴿**أَفَلَا يَنظُرُونَ إِلَى ٱلْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ**﴾ بعد از بیان احوال قیامت و جزا و سزای مؤمن و کافر، معاندین جاهل را که از روی حماقت خویش قیامت را انکار می‌کردند و زندگی بعد از مردن و خاک شدن برای آنها بعید از عقل متصّور می‌شد، متوجّه کرد که در چند چیز از علایم قدرت او فکر و اندیشه کنند، و نشانی‌های قدرت او و تعالیٰ در آسمان و زمین، بی‌شمار هستند، که از آن‌جمله در اینجا چهار چیز که با وضع زندگی اعراب بادیه نشین مناسبت داشتند، ذکر گردید؛ زیرا آنان سوار بر شتر مسافتهای طولانی را طی می‌کردند، که در آن وضعیت، از همه نزدیکتر به او شتر می‌باشد، و در بالا آسمان و پایین زمین، جلو و عقب، راست و چپ رشته کوهها پس به آنها دستور داده شد که در همین چهار چیز بیاندیشید، و بقیه‌ی آیات قدرت را کنار بگذارید، اگر در این چهار چیز تأمّل کنید، قدرت حق تعالیٰ را در همه چیز مشاهده خواهید کرد.

شتر نسبت به سایر حیوانات از ویژگیهایی برخوردار است که می‌توانند برای صاحب اندیشه آیینه قدرت و حکمت حق تعالی واقع شود، اوّلاً بزرگترین حیوان به اعتبار شکل و هیأت برای عرب، خود شتر است، فیل در آنجا نبود، ثانیاً خداوند این حیوان عظیم‌الجثه را به گونه‌ای آفریده است که وحشی‌های عرب و مفلسان‌شان در نگهداری و پرورش دادن این حیوان، با مشکل مواجه نمی‌شوند؛ زیرا وقتی در بیابان رها شود

نیست که مالک آن را بشکند، و غذای آن مانند فیل و حیوانات دیگر نیست که به دست آوردنش سنگین قرار گیرد.

در صحراهای عربستان آب بسیار کمیاب است، همه جا و همیشه میسر نمی‌شود، خداوند به قدرت خویش در شکم شتر تانکر پس‌اندازی گذاشته است، که می‌تواند با نوشیدن آب برای هفت یا هشت روز ذخیره کند، و به تدریج حسب نیاز از آن استفاده کند، برای سوار شدن بر این حیوان بسیار بلند، نیاز به نردبان بود، امّا حق تعالیٰ پاهای او را دارای سه بند قرار داده است که در هر پا دو زانو گذاشته است، که آنها را جمع می‌کند و می‌نشیند، که سوار شدن و پایین آمدن بر آن آسان می‌شود، و به قدری زحمتکش هست که از همه‌ی حیوانها باری سنگینتر بر می‌دارد.

در بیابانهای عرب در تابستان به علّت گرما سفر خیلی مشکل است، خداوند شتر را چنان خلق کرده که تمام شب راه می‌رود، و چنان افتاده طبع است، که اگر دختر کوچکی مهار او را بگیرد هر کجا که می‌خواهد می‌تواند آن را ببرد، علاوه بر این، خصوصیات دیگری هم دارد که به انسان درس قدرت و حکمت بالغه خداوند را می‌دهد.

در پایان سوره به خاطر تسلّی رسول خداﷺ فرمود: ما شما را بر آنها تسلّط نبخشیدیم تا همه را مؤمن بگردانی، ﴿لَّسۡتَ عَلَيۡهِم بِمُصَيۡطِرٍ﴾ بلکه وظیفه شما فقط تبلیغ و نصیحت آنان است، ضمن انجام آن اندیشه‌ای نداشته باشید حساب، کتاب، جزا و سزای آنها با ما خواهد بود.

تمت سورة الغاشية بحمدالله ليلة يوم الاثنين ۱۹ شعبان سنه ۱۳۹۱هـ

تمت الترجمة قبيل اذان الصبح من ليلة الاحد خامس عشر رجب سنه ۱۴۱۰هـ و نسأل الله أن يوفقنا لإتمام الباقي و ما ذلك عليه بعزيز.

* * *

سورة الفجر

سورة الفجر مكية و هی ثلثون آية

سوره فجر در مکه نازل شده و دارای سی آیه می‌باشد

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

شروع به نام خدای بی‌حد مهربان و بی‌نهایت رحیم

وَالْفَجْرِ ﴿۱﴾ وَ لَيَالٍ عَشْرٍ ﴿۲﴾ وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ ﴿۳﴾ وَالَّيْلِ إِذَا يَسْرِ ﴿۴﴾

قسم به فجر. و به‌شبهای ده‌گانه. و به جفت و طاق. و قسم به شب وقتی که برود.

هَلْ فِی ذٰلِكَ قَسَمٌ لِذِی حِجْرٍ ﴿۵﴾ أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ ﴿۶﴾

هست در این چیزها قسم کامل برای عاقلان. آیا ندیدی که چه کرد رب تو با قوم عاد.

إِرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ ﴿۷﴾ الَّتِی لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِی الْبِلٰدِ ﴿۸﴾ وَ ثَمُودَ الَّذِينَ

که‌در ارم بودند صاحبان ستونها. که ساخته نشده بود مانند آنها در شهرها. و با ثمود که

جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ ﴿۹﴾ وَ فِرْعَوْنَ ذِی الْأَوْتَادِ ﴿۱۰﴾ الَّذِينَ طَغَوْا

تراشیدند سنگها را در وادی. وبا فرعون صاحب میخ‌ها. همه‌اینها بودند که سر بلند کردند

فِی الْبِلٰدِ ﴿۱۱﴾ فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفَسَادَ ﴿۱۲﴾ فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ

در شهرها. پس زیاد فساد کردند در آنها. پس فرو کوفت بر آنها ربّ تو تازیانه

عَذَابٍ ﴿۱۳﴾ إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ ﴿۱۴﴾ فَأَمَّا الْإِنسٰنُ إِذَا مَا ابْتَلٰهُ رَبُّهُ

عذاب را یقیناً ربّ تو به کمین‌گاه است. امّا انسان هرگاه بیازماید او را، ربّ او،

فَأَكْرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّيَ أَكْرَمَنِ ﴿۱۵﴾ وَ أَمَّآ إِذَا مَا ابْتَلَىٰهُ
پس عزّت‌بدهد به‌او ونعمت، می‌گوید ربّ من به من‌عزّت داده‌است. ولی‌هرگاه‌بیازماید او را

فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّيَ أَهَٰنَنِ ﴿۱۶﴾ كَلَّا بَل
پس تنگ کند بر او رزق او را، پس می‌گوید ربّ من مرا ذلیل کرده است. هرگز نه، پس شما

لَّا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ ﴿۱۷﴾ وَ لَا تَحَٰضُّونَ عَلَىٰ طَعَامِ الْمِسْكِينِ ﴿۱۸﴾
با عزّت نگهداری نمی‌کنید یتیمان را. و یکدیگر را ترغیب نمی‌کنید به غذا دادن مساکین.

وَ تَأْكُلُونَ التُّرَاثَ أَكْلاً لَّمّاً ﴿۱۹﴾ وَ تُحِبُّونَ الْمَالَ حُبّاً جَمّاً ﴿۲۰﴾ كَلَّآ إِذَا
و می‌خورید مال مرده را کاملاً. و دوست می‌دارید مال را از ته دل. هرگز نه، وقتی که

دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكّاً دَكّاً ﴿۲۱﴾ وَ جَآءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفّاً صَفّاً ﴿۲۲﴾ وَ جِاْيٓءَ
پَست کرده‌شود زمین کوبیده کوبیده. و بیاید ربّ تو و فرشته صف بسته. وآورده می‌شود

يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنسَٰنُ وَ أَنَّىٰ لَهُ الذِّكْرَىٰ ﴿۲۳﴾ يَقُولُ
آن روز جهنّم، آن روز به فکر می‌افتد انسان، و کجاست برای او فکر کردن. می‌گوید

يَٰلَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي ﴿۲۴﴾ فَيَوْمَئِذٍ لَّا يُعَذِّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ ﴿۲۵﴾
ای‌کاش! جلومی‌فرستادم‌در زندگی‌خود. پس‌درآن‌روز عذاب‌نمی‌دهد مانندعذاب‌او کسی.

وَ لَا يُوثِقُ وَ ثَاقَهُ أَحَدٌ ﴿۲۶﴾ يَٰأَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ﴿۲۷﴾ ارْجِعِيٓ إِلَىٰ
و نمی‌بندد مانند بستن او کسی. ای آن نفسی که اطمینان یافته‌ای. برگرد به سوی

رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً ﴿۲۸﴾ فَادْخُلِي فِي عِبَٰدِي ﴿۲۹﴾ وَ ادْخُلِي
پروردگارت خشنود و او از تو خشنود. باز داخل بشو، در بندگانم. و داخل بشو

جَنَّتِي ﴿۳۰﴾
در بهشتم.

خلاصه‌ی تفسیر

قسم به فجر و شبهای دهگانه (ذی الحجه که دارای فضیلت بی‌نهایتی هستند «کذا فسر فی‌الحدیث») و قسم به جفت و طاق (مقصود از جفت تاریخ دهم ذوالحجه و از طاق نهم آن است، «کذا فی‌الحدیث» و در حدیثی دیگر آمده است که مراد از آن نمازها هستند که رکعات بعضی جفت و رکعات بعضی دیگر طاق هستند، و حدیث قبلی از نظر روایت اصح دانسته شده است[1] و از نظر درایة هم ترجیح دارد؛ زیرا چیزهایی که در این سوره به آنها قسم یاد شده از قبیل زمان و اوقات هستند، و «شفع و وتر» در میان نیز اگر از اوقات باشند، مناسبتی واضح دارند، و امکان دارد که چنین تطبیق شود که مراد از «شفع و وتر» هر آن جفت و طاق باشند که شایسته تعظیم هستند، که شامل اوقات و ایام و عدد رکعات نماز هم می‌شود) و قسم به شب که برود، (بگذرد، کقوله تعالی فی آیة ۳۳ من سورة «المدثر» ﴿**وَاللَّيْلِ إِذْ أَدْبَرَ**﴾ سپس به صورت جمله‌ای معترضه به جهت تأکید با عظمت بودن این قسم را بیان می‌فرماید، که) آیا قسمهایی که یاد شدند برای عاقلان کافی هستند (این استفهام برای تقریر و تأکید است، یعنی هر یکی از این قسمها برای تأکید کلام کافی است، اگر چه تمام قسمهای مذکور در قرآن هم چنین هستند، امّا به جهت مزید اهتمام کافی بودن اینها را تصریح نمود، کما مر فی قوله تعالیٰ فی آیه ۷۶ من سورة «الواقعه» ﴿**وَ إِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ**﴾ جواب قسم مقدّر است به این معنی که به منکران حتماً سزا داده خواهد شد، کما فی «جلالین» که کلام بعدی قرینه‌ای بر آن است، که متضمّن تعذیب منکرین سابقین می‌باشد، یعنی) آیا نمی‌دانید که پروردگار شما با قوم «عاد» یعنی قوم «ارم» چه برخوردی کرد که قد و قامتشان مانند ستون و عمود، بلند بود، از جهت نیرو و قدرت کسی مانند آنها در تمامی شهرها

---

۱ - کذا فی الروح.

آفریده نشده است، (دو لقب برای این قوم ذکر شد: یکی «عاد» و دیگری «ارم»؛ زیرا عاد پسر عاص است و او پسر ارم و او پسر سام بن نوح، پس گاهی به نام پدر عاد و گاهی به نام پدربزرگ «ارم» می‌نامند، و این ارم پسر دیگری هم دارد به نام «عابر» و پسر عابر ثمود است، که قوم ثمود هم مشهور است، پس عاد به واسطه‌ی عاص و ثمود توسط عابر به یک پشت می‌رسند، و قید ارم را در اینجا بدین جهت اضافه کرد که در قوم عاد دو طبقه وجود داشت: یکی متقدّمین که به آنها عاد اولیٰ می‌گویند، و دوم متأخّرین که به آنها عاد أُخریٰ گفته می‌شود، پس با اضافه کردن ارم اشاره شد که مقصود از آن، عاد اولیٰ است؛ زیرا به سبب قرب و کمی وسایط، ارم بر عاد اولی اطلاق می‌شود[1]) و (پس از عاد دامنه‌ی سخن را به دیگر ملل هلاک شده می‌رساند با این عبارت که آیا اطّلاع دارید؟) که خداوند با قوم ثمود که در وادی القریٰ سنگها (کوه) را می‌تراشیدند (و منزل درست می‌کردند) چه رفتاری کرد؟ (وادی القریٰ نام یکی از شهرهای آنها بود، چنان که نام یکی دیگر از شهرها حجر بود و همه در میان حجاز و شام قرار داشتند، که محل سکونت قوم ثمود بودند[2]) و با فرعون، صاحب میخها، (در «در منثور» از ابن مسعود، سعید بن جبیر، مجاهد، حسن و سدی در تفسیر این آیه منقول است که هرگاه کسی را مورد مجازات قرار می‌داد، با چهار میخ به صورت چهار دست و پای او را میخکوب می‌کرد و مجازات می‌داد که تفسیر آن در سوره‌ی «ص» گذشت. در آینده صفت همه را به صورت مشترک بیان می‌نماید که) آنها ضمن سربلند کردن در شهرها فساد بسیاری را در آنها برپا کرده بودند، پس پروردگارت تازیانه عذاب را بر آنها بارانید، (عذاب نازل نمود، سپس از عذاب به تازیانه و از نازل کردنش به

---

۱ - کذا فی‌الروح و هذا التحقیق عندی قاضی علیٰ ما سبق فی‌الاعراف و النجم، والله اعلم.
۲ - کذا فی بعض التفاسیر.

بارانیدن تعبیر نمود، (سپس علّت این عذاب برای عبرت حاضرین بیان می‌شود، که) یقیناً پروردگارت در کمین (نافرمانان) نشسته است، (که از جمله اقوام مذکور را به هلاکت افکند، و اقوام موجود را عذاب خواهد نمود،) پس (مقتضایش این بود که کفّار عصر حاضر، عبرت می‌گرفتند، و از اعمالی که موجب عذاب می‌شود، اجتناب می‌کردند، ولی) انسان (کافر به جای آن، اعمالی را که موجب عذاب می‌شود، اختیار می‌کند، که ریشه‌ی همه آنها، حبّ دنیاست، چنان که) وقتی پروردگارش (او را) می‌آزماید (در ظاهر) او را اعزاز و اکرام می‌کند، (بطور مثال با دادن مال، مقام و غیره که هدف از آن مشاهده‌ی سپاسگزاری اوست، و بدین جهت آن را از آن به آزمون تعبیر کرد) و ضمن این‌که آن را حق لازم خویش می‌پندارد از روی فخر و غرور) می‌گوید: پروردگارم بر قدر من افزود، (من مقبول بارگاه او هستم، که به من چنین نعمتی عنایت نمود) و وقتی که او را (به گونه‌ای دیگر) می‌آزماید یعنی رزق او را بر او تنگ می‌کند، (که هدف از آن مشاهده صبر و رضای اوست، و بدین جهت از آن به آزمودن تعبیر نمود) پس او (در مقام شکایت) می‌گوید: که پروردگارم از قدرم کاستی پدید آورد (با وجود اینکه استحقاق اکرام داشتم، مرا از نظر انداخت که از نعمتهای دنیوی من کم شد، مقصود این‌که کافر دنیا را مقصود بالذّات می‌پندارد که وسعت آن را دلیل مقبولیّت، و خود را مستحق آن قرار می‌دهد، و تنگی آن را دلیل مردودیّت، و خود را غیر مستحق آن تصوّر می‌کند، پس او دچار دو اشتباه است: یکی مقصود بالذّات قرار دادن دنیا که در اثر آن انکار آخرت و اعراض از آن پدید می‌آید، دوم ادّعای استحقاق که در اثر آن بر وجود نعمت فخر و غرور و ناشکری و بر مصیبت شکوه و بی‌صبری پدید می‌آید، و همه این قبیل اعمال، سبب عذاب هستند، سپس جهت زجر و تنبیه می‌فرماید:) هرگز چنین نیست، (نه دنیا مقصود بالذّات است، و نه وجود و

عدم آن دلیل مقبولیّت و مردودیّت می‌باشد، و هیچ کسی مستحق هیچ گونه اکرامی نیست، و کسی از وجوب صبر و شکر مستثنیٰ نمی‌باشد، در آینده به صورت خطاب به طریق التفات می‌فرماید، که تنها این اعمال در میان شما سبب عذاب نیستند،) بلکه (اعمال دیگری هم در میان شما مذموم و عندالله نامرضی و موجب عذاب است، چنان که) شما قدر یتیمان را پاس نمی‌دارید، (مقصود این‌که به یتیمان اهانت و بر آنها ظلم می‌کنید و اموال آنها را می‌خورید) و دیگران را هم به طعام دادن مساکین ترغیب نمی‌کنید (نه خودشان حقوق واجبه دیگران را ادا می‌کنند، و نه به دیگران می‌گویند تا حقوق واجب را ادا نمایند، عملاً تارک، و اعتقاداً منکر آن، می‌باشند، و برای کافر ترک واجب، موجب ازدیاد عذاب قرار می‌گیرد، و فساد اعتقاد یعنی کفر و شرک اساس اصلی عذاب است) و شما ضمن جمع آوری مال و میراث آن را می‌خورید، (سهمیه‌ی دیگران را هم شما می‌خورید، اگر چه احکام میراث به تفصیل مذکور، در مکّه مکرمه مشروع نبود، ولی اصل میراث، در شریعت ابراهیمی و اسماعیلی پشت در پشت رواج داشت، چنانکه مستحق قرار دادن به فرزندان و دختران دلیل بر این است، که میراث از قبل بوده است که بحث آن در آیه‌ی ۷ از سوره‌ی «نساء» گذشت) و (شما) با مال محبّت زیادی دارید (و اعمال مذکور کلّاً فروع آن هستند؛ زیرا تمام گناهان از حب دنیا ریشه می‌گیرد، الغرض تمام این اعمال قولی، فعلی و حالی، موجب تعذیب هستند، پس حالت انسان این است که با شنیدن مضامین عبرت، به جای این‌که عبرت حاصل کند، اعمالی را اختیار می‌کند که بیشتر موجب عذاب هستند، بنابراین، خداوند آنها را عذاب خواهد داد، کما قال: ﴿إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ﴾ در آینده بر کسانی که این افعال را موجب عذاب نمی‌دانند، زجر و تنبیه آمده است،) هرگز چنین نیست، (که تصوّر کرده‌اید که بر ارتکاب این اعمال عذاب نمی‌آید، بلکه حتماً خواهد

آمد، در آینده وقت جزا و سزا را بیان می‌کند که در آن به آنها عذاب و به اهل طاعت اجر و ثواب می‌رسد، پس فرمود:) وقتی که (اجـزای مـرتفع) زمین (مانند کوه و غیره) کوبیده و لِه می‌شود، و (با زمین بـرابـر) مـی‌گردد (کقوله تعالی: **﴿لَا تَرَىٰ فِيهَا عِوَجاً وَ لَا أَمْتاً﴾**[1]) پروردگار شما و فـرشتگان دسته دسته (به میدان محشر) می‌آیند، (که در زمان حساب خواهد بود، و آمدن حق تعالیٰ از متشابهات است، که حقیقت آن را غیر از خـدا، کسـی نمی‌داند،) و جهنّم در آن روز آورده می‌شود (هم چنان که در **﴿وَ مَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ﴾**[2] گذشت) در آن روز انسان می‌فهمد ولی آن زمان چه جـای فهمیدن است! (آن زمان بر فهمیدن چه فایده‌ای مترتّب است؛ زیـرا آنـجا دارالجزا است نه دارالعمل، در آینده بعد از فهمیدن، قول او را بیان می‌کند کـه) مـی‌گوید: ای کـاش! مـن بـرای زنـدگی اخـروی کـردار نـیکی پـیش می‌فرستادم، پس در آن روز نه کسی در برابر عذاب خدا عذاب دهـنده‌ی دیگری وجود خواهد داشت، و نه کسی قدرت بستن مانند بستن او دارد، (به گونه‌ای سخت مجازات می‌کند و به بند می‌کشد که هیچ گاه کسی دیگری را به چنین مجازات سختی گرفتار نکرده است، و چنین او را به بند نکشـیده است، و این مجازات کسانی است که اعمالی را مرتکب می‌شوند که مستحق عذاب است و به فرمانبرداران خداوند می‌فرماید:) ای روح اطمینان یافته (کسی که به امر حق، یقین و اذعان داشته است، و هیچگونه شکّ و شبهه‌ای در خود نداشته باشد، و تعبیر روح به اعتبار جزء اشرف است) سـپس بـه سوی رحمت پروردگارت بشتاب، به گونه‌ای که تو از او راضی و او از تو راضی می‌باشد، پس برو و در (جمع) بندگان خاص من قرار گیر. (این نیز از نعمتهای روحانی است که چیز بالاتری از آن، جهت مأنـوس گـردانـیدن دوستان وجود ندارد) و وارد بهشت من شو. (در لفظ مـطمئنه، بـه سـوی

---

۱ - طه، ۱۰۷. ۲ - مدثر، ۳۱.

اعمال حسنه‌ی آنها، اشاره شده است، و اشاره به سوی اعمال حسنه و تفصیل اعمال عذاب، شاید بدین جهت است که بیشتر در اینجا هدف متوجّه ساختن اهل مکّه است که مرتکبین چنین اعمالی در آن زمان بیشتر بودند.)

معارف و مسایل

در این سوره، ضمن قسم یاد کردن به پنج چیز مضمونی را با عبارت ﴿إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ﴾ مورد تأکید قرار می‌دهد، یعنی وقوع جزا و سزا بر آنچه که شما در این دنیا انجام می‌دهید لازم و یقینی است، پروردگارتان همه‌ی اعمالتان را زیر نظر دارد، چه آیه‌ی ﴿إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ﴾ را جواب قسم بدانیم یا که جواب را محذوف قرار دهیم.

نخستین چیزی از آن پنج چیز که به آنها قسم یاد شده است، فجر به معنای وقت دمیدن صبح صادق است، امکان دارد که مقصود از آن صبح صادق هر روزی باشد که آن در عالم، انقلاب عظیمی پدید می‌آورد، و آدمی را به سوی قدرت کامل حق تعالیٰ رهنمایی می‌فرماید، و نیز ممکن است که الف و لام در «الفجر» عهد خارجی باشند که مراد از آن فجر روز مخصوصی باشد، قول اوّل یعنی فجر هر روز، از مفسّرین صحابه مانند: حضرت علی، ابن‌عبّاس و ابن‌زبیر منقول است. و در یک روایت از حضرت ابن‌عبّاس آمده است که مراد از آن فجر نخستین روز ماه محرم است که آغاز سال قمری است. و حضرت قتاده نیز چنین تفسیر نموده‌اند.

و بعضی دیگر صبح تاریخ دهم ذی‌الحجه یعنی یوم النحر را مراد گرفته‌اند، و نظر مجاهد و عکرمه نیز همین است. و در روایتی دیگر از حضرت ابن‌عبّاس چنین منقول است وجه تخصیص «یوم النحر» این است که خداوند متعال برای روزها، شب را نیز مقرّر نموده است که طبق اصول اسلامی قبل از روز می‌باشد، فقط یوم النحر چنان روزی است که شبی

ندارد؛ زیرا که شب قبل از یوم النحر، شرعاً شب عرفه قرار گرفته است، از اینجاست که اگر حاجی در روز عرفه یعنی نهم ذوالحجه به مقام عرفات نرسید، اگر در شب دهم تا صبح صادق خود را برساند، وقوف او معتبر و حج او صحیح است، پس معلوم می‌گردد که روز عرفه دو شب دارد، یکی قبل از آن، و دیگری بعد از آن. امّا یوم النحر هیچ شبی ندارد، بنابر این صبح یوم النّحر در تمام ایّام دنیا شأن بخصوصی دارد(۱).

چیز دومی که به آن قسم یاد شده است، ﴿لَيَالٍ عَشْرٍ﴾ یعنی شبهای دهگانه است. نزد حضرت ابن عبّاس، قتاده، مجاهد، سدی، ضحاک و کلبی از ائمّه‌ی تفسیر مراد از آن ده شب اوّل ذوالحجه است؛ زیرا در احادیث برای آنها فضیلتی بزرگ بیان شده است، رسول اللهﷺ فرموده است: عشره‌ی ذوالحجه جهت عبادت در نزد خدا، از همه روزها بهتر است، روزه گرفتن هر روز از آن برابر با روزه‌ی یک سال و عبادت هر شب آنها برابر با شب قدر است(۲).

ابو زبیر از حضرت جابر روایت نموده‌است که خود رسول خداﷺ در تفسیر ﴿وَالْفَجْرِ ۝ وَ لَيَالٍ عَشْرٍ﴾ فرموده است که مراد از آن عشره‌ی ذوالحجه است. و حضرت ابن عبّاس فرموده‌اند: این شبها همان شبهایی هستند که در داستان حضرت موسیٰؑ آمده است که: ﴿وَ أَتْمَمْنَاهَا بِعَشْرٍ﴾(۳) زیرا این ده شب از تمام شبهای سال بهترند.

امام قرطبی فرموده است: از حدیث مذکور که حضرت جابر روایت نموده است، معلوم می‌گردد عشره‌ی ذی‌الحجه بهترین روزها هستند، بنابراین، معلوم می‌شود، ده شب مقرّر برای حضرت موسیٰ نیز همین ده

۱- قرطبی.
۲- رواه الترمذی، ابن ماجه بسند ضعیف عن ابی‌هریره، مظهری.
۳- اعراف، ۱۴۲.

شب بوده‌است.

﴿وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ﴾ معنای لغوی «شفع» جفت و معنای «وتر» طاق و فرد است، در الفاظ قرآن مشخّص نیست که مراد از این جفت و طاق، چیست؟ از ائمّه‌ی تفسیر در این باره اقوال زیادی منقول است، امّا در حدیث مرفوعی که ابو زبیر از حضرت جابر روایت کرده است الفاظ آن از این قرارند:

﴿وَالْفَجْرِ ○ وَ لَيَالٍ عَشْرٍ﴾ هو الصبح و عشر النحر والوتر یوم عرفه و الشفع یوم النحر.

رسول خداﷺ فرمود: مقصود از فجر، صبح و از عشر، عشره نحر (که نخستین عشره‌ی ذوالحجه است) که شامل یوم النحر نیز می‌شود. و فرمود: مراد از وتر روز عرفه و از شفع یوم النحر (دهم ذوالحجه) است.

علّامه قرطبی بعد از نقل این روایت فرموده است که این حدیث از نظر اسناد نسبت به حدیث دیگری که از عمران بن حصین روایت شده است که در آن شفع و وتر را نماز دانسته است، اصح است؛ بنابر این، حضرت ابن عبّاس، عکرمه و نحاس همین را اختیار کرده‌اند که مقصود از شفع یوم النحر، و از وتر یوم عرفه است. و عدّه‌ی دیگر از ائمّه‌ی تفسیر، مانند ابن سیرین، مسروق، ابوصالح و قتاده فرموده‌اند: مراد از شفع کل مخلوقات است؛ زیرا خداوند همه را جفت جفت آفریده است، چنان که فرموده است: ﴿وَ مِن كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ﴾[1] یعنی همه چیز را جفت آفریدم، مانند کفر و ایمان، شقاوت و سعادت، نور و ظلمت، لیل و نهار، سردی و گرمی، آسمان و زمین، جن و انس، مرد و زن که در این میان فقط خدا وتر است «هُوَ اللّٰهُ الْأَحَدُ الصَّمَدُ.»

﴿وَالَّيْلِ إِذَا يَسْرِ﴾، «یسر» از سریٰ مشتق است که به معنای رفتن در شب

۱ - زارعات، ۴۹.

است، در اینجا به خود شب قسم یاد شد، در آن زمان که پایان می یابد بعد از ذکر این پنج قسم حق تعالیٰ انسان غفلت شعار را در اندازی بویژه دعوت به تأمّل نمود، که ﴿هَلْ فِي ذَٰلِكَ قَسَمٌ لِذِي حِجْرٍ﴾ معنای لفظی حجر جلوگیری کردن است، و چون عقل انسان، را از بدی و اشیای مضر باز می‌دارد، به آن هم حجر گفته می‌شود، که در اینجا همین معنی مراد است، و معنای آیه از این قرار است که آیا برای انسان عاقل این قسمها کافی هستند یا خیر؟!

این ظاهراً استفهام است، امّا در حقیقت نوعی تدبیر برای بیدار کردن انسان از غفلت است، مقصود این‌که اگر بر عظمت شأن خداوندی و بر قسم خوردن و بیان کردن او مسئله را، و نیز بر عظمت آن چیزهایی که به آنها قسم یاد شده به تفکّر و تأمّل بپردازی، یقینی بودن آنچه به خاطر آن قسم یاد شده است، ثابت خواهد شد، و آن امور از این قراراند که محاسبه از همه‌ی اعمال انسان در آخرت و ترتب جزا و سزا بر آن بالاتر از شکّ و شبهه هست، این جواب قسم اگر چه صراحتاً مذکور نیست، امّا از سیاق کلام ثابت است، و عذابی که بعداً در خصوص کفّار بیان می‌شود در مقام توضیح همین موضوع است که وقوع عذاب بر کفر و معصیت در آخرت امر قطعی است، ولی گاه گاهی در دنیا هم بر این چنین مردمی عذاب نازل کرده می‌شود، سپس پشت سر عذاب سه قوم را بیان نمود: اوّل قوم عاد، دوم ثمود و سوم قوم فرعون. دو قوم عاد و ثمود که سلسله‌ی نسب آنها به ارم می‌پیوندد و بدین شکل می‌توان لفظ ارم را بر هر دو قوم عاد و ثمود اطلاق کرد، و علّت اطلاق آن در اینجا تنها بر قوم عاد در خلاصه‌ی تفسیر در ضمن تحقیق احوال دو قوم عاد و ثمود ذکر گردید.

﴿إِرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ﴾ لفظ ارم یا بدل از لفظ عاد و یا عطف بیان است، و هدف از آن تعیین یکی از دو قبیله‌ی عاد است، یعنی عاد اولیٰ را که از متقدّمین آنها به لفظ ارم بدین جهت تعبیر کرد که آنها با پدر پدر بزرگ خود

ارم و در آیه‌ی ۵۰ از سوره‌ی «النجم» به عنوان ﴿اهل عاد الأُولیٰ﴾ تعبیر می‌نماید، و در صفت او ﴿ذَاتِ الْعِمَادِ﴾ ذکر شد، عماد و عمود به ستون گفته می‌شود، به قوم عاد از این جهت ذات العماد گفته می‌شد، که قد و قامت آنان بسیار طویل بود، و این قوم به اعتبار شکل و هیأت، قوت و نیرو، از تمام ملل دیگر ممتاز بود، حتّی امتیاز آنان را خود قرآن با عبارت پرواضحی بیان فرموده است که:

﴿لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ﴾ یعنی چنین قوم بلند قامت و نیرومندی پیش از این در دنیا آفریده نشده بود، قرآن کریم برتری طول قامت، شکل و هیأت آنها را از تمام ملل جهان روشن‌کرد، و امّا چون ذکر پیمایش آنها زاید از ضرورت بود، لذا آن را مهمل گذاشت، در روایات بنی‌اسرائیل نسبت به قد و قامت و نیرومندی آنها اقوال عجیب و غریبی ذکر شده است.

از حضرت ابن‌عبّاس و مقاتل طول قامت آنها دوازده است، یعنی ۶ گز و ۱۸ پوت منقول است، و به ظاهر چنین معلوم می‌شود که این قول ایشان هم از روایات اسرائیلی مأخوذ است، والله أعلم.

بعضی از مفسّرین فرموده‌اند که ارم نام آن باغی است که پسر عاد، شداد ساخته بود، و صفت آن ﴿ذَاتِ الْعِمَادِ﴾ است، که در آن کاخ بسیار عظیمی، بر عمودهایی از نقره و جواهرات استوار بود، تا که مردم به جای بهشت نسیه‌ی آخرت بهشت، نقد دنیا را اختیار کنند، ولی وقتی که این آپارتمان مجلّل به پایه‌ی کمال رسید و شداد خواست همراه با رؤسای مملکت خویش وارد آن شود، عذاب خدا نازل شد و تمام آنها هلاک شدند، و آن آپارتمانها میخ شدند[۱].

بنابر این در آیه‌ی مذکور عذابی ویژه برای قوم عاد ذکر گردید، و این سوره در مدینه در خصوص شداد بن عاد و بهشت ساخته شده‌ی او، نازل

---

۱ - قرطبی.

سوره در مدینه در خصوص شداد بن عاد و بهشت ساخته شده‌ی او، نازل گردید. طبق تفسیر اوّل که مختار جمهور مفسّرین است از تمام آن عذابهایی که بر قوم عاد نازل شد، ذکری به میان آمد.

﴿وَ فِرْعَوْنَ ذِی ٱلْأَوْتَادِ﴾، «أوتاد» جمع وتد است که به میخ گفته می‌شود، برای ﴿ذِی ٱلْأَوْتَادِ﴾ بودن فرعون، مفسّرین وجوهات متعدّدی ذکر نموده‌اند، نزد جمهور مفسّرین، مشهور همان است که در خلاصه‌ی تفسیر گذشت، که این عبارت گویای ظلم، ستم و مجازاتهای وحشیانه‌ی اوست،که چون بر کسی خشم می‌گرفت، دست و پایش را به چهار میخ می‌بست و یا چهار میخ بر آن‌ها می‌کوبید، و او را در گرمای آفتاب می‌انداخت، و مار و کژدم بر او مسلّط می‌کرد.

بعضی از مفسّرین نسبت به همسر خود فرعون، حضرت آسیه داستان طولانی در خصوص ایمان آوردن او، و سپس اظهار آن در جلو فرعون، و مجازات شدن او توسط فرعون و نیز هلاک ساختن او را ذکر نموده‌اند[1].

﴿فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ﴾ شرّ و فساد قوم عاد، ثمود و فرعون را ذکر نموده، عذابی را که بر آنها نازل شد، به عنوان بارانیدن تازیانه تعبیر کرده است، به این مطلب اشاره دارد چنان که تازیانه بر اطراف مختلف بدن واقع می‌شود، بر آنها نیز عذاب گوناگونی واقع شد.

﴿إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ﴾، «مرصاد» و مرصد به کمین‌گاه و انتظارگاهی گفته می‌شود که بر مقام مرتفع قرار بگیرد، و شخصی در آن بنشیند تا از دور، مردم را ببیند، و بتواند کردار آنها را تحت کنترل قرار دهد، مقصود آیه این است که خداوند متعال اعمال و حرکات و سکنات تک تک انسان را می‌بیند، و همه را مورد مجازات قرار خواهد داد. و بعضی از مفسّرین فرموده‌اند: این جمله جواب قسمهای قبل است که در ﴿وَالْفَجْرِ ۝ وَ لَيَالٍ

---

۱ - مظهری.

عَشْرٍ﴾ ذکر شده‌اند.

وسعت و قلّت رزق در جهان، علامت مقبولیت یا مردودیت نزد خدا نیست

﴿فَأَمَّا ٱلْإِنسَٰنُ﴾ مراد از انسان در اینجا در اصل انسان کافر است، که نسبت به خدا هر چه دلش بخواهد تصوّر می‌کند، ولی به اعتبار این مفهوم عام مسلمانی را هم که مبتلا به چنین خیالاتی باشد شامل می‌شود، و آن خیالات این است که هرگاه خداوند کسی را به واسطه‌ی وسعت رزق، مال، ثروت، صحت و سلامتی مورد نوازش قرار دهد، شیطان او را به دو خیال باطل مبتلا می‌کند: اوّل این‌که می‌پندارد این انعام نتیجه‌ی صلاحیت ذاتی و عقل و فهم، سعی و کوشش اوست که باید به او برسد، فکر می‌کند که مستحق آن است، دوم این‌که با قایل شدن به این امور می‌پندارد که محبوب و مقبول خداست، و اگر مردود درگاه او می‌بودم، چگونه به این نعمتها نایل می‌آمدم، هم چنین وقتی که تنگی رزق، فقر و فاقه به سوی کسی بیاید، آن را دلیل مردودیت از پیشگاه خدا بداند، و بدین جهت با خدا قهر کند که من استحقاق انعام و اکرام خدا را داشتم و بدون جهت مرا ذلیل و حقیر قرار داد، این قبیل تخیّلات که در کفّار و مشرکین بود.

در مواضع متعدّدی از قرآن، اظهار شده است، امّا متأسّفانه بسیاری از مسلمانان امروز هم به آن مبتلا می‌باشند، خداوند در این آیات ضمن ذکر این قبیل احوال انسان، می‌فرماید: ﴿كَلَّا﴾ یعنی این خیال شما کاملاً باطل و بی‌اساس است، نه وسعت رزق در دنیا علامت مقبولیت در نزد خداست، و نه تنگی رزق و فقر و فاقه علامت مردودیت و ذلیل بودن نزد اوست، بلکه این معامله اغلب برعکس می‌باشد، فرعون باوجود این که ادّعای خدایی می‌کرد، هیچ گاه به دردسری مبتلا نشد، و دشمنان بعضی انبیا علیهم‌السلام را با ارّه

دو تکّه کردند. و رسول خداﷺ فرمود: کسانی که از مهاجرین مفلس و فقیر بودند، از اغنیای مهاجرین چهل سال جلوتر در بهشت داخل خواهند شد[۱].

در حدیثی آمده است که رسول خداﷺ فرمود: هر بنده‌ای که خدا با او محبّت داشته باشد، او را از دنیا چنان در پرهیز نگه می‌دارد که شما مریض خود را از آب پرهیز می‌دهید[۲].

تنها انفاق بر یتیم کافی نیست، بلکه احترام به او نیز ضروری است

بعد از این کفّار را از چند خصلت بد برحذر داشت: اوّل این که ﴿لَّا تُكْرِمُونَ ٱلْيَتِيمَ﴾ یعنی شما احترام فرزندان یتیم را بجا نمی‌آورید، هدف اصلی در اینجا این است که شما حقوق آنها را ادا نمی‌کنید، و هزینه‌ی لازمه‌ی آنها را تأمین نمی‌کنید، امّا از آن به عنوان اکرام تعبیر شده که در آن اشاره به این است که مقتضای عقل و انسانیت و شکر آن نعمتی که خدا به شما داده است، این است که نه تنها حق یتیم را به او داده بر او انفاق کنید، بلکه واجب است که احترام او را هم بجا بیاورید، و در مقابل فرزندان خویش او را حقیر و ذلیل قرار ندهید، ظاهراً در مقام پاسخ به آن قول کفّار است که وسعت دنیا را اکرام و تنگی آن را اهانتی تصوّر می‌کردند، بنابر این، با ذکر حرف «بل» این را بیان نمود، که اگر گاهی شما با تنگی رزق مواجه می‌گردید، آن بدین جهت است که شما به چنان عادات بدی مبتلا هستید، که حقوق یتیمانی را که قابل ترحّم هستند، ادا نمی‌کنید.

خصلت بد دیگر آنها را، این بیان فرمود که: ﴿وَ لَا تَحَـٰٓضُّونَ عَلَىٰ طَعَامِ ٱلْمِسْكِينِ﴾ یعنی خود شما که به مساکین چیزی نمی‌دهید، ولی دیگران را

---

۱ - رواه مسلم عن عبدالله بن عمر، مظهری.
۲ - رواه احمد و الترمذی عن قتاده بن النعمان. مظهری.

هم ترغیب نمی‌کنید، تا به آنها چیزی بدهند، در این عنوان، ضمن بیان عادت بد، و مذمّت آنها، اشاره به این است، که هم چنان که حق غربا و مساکین بر اغنیا و ثروتمندان است، که خودشان به آنها بدهند، هم چنین کسانی که خود توانایی ادای آن را ندارند، این قدر بر آنها لازم است که دیگران را برای انجام این‌کار، ترغیب کنند.

خصلت سوم آنها را چنین بیان نمود که: ﴿وَ تَأْكُلُونَ ٱلتُّرَاثَ أَكْلاً لَّمّاً﴾، «لمّ» به معنای جمع کردن است، مقصود این‌که شما ضمن جمع مال میراث، چه حلال و یا حرام باشد، آنها را می‌خورید، و با سهم خود سهم دیگران را هم غصب می‌کنید، ذکر مال میراث به طور ویژه در اینجا باوجودی که هر مالی که در آن حلال و حرام جمع آوری شود ناجایز است، بدین جهت است که بیشتر توجّه کردن به مال میراث و در پی آن قرار گرفتن، دلیل کم همتی و کم حوصلگی است، که مانند حیوان لاشخوار، در انتظار مرگ مورث می‌باشد، تا کی بمیرد، و این مال به دست ما برسد، مرمان اولوالعزم و با همت از کسب خود، شاد می‌شوند و بر اموال مردگان چنین نظر حریصانه نمی‌دوزند.

چهارمین خصلت چنین بیان شد که: ﴿وَ تُحِبُّونَ ٱلْمَالَ حُبّاً جَمّاً﴾، «جمّ» به معنای بسیار است، مقصود این‌که شما با مال، بسیار محبّت دارید، از لفظ بسیار اشاره به این‌است که تا حدی محبّت به مال، مقتضای طبیعت است که سبب مذمّت نیست، بلکه تجاوز از حد در محبّت و فرو رفتن در آن، قابل سرزنش است، بعد از بیان خصایل بد کفار، به اصل مضمون که در ابتدای سوره با پنج قسم مؤکد شده بود، رجوع نمود، و آن مجازات اخروی است، در این باره نخست از وقوع قیامت ذکر نمود.

﴿كَلَّآ إِذَا دُكَّتِ ٱلْأَرْضُ دَكّاً دَكّاً﴾، «دكّ» به معنای کوبیدن و خُردکردن چیزی است، مراد از آن در اینجا، زلزله‌ی قیامت است که کوهها را در هم

می‌کوبد، و ریزه ریزه می‌کند، و از آوردن لفظ: ﴿**دَكّاً دَكّاً**﴾ به صورت تکرار بدین مطلب اشاره دارد که زلزله‌ی قیامت یکی بعد از دیگر پیاپی خواهد آمد.

﴿**وَ جَآءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفّاً صَفّاً**﴾ یعنی پروردگارت و فرشتگان بطوری که صف بسته‌اند می‌آیند، مراد از آمدن در میدان حشر است، امّا این که آمدن خدا چگونه است؟ کسی جز خود خداوند از آن اطّلاع ندارد، و آن از متشابهات است. و آمدن فرشتگان به صورت صف بسته ظاهر است.

﴿**وَ جِاْیٓءَ یَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ**﴾ یعنی جهنّم در آن روز آورده می‌شود، مقصود از آوردن جهنّم چیست؟ و چگونه در میدان حشر آورده می‌شود؟ حقیقت آن را خداوند می‌داند، ظاهر این است، جهنّمی که الآن در عمق زمین هفتم است، در آن روز منفجر می‌شود و تمام دریاها آتش می‌گیرند، و جزو آن می‌شوند، بدین شکل جهنّم در عرصه‌ی حشر به جلو ظاهر می‌گردد.

﴿**یَوْمَئِذٍ یَتَذَكَّرُ الْاِنسَـٰنُ وَ أَنَّیٰ لَهُ الذِّكْرَیٰ**﴾ مراد از تذکّر در اینجا، متوجّه شدن است، یعنی کفّار در آن روز متوجّه می‌شوند، که ما باید در دنیا برای خود چه می‌کردیم، ولی ما چه کردیم؟! امّا متوجّه شدن در آن روز سودی نمی‌بخشد، که زمان عمل و اصلاح حال گذشت، آخرت دارالعمل نیست، بلکه دارالجزاست.

در آینده این متوجّه شدن بیان می‌شود، که او آرزو دارد که ای‌کاش من در دنیا عمل نیکی انجام می‌دادم! ﴿**یَـٰلَیْتَنِی قَدَّمْتُ لِحَیَاتِی**﴾ باز بطلان و غیر مفید بودن این تمنّا را بیان نمود، الآن که سزای کفر و شرک فرا رسیده است، از این تمنّا هیچ فایده‌ای به تو نمی‌رسد، اکنون وقت عذاب و دستگیری است، و برابر با دستگیری خدا، دستگیری کسی نمی‌تواند باشد، بعد از بیان عذاب کفّار، در پایان ثواب مؤمن و دخول او در بهشت، بیان می‌شود که:

﴿يَـٰٓأَيَّتُهَا ٱلنَّفْسُ ٱلْمُطْمَئِنَّةُ الخ﴾ در اینجا روح مؤمن با لقب: «نَّفْس مُطْمَئِنّه» خطاب شده است، و معنای لفظی «مطمئنه» ساکنه است، و مقصود، آن نفسی است که از یاد خدا و اطاعت او آرام گیرد، و از ترک آن بی‌قراری احساس کند، یعنی می‌تواند آن نفس باشد که ریاضات و مجاهدات کشد، عادات بد و اخلاق رذیله خود را دور کند، اطاعت حق و ذکر الله طبق مزاج و طبیعت او قرار گیرد، او را مورد خطاب قرار داده می‌فرماید که:

﴿ٱرْجِعِىٓ إِلَىٰ رَبِّكِ﴾ یعنی به سوی پروردگارت برگرد، از لفظ برگشتن معلوم می‌شود که مقام اوّل هم نزد پروردگار بود، و اکنون دستور به برگشت به آنجاست، از این، روایتی تقویت می‌شود که در آن آمده است، ارواح مؤمنین با نامه‌ی اعمالشان در علّیین می‌باشند، و علّیین بر آسمان هفتم در سایه‌ی عرش رحمٰن جای دارد، که مستقرّ اصلی کلّ ارواح انسان در آنجاست، و از آنجا روح آورده در جسم انسان دمیده می‌شود، و بعد از مرگ باز به آنجا می‌رود.

﴿رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً﴾ یعنی این نفس بر احکام تکوینی و تشریعی خدا راضی است، و خداوند متعال نیز از او راضی است؛ زیرا که راضی بودن بنده بر احکام تقدیری خداوند، علامت راضی بودن خدا از اوست، اگر خدا از او راضی نمی‌بود، او را راضی به قضا نمی‌گردانید، این نفس هنگام مرگ خود بر مرگ نیز راضی و شاد می‌باشد.

در حدیث حضرت عبادة بن الصامت آمده است که رسول خداﷺ فرمود: «**من أحبّ لقاء الله أحب الله لقائه، و من کره لقاءالله کره الله لقائه**» یعنی کسی که ملاقات با خدا را پسند کند، خداوند ملاقات او را می‌پسندد، و کسی که ملاقات با خدا را ناگوار بدارد، الله تعالی هم ملاقات او را ناگوار می‌دارد. حضرت عایشه صدیقه ـ رضی الله عنها ـ با شنیدن این حدیث، از رسول خداﷺ پرسید: ملاقات با خدا به وسیله‌ی مرگ می‌باشد، و هیچ کسی

از ما مرگ را نمی‌پسندد، آن‌جناب ﷺ فرمود: چنین نیست، حقیقت این است که مؤمن در هنگام مرگ به رضای خدا و جنّت توسط فرشتگان مژده داده می‌شود که با شنیدن آن، مرگ نزد آنها محبوب‌تر می‌گردد. هم چنین به کفّار هنگام مرگ، عذاب و سزا عرضه می‌شود، بنابر این در آن زمان برای او بدتر از مرگ هیچ چیزی معلوم نمی‌شود(۱).

خلاصه این‌که محبّت یا کراهیت مرگ اکنون معتبر نیست، بلکه هر کسی که هنگام نزع روح بر مردن و ملاقات با خدا راضی باشد، خداوند نیز از او راضی می‌شود، و همین است مفهوم ﴿رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً﴾.

﴿فَادْخُلِي فِي عِبَـٰدِي ○ وَ ادْخُلِي جَنَّتِي﴾ به نفس مطمئنّه خطاب شده و دستور داده می‌شود، که در شمار بندگان خاصّ من قرار گیر، و در جنّت من وارد شو. در اینجا نخست به شامل شدن با بندگان صالح و مخلص دستور داده شده است، سپس به دخول جنّت، در این اشاره به این مفهوم می‌گردد که دخول بهشت موقوف است بر این‌که نخست جزو بندگان صالح و مخلص باشد، و آنگاه با جمع آنان در جنّت داخل شود، از این معلوم می‌شود که اگر کسی در دنیا معیّت و صحبت صالحین را اختیار کند، علامت آن است که او با جمع آنان در جنّت داخل می‌شود، بنابراین، حضرت سلیمان علیه السلام در دعای خود در آیه‌ی ۱۹ از سوره‌ی «نمل» فرموده است: ﴿وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّـٰلِحِينَ﴾ و نیز حضرت یوسف هم در دعای خود در آیه‌ی ۱۰ از سوره‌ی یوسف دعا نمود که: ﴿أَلْحِقْنِي بِالصَّـٰلِحِينَ﴾ معلوم گردید، که صحبت صالحین، آن نعمت کبریٰ است، که انبیا علیهم السلام هم، از دعای آن مستغنی نیستند.

﴿وَ ادْخُلِي جَنَّتِي﴾ در این آیه خداوند بهشت را به سوی خود منسوب کرده فرمود: «جنّت من» که این اعزاز و اکرام بزرگی است. و اشاره دارد به

---

۱ - رواه البخاری و مسلم، مظهری.

اینکه تنها در جنّت این وجود ندارد که هر نوع راحت در آن جمع شده و دایمی هستند، بلکه از همه بالاتر این که آن مقام رضای الهی است.

در آیات مذکور جزا و ثواب مؤمنان چنین ذکر گردید که به ارواح آنان از طرف خدا توسط ملایکه خطاب می‌شود، که در آیات مذکور است. در این باره که این خطاب چه وقتی ادا می‌شود، ائمه‌ی تفسیر فرموده‌اند: در قیامت بعد از به پایان رسیدن حساب و کتاب این خطاب صورت می‌گیرد، و از سیاق آیات نیز تأیید می‌گردد آن‌چه که قبلاً در مورد عذاب کفّار بیان شد در آخرت بعد از وقوع قیامت خواهد بود، از آن ظاهر است که این خطاب مؤمنین هم در آن وقت می‌باشد، و بعضی حضرات فرموده‌اند: این خطاب به مؤمنین هنگام مرگ در دنیا می‌باشد، و بسیاری از احادیث صحیح شاهد بر این است؛ لذا ابن کثیر فرموده است: به ظاهر این خطاب در هر دو وقت به ارواح مؤمنین هنگام مرگ و نیز در قیامت ادا می‌باشد.

از جمله احادیثی که از آنها معلوم می‌شود، که این خطاب هنگام مرگ است یکی حدیث عباده بن الصامت است، که قبلاً ذگر گردید. و حدیثی طولانی از ابوهریره در مسند امام احمد و نسائی و ابن‌ماجه آمده است که رسول خداﷺ فرمود: وقتی مرگ مؤمن فرا می‌رسد، فرشتگان رحمت لباس سفید ابریشم در جلوی گذاشته روح او را مورد خطاب قرار داده می‌گویند: «**أخرجی راضیة مرضیة إلی روح الله و ریحانه**» یعنی از این بدن خارج شو در حالی که تو از خدا راضی و او از تو راضی و این خروج به سوی رحمت خدا و راحتهای دایمی بهشت می‌باشد[1].

حضرت ابن عبّاس فرموده است، روزی آیه‌ی ﴿**يَـٰٓأَيَّتُهَا ٱلنَّفْسُ ٱلْمُطْمَئِنَّةُ**﴾ را نزد آن‌حضرتﷺ تلاوت کردم، صدّیق اکبر رضی الله عنه که در مجلس بود، عرض کرد: یا رسول الله این چه خطاب خوب و اکرامی است،

---

۱ - الحدیث.

آن‌جناب ﷺ فرمود: بشنو که فرشته بعد از مرگ به تو چنین خطاب خواهد کرد[۱].

چند مورد از وقایع عجیب

حضرت سعید بن جبیر می‌فرماید: حضرت ابن عبّاس در طایف وفات کرد، بعد از آماده شدن جنازه پرنده‌ی عجیب و غریبی که من قبلاً مانند آن را هیچ گاه ندیده بودم، آمد و در نعش جنازه داخل شد، سپس کسی آن را ندید که بیرون بیاید، وقتی که نعش در قبر گذاشته شد، بر کنار قبر از غیب صدای تلاوت این آیه آمد، ﴿**يَـٰٓأَيَّتُهَا ٱلنَّفْسُ ٱلْمُطْمَئِنَّةُ** الخ﴾ همه در جستجو قرار گرفتند که چه کسی این را تلاوت نمود، معلوم نشد[۲].

امام حافظ طبرانی در کتاب العجائب با سند خود از ابی‌هاشم فتان بن رزین، واقعه‌ی خود را نقل کرده که فرمود: زمانی ما در کشور روم اسیر شدیم، و ما را نزد پادشاه آنجا بردند، او ما را اجبار کرد که دین او را اختیار کنیم، و هر کسی از آن انکار کند گردن او زده می‌شود، ما چند نفر بودیم، که از آن‌جمله سه نفر از ترس مرگ مرتد شده دین او را اختیار کردند، نفر چهارم جلو آورده شد، او از کفر و اختیار کردن دین او، انکار کرد، گردن او زده شد، و سرش در نهر قریبی انداخته شد، ناگهان آن سر از ته آب فریاد کشید، و سپس بر روی آب آمد، و به سوی مردم نگاه کرده آنها را به نام صدا نمود که فلان و فلان و فلان و سپس گفت: ﴿**يَـٰٓأَيَّتُهَا ٱلنَّفْسُ ٱلْمُطْمَئِنَّةُ ○ ٱرْجِعِىٓ إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً ○ فَٱدْخُلِى فِى عِبَـٰدِى ○ وَٱدْخُلِى جَنَّتِى**﴾ سپس در آب غوطه خورد، این واقعه‌ی عیجب را همه‌ی حاضرین مشاهده کردند، و صدا را شنیدند، تمام نصارای آنجا با مشاهده آن واقعه مسلمان شدند، و تخت شاه به لرزه در آمد، و آن سه نفر که مرتد شده بوند باز مسلمان شدند،

---

۱ - ابن کثیر.
۲ - ابن کثیر.

سپس خلیفه منصور تمام ما را از اسارت او آزاد کرد[۱].

الحمد لله که تفسیر سوره‌ی والفجر امروز ۲۱ شعبان تمام شد که هفتاد و ششمین سال از عمرم هم به پایان رسیده و هفتاد و هفتمین سال شروع می‌شود اگر چه من بیش از صدها مهلت الهی را در غفلت و گناهان بر باد کرده‌ام، و بر این، هر چند تحسّر و تأسف بخورم، کم است. امّا باران انعامات حق تعالیٰ قدم به قدم و احسان عظیم قریب الاختتام یعنی خدمت ناچیز تفسیر قرآن مرا به عفو و کرم او امیدار قرار می‌دهد، یا من لا تضره الذنوب و لا تنقصه المغفرة هب لی ما لا ینقصك واغفرلی مالا یضرك واجعلنی من الذین یقال لهم ﴿يَـٰٓأَيَّتُهَا ٱلنَّفْسُ ٱلْمُطْمَئِنَّةُ ○ ٱرْجِعِىٓ إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً ○ فَٱدْخُلِى فِى عِبَـٰدِى ○ وَٱدْخُلِى جَنَّتِى﴾

و ترجمه آن هم قبل از اذان صبح روز سه شنبه به تاریخ ۱۷ رجب سنه ۱۴۱۰ بـه پایان رسید خداوند بنده را نیز در دعای مصنف شامل بگرداند بمنه وکرمه.

* * *

---

۱ - ابن کثیر.

سورة البلد

سورة البلد مكية و هی عشرون آية

سوره بلد در مكّه نازل شده دارای بیست آیه می باشد

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

شروع به نام خدای بی‌حد مهربان و بی‌نهایت رحیم

لَاۤ أُقْسِمُ بِهٰذَا الْبَلَدِ ﴿۱﴾ وَ أَنتَ حِلٌّ بِهٰذَا الْبَلَدِ ﴿۲﴾ وَ وَالِدٍ وَ مَا وَلَدَ ﴿۳﴾

قسم به این شهر. وبر تو اسارتی نخواهد ماند در این شهر. وقسم به زاینده وآنچه او زاده است.

لَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنسٰنَ فِى كَبَدٍ ﴿۴﴾ أَيَحْسَبُ أَن لَّن يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ ﴿۵﴾

یقیناً آفریدیم انسان را در مشقت. آیا می‌پندارد که کسی بر او قادر نمی‌شود.

يَقُولُ أَهْلَكْتُ مَالاً لُّبَداً ﴿۶﴾ أَيَحْسَبُ أَن لَّم يَرَهُ أَحَدٌ ﴿۷﴾ أَلَمْ نَجْعَل

می‌گویدكه من صرف كردم مال بسیار. آیا می‌پندارد که نمی‌بیند اورا هیچ کس. آیا ندادیم

لَّهُ عَيْنَيْنِ ﴿۸﴾ وَلِسَاناً وَشَفَتَيْنِ ﴿۹﴾ وَهَدَيْنٰهُ النَّجْدَيْنِ ﴿۱۰﴾ فَلَا اقْتَحَمَ

او را دو چشم. و زبان و دو لب. و نشان دادیم به او دو گدار. پس چرا نرفت

الْعَقَبَةَ ﴿۱۱﴾ وَ مَاۤ أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ ﴿۱۲﴾ فَكُّ رَقَبَةٍ ﴿۱۳﴾ أَوْ إِطْعَامٌ فِى

به گدار. و تو چه می‌دانی که چیست آن گدار. آزاد کردن گردن است. یا طعام دادن در

يَوْمٍ ذِى مَسْغَبَةٍ ﴿۱۴﴾ يَتِيماً ذَا مَقْرَبَةٍ ﴿۱۵﴾ أَوْ مِسْكِيناً ذَا مَتْرَبَةٍ ﴿۱۶﴾

روز گرسنگی. به یتیم خویشاوند. یا به محتاج خاک آلوده.

ثُمَّ كَانَ مِنَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَ تَوَاصَوْا
پس‌باشد از ایمانداران که توصیه می‌کنند یکدیگر را به تحمّل و توصیه می‌کنند یکدیگر را

بِالْمَرْحَمَةِ ﴿۱۷﴾ أُولَـٰئِكَ أَصْحَـٰبُ ٱلْمَيْمَنَةِ ﴿۱۸﴾ وَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا بِـَٔايَـٰتِنَا
به ترحّم. ایشانند خوش قسمت. وکسانی که منکر شدند از آیات ما،

هُمْ أَصْحَـٰبُ ٱلْمَشْـَٔمَةِ ﴿۱۹﴾ عَلَيْهِمْ نَارٌ مُّؤْصَدَةٌ ﴿۲۰﴾
ایشانند بد شانس. آنها در آتش بندکرده می‌شوند.

خلاصه‌ی تفسیر

من قسم یاد می‌کنم به این شهر (مکّه) و (قبل از جواب قسم به آن‌حضرتﷺ مژده داده شد، که) برای شما در این شهر جنگ حلال خواهد شد، (چنان که در روز فتح مکّه برای او قتال مجاز قرار گرفت، و احکام حرم باقی نماندند) و قسم به پدر و فرزندان، (پدر همه‌ی فرزندان، آدمعليه‌السلام است، پس به همه آدم و بنی نوع‌انسان قسم یاد شد، در آینده جواب قسم است) که ما انسان را در مشقّت بزرگی آفریدیم، (چنان که در طول عمر خویش، بیشتر اوقات به مرض، رنج و مشقّت، و گاهی به فکر و تأمّلی مبتلا می‌باشد، و مقتضای آن، این بود که در او، عاجزی و درماندگی پدید می‌آمد، و خود را وابسته حکم تقدیر قرار داده مطیع امر و تابع رضا می‌شد، امّا حالت انسان کافر این است که کاملاً در فراموشی به سر می‌برد، پس) آیا او می‌پندارد که کسی بر او قادر نیست، (آیا خود را از زیر قدرت خدا خارج تصوّر می‌کند، که این قدر به فراموشی مبتلاست) و می‌گوید که من اینقدر مال فراوان صرف کردم، (از یک طرف به تمسخر اقدام نموده و از طرف دیگر صرف نمودن مال در عداوت رسول و مخالفت با اسلام و معاصی را هنر می‌پندارد، سپس دروغ هم می‌گوید، که آن با مال فراوان

تلقّی می‌کند،) آیا او چنین می‌پندارد که کسی او را ندیده است، (الله تعالیٰ دیده و می‌داند که در معصیت مال صرف کرده است، بنابر این او را مورد مجازات قرار می‌دهد، و نیز مقدار آن را هم دیده که آنقدر که به مردم اطمینان می‌دهد نیست، این وضعیت کافر مطلق است، که در آن زمان اقوال و احوال مخالفان آن‌جناب ﷺ چنین بودند، الغرض نه این شخص از محنت، رنج و مشقّت متأثّر شده، و نه از منن، یعنی انعامات و احساناتی که بیان آن در آینده می‌آید، که) آیا ما به او دو چشم و زبان و دو لب ندادیم، و سپس او را دو راه خیر و شر رهنمون نشدیم (تا که از طریق مضر اجتناب نموده به راه سودمند برود، پس مقتضای آن هم این بود که تابع احکام الهی می‌شد) ولی او در گدار این داخل شده بیرون نیامد (کارهای دین را بدین جهت گدار گفته که بر نفس شاق می‌آیند،) و شما چه می‌دانید که (مقصود از) گدار (راه) چیست؟ آن آزاد کردن گردن (برده‌ای) است، یا طعام دادن است به روز گرسنگی، به یتیم خویشاوند، یا به محتاج خاک نشین.، (می‌بایست این احکام الهی را بجا می‌آورد،) سپس (از همه بالاتر این‌که) از کسانی می‌شد که ایمان آورده و یکدیگر را بر پایبندی (به ایمان) توصیه می‌کردند، و یکدیگر را به ترحّم (بر مردم یعنی ترک ظلم) تفهیم می‌نمودند، (ایمان از همه مقدّم است، سپس امر به ثبات بر ایمان، از دیگران افضل است، سپس نجات دادن از ایذا از بقیه مهمتر است، سپس پایه‌ی آن اعمالی است که از «**فَكُّ رَقَبَةٍ**» تا «**مَتْرَبَةٍ**» مذکور هستند، پس این حرف «**ثُمَّ**» برای اظهار تفخیم رتبه است، مقصود این‌که می‌بایستی در اصول و فروع اطاعت می‌کرد. در آینده بیان جزای ﴿**اَلَّذِينَ ءَامَنُوا**﴾ آمده است، یعنی) آنها مردمان صاحب دست راست هستند، (که تفصیل جزای آن در سوره‌ی «واقعه» است، و در اینجا مطلق اهل ایمان، چه خواص و چه عوام همه را شامل می‌شود) و (در آینده بیان مقابلین آنهاست،) کسانی که منکر آیات ما هستند (در خود

اصول، مخالف‌اند، چه برسد به فروع) آنها اصحاب دست چپ هستند، بر آنها آتش محیط خواهد شد که آن بند کرده می‌شود (جهنّم را از اهل جهنّم پر کرده درب آن را می‌بندند؛ زیرا به علّت خلود، خروج نمی‌یابند.)

معارف و مسایل

﴿لَآ أُقْسِمُ بِهَـٰذَا ٱلْبَلَدِ﴾ در اینجا حرف «لا» زاید است، و آوردن حرف زاید «لا» در قسمها در محاورات عرب، معروف است، و صحیح‌تر این است که حرف لا برای رد نمودن خیال باطل مخاطب در شروع قسم آورده می‌شود، و معنای آن این که آن‌چنان که شما پنداشته‌اید، نیست، بلکه ما با قسم می‌توانیم بگوییم که حقیقت آن است که ما بیان می‌کنیم، و مقصود از «البلد» شهر مکّه‌ی مکرّمه است، هم چنان که در سوره‌ی «والتین» هم به شهر مکّه قسم یاد نموده، و با این صفت آن را امین دانست، که: ﴿وَ هَـٰذَا ٱلْبَلَدِ ٱلْأَمِينَ﴾ قسم یاد کردن به شهر مکّه برای اعلام و اظهار شرف و فضیلت مکّه نسبت به شهرهای دیگر است.

از حضرت عبدالله بن عدی روایت است که رسول‌خداﷺ هنگام هجرت، شهر مکّه را خطاب فرمود: قسم به خدا که تو از کل زمین در نزد خدا بهتر و محبوبتر هستی، و اگر من برای خروج از اینجا تحت فشار قرار نمی‌گرفتم، من از سرزمین تو بیرون نمی‌رفتم[1].

﴿وَ أَنتَ حِلٌّ بِهَـٰذَا ٱلْبَلَدِ﴾ در لفظ «حل» دو احتمال است: یکی این که از حلول مشتق باشد، که به معنای جایگزین و سکونت و فرود آمدن می‌آید، پس با توجّه به این، معنای حل فرود آینده و سکونت کننده معنی می‌دهد، و مراد آیه این است که شهر مکّه خود هم محترم و مقدّس است، بویژه وقتی که شما در آن سکونت دارید، پس در اثر فضیلت مکین، فضیلت مکان

۱ ـ رواه الترمذی و ابن ماجه، مظهری.

افزایش می‌یابد؛ بنابر این، عظمت و حرمت شهر به علّت اقامت شما در آن، دو برابر می‌شود، و احتمال دوم این‌که لفظ «حل» از مصدر حلّت مشتق باشد که به معنای حلال بودن چیزی است، و با توجه به این، می‌تواند لفظ «حل» دو معنا داشته باشد: یکی این‌که شما را کفّار مکّه حلال قرار داده‌اند، که در صدد کشتن شما برآمده‌اند، در صورتی که خود آنها در شهر مکّه هیچ نوع شکار را حلال نمی‌پندارند، ولی ظلم و سرکشی آنها تا آنجا از حد گذشته است، که در آن مقام مقدّسی که قتل حیوانی جایز نیست، و این خود عقیده‌ی آنهاست، در آنجا آنان ریختن خون رسول خداﷺ را حلال قرار داده‌اند.

و معنای دوم حل، می‌تواند این باشد ویژگی شما چنین است که به جهت شما قتال با کفّار مکّه در حرم حلال خواهد شد؛ چنان که در فتح مکّه به خاطر آن‌جناب در یک روز احکام حرم برداشته شدند، و قتل کفّار حلال قرار داده شد. در خلاصه‌ی تفسیر همین معنای سوم، در نظر گرفته شده، تفسیر آن بیان گردید، در «مظهری» هر سه تا احتمال مذکور است، و مجال هر سه معنی هم هست.

﴿وَ وَالِدٍ وَ مَا وَلَدَ﴾ مقصود از والد، حضرت آدمعليه السلام است که پدر تمام بنی آدم است، و مراد از «ما ولد» اولاد او هستند، که از آغاز آفرینش تا قیامت خواهند بود، و بدین شکل به حضرت آدم و تمام بنی نوع او، قسم یاد شد که جوابش در آینده می‌آید.

﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَـٰنَ فِى كَبَدٍ﴾ معنای لفظی «کبد» محنت و مشقّت است. و معنای آیه این است که انسان در فطرت خود آن چنان آفریده شده است که از ابتدای عمر تا پایان آن، در زحمت و مشقّت می‌باشد.

حضرت ابن عبّاس فرموده است که از آغاز حمل در رحم مادر محبوس ماند، سپس زحمت و مشقّت هنگام ولادت را تحمّل کرد، سپس

زحمت نوشیدن شیر مادر و فطام از آن را متحمّل شد، سپس زحمت فراهم آوردن معاش و ضروریات زندگی را به دوش کشید، سپس مشقّتهای پیری و در آخر دنیا، زحمت مرگ را تحمّل نمود، و اینجا هم تمام نشده، بلکه زحمت قبر و حشر و جواب بازخواست به دربار خدا، و سپس جزا و سزای همه‌ی ادوار مشقّت و زحمت هستند، که بر او واقع می‌شوند، و این زحمت و مشقّت اگر چه مختص به انسان نیست، تمام حیوانات هم در آن شریک هستند، ولی بدین جهت این را به انسان تخصیص نمود، که از تمام حیوانات بیشتر شعور و ادراک دارد، و مشقّت زحمت به قدر شعور بیشتر می‌شود، و زحمت دیگری که از همه بزرگتر و آخرین است، دوباره زنده شدن در محشر و پاسخگویی تمام اعمال کل عمر است، که حیوانات دیگر آن را ندارند.

بعضی از علما فرموده‌اند که هیچ مخلوقی آن‌قدر مشقّت تحمّل نمی‌کند که انسان تحمّل می‌کند، باوجود این‌که از نظر جسم و جثّه از بیشتر حیوانات ضعیف و ناتوان‌تر است، ظاهر این است که نیروی مغز انسان از همه بیشتر است، بنابر این او در این مورد تخصیص شده است، خداوند به مکّه‌ی مکرّمه، آدم و اولاد آدم قسم یاد کرده، این حقیقت را بیان کرد که ما انسان را در شدّت و محنت و مشقّت و برای آن آفریدیم، و این دلیل بر این است که او خود به خود پدید نیامده است، یا او را انسان دیگری تولید نکرده است، بلکه آفریدگار او، یک ذات قادر مختار است، که با حکمت خویش به هر نوع مخلوق، مزاج خاص و استعداد اعمال و افعال خاصی، داده و آفریده است، و اگر خود انسان در آفرینش خویش، دخلی می‌داشت، هیچ گاه برای خود این مشقّتها را تجویز نمی‌کرد[1].

---

۱ - قرطبی.

در دنیا راحت کامل که در آن هیچگونه مشقّتی نباشد برای کسی میسّر نمی‌گردد، لذا انسان باید برای مشقّت آماده باشد.

در این قسم و جواب آن، به انسان هشدار داده شد، آنچه خواهش شماست که در دنیا به راحتی نایل آمده، هیچ گونه مشقّتی پیش نیاید، این خیال خامی است، که هرگز میسّر نمی‌شود، لذا ضروری است که برای هر کسی در دنیا، رنج، زحمت، مشقّت و مصیبت، پیش بیاید، و وقتی که مشقّت و زحمت پیش آمدنی است، پس کار شخص عاقل این‌است که این زحمت و مشقّت را برای کاری انجام دهد که همیشه به درد او بخورد، و وسیله‌ی راحت دایمی او قرار گیرد، و آن تنها منحصر در ایمان و اطاعت حق تعالی است.

در آینده برای انسان غافل و منکر آخرت چند خصلت جاهلانه، بیان کرده فرمود: **أَيَحْسَبُ أَن لَّم يَرَهُ أَحَدٌ﴾** یعنی آیا این احمق چنین می‌پندارد که اعمال بد او را کسی ندیده است، او باید بداند که خالق او هر عمل او را می‌بیند.

چندتا حکمت در آفرینش زبان و چشم

﴿أَلَمْ نَجْعَل لَّهُ عَيْنَيْنِ ۝ وَ لِسَاناً وَ شَفَتَيْنِ ۝ وَ هَدَيْنَـٰهُ ٱلنَّجْدَيْنِ﴾، «نجدین» تثنیه نجد است که معنای لفظی آن راهی است که به سوی ارتفاع برود، و مقصود از آن راه واضح و روشن‌است، و از آن دو راه، یکی راه خیر و فلاح و دیگری راه شر و هلاکت است.

در آیه‌ی سابق بر این غفلت و جهالت انسان، هشدار داد که او می‌پندارد که الله تعالی بر من قدرتی ندارد، و نیز اعمال و افعال او را کسی نمی‌بیند، در این آیه چند نعمت ذکر نمود، که خداوند در وجود او گذاشته است، که اگر خود انسان بر صنعت و حکمت او بیاندیشد، قدرت و حکمت بی‌مثل و مانند الهی را در آنها مشاهده خواهد کرد، در او نخست دو چشم

را ذکر نمود، که پرده‌ی نازک چشم، شرایین (رگها) نازک و نور در آن، باز وضع و هیأت چشم که این نازکترین عضو است، و برای نگهداری و حفاظت آن چقدر وسایل در خلقت او فراهم شده، که بر بالای آن چنان پرده‌ای گذاشته شده است که مانند ماشین خودکار، هرگاه چیز مضرّی برایش پیش آید، خود به خود بدون اختیار بسته می‌شود، و بر بالای این پردها، موهای مژگان نصب شده‌اند، که از گرد و غبار جلوگیری کنند، و بر بالای چشم، موی ابرو را گذاشت که اگر از بالا مستقیماً چیزی بیاید به چشم نخورد، و آنها را در صورت چنان جایگزین کرد که به طرف فوق، استخوان سختی است، و از طرف پایین استخوان شدید رخسار است، که اگر انسان از روی صورت به زمین بخورد، یا برصورت او ضربه‌ای برسد، به وسیله استخوانها بالا و پایین، چشم محفوظ بماند.

امر دوم زبان است، آفرینش عجیب و غریب آن، ترجمانی او از سخنان دل، که به وسیله این ماشین خودکار و پر اسرار انجام می‌گیرد، طریقه‌ی حیرت انگیز کار او را بنگرید، که در دل مطلبی آمد مغز بر آن اندیشید برای آن عنوان و الفاظی آماده ساخت، و آن الفاظ به وسیله‌ی زبان بیرون آمدند، این کار بزرگ چگونه با سرعت تمام انجام می‌گیرد، که شنونده، نمیتواند احساس کند در آمدن این الفاظ بر زبان چقدر موتورها بکار افتادند، تا این کلمات بر زبان آمد، همراه با زبان ذکر «شفتین» یعنی دو لب بدین جهت خلق شده است که لبها در کار زبان مددگار بزرگی هستند، اشکال حروف و صدا به وسیله آنها ممتاز می‌گردد، و شاید ذکر آنها به این خاطر هم باشد که قدرت حق تعالیٰ زبان را چنان موتور سریع‌العملی قرار داده، که در نصف دقیقه‌ای می‌تواند از آن چنان کلمه‌ای بیرون بیاید که او را از جهنّم بیرون آورده به جنّت برساند، مانند کلمه‌ی ایمان یا در دنیا او را در چشم دشمن محبوب قرار دهد، مانند معذرت خواهی از تقصیرات گذشته،

و نیز از این زبان در چنین مدّت کوتاهی می‌تواند کلمه‌ای گفته شود که او را به جهنّم برساند، مانند کلمه‌ی کفر، یا در دنیا بزرگترین دوست او را دشمن قرار دهد، مانند فحّاشی و بدگویی، هم چنان که منافع زبان بی‌شمار است، هلاکت آفرینی آن هم، در همان حدود است، گویا شمشیری است که می‌تواند علیه دشمن به کار برود، و نیز می‌تواند گلوی خویش را هم قطع بکند، بنابر این حق تعالیٰ جلّ شأنه این شمشیر را در غلاف دو لب مستور کرده آن را به انسان عنایت فرمود، و ذکر لبها در اینجا شاید می‌تواند اشاره به این باشد که آن مالکی که به انسان زبان را عنایت فرموده است، که او برای بند کردن و جلوگیری نمودن آن هم، دو تا لب را عطا فرمود، بنابر این در به کار بردن آن از فکر و اندیشه استفاده کرد، که بی‌موقع آن را از لبها بیرون نیاورد.

امر سوم، راهنمایی به دو مسیر است، یعنی خداوند در وجود انسان جهت شناخت خیر و شر، خوب و بد یک استعداد و ماده‌ای نهاد، چنان که در آیه‌ی ۸ از سوره‌ی «الشمس» ﴿**فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا**﴾ یعنی در نفس انسانی خداوند ماده فجور و تقوا هر دو تا را گذاشته است، پس بدین شکل هدایت ابتدایی به انسان از ضمیر خود او می‌رسد، سپس برای تأیید این هدایت، انبیاء علیهم‌السلام و کتب آسمانی می‌آیند، که آن را کاملاً روشن می‌سازند، خلاصه این‌که انسان جاهل و غافل و منکر قدرت حق، در چیزهای نمایان وجود خود، قدری بیاندیشد تا کمال قدرت و حکمت حق تعالیٰ به مشاهده او برسد، با چشم ببیند و به زبان اعتراف نماید، و از دو راه خیر و شر، راه خیر را اختیار کند.

سپس بر بی‌توجّهی و غفلت شعاری او تنبیه شده که می‌بایست با این دلایل روشن، بر قدرت کامل خدا، و به وسیله‌ی آن بر زندگی دوباره در قیامت و محاسبه، یقین می‌کرد، و مقتضای آن یقین این بود که به خلق خدا

نفع و راحت می‌رساند، و از اذیت کردن آنها اجتناب می‌کرد، و به خدا ایمان می‌آورد، و خود را اصلاح می‌کرد، و به فکر اصلاح دیگران قرار می‌گرفت، تا که در روز قیامت در جمع اصحاب یمین یعنی اهل جنّت شامل می‌شد، امّا آن بدشانس چنین نکرد، بلکه بر کفر مصر ماند که نتیجه‌اش آتش جهنّم است، و این مضمون تا پایان سوره بیان شده است، و در آن عدم اختیار چند عمل نیک را به طریقه خاصی بیان فرمود.

﴿ **فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ ○ وَ مَآ أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةَ** ﴾، «عقبه» به سنگ بزرگ کوه هم گفته می‌شود. و نیز به راه میان دو کوه یعنی گدار هم عقبه گفته شده است، و در نجات از دشمن، عقبه به انسان کمک می‌کند، که بر گردنه‌ی کوه بالا رفته از دشمن خود، خود را نجات می‌دهد، یا به گدار داخل شده، از اینجا بیرون رود، در اینجا طاعات و عبادات را به عقبه تعبیر نمود، هم چنان که عقبه سبب نجات از دشمن می‌باشد، اعمال صالح سبب نجات از عذاب آخرت می‌باشند.

سپس در آن اعمال صالح، نخست: ﴿ **فَكُّ رَقَبَةٍ** ﴾ فرمود، یعنی آزاد کردن برده، که این عبادت بسیار بزرگ و درست کردن زندگی انسانی است، دوم ﴿ **إِطْعَـٰمٌ** ﴾ را بیان نمود که طعام دادن به گرسنه بسیار ثواب دارد، و طعام دادن به هر کس که باشد، خالی از ثواب نیست، ولی دادن آن به بسیاری ثواب بزرگی می‌باشد، لذا برای تحصیل آن ثواب بزرگ فرمود:

﴿ **يَتِيماً ذَا مَقْرَبَةٍ ○ أَوْ مِسْكِيناً ذَا مَتْرَبَةٍ** ﴾ یعنی بویژه وقتی که به یتیمی بدهید که با او خویشاوندی داشته باشید، پس در آن، دو ثواب می‌باشد: یکی سیر کردن شکم گرسنه، دوم صله رحمی خویشاوند، و ادای حق آن.

﴿ **فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ** ﴾ یعنی بالخصوص دادن طعام به او در چنین روزی که او گرسنه باشد، موجب ثواب بیشتر می‌شود، اگر این چنین یتیم خویشاوندی نباشد، پس چنین مسکینی باشد که مسکنت او را خاک نشین

کرده است، مقصود از آن محتاج و مفلس بی‌حد است، پس کسی که به او نفقه می‌دهد هر چند محتاج‌تر باشد همانقدر به منفق ثواب بیشتر می‌رسد.

مقتضای ایمان است که انسان تنها بر نیک قرار گرفتن خود اکتفا نکند، بلکه دیگران را نیز به نیکی هدایت کند

﴿ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَ تَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ﴾ در این آیه بعد از ایمان، وظیفه مؤمن را چنین بیان نمود که او برادران مسلمان دیگر را هم به صبر و رحمت تلقین کند، مراد از «صبر» جلوگیری نفس از کارهای زشت و انجام اعمال نیک است، و مقصود از «مرحمت» ترحّم به حال دیگران است، که مشقّت آنها را مشقّت خود دانسته از اذیت کردن و ظلم کردن بر آنها اجتناب کند، در این آیات تقریباً همه‌ی احکام دین آمده است.

تمت سورة البلد بحمد الله ۲۳ شعبان سنه ۱۳۹۱ هـ

و تمت الترجمة قبل اذان الفجر من ليلة الاربعاء ثامن عشر من شهر رجب المرجب سنه ۱۴۱۰ هـ و نسأل الله أن يوفقنا لاتمام الباقى و ما ذلك عليه بعزيز.

* * *

سورة الشمس

سورة الشمس مكية و هی خمس عشرة آية
سوره‌شمس درمکّه‌نازل‌شده وداری‌پانزده‌آیه‌می‌باشد

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ
شروع به نام خدای بی‌حد مهربان و بی‌نهایت رحیم

وَالشَّمْسِ وَ ضُحَـٰهَا ﴿۱﴾ وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَـٰهَا ﴿۲﴾ وَالنَّهَارِ
قسم به خورشید و بلند شدن آفتاب آن. و به ماه وقتی پشت سر خورشید بیاید. و به روز

إِذَا جَلَّـٰهَا ﴿۳﴾ وَالَّيْلِ إِذَا يَغْشَـٰهَا ﴿۴﴾ وَالسَّمَآءِ وَ مَا بَنَـٰهَا ﴿۵﴾
وقتی‌که آن‌را روشن‌کند. وبه‌شب وقتی آن‌را بپوشید. وبه‌آسمان و بگونه‌ای‌که آن‌را آفرید.

وَ الْأَرْضِ وَ مَا طَحَـٰهَا ﴿۶﴾ وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا ﴿۷﴾
و به زمین به گونه‌ای که آن را پهن کرد. و به نفس و به گونه‌ای که آن را درست کرد.

فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا ﴿۸﴾ قَدْ أَفْلَحَ مَن زَكَّـٰهَا ﴿۹﴾
پس فهمانید او را بدکاری‌آن و پرهیزگاری آن. یقیناً پیروز شد کسی که آن را اصلاح کرد.

وَ قَدْ خَابَ مَن دَسَّـٰهَا ﴿۱۰﴾ كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَآ ﴿۱۱﴾ إِذِانۢبَعَثَ
وناکام شدکسی‌که‌اورابه‌خاک‌آلوده‌کرد. تکذیب‌کرد‌ثمودبه‌شرارت‌خویش. وقتی‌که‌بلندشد

أَشْقَـٰهَا ﴿۱۲﴾ فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللهِ نَاقَةَ اللهِ وَ سُقْيَـٰهَا ﴿۱۳﴾
بدبخت‌ترین آنها. پس‌گفت به‌آنها رسول خدا، هوشیار باشید از شتر خدا ونوبه آبیاری‌آن.

فَکَــــذَّبُـــــوهُ فَـــــعَقَـــــرُوهَــــا فَــدَمْدَمَ عَــلَيْهِــمْ رَبُّــهُــمْ
پس تکذیب کردند او را و پی کردند آن را، پس واژگون ساخت بـرایشـان پـروردگار ایشـان

بِذَنبِهِـمْ فَسَـوَّاهَـا ﴿۱۴﴾ وَ لَا يَـخَـافُ عُـقْبَـٰهَـا ﴿۱۵﴾
به گناهها یشان پس باخاک یکسان کردهمه را ونمی ترسداز تعقیب آنها.

خلاصه‌ی تفسیر

قسم به خورشید و روشنی آن و به ماه وقتی که بعد از غروب خورشید بیاید، (طلوع کند، مقصود از آن ماه، بعضی شبهای وسطی است، که بعد از غایب شدن خورشید طلوع می‌کند، و شاید این قید به این خاطر باشد که آن وقت نورش کامل می‌باشد، هم‌چنان که «ضحاها» اشاره به کمال نور آفتاب دارد، و یا در آن وقت دو آیه‌ی قدرت علی سبیل التعاقب والاتصال ظاهر می‌گردند، غروب شمس، طلوع قمر) و (قسم) به روز وقتی که آن را (خورشید) کاملاً روشن کند، و (قسم) به شب وقتی که آن (خورشید) را (و آثار و انوار آن را کاملاً) بپوشید، (کاملاً شب باشد که هیچ اثری از روز باقی نماند، و آوردن قیود در هر چهار چیزی که به آنها قسم یاد شد، به اعتبار کمال آنهاست، یعنی قسم به هر یکی، به اعتبار حال کامل آن است) و (قسم) به آسمان و آن (ذاتی) که آن را آفرید (مقصود خداوند متعال است، هم چنین در ﴿مَا طَحَـٰهَا ○ وَمَا سَوَّاهَا﴾ و تقدیم قسم به مخلوق قبل از خالق، امکان دارد به این خاطر باشد که در آن، انتقال ذهن از دلیل به مدلول است؛ زیرا مصنوع دلیل بر صانع است، پس در این، اشاره به استدلال علی التوحید هم شده است،) و (قسم) به زمین و آن (ذاتی) که آن را پهن کرد، و (قسم) به روح (انسان) و آن (ذاتی) که آن را (به هر نوع صورت و شکل و اعضا) آفرید، باز (هر دو راه) بدکاری و پرهیزکاری را به او القا کرد، (این اسناد به اعتبار آفرینش است، یعنی آنچه در قلب رجحان به نیکی یا

تمایل به بدی باشد، خالق آنها خداست، اگر چه در القای اوّل فرشته و در القای دوم شیطان واسطه قرار می‌گیرند، و سپس آن رجحان و تمایل گاهی به حدّ عزم می‌رسد، که به قصد و اختیار انسان صادر می‌گردد، و بر همان قصد و اختیار ثواب و عقاب مترتّب می‌شوند، که بعد از آن صدور فعل به آفرینش الهی انجام می‌گیرد، و گاهی به حد عزم نمی‌رسد، که این عفو می‌شود، و در آینده برای تکمیل مضمون، سرانجام اهل فجور و تقوا را بیان می‌فرماید که) یقیناً کسی پیروز شده که آن (روح) را پاک کرده است، (یعنی نفس را از فجور باز داشته و تقوا را اختیار کرده است،) و ناکام شد کسی که آن را (در فجور) فشار داد (و از فجور مغلوب کرد، بعد از این، جواب قسم مقدّر است، یعنی ای کفّار مکّه وقتی که شما اهل فجور هستید، حتماً در آخرت بطور قطع به غضب، هلاک خواهید شد، و در دنیا نیز، بسا اوقات چنان که قوم ثمود به علّت فجورش مورد خشم خدا و عذاب او قرار گرفت، که داستان آن از این قرار است، که) قوم ثمود در اثر شرارت خویش (حضرت صالح علیه السلام را) تکذیب کرد، (و یعنی داستان آن زمانی است که) وقتی که بدبخت‌ترین آن قوم (به اراده قتل ماده شتر) برخاست، (آماده شد، و عدّه‌ای دیگر هم با او شریک بودند،) پس به آنها رسول خدا (حضرت صالح علیه السلام وقتی از اراده‌ی قتل آنها اطّلاع یافت،[1]) فرمود که: از (این) ناقه‌ی خدا، و آب آشامیدن آن، خبردار باشید (آن را قتل نکنید، و نه آب آن را قطع کنید، و چون سبب اصلی اراده‌ی قتل هم، نوبت آب بود، آن را تصریح فرمود و آن را ناقه‌ی خدا، به این خاطر گفت که خداوند آن را بطور معجزه به گونه‌ی عجیبی آفریده دلیل نبوّت قرار داد، و احترام آن را واجب کرد.) پس آنها پیامبر را (دلیل نبوّت را که به وسیله ناقة‌الله ظاهر شده بود،) تکذیب کردند؛ (زیرا آنها او را پیامبر نمی‌دانستند) باز آن ناقه را قتل کردند،

۱ـ کذا فی الخازن.

پس پروردگارشان به سبب گناهانشان بر آن‌ها هلاکت نازل فرمود، باز این (هلاکت) را (برای تمام قوم) عام قرار داد، و خداوند متعال از سرانجام این هلاکت (از بروز فساد) خوف نکرد، (آنچنان که به ملوک دنیا بسا اوقات از سزا دادن قوم، پیش می‌آید، که کسی علیه او قیام نکند، و ستم بروز نکند. داستان مفصّل ثمود و ناقه، در سوره‌ی «اعراف» گذشت.)

معارف و مسایل

در ابتدای این سوره، به هفت چیز قسم یاد شده و با توجّه به حالت کامل این هفت چیز، اوصاف و قیودی ذکر شده است:

نخستین قسم ﴿وَٱلشَّمۡسِ وَ ضُحَىٰهَا﴾ در اینجا اگر چه «ضحا» به واو عطف، ذکر شده است، امّا به قرینه اشیای بعد، ذکر ضحا به صورت وصف شمس آمده است، یعنی قسم به خورشید وقتی که در وقت چاشت باشد، «ضحا» به آن وقت گفته می‌شود که خورشید طلوع کرده قدری بلند باشد، و نور آن بر زمین انتشار یابد، آنگاه انسان آن را قریب می‌بیند، و به علّت عدم گرمای شدید، می‌توان آن را کاملاً دید.

قسم دوم ﴿وَٱلۡقَمَرِ إِذَا تَلَىٰهَا﴾ یعنی قسم به ماه، وقتی پشت سر خورشید بیاید، مطلب آن این می‌تواند باشد که وقتی ماه بعد از غروب آفتاب طلوع کند، و این در وسط ماه زمانی می‌شود که قرص ماه تقریباً کامل گردد، و مفهوم پشت‌سر آمدن، این می‌تواند باشد که هم چنان که به وقت ضحا خورشید کامل دیده می‌شود، هم چنین‌وقتی که ماه پشت سر آن بیاید یعنی در کامل بودن تابع آن می‌باشد.

قسم سوم ﴿وَٱلنَّهَارِ إِذَا جَلَّىٰهَا﴾ ضمیر «جَلَّىٰهَا» می‌تواند به طرف زمین برگردد، اگر چه قبل از آن ذکری از زمین به میان نیامده است، ولی در محاورات عرب ارجاع ضمیر به چند چیز که عموماً در جلوی انسان

هستند، بدون ذکر ما سبق، معروف و مشهور است، و در قرآن نیز نظایر آن موجوداند، پس با توجّه به این، معنای آیه چنین می‌باشد که قسم به روز و زمین یا دنیا که روز آن را روشن‌کرده، در این نیز اشاره به این شده که قسم به روز به اعتبار آن حالت آن است که کاملاً روشن‌گردد، و با توجّه به عبارت، ظاهر این‌است که این ضمیر به سوی خورشید راجع شود، در این صورت معنایش این‌است که قسم به روز وقتی که خورشید را روشن‌کند، این اسناد مجاز می‌باشد، و مقصود این‌است که وقتی روز بیرون آید خورشید روشن دیده شود.

قسم چهارم ﴿**وَٱلَّيۡلِ إِذَا يَغۡشَىٰهَا**﴾ یعنی قسم به شب وقتی خورشید را فرا گیرد، یعنی روشنی آن را مستور کند.

قسم پنجم ﴿**وَٱلسَّمَآءِ وَمَا بَنَىٰهَا**﴾ در اینجا با توجّه به سباق نظم، سخن روشن‌تر این‌است که لفظ «مَا بَنَىٰهَا» را مصدری قرار داده معنای آن چنین باشد، که قسم به آسمان و ساخت آن، چنان‌که در آیه ۲۷ از سوره‌ی «یٰسٓ» آمده است: ﴿**بِمَا غَفَرَ لِي**﴾.

هم چنین در قسم ششم ﴿**وَٱلۡأَرۡضِ وَمَا طَحَىٰهَا**﴾ اگر «ما» مصدری باشد، معنایش این‌که قسم به زمین و پهن و گسترده شدن آن؛ زیرا که طحو مصدر و به معنای پهن‌کردن و گسترانیدن می‌آید، در اینجا با آسمان ذکر ساخت، و با زمین ذکر پهن‌کردن و گسترانیدن هم، برای اظهار حالت کمال است، یعنی قسم به آن حالت آسمان وقتی آفرینش و تکوین آن کامل شد، و قسم به زمین وقتی که آن پهن‌کرده شده، و آفرینش آن مکمل گشته است.

همین تفسیر از حضرت قتاده و غیره منقول است، صاحب «کشّاف»، «بیضاوی» و «قرطبی» همین را اختیار کرده‌اند، و بعضی از مفسّرین «ما» را در اینجا موصوله به معنای من قرار داده و مقصود از آن ذات حق تعالی را قرار داده‌اند، که قسم به آسمان و آن ذاتی که آن را آفریده است.

و هم چنین مفهوم ﴿وَ ٱلْأَرْضِ وَ مَا طَحَىٰهَا﴾ را چنین بیان کرده‌اند که قسم به زمین و آن ذاتی که آن را پهن‌کرده است، ولی در اینجا قسمهایی که تاکنون ذکر شده‌اند، و آنچه در آینده دارد می آید، همه متعلّق به مخلوقات است، و آمدن قسم به ذات حق در وسط، از نسق و ترتیب بعید به نظر می‌رسد، و در این صورت که در بالا نوشته شد، این اشکال هم لازم نمی آید، قسم به مخلوقات را بر قسم به ذات حق چرا مقدّم کرد. والله اعلم.

قسم هفتم ﴿وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا﴾ در اینجا هم اگر «ما» را مصدری بگیریم، معنایش این‌که قسم به روح انسان و درست و متناسب کردن آن، و اگر «ما» به معنای من باشد، معنایش چنین می‌باشد که قسم به روح و آن ذاتی که او را درست کرده است، مفهوم تسویه یعنی درست و برابر کردن است، که در سوره‌های گذشته آمده است.

﴿فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا﴾، «**الهام**» به معنای انداختن چیزی در قلب است، «**فجور**» به معنای گناه واضح، و معنای «**تقوا**» معروف و مشهور است، این جمله به قسم هفتم، ﴿وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا﴾ مرتبط است، یعنی خداوند متعال نفس انسان را آفرید و باز فجور و تقوا را در قلب او الهام کرد، مقصود این‌که حق تعالیٰ در تخلیق نفس انسانی ماده و استعداد گناه و طاعت را جایگزین کرد، سپس به انسان یک نوع اختیار و قدرت خاصّی داد، تا او با قصد و اختیار خود، راه گناه را اختیار کند، یا راه طاعت را، و وقتی که او با قصد و اختیار خویش، یکی از این دو راه را اختیار می‌کند، پس بر همان قصد و اختیار، به او ثواب یا عذاب داده می‌شود، و با توجّه به این تفسیر آن شبه برطرف شد که وقتی گناه و طاعت در خود آفرینش انسان گذاشته شده است، پس او بر انجام آن مجبور است، پس او در این صورت نباید مستحق ثواب یا عذاب باشد، و این تفسیر از یک حدیث مرفوع مستفاد است.

در صحیح مسلم به روایت حضرت عمران بن حصین آمده است که

بعضی مردم از رسول خداﷺ نسبت به مسئله‌ی تقدیر سؤال کـردند، پس آن‌حضرتﷺ در پاسخ، این آیه را تلاوت فرمود: و پاسخ به مسئله‌ی تقدیر از این آیه به این می‌باشد، که مقصود از: «**أَلْهَام، فُجُورَ وَ تَقْوَا**» این‌است که ماده و استعداد هر دو تا را خداوند در نفس انسانی گذاشته است، ولی او را بر هیچ کدام از این‌دو امر، مجبور نکرده است، بلکه به او قدرت و اختیار داده که هر کدام یک را که دلش بخواهد، بتواند آن را اختیار نماید.

از حضرت ابوهریره و ابن‌عبّاس روایت است که وقتی رسول‌خداﷺ این آیه را تلاوت می‌کرد، با صدای بلند این‌دعا را می‌خواند: «**اللهم ءَات نفسی تقواها، انت ولیها و مولاها،و انت خیر من زکـٰها**» یعنی ای خدا به نفسم توفیق تقوا بده، تویی ولی و مربّی نفس من، بعد از این هفت، قَسَـم، در جـواب قسـم فرمود:

﴿**قَدْ أَفْلَحَ مَن زَكَّـٰهَا ○ وَ قَدْ خَابَ مَن دَسَّـٰهَا**﴾ یعنی پیروز شد کسی که نفس خود را تزکیه نمود، معنای اصلی تزکیه پاکی باطنی است، مقصود این است کسی که اطاعت خدا را بجا آورده ظاهر و باطن‌خود را پاک کرد، پیروز شد. و محروم شد کسی که نفس خود را در باتلاق گناهان مبتلا کرد.

لفظ «دَسَّیٰ» از دسّ مشتق است که به معنای دفن‌کردن در زمین‌می‌آید، کما قال تعالی: ﴿**أَمْ يَدُسُّهُ فِي ٱلتُّرابِ** الخ﴾[1]، بعضی از مفسّرین در ایـنجا ضمیر فاعل در دسّیٰ و زکّیٰ را به سوی الله راجع قرار داده معنایش را چنین گفته‌اند که پیروز شد کسی که او را خدا پاک کرد، و محروم شد کسی که خدا او را در گناهان غوطه داد، این آیه همه‌ی انسان‌ها را به دو گروه تقسیم کرد: یکی پیروز، و دیگری محروم.

در آینده داستان گروه دوم را، به صورت تمثیل بیان کرده از سرانجام بد آن ترسانید، که به این محرومان در آخرت سزای سخت‌تری خـواهـد

۱- نحل، ۵۹.

رسید، و بسا اوقات در دنیا هم بخشی از سزا به آنها داده می‌شود، هم چنان که برای قوم ثمود اتّفاق افتاد، که داستان آنان به تفصیل در سوره‌ی «اعراف» آمده است، در اینجا به آن اجمالاً اشاره کرده عذاب آنان را بیان فرمود.

﴿فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذَنبِهِمْ فَسَوَّاهَا﴾ لفظ «دمدم» بر آنچنان عذاب سختی اطلاق می‌شود که بر شخصی یا قومی بار بار بیاید، تا این‌که آن را از بین ببرد و مقصود ﴿فَسَوَّاهَا﴾ این است که این عذاب کل قوم را احاطه کرد، که در آن مرد و زن، کودک و پیر، همه یکسان شدند.

در پایان فرمود: ﴿وَ لَا يَخَافُ عُقْبَـٰهَا﴾ یعنی عذاب خدا و تباه کردن قومی را، مانند معاملات دنیوی نپندارید، که در آن بزرگترین پادشاه ابرقدرت هم، وقتی که با قومی چنین معامله‌ای بکند، که در آن کل قوم هلاک گردد، او خود احساس خطر می‌کند، که نشاید بقایای آن یا حامیان آن، از ما انتقام بگیرند و ستم کنند.

خلاصه در دنیا ضربه وارد کننده بر دیگران، خود هم گاهی بی‌خطر نمی‌باشد، کسی که به دیگران حمله می‌کند، نسبت به حمله بر خود، احساس خطر می‌کند، غیر از خداوند متعال که او هرگز از هیچ کسی احساس خطری ندارد، والله سبحانه و تعالیٰ اعلم.

تمت سورة الشمس بحمدالله تعالیٰ ۲۴ شعبان سنه ۱۳۹۱ هـ

تمت الترجمة بتوفیقه تعالیٰ فی لیلة الجمعة قبل صلوة العشاء بعشرین من رجب المرجب سنه ۱۴۱۰ هـ و نسأل الله أن یوفقنا لإتمام الباقی و ما ذلك علیه بعزیز.

* * *

سورة الّیل

سـورة الّیل مکیة و هی احدیٰ و عشـرون آیة

سوره لیل در مکّه نازل شده و دارای بیست و یک آیه می باشد

بِسْـمِ اللهِ الـرَّحْمٰـنِ الـرَّحِـیْـمِ

شروع به نام خدای بی‌حد مهربان و بی‌نهایت رحیم

وَالَّیْلِ إِذَا یَغْشَیٰ ﴿۱﴾ وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّیٰ ﴿۲﴾ وَ مَا خَلَقَ الذَّکَرَ وَالْأُنْثَیٰ ﴿۳﴾

قسم به شب وقتی که بپوشاند. و به روز، وقتی که روشن شود. و به آن که آفرید نر و ماده را.

إِنَّ سَعْیَکُمْ لَشَتَّیٰ ﴿۴﴾ فَأَمَّا مَنْ أَعْطَیٰ وَ اتَّقَیٰ ﴿۵﴾ وَ صَدَّقَ

یقیناً کوششهای شما گوناگون است. پس کسی که داد و ترسید. و راست دانست

بِالْحُسْنَیٰ ﴿۶﴾ فَسَنُیَسِّرُهُ لِلْیُسْرَیٰ ﴿۷﴾ وَ أَمَّا مَن بَخِلَ وَاسْتَغْنَیٰ ﴿۸﴾ وَ

امر خوب را. پس به تدریج می‌رسانیم او را به آسانی. ولی کسی که نداد و بی‌باک ماند. و

کَذَّبَ بِالْحُسْنَیٰ ﴿۹﴾ فَسَنُیَسِّرُهُ لِلْعُسْرَیٰ ﴿۱۰﴾ وَ مَا یُغْنِی عَنْهُ

دروغ دانست امر خوبی را. پس به تدریج می‌رسانیم اورا به سختی. و به درد او نمی‌خورد

مَالُهُ إِذَا تَرَدَّیٰ ﴿۱۱﴾ إِنَّ عَلَیْنَا لَلْهُدَیٰ ﴿۱۲﴾ وَ إِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةَ وَ

مالش وقتی که در گودالی می‌افتد. بر ماست راه نشان دادن. و به‌دست ماست آخرت و

الْأُولَیٰ ﴿۱۳﴾ فَأَنذَرْتُکُمْ نَاراً تَلَظَّیٰ ﴿۱۴﴾ لَا یَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَی ﴿۱۵﴾

دنیا. پس گوشزد کردم شمارا به‌آتش شعله‌وری. در او کسی واقع شود که بسیار بدبخت باشد.

اَلَّـــذِی کَـــذَّبَ وَ تَـوَلّیٰ ﴿۱۶﴾ وَ سَـیُجَنَّبُهَا الْأَتْـقَی ﴿۱۷﴾ اَلَّـذِی یُـؤْتِی
کسی که تکذیب کرد و اعـراض نـمود. و نـجات مـی‌دهیم از آن تـرسنده‌تر را. آنکـه مـی‌دهد

مَـــالَهُ یَـــتَزَکّـــیٰ ﴿۱۸﴾ وَ مَــا لِأَحَـدٍ عِـندَهُ مِـن نِّـعْمَةٍ تُـجْزَیٰ ﴿۱۹﴾
مال خود را برای پاک کردن دل. و نیست برای کسی بر او احسانی که بـه او عـوض داده شـود.

إِلَّا ابْـــتِغَـــآءَ وَجْـــهِ رَبِّـــهِ الْأَعْـــلَـیٰ ﴿۲۰﴾ وَ لَسَـــوْفَ یَـرْضَـیٰ ﴿۲۱﴾
مگر برای تلاش کننده رضای رب‌خـود کـه‌از هـمه بـزرگتراست. ودرآیـنده او راضـی مـی‌شود.

خلاصه‌ی تفسیر

قسم به شب وقتی که آن (خورشید و روز را) می‌پوشاند، و (قسم) به روز وقتی که آن روشن‌شود، (و قسم) به آن (ذاتی) که او نر و ماده را آفرید، (مـقصود از آن الله تـعالیٰ است در آیـنده جـواب قسـم است) کـه یـقیناً کوششهای (اعمال) شما مـختلف است، (و هـم چـنین ثـمرات آنـها هـم مختلف می‌باشند) پس کسی که (در راه خدا مال) داد و از خدا ترسید، و سخن خوب (دین اسلام) را راست دانست، پس ما او را برای چـیز راحـت وسایل می‌دهیم (مراد از چیزی راحت، اعمال نیک و به واسطه‌ی آن جنّت است، که سبب سیر و محل آن است، بنابر این «یسریٰ» گفته شد، و اگر نه معنی آن است، چیزی آسان) و کسی که (از حقوق واجب) بخل کرد، و (به جای ترس از خدا از او) بی‌پروایی کرد، و سخن خـوب (دیـن اسـلام) را تکذیب کرد، پس ما او را برای چیزی مشقّت آور وسایل می‌دهیم، (مراد از چیزی مشقّت‌آور اعمال بد و به سبب آن دوزخ است، که مـحل و سـبب «عسر» است، بنابر این، عسر را «عسریٰ» گفت و مراد از دادن وسایل در هر دو جا، این است که کار خوب یا بد برای او آسان می‌گردد، و بدون مشقّت انجام می‌گیرد، و این گونه اسباب فراهـم مـی‌شوند، و بـودن اعـمال نـیک

وسیله‌ی جنّت، و اعمال بد وسیله‌ی جهنّم، ظاهر است، در حدیث آمده است که: «**اما من کان من اهل السعادة فیسیر بعمل اهل السعادة وکذا فی الشقاوة**» و (در آینده او برباد گردد، (مقصود از برباد شدن، رفتن او به جهنّم است،) یقیناً بر عهده‌ی ماست (طبق وعده‌ی ما) راه نشان دادن، (پس ما کاملاً آن را نشان دادیم، پس بعضی راه ایمان و اطاعت را برگزیدند، که ذکرشان در ﴿**مَنْ أَعْطَىٰ وَ اتَّقَىٰ**﴾ آمد و بعضی راه کفر و معصیت را اختیار کردند که در ﴿**مَن بَخِلَ وَاسْتَغْنَىٰ**﴾ ذکر شان آمد) و (هر کسی چگونه راهی را اختیار می‌کند، همانگونه ثمره به او می‌دهیم؛ زیرا که) در قبضه‌ی ماست آخرت و دنیا، (در هر دو تا حکومت از آن ماست، لذا در دنیا ما احکام مقرّر کردیم، و در آخرت بر موافقت و مخالفت جزا و سزا خواهیم داد، که بیان آن در هر دو جا در جمله‌ی ﴿**فَسَنُيَسِّرُهُ**﴾ آمده است، و در آینده به صورت تنقیح و توضیح می‌فرماید به شما جزای مختلف در مقابل اعمال مختلف نشان داده شد) پس من شما را از آتشی سوزان ترسانیدم (که بر آن جمله ﴿**فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَىٰ**﴾ دلالت می‌کند تا که ایمان و اطاعت را که در جمله ﴿**أَعْطَىٰ**﴾ ذکر شده‌اند، اختیار کرده از آن آتش پرهیز کنید، و یا کفر و معصیت را که در بخل آمده اختیار کرده به جهنّم بروید؛ زیرا که وسایل رفتن و نرفتن همین‌ها هستند، چنان که در آینده نسبت به این تصریح شده است، که) در آن (برای همیشه) بدبخت داخل می‌شود که (دین حق را) تکذیب کرده و (از آن) اعراض نموده است، و از آن آنچنان شخص دور نگهداشته می‌شود که پرهیزکار بزرگی باشد، که مال خود را فقط به این خاطر می‌دهد که (از گناهان) پاک باشد، (فقط مقصد او، رضای حق است) و غیر از رضاجویی پروردگار عالیشأن خویش، (که همین هدف او بود،) احسان کسی بر عهده‌ی او نبود تا (هدف) از این (بخشش) مکافات آن باشد، (در این، نسبت به اخلاص مبالغه فوق العاده‌ای به کار رفته است؛ زیرا مکافات به احسان

کسی، اگر چه در حدّ خود، امر مستحب، افضل و موجب ثواب است، امّا در فضیلت مساوی با احسان آغازین نیست، پس وقتی که انفاق آن کس در راه خدا، از آن هم، پاک است، پس از آمیزش با ریا و معاصی دیگر، به در جهاد پاک خواهد بود، و این کمال اخلاص می‌باشد،) و (نسبت به چنین شخصی قبلاً نجات از جهنّم آمده بود، در آینده بحث از نعمتهای آخرت می‌آید، که) این به زودی خوشحال خواهد شد، (در آخرت به چنان نعمتهایی نایل می‌گردد، که در اثر آن شادمانی همیشگی، نصیب او خواهد شد.)

معارف و مسایل

﴿إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّىٰ﴾ این چنان جمله‌ای است که در سوره‌ی «انشقاق» آمده بود که **﴿إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحاً﴾**[1] که تفسیرش قبلاً گذشت، منظور این که: انسان طبعاً برای انجام کاری به سعی و کوشش، عادی است، ولی بعضی مردم در سعی و کوشش، به فکر راحت دایمی هستند، و بعضی دیگر با این سعی و کوشش، عذاب دایمی را می‌خرند، چنان که در حدیثی آمده است که: هر کس به هنگام صبح وقتی برمی‌خیزد، به یک نوع معامله‌ای مشغول می‌شود، بعضی در آن معامله، پیروز شده خود را از عذاب آخرت رها می‌سازد، بعضی دیگر به گونه‌ای می‌باشد که زحمت و کوشش او سبب هلاکت او قرار می‌گیرد، کار خردمندی این است که نخست مردم سرانجام کار خود را در نظر بگیرد، هر آن عملی که موقّتاً موجب راحت و آرامش است، امّا سرانجامش باعث رنج و عذب همیشگی است، انسان باید از آن برحذر باشد، و گرد آن نگردد.

---

۱ - انشقاق، ٦.

مردم به اعتبار سعی و عمل دو گروه هستند

در آینده قرآن حکیم مردم را از جهت سعی و کوشش به دو گروه تقسیم نموده است، و برای هر یکی سه صفت ذکر کرده است، گروه اوّل از کسانی است که به مقصد خود رسیده‌اند، و اعمال سه گانه‌ی آنها به قرار ذیل می‌باشند:

﴿فَأَمَّا مَنْ أَعْطَىٰ وَ اتَّقَىٰ ○ وَ صَدَّقَ بِالْحُسْنَىٰ﴾ یعنی کسی که در راه خداوند مال صرف نمود، از خدا ترسیده در هر شعبه‌ای از زندگی خویش، از خداوند ترسیده و از مخالفت احکام او خودداری نمود، و کسی که سخن خوب را تصدیق نمود، مراد از سخن خوب، کلمه‌ی ایمان «لا إله إلا الله» است[۱]، و مراد از تصدیق کلمه، ایمان آوردن به آن است، باوجود این که ایمان روح همه‌ی اعمال و مقدّم بر آنهاست، شاید وجه تأخیر آن در اینجا، این است که هدف بحث سعی و کوشش است، و آن فقط عمل می‌باشد، و ایمان چیزی وابسته به قلب است، که در دل از خدا و رسول اوﷺ تصدیق نماید، سپس به زبان با گفتن کلمه‌ی شهادت، اقرار نماید، و در بجا آوری این دو امر، نیاز به هیچ زحمت و مشقّتی نیست، و نه کسی، این را شامل فهرست اعمالی قرار داده است.

از گروه دوم نیز سه عمل ذکر فرموده است: ﴿وَ أَمَّا مَن بَخِلَ وَاسْتَغْنَىٰ ○ وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَىٰ﴾ یعنی کسی که از صرف کردن مال در راه خدا، بخل ورزید، که از ادای زکات فرض و صدقات واجب، خودداری نمود، و به جای ترس از خدا و توبه به سوی او، و اختیار نمودن اطاعت و فرمانبرداری او، بی‌نیازی و بی‌اعتنایی نمود، و سخن خوب، یعنی کلمه ایمان را، تکذیب کرد.

در حق گروه اوّل از این دو گروه فرمود: ﴿فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَىٰ﴾ معنای

---

۱ ـ کما قاله ابن عباس و الضحاک و السلمی.

لفظی «یُسْرَیٰ» آسان و آرام است، یعنی آنچه در آن مشقتی نباشد، مقصود از آن بهشت است، هم چنین در مقابل به آن، نسبت به گروه دوم فرمود: ﴿فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَىٰ﴾ معنای لفظی «عُسْرَیٰ» مشکل و مشقّت است، یعنی چیزی مشقّت‌بار، و مراد از آن جهنّم است، و مقصود از هر دو جمله، این است، کسانی که سعی و کوشش خود را در امر اوّل صرف می‌نمایند، یعنی انفاق در راه خدا و ترس از او و تصدیق به ایمان، آنها را برای «یُسْرَیٰ» یعنی اعمال جنّت آسان قرار می‌دهیم، و کسانی که این زحمت و محنت را در سه امر دیگر، به خرج می‌دهند، آنها را برای «عُسْرَیٰ» یعنی اعمال جهنّم آسان می‌گردانیم، در اینجا به ظاهر مقتضای مقام این بود که می‌گفت: ما برای آنها اعمال جنّت یا جهنّم را آسان می‌گردانیم؛ زیرا آسان یا مشکل بودن، می‌تواند صفت اعمال باشد، و خود زحمات و اشخاص نه آسان هستند و نه مشکل، ولی قرآن کریم آن را چنین تعبیر فرمود، خود ذات و وجود آنها برای این اعمال آسان گردانیده می‌شوند، در این اشاره به آن است که طبایع و مزاج آنها را به گونه‌ای در می‌آوریم که برای گروه اوّل اعمال جنّت مقتضای طبع آنها قرار می‌گیرند، و در خلاف ورزی به آنها مشقّت و ناراحتی احساس می‌کنند، هم چنین طبع گروه دوم به گونه‌ای در آورده می‌شود که اعمال جهنّم مورد پسند آنها قرار می‌گیرند، از انجام آنها راحت می‌شوند، و از اعمال جنّت نفرت می‌ورزند، پدید آوردن این کیفیت را در طبایع این دو گروه، چنین تعبیر نمود که آنها برای این کارها آسان شده‌اند.

در حدیثی مرفوع از آن، چنین تأیید شده است، که رسول خداﷺ فرمود: **«اعملو فکل میسر لما خلق له، اما من کان من اهل السعادة فیسره لعمل السعادة، و اما من کان من اهل الشقاوة، فیسره لعمل اهل الشقاوة»**[1].

یعنی آنچه شما اعمالی انجام می‌دهید، آنها را انجام دهید؛ زیرا برای

---

۱ - رواه البخاری و مسلم عن علی.

کسی آن کار آسان می‌شود که او برای آن کار آفریده شده است، بنابر این، کسانی که اهل سعادت، نیک بخت و خوش بخت هستند، پس اعمال سعادت مقتضای طبع آنها قرار می‌گیرد، و کسانی که اهل شقاوت و بدشانس و جهنّمی باشند، اعمال اهل شقاوت برای آنها مقتضای طبع‌شان می‌باشد، امّا این دو چیز، با به کار بردن اختیار خدادادی، به دست می‌آیند، لذا مترتّب گشتن عذاب و ثواب بر آنها، نمی‌تواند دور از انتظار باشد.

سپس هشداری برای اهل جهنّم می‌آید: **﴿وَ مَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّىٰ﴾** یعنی آن مالی که این بد شانس در ادای حقوق واجب از آن، بخل می‌ورزید، هنگام وقوع عذاب بر او، دردی را دوا نکرد. «تَرَدَّىٰ» به معنای افتادن در پرتگاه و هلاک شدن است، مقصود این‌که پس از مرگ در قبر، و سپس روز قیامت به جهنّم می‌افتد، و این مال به درد او نمی‌خورد.

﴿لَا يَصْلَىٰهَا إِلَّا الْأَشْقَى ○ الَّذِي كَذَّبَ وَ تَوَلَّىٰ﴾ این توضیحی از وضعیت جهنّم است، یعنی غیر از کسی که بدقسمت باشد، خدا و رسول را تکذیب نماید، و از اطاعت آنان روگردان باشد، دیگری در آن وارد نخواهد شد، و روشن است که غیر از کافر کسی دیگر نمی‌تواند خدا و رسول اوﷺ را تکذیب نماید، و از آن به ظاهر چنین مفهوم می‌شود که مؤمن گناهکار که مرتکب جرم تکذیب نباشد، به جهنّم نخواهد رفت، در صورتی که نصوص زیادی از قرآن و حدیث در این باره وجود دارد، که مؤمن وقتی مرتکب گناهی باشد، و از آن توبه نکند، و یا به شفاعت و رحمت ویژه‌ای عفو نگردد، او به جهنّم خواهد رفت، تا به کیفر گناهایش نرسیده در آنجا باقی خواهد ماند، البتّه بعد از رسیدن به کیفر گناهایش، از آن بیرون خواهد آمد، و به برکت ایمان وارد بهشت می‌شود، به ظاهر الفاظ این آیه بر خلاف آن نصوص می‌باشند، لذا لازم است که مراد از این آیه، چنان باشد که با آن نصوص مخالف قرار نگیرد، از همه آسان‌ترین توجیه آن، همان است که در

خلاصه‌ی تفسیر گذشت.

مقصود از دخول جهنّم در اینجا، آن است که برای همیشه باشد، و چنین دخول، مختص به کفّار است؛ زیرا مؤمن پس از رسیدن به کیفر گناهانش، سرانجام از جهنّم بیرون آورده می‌شود، علمای مفسّرین علاوه بر این، توجیهات دیگری نیز بیان داشته‌اند که می‌توانند به جای خود درست باشند.

در تفسیر مظهری یک توجیه آن، این بیان شده است که مراد از «ٱلْأَشْقَى» و «ٱلْأَتْقَى» عام نیست، بلکه مراد از آنها کسانی هستند که در زمان آن‌حضرتﷺ موجود بودند، از جمع آن مسلمانانی که از آنها گناهی صادر شده به برکت هم نشینی با آن‌حضرتﷺ به جهنّم نخواهند رفت.

صحابه‌ی کرام همه از جهنّم محفوظ می‌باشند

زیرا اوّلاً صدور گناه از آنان خیلی به ندرت بوده است، و در اثر خوف آخرت از احوال آنها، چنین معلوم می‌شود که اگر از کسی گناهی صادر شده است، فوراً توبه کرده است، باز هم در برابر با یک گناه، نیکیهایش آنقدر زیاد هستند که آن گناه در اثر آن نیکی‌ها بخشوده می‌شود، چنان که خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّ ٱلْحَسَنَاتَ يُذْهِبْنَ ٱلسَّيِّئَاتِ﴾ یعنی اعمال نیک، کفّاره‌ی اعمال بد قرار می‌گیرند، و خود هم مجلس بودن با آن‌حضرتﷺ چنان عملی است که بر همه‌ی اعمال حسنه غالب می‌باشد.

در حدیثی نسبت به صالحین امّت آمده است که: «**هم قوم لا يشقىٰ جليسهم و لا يخاب انيسهم**»[1]، یعنی آنان کسانی هستند که هم نشین آنان نمی‌تواند شقی و ناکام باشد، و کسی که با آنان مأنوس گردد، او هرگز محروم نخواهد شد، بنابراین، در احادیث زیادی به صراحت آمده است، که همه صحابه‌ی

---

۱ - صحیحین.

کرام از جهنّم محفوظ می‌باشند.

در خود قرآن کریم در حق صحابه‌ی کرام آمده است: ﴿وَ كُلًّا وَعَدَ اللهُ الْحُسْنىٰ﴾[۱]، یعنی خداوند در باره‌ی هر یکی از آنها، وعده‌ی «حسنیٰ» جنّت را، داده است. در آیه‌ی دیگر قرآن آمده است: ﴿إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنىٰ أُولَـٰئِكَ عَنْهَا مبعَدُونَ﴾[۲]، یعنی کسانی که از طرف ما برای آنها «حسنیٰ» مقدّر شده است، آنان از آتش جهنّم دور خواهند ماند، و در حدیثی آمده است که: آتش جهنّم به کسی که مرا دیده است، نمی‌رسد[۳].

﴿وَ سَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَىٰ ○ الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّىٰ﴾ این در مقابل اهل شقاوت، پاداش اهل سعادت تقوای شعار، می‌باشد، یعنی کسی که «أَتْقَىٰ» عادی به طاعت کامل حق باشد، و مال خود را در راه خداوند، بدین خاطر صرف می‌کند که از گناهها پاک باشد، چنین شخصی از آتش اهل جهنّم، دور نگه داشته می‌شود، اگر چه الفاظ آیه عام و شامل هر کسی می‌باشد که مال خود را در راه خدا انفاق کند، ولی از شأن نزول آیه، معلوم می‌گردد که در اصل، مراد از این لفظ «أَتْقَىٰ» حضرت صدّیق اکبر رضی الله عنه است.

ابن ابی حاتم از عروه روایت کرده است که: هفت نفر از مسلمانان چنان بودند که کفّار مکّه آنها را برده قرار داده بودند، وقتی که آنها مسلمان شدند، به گونه‌های مختلفی تحت شکنجه و آزار قرار گرفتند، حضرت صدّیق اکبر با صرف نمودن اموال خویش، آنها را از کفّار خرید و آزاد کرد، و بر این واقعه این آیه نازل گردید[۴].

و مناسب به آن، آخرین جمله‌ی آیه چنین است: ﴿وَ مَا لِأَحَدٍ عِندَهُ مِن نِّعْمَةٍ تُجْزَىٰ﴾ یعنی بردگانی که حضرت صدّیق اکبر با صرف پول زیاد آنها را خرید و آزاد نمود، احسان قبلی بر ذمّه‌ی او نداشتند که او در پاداش آن

۱- نساء، ۹۵.
۲- انبیاء، ۱۰۱.
۳- ترمذی عن جابر.
۴- مظهری.

چنین اقدامی را کرده باشد، بلکه ﴿إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَىٰ﴾ مقصود او غیر از رضای خداوند متعال چیز دیگری نبود.

در مستدرک حاکم از حضرت زبیر منقول است که صدّیق اکبر رضی الله عنه عادت داشت که هرگاه مسلمانی را در دست کفّار اسیر می‌دید، او را می‌خرید و آزاد می‌کرد. و این افراد عموماً از مردمان مستضعف بودند، والد حضرت صدّیق اکبر ابوقحافه به او فرمود: وقتی که تو این بردگان را آزاد می‌کنی، این طور بکن که چنان برده‌هایی را آزاد کن که قوی و بهادر باشد، تا که آنها فردا در مقابل دشمنان تو، به درد تو بخورند، و بتوانند از تو حفاظت کنند. حضرت صدیق اکبر فرمود: مقصودم از آزاد کردن آنها استفاده نیست، بلکه من فقط خواهان رضای خداوند می‌باشم[1].

﴿وَ لَسَوْفَ يَرْضَىٰ﴾ یعنی کسی که مال خود را صرف نموده رضای خداوند را در نظر گرفت، استفاده شخصی مورد نظرش نبود، خداوند او را در روز قیامت از خود نیز راضی نگه خواهد داشت، که او را به نعمتهای عجیب و دایم بهشت نایل می‌گرداند، از واقعه‌ی شأن نزول ثابت می‌شود که این آیات در حق صدیق اکبر نازل گردیده‌اند، بنابر این، این آخرین کلمه در حق صدیق اکبر بالاترین مژده و اعزازی به شمار می‌رود؛ زیرا در دنیا به راضی شدن خداوند از او، مژده داده شده است.

تمت سورة الّیل بحمد الله ۲۵ شعبان سنه ۱۳۹۱هـ

* * *

---

۱ - مظهری.

سورة الضحیٰ

سورة الضحیٰ مکیة و هی احدیٰ عشرة آیة
سوره ضحیٰ در مکّه نازل شده دارای یازده آیه می‌باشد

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ
شروع به نام خدای بی‌حد مهربان و بی‌نهایت رحیم

وَالضُّحَىٰ ﴿۱﴾ وَالَّيْلِ إِذَا سَجَىٰ ﴿۲﴾ مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ
قسم به آفتاب هنگام بلند شدن. وبه شب وقتی فرا گیرد. رها نساخت تو را پروردگار تو،

وَ مَا قَلَىٰ ﴿۳﴾ وَ لَلْأَخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَىٰ ﴿۴﴾ وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ
و نه بیزار شد. و البتّه واپسین بهتر است برای تو از اوّل. و در آینده می‌دهد به تو ربّ تو،

فَتَرْضَىٰ ﴿۵﴾ أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيماً فَـَاوَىٰ ﴿۶﴾ وَ وَجَدَكَ ضَاۤلاًّ
پس تو راضی خواهی شد. آیانیافت تورا یتیم، پس به تو جای داد. و یافت تورا سرگردان،

فَهَدَىٰ ﴿۷﴾ وَ وَجَدَكَ عَاۤئِلاً فَأَغْنَىٰ ﴿۸﴾ فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ ﴿۹﴾
پس تو را هدایت کرد. و یافت تو را گدا، پس تو را مستغنی کرد. پس بر یتیم فشار نیاور.

وَ أَمَّاالسَّاۤئِلَ فَلَاتَنْهَرْ ﴿۱۰﴾ وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ ﴿۱۱﴾
و سایل را زجر نکن. و احسان پروردگارت را بیان کن.

خلاصه‌ی تفسیر

قسم به روشنی روز و به شب وقتی که قرار می‌گیرد (قرار گرفتن

می‌تواند به دو معنی بیاید: یکی حقیقی یعنی کامل گشتن تاریکی آن؛ زیرا تاریکی در شب به تدریج اضافه می‌شود، پس از پاسی از شب، کامل می‌گردد، دوم معنای مجازی، یعنی خوابیدن حیوانها و آرام شدن صداهای رفت و آمد و هیاهو، در آینده جواب قسم می‌آید) که پروردگار تو نه تو را رها ساخته است، و نه از تو بیزار شده است؛ (زیرا اوّلاً از تو نه چنین کاری شده است، ثانیاً حضرات انبیاعلیهم‌السلام را خداوند از آن محفوظ و معصوم آفریده است، پس شما با خرافات و بیهوده‌گویی کفار، اندوه‌گین نباشید، که به تأخیر وحی در چند روزی، گفتند که پروردگار تو، تو را رها ساخته است، شما مرتّباً به شرف نعمت وحی نایل می‌گردید، و این شرافت و کرامت برای تو در دنیاست،) و آخرت در حق تو از دنیا به درجات بهتر است، (پس در آنجا به تو بیش از اینجا، نعمت خواهد رسید،) و به زودی خداوند متعال به تو (در آخرت نعمتهای کثیری) خواهد داد، پس شما (به عطا شدن آنها) شاد خواهید شد، (آنچه به آن قسم یاد شد، با این مژده مناسبت خاصی دارد، و آن این که هم چنان که خداوند متعال در ظاهر نشانهای مختلفی از قدرت و حکمت خویش، ابراز می‌دارد، که پشت‌سر روز، شب را و پشت شب، روز را می‌آورد، کیفیّت احوال باطن را چنین پندارید، اگر آمدن شب بعد از روشنی روز دلیل سخط و ناراضی خداوند نیست، و نه این ثابت است که بعد از شب روز گاهی روشن نمی‌شود، پس هم چنین به انقطاع موقّت وحی، چگونه مفهوم گردید که خداوند از رسول منتخب خویش، ناراضی شده، برای همیشه دروازه‌ی وحی را مسدود نموده است، چنین گفتاری در حقیقت اعتراض بر علم محیط و حکمت بالغه‌ی خداوند است، گویا او نمی‌دانست کسی که او می‌خواست پیامبرش بگرداند، در آینده شایسته‌ی آن نخواهد بود، العیاذ بالله، سپس با ذکر بعضی نعمتها آن را تأیید می‌فرماید که) آیا خداوند تو را یتیم نیافت، سپس (تو را)

جای داد (که به هنگام جنین بودنت در شکم مادر، پدرت فوت نمود، خداوند توسط پدر بزرگ، تو را پرورش نمود، سپس که به سن هشت سالگی رسیدی او نیز فوت کرد، پس توسط عمویت تو را پرورش داد، مقصود از جای دادن همین است،) که خداوند تو را (از شرع) ناآگاه یافت، پس راه (شرع) را به تو نشان داد، (چنان که در جایی دیگر می‌فرماید: ﴿وَ مَا كُنتَ تَدْرِى مَا ٱلْكِتَـٰبُ وَ لَا ٱلْإِيمَانُ﴾[1]، و عدم اطّلاع از تفصیل شرع قبل از وحی، عیبی به حساب نمی‌آید،) و خداوند تو را نادار یافت، پس تو را توانگر گردانید، (بدین شکل که شما در اموال حضرت خدیجه به صورت مضاربه معامله نمودی، در آن سودی عاید گردید، سپس با حضرت خدیجه نکاح انجام گرفت، او همه‌ی اموال خویش را در اختیار شما گذاشت، منظور این که شما از قبل مورد نوازش و انعام قرار گرفتید، و در آینده نیز قرار خواهید گرفت، لذا در برابر با آن نعمتها دستور به ادای شکر است، که وقتی ما چنین نعمتهایی به شما دادیم) پس شما (در بجا آوری سپاس از آنها) بر یتیمی فشار نیاورید، و سایل را زجر ندهید، (این شکر عملی است) و از نعمتهای (یاد شده) پروردگار خویش، یاد بفرمایید.

معارف و مسایل با شأن نزول

در باره‌ی سبب نزول این سوره در «بخاری و مسلم» به روایت حضرت جندب بن عبدالله آمده است، و ترمذی از حضرت جندب روایت کرده است که باری انگشت آن‌حضرتﷺ مجروح گردید و از او خون جاری شد، آن‌حضرتﷺ فرمود:

ان أنت الا اصبع دمیت وفی سبیل الله ما لقیت

یعنی، تو انگشتی بیش نیستی که خون آلود شده‌ای، و در راه خدا به

---

۱ - شوریٰ، ۵۲.

تو مشقّت وارد شده است، (لذا باکی نیست) حضرت جندب با ذکر این واقعه، فرمود که پس از این، (ظرف چند روزی) حضرت جبرئیل وحی نیاورد، پس مشرکان مکّه به طعنه‌زنی پرداختند، که خدای محمّدﷺ، او را رها ساخته و از او ناراضی شده است، بر این واقعه این سوره نازل گردید.

در روایت حضرت جندب که در «بخاری» آمده است چنین یادآور شده که یک دو شبی آن‌حضرتﷺ برای نماز تهجّد بلند نشد، بحثی از تأخیر وحی در آن نیست، و در روایت «ترمذی» بحثی از بلند نشدن برای نماز تهجّد نیست، فقط بحث از تأخیر وحی است، روشن است که در این دو روایت نمی‌تواند تعارضی باشد، امکان دارد هر دو امر اتّفاق افتد، راوی گاهی این را ذکر کرده باشد و گاهی آن دیگر را، و آن زنی که به آن‌حضرتﷺ طعنه زده بود، «امّ جمیل» همسر ابولهب بود، چنان که در روایات دیگر آمده است، وقایع تأخیر وحی چند بار اتّفاق افتاد، یکی هنگام شروع نزول قرآن واقع شد، که به آن زمان فترت وحی اطلاق گردیده است، و این از همه طولانی تر بود.

یکی دیگر زمانی پیش آمد که مشرکان یا یهود، نسبت به حقیقت روح از آن‌حضرتﷺ سؤال کردند، آن‌جنابﷺ وعده‌ی جواب را به بعد موکول کرد، امّا از گفتن ان‌شاءالله را فراموش کرد، و در اثر آن چند روزی در نزول وحی تأخیری پدید آمد، لذا مشرکان به طعنه زنی پرداختند که خدای‌محمّدﷺ، از او ناراضی شده و او را رها ساخته است، اینگونه وقایع سبب نزول سوره‌ی «ضحیٰ» قرار گرفتند، لازم نیست که همه‌ی این وقایع به یکبار پیش بیایند، بلکه می‌توانند عقب و جلو قرار گیرند.

﴿وَ لَلْأَخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَىٰ﴾ اگر در اینجا آخرت به معنای معروف و مراد از اولیٰ دنیا باشد، پس تفسیرش همان است که در خلاصه‌ی تفسیر آمده است، که آنچه کفّار و مشرکین به آن‌حضرتﷺ طعنه می‌زنند، دنیا

خواهد دید که همه‌ی آنها اشتباه و بیهوده می‌باشند، ما شما را پس از این، به نعمتهای آخرت وعده می‌دهیم، که در آخرت نسبت به دنیا بـه انـعامات بیشتری مورد نوازش قرار می‌گیرید، و این نیز بعید نیست که مراد از آخرت در اینجا معنای لفظی آن باشد، یعنی حالت بعد، هم چنان که معنای لفظی اولیٰ، حالت اولی است، پس مطلب آیه این می‌باشد که نعمتهای الهی بـر شما مرتّباً روزافزون می‌باشند، که هر حالت بعدی نسبت به حـالت قـبلی بهتر خواهد شد، و این شامل علوم، معارف و ترقّی در درجات قرب الهی، نیز می‌باشد، و هم چنین شامل مسایل زندگی عزّت و حکومت هم هست.

﴿وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ﴾ یعنی پروردگارت آنقدر به تو می‌دهد که تو راضی باشی، و در اینجا خداوند مشخّص نـفرمود کـه چـه چـیزی می‌دهد، در این اشاره به عموم است، که از هر چـیز مـرغوب و پسـندیده آنقدر به شما می‌دهد که شما راضی شوید، و این شامل همه‌ی امور ذیـل است:

پیشرفت دین اسلام، گسترش به طـور عـموم در دنـیا، سـپس امـور ضروری امّت، غلبه‌ی خود آن‌حضرتﷺ بر دشمنان، اعلای کلمة‌الله در کشور آنها و گسترش دین برحق.

در حدیث آمده است که وقتی این آیه نازل گردید، رسـول خـداﷺ فرمود: «**اذا لا ارضیٰ و واحد من امتی فی‌النار**» یعنی وقتی که قرار بر این باشد، پس تا وقتی که یکی از افراد امّتم در جهنّم باشد، من راضی نخواهم شد[1].

در روایت حضرت علی ـ کرّم الله وجهه ـ آمده است که رسول خداﷺ فرمود: خداوند شفاعت مرا در حق امّتانم می‌پذیرد تا این کـه مـی‌فرماید: «**رضیت یا محمّد**» یا محمّد! راضی شدی؟ من عرض می‌نمایم: «**یا ربّ رضیت**» پروردگارا! من راضی شدم.

---

۱ - قرطبی.

در صحیح «مسلم» از حضرت عمرو بن‌عاص روایت است که روزی رسول خداﷺ آیه‌ای که متعلّق به حضرت ابراهیم‌علیه السلام است ﴿**فَمَنْ تَبِعَنِی فَإِنَّهُ مِنِّی وَ مَنْ عَصَانِی فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَّحِیمٌ**﴾[1]، تلاوت فرمود، سپس آیه‌ای دیگر متعلّق به قول حضرت عیسیٰ‌علیه السلام ﴿**إِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ**﴾[2] را تلاوت فرمود و شروع به گریه نمود، و بار بار فرمود: «**اللهم امتی امتی**» خداوند متعال حضرت جبرئیل امین‌علیه السلام را فرستاد که از او استفسار نماید که چرا گریه می‌کند، (و نیز فرمود که ما همه چیز را می‌دانیم) جبرئیل امین‌علیه السلام آمد و پرسید، آن‌حضرتﷺ فرمود: که من نسبت به امّتم آمرزش می‌خواهم، خداوند به جبرئیل‌علیه السلام فرمود: برو به آن‌حضرتﷺ بگو که خداوند به شما می‌فرماید: ما شما را در حق امّتت راضی خواهیم کرد، لذا رنجیده خاطر نباشید.

پیش از این نسبت به پاسخ طعنه‌ی کفّار آنچه از افاضه نمودن نعمتهای دنیا و آخرت اجمالاً ذکر گردید، قدری از تفصیل آن در این سه نعمت بیان شده است، اوّل: ﴿**أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيماً فَآوَىٰ**﴾ یعنی ما شما را در حال یتیمی که پدرتان قبل از ولادت شما فوت کرده بود، مال و ثروتی هم از خود بجا نگذاشته بود، تا از آن، آن‌حضرتﷺ پرورش بیابد، ما به او جای دادیم، یعنی پدر بزرگ عبدالمطلّب و سپس عموی او ابوطالب را برگماشت و محبّت او را چنان در قلوب آنها جای داد که او را از فرزندان صلبی خویش بیشتر دوست می‌داشتند، و در تربیت او می‌کوشیدند.

نعمت دوم: ﴿**وَ وَجَدَكَ ضَالّاً فَهَدَىٰ**﴾ لفظ «ضال» به معنای گمراه می‌آید، و نیز بر شخص ناآگاه و بی‌خبر اطلاق می‌شود، مقصود از آن در اینجا، معنای دومی است، یعنی آن‌حضرتﷺ قبل از بعثت از احکام و علوم شرعی بی‌خبر و ناآگاه بود، او را بر مقام نبوّت فایز گردانیده راهنمایی

---

۱ - ابراهیم، ۳۶.   ۲ - المائده، ۱۱۸.

فرمود.

نعمت سوم: ﴿وَ وَجَدَكَ عَآئِلاً فَأَغْنَىٰ﴾ «عائل» از عیله مشتق است که به معنای فقیر و محتاج می‌آید، و معنای آیه این که: ما شما را تهی‌دست و بی‌پول یافتیم، پس شما را ثروتمند و غنی قرار دادیم، آغاز آن توسط تجارت اموال خدیجه به صورت مضاربت انجام گرفت، سپس خود حضرت خدیجه در نکاح ایشان در آمده در ردیف امّهات المؤمنین محسوب شد، و کل سرمایه‌ی خود را در اختیار آن‌حضرتﷺ قرار داد، پس از ذکر این نعمت، به آن‌حضرتﷺ سه دستور داده شد:

نخست این که، ﴿فَأَمَّا ٱلْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ﴾ «قهر» به معنای غلبه و تسلّط جبری است، منظور این‌که شما یتیمی را ضعیف و لاوارث قرار داده چنان بر اموال و حقوق او مسلّط نباشید که حق او ضایع گردد، بنابر این رسول‌خداﷺ نسبت به شفقت با یتیم تأکید می‌نمود، و از برخورد دل‌شکسته کننده با آنان، جلوگیری می‌کرد، فرمود: بهترین خانه مسلمان آن است که در آن یتیمی باشد و با او با محبّت و سلوک برخورد شود، و بدترین خانه آن است که در آن با یتیمی برخورد نامناسب انجام گیرد[۱].

دستور دوم: ﴿وَ أَمَّا ٱلسَّآئِلَ فَلَا تَنْهَرْ﴾ «تنهر» از نهر مشتق است که به معنای زجر و توبیخ می‌آید، و معنای سایل سؤال کننده است، و آن شامل کسانی است که مالی سؤال کنند و نیز آنان که از علم سؤال نمایند، رسول‌خداﷺ از زجر هر دو منع فرموده شد، بهتر این است که به سایل چیزی داده و رهایش نمایند، و اگر نمی‌تواند به او چیزی بدهد، با نرمی از او عذرخواهی کند، هم چنین در پاسخ به سؤالات علمی با خشونت و تیزی نباید برخورد شود، باید با نرمی و شفقت برخورد گردد، البتّه اگر سایل به هیچ وجهی قانع نشد، می‌توان بنابر ضرورت، او را زجر نمود.

---

۱ - رواه البخاری فی‌الادب المفرد، و ابن ماجه و البغوی، مظهری.

حکم سوم: ﴿وَ أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ﴾ «حدّث» از تحدیث مشتق است که به معنای سخن گفتن می‌آید، مقصود این است که شما نعمتهای خداوندی را پیش مردم بیان کنید؛ زیرا این یکی از راههای شکرگزاری است، تا جایی که اگر کسی بر دیگری احسان کند به او دستور داده شد که از محسن سپاسگزاری نماید.

در حدیث آمده است: کسی که بر احسان مردم شکر بجا نیاورد، او شکر خدا را نیز بجا نخواهد آورد[1].

در حدیثی دیگر آمده است که: هر کسی بر دیگری احسان کند، او هم باید در عوض احسان او، احسان کند، و اگر توان مالی ندارد، در جلوی مردم از او ستایش کند؛ زیرا هر کسی در جمع مردم از کسی ستایش کرد، او حق سپاسگزاری را بجا آورد[2].

مسئله: بجا آوری شکر هر نعمت، واجب است، شکر نعمت مال این است که از آن مقداری در راه خدا با اخلاص نیت صرف کند، و شکر نعمت علم و معرفت این است که آن را به دیگران تدریس کند[3].

مسئله: از سوره‌ی «والضحیٰ» گرفته تا آخر قرآن با هر سوره تکبیر گفتن سنت است، و الفاظ آن تکبیر را شیخ صالح مصری چنین بیان فرموده است: **«لا اله الا الله والله اکبر»**[4].

ابن کثیر بر ختم هر سوره و بغوی در آغاز هر سوره تکبیر گفتن را سنّت گفته‌اند[5]. هر کدام یکی را که از این دو صورت اختیار کند، سنّت ادا می‌گردد، والله اعلم.

---

۱ - رواه احمد و رواته ثقات، مظهری.
۲ - رواه البغوی عن جابر بن عبدالله، مظهری.
۳ - مظهری.
۴ - مظهری.
۵ - مظهری.

فایده

از سوره‌ی «ضحیٰ» گرفته تا آخر قرآن در بیشتر سورها ذکر نعمتهای خداوند بر آن‌حضرت ﷺ و فضایل ویژه‌ی ایشان بیان گردیده است، و در چند سوره ذکر قیامت و احوال آن به میان آمده است، و خود قرآن حکیم با بیان عظمت و غیر قابل شک و تردید قرآن شروع شده است، و در خاتمه قرآن عظمت و بزرگواری آن کسی ذکر شده که قرآن بر او نازل گردیده است.

تمت سورة الضحیٰ ۲۸ شعبان سنه ۱۳۹۱ هـ

* * *

سورة الانشراح

سورة الانشراح مكية و هی ثمان آية
سوره‌انشراح‌در‌مکّه‌نازل‌شده‌ودارای‌هشت‌آیه‌می‌باشد

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ
شروع به نام خدای بی‌حد مهربان و بی‌نهایت رحیم

أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ ﴿۱﴾ وَ وَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ ﴿۲﴾ ٱلَّذِىَ أَنقَضَ
آیا نگشادیم سینه‌ی تو را. و برداشتیم از تو بار تو را. آن که خم کرد

ظَهْرَكَ ﴿۳﴾ وَ رَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ ﴿۴﴾ فَإِنَّ مَعَ ٱلْعُسْرِ يُسْراً ﴿۵﴾ إِنَّ مَعَ
پشت تو را. وبلند کردیم ما یاد تو را. پس البتّه همراه بامشکل آسانی است. البتّه همراه با

ٱلْعُسْرِ يُسْراً ﴿۶﴾ فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ ﴿۷﴾ وَ إِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَب ﴿۸﴾
مشکل‌آسانی‌است. چون‌تو‌فارغ‌شدی‌زحمت‌بکش. وبه‌سوی‌پروردگارت‌متوجّه‌باش.

خلاصه‌ی تفسیر

آیا ما به خاطر شما سینه‌ی شما را (از علم و حلم) نگشادیم، (علم وسیع عنایت کردیم، و به هنگام تبلیغ آنچه اذیت و آزاری از مزاحمت مخالفین پیش می‌آید جهت تحمّل آنها حلم عنایت کردیم[۱])، و ما از شما آن بار شما را که کمر شما را شکسته بود، برداشتیم، (مقصود از «وزر» آن

۱ ـ کذا قال الحسن کما فی الدر المنثور.

امور مباح و جایزی هستند که گاه‌گاهی بنابر مصلحت و حکمت از آن‌حضرتﷺ صادر می‌شدند، و سپس معلوم می‌شد که خلاف مصلحت و خلاف اولی بوده‌اند، و اکنون در اثر آنها، بنابر علوشان و غایت قرب، چنان اندوهگین می‌شدند که کسی از صدور گناهی اندوهگین باشد، در این، مژده‌ای بر این‌است که بر اینگونه امور مؤاخذه نخواهد شد[۱]، بنابر این، این مژده به آن‌حضرتﷺ دو بار داده شد: نخست در مکّه به وسیله‌ی نزول این سوره، دوم در مدینه در سوره‌ی «فتح» جهت تأکید، تکمیل، تجدید و تفصیل آن) و ما به خاطر شما آوازه‌ی شما را بلند کردیم (بیشتر در شرع همراه با نام مبارک خداوند، نام مبارک آن‌حضرتﷺ مقرون گردیده است[۲]، قال الله تعالی: «**إِذَا ذُكِرتُ ذُكِرت مَعِي**» یعنی خداوند فرمود هر کجا یادی از من می‌آید، همراه با یاد من از شما نیز یاد خواهد شد[۳]، مانند: خطبه، تشهّد، نماز، اذان و اقامت. رفعت و آوازه نام خداوند روشن است، پس کسی که با او مقرون باشد در رفعت و آوازه تابع او خواهد شد، و چون شما و مسلمانان در مکّه به مشقّتهای گوناگونی مبتلا بودید، لذا در آینده به صورت تفریح علی السابق وعده می‌فرماید که هم چنان که ما شما را به راحت روحانی نایل گردانیم، و مشقتهای روحانی را از شما برداشتیم، آنچنان که از ﴿**أَلَمْ نَشْرَحْ** الخ﴾ معلوم گردید، هم چنین نسبت به رنج و راحت دنیوی هم باید به فضل و کرم امیدوار شد، چنان که ما وعده می‌دهیم) بدون شک همراه با مشکلات فعلی (به زودی) آسانی است (که حکماً می‌توان آن را همراه گفت، و چون انواع و اعداد این مشکلات بسیار بود، بنابر این، در جهت تأکید این وعده تکرار شد، چنان که می‌فرماید:) بدون شک همراه با این مشکلات، آسانی است، چنان که آن مشکلات یکی

---

۱ ـ کذا فی‌الدر المنثور عن مجاهد و شیح بن عبیدالحضرمی.
۲ ـ کذا فی‌الدر المنثور مرفوعاً.
۳ ـ رواه ابن جریر و ابن ابی‌حاتم.

بعد از دیگری برداشته شدند، هم چنان که روایات احادیث، سیرت و تاریخ بر این اتفاق دارند، سپس در برابر با آن نعمتها، دستور به شکر آمده است، که وقتی ما به شما چنین نعمتهای عنایت کردیم) پس شما وقتی که (از تبلیغ احکام که از جهت افاده به دیگران عبادتی است) فارغ شدید (در عبادتی دیگر متعلّق به شخص خود) زحمت بکشید (مقصود از این کثرت عبادت و ریاضت است، که مناسب به شأن اوست) و (آنچه خواستنی است در آن) به سوی پروردگارتان متوجّه شوید (از او بخواهید، در این هم از یک جهت، بشارتی است برای زوال عُسر؛ زیرا دستور به درخواست، وعده به پذیرفتن آن است.)

معارف و مسایل

هم چنان که در آخر سوره‌ی «ضحیٰ» بیان گردید که از سوره‌ی «ضحیٰ» گرفته تا آخر قرآن در بیست دو سوره بیشتر مضامین متعلّق به انعامات خداوند بر آن‌حضرت و عظمت شأن اوست، و فقط چند سوره متعلّق به احوال قیامت با مضامین دیگر می‌باشند، در سوره‌ی «انشراح» نیز، ذکر از آن نعمتهای ویژه‌ای است که خداوند بر آن‌حضرتﷺ مبذول فرموده است، و در توضیح آنها عنوان استفهام را اختیار نموده می‌فرماید: **﴿أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ﴾** معنای لفظی شرح کشادن است، شرح صدر در وسعت علوم، معارف و اخلاق حسنه به کار می‌رود، چنان که در آیه‌ی دیگر آمده است: **﴿فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَن يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَـٰمِ﴾**[1]، خداوند سینه‌ی مبارک آن‌حضرتﷺ را برای علم، معرفت و اخلاق کریمانه چنان وسیع کرده بود که بزرگترین عاقلان و اندیشمندان نتوانستند علم و حکمت آن‌جنابﷺ را دریابند، و در نتیجه همین شرح صدر بود که توجّه ایشان به سوی مردم، مخل توجّه او به سوی خداوند، قرار نمی‌گرفت.

۱- انعام، ۱۲۵.

در بعضی احادیث صحیح آمـده است کـه: فـرشتگان بـنابه دسـتور خداوند سینه‌ی مبارک آن‌حضرتﷺ را چاک کرده صاف نـموده بـودند، بعضی از مفسّرین فرموده‌اند: مقصود از شرح در اینجا، همان معجزه شقّ صدر است[۱]، والله اعلم.

﴿وَ وَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ ○ ٱلَّذِىٓ أَنقَضَ ظَهْرَكَ﴾ مـعنای لفـظی «**وزر**» بـار است، و معنای لفظی «**نقض ظهر**» شکستن کمر، یعنی خم نمودن آن است، چنان که اگر بار سنگینی بر دوش کسی گذاشته شود، کمرش خم می‌گردد، در این آیه فرمود: که ما آن باری را که کمر شما را خم کرده بود، از دوش شما برداشتیم، آن چه باری بود؟

یک تفسیر آن همان است که در خلاصه‌ی تـفسیر بـیان گـردید، کـه مقصود از آن همان امور مباح و جایز هستند که بسا اوقات آن‌حضرتﷺ آنها را قرین حکمت و مصلحت فهمیده انجام می‌داد، سپس معلوم می‌شد که آنها خلاف مصلحت یا خلاف اولیٰ بودند، رسول خداﷺ با توجّه به شأن عالی که داشت و مقام قرب خاص که به آن نایل بود، از انـجام آن خـیلی ناراحت و پریشان می‌شد، خداوند در این آیه مژده داد که آن بار از دوش شما برداشته شد، که بر چنین امور از شما مؤاخذه نخواهد شد.

بعضی از مفسّرین مراد از «وزر» یعنی بار را در اینجا، چنین نوشته اند که در آغاز نبوّت اثر وحی بر آن‌حضرتﷺ شدید معلوم می‌شد، و در آن مسئولیّتی که بر آن‌حضرتﷺ در این جهان از گسترش دادن کلمه توحید و ازاله‌ی کفر و شرک و جمع نمودن خلق خدا بر توحید گذاشته شده بود، و در انجام همه‌ی این امور به او دستور رسیده بود که: **﴿فَاسْتَقِمْ كَمَآ أُمِرتَ﴾**[۲]، یعنی مطابق امر الهی چنان بر استقامت استوار بـاشید کـه بـه هـیچ طـرف تمایلی نباشد، رسول خداﷺ سنگینی این بار عظیم را احساس می‌فرمود،

---

۱ - کما فی ابن کثیر و غیره.

۲ - هود، ۱۱۲.

در بعضی روایات حدیث آمده است که چند تار موی سفید در ریش مبارک آن‌حضرتﷺ نمایان گردید، آن‌حضرتﷺ فرمود: آیه‌ی ﴿**فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرتَ**﴾ مرا پیر کرد.

این همان بار سنگینی بود که مژده‌ی برداشتن آن از قلب مبارک در این آیه بیان گردیده است، و صورت برداشتن آن در آیه‌ی آینده چنین آمده که پس از هر مشکل شما آسانی خواهد آمد، و خداوند توسط شرح صدر حوصله‌ی شما را آنقدر بلند فرموده است که همه این مشکلات در نظر شما، آسان معلوم شدند، و آن بار، باری احساس نشد، والله اعلم.

﴿**وَ رَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ**﴾، رفع ذکر آن‌حضرتﷺ این است که در تمام شعایر اسلامی همراه با نام خداوند متعال نام مبارک آن‌حضرتﷺ گرفته می‌شود، بر همه منارها و منبرهای جهان همراه با «**أشهد أن لا إله إلا الله، أشهد أن محمد رسول الله**» گفته می‌شود، و هیچ انسان عاقلی اگر چه مسلمانی نباشد نام مبارک او را بدون احترام بر زبان نمی‌آورد.

فایده

در اینجا از سه نعمت یادآوری شده است: شرح صدر، وضع وزر و رفع ذکر، این سه تا را در سه جمله ذکر فرمود، و در همه جا بین فعل و مفعول حرف «لك یا عنك» را اضافه نمود، در این، به ویژگی آن‌حضرتﷺ و عظمتِ خاص او اشاره شده است، که همه‌ی این‌کارها به خاطر شما انجام داده شد.

﴿**فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْراً ○ إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْراً**﴾ قانون زبان عرب است که هر کلمه‌ای که در اوّل آن الف و لام بیاید که به آن در اصطلاح لام تعریف گفته می‌شود، اگر همان کلمه همراه با لام مکرر آورده شود، پس مصداق آن همان می‌باشد که در کلمه‌ی اوّل آمده بود، و اگر بدون الف و لام تکرار

شود، پس مصداق هر یکی جداست، در این آیه کلمه‌ی «العسر» وقتی تکرار شد، معلوم گردید که مراد از آن همان عسر قبلی است، عسر دیگری نیست، و لفظ «یسرا» در دو جا بدون الف و لام آورده شد، از آن معلوم می‌شود، که این یسر دیگر علاوه بر یسر قبلی است، در این‌از تکرار ﴿**فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْراً**﴾ چنین نتیجه‌گیری می‌شود که همراه با هر عسر و مشکلی که برای آن‌حضرتﷺ پیش آمده یا پیش بیاید، بسیار آسانی به آن‌حضرتﷺ عنایت می‌گردد، از حضرت حسن‌بصری به صورت منزل روایت شده است که رسول‌خداﷺ با این آیه صحابه را مژده می‌داد که: «**لن یغلب عسر یسرین**» که یک عسر بر دو یسر (یک مشکل بر دو آسانی) هرگز غالب نخواهد شد.

چنان که همه‌ی کتب سیرت و تاریخ چه مسلمانان و چه غیر مسلمانان نوشته‌اند، بر این شاهد و گواه‌اند که هر کار مشکل‌تر بلکه آنکه در نظر مردم ناممکن احساس می‌شد، همه‌ی آنها برای آن‌حضرتﷺ آسان می‌گذشتند، از روایت مذکور این نیز معلوم گردید که الف و لام در کلمه‌ی «العسر» برای عهد خارجی است. و مراد از آن عسری است که برای آن‌حضرتﷺ و صحابه‌ی کرام اتّفاق افتاده است، یعنی این وعده که همراه با هر مشکلی که پیش آمده بسیار آسانی داده می‌شود، برای آن‌حضرتﷺ و صحابه‌ی کرام است، که خداوند آن را چنان وفا نمود که دنیا آن را با چشم خود مشاهده نمود.

پس اگر اکنون کسی در دنیا همراه با عسر، به یسری نایل نگردد، آن با این آیه منافاتی ندارد، البتّه سنّت الهی تاکنون هم همین‌است که هر کسی بر مشکلی، از خود صبر نشان دهد و از ته دل بر خدا اعتماد نماید و از هر طرف منقطع شده به او بپیوندد، و بر فضل او امیدوار باشد، و بر تأخیر پیروزی مأیوس نگردد، حتماً خداوند در حقّ او، آسانی خواهد فرمود[1].

---

۱ - فواید عثمانیه.

این از بعضی روایات حدیث نیز تأیید می‌گردد.

برای معلّم و مبلّغ لازم است که در تنهایی به ذکر الله و توجّه الی الله بپردازد

﴿فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ ۝ وَ إِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ﴾ یعنی هرگاه شما از یک زحمت دعوت حق و تبلیغ احکام، فارغ شدید، برای زحمت دیگر آماده باشید، و آن این‌که به نماز، ذکرالله، دعا و استغفار بپردازید، بیشتر حضرات مفسرّین این آیه را چنین تفسیر کرده‌اند، بعضی تفاسیر دیگری هم نوشته‌اند، ولی اقرب همان است که قبلاً نوشته شد.

حاصل آن از این قرار است که: دعوت، تبلیغ، رهنمایی خلق خدا و اندیشه به اصلاح آنها برای آن‌حضرتﷺ بزرگترین عبادت بودند، امّا این عبادت توسط مخلوق بود که به اصلاح آنان باید توجّه کرد و جهت اصلاح، برنامه ریزی نمود، منظور آیه این است که شما تنها بر این عبادت بالواسطه قانع نباشید، بلکه هرگاه از این فرصت یافتید، پس بدون واسطه در خلوت به سوی خداوند متعال متوجّه شوید، و برای پیروزی در هر کار، به بارگاه او دعا کنید؛ زیرا هدف اصلی آفرینش انسان، ذکر الله و عبادت بلا واسطه است، و شاید به خاطر این، فراغت از قسم اوّل یعنی عبادت بالواسطه را ذکر فرمود، که آن به خاطر یک امر ضروری بود، می‌توان از آن فارغ شد، و امر دوم یعنی توجّه به سوی خداوند چنان چیزی است که مؤمن نمی‌تواند از آن فارغ گردد، بلکه لازم است که کل عمر و نیروی خود را در آن صرف نماید.

فایده

از این معلوم می‌شود که آن دسته از علما که در تعلیم، تبلیغ و امور اصلاح خلق مشغول می‌باشند، نباید از این غافل باشند که فرصتی را برای

ذکرالله و توجّه به سوی او، اختصاص دهند، چنان که سیرت علمای سلف بر این گواه است، و بدون آن، تعلیم و تبلیغ مؤثّر نمی‌باشد، و در آن نور و برکت پدید نمی آید.

فایده

لفظ «فَانصَب» از نصب مشتق است که معنای اصلی آن کوفتگی و خستگی است، در این، به این اشاره شده که عبادت و ذکرالله تا حدّی باید باشد که قدری مشقّت و خستگی احساس شود، و تنها مدار آن بر خوشی و راحت نفس قرار نگیرد، و پایبندی بر وظایف و اوراد معمول، هر چند مختصر باشند، خالی از مشقّت و خستگی نیست.

تمت سورة الانشراح

* * *

سورة التین

سورة التيـن مكيـة و هـى ثمـان آيـة

سوره تین در مکّه نازل شده دارای هشت آیه می باشد

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

شروع به نام خدای بی‌حد مهربان و بی‌نهایت رحیم

وَالتِّينِ وَالزَّيْتُونِ ﴿۱﴾ وَطُورِ سِينِينَ ﴿۲﴾ وَهٰذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ ﴿۳﴾ لَقَدْ خَلَقْنَا

قسم به انجیر و زیتون. و طور سینین. و این شهر با امن. ما آفریدیم

الْإِنسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ﴿۴﴾ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ ﴿۵﴾ إِلَّا الَّذِينَ

انسان را بر اندازه‌ی خوبی. پس برگردانیدیم او را به پایین‌تر از پایین. مگر کسانی که

ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ ﴿۶﴾ فَمَا

یقین کردند و عمل خوب انجام دادند، پس برای آنهاست ثواب بی‌نهایت. پس به شما چرا

يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالدِّينِ ﴿۷﴾ أَلَيْسَ اللهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ ﴿۸﴾

تکذیب شد به خاطر انتقام. آیا نیست خداوند بالاترین حاکم از حاکمان.

خلاصه‌ی تفسیر

قسم به (درخت) انجیر و (درخت) زیتون و به این شهر با امن (مکه معظّمه) که انسان را در قالب بسیار زیبایی آفریدیم، پس (کسانی را که پیر می‌شوند) ما از پَست شوندگان پَست‌تر قرار می‌دهیم (زیبایی به بدشکلی و

کمال زشتی است، که از آن قدرت خداوند بر آفرینش بار دوم واضح می‌شود، چنان که خداوند می‌فرماید: ﴿**اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ** الخ﴾[1] و از این سوره چنین معلوم می‌گردد که هدف اثبات قدرت حق تعالی بر آفرینش بار دوم و زنده کردن است، چنان که از جلمه‌ی: ﴿**فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالدِّينِ**﴾ به آن اشاره شده است، و چون از عموم آیه چنین معلوم می‌شود که سالمندان همه قبیح و بد صورت می‌باشند، جهت رفع این ایهام در آینده در آیه استثنا آورده شده است که) امّا کسانی که ایمان آورده و کارهای نیکی انجام داده‌اند، آنقدر ثواب دارند که هرگز منقطع نخواهند شد (در آن نشان داده شد که مؤمن نیکوکار با وجود این‌که پیر و ضعیف باشد از نظر انجام کار خوب، خوب خواهد شد، بلکه از گذشته عزّتش بیشتر می‌باشد، سپس بر «**خلقنا و رددنا**» تفریع نمود که وقتی خداوند در آفرینش و دگرگون کردن احوال قادر است) پس ای انسان چه چیزی تو را در باره‌ی قیامت منکر قرار می‌دهد، (آنچه دلیلی است که بنابر آن، باوجود این دلایل، از قیامت منکر می‌شوید،) آیا خداوند از همه‌ی حاکمان بالاترین حاکم نیست، (در تصرّفات دنیوی مانند آفرینش انسان و تغییرات زمان سالمندی که قبلاً ذکر گشتند، و تصرّفات اخروی که از آن‌جمله قیامت و مجازات آن است.)

معارف و مسایل

﴿**وَالتِّينِ وَالزَّيْتُونِ**﴾ در این، به چهار چیز قسم یاد شده است، از آن‌جمله دوتا درخت انجیر (تین) و زیتون هستند سوم کوه و چهارم شهر امن مکّه، وجه تخصیص می‌تواند این باشد که این دو درخت برکات و منافع زیادی دارند، هم چنان که کوه طور و مکّه‌ی مکرّمه کثیرالبرکت هستند، و نیز می‌تواند مراد از ذکر «تین و زیتون» آن جایی باشد که این درختها در آنجا

۱- روم، ۵۴.

به کثرت پدید می‌آیند، و آن کشور شام است که معدن انبیاعلیهم‌السلام است و حضرت ابراهیم نیز در آنجا سکونت داشت، به او دستور هجرت به مکّه داده شد، و بدین شکل این قسمهای چهارگانه شامل تمام آن اماکن مقدّسه می‌باشند، که انبیا به خصوص در آنجا متولّد شده مبعوث گشته‌اند، کشور شام به طور عموم وطن و مسکن انبیاعلیهم‌السلام است، کوه طور جای هم کلامی حضرت موسی‌علیه‌السلام با خداوند است، و سینین یا سینا نام آن منطقه است که این کوه در آنجا واقع است، و بلد الامین مکّه‌ی مکرّمه، زادگاه و مسکن خاتم الانبیاصلی‌الله‌علیه‌وسلم می‌باشد.

به این چهار چیز قسم یاد نموده فرمود: ﴿**لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَـٰنَ فِيٓ أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ**﴾ تقویم به معنای درست در آوردن قوام و اساس چیزی است، و مراد از حسن تقویم این که جبلّت و فطرت آن نسبت به سایر مخلوقات بهتر ساخته شده است، صورت، شکل و هیأت جسمانی او نیز از بقیه‌ی حیوانها بهتر و زیباتر ساخته شده است.

انسان در جمع همه‌ی مخلوقات از همه زیباتر است

حاصل آن این که خداوند متعال انسان را از همه مخلوقات خویش زیباتر آفریده است، ابن عربی فرموده است که در مخلوقات خداوندی کسی از انسان زیباتر نیست؛ زیرا خداوند او را همراه با زندگی، عالم، قادر، گویا، سمیع، بصیر، مدبّر و حکیم قرار داده است، و همه‌ی این صفات در اصل از آن خداوند متعال هستند، از اینجاست که مقوله بعضی از علما شهرت یافته است که می‌فرماید: «**إن الله خلق ءادم فِي صورته**» یعنی الله تعالی حضرت آدم‌علیه‌السلام را بر صورت خویش آفریده است، مقصود از آن می‌تواند چنین باشد که درجه‌ای از پاره‌ای صفات خداوند به انسان داده شده باشد، و

نه خداوند از هر شکل و صورت مبرّاست[1].

جمله‌ی «إن الله خلق ءادم علیٰ صورته» حدیث نیست

از توضیح قرطبی و ابن‌عربی ثابت گردید که مقوله‌ی **«إن الله خلق ءادم علی صورته»** حدیث نیست، لذا آن را حدیث رسول الله گفتن درست نیست، البتّه مقوله‌ی یکی از علما و حکماست، که از نظر معنیٰ اشتباهی نیست؛ زیرا معنای آن این است که خداوند مقداری از صفات و اخلاق خویش را در انسان به ودیعه گذاشته است.

واقعه‌ی عجیبی از حسن انسان

قرطبی در اینجا نقل نموده است که عیسی بن‌موسی که یکی از مقرّبان دربار خلیفه ابوجعفر منصور بود، و با همسرش بی‌حد محبّت داشت، شبی در روشنی ماهتاب با همسرش نشسته بود، به او گفت: **«أنتِ طالق ثلاثاً إن لم تکونی أحسن من القمر»** یعنی تو به سه طلاق، مطلّقه باشی اگر از ماه زیباتر نباشی، با این گفتن او همسرش بلند شد و پشت پرده رفت که تو مرا طلاق دادی، سخن از روی شوخی بود، ولی حکم طلاق از این قرار است که اگر کسی به همسرش به هر شکلی طلاق صریح بدهد، طلاق واقع خواهد شد، اگر چه به شوخی و مزاح باشد، عیسی بن موسی آن شب با پریشانی و ناراحتی به سر برد، وقت صبح پیش خلیفه‌ی وقت ابوجعفر منصور رفت، و واقعه را در محضر او گزارش نمود، و پریشانی و ناراحتی خود را ابراز داشت.

منصور فقها و اهل فتوای شهر را جمع نموده استفتا نمود، همه به یک جواب گفتند که: همسرش به طلاق مغلظه طلاق شده است؛ زیرا زیباتر

---

۱ - قرطبی.

بودن از ماه برای انسانی امکان ندارد، البتّه یکی از علما که از شاگردان امام ابوحنیفه بود خاموش ماند، منصور از او پرسید که تو چرا خاموش هستی؟ آنگاه او به صحبت پرداخت و با خواندن «بسم الله الرحمن الرحیم» سوره‌ی «والتین» را تلاوت نمود، و فرمود که: ای امیرالمؤمنین خداوند هر انسان را در احسن تقویم قرار داده است، لذا هیچ چیزی از انسان زیباتر نیست، با شنیدن این، همه‌ی علما و فقها حیران و مات ماندند، و هیچ یکی با گفته‌ی او مخالفت ننمود، پس منصور حکم صادر نمود که همسرش مطلّقه نشده است.

از این معلوم گردید که انسان از همه‌ی مخلوقات خداوندی زیباتر است، هم از نظر ظاهر و نیز از نظر باطن، هم چنین به اعتبار حسن و جمال و نیز به اعتبار ساخت کالبد و بدن، اعضای ویژه ودیعه شده در سر، چگونه کارهای عجیبی انجام می‌دهند، گویا کارخانه مستقلّی می‌باشد، که در آن موتورهای اتوماتیک نازکی در حرکت هستند، و هم چنین است وضع سینه و شکم، و هم چنین وضع ترکیب و شکل دست و پاها که مبتنی بر هزارها حکمت می‌باشد، بنابر این فلاسفه گفته‌اند: انسان یک عالم اصغر یعنی نمونه‌ای از کل جهان است، چیزهایی که در کلّ جهان به صورت پراکنده وجود دارند، همه در وجود انسان به صورت دستجمعی یافت می‌شوند(۱).

عرفای کرام نیز این را تأیید نموده‌اند، بعضی حضرات انسان را از سر تا پا بررسی نموده همه‌ی اشیای عالم را در آن نشاندهی کرده‌اند.

﴿ثُمَّ رَدَدْنَـٰهُ أَسْفَلَ سَـٰفِلِینَ﴾ در جمله ماقبل زیبایی انسان نسبت به سایر اشیای عالم بیان گردید، و در برابر به آن در این جمله این نشان داده شد که هم چنان که او در عالم شباب و جوانی از همه مخلوقات زیباتر بود، در پایان بر او، این وضعیت خواهد آمد، که از بد بدتر خواهد شد، بدیهی است

---

۱ - قرطبی.

که این بدتری به اعتبار ظاهر و وضع جسمانی است که بعد از پایان جوانی شکل و صورت تغییر می‌خورد و پیری قد و قامت او را کلاً تغییر می‌دهد، او بد شکل و بد هیأت به نظر می‌رسد، بیکار و سربار جامعه قرار می‌گیرد، و به درد کسی نمی‌خورد، برخلاف حیوانهای دیگر، که تا پایان عمر به کار خود مشغول می‌باشند، انسان از شیر، سواری، باربرداری و هزارها کار دیگر آنها، استفاده می‌برد، آنها ذبح می‌گردند و اگر هم چنین بمیرند پوست، مو و استخوانها مورد استفاده‌ی انسان قرار می‌گیرند، برخلاف انسان که وقتی او در بیماری و پیری عاجز و ناتوان می‌گردد، از نظر مادی و دنیاداری به درد هیچ چیزی نمی‌خورد، و بعد از مرگ هیچ جزء او، مورد استفاده انسان یا حیوانی قرار نمی‌گیرد، خلاصه این که مراد از رسیدن او به اسفل السافلین کیفیّت مادّی و جسمانی اوست، همین تفسیر از حضرت ضحاک و غیره از ائمّه‌ی تفسیر منقول است[1].

بنابر این تفسیر، استثنای مؤمنین و صالحین که در آیه‌ی آینده می‌آید: ﴿إِلَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا ٱلصَّـٰلِحَـٰتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ﴾ مقصود از آن چنین نیست که بر آنها حالت پیری و ناتوانی نمی‌آید، بلکه منظور از آن، این است که ضرر فساد مادّی و بیکاری جسمی به آنها نمی‌رسد، بلکه ضرر تنها متوجّه کسانی می‌شود که تمام فکر و نیروی خود را در اصلاح مادی صرف کردند، اکنون آن تمام شده، در آخرت برای آنها سهمی نخواهد بود، برخلاف مؤمنان صالح که اجر و ثواب آنها هرگز منقطع نخواهد شد، اگر در دنیا با پیری، بیماری و ناتوانی مواجه گردید، پس در آخرت به درجات عالی و راحت دایمی نایل خواهند آمد، با وجود قلّت اعمال زمان پیری، در نامه‌ی اعمال آنها اعمال زمان نیرومندی نوشته خواهند شد.

در روایت حضرت انس آمده است که رسول خداﷺ فرمود: هرگاه

۱ـ کما فی القرطبی.

مسلمانی به بیماری مبتلا گردد، خداوند به فرشته نویسنده‌ی اعمالش دستور می‌دهد که اعمالی را که در زمان تندرستی انجام می‌داد، همه را در نامه‌ی اعمال او درج کند[۱].

در اینجا به جای این‌که پاداش مؤمنان صالح، بهشت و نعمتهای آن بیان گردد، فرمود: ﴿**فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ**﴾ یعنی اجر و پاداش آنها هرگز منقطع و بند نخواهد شد، در این می‌تواند اشاره به این باشد، که این پاداش آنها از همین زندگی مادی آنها آغاز می‌گردد، و خداوند متعال برای بندگان مخلص خویش به هنگام پیری و ناتوانی آن‌چنان رفیقان مخلصی آماده و مهیّا می‌کند که در زمان عاجزی از استفاده‌ی روحانی برخوردار باشند، و برای آنها از هر جهت خدمت انجام دهند، هم چنین وقتی که در زمان پیری و ناتوانی انسان از نظر مادی و جسمی بیکار و معطّل قرار می‌گیرد، و سربار جامعه متصوّر می‌شود، این بندگان خداوند در آن زمان هم بیکار قرار نمی‌گیرند.

بعضی از مفسّرین این آیه را چنین تفسیر کرده‌اند که جمله‌ی ﴿**رَدَدْنَـٰهُ أَسْفَلَ سَـٰفِلِينَ**﴾ برای عموم انسانها نیست، بلکه برای کفّار و فجّار است، آنان که احسن تقویم خدادادی، شرافت و کمالات انسانی و عقل را در پی لذایذ مادی به باد دادند، پس در کیفر این ناسپاسگزاری، آنها به «**أَسْفَلَ سَـٰفِلِينَ**» رسانیده می‌شوند، در این صورت، استثنای ﴿**إِلَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا**﴾ بر مفهوم ظاهری خود باقی می‌ماند، یعنی آنان که به ایمان و عمل صالح پایبند هستند از رسیدن به «**أَسْفَلَ سَـٰفِلِينَ**» مستثنیٰ می‌باشند؛ زیرا پاداش آنها برای همیشه جاری و ساری می‌باشد[۲].

﴿**فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالدِّينِ**﴾ در آیات ماقبل کمال آفرینش انسان و انعام

---

۱ ـ رواه البغوی فی شرح السنة والبخاری عن ابی‌موسیٰ مثله فی المریض و المسافر.
۲ ـ کذا فی‌المظهری.

ویژه‌ی خداوند بر او، و سپس انقلاب احوال پیری بیان گردید، در این آیه هشداری برای منکرین قیامت است، که آیا بعد از مشاهده‌ی چنین انقلاب و مناظر قدرت الهی، هنوز مجالی برای تکذیب و انکار آخرت باقی می‌ماند، که شما آن را تکذیب کنید، آیا خداوند بر همه حاکمان، حاکم نیست.

مسئله: از حضرت ابوهریره روایت است که رسول‌خدا ﷺ فرمود: هر کسی که سوره‌ی «تین» را بخواند و بر این آیه: ﴿**أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ**﴾ برسد، او باید چنین بگوید که «**بلیٰ و أنا علی ذٰلك مِن الشّٰهدین**» بنابر این فقها فرموده‌اند: خواندن این کلمه مستحب است.–

تمت سورة التین والحمد لله ۳۰ شعبان سنه ۱۳۹۱ هـ

* * *

سورة العلق

سورة العلق مكيّة و هي تسع عشرة آية
سوره علق در مکّه نازل شده و دارای نوزده آیه می باشد

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ
شروع به نام خدای بی‌حد مهربان و بی‌نهایت رحیم

اَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِى خَلَقَ ﴿١﴾ خَلَقَ الْانسَـٰنَ مِنْ عَلَقٍ ﴿٢﴾ اقْرَأْ
بخوان به‌نام پروردگارت، آنکه آفریننده‌ی همه است. آفرید انسان را از خون‌بسته. بخوان

وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ ﴿٣﴾ الَّذِى عَلَّمَ بِالْقَلَمِ ﴿٤﴾ عَلَّمَ الْانسَـٰنَ مَا
و پروردگار تو بسیار کریم است. آنکه علم یاد داد به‌وسیله‌ی قلم. یاد داد به انسان آنچه

لَمْ يَعْلَمْ ﴿٥﴾ كَلَّآ إِنَّ الْانسَـٰنَ لَيَطْغَىٰٓ ﴿٦﴾ أَن رَّءَاهُ اسْتَغْنَىٰٓ ﴿٧﴾ إِنَّ إِلَىٰ
نمی‌دانست. چنین نیست، انسان تجاوز می‌کند. که می‌بیند خود را بی‌پروا. یقیناً به‌سوی

رَبِّكَ الرُّجْعَىٰٓ ﴿٨﴾ أَرَءَيْتَ الَّذِى يَنْهَىٰ ﴿٩﴾ عَبْداً إِذَا صَلَّىٰٓ ﴿١٠﴾
پروردگار تو بازگشت‌است. آیا دیدی کسی‌راکه منع می‌کند. بنده‌ای‌راوقتی‌نمازمی‌خواند.

أَرَءَيْتَ إِن كَانَ عَلَى الْهُدَىٰٓ ﴿١١﴾ أَوْ أَمَرَ بِالتَّقْوَىٰٓ ﴿١٢﴾ أَرَءَيْتَ إِن كَذَّبَ
آیا دیدی اگر باشد او بر هدایت. یا نشان دهد کارهای ترس. آیا دیدی اگر تکذیب نمود

وَ تَوَلَّىٰٓ ﴿١٣﴾ أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللهَ يَرَىٰ ﴿١٤﴾ كَلَّا لَئِن لَّمْ يَنتَهِ لَنَسْفَعاً
و روگردانی کرد. آیا ندانست که الله می‌بیند. چیزی‌نیست، اگر باز نیاید، ما می‌کشانیم‌او را

بِـالنَّاصِيَةِ ﴿۱۵﴾ نَـاصِيَةٍ كَـٰذِبَةٍ خَاطِئَةٍ ﴿۱۶﴾ فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ ﴿۱۷﴾
با موی پیشانی. چگونه پیشانی دروغگو گناهکار. اکنون بخواند اهل مجلس خود را.

سَنَدْعُ ٱلزَّبَانِيَةَ ﴿۱۸﴾ كَلَّا لَا تُطِعْهُ وَ ٱسْجُدْ وَ ٱقْتَرِب ﴿۱۹﴾
مافرامی‌خوانیم قشون پیاده‌را. چنین نیست، فرمان براز او، سجده کن و نزدیک باش.

خلاصه‌ی تفسیر

پنج آیه‌ی نخست سوره‌ی «علق» از «اقرأ» تا «ما لم یعلم» در ابتدای نبوّت نازل گردید که داستان آن در حدیث شیخین از این قرار است: در زمان نزدیک به بعثت، آن‌حضرت ﷺ به خلوت‌گزینی علاقه پیدا کرد، لذا به غار حراء تشریف برده تا چندین شب در آنجا در تنهایی به عبادت خداوند می‌پرداخت، روزی ناگهان حضرت جبرئیل آمد و به آن‌حضرت ﷺ گفت: ﴿**اقْرَأْ**﴾ یعنی بخوان، آن‌حضرت ﷺ فرمود: «**ما أنا بقاریء**» یعنی من سوادی ندارم، او آن‌حضرت ﷺ را به آغوش کشیده تحت فشار قرار داد، سپس آن‌حضرت ﷺ را رها نموده، مجدّداً به او گفت: ﴿**اقْرَأْ**﴾ رسول خدا ﷺ باز همان جواب را داد که قبلاً داده بود، و بدین شکل تا سه بار این دستور و جواب تکرار گردید، و پس از آخرین فشردن گفت: ﴿**اقْرَأْ** تا **مَا لَمْ يَعْلَمْ**﴾.

ای پیامبر! شما قرآن را (که دارد بر شما نازل می‌گردد، و مشتمل بر آیاتی است که اکنون نازل می‌شوند،) با بردن نام پروردگارت بخوان (وقتی می‌خواهی بخوانی «**بسم الله الرحمٰن الرحيم**» را گفته آن را بخوان، چنان که می‌فرماید: ﴿**فَإِذَا قَرَأْتَ ٱلْقُرْءَانَ فَاسْتَعِذْ بِـاللهِ**﴾[1]، همراه با قرائت قرآن، دستور به خواندن «**اعوذ بالله**» شده است، هدف اصلی از این دو امر که توکّل و استعانت باشد، واجب است، امّا راندن آنها بر زبان سنّت و مندوب می‌باشد،

---

۱ ـ نحل، ۹۸.

اگر چه با توجّه به اصل مقصود، لازم نیست، که آن‌حضرتﷺ به وقت نزول این آیه «**بسم‌الله**» را دانسته باشد، ولی از بعضی روایات معلوم می‌شود که «**بسم الله الرحمٰن الرحیم**» همراه با این سوره نازل شده است[۱]، آنچه در این آیات دستور رسیده است که قرائت را همراه با نام خدا آغاز کنید، مشتمل شدن این حکم بر این آیات چنان است که کسی به دیگری بگوید: «**إسمع ما أقول**» یعنی آنچه من به تو می‌گویم بشنو، پس دستور به شنیدن خود این جمله نیز می‌باشد، پس حاصل این‌است که چه این آیات را بخوانی یا آیاتی دیگر را که بعداً نازل می‌گردد بخوانی، قرائت همه‌ی اینها باید همراه با نام خدا باشد، و آن‌حضرتﷺ با علم ضروری دریافته بود که این قرآن و وحی است، و آنچه در احادیث آمده است که آن‌حضرتﷺ وحشت زده شدند و پیش ورقه رفتند، آن به اعتبار شبهه نبود، بلکه وحشت زدگی و خوف از وحی به صورت اضطراری اتّفاق افتاد، و بیان نمودن آن با ورقه به خاطر مزید اطمینان و ازدیاد ایقان بود، نه به سبب عدم ایقان، معلّم هنگام شروع ابجد به متعلّم می‌گوید: بخوان، از این، تکلیف مالا یطاق لازم نمی‌آید، معذرت‌خواهی آن‌حضرتﷺ یا به این سبب بود که معنای این جمله مشخص نبود که چه چیزی را می‌خواهد که من آن را بخوانم و این امر مخالف شأن نیست، یا باوجود مشخّص شدن مقصد، بدین سبب بود که به کارگیری قرائت بیشتر به خواندن نوشته‌ها می‌باشد، و آن‌جنابﷺ در اثر عدم آشنایی به حروف، چنین معذرت خواهی داشته باشد، و فشردن حضرت جبرئیل به گمان غالب والله اعلم، بدین خاطر بوده که استعداد و صلاحیّت تحمّل بار وحی در وجود ایشان ایجاد نماید، و از لفظ «رب»

---

۱ - اخرج الواحدی عن عکرمة والحسن انهما قالا اول ما نزل بسم الله الرحمٰن الرحیم و اول سورة اقرأ و اخرج ابن جریر و غیره عن ابن عباس انه قال، اول ما نزل جبرئیل علی النبی (ص) قال یا محمد استعذ ثم قل بسم الله الرحمٰن الرحیم کذا فی‌روح المعانی.

اشاره به این باشدکه تربیت کامل شما و رساندن‌تان به درجات عالی‌مقام نبوّت، به عهده‌ی پروردگار شماست، سپس صفت رب بیان می‌گردد که او چنان پروردگاری است که) او (مخلوقات را) آفرید (در تخصیص این وصف، این نکته مضمر است که از نعمتهای خداوند نخست این نعمت ظاهر می‌گردد، لذا در یادآوری، تقدیم آن مناسب می‌باشد، و نیز خلق، دلیل بر خالق است و مهمتر از همه شناخت خالق است، سپس به صورت تخصیص بعدالتعمیم، می‌فرماید: انعام بیشتر در نعمت خلق، نسبت به سایر مخلوقات، بر انسان می‌باشد، که او را تا چه حدّی ترقّی داد، صورت او را چگونه آفرید، او را با عقل و علم مورد نوازش قرار داد، پس انسان باید بیشتر به شکر و ذکر بپردازد، و تخصیص «علق» شاید به این خاطر باشد که آن حالت برزخی است که قبل از آن نطفه و غذا و عنصر بوده است، و پس از آن مضغه، استخوان بندی و نفخ روح می‌آید، پس گویا آن در وسط تمام احوال متقدّم و متأخّر می‌باشد، سپس جهت اهمّیّت دادن به قرائت فرمود که) شما قرآن را بخوانید (حاصل این که نباید از نخستین امر ﴿**اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ**﴾ چنین شبهه‌ای در دل راه داد که هدف اصلی در اینجا ذکر نام خداست؛ حال آن که خود قرائت هم به جای خود منظور است؛ زیرا وسیله‌ی تبلیغ همین قرائت می‌باشد، و آن وظیفه‌ی اصلی صاحب وحی می‌باشد، پس با این تکرار، نبی بودن و مأمور به تبلیغ بودن آن‌حضرت ﷺ نیز اظهار گردید، سپس جهت برطرف کردن عذر اشاره نمود که عذری که نخست شما آن را به جبرئیل اظهار داشتید که من سوادی ندارم متوجّه باش که) پروردگار شما بسیار کریم است، (آنچه بخواهد عنایت می‌فرماید، و او آنچنان است که) او با (نوشته) قلم (سواد داران را) تعلیم داد (و به صورت عموم، مطلق) انسان را (به وسیله‌ی امور دیگر،) چیزهایی تعلیم داد که او آنها را نمی‌دانست (مقصود این که اوّلاً تعلیم منحصر به کتاب نیست؛ زیرا به

وسایل دیگر نیز تعلیم مشاهده می‌گردد، ثانیاً اسباب، مؤثّر بالذّات نیستند، مسبّب حقیقی و بخشش کننده علم، ما هستیم، پس اگر چه شما از نوشتن خبری ندارید، ولی وقتی که ما به قرائت دستور دادیم، پس ما به وسیله‌ی دیگر شما را بر قرائت و حفظ علوم قدرت و توانایی خواهیم داد، هم چنان که همین‌طور شد، پس در این، تمام مقدّمات و متمّمات نبوّت شما بیان گردید، و چون مخالفت با صاحب نبوّت گناه غیر متناهی و امر شنیعی است، لذا در آیات آینده که پس از مدّتی از آیات اولی نازل می‌گردند، مذمّت یکی از مخالفان ویژه‌ی شما، یعنی ابوجهل، با الفاظ عام بیان می‌گردد، که آن شامل نکوهش و مذمّت دیگران هم هست، سبب نزول آن از این قرار است که روزی ابوجهل دید که آن‌حضرت ﷺ دارد نماز می‌خواند، به آن‌حضرت ﷺ گفت: من تو را از این، چندین بار منع کردم، رسول خدا ﷺ او را زجر نمود، او اظهار داشت جمع بزرگی با من همراه است، و اگر از این به بعد تو را ببینم که نماز می‌خوانی، پس برگردن تو «العیاذ بالله» پا می‌گذارم، چنان که یک بار به این منظور به جلو رفت، امّا به نزدیک او رفته باز ایستاد، سپس به عقب برگشت، مردم از او علّت عقب برگشتن را سؤال کردند، گفت به نظرم بین من و او خندق آتشینی حایل بود، و در آن چیزهای پَر داری به نظر رسیدند، آن‌حضرت ﷺ فرمود آنها فرشته بودند، اگر او اندکی نزدیکتر می‌آمد فرشتگان او را تکّه تکّه می‌کردند، بر این واقعه این آیات نازل گردید[1]، می‌فرماید) یقیناً انسان (کافر) از حدّ (انسانیّت) خارج می‌شود، بنابر این، خود را (از ابنای جنس خویش) مستغنی می‌بیند (کقوله تعالی: **﴿وَ لَوْ بَسَطَ اللّٰهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا الخ﴾**[2] در صورتی که روی این استغنا سرکشی نمودن، حماقت است؛ زیرا اگر چه کسی از بعضی وجه از مخلوق

---

۱ - کذا فی‌الدر المنثور عن الصحاح و غیرها من کتب الحدیث.

۲ - شوریٰ، ۲۷.

مستغنی باشد، امکان ندارد که از خداوند مستغنی باشد، پس) ای مخاطب برگشت همه‌ی شما به سوی پروردگار تو است، (و در آن وقت هم، مثل حالت حیات، در احاطه قدرت او قرار می‌گیرید، و در آن وقت به هنگام کیفر این طغیان، نمی‌توان از گرفت او رهایی یافت، پس چنین فرد عاجز از چنین قادر مطلق چگونه می‌تواند مستغنی قرار گیرد، پس خود را مستغنی پنداشتن، و بنابر آن سرکشی نمودن، نادانی است، در آینده به صورت استفهام، اظهار تعجّب از سرکشی شده است، یعنی) ای مخاطب از وضع آن شخص خبر بده که بنده‌ی خاصّ (ما) را منع می‌کند، وقتی که او نماز می‌خواند (مقصود این‌که وضع او را دیده خبر بده که آیا از این بالاتر هم سخن تعجّب‌آوری هست، خلاصه این‌که منع کردن شخص نماز خوان از نماز، بی‌نهایت برای او شگفت‌آور است، سپس جهت تأکید و تقویت این شگفتی، مکر را می‌فرماید که) ای مخاطب خبر بده که اگر آن بنده (که از نماز باز داشته شد) بر هدایت باشد، (این‌کمال لازمی یعنی مختص به خود اوست) یا او به دیگران تعلیم به تقویٰ می‌دهد (که این‌کمال متعدی یعنی نفع رسانی به دیگران است، شاید در آوردن کلمه تردید، اشاره به این باشد که اگر در او یک صفت باشد باز هم برای مذمّت باز دارنده، کافی است، چه برسد به این‌که او دارای هر دو صفت باشد، و) ای مخاطب خبر بده که اگر آن شخص (باز دارنده دین برحق را) تکذیب کند و (از دین برحق) روگردان باشد (نه عقیده‌ای دارد و نه عملی، یعنی، اوّلاً باید دید که خود بازداشتن از نماز چقدر بد است، ثانیاً باید دید که بازدارنده شخصی است گمراه و کسی که از نماز باز داشته شده است، نمونه کاملی از هدایت می‌باشد، پس این تا چه حد امر شگفت آوری می‌باشد، سپس روی این بازداشت وعید آمده است که) آیا او اطّلاع ندارد که خداوند (سرکشی او را، و نیز اعمال او را که در اثر سرکشی پدید آمده‌اند) می‌بیند، (بر آن سزا خواهد داد، سپس بر آن

زجر شده است که او) هرگز (نباید چنین بکند و) اگر این شخص از این حرکت خود باز نیاید ما (او را) به موی پیشانی گرفته که مویهای آلوده به دروغ و گناه هستند (به سوی جهنّم) می‌کشانیم (ناصیه به موهای پیشانی گفته می‌شود، صفت آن به کاذبه و خاطئه از روی مجاز بیان شده است، او که بر اهل مجلس خود مغرور شده و پیامبر ما را مورد تهدید قرار داده است) پس او اهل مجلس خود را فرا خواند (اگر او چنین اقدامی نمود) ما هم پیاده نظام دوزخ را فرا می‌خوانیم (چون او اهل مجلس خویش را فرا نخواند، خداوند هم آن فرشتگان را فرا نخواند، چنان که طبری از مرسلاً روایت نموده، «**قال النبیﷺ لو فعل ابوجهل لأخذته الملـٓئکة الزبانیة عیانا**» سپس برای مزید زجر به او هشداری داده شده است که او) هرگز (نباید چنین بکند، امّا) شما بر این حرکات این شخص نالایق، پروا نداشته باشید و) گفته‌ی او را نپذیرید، (هم چنان که هنوز نپذیرفته‌اید) و بر حسب معمول، نماز بخوانید و قرب خدا را بخواهید، (در این، وعده‌ی لطیفی وجود دارد، که خداوند شما را از ضرر آنها در امان قرار می‌دهد؛ زیرا با نماز، قرب خداوند به دست می‌آید و قرب موجب عظمت است، «**ألا لحکمة خاصة**» پس به اینگونه امور التفاتی نباید داشته باشید، بلکه کار خود را ادامه دهید.)

معارف و مسایل

آغاز وحی نبوّت و نخستین وحی

از صحیحین و روایات دیگر، ثابت است، و جمهور سلف و خلف بر این اتّفاق نظر دارند، که با وحی با نزول سوره‌ی «علق» آغاز شده است، و پنج آیه‌ی نخستین این سوره، تا ﴿**مَا لَمْ يَعْلَمْ**﴾ اوّل از همه نازل شده‌اند، بعضی سوره‌ی «مدّثّر» را نخستین سوره قرار داده‌اند، و بعضی دیگر سوره‌ی «فاتحه» را اوّلین سوره به اعتبار نزول دانسته‌اند.

امام بغوی فرموده است که: نزد جمهور سلف و خلف صحیح این است که اوّل از همه نخستین پنج آیه‌ی سوره‌ی «اقرأ» نازل شده‌اند[۱]، کسانی که سوره‌ی «مدثر» را نخستین سوره گفته‌اند، علّتش این است که بعد از نزول نخستین پنج آیه‌ی سوره‌ی علق تا مدّتی، نزول قرآن متوقّف ماند، که از آن به زمان «فترت وحی» تعبیر می‌شود، از تأخیر و توقّف وحی، آن‌حضرتﷺ شدیداً رنجیده و اندوهگین شدند، سپس ناگهان روزی حضرت جبرئیل فرود آمد، و آیات سوره‌ی «مدثر» نازل گردید، در این هنگام نیز بر رسول خداﷺ در اثر رؤیت جبرئیل و نزول وحی، آن کیفیّت عارض گردید که به هنگام نزول سوره‌ی «اقرأ» اتّفاق افتاده بود، که بیان آن در آینده می‌آید، و بدین شکل بعد از فترت وحی، نخست از همه آیات ابتدایی سوره‌ی «مدّثّر» نازل گردید، از این جهت به این نیز می‌توان نخستین سوره گفت، کسانی که سوره‌ی «فاتحه» را نخستین سوره گفته‌اند، آن نیز وجهی دارد، و آن این‌که به صورت کامل اوّل از همه، سوره‌ی «فاتحه» نازل شده است، پیش از این آیاتی چند پراکنده از سوره‌های مختلف نازل شده بودند[۲].

در حدیث طویلی از صحیحین آغاز واقعه وحی و نبوّت چنین بیان گردیده است، حضرت امّ المؤمنین عایشه‌ی صدّیقه فرموده است: آغاز وحی بر آن‌حضرتﷺ به صورت خوابهای صالح شروع شد، بدین کیفیّت که هر آنچه را در خواب می‌دید، کاملاً موافق آن، وقایع اتّفاق می‌افتادند، و در آنها نیازی به تعبیر هم پیش نمی‌آمد، واقعه‌ای را که در خواب می‌دید مانند روشنی صبح اتّفاق می‌افتاد.

سپس آن‌حضرتﷺ به یکسویی و عبادت، علاقه پیدا کرد، و

---

۱ - کذا روی عن ابن عباس والزهری و عمرو بن دینار، در منثور.

۲ - مظهری.

انگیزه‌ی عبادت به تنهایی، شدید شد، آن‌حضرتﷺ برای آن غار حرا را انتخاب فرمود، (این غار از قبرستان مکّه، جنة البقیع قدری به جانب شمال شرقی بر کوهی قرار دارد که امروزه به آن جبل النور گفته می‌شود، و قلّه‌ی آن از دور به نظر می‌رسد،) حضرت صدّیقه می‌فرماید که: آن‌حضرتﷺ در این غار تشریف می‌برد و تا چندین شب در آنجا می‌ماند و عبادت می‌کرد، و تا زمانی که نیازی به احوالپرسی اهل خانه پیش نمی‌آمد در آنجا اقامت می‌فرمود، و برای آن مدّت، با خود توشه برمی‌داشت، و پس از تمام شدن توشه پیش امّ‌المؤمنین حضرت خدیجة الکبریٰ تشریف می‌آورد و برای چندین روز دیگر توشه برمی‌داشت و می‌رفت، تا این‌که روزی آن‌حضرتﷺ در غار تشریف داشتند که ناگهان حق یعنی وحی، به آن‌حضرتﷺ رسید، (در باره مدّت خلوت گزینی در غار حرا، علما اختلاف دارند).

در «صحیحین» آمده است که آن‌حضرتﷺ تا یک ماه یعنی ماه رمضان در آنجا می‌ماند، ابن اسحٰق در «سیرت» و زرقانی در شرح «مواهب» فرموده‌اند که مدّتی بیشتر از این، در هیچ روایت صحیحی ثابت نیست، و این عبادتی که آن‌حضرتﷺ در غار حرا پیش از نزول وحی انجام می‌داد، در آن وقت هنوز تعلیم نماز و غیره وجود نداشت، لذا بعضی حضرات فرموده‌اند که مطابق شرایع حضرات نوح، ابراهیم و موسی و عیسی علیهم‌السلام عبادت می‌کرد، امّا این نه در روایتی ثابت است و نه به وجه امّی بودن آن‌حضرتﷺ می‌تواند صحیح در آید، بلکه ظاهر این است که عبادت آن‌حضرتﷺ در آن وقت، فقط به صورت انقطاع از مردم، توجّه الی الله و تفکّر بود[۱].

حضرت صدّیقه ـ رضی‌الله عنها ـ می‌فرماید: صورت نزول وحی بدین

---

۱ - مظهری.

شکل اتّفاق افتاد که فرشته یعنی جبرئیل امین علیه السلام پیش آن جناب ﷺ تشریف آورد، و به او گفت: «**اقرأ**» یعنی بخوان، آن حضرت ﷺ فرمود: «**ما أنا بقاریء**» یعنی من خواننده‌ای نیستم؛ (زیرا آن حضرت ﷺ امّی بودند، و منظور قول حضرت جبرئیل «**اقرأ**» تا آن زمان روشن و واضح نبود که چه و چگونه می‌خواهد آن حضرت بخواند، آیا نوشته‌ای را به او می‌دهد که آن را بخواند، بنابر این، آن حضرت ﷺ عذر بی‌سوادی را تقدیم داشت.)

در روایت حضرت صدّیقه ـ رضی الله عنها ـ آمده است که: حضرت جبرئیل در برابر این جواب، مرا به آغوش کشید و چنان فشار داد که مشقّت احساس نمودم، سپس مرا گذاشت و فرمود: «**اقرأ**» من باز همان جواب را دادم که نخست داده بودم، که من خواننده‌ای نیستم، باز جبرئیل مرا به آغوش کشید و چنان فشار داد که مشقّت احساس نمودم، سپس مرا رها ساخت و بار سوم فرمود: «**اقرأ**» من سپس همان جواب را دادم که «**ما أنا بقاریء**» که من خواننده‌ای نیستم، باز در نوبت سوم مرا به آغوش کشید و رها ساخت و فرمود: ﴿**اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ ○ خَلَقَ الْإِنسَانَ مِنْ عَلَقٍ ○ اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ ○ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ ○ عَلَّمَ الْإِنسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ**﴾ (همه‌ی این پنج) آیه را گرفته به خانه برگشت، قلب مبارکش می‌تپید، نزد حضرت خدیجه ـ رضی الله عنها ـ تشریف آورد و فرمود: «**زّملونی زّملونی**» رویم پتو بیندازید، رویم پتو بیندازید، حضرت خدیجه بر او پتویی انداخت تا این‌که این کیفیّت بیم‌زدگی برطرف شد، (این کیفیّت و تپش قلب از ترس جبرئیل نبود؛ زیرا شأن آن حضرت ﷺ خیلی بالاتر از این بود، بلکه مسئولیّت نبوّت و رسالت که به وسیله‌ی این وحی به او محوّل گردید، و نیز احساس این بار سنگین و مشاهده‌ی فرشته در صورت اصلی او چنین کیفیت و هیبت طبعی در قلب مبارک او پدید آورد.)

حضرت صدّیقه می‌فرماید که پس از افاقه یافتن، رسول خدا ﷺ تمام

واقعه را با حضرت خدیجه در میان گذاشت، و فرمود: چنان کیفیّتی بر من عارض گردید که احساس خطر جان داشتم، حضرت امّ المؤمنین خدیجه ـ رضی الله عنها ـ فرمود که هرگز چنین نمی‌تواند باشد که خداوند شما را ناکام بگرداند؛ زیرا که شما خویشاوندی را پیوند می‌دهید، بار را از دوش باربران بر می‌دارید، مردم بیکار را به کسب دعوت می‌کنید، از میهمانان پذیرایی می‌کنید، و به مصیبت‌زدگان کمک می‌کنید، (حضرت خدیجه خانم باسوادی بود، شاید او این مطلب را از کتب گذشته تورات و انجیل، یا از علما دریافته بود، که کسی که دارای چنین اخلاق و عادات کریمانه باشد، او نمی‌تواند ناکام و محروم گردد، بنابراین، بدین شکل به رسول خداﷺ تسلّی داد.)

سپس حضرت خدیجه آن‌حضرتﷺ را پیش عموزاده‌ی خویش «ورقه بن نوفل» برد، او در زمان جاهلیّت از بت‌پرستی توبه نموده نصرانی قرار گرفته بود، (زیرا در آن زمان نصرانیّت دین برحق بود) ورقه شخصی با سواد و به زبان عبرانی آگهی داشت، و عربی زبان مادری او بود، او می‌توانست به زبان عبرانی بنویسد و انجیل را به زبان عربی می‌نوشت، و او در آن زمان بسیار سالخورده بود، در اثر پیری، بینایی را از دست داده بود، حضرت خدیجه به او گفت: ای عموزاده از این برادرزاده‌ات بشنو، ورقه بن نوفل از رسول‌خداﷺ پرسید: آنچه در غار حرا مشاهده نموده‌ای بیان بفرما، ورقه بن نوفل با شنیدن سرگذشت آن‌حضرتﷺ، فرمود: این همان ناموس یعنی فرشته است که خداوند او را بر حضرت موسیٰ علیه‌السلام نازل کرده بود، کاش من به هنگام بعثت شما قوی می‌بودم، کاش من تا آن زمان زنده می‌ماندم که قوم تو، تو را از وطن بیرون می‌کرد، رسول‌خداﷺ با تعجّب فرمود: آیا قوم من مرا بیرون می‌کند، ورقه گفت: بدون تردید تو را بیرون می‌کنند؛ زیرا هرگاه انسانی چنین پیغام و دین برحقّی بیاورد، که شما

آورده‌اید، قوم با او برخورد می‌نماید، و اگر من آن زمان را دریابم کمربسته به تو کمک خواهم کرد، ولی ورقه چند روزی بیش نماند، و پس از این واقعه سلسله‌ی وحی قرآن قطع گردید[1].

﴿اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ﴾ با اضافه نمودن لفظ اسم در «بِاسْمِ رَبِّكَ» اشاره به این‌است که هرگاه کسی قرآن بخواند با بردن نام خدا یعنی خواندن «بسم الله الرحمٰن الرحیم» آن را شروع کند، هم چنان که در خلاصه‌ی تفسیر بیان گردید، اشاره‌ی دیگر پاسخ به آن عذری است که آن‌حضرتﷺ تقدیم داشته بود که من خواننده‌ای نیستم، با «بِاسْمِ رَبِّكَ» به این اشاره شده است که اگر چه شما در وضع فعلی امی و بی‌سواد هستید، ولی پروردگار تو قدرت دارد که شخصی بی‌سواد را به بالاترین علم، سلیقه خطابت و به آن درجه فصاحت و بلاغت برساند که در جلو او بالاترین با سوادان عاجز گردند، چنان که بعداً به ظهور پیوست[2].

اختیار نمودن لفظ «رب» از میان اسمای حسنیٰ خداوند به طور ویژه، جهت مزید تأیید و تأکید این مطلب می‌باشد، یعنی خداوند پروردگار شماست که به هر نحوی شما را تربیت می‌کند، او می‌تواند باوجود بی‌سواد بودن شما، شما را بر خواندن، قادر قرار دهد.

«الَّذِي خَلَقَ» از ذکر صفت تخلیق در اینجا، شاید حکمت این باشد که هم چنان که بر مخلوقات انعام و احسان شده است، از همه نخستین انعام به او اعطای نعمت وجود است، که به وسیله‌ی تخلیق ربّانی عطا شده است، و در اینجا مفعول «خلق» یعنی آنچه آفریده شده است را ذکر نفرموده به این اشاره شده است که همه‌ی کاینات مخلوق او تعالیٰ می‌باشند.

﴿خَلَقَ الْإِنسَانَ مِنْ عَلَقٍ﴾ در «الذی خلق» تخلیق همه‌ی کاینات ذکر گردیده بود، در «خَلَقَ الْإِنسَانَ» ذکری از تخلیق اشرف مخلوقات به میان آمده

---

۱ - بخاری و مسلم.
۲ - مظهری.

است، یعنی اگر با دقّت بیندیشید، خلاصه و چکیده همه‌ی کاینات و مخلوقات، انسان است، آنچه در کلّ جهان هست نظایر آن در وجود انسان وجود دارد، بنابر این، به انسان «عالم اصغر» گفته شده است، یکی از وجوهات تخصیص با ذکر انسان، این نیز می‌باشد که هدف از نبوّت، رسالت و انزال قرآن اجرا و عمل به احکام الهی است، و آن مختص انسان است، «عَلَقٍ» به معنای خون بسته است، بر آفرینش انسا ادوار گوناگونی گذشته است و می‌گذرد، آغاز آن خاک و عناصر است، سپس از نطفه و پس از آن از علقه خون بسته می‌باشد، سپس گوشت و استخوانها پدید آورده می‌شوند «علقه» حالت میانی تمام ادوار است که در اختیار نمودن آن اشاره به ابتدا و انتهاست.

﴿اقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ﴾ در اینجا لفظ «اقرأ» به صورت تکرار آورده شده است، یکی از وجوهات آن، در خلاصه‌ی تفسیر آمده است، و نیز می‌توان گفت که نخستین لفظ «اقرأ» برای خواندن خود آن‌حضرتﷺ به کار رفته است، و لفظ دوم برای تبلیغ، دعوت و تعلیم مردم به کار رفته است، و اگر تنها به خاطر تأکید باشد آن هم چندان بعید نیست، و در صفت «اکرم» اشاره به این است که خداوند در تخلیق عالم و انسان هیچ غرض شخصی نداشته است، بلکه آن به مقتضای جود و کرم الهی است.

﴿الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ﴾ پس از آفرینش انسان، بیان تعلیم اوست؛ زیرا تعلیم، آن چیزی است که انسان را از سایر حیوانها ممتاز و از همه اشرف و اعلیٰ قرار می‌دهد، باز تعلیم عموماً دو صورت دارد: یکی شفاهی و دیگری کتبی به وسیله‌ی خط و قلم، در آغاز سوره اگر چه با لفظ «اقرأ» تعلیم شفاهی بیان گردید، امّا در اینجا وقتی که بحث از تعلیم می‌باشد جلوتر تعلیم کتبی را بیان می‌فرماید.

نخستین و مهمترین وسیله‌ی آموزش، قلم و تحریر است

حدیثی صحیح به روایت حضرت ابوهریره آمده است که رسول‌خداﷺ در آن فرمود: «**لما خلق الله الخلق کتب فی کتابه فهو عنده فوق العرش، ان رحمتی غلبت غضبی**» یعنی وقتی که خداوند در ازل مخلوق را آفرید، در کتابی که پیش او در عرش هست، این را نوشت که «رحمت من بر غضبم غالب است» و نیز این هم در حدیث ثابت است که رسول‌خداﷺ فرمود: «**اوّل ما خلق الله القلم فقال له أکتب فکتب ما یکون الی یوم القیامة فهو عنده فی الذکر فوق عرشه**» یعنی خداوند از همه جلوتر قلم را آفرید و به آن دستور داد که بنویس، آن همه‌ی آنچه را که تا قیامت بودنی بود، نوشت، و این نامه پیش خداوند بالای عرش موجود است[1].

قلم بر سه قسم است

علما فرموده‌اند: قلم در این جهان سه تا هست: یکی نخستین قلم که خداوند آن را به ید قدرت خویش آفرید، و به نوشتن تقدیر کاینات به آن دستور داد، دوم قلم فرشتگان که آنان به وسیله‌ی آن تمام وقایع آینده ومقادیر آنها و نیز اعمال انسان را به آن می‌نویسند، سوم قلم عموم مردم که به وسیله‌ی آن مقاصد و کلام خویش را می‌نویسند، و کتابت در حقیقت یک نوع بیان است که از صفات ویژه انسان است[2].

امام التفسیر مجاهد از ابوعمرو نقل فرموده است که خداوند در همه‌ی کاینات چهار چیز را به ید قدرت خویش آفریده است، علاوه بر اینها نسبت به بقیه‌ی کاینات فرموده است که کن یعنی باشید همه موجود گشته‌اند، و آن چهار چیز عبارتند از: قلم، عرش، جنّت عدن و آدمؑ.

---

۱ - قرطبی.

۲ - قرطبی.

نخست علم کتابت به چه کسی در این جهان عنایت گردید؟

بعضی فرموده‌اند: از همه جلوتر این فن کتابت به ابوالبشر حضرت آدم علیه السلام آموخته شد، و اوّل از همه او به نوشتن پرداخت[۱]. و بعضی فرموده‌اند که اوّل از همه این فن به حضرت ادریس آموخته شد، و از همه نخست کاتب در دنیا ایشان می‌باشد[۲]. و بعضی فرموده‌اند که هر کس که به کتابت پرداخته است، آن تعلیم از جانب خداست.

خط و کتابت، نعمت بزرگ خداوند است

حضرت قتاده فرموده است: قلم نعمت بسیار بزرگ خداوندی است، اگر این نمی‌بود نه کار دین استوار می‌ماند و نه کارهای دنیا درست انجام می‌گرفت.

حضرت علی ـ کرّم الله وجهه ـ فرموده است: کرم بسیار بزرگ خداوند است که او به بندگانش چیزهایی را یاد داد که آنها را نمی‌دانستند، و آنها را از تاریکی جهل به سوی نور علم بیرون آورد، و به علم و کتابت ترغیب نمود؛ زیرا در آن منافع بسیار بزرگ و بی‌شماری وجود دارد، که غیر از خداوند کسی نمی‌تواند آنها را احاطه نماید، تدوین همه‌ی علوم و حکمتها، تاریخ اوّلین و آخرین، احوال و مقالات آنها و همه‌ی کتابهای نازل شده‌ی خداوند، به وسیله‌ی قلم نوشته شده‌اند، و تا دنیا باقی است باقی خواهند ماند، و اگر قلم نباشد همه کارهای دین و دنیا مختل می‌مانند.

علمای سلف و خلف همیشه به خط و کتاب اهمّیّت داده‌اند

علمای سلف و خلف همیشه به خط و کتابت بسیار اهمّیّت داده‌اند، چنان که ذخایر عظیم‌الشّأن تصانیف آنها بر این شاهد و گواه هستند،

---

۱ ـ کعب احبار.
۲ ـ ضحاک.

متأسّفانه امروز علما و طلّاب ما این امر بسیار لازم و ضروری را مورد بی‌توجّهی قرار کرده‌اند، که از صدها نفر مشکل دو یا چهار نفر وجود دارد که به فنّ تحریر و کتابت آشنا باشند، فإلی الله المشتکیٰ.

رمز عدم اعطای علم کتابت به آن‌حضرت ﷺ

خداوند متعال شأن خاتم الانبیا ﷺ را بالاتر از فکر و قیاس مردم قرار داده است، از جای آفرینش او گرفته تا همه‌ی احوال او، آنها را بگونه‌ای قرار داده است که هیچ انسانی نمی‌تواند با زحمت و کوشش خود، کمالی را حاصل نماید، زادگاه آن‌حضرت ﷺ صحرای عربستان قرار داده شد که از دنیای متمدّن و گهواره‌ی علم و حکمت کاملاً منقطع بود، راه مواصلات به قدری دشوارگذار بود که مردم این منطقه با اهالی شام، عراق و مصر هیچگونه رابطه و تعلّقی نداشتند، از این جهت به همه‌ی عربها امّی می‌گویند، در چنین کشور و چنین قبایلی آن‌حضرت ﷺ چشم به جهان گشود، سپس خداوند چنان سامانی فراهم نمود که اگر به صورت نادر تک و توک کسی خط و کتابت یاد می‌گرفت، برای آن‌حضرت ﷺ چنین فرصتی فراهم نگردید، پس چه کسی می‌تواند نسبت به چنین شخصی گمان ببرد که او با چنین اوضاع و احوال بتواند علم و حکمت، اخلاق فاضله و عالی را یاد بگیرد، ناگهان خداوند او را به خلعت نبوّت نوازش فرمود، و چنان علم و حکمتی را بر زبان او جاری قرار داد که سلسله‌ی آن انقطاع پذیر نیست.

شعرا و بلغای بسیار بزرگ عرب، در میدان فصاحت و بلاغت، در جلوی او عاجز ماندند، این آن چنان معجزه روشنی بود که هر بیننده‌ای با مشاهده‌ی آن، به این یقین رسید که کمالات آن‌حضرت ﷺ نمی‌توانند نتیجه سعی و کوشش انسانی باشند، بلکه آنها بخشش‌های غیبی می‌باشند، در

عدم تعلیم خط و کتابت هم، همین حکمت وجود داشت[۱].

﴿عَلَّمَ الْاِنسَـٰنَ مَا لَمْ يَعْلَمْ﴾ در آیه‌ی ماقبل وسیله‌ی ویژه‌ای برای تعلیم بیان گردید، که عموماً برای تعلیم به کار گرفته می‌شود، یعنی تعلیم به وسیله‌ی قلم.

قلم تنها وسیله‌ی علم نیست، بلکه وسایل بسیاری دیگر هم هست

در این آیه این ذکر گردید که معلّم در اصل خداوند متعال است، و وسایل تعلیم هم بی‌شمار هستند، تنها مختصّ قلم نیست، لذا فرمود: خداوند به انسان علمی داد که قبلاً از آن ناآگاه بود، در اینجا عدم ذکر قلم یا وسیله دیگر، اشاره به این است که این تعلیم خداوندی از آغاز آفرینش انسان جاری است، که نخست در او عقل را به وجود آورد، که بزرگترین وسیله‌ی علم است، انسان به وسیله عقل خویش بدون تعلیم کسی بسیاری چیزها را می‌فهمد، سپس خداوند به دور و اطراف او چنان مناظر از قدرت کامل قرار داده است که با مشاهده‌ی آنها به وسیله‌ی عقل خویش آفریدگار خود را می‌شناسد، باز به وسیله‌ی وحی و الهام، علم بسیاری چیزها را به او عنایت فرموده است، و علم بسیاری چیزهای ضروری در ذهن انسان مستقیماً پدید آورده که در آن نه تعلیم قلم دخلی دارد و نه تعلیم زبان.

نوزاد بی‌شعور با تولّد از شکم مادر، مرکز غذای خویش، پستان را می‌شناسد، سپس برای به دست آوردن شیر، مکیدن را چه کسی به او تعلیم داد و چه کسی می‌توانست به او یاد بدهد، باز یک هنر گریه از اوّل هنگام آفرینش به او نشان داد، این گریه‌ی کودک، وسیله برآوردن تمام ضروریات اوست، که والدین با مشاهده‌ی گریه او به فکر او قرار می‌گیرند، که چه مشکلی برای او پیش آمده است، همه‌ی ضروریات او از قبیل گرسنگی،

---

۱ - ماخوذ از قرطبی.

تشنگی، سردی و گرمی به وسیله‌ی گریه برآورده می‌شود، پس چه کسی می‌توانست به این نوزاد گریه را یاد بدهد و چگونه یاد بدهد، همه‌ی اینها علم اعطایی است که خداوند به هر حیوان به ویژه در ذهن انسان به ودیعت می‌گذارد، سپس بعد از این علم ضروری، به وسیله‌ی آموزش شفاهی باز تعلیم قلبی در علوم او افزایش می‌آید، به ظاهر نیازی به گفتن **«ما لم یعلم»** آنچه نمی‌دانست نبود؛ زیرا برحسب عادت تعلیم در باره‌ی آن چیزی است که انسان نمی‌داند، امّا در گفتن آن اشاره به این است که بر انسان چنین وقتی گذشته که او هیچ چیزی نمی‌دانست، چنان که در قرآن آمده است: **﴿أخرجکم من بطون أمهاتکم لا تعلمون شیئاً﴾**[1]، یعنی خداوند شما را از شکم مادر در چنان وضعی بیرون آورد که شما چیزی نمی‌دانستید، پس معلوم شد که آنچه به انسان هنر و علمی عنایت شده ذاتی او نیستند، بلکه همه عطیه خالق و مالک او می‌باشند[2].

بعضی از حضرات مفسّرین فرموده‌اند که مقصود از انسان در این آیه حضرت آدمؑ، یا نبی اکرم است؛ زیرا حضرت آدمؑ نخستین انسانی است که به او تعلیم داده شده است، چنان که می‌فرماید: **﴿وَ علم ءادمَ الاسماء کلها﴾**[3]. نبی‌کریمﷺ آن آخرین پیامبر است که در تعلیم او همه علوم انبیای گذشته و علم لوح و قلم شامل می‌باشند، چنان که شاعر گفته است:

و من علومك علم اللوح و القلم.

تا اینجا پنج آیه‌ی نخستین سوره‌ی «اقرأ» اوّل از همه نازل شده‌اند، و آیات بعدی این سوره پس از مدّت طولانی نازل شده‌اند؛ زیرا بقیه‌ی آیات تا آخر سوره در باره‌ی واقعه‌ی ابوجهل نازل گشته‌اند، و در ابتدای وحی و نبوّت کسی در مکّه مخالف نبود، همه آن‌حضرتﷺ را به لقب امین یاد

۱- نحل، ۷۸.
۲- مظهری.
۳- بقره، ۳۱.

می‌کردند، و به او محبّت کرده تعظیم او را بجا می‌آوردند، مخالفت و دشمنی ابوجهل بویژه واقعه‌ی جلوگیری از نماز که در آیات بعدی مذکور است، زمانی اتّفاق افتاد که آن‌حضرتﷺ نبوّت و دعوت را علناً اعلام فرموده بود، و در شب معراج به آن‌حضرتﷺ دستور به نماز داده شد.

﴿كَلَّآ إِنَّ ٱلْإِنسَـٰنَ لَيَطْغَىٰٓ ۝ أَن رَّءَاهُ ٱسْتَغْنَىٰٓ﴾ روی سخن این آیه، اگر چه به سوی شخص معیّن (ابوجهل) است، که در شأن آن‌حضرتﷺ گستاخی نموده بود، امّا عنوانش عام گذاشته شده است، که در آن از عموم مردم نکته ضعفی بیان شده است، و آن این‌که تا زمانی که انسان نیازمند دیگران باشد، به راه راست مستقیماً می‌رود، و هرگاه چنین پندارد که من به کسی نیازی ندارم از همه بی‌نیاز هستم، در نفس او طغیان و سرکشی و تمایل ظلم بر دیگران، پدید می‌آید، هم چنان که عموماً در ثروتمندان، اربابان حکومت، صاحبان اولاد و احباب، خدم و حشم به کثرت مشاهده می‌گردد، آنان در نیروی ثروت، اجتماع و افراد خانواده، مست شده کسی را در نظر نمی‌آورند، چون ابوجهل دارای هم چنین وضعیتی بود، که در مکّه‌ی مکرّمه از افراد ذی نفوذ بود، قبیله‌ی او بلکه همه‌ی اهل مکّه برای او تعظیم و تکریم بجا می‌آوردند، و گوش به فرمان او بودند، او نیز در چنین پنداری مبتلا شد، تا این‌که در شأن سیّدالانبیا، اشرف مخلوقات گستاخی نمود، در آیه‌ی آینده نسبت به چنین سرکشان هشدار آمده است.

﴿إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ ٱلرُّجْعَىٰٓ﴾، «ٱلرُّجْعَىٰ» مانند «بشریٰ» اسم مصدر است، معنایش این‌که برگشت همه به سوی پروردگار است، معنای ظاهری آن این است که پس از مرگ، همه به سوی خدا خواهند رفت، و نسبت به نیک و بد محاسبه خواهندشد، آنگاه سرانجام بد این طغیان و سرکشی را خواهند دید، و این نیز بعید نیست که در این، معالجه مغروری مغروران نشان داده شده است، که ای احمق! تو خود را از همه بی‌نیاز و خودمختار

می‌پنداشتی، اگر فکر و اندیشه می‌داشتی خود را در هر حال بلکه در هر حرکت و سکون نیازمند پروردگار می‌دیدی، اگر او تو را به ظاهر محتاج انسانی قرار نداده است، حدّاقل این را ببین که در هر چیز محتاج خداوند هستی، و خود را از مردم بی‌نیاز پنداشتن هم به ظاهر اشتباهی است؛ زیرا خداوند انسان را مدنی‌الطّبع آفریده است، او نمی‌تواند به تنهایی یکی از ضروریات خود را انجام دهد، اگر به یک لقمه‌ای بنگرید خواهید دید که آن نتیجه‌ی زحمت هزار انسان و حیوان است، که با بی‌فکری از گلو فرو می‌رود، و به کار گرفتن هزارها انسان در توان کسی نیست، همین است وضع لباس و تمام ضروریات دیگر، که در آماده ساختن آنها زحمت هزارها بلکه صدها هزار انسان و حیوان داخل است، در صورتی که آنها برده و غلام تو نیستند، اگر بخواهی که به همه اینها مزد بدهی و از آنها کار بگیری آن هم هرگز در توان تو نیست، اندیشه و فکر در این مورد این راز را بر انسان آشکار می‌کند، که برنامه ریزی تهیّه‌ی همه این ضروریات، ساخته‌ی خود او نیست، بلکه خالق کاینات با حکمت بالغه‌ی خویش آن را ترتیب داده، و به اجرا گذاشته است، در دل کسی انداخت که به کار کشاورزی زمین بپردازد، و در دل دیگری القا نمود که او به کار نجّاری مشغول باشد، دل کسی را به کار آهنگری متمایل کرد، کسی را به زحمت کارگری راضی قرار داد، کسی را متوجّه تجارت و صنعت قرار داد، بازار تجارت را گرم در آورد، این کارها را نه حکومت و دولتی می‌توانست با نظم قانون انجام دهد، و نه فردی، بنابراین، نتیجه لازمی این فکر و اندیشه ﴿إِلَىٰ رَبِّكَ ٱلرُّجۡعَىٰٓ﴾ است، یعنی سرانجام همه‌ی امور تابع قدرت و حکت خداوند مشاهده خواهند شد.

﴿أَرَءَيۡتَ ٱلَّذِي يَنۡهَىٰ ۝ عَبۡدًا إِذَا صَلَّىٰٓ﴾ از این آیه، تا آخر سوره اشاره به واقعه‌ای است که وقتی خداوند به رسول اکرمﷺ دستور به نماز داد، و آن‌جنابﷺ شروع به خواندن نماز نمود، ابوجهل آن‌حضرتﷺ را از نماز

خواندن بازداشت، و تهدید نمود که اگر از این به بعد نماز خواندی و سجده نمودی، گردنت را «الیعاذ بالله» خواهم زد، این آیات در پاسخ به او و زجر نمودن او نازل گردید، و در آنها فرمود: ﴿أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللهَ يَرَىٰ﴾ یعنی آیا او، این را نمی‌داند که خداوند می‌بیند، در اینجا نفرمود که چه کسی را می‌بیند، بنابراین، آیه عام و شامل است که این شخص نمازگزار را هم می‌بیند و آن جلوگیر کننده را هم می‌بیند، و در اینجا فقط روی این جمله اکتفا گردید، که ما همه‌ی این امور را می‌بینیم، سپس بعد از این دیدن، چه حشری خواهد شد، در عدم ذکر آن اشاره به این است که آن سرانجام هولناک قابل تصوّر نیست.

﴿لَنَسْفَعاً بِالنَّاصِيَةِ﴾ از مصدر سفع مشتق است، که به معنای کشیدن با شدّت است، و «**ناصیه**» به موی پیشانی گفته می‌شود، و هر کسی که موی پیشانی او در دست کسی بیاید او در دست آن شخص مقهور و مجبور می‌ماند.

﴿كَلَّا لَا تُطِعْهُ وَاسْجُدْ وَاقْتَرِب﴾ در اینجا به رسول خداﷺ هدایت گردید که به حرف ابوجهل توجّه نکنید و به سجده و نماز مشغول باشید، که راه نزدیک خداوند همین است.

پذیرش دعا در حال سجده

در سنن «ابوداوود» به روایت حضرت ابوهریره آمده است که رسول خداﷺ فرمود: «**أقرب ما یکون العبد من ربه و هو ساجد فأكثروا الدعاء**» یعنی بنده به پروردگارش زمانی نزدیکتر می‌باشد که در سجده قرار می‌گیرد، لذا در حالت سجده زیاد دعا کنید، و در حدیث دیگر این لفظ نیز آمده است که: «**فانه قمن ان یستجاب لکم**» یعنی در حال سجده شایسته است که دعا قبول گردد.

مسئله: دعا نمودن در سجده‌ی نمازها ثابت است، در بعضی روایات حدیث برای آن دعا، الفاظ خاصّی وارد شده است، اگر آن الفاظ ماثوره خوانده شوند بهتر است، اینگونه دعاها در فرایض به ثبوت نرسیده‌اند؛ زیرا در فرایض اختصار مطلوب می‌باشد.

مسئله: بر خواننده و شنونده‌ی این آیه سجده تلاوت واجب است، در صحیح «مسلم» به روایت حضرت ابوهریره رضی الله عنه ثابت است که آن‌حضرت صلی الله علیه وسلم با تلاوت این آیه، سجده نموده است، والله اعلم.

تمت سورة العلق ۵ رمضان سنه ۱۳۹۱ه

* * *

سورة القدر

سورة القدر مكية و هی خمس آية
سوره‌قدردرمکّه‌نازل‌شده‌ودارای‌پنج‌آیه‌می‌باشد

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ
شروع به نام خدای بی‌حد مهربان و بی‌نهایت رحیم

إِنَّآ أَنزَلْنَـٰهُ فِى لَيْلَةِ ٱلْقَدْرِ ﴿۱﴾ وَ مَآ أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ ٱلْقَدْرِ ﴿۲﴾ لَيْلَةُ ٱلْقَدْرِ خَيْرٌ
ما آن‌را در شب‌قدر نازل‌کردیم. و تو چه فهمیدی‌که چیست شب قدر. شب قدر بهتراست

مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ ﴿۳﴾ تَنَزَّلُ ٱلْمَلَـٰٓئِكَةُ وَٱلرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِم مِّن كُلِّ أَمْرٍ ﴿۴﴾
از هزار ماه. فرود می‌آیند فرشتگان و روح در آن به دستور پروردگارشان بر هر کار.

سَلَـٰمٌ هِىَ حَتَّىٰ مَطْلَعِ ٱلْفَجْرِ ﴿۵﴾
امان است، آن شب تا طلوع صبح است.

خلاصه‌ی تفسیر

بدون شک ما قرآن را در شب قدر فرود آوردیم، (تحقیق نزول قرآن در شب قدر، در سوره‌ی «دخان» گذشت،) و (جهت تشویق بیشتر فرمود) شما چه می‌دانید که شب قدر چه چیزی است، (پاسخ در آینده می‌آید که) شب قدر از هزار ماه بهتر است، (ثواب عبادت‌گزاری در هزار ماه چقدر

می‌باشد، ثواب عبادت در شب قدر بیشتر از آن است[۱]، و آن چنان شبی است که در آن شب فرشتگان و روح القدس (جبرئیل علیه السلام) به دستور پروردگارشان با هر امر خیر (به سوی زمین) فرود می‌آیند (و آن شب از اوّل تا آخر) سلام است، (چنان که در حدیث بیهقی از حضرت انس مرفوعاً روایت شده است که حضرت جبرئیل علیه السلام، در شب قدر همراه با گروهی از فرشتگان می‌آید، و هر کسی را که ببینند که در قیام و قعود مشغول است، بر او درود می‌فرستند، یعنی برای او دعای رحمت می‌کنند، خازن از ابن الجوزی در این روایت «یسلّمون» را نیز اضافه نموده‌اند، یعنی دعای سلامتی می‌کنند، و حاصل یصلون نیز همین است؛ زیرا رحمت و سلامتی لازم و ملزوم یکدیگر می‌باشند، همین را قرآن به لفظ ﴿سَلَـٰمٌ﴾ یاد فرمود، و مراد از امر خیر نیز همین است، و نیز در روایات آمده است که توبه در این شب قبول می‌شود، درهای آسمان باز می‌گردند، و فرشتگان بر هر مؤمن سلام می‌گویند[۲]، انجام این امور توسط ملایکه و موجب سلامتی آن، امری است ظاهر، مراد از امر، آن اموری است که در سوره‌ی «دخان» به عنوان امر حکیم و طی شدن آن را در شب قدر ذکر فرمود، و) آن شب قدر (با همین صفت و برکت) تا طلوع فجر می‌ماند (این طور نیست که در قسمتی از این شب برکت باشد و در قسمت دیگر نباشد.)

معارف و مسایل با شأن نزول

ابن ابی حاتم از مجاهد مرسلاً روایت نموده است که رسول خدا صلی الله علیه و سلم وضعیت جهادگری از قوم بنی‌اسرائیل را ذکر فرمود: که او تا هزار ماه پشت سرهم در جهاد مشغول ماند که هیچ گاه شمشیر را به زمین نمی‌گذاشت، مسلمانان با شنیدن آن در شگفت قرار گرفتند، بر این، سوره‌ی «قدر» نازل

۱ - کذا فی الخازن.
۲ - کذا فی الدرالمنثور.

گردید، و در این، عبادت یک شب این امّت را بالاتر از عبادت تمام عمر آن جهادگر یعنی هزار ماه قرار داد.

ابن جریر به روایت مجاهد واقعه‌ی دیگری ذکر نموده است که: عابدی در قوم بنی‌اسرائیل بود که همه شب در عبادت مشغول بود، و به هنگام صبح به جهاد بیرون می‌رفت و به جهاد مشغول می‌شد، و بدین شکل او هزار ماه در عبادت به سر برد، بر این، خداوند متعال سوره‌ی «قدر» را نازل فرمود، از این، این نیز معلوم گردید که شب قدر از ویژگیهای امّت محمّدی است[۱].

ابن‌کثیر این را قول امام مالک دانسته است و بعضی از شوافع آن را قول جمهور قرار داده‌اند، خطابی بر این، ادّعای اجماع را دارد، امّا بعضی از محدّثین در این باره اختلاف نظر دارند[۲].

معنای لیلة القدر

یکی از معانی قدر، عزّت و شرف است، زهری و غیره از حضرات علما در اینجا همین معنی را مراد گرفته‌اند، و وجه نام‌گذاری این شب به لیلةالقدر عظمت و شرف آن است، ابووراق فرموده است: به این شب لیلةالقدر از آن جهت می‌گویند که انسانی که قبل از این در اثر بی‌عملی، قدر و قیمتی نداشت، به توبه و استغفار و عبادت در این شب، صاحب قدر و شرف قرار می‌گیرد.

معنای دیگر قدر، تقدیر و حکم می‌آید، با توجّه به این معنیٰ، علّت لیلةالقدر گفتنش این می‌باشد که در این شب تمام آنچه برای مخلوقات در تقدیر ازلی نوشته شد، آن مقداری از آن که در این سال تا رمضان آینده پیش می‌آید، آن به فرشتگانی که مامور تدبیر و تنفیذ امور کاینات می‌باشند سپرد

---

۱ - مظهری.
۲ - ماخوذ از ابن‌کثیر.

می‌گردد، در این شب مقدار مقرّره عمر، مرگ و رزق هر انسان و نیز باران و غیره به فرشتگان املا می‌گردد، حتّی اگر برای یکی در این سال حج مقدّر شده است، نیز نوشته می‌شود، و این فرشتگانی که این امور به آنها سپرد شده است موافق به قول ابن عبّاس چهار نفر می‌باشند، که عبارتند از: اسرافیل، میکائیل، عزائیل و جبرائیل[۱].

این مضمون به صراحت در قرآن آمده است: **﴿إِنَّآ أَنزَلْنَـٰهُ فِى لَيْلَةٍ مُّبَـٰرَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ ۝ فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ ۝ أَمْراً مِّنْ عِندِنَآ﴾**[۲] که در این لیلة مبارکه تمام امور فیصله تقدیر، نوشته می‌شوند، و در تفسیر آیه گذشت، که مراد از لیلة مبارکه نزد جمهور مفسّرین لیلة‌القدر است، و آن دسته از علما که مراد از لیله مبارکه شب برائت نصف شعبان را قرار داده‌اند، آن را چنین تطبیق می‌دهند، که فیصله ابتدایی امور تقدیر به صورت اجمالی در شب برائت انجام می‌گیرد، سپس تفاصیل آنها در لیلة القدر نوشته می‌شوند، در تأیید این، قولی از حضرت ابن‌عبّاس هست که آن را امام بغوی به روایت ابوالضحیٰ نقل فرموده است که: خداوند فیصله‌ی امور تقدیر یک سال را در شب برائت نصف شعبان انجام می‌دهد، سپس در شب قدر آن را به فرشتگان مربوط می‌سپارد[۳].

این قبلاً نوشته شد که مقصود از فیصله‌ی امور تقدیر در این شب، این است که آنچه از امور تقدیر که در این سال قابل تنفیذ می‌باشد آنها را از لوح محفوظ نقل نموده به فرشتگان می‌سپارند، اگر چه اصل نوشته تقدیر در روز ازل انجام گرفته است.

تعیین لیلة القدر

از تصریحات قرآن این امر تا این حد ثابت است که شب قدر در ماه

۱- قرطبی.
۲- دخان، آیات ۳،۴و۵.
۳- مظهری.

مبارک رمضان می‌باشد، امّا در تعیین تاریخ آن، اختلاف است، و چهل قول در این‌باره هست، امّا در تفسیر «مظهری» آمده است که از همه‌ی این اقوال، صحیح این است که لیلة القدر در دهه‌ی آخر رمضان است، ولی تاریخ خاصّی در این دهه‌ی آخر مشخّص نیست، بلکه امکان دارد در یکی از این شبها باشد، و نیز آن در هر ماه رمضان تغییر می‌خورد، و از روی احادیث صحیح احتمال بیشتر این‌است که در شبهای طاق: ۲۱، ۲۳، ۲۵، ۲۷ و ۲۹ بیاید، و در این، تمام احادیث که در ارتباط با تعیین‌شب قدر آمده‌اند، که در آنها ۲۱، ۲۳، ۲۵، ۲۷ و ۲۹ ذکر شده است جمع می‌گردند، اگر شب قدر در این‌شبها دایر و در هر رمضان تغییر کند، پس همه‌ی روایات حدیث به جای خود درست و ثابت می‌باشند، در هیچ یکی نیازی به تأویل نمی‌ماند، بنابر این، بیشتر ائمّه‌ی فقها فرموده‌اند که: شب قدر در دهه‌ی آخر رمضان تغییر می‌یابد.

ابوقلابه، امام مالک، احمد بن حنبل، سفیان ثوری، اسحٰق بن راهویه، ابوثور، مزنی، ابن خزیمه و غیره همه هم چنین‌فرموده‌اند، و روایتی از امام شافعی نیز موافق با این‌منقول است. روایتی دیگر از امام شافعی چنین‌آمده است که: این‌شب غیر قابل تغییر است، بلکه متعیّن‌است[1].

روایتی از حضرت عایشه‌ی صدّیقه در صحیح «بخاری» آمده است که رسول‌خداﷺ فرمود: «**تحروا لیلة القدر فی العشر الاواخر من رمضان**» یعنی شب قدر را در دهه‌ی آخر رمضان جستجو کنید، و در صحیح «مسلم» به روایت حضرت ابن عمر آمده است که رسول خداﷺ فرمود: «**فاطلبوها فی الوتر منها**» یعنی شب قدر را در شبهای طاق دهه‌ی آخر رمضان تلاش کنید[2].

---

۱ - ابن کثیر.
۲ - مظهری.

برخی از فضایل شب قدر و دعای ویژه‌ی آن

بزرگترین فضیلت این شب همان است که در باره‌ی این سوره بیان گردیده است که عبادت این یک شب، از عبادت هزار ماه یعنی هشتاد و سه سال بهتر است، باز برای بهتر بودن آن، حدّی مقرّر نیست، که چقدر بهتر است آیا دو برابر، چهار برابر، ده برابر، صد برابر و غیره همه در این امکان دارند.

در «صحیحین» از حضرت ابوهریره منقول است که رسول خدا ﷺ فرمود: هر کسی که در شب قدر برای عبادت برخاست، همه‌ی گناههای گذشته‌ی او عفو می‌گردد، و از حضرت ابن عبّاس روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: تمام فرشتگان که در سدرة‌المنتهی اسکان یافته‌اند، در شب قدر همراه با جبرئیل به دنیا فرود می‌آیند، و هیچ مرد و زن مؤمن نیست که آن‌ها سلام نکنند، غیر از کسی که او شراب بنوشد یا گوشت خوک بخورد.

در حدیثی رسول خدا ﷺ فرمود: هر کسی که از خیر و برکت شب قدر محروم بماند، او کاملاً محروم و بدشانس است، بسیاری در شب قدر انوار خاصّی را مشاهده خواهند کرد، امّا نه این برای همه حاصل می‌گردد و نه در تحصیل ثواب و برکات شب قدر دخلی خواهند داشت، لذا نباید به فکر آنها بود.

حضرت عایشه‌ی صدّیقه ـ رضی الله عنها ـ از رسول خدا ﷺ پرسید که اگر من شب قدر را یافتم چه دعایی بخوانم؟ آن‌حضرت ﷺ فرمود: این دعا را بخوان «**اللهم إنك عفوّ تحب العفو فاعف عنی**» بار الها تو عفو کننده‌ای و عفو کردن را می‌پسندی گناههای مرا عفو بفرما[1].

﴿**إِنَّآ أَنزَلۡنَـٰهُ فِی لَیۡلَةِ ٱلۡقَدۡرِ**﴾ در این آیه تصریح شده است که قرآن کریم

---

۱ - قرطبی.

در شب قدر نازل شده است، و نیز می‌تواند مفهوم آن چنین باشد که کلّ قرآن از لوح محفوظ در شب قدر نازل شده است، سپس حضرت جبرئیل طیّ بیست و سه سال آن را به تدریج اندک اندک بر حسب هدایت آورده است، و نیز می‌تواند مراد از آن، این باشد که آغاز نزول قرآن یا چند آیه در این شب باشد، سپس بقیه‌ی آن به تدریج نازل شده باشد.

همه‌ی کتب آسمانی فقط در رمضان نازل شده‌اند

حضرت ابوذر غفاری روایت نموده است که رسول‌خدا ﷺ فرمود: صحیفه‌های حضرت ابراهیم به تاریخ سوم رمضان، تورات در تاریخ ششم، انجیل در تاریخ سیزدهم و زبور در تاریخ هیجدهم رمضان نازل گردیده است، و قرآن کریم به تاریخ بیست و چهارم رمضان بر رسول خدا ﷺ نازل شده است[۱].

﴿**تَنَزَّلُ ٱلْمَلَـٰٓئِكَةُ وَٱلرُّوحُ**﴾ مراد از روح، حضرت جبرئیل امین است.

حضرت انس روایت نموده است که رسول خدا ﷺ فرمود: هرگاه شب قدر بیاید، جبرئیل با جمع بزرگی از فرشتگان به زمین فرود می‌آیند، و برای همه‌ی بندگان خدا از مرد و زن که به نماز یا ذکرالله مشغول باشند، دعای رحمت می‌کنند[۲].

﴿**مِن كُلِّ أَمْرٍ**﴾ در اینجا حرف «من» به معنای «با» است چنان که در ﴿**یحفظونه من أمر الله**﴾[۳] من به معنای با به کار رفته است، یعنی فرشتگان تمام وقایع پیش آینده تقدیر در سال را با خود همراه گرفته به زمین فرود می‌آیند.

بعضی از مفسّرین مانند مجاهد و غیره ﴿**مِن كُلِّ أَمْرٍ**﴾ را به سلام متعلّق

---

۱ - مظهری. ۲ - مظهری.
۳ - رعد، ۱۱.

دانسته و آن را چنین معنیٰ کرده‌اند که این شب از هر شر و آفت و چیزهای بد، سالم است[۱].

﴿سَلَٰمٌ﴾ در اصل عبارت «هی سلام» است لفظ «هی» حذف شده است، یعنی این سلام و سلامتی است، و کاملاً خیر است، که نامی از شر در آن نیست[۲]، و بعضی گفته‌اند که تقدیر عبارت «سلام هو» است، و آن را صفت ﴿كُلِّ أَمْرٍ﴾ قرار داده‌اند، و معنایش این‌که این فرشتگان هر آن امری را برداشته می‌آیند که خیر و سلام باشد[۳].

﴿هِيَ حَتَّىٰ مَطْلَعِ ٱلْفَجْرِ﴾ یعنی این برکات لیلة القدر مختصّ قسمتی از شب نیست، بلکه از آغاز شب گرفته تا طلوع فجر ادامه خواهد داشت.

فایده

در این آیات لیلة القدر از هزار ماه بهتر قرار داده شد، بدیهی است که در آن هزار ماه هر سال یک شب لیلةالقدر می‌باشد، پس این محاسبه به چه صورتی می‌باشد، ائمّه‌ی تفسیر فرموده‌اند که مراد از هزار ماه، آن ماهها یی هستند که در آنها این شب نباشد، لذا ایرادی نمی‌آید[۴].

باتوجّه به اختلاف مطالع در ممالک و شهرهای مختلف، شب قدر مختلف می‌باشد و در آن هیچگونه اشکالی نیست؛ زیرا به اعتبار هرکجا که شب قدر بیاید در شب همانجا برکات لیلة القدر حاصل می‌شوند، والله سبحانه و تعالیٰ اعلم.

مسئله: هر کسی که در شب قدر نماز عشاء و صبح را به جماعت ادا کرد، او نیز ثواب آن شب را دریافت، و هر کس هر چه بیشتر عبادت کند به ثواب بیشتری نایل می‌گردد.

---

۱ - ابن کثیر.
۲ - قرطبی.
۳ - مظهری.
۴ - کذا ذکره ابن کثیر عن مجاهد.

در صحیح «مسلم» به روایت حضرت عثمان غنی آمده است که رسول خداﷺ فرمود: هر کسی که نماز عشاء را با جماعت ادا کرد به ثواب قیام نیم شب نایل آمده است و اگر نماز صبح را با جماعت ادا نماید، پس ثواب عبادت شب بیداری همه‌ی شب را یافته است.

تمت سورة القدر بحمدالله ۷ رمضان سنه ۱۳۹۱هـ

***

سورة البيّنة

سورة البينه مدنية و هى ثمان آية

سوره‌بینه‌درمدینه‌نازل‌شده‌ودارای‌هشت‌آیه‌می‌باشد

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

شروع به نام خدای بی‌حد مهربان و بی‌نهایت رحیم

لَمْ يَكُنِ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ ٱلْكِتَـٰبِ وَٱلْمُشْرِكِينَ مُنفَكِّينَ حَتَّىٰ تَأْتِيَهُمُ
نبودند آنان که منکر هستند از اهل کتاب و مشرکان بازآینده تا این که برسد به آنها

ٱلْبَيِّنَةُ ﴿۱﴾ رَسُولٌ مِّنَ ٱللهِ يَتْلُوا صُحُفاً مُّطَهَّرَةً ﴿۲﴾ فِيهَا كُتُبٌ قَيِّمَةٌ ﴿۳﴾
سخن واضح. رسولی از الله می‌خواند اوراق پاک را. در آنها نوشته شده کتابهای محکم.

وَ مَا تَفَرَّقَ ٱلَّذِينَ أُوتُوا ٱلْكِتَـٰبَ إِلَّا مِن بَعْدِ مَا جَآءَتْهُمُ ٱلْبَيِّنَةُ ﴿۴﴾ وَ مَآ
و تفرقه‌ای که آمد در اهل کتاب، پس از آن است که آمد پیش آنها سخن واضح. و به آنها

أُمِرُوٓا إِلَّا لِيَعْبُدُوا ٱللهَ مُخْلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ حُنَفَآءَ وَ يُقِيمُوا
دستوررسیدکه عبادت‌کنند خدارا، خالص‌کننده برای‌او عبادت‌را به‌راه‌ابراهیم وبرپادارند

ٱلصَّلَوٰةَ وَ يُؤْتُوا ٱلزَّكَوٰةَ وَ ذَٰلِكَ دِينُ ٱلْقَيِّمَةِ ﴿۵﴾ إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ
نماز را و بدهند زکات را، و این است راه مستحکم. آنان که منکر شدند از اهل

ٱلْكِتَـٰبِ وَٱلْمُشْرِكِينَ فِى نَارِ جَهَنَّمَ خَـٰلِدِينَ فِيهَآ أُولَـٰٓئِكَ هُمْ شَرُّ
کتاب و مشرکان، می‌باشند در آتش دوزخ برای همیشه، آنها هستند از همه مخلوق

اَلْبَرِيَّةِ ﴿۶﴾ إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّلِحَتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ ﴿۷﴾
بدتر. آنانکه یقین کردند و انجام دادند کارهای نیک، ایشان هستند از همه خلق بهتر.

جَزَاؤُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ جَنَّتُ عَدْنٍ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَرُ
پاداش آنها نزد پروردگارشان باغهای همیشگی است که جاری هستند در زیر آنها جویها،

خَلِدِينَ فِيهَا أَبَداً رَّضِىَ اللهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذَٰلِكَ لِمَنْ
می‌مانند در آنها جاویدان، راضی است از آنها الله، و راضی هستند آنها از او، این برای کسی است

خَشِىَ رَبَّهُ ﴿۸﴾
که ترسید از پروردگار خویش.

خلاصه‌ی تفسیر

کسانی که از اهل کتاب و مشرکان (قبل از بعثت نبوی) کافر بودند، آنها (هرگز از کفر خود) باز آینده نبودند، تا وقتی که نزد آنان دلیل واضحی نیاید (یعنی) رسول خدا، آن که صحیفه‌های پاک را (پیش آنها) بخواند که در آنها مطالب درستی نوشته شده است، (مقصود از آن، قرآن است، منظور این که کفر آن کفّار چنان شدید بود و چنان در جهل مبتلا بودند که بدون وساطت رسول بزرگی، امیدی به راه آمدن آنها وجود نداشت، لذا خداوند برای اتمام حجّت خویش، به آن‌حضرت ﷺ قرآن را عنایت نموده، او را مبعوث کرد) و (آنها می‌بایستی این را غنیمت دانسته بر آن ایمان می‌آوردند، امّا) کسانی که اهل کتاب بودند (پس غیر اهل کتاب به طریق اولی) پس از رسیدن این دلیل روشن (در این) مختلف شدند (از دین برحق هم اختلاف ورزیدند، و اختلافی را از قبل با هم داشتند آن را برطرف ننمودند که از دین برحق پیروی نمایند و نسبت به مشرکین به طریق اولی از این جهت گفت که نزد آنها از قبل علم آسمانی وجود نداشت) در حالی که

به آنها (در کتب گذشته) چنین دستوری رسیده بود که خدا را چنان عبادت کنید که عبادت را برای او یکسو قرار داده خالص بگردانید، (مانند ادیان باطل کسی را با خدا شریک قرار ندهید،) و به نماز پایبند باشید و زکات بدهید، و همین است راه درستی این مضامین (یاد شده و نشان داده شده، حاصل مطلب این‌که به اهل کتاب در کتابهای خودشان حکم شده بود که بر قرآن و رسول خداﷺ ایمان بیاورند، و تعلیم قرآن همین بود که در بالا به ﴿كُتُبٌ قَيِّمَةٌ﴾ تعبیر گردید، بنابراین، عدم پذیرش این قرآن، مستلزم مخالفت به کتابهای خودشان است، این اتمام حجّت علیه اهل کتاب بود، مشرکین اگر چه به کتابهای گذشته تسلیم نبودند، امّا حقّانیت روش حضرت ابراهیم نزد آنان مسلم بود، و این به طور قطع ثابت است که حضرت ابراهیم کلاً از شرک مبرّا بود، و موافق بودن ﴿كُتُبٌ قَيِّمَةٌ﴾ یعنی قرآن به آن روش، ظاهر و روشن است، بنابر این، علیه آنان هم اتمام حجّت گردید، مقصود از تفرقه اندازان و مخالفان بعضی از آن کافران هستند که ایمان نیاوردند و از قرینه‌ی مقابل معلوم گردید که کسانی دست از تفرّق و مخالفت برداشتند که اهل ایمان بودند، سپس بعد از بیان سزای عمل و پاداش دو قسم کفّار اهل کتاب و مشرک، نیز مسلمانان را به صراحت بیان می‌فرماید) بدون شک آن دسته از اهل کتاب و مشرکان که کافر گشتند آنان در آتش دوزخ برای همیشه خواهند ماند، (و) ایشان بدترین خلایق هستند (و) بدون شک کسانی که ایمان آوردند و اعمال نیک انجام دادند، آنان بهترین خلایق هستند، پاداش آنها نزد پروردگارشان بهشت دایمی است که در زیر آن جویهای جاری هستند و برای همیشه تا ابد در آن خواهند ماند، (و) خداوند از آنان راضی و آنها از خداوند راضی می‌باشند، (نه از آنها معصیتی واقع می‌شود و نه برای آنان امر ناگواری پیش می‌آید که در آن عدم رضا از دو طرف باشد، و) این (بهشت و رضامندی) برای کسی است که از پروردگارش می‌ترسد، (و

بر ترس از خدا، ایمان و عمل صالح مترتّب می‌گردد، که مدار ورود به بهشت و کسب رضا قرار گرفت.)

معارف و مسایل

در نخستین آیه، عمومیت و غلبه‌ی بی‌نهایت کفر، شرک و جهالت دنیا قبل از بعثت بیان گردید، سپس فرمود: مقتضای حکمت و رحمت رب العالمین جهت رفع و زدودن ظلمت عالمگیر کفر و شرک، بر این قرار گرفت که هم چنان که مرض آن شدید و وبا عالمگیر است، برای معالجه‌ی آن لازم است معالج ماهر و حاذق اعزام گردد؛ زیرا بدون آن نمی‌توان از این بیماری نجات یافت، سپس صفات این حکیم حاذق و ماهر بیان گردید، که وجود او بیّنه یعنی حجّت واضح برای ابطال شرک و کفر باشد، سپس فرمود که مقصود از آن معالج، آن رسول خداﷺ است که حجّت واضح قرآن را آورد، و در این مجموعه وجود فساد عظیم قبل از بعثت و انتشار جهالت و ظلم در هر طرف معلوم گردید، و نیز عظمت شأن رسول کریم واضح شد، سپس چند صفت مهم از قرآن بیان گردید.

﴿ **يَتْلُوا صُحُفاً مُطَهَّرَةً ○ فِيهَا كُتُبٌ قَيِّمَةٌ** ﴾، «**يتلو**» از تلاوت مشتق است، که به معنای خواندن می‌آید، ولی به هر خواندن تلاوت گفته نمی‌شود، بلکه به خواندنی اطلاق می‌شود که کاملاً موافق با تلقین خواننده باشد، بنابراین در عرف لفظ تلاوت فقط بر خواندن قرآن اطلاق می‌شود، «**صحف**» جمع صحیفه است، مجموعه‌ی اوراقی که در آن مطالبی نوشته باشد، صحیفه گفته می‌شود، «**کتب**» جمع کتاب است که یکی از معانی آن، چیز نوشته شده است پس با توجّه به این معنیٰ، کتاب و صحیفه به یک معنی می‌باشند، و گاهی کتاب به معنای حکم می‌آید، چنان که در آیه‌ی: ﴿ **لَوْلَا كِتَـٰبٌ مِنَ اللهِ**

سبق﴾[1] لفظ «کِتَـٰب» به معنای حکم به کار برده شده است، در اینجا همین معنای دوم مراد است؛ زیرا اگر آن را در معنای معروف قرار بدهیم، پس کتب عین صحف می‌باشد، لذا گفتن «فیها» معنی نخواهد داشت، «مُّطَهَّرة» این صفت صحف است.

حضرت ابن عبّاس فرموده است که مراد از آن، این است که این صحیفه‌ها از دروغ، شک، نفاق و گمراهی پاک هستند، «قیّمة» مستقمه صفت کتب است، یعنی این احکام، مستقیم، معتدل و با انصاف هستند، و نیز می‌تواند معنای آن مضبوط و مستحکم باشد، پس مقصود این که احکام الهی که در قرآن آمده‌اند تا قیامت باقی خواهند ماند.

مقصود آیه این است که گمراهی اهل کتاب و مشرکین تا آن حد رسیده بود که باز آمدن آنها از عقاید باطل خویش ناممکن قرار گرفته بود، مگر این‌که از جانب خداوند نشانی روشن و حجّت واضحی پیش آنها بیاید، بنابر این، خداوند متعال رسول خود را برای آنها حجت واضحی قرار داده اعزام فرمود، وظیفه‌ی او این بود که صحیفه‌های پاکیزه را تلاوت نموده به گوش آنها برساند، منظور این که احکام وحی الهی را به گوش آنان می‌رسانید که سپس در صحیفه‌ها نگهداشته شدند؛ زیرا در آغاز، آن‌حضرت ﷺ بدون صحیفه از بر تلاوت نموده به گوش آنها می‌رسانید، و این صحیفه‌های پاکیزه به گونه‌ای هستند که در آنها احکام الهی وجود دارند، و آنها همراه با عدل و اعتدال برای همیشه باقی خواهند ماند.

﴿وَ مَا تَفَرَّقَ ٱلَّذِينَ أُوتُوا ٱلْكِتَـٰبَ إِلَّا مِن بَعْدِ مَا جَآءَتْـهُمُ ٱلْـبَيِّنَةُ﴾ مراد از «تـفرق» در اینجا انکار و اختلاف است، بر حقّانیت قرآن و رسالت رسول‌خدا ﷺ، تمام اهل کتاب قبل از ولادت و بعثت آن‌حضرت ﷺ متّفق بودند؛ زیرا در کتابهای آسمانی تورات و انجیل رسالت و نبوّت

۱ - انفال، ٦٨.

آن‌حضرتﷺ و صفات ویژه‌ی ایشان و نزول قرآن بر او، بطور واضح و روشن ذکر شده بودند، بنابر این، هیچ یهودی یا نصرانی در این اختلافی نداشت که محمّدﷺ در آخرالزمان تشریف خواهد آورد، قرآن بر او نازل می‌گردد، اتباع او بر همه لازم خواهد شد، چنان که این اتّفاق آنها در قرآن چنین ذکر شده است: ﴿**وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا**﴾ یعنی این اهل کتاب قبل از بعثت رسول خداﷺ در انتظار تشریف فرمایی او بودند، و هرگاه با مشرکین درگیری و مبارزه می‌شد، پس به وسیله‌ی نبی آینده خواهان پیروزی خود می‌شدند، که به برکت نبی آخرالزمان که در آینده می‌آید، به ما فتح و پیروزی نصیب بفرما، یا این‌که به مشرکان می‌گفتند که شما دارید علیه ما زورآزمایی می‌کنید، امّا به زودی چنان رسولی دارد می‌آید که همه‌ی شما را سرکوب خواهد کرد، و چون ما در معیّت او قرار می‌گیریم، فتح و پیروزی نصیب ما خواهد شد.

خلاصه این که قبل از بعثت رسول خداﷺ همه‌ی اهل کتاب بر رسالت و نبوّت آن‌حضرتﷺ متّفق بودند، امّا هنگامی که آن‌حضرتﷺ تشریف آورد، منکر قرار گرفتند، همین مطلب را قرآن مجید چنین بیان فرموده است: ﴿**فَلَمَّا جَآءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ**﴾[1]، یعنی وقتی که آن رسول یا دین برحق یا قرآن آمد که آن را بر حسب پیشگویی کتب آسمانی شناختند، به کفر مبتلا شدند، و همین مطلب در آیات مذکور چنین یادآوری شده است:

﴿**وَ مَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَـٰبَ**﴾ یعنی سخن تعجّب آوری است که قبل از تشریف فرمایی و مشاهده‌ی شما، با شما اختلافی نداشتند همه بر عقیده‌ی پیامبری شما متّفق بودند، ولی همین که بیّنه‌ی واضح خداوند یعنی رسول آخرالزمان تشریف آورد، بین آنها افتراق پدید آمد عدّه‌ای به

---

۱ - بقره، ۸۹.

آن‌جنابﷺ ایمان آوردند و بسیاری انکار کردند.

چون این برخورد ویژه‌ی اهل کتاب بود، بنابر این، در این آیه فقط از آنها ذکری به میان آمد، و مشرکان را شامل ننمود، بلکه فرمود: ﴿**وَمَا تَفَرَّقَ ٱلَّذِينَ أُوتُوا ٱلْكِتَـٰبَ**﴾ و برخورد قبلی عام و شامل هر دو گروه اهل کتاب و مشرکین بود، لذا در آنجا فرمود: ﴿**لَمْ يَكُنِ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ ٱلْكِتَـٰبِ وَٱلْمُشْرِكِينَ مُنفَكِّينَ**﴾ و در خلاصه‌ی تفسیر برخورد دوم را نیز عام و شامل هر دو گروه اهل کتاب و مشرکین قرار داده موافق به آن، بحث نموده است، والله اعلم.

﴿**وَذَٰلِكَ دِينُ ٱلْقَيِّمَةِ**﴾ در اینجا به ظاهر لفظ «قيّمة» صفت کتب است، که ذکرش پیشتر آمده است، و بعضی آن را صفت ملة قرار داده‌اند، حاصل آیه از این قرار است که به اهل کتاب در کتابهای خودشان دستور داده شده است که عبادت و اطاعت خویش را خالص برای خدا انجام دهند، و نماز برپا دارند و زکات ادا نمایند، سپس فرمود که: این مختص به آنها نیست، بلکه دین و طریقه هر ملة قيّمه یا همه‌ی کتب قیّمه که از طرف خداوند نازل شده‌اند، همین است، در ظاهر مراد از قیّمه که صفت کتب است، به قرینه‌ی سابق، احکام قرآنی هستند، پس مقصود آیه این می‌باشد که احکامی که شریعت محمّدی به آنها، داده است، عیناً همانها هستند که قبلاً کتابهای آنها داده‌بودند، اگر این احکام بر خلاف آن می‌بودند، آنها می‌توانستند آن را علّت مخالفت قرار بدهند، حال آن که چنین چیزی نیست.

﴿**رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَٰلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُۥ**﴾ در این آیه بزرگترین نعمت اهل جنّت یادآوری شده است، که خداوند از آنها راضی است، لذا اکنون خطر ناراضی وجود ندارد، از حضرت ابوسعید خدری روایت شده است که رسول خداﷺ فرمود: خداوند به اهل جنّت خطاب نموده می‌فرماید: «**یا اهل الجنة**» آنها در جواب می‌گویند: «**لبیك ربنا و سعدیك والخیر كله**

فی یدیك» یعنی پروردگارا ما حاضر هستیم و برای اطاعت از دستور شما آماده هستیم، همه‌ی خوبیها در دست شما است.

سپس خداوند متعال می‌فرماید: «**هل رضیتم**» یعنی شما مردم راضی و خشنود هستید؟ آنها جواب می‌دهند، پروردگارا اکنون چه احتمال عدم رضایت هست وقتی که همه آنچه به ما عنایت شده است، به کسی دیگر عنایت نشده است، خداوند می‌فرماید: آیا من به شما از این بهتر و افضل نعمتی عنایت نکنم؟! باز می‌فرماید: من رضایتم را بر شما نازل کردم، اکنون هرگز از شما ناراضی نخواهم شد[۱].

در این حدیث نیز از اهل بهشت سؤال می‌شود که آیا راضی هستید؟ و در این آیه اعلام گردیده که «**رضوا عنه**» یعنی اهل جنّت از خداوند نیز راضی می‌گردند، در اینجا به ظاهر این سؤال پدید می‌آید که از خداوند و هر حکم و فعل راضی شدن وظیفه بندگی و لازمه عبدیت است، و بدون آن، کسی نمی‌تواند وارد بهشت بشود، پس در اینجا مراد از ذکر رضایت آنها چیست؟ جواب این است که با توجّه به مفهوم عام رضا این درست است، که راضی شدن به قضا و قدر از واجبات و فرایض عبدیت است، امّا رضا درجه‌ی دیگری هم دارد، که از این بالاتر می‌باشد، و آن این که خداوند مراد و آرزوی هر بنده‌ای را به او عنایت کند، و هیچ آرزو و تمنّا او را فروگذاشت ننماید، و مقصود از رضا در اینجا همین است، چنان که در سوره‌ی «ضحیٰ» در حق رسول خداﷺ آمده است: ﴿**وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ**﴾ یعنی به زودی خداوند به شما چنین چیزی عنایت می‌فرماید که شما از آن راضی گردید. در اینجا هم مراد برآوردن نهایت آرزوهاست، بنابر این، بر نزول این آیه رسول خداﷺ فرمود: پس من تا زمانی که یک مؤمن در جهنّم باقی بماند، راضی نخواهم شد[۲].

۱- رواه البخاری و سسلم، مظهری.
۲- من المظهری.

﴿ذَٰلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُۥ﴾ در آخر سوره مدار همه کمالات دینی و نعمتهای اخروی را که خشیة الله باشد نشان داد، «خشیه» به آن ترسی که طبعاً کسی از دشمن یا درنده یا چیز موذی داشته باشد گفته نمی‌شود، بلکه خشیه به آن ترسی گفته می‌شود که در اثر عظمت و جلال کسی پدید آید، مقتضایش این می‌باشد که او در هر کار و هر حالت به فکر رضاجویی قرار می‌گیرد، و از شبهات ناراضی اجتناب می‌نماید، این همان چیزی است که انسان را بنده‌ی کامل و مقبول در می‌آورد.

تمت سورة البینة بحمدالله تعالیٰ

* * *

سورة الزلزال

سورة الزلزال مدنية و هی ثمان آية
سوره‌زلزال‌درمدینه‌نازل‌شده‌ودارای‌هشت‌آیه‌می‌باشد

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ
شروع به نام خدای بی‌حد مهربان و بی‌نهایت رحیم

إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا ﴿۱﴾ وَ أَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا ﴿۲﴾ وَ قَالَ
وقتی که به لرزه در بیاید زمین به لرزیدنش. و بیرون آورد زمین از خود بار را. و بگوید

الْإِنسَٰنُ مَالَهَا ﴿۳﴾ يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا ﴿۴﴾ بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا ﴿۵﴾
انسان چه‌شده‌آن‌را درآن‌روز می‌گوید سخنهای خودرا زیرا پروردگار تو به‌او دستور داده‌است

يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتاً لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ ﴿۶﴾ فَمَن
درآن‌روز بیرون می‌آیند مردم گروه گروه، که‌نشان‌داده‌شود به‌آنها کردارشان. پس هرکسی‌که

يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْراً يَرَهُ ﴿۷﴾ وَ مَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرّاً
عمل کرده به قدر ذره‌ای نیکی، می‌بیند آن را. و کسی که عمل کرده به قدر ذرّه‌ای بدی

يَرَهُ ﴿۸﴾
می‌بیندآن‌را.

خلاصه‌ی تفسیر

وقتی که زمین به لرزه‌ی شدیدش لرزانیده شود، و زمین بار خود را

بیرون می‌اندازد (مراد از بار دفینه‌ها و مرده‌ها هستند، اگر چه از روایات معلوم می‌گردد که دفینه‌ها جلوتر بیرون می‌آیند، ولی ممکن است دفینه‌هایی که قبل از قیامت بیرون آمده بودند، به مرور زمان زیر خاک رفته مدفون گردند، سپس در روز قیامت بیرون آیند، شاید حکمت ظاهر شدن دفینه‌ها این باشد که دوستداران مال با چشم خود بنگرند که مال، بیکار مانده است،) و انسان (کافر با مشاهده‌ی این وضع) می‌گوید، که چه شد این را (که زمین این چنین می‌لرزد و همه دفینه‌ها بیرون می‌آیند) در آن روز زمین همه سخنان (خوب و بد) خود را بیان می‌کند؛ زیرا دستور پروردگار تو چنین است (در ترمذی و غیره در تفسیر آن، حدیث مرفوعی آمده است، هر کسی که بر روی زمین چه عملی انجام داده چه خوب و چه بد، زمین همه را می‌گوید، و این گواهی آن می‌باشد) در آن روز مردم به گروههای مختلف در آمده (از موقف حساب) بر می‌گردند (کسانی که از حساب محشر فارغ شده‌اند برمی‌گردند، بعضی بهشتی و بعضی جهنّمی قرار گرفته به بهشت و دوزخ می‌روند) تا که (ثمرات) حال خود را ببینند، پس کسی که (در دنیا) به قدر ذرّه‌ای نیکی می‌کند آن را خواهد دید، و کسی که به قدر ذرّه‌ای بدی می‌کند آن را خواهد دید (به شرطی که تا آن وقت آن بدی و نیکی برقرار بمانند، و إلّا اگر به سبب کفر آن نیکی به باد رفته باشد و یا به سبب ایمان و توبه، بدی عفو گردد، آن مشمول این نمی‌باشد؛ زیرا نه آن نیکی باطل شده نیکی است و نه بدی عفو شده شرّ و بدی می‌باشد، لذا در میدان محشر آنها در جلو نمی‌آیند.)

معارف و مسایل

﴿**إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا**﴾ در این باره اختلاف است که آیا مراد از زلزله‌ای که در این آیه ذکر شده است، آن زلزله است که قبل از نفخه‌ی اولی در دنیا می‌باشد، و یا آن است که بعد از نفخه‌ی دوم به هنگام زنده شدن

مردگان واقع می‌شود، روایات و اقوال مفسّرین با هم مختلف می‌باشند، و بعید نیست که زلزله‌های متعدّدی پیش بیاید، یکی قبل از نفخه اولی، دوم بعد از نفخه‌ی ثانی به هنگام زنده شدن مردگان، و در اینجا همین زلزله دوم مراد باشد، و آنچه آینده در این سوره ذکری از احوال قیامت، حساب و کتاب می‌آید، قرینه‌ی آن است که این زلزله‌ی دوم است که بعد از نفخه‌ی ثانی است، والله اعلم[1].

﴿وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا﴾ رسول خداﷺ راجع به زلزله فرموده است: که زمین جگرگوشه‌های طلایی خود را به صورت سنگ بزرگ استخراج می‌کند، آنگاه شخصی که کسی رابه خاطر مال قتل کرده بود، می‌گوید: این است آن چیز که به خاطر آن من به جرم بزرگی مرتکب شدم، کسی که با خویشاوندان خود به خاطر مالی قطع رابطه کرده است، می‌گوید، این است آنچه من برای آن، چنین حرکتی انجام دادم، دزدی که به خاطر دزدی دستش بریده بود با مشاهده‌ی آن می‌گوید: به خاطر این من دستم را به بریدن دادم، و کسی به سوی آن طلا التفاتی نمی‌کند[2].

﴿فَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْراً يَرَهُ﴾ مراد از خیر، آن خیری است که شرعاً معتبر باشد، یعنی آنکه همراه با ایمان باشد؛ زیرا بدون ایمان هیچ عملی نیک، پیش خدا نیک نمی‌باشد، یعنی در قیامت آن نیکی که در حال کفر انجام گرفته است اعتباری نخواهد داشت، اگر چه در این جهان به او عوضش داده شود، بنابر این، از این آیه بر این استدلال شد، که هر کسی که در قلبش به قدر ذرّه‌ای ایمان باشد سرانجام، او از جهنّم بیرون آورده می‌شود؛ زیرا که موافق به وعده‌ی این آیه، او باید به ثمره‌ی نیکی خود در آخرت نایل گردد، و اگر هیچگونه نیکی هم نداشته باشد خود ایمان نیکی بسیار بزرگی است، بنابر این، هر مؤمن هر چند گناهکار باشد، برای همیشه

---

۱ - مظهری.
۲ - رواه مسلم عن ابی هریره.

در جهنّم باقی نخواهد ماند، البتّه اگر کافری در دنیا عمل نیک انجام داد، بنابر عدم شرط ایمان، کالعدم، تلقی می‌شود، لذا خیر او در آخرت خیری باقی نمی‌ماند.

﴿وَ مَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرّاً يَرَهُ﴾ مقصود از آن، آن شرّی است که از آن در زندگی خود، توبه نکرده باشد؛ زیرا عفو شدن گناه به توبه، از قرآن و سنّت به صورت یقین ثابت است، البتّه آن گناهی که از آن توبه نکرده باشد، چه بزرگ و چه کوچک، نتیجه‌ی آن در آخرت حتماً خواهد آمد، بنابر این، رسول خداﷺ خطاب به حضرت عایشه‌ی صدّیقه ـ رضی الله عنها ـ فرمود: متوجّه باش به اجتناب از چنان گناهانی اهمّیّت قایل باش، که آن‌ها حقیر و کوچک پنداشته می‌شوند؛ زیرا از سوی خداوند بر آنها نیز مؤاخذه خواهد شد[۱].

حضرت عبدالله بن مسعود فرموده است: این آیه‌ی قرآن از همه مستحکم و جامع‌تر است، و در حدیث طویلی از حضرت انس آمده است که رسول خداﷺ نسبت به این آیه **«الفاذة الجامعة»** فرموده است، یعنی آیه‌ی منفرد و یکتا و جامع.

از حضرت انس و ابن عبّاس روایت است که رسول خداﷺ فرمود: سوره‌ی «زلزال» نصف قرآن و «اخلاص» یک سوم قرآن و «کافرون» یک چهارم قرآن است[۲].

تمت سورة الزلزال بحمدالله تعالیٰ

* * *

---

۱ ـ رواه النسائی و ابن ماجه عنها. ۲ ـ رواه الترمذی والبغوی، مظهری.

سورة العٰدیٰت

سورة العٰدیٰت مکیة و هی إحدیٰ عشرة آیة

سوره عادیات در مکّه نازل شده و دارای یازده آیه می باشد

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

شروع به نام خدای بی‌حد مهربان و بی‌نهایت رحیم

وَٱلْعَٰدِيَٰتِ ضَبْحاً ﴿۱﴾ فَالْمُورِيَٰتِ قَدْحاً ﴿۲﴾ فَالْمُغِيرَٰتِ

قسم به اسبهای دونده پر دم. سپس به اسبهای جرقه برانداز. باز به اسبان تاراج گر

صُبْحاً ﴿۳﴾ فَأَثَرْنَ بِهِ نَقْعاً ﴿۴﴾ فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعاً ﴿۵﴾ إِنَّ ٱلْإِنسَٰنَ

به هنگام صبح. پس برانگیزندگان پیرامون آن. پس داخل شوند در وسط لشکر. بدون شک انسان

لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ ﴿۶﴾ وَ إِنَّهُ عَلَىٰ ذَٰلِكَ لَشَهِيدٌ ﴿۷﴾ وَ إِنَّهُ لِحُبِّ ٱلْخَيْرِ

برای ربّ خود ناسپاس است. و او این کار را در جلو می‌بیند. و او بر محبّت مال

لَشَدِيدٌ ﴿۸﴾ أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعْثِرَ مَا فِى ٱلْقُبُورِ ﴿۹﴾ وَ حُصِّلَ مَا فِى

پخته است. آیا نمی‌داند وقتی‌که از قبرها برانگیخته شوند. و متحقّق می‌گردد آنچه در

ٱلصُّدُورِ ﴿۱۰﴾ إِنَّ رَبَّهُم بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّخَبِيرٌ ﴿۱۱﴾

سینه‌هاست. بدون شک ربّ شان از آنها با خبر است.

خلاصه‌ی تفسیر

قسم به اسبهای دم کشیده که می‌دوند، سپس (بر سنگ) سم زده جرقه

برمی‌انگیزند، باز به هنگام صبح غارت می‌کنند، باز در آن وقت غبار بلند می‌کنند، سپس آن وقت در جمع (دشمنان) وارد می‌شوند، (مقصود از آنها، اسبهای جنگی است، چه جهاد باشد یا نباشد، چون عربها به حرب، ضرب و جنگ عادت داشتند، و برای آن، اسب پرورش می‌دادند، به مناسبت آن به اسبهای جنگی قسم یاد کرده شد، سپس جواب قسم بیان می‌گردد که) بدون شک انسان (کافر) نسبت به پروردگار خویش بسیار ناسپاس است، و خود او هم نسبت به آن آگهی دارد (گاهی در اوّل امر و گاهی پس از تأمّل نسبت به ناسپاسی خویش احساس می‌کند) و او نسبت به حبّ مال بسیار پخته است، (و همین سبب ناسپاسی اوست، سپس نسبت به حبّ مال و ناسپاسگذاری وعید آمده است که) آیا آن وقت را نمی‌داند که مردگان از قبرها زنده گردانیده می‌شوند، و ظاهر می‌گردد آنچه در دلها وجود دارد، بدون شک پروردگارشان از وضع آنها در آن روز کاملاً آگاه است، (و مناسب به آن جزا می‌دهد، حاصل این که اگر انسان از آن وقت آگهی کامل می‌داشت، و وضع آخرت برای او مستحضر می‌شد، از ناسپاس و حبّ مال باز می‌آمد.)

معارف و مسایل

سوره‌ی عادیات موافق قول حضرت ابن مسعود، جابر، حسن بصری، عکرمه و عطا مکّی است، و موافق قول ابن عبّاس، انس، امام مالک و قتاده مدنی است[1].

خداوند در این، بعضی از صفات ویژه اسبهای جنگی را یادآور شد، و به آنها قسم یاد نموده فرمود: که انسان نسبت به پروردگار خویش بسیار ناسپاس است، این امر مکرّراً در قرآن معلوم شده است که خداوند از میان

۱ - قرطبی.

مخلوقات خویش به بعضی چیزهای مختلف، قسم یاد نموده وقایع و احکام ویژه‌ای بیان می‌کند، این مختصّ به حق تعالیٰ است، برای انسان جایز نیست که به غیر از خدا به مخلوقی قسم یاد کند، و هدف از یاد کردن قسم مانند عامّه‌ی قسمها تحقّق بخشیدن به سخن خویش و نشان دادن به آن است که آن یقینی است، این امر قبلاً گذشت که آنچه قرآن به آن قسم یاد نموده مطلبی را بیان می‌فرماید، آن چیز در ثبوت مطلب، دخلی دارد، و این چیز گویا روی آن مطلب گواهی می‌دهد.

ذکر خدمات سخت اسبهای جنگی، گویا بر این گواه گرفته شدند، که انسان بسیار ناسپاس است، تشریح آن از این قرار است که بر احوال اسبها به ویژه اسبهای جنگی نظر بیندازید، آنها در میدان جنگ جان خود را در خطر انداخته چگونه خدمات شاقّه‌ای در پیروی از دستورات و اشاره‌های انسان انجام می‌دهند، در حالی که انسان آنها را نیافریده است، و آنچه انسان علف و چاره که به آنها می‌دهد خود او آنها را نیافریده است، کار او تنها این است که در رسانیدن رزق آفریده، به آنها واسطه قرار می‌گیرد، اکنون به اسبها بنگرید که آنها این حد احسان انسان را چگونه می‌شناسند و قبول دارند که به کمترین اشاره‌ی او، جان خود را به خطر می‌اندازند، و شدیدترین مشقّتها را تحمّل می‌نمایند.

در مقابل آنها، انسان را بنگرید که خداوند او را از یک قطره ناچیز آفرید، شایستگی کارهای مختلف را در وجود او به ودیعت گذاشت، و به او عقل و شعور بخشید، همه‌ی چیزهای خوردنی و آشامیدنی او را آفرید، و همه نیازها و ضروریات او را به صورت سهل و آسان مهیّا کرده در اختیار او گذاشت، که عقل حیران می‌ماند، امّا او همه‌ی این احسان اکمل و اعلیٰ را قدردانی نمی‌کند.

اکنون به تشریح الفاظ آیات توجّه بفرمایید، «**عادیات**» از عدو مشتق

است که به معنای دویدن می‌آید، «**ضبحاً**» ضبح عبارت از آن صدایی است که به هنگام دویدن اسب از سینه‌ی آن بر می‌آید، که به دم کشیدن ترجمه شد، «**موریات**» از ایراء مشتق است که به معنای جرقه زدن است، هم چنان که با زدن چخماق یا مالیدن چوب کبریت آتش روشن می‌شود، «**قدحاً**» قدح به معنای زدن سم ستور است، زمانی که اسب هنگام دویدن سم خود را بر زمین سنگلاخ با شدّت بزند، بویژه وقتی که نعل آهنی در پا داشته باشد، پس از زدن آنها جرقه آتش برمی‌خیزد، «**مغیرات**» از اغاره مشتق است که به معنای حمله و غارت کردن می‌آید، «**صبحاً**» تخصیص به بیان وقت صبح بر حسب عادت است؛ زیرا عربها به خاطر ابراز شجاعت، غارت زدن به شب را عیب می‌دانستند، و پس از صبح حمله می‌کردند، «**اثرن**» از اثارت مشتق است که به معنای گرد و غبار بلند کردن می‌آید، و «**نقع**» به غبار گفته می‌شود، مقصود این‌که این اسبها در میدان چنان تیز می‌دوند که از سمهای آنها غبار بلند می‌شود[1]، بویژه بلند شدن غبار به هنگام صبح اشاره به سرعت و تیزرفتاری است؛ زیرا بر حسب عادت این زمان بلند شدن غبار نیست، ولی بر اثر شدّت دویدن می‌تواند غبار برخیزد، ﴿**فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعاً**﴾ یعنی اینها در صفهای دشمن بدون ترس و واهمه داخل می‌شوند، «**کنود**» نسبت به معنای آن، حضرت حسن بصری فرموده‌اند: کنود کسی است که مصایب را به یاد آورده نعمتها را فراموش کند.

ابوبکر واسطی فرموده است: کسی که نعمتهای خدا را در نافرمانی او صرف کند، کنود است. ترمذی فرموده است کسی که به نعمت بنگرد وبه منعم نعمت دهنده ننگرد، او کنود است، ما حصل همه این اقوال ناسپاس

---

۱ - چنانکه سعدی می‌گوید:

ز سمّ ستوران دران پهن دشت　　زمین شش شد و آسمان گشت هشت

است، بنابر این کنود به ناسپاس ترجمه کرده شد.

﴿وَ إِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ﴾ عربها به هر نیکی و خوبی خیر می‌گویند، و مال هم نزد آنها به خیر تعبیر شده است، گویا مال فقط خوب و مفید است، حال آن که در حقیقت بعضی مال، انسان را به هزاران مصیبت گرفتار می‌کند، و در آخرت سرانجام هر مال حرام، هم چنین‌است، و گاهی در این جهان نیز مال، وبال جان قرار می‌گیرد، ولی موافق به محاوره عربها، در این آیه، مال به لفظ خیر، تعبیر شده است، چنان که در آیه‌ی دیگری می‌فرماید: ﴿إِنْ تَرَكَ خَيْراً﴾[1]، که در اینجا مراد از خیر نیز مال است.

در آیه‌ی مذکور ضمن قسم به اسبها، دو چیز نسبت به انسان گفته شد: یکی این که او ناسپاس است، مصایب و مشقّتها را یاد می‌کند، و نعمتها و احسانها را فراموش می‌نماید، دوم این که در حبّ مال شدید است، و این هر دو امر از نظر شرع و عقل مذموم می‌باشند، و هدف در اینجا، بیدار نمودن بر این خصایل مذموم است، مذموم بودن ناسپاسی امری بدیهی است، امّا مذموم قرار دادن مال باوجود که مدار همه نیازهای انسانی است، و کسب و اکتساب آن را نه تنها شریعت حلال قرار داده بلکه به قدر نیاز، آن را فرض قرار داده است، پس مذموم بودن مال یا به اعتبار وصف شدّت است که انسان در محبّت آن، آنقدر مغلوب گردد که از احکام خداوند غافل باشد، و باکی به حلال و حرام نداشته باشد، و یا بدین خاطر که کسب و اکتساب مال و جمع آوری به قدر نیاز مذموم نیست، بلکه فرض است، ولی محبّت به آن، مذموم است؛ زیرا تعلّق محبّت به قلب است.

حاصل آن این‌که به دست آوردن مال به قدر ضرورت و مورد استفاده قرار دادن آن، یک فریضه و امر محمودی است، امّا محبّت آن در قلب مذموم است، هم چنان که انسان نیاز ادرار و مدفوع را بر آورده می‌سازد، و

۱- بقره، ۱۸۰.

به آن اهمیّت هم می‌دهد، ولی محبّت آنها در قلب نمی‌باشد، به هنگام بیماری دارو می‌خورد، و نوبّت به جراحی می‌رسد، امّا در دل به این چیزها محبّت ندارد، بلکه بنابر مجبوری آنها را انجام می‌دهد، هم چنین مؤمن باید نزد خدا چنین باشد که مال به قدر نیاز جمع آوری نماید و نگهداری کند، و آن را در مواقع ضرورت مورد استفاده قرار دهد، ولی دل او به آنها مشغول نباشد، چنان که مولانا رومی با بلاغت تمام فرموده است:

آب اندر زیر کشتی پشتی است　　　آب در کشتی هلاک کشتی است

یعنی تا زمانی که آب در زیر کشتی باشد آن به کشتی کمک می‌کند، امّا همین آب اگر در داخل کشتی بیاید، کشتی غرق می‌گردد، هم چنین تا زمانی که مال به دور و اطراف کشتی دل باشد مفید است، امّا وقتی که در دل وارد شد موجب هلاکت است، در آخر سوره بنابه این خصلت مذموم، به انسان در آخرت وعید بیان گردید.

﴿أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعْثِرَ مَا فِى ٱلْقُبُورِ﴾ آیا انسان غافل نمی‌داند که وقتی روز قیامت مردگان از قبر زنده گردانیده بلند کرده می‌شوند و همه سخنهای پوشیده در دلها آشکارا می‌گردد، و این را نیز همه می‌دانند که خداوند از همه‌ی این امور آگاه است، و موافق به آن جزا و سزا خواهد داد، بنابر این، کار عاقلانه این است که او از ناسپاسی دست بردارد، و در محبّت مال آن چنان مغلوب نباشد که بین خوب و بد تشخیصی نباشد.

فایده

در آیه‌ی مذکور دو خصلت بد برای مطلق انسان بیان گردید، در صورتی که بین مردم، انبیا و اولیا و بسیاری صالح و عابد وجود دارند، که از این خصایل مذموم، پاک و مبرّا وسپاسسی می‌باشند، و برای صرف کردن مال در راه خدا آماده می‌باشند، از حرام پرهیز می‌کنند، وجه نسبت دادن

این خصایل مذموم به انسان، این است که بیشتر مردم، هم چنین هستند، از این لازم نمی آید که همه‌ی مردم چنین باشند، بنابر این، بعضی فرموده‌اند که مراد از انسان در آیه، انسان کافر است، چنان که در بالا در خلاصه‌ی تفسیر بیان گردید، حاصل آن این که این هر دو خصلت بد و مذموم در اصل، خصلتهای کافر می‌باشند، و اگر خدایی نخواسته در مسلمانی پدید آمدند او باید در فکر اصلاح قرار گیرد، والله اعلم.

تمت سورة العٰدیٰت بحمدالله تعالیٰ

* * *

سورة القارعة

سورة القارعـة مكية و هی إحدیٰ عشرة آية

سوره‌قارعه‌درمکّه‌نازل‌شده‌ودارای‌یازده‌آیه‌می‌باشد

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

شروع به نام خدای بی‌حد مهربان و بی‌نهایت رحیم

اَلْقَارِعَةُ ﴿۱﴾ مَا اَلْقَارِعَةُ ﴿۲﴾ وَ مَآ أَدْرَاكَ مَا اَلْقَارِعَةُ ﴿۳﴾ يَوْمَ يَكُونُ

آن کوبنده. چیست آن کوبنده. و تو چه می‌دانی چیست آن کوبنده. روزی که می‌شوند

اَلنَّاسُ كَالْفَرَاشِ اَلْمَبْثُوثِ ﴿۴﴾ وَ تَكُونُ اَلْجِبَالُ كَالْعِهْنِ اَلْمَنفُوشِ ﴿۵﴾

مردم مانند پروانه‌های پراکنده. و می‌شوند کوهها مانند پشم رنگین از هم پاشیده.

فَأَمَّا مَن ثَقُلَتْ مَوٰزِينُهُ ﴿۶﴾ فَهُوَ فِی عِيشَةٍ رَّاضِيَةٍ ﴿۷﴾ وَ

پس هر کسی که سنگین باشد کفه‌ی ترازوی او. پس اوست در زندگی پسندیده‌ای. و

أَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوٰزِينُهُ ﴿۸﴾ فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ ﴿۹﴾ وَ مَآ أَدْرَاكَ

هر کسی که سبک باشد کفه‌ی ترازوی او. پس جای او گودالی است. و تو چه می‌دانی که

مَاهِيَهْ ﴿۱۰﴾ نَارٌ حَامِيَةٌ ﴿۱۱﴾

چیست آن. آتشی است شعله ور.

خلاصه‌ی تفسیر

آن چیز کوبنده، چگونه است، آن چیز کوبنده، و شما می‌دانید که

چگونه است آن چیز کوبنده، (مراد از آن قیامت است که دلها را از وحشت و گوشها را از شدّت صدا می‌کوبد، و این در آن روز می‌باشد) روزی که مردم مانند پروانه‌های پریشان، قرار می‌گیرند، (تشبیه به پروانه‌ها از چند وجه می‌باشد: یکی به سبب کثرت که همه‌ی انسانهای اوّلین و آخرین در یک میدان جمع می‌شوند، دوم به علّت ضعف که همه‌ی مردم در آن روز به سبب ضعیفی مانند پروانه، ضعیف و عاجز می‌گردند، این دو صفت عام و شامل همه‌ی اهل محشر قرار می‌گیرند، سوم بی‌قراری و پریشانی که در پروانه‌ها مشاهده می‌شود، این صورت فقط در مؤمنان نمی‌باشد؛ زیرا آنان با اطمینان از قبرها برمی‌خیزند،) و کوهها از هم پاشیده مانند پشم رنگین قرار می‌گیرند، («عهن» بر پشم رنگ شده اطلاق می‌گردد، چون رنگهای کوهها با هم مختلف هستند و همه به پرواز در می‌آیند، آنها مانند آن پشمی قرار می‌گیرند، که تارهای مختلفی در آنها باشد، در آن روز اعمال انسانی وزن کرده می‌شوند،) پس کسی که کفّه‌ی ترازوی (ایمان) او سنگین باشد، (مؤمن باشد) او در آرامگاه خاطر خواه می‌باشد، (نجات یافته به جنّت خواهد رفت،) و کسی که کفّه‌ی (ایمان) او سبک باشد (کافر) جای او «هاویه» می‌باشد، آیا می‌دانید که آن (هاویه) چه چیزی است (آن) آتش شعله‌وری است.

معارف و مسایل

در این سوره وزن اعمال و مترتّب آن رفتن به بهشت و دوزخ بر سنگینی و سبکی آنها، ذکر گردید، تحقیق کامل وزن اعمال و پاسخ به شبهات، در ابتدای سوره‌ی «اعراف»[1] گذشت، در آنجا ملاحظه شود، در آنجا این هم نوشته شد که از تطبیق روایات حدیث و آیات معلوم می‌شود که وزن اعمال غالباً دو بار پیش می‌آید، با یک بار وزن، بین مؤمن و کافر

---

۱ - معارف القرآن، جلد پنجم صفحه‌ی ۲۵۸ تا ص۲۹۴.

امتیاز برقرار می‌شود، که کفّه‌ی هر مؤمن سنگین و کفّه‌ی هر کافر سبک خواهد شد، سپس برای امتیاز اعمال نیک و بد مؤمنین وزن دوم انجام می‌گیرد.

مقصود از وزن در این سوره به ظاهر، نخستین وزن است، که در آن کفّه‌ی هر مؤمن در اثر ایمان سنگین می‌باشد، اگر چه عمل او هر چه بوده باشد، و کفّه‌ی کافر در اثر عدم ایمان سبک خواهد بود اگر چه او کارهای نیک هم انجام داده باشد.

در تفسیر «مظهری» آمده است که: عموماً تقابل جزا و سزا در قرآن، بین کفّار و مؤمنین صالحین می‌باشد، که در اصل مؤمنان کامل همانها می‌باشند، مؤمنانی که نیکی و بدی را با هم آمیخته‌اند، عموماً نسبت به آنها قرآن خاموش است، و در همه‌ی آیات، این امر قابل یادآوری است که در قیامت اعمال انسان وزن کرده خواهند شد، شمرده نمی‌شوند، و وزن اعمال به قدر اخلاص و موافق به سنّت سنگین در می‌آید، هر کسی که در عمل اخلاص کامل و موافقت کامل به سنّت داشته باشد، اگر چه از نظر شمارش، شمار اعمال او اندک باشد، باز هم وزن اعمال او نسبت به کسی که بسیار نماز، روزه، صدقه و خیرات، زکات، حج و عمره انجام داده است ولی در اخلاص کاهش داشته یا مطابقت به سنّت، اندک بوده است، سنگین‌تر می‌باشد، والله اعلم.

تمت سورة القارعة بحمدالله تعالیٰ

* * *

سورة التكاثر

سورة التكاثر مكية و هی ثمان آية

سوره تکاثر در مکّه نازل شده و دارای هشت آیه می باشد

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

شروع به نام خدای بی‌حد مهربان و بی‌نهایت رحیم

أَلْهٰكُمُ ٱلتَّكَاثُرُ ﴿۱﴾ حَتَّىٰ زُرْتُمُ ٱلْمَقَابِرَ ﴿۲﴾ كَلَّا

در غفلت انداخت شمارا افزایش خواهی. تا این که بروید و ببینید قبرهارا. چیزی نیست،

سَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿۳﴾ ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿۴﴾ كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ

خواهید دانست، باز چیزی نیست، در آینده خواهید دانست. چیزی نیست، اگر بدانید با

ٱلْيَقِينِ ﴿۵﴾ لَتَرَوُنَّ ٱلْجَحِيمَ ﴿۶﴾ ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ ٱلْيَقِينِ ﴿۷﴾ ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ

یقین. بدون شک خواهید دید جهنم را. باز خواهید دید با چشم یقین. سپس سؤال می‌شوید

يَوْمَئِذٍ عَنِ ٱلنَّعِيمِ ﴿۸﴾

در آن روز از آرام حقیقی.

خلاصه‌ی تفسیر

افتخار (بر وسایل دنیوی) شما را (از آخرت) در غفلت انداخته است، تا این‌که شما در قبرستان می‌رسید (می‌میرید، کذا فی تفسیر ابن‌کثیر مرفوعاً) هرگز چنین نیست (نه وسایل دنیوی قابل افتخار هستند و نه

آخرت قابل غفلت می‌باشد، و) اگر شما قطعاً می‌دانستید (دلایل صحیح اندیشه و فکر را به کار می‌گرفتید و نسبت به آن یقین می‌آمد، پس هرگز بر این وسایل افتخار و از آخرت غفلت پیش نمی‌آمد) به خدا که شما مردم حتماً جهنّم را خواهید دید، باز (مکرّراً به خاطر تأکید گفته می‌شود) واللهِ که شما حتماً آن را چنان می‌بینید که خود یقین است؛ (زیرا این دیدن از روی استدلال و دلایل نمی‌باشد، که در تحصیل یقین قدری درنگ بشود، بلکه این با مشاهده چشم می‌شود، خلاصه این‌که مشاهده با چشم را به عین الیقین تعبیر نمود،) سپس (سخنی دیگر بشنوید که) در آن، از شما نسبت به همه نعمتها بازخواست خواهد شد، (که آیا حقّ نعمتهای عطیّه‌ی خداوندی را با ایمان و اطاعت بجا آوردید یا نه.)

معارف و مسایل

﴿**أَلْهَىٰكُمُ ٱلتَّكَاثُرُ**﴾ «**تکاثر**» از کثرت مشتق است، به معنای جمع آوری مال و ثروت به کثرت، حضرت ابن عبّاس و حسن بصری این لفظ را چنین تفسیر کرده‌اند، و این به معنای تفاخر نیز به کار می‌رود، حضرت قتاده آن را هم چنین تفسیر کرده‌اند.

در روایتی از حضرت ابن عبّاس آمده است که رسول خداﷺ ﴿**أَلْهَىٰكُمُ ٱلتَّكَاثُرُ**﴾ را خواند و فرمود: مقصود از آن، این است که مال از راه نامشروع به دست آورده شود، و فرایضی که از جانب خدا بر مال عاید می‌گردد، آنها را ادا ننماید[۱].

﴿**حَتَّىٰ زُرْتُمُ ٱلْمَقَابِرَ**﴾ مراد از زیارت مقابر در اینجا، مردن و رسیدن به قبر است، چنان که در حدیث مرفوعی خود رسول خداﷺ جمله‌ی ﴿**حَتَّىٰ زُرْتُمُ ٱلْمَقَابِرَ**﴾ را چنین تفسیر فرموده است که: «**حتّی یأتیکم الموت**»[۲].

---

۱ - قرطبی.

۲ - ابن کثیر به روایت ابن ابی‌حاتم.

بنابر این، مطلب آیه چنین می‌باشد: کثرت مال و ثروت یا تفاخر بر مال، اولاد، قبیله و نسب، دارد شما را در غفلت می‌اندازد، و نسبت به سرانجام خویش و محاسبه‌ی آخرت نمی‌اندیشید، تا این‌که در همین وضع مرگ شما را در می‌یابد، و در آنجا به عذاب مبتلا می‌گردید، این خطاب به ظاهر برای عموم مردم است، که در محبّت مال و اولاد و یا در تفاخر و برتری خویش بر دیگران، مست می‌گردند، که به فکر سرانجام خویش قرار نمی‌گیرند.

حضرت عبدالله بن شخّیر می‌فرماید: من روزی به محضر رسول خداﷺ شرفیاب شدم، آن‌حضرتﷺ داشت ﴿**أَلۡهَىٰكُمُ ٱلتَّكَاثُرُ**﴾ را می‌خواند و می‌فرمود: «**یقول ابن آدم مالی مالی، و هل لك من مالك الا ما أكلت فافنیت، او لبست فابلیت، او تصدقت فامضیت، و فی روایة لمسلم و ما سوی ذلك فذاهب و تاركه للناس**»[۱].

انسان می‌گوید: مالم، مالم، در صورتی که سهم تو فقط این است که آنچه خوردی آن را فنا کردی، و آنچه پوشیدی پوسیده‌اش کردی، و آنچه صدقه دادی آن را پیش فرستادی، و آنچه غیر از این باشد، آن از تو خواهد رفت و آن را برای دیگران پشت سر می‌گذاری.

امام «بخاری» از حضرت انس روایت نموده است که رسول خداﷺ فرمود: «**لوكان لابن آدم وادیاً من ذهب لا حب أن یكون له وادیان و لن یملاء فمه الا التراب و یتوب الله علی من تاب**».

اگر باشد برای انسان یک رودخانه پر از طلا (بر آن قانع نمی‌باشد، بلکه) می‌خواهد که دو گونه رودخانه داشته باشد، و دهان او را غیر از خاک (قبر) چیز دیگری نمی‌تواند پر کند، و خداوند توبه‌ی کسی را می‌پذیرد که به سوی او رجوع نماید.

---

۱ - ابن کثیر و قرطبی به روایت مسلم، ترمذی و احمد.

حضرت ابی بن کعب می‌فرماید: ما الفاظ این حدیث را قرآن پنداشتیم تا این که سوره‌ی ﴿أَلْهَىٰكُمُ ٱلتَّكَاثُرُ﴾ نازل گردید، چنین معلوم می‌شود که رسول خداﷺ، ﴿أَلْهَىٰكُمُ ٱلتَّكَاثُرُ﴾ را خوانده در تفسیر و تشریح آن، الفاظ مذکور را می‌خواند، از این جهت بعضی از صحابه در اشتباه قرار گرفتند، که اینها هم الفاظ قرآن هستند، سپس وقتی که کل سوره‌ی در جلو قرار گرفت، و این الفاظ در آن نبودند، این حقیقت آشکار گردید، که این الفاظ تفسیر بوده‌اند.

﴿لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ ٱلْيَقِينِ﴾ حرف «لو» که برای شرط می‌آید باید در مقابل آن جزای بیاید، و آن در اینجا به قرینه‌ی سیاق حذف شده است، یعنی ﴿لَمَا أَلْهَىٰكُمُ ٱلتَّكَاثُرُ﴾ یعنی اگر شما روی حساب قیامت یقین می‌داشتید، پس در این تکاثر و تغافل قرار نمی‌گرفتید.

﴿ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ ٱلْيَقِينِ﴾ در ماقبل ضمن خلاصه‌ی تفسیر معلوم گردید، که مراد از «عین الیقین» آن یقینی است که بعد از مشاهده چیزی حاصل گردد، و این اعلیٰ ترین درجه‌ی یقین است.

حضرت ابن عبّاس فرمود: هنگامی که حضرت موسیٰ بر کوه طور تشریف داشت، و پشت سر او قوم او به گوساله پرستی اقدام نمود، خداوند در آنجا به او اطّلاع داد که قوم شما در چنین مصیبتی گرفتار شده است، او آنقدر تحت تأثیر قرار نگرفت که بعد از برگشت و مشاهده قوم متأثّر شد، و بی‌اختیار الواح تورات را به زمین گذاشت(۱).

﴿ثُمَّ لَتُسْـَٔلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ ٱلنَّعِيمِ﴾ یعنی از همه‌ی شما در روز قیامت نسبت به نعمتهای خدادادی سؤال خواهد شد، که شکر آنها را چگونه ادا کردید، آیا آن نعمتها را در گناهها صرف ننمودید، از آن جمله نسبت به بعضی نعمتها در خود قرآن به صراحت آمده است که: ﴿إِنَّ ٱلسَّمْعَ وَٱلْبَصَرَ وَ

۱- رواه احمد و الطبرانی بسند صحیح، مظهری.

الْفُؤَادَ كُلُّ أُوْلَـٰئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولاً﴾[۱]، در این آیه، نسبت به نیروی شنوایی، بینایی، و دل صدها هزار نعمت وجود دارد که انسان در هر لمحه آنها را به کار می‌گیرد.

در حدیث آمده است که رسول خداﷺ فرمود: در روز قیامت نخستین چیزی که بنده نسبت به آن سؤال می‌شود، تندرستی است، به او گفته می‌شود آیا ما به تو تندرستی و صحّت ندادیم و آیا ما به تو آب سرد ندادیم؟[۲].

در حدیثی دیگر آمده است که رسول خداﷺ فرمود: در روز محشر کسی نمی‌تواند از جای خود تکان بخورد، تا نسبت به پنج سؤال جواب ندهد: ۱- عمر خود را در چه چیزی صرف کرده است، ۲- نیروی جوانی را در چه کارهایی خرج نموده است، ۳- اموالی را که جمع آوری کرده است از چه راهی، جایز یا ناجایز به دست آورده است، ۴- این اموال را در چه مصارفی انفاق نموده است، ۵- علمی را که خداوند به او داد، به آن عمل کرده داده است[۳].

امام التفسیر مجاهد فرموده است: در روز قیامت نسبت به هر لذّت دنیا سؤال خواهد شد[۴]. چه آن متعلّق به خورد و نوش باشد یا به لباس و مسکن یا زن و بچه، یا جاه و مقام، قرطبی پس از نقل آن فرموده است که این درست است، در این سؤال اختصاص به هیچ نعمت خاصّی نیست.

فضیلت ویژه‌ی سوره‌ی تکاثر

رسول خداﷺ خطاب به صحابه فرمود: آیا یکی از شما نمی‌تواند هر

---

۱ - اسراء، ۳۶.
۲ - ترمذی عن ابی‌هریرة و ابن حیان فی صحیحه، ابن کثیر.
۳ - رواه البخاری.
۴ - قرطبی.

روز هزار آیه از قرآن بخواند، صحابه‌ی کرام عرض کرند چه کسی می‌تواند هر روز هزار آیه تلاوت کند، آن‌حضرتﷺ فرمود: آیا یکی از شما نمی‌تواند سوره‌ی ﴿أَلۡهَىٰكُمُ ٱلتَّكَاثُرُ﴾ را بخواند، مقصود این‌که خواندن ﴿أَلۡهَىٰكُمُ ٱلتَّكَاثُرُ﴾ در هر روز برابر با خواندن هزار آیه می‌باشد[1].

تمت سورة التكاثر بحمدالله تعالىٰ

* * *

۱ـ مظهری به حواله‌ی حاکم و بیهقی عن ابن‌عمر.

سورة العصر

سورة العصر مكية و هي ثلث آية
سوره عصر در مکّه نازل شده و دارای سه آیه می‌باشد

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ
شروع به نام خدای بی‌حد مهربان و بی‌نهایت رحیم

وَالْعَصْرِ ﴿۱﴾ إِنَّ الْإِنسَانَ لَفِي خُسْرٍ ﴿۲﴾ إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
قسم به عصر. یقیناً انسان در زیان است. مگر کسانی که ایمان آورده و کارهای نیک انجام داده‌اند
وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ ﴿۳﴾
وهمدیگر را به دین حق تأکید کرده‌اند و همدیگر را به حوصله تأکید نموده‌اند.

خلاصه‌ی تفسیر

قسم به زمانه (که در آن رنج و زیان واقع می‌شود، که) انسان (در اثر ضایع کردن عمر خویش) در زیان بزرگی قرار گرفته است، مگر کسانی که ایمان آوردند و کارهای نیک انجام دادند، (این کمال خود است) و یکدیگر را بر پایبندی بر دین حق توصیه نمودند، و یکدیگر را به پایبندی (بر اعمال) تفهیم کردند، (این تکمیل دیگران است، پس کسانی که خود، این کمال را به دست آورند و دیگران را نیز تکمیل کنند این قبیل مردم در زیان قرار نمی‌گیرند، بلکه در نفع می‌باشند.)

معارف و مسایل

فضیلت ویژه‌ی سوره‌ی عصر

حضرت عبیدالله بن حصن فرموده که دو نفر از اصحاب رسول خداﷺ چنین بودند که هرگاه با هم ملاقات می‌کردند، تا آن زمان از همدیگر جدا نمی‌شدند، که پیش یکدیگر سوره‌ی «عصر» را تلاوت نمی‌کردند[۱].

امام شافعی رحمه الله فرموده است که اگر مردم تنها به همین سوره می‌اندیشیدند، این برای آنها کافی بود[۲].

سوره‌ی «عصر» سوره‌ی بسیار کوچکی از قرآن است، امّا چنان جامع است که به قول حضرت امام شافعی اگر مردم این سوره را با فکر و اندیشه تلاوت کنند، پس برای درستی دین و دنیا کافی می‌باشد، ذر این سوره خداوند به زمانه قسم یاد نموده است، که بنی نوع انسان در زیان بزرگی قرار دارند، و مستثنیٰ از این زیان فقط کسانی هستند که به این چهار چیز پایبند باشند، ایمان، عمل صالح، نصیحت و وصیت دیگران به حق و وصیت به صبر، برای نجات از زیان‌های دین و دنیا و به دست آوردن نفع عظیم، این نسخه‌ی قرآنی از چهار چیز مرکّب است، از جمع آنها دو چیز نخست، متعلّق به خود شخص هستند، و دو چیز دیگر متعلّق به اصلاح و هدایت مسلمانان هستند.

در اینجا نخستین امر قابل توجّه، این است که زمانه با این مضمون، چه نسبتی دارد، که به آن قسم یاد کرده شد؛ زیرا در میان قسم و جواب قسم مناسبت باید باشد، عامّه‌ی حضرات مفسّرین فرموده‌اند که تمام احوال انسان، نشو و نما، حرکات و سکنات، اعمال و اخلاق، همه در زمانه انجام می‌گیرند، اعمالی که در این سوره به آنها هدایت گردیده است آنها نیز در شب و روز همین زمانه می‌باشند، با این مناسبت به زمانه قسم یاد کرده شد.

---

۱ - رواه الطبرانی.

۲ - ابن کثیر.

زمانه در زیان نوع انسان، چه دخلی دارد؟

توضیح آن از این قرار است که زمان عمر انسان، سال و ماه، شب و روز، بلکه ساعت و دقایق آن را اگر ملاحظه نموده به آن بیندیشیم همینها سرمایه‌ی او هستند، که به وسیله‌ی آنها منافع بزرگ و عجیب دنیا و آخرت را می‌تواند به دست بیاورد، و اگر اوقات عمر را در کارهای اشتباه و بد صرف کند، همینها وبال جان او قرار می‌گیرند، چنان که بعضی از علما فرموده‌اند:

حیاتك انفاس تعد فكلما مضىٰ نفس منها انتقصت به جزءاً

یعنی زندگی تو عبارت از چند تنّفس است، هرگاه یکی از آنها بگذرد، جزوی از عمر تو کاسته شد، خداوند به هر انسان سرمایه اوقات عزیز بی‌بهایی عمر را عنایت فرموده، او را بر شاهراه تجارت قرار داده است، تا او عقل و شعور را به کار گرفته این سرمایه را در کارهای منفعت‌بخش صرف کند، پس سود آن حد و مرزی نخواهد داشت، و اگر برخلاف، آنها را در کارهای ضررآور انداخت، پس به سود امیدی نیست، بلکه خود سرمایه از بین خواهد رفت، و تنها این هم نیست که سرمایه و سود از بین رفتند، بلکه کیفر صدها جرم بر او عاید می‌گردد، و اگر کسی این سرمایه را در امور سودبخش و یا ضررآور به کار نگرفت، پس حد اقل این زیان لازمی است که سرمایه و سود او هر دو از بین رفتند، و این تمثیل شاعرانه‌ای نیست، بلکه از یک حدیث مرفوعی تأیید می‌گردد، که رسول خداﷺ فرمود: «**كل يغدو فبايع نفسه فمعتقها او موبقها**» یعنی هریکی که وقت صبح برمی‌خیزد، سرمایه روح خود را در تجارت می‌اندازد، پس یکی آن سرمایه را از خسارت نجات می‌دهد و دیگری آن رابه باد می‌دهد و هلاک می‌کند.

خود قرآن کریم نیز ایمان و عمل صالح رابه الفاظ تجارت انسان تعبیر

نموده است: ﴿هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيْكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيم﴾[1]، پس رقتی زمان عمْر، سرمایه‌ی انسان است و انسان، تاجر آن، پس در عموم احوال در زیان قرار گرفتن آن تاجر بدیهی است؛ زیرا سرمایه او چیز منجمدی نیست، که اگر آن را چند روزه بیکار بگذارد، در آینده به درد او بخورد بلکه این سرمایه سیّال و روانی است که در هر دقیقه و ثانیه ذوب می‌شود، پس تاجر آن باید هوشیار و چست و چالاک باشد، که از این چیز ذوب شونده، بهره‌برداری کند، از اینجاست، یک بزرگی در مغازه‌ی یخ‌فروشی رفت، با مشاهده‌ی آن فرمود که تفسیر سوره‌ی «عصر» به ذهنش نشست، که اگر این شخص اندکی غفلت کند سرمایه‌ی او ذوب شده از بین خواهد رفت، بنابر این، در فرمان قرآنی به زمانه قسم یاد نموده به انسان هشدار داد که به خاطر نجات از زیان نسخه مرکّب از چهار چیز را به کار گیرد، و از آن غفلت نورزد، و از دقایق عُمْر قدر دانی نموده آنها را در این چهار چیز به کار اندازد.

یکی از مناسبتهای قسم به زمانه، این می‌تواند باشد که چیزی که به آن قسم یاد می‌شود، آن در آن معامله قایمقام شاهد و گواه قرار می‌گیرد، و زمانه چنان چیزی است که اگر کسی بر تاریخ و زمان، عروج و زوال ملتها و وقایع خوب و خراب، نظر بیندازد، حتماً به این نتیجه خواهد رسید که فلاح و پیروزی انسان فقط منحصر در این چهار کار است، هر کسی که آنها را کنار گذاشت، او در خسارت قرار گرفت، و تاریخ دنیا بر این گواه است، سپس به تشریح آن چهار کار پرداخت، که دو تا از آنها یعنی ایمان و عمل صالح متلّعق به ذات خود انسان هستند، معامله آنها بدیهی است که نیازی به تشریح ندارند، البتّه دو جزو آخر یعنی: ﴿تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ﴾ قابل توجّه هستند که مراد از آنها چیست، لفظ تواصی از وصیت مشتق

۱- سورة‌الصف، ۱۰.

است، و آن عبارت است از نصیحت مؤکّد و مؤثّر و راهنمایی به کار خیر، بنابر این، کسی که در حال مرگ به بازماندگان هدایت و راهنمایی بکند، به آن وصیت گفته می‌شود.

این دو جزو در حقیقت دو باب از وصیت می‌باشند، یکی وصیت به حق، و دوم وصیت به صبر، و در معنای این دو لفظ چندین احتمال وجود دارد، یکی این‌که مراد از حق مجموعه‌ی عقاید صحیح و اعمال صالح است، و صبر به معنای اجتناب از تمام گناهها و کارهای بد است، پس حاصل لفظ اوّل، امر به معروف است یعنی دستور دادن به کارهای نیک و حاصل دوم نهی عن‌المنکر است، یعنی جلوگیری از کار بد، باز هم حاصل این دو، همان ایمان و عمل صالح است، که خود اختیار نموده بود، که دیگران را به اختیار نمودن آنها تأکید و وصیت کند.

احتمال دیگر این‌که مراد از حق عقاید برحق باشند، و مفهوم صبر شامل پایبندی به تمام اعمال صالح و اجتناب از همه بدی‌هاست؛ زیرامعنای حقیقی لفظ صبر، کنترل نمودن نفس و پایبند کردن آن است، و این پایبندی شامل اعمال صالح و اجتناب از گناههاست.

حافظ ابن تیمیه در یک رساله از خود فرموده است که آنچه عموماً انسان را از کارهای نیک باز می‌دارد، دو چیز است: یکی شبهات، یعنی در ایمان و عمل صالح اندکی شبهات فکری و نظری پدید آیند، که در اثر آنها در عقاید خلل وارد گردد، و بدیهی است مختل شدن عقاید در خلل پذیری اعمال، دخلی دارند. دوم شهوات یعنی خواهش‌های نفسانی، که بسا اوقات مردم را از عمل نیک باز می‌دارند، و به اعمال بد مبتلا می‌گردانند، اگر چه او از روی عقیده و فکر، انجام عمل صالح و اجتناب از بدی را لازم می‌داند، ولی خواهش‌های نفسانی بر خلاف آن هستند، و او در برابر خواهش‌ها مغلوب شده راه راست را رها می‌سازد، پس مراد از وصیت به

حق در آیه، این‌است که شبهات را دور بیندازد، و مقصود از وصیت به صبر این‌که از خواهش‌های نفسانی دست بردار شده به اختیار نمودن کارهای نیک هدایت کند، خلاصه این‌که مراد از وصیت به حق اصلاح علمی مسلمانان است، و مراد از وصیت به صبر اصلاح عملی آنهاست.

برای نجات، تنها اصلاح عمل خویش کافی نیست، بلکه فکر مسلمانان دیگر نیز لازم است

این سوره مسلمانان را راهنمایی بزرگی چنین فرمود، هر چند تنها عمل خویش را موافق به قرآن و سنت در آوردن مهم و لازم است، به همان اندازه این هم مهم است که مسلمانان را به سوی ایمان و عمل صالح در حد توان خود دعوت نماید، لذا تنها عمل خویش برای نجات کافی نخواهد شد، بویژه غفلت از کردار بد اهل و عیال، دوستان و بستگان مرادف به مسدود کردن راه نجات خویش است، اگر چه او هر چند کارهای نیک انجام دهد، بنابراین در قرآن کریم و حدیث، امر به معروف و نهی از منکر بر هر مسلمان به قدر توانش فرض شده است، در این باره عموم مسلمانان بلکه بسیاری از خواص در غفلت قرار گرفته‌اند، و عمل خویش را کافی پنداشته و نشسته‌اند، اهل و عیال هر چه بکنند، به آن توجّهی ندارند، خداوند همه‌ی ما را بر این هدایت این آیه عامل بگراند.

تمت سورة العصر بحمدالله تعالیٰ

* * *

سورة الهمزة

سورة الهمزة مكية و هی تسع آیة

سوره همزه در مکّه نازل شده و دارای نه آیه می باشد

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

شروع به نام خدای بی‌حد مهربان و بی‌نهایت رحیم

وَيْلٌ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُمَزَةٍ ﴿۱﴾ اَلَّذِی جَمَعَ مَالاً وَ عَدَّدَهُ ﴿۲﴾ يَحْسَبُ

وای برای هر عیب گیرنده غیبت‌کننده. آنکه جمع‌آوری کرد مال و شمرد آن را. می‌پندارد

أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ ﴿۳﴾ كَلَّا لَيُنبَذَنَّ فِی اَلْحُطَمَةِ ﴿۴﴾

که‌مال او همیشه می‌ماند بااو. هرگز چنین‌نیست، البتّه انداخته می‌شود در پایمال کننده.

وَ مَاۤ أَدْرَاكَ مَا اَلْحُطَمَةُ ﴿۵﴾ نَارُ اَللهِ اَلْمُوقَدَةُ ﴿۶﴾ اَلَّتِی تَطَّلِعُ

و تو چه‌می‌دانی که چیست پایمال کننده. آتش خداست افروخته شده. آنکه سر می‌کشد

عَلَى اَلْأَفْئِدَةِ ﴿۷﴾ إِنَّهَا عَلَيْهِم مُؤْصَدَةٌ ﴿۸﴾ فِی عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ ﴿۹﴾

بردلها. آن بر آنها بند کرده شده است. در ستونهای دراز کشیده.

خلاصه‌ی تفسیر

بسیار ویرانی است برای هر آن شخصی که پشت سر، عیب گیرد (و) روبروی عار دهنده باشد، آن که (در اثر حرص زیاد) مال جمع‌آوری می‌کند، و (به سبب محبّت به ان و افتخار بر آن) آن را می‌شمارد (از برخورد او معلوم می‌شود که گویا) او می‌پندارد که مال او پیش او برای همیشه

می‌ماند، (در محبّت مال آن‌قدر غرق شده است که گویا او معتقد است که او برای همیشه زنده خواهد ماند، و مال او نیز همیشه هم چنین باقی می‌ماند، در صورتی که این مال پیش او) هرگز نه (می‌ماند، سپس تفصیل آن «ویل» بیان می‌گردد، که) والله، آن شخص در چنان آتشی انداخته می‌شود که هر چه در آن بیفتد همه را خُرد و ریزه می‌کند، و آیا شما می‌دانید که آن آتش خُرد و ریزه کننده چگونه است، آن آتش خداست که (به حکم خدا) روشن کرده شده است (در منسوب کردن آتش به سوی خدا، به سختی و هولناکی آن اشاره شده است، و آن آنچنان است) که (با رسیدن به بدن) به دلها می‌رسد، و آن آتش بر آنها بند کرده می‌شود، (بدین شکل که آن مردم) در ستونهای بلند (آتش احاطه کرده می‌شوند، آن‌چنان‌که کسی در صندوقهای آتشین بند کرده شود.)

معارف و مسایل

در این سوره نسبت به سه گناه سنگین، وعید عذاب شدید، و سپس شدّت آن عذاب بیان می‌گردد، و آن سه گناه از این قرار هستند: «همز، لمز و جمع مال» همزه و لمزه برای چندی معنیٰ به کار می‌روند، آنچه را که اکثر مفسّرین اختیار نموده‌اند، این است که همز به معنای غیبت یعنی پشت سر کسی عیب او بیان گردد، و لمز به معنای عار دادن و طعنه زدن به کسی در جلو رویش، این هر دو گناه سنگینی هستند، وعیدهای غیبت در قرآن و حدیث زیاد هستند، علّت آن می‌تواند این باشد که در اشتغال به این گناه هیچ مانعی وجود ندارد، هر کسی که به آن مشغول گردد، لجام گسیخته می‌رود، بنابر این، گناه به تدریج بزرگ شده اضافه می‌گردد، برخلاف گفتار روبه روی، که طرف مقابل برای دفاع آماده می‌باشد، لذا در گناه امتداد نخواهد آمد، علاوه بر این، ذکر عیب کسی پشت سرش از آن جهت هم ظلم بزرگی است که او متوجّه نیست که بر او چه نعمتهایی وارد می‌شود تا بتواند از خود دفاع

کند، و از جهت دیگر لمز شدیدتر است، بدگفتن کسی در جلویش توهین و تذلیل نسبت به اوست، و اذیت و آزار رسانی اشد است، بنابر این، عذاب آن نیز اشد خواهد شد.

رسول خداﷺ در حدیثی فرموده است: «**شرار عبادالله تعالیٰ المشاءون بالنمیمة المفرقون بین الاحبة الباغون البرآء العنت**» یعنی بدترین بندگان خدا کسانی هستند که سخن چینی می‌کنند، و در میان دوستان تفرقه می‌اندازند، و در پی جستجوی عیب بی‌گناهان قرار می‌گیرند، سومین خصلت که بر آن وعید عذاب در این سوره بیان گردیده است، حرص مال و محبّت با آن است، و آن را خداوند در آیه چنین تعبیر فرموده است، که در اثر حرص مال و محبّت به آن، آن را بار بار می‌شمارد، چون آیات و روایات دیگری بر این گواه‌اند مطلق جمع کردن مال امر ناجایز و گناهی نیست، بنابراین، مراد از جمع کردن، آن است که حقوق واجب آن ادا نگردند، یا هدف از جمع کردن فخر و تفاخر باشد، یا در محبّت آن چنان مستغرق باشد که از ضروریات دین غفلت ورزد.

﴿**تَطَّلِعُ عَلَى ٱلْأَفْـِٔدَةِ**﴾ یعنی این آتش جهنّم تا دلها می‌رسد، اگر چه خاصیت هر آتش همینطور است که هر چه در آن بیفتد همه اجزای آن می‌سوزند، وقتی انسان در آن بیفتد در جمع همه اعضای آن دل او نیز می‌سوزد، امّا در اینجا این ویژگی آتش جهنّم به این خاطر ذکر گردید که وقتی آتش دنیا به بدن برسد، پیش از رسیدن آن به دل مرگ پیش می‌آید، برخلاف جهنّم که در آن مرگ پیش نخواهد آمد، پس رسیدن آتش به دل در عالم زندگی می‌باشد، پس انسان ناراحتی دل را در عالم حیات، احساس می‌نماید.

تمت سورة الهمزة بحمدالله

* * *

سورة الفيل

سـورة الفيـل مكيـة و هـى خمس آيـة

سوره‌فیل‌درمکّه‌نازل‌شده‌ودارای‌پنج‌آیه‌می‌باشد

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

شروع به نام خدای بی‌حد مهربان و بی‌نهایت رحیم

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحٰبِ اَلْفِيلِ ﴿۱﴾ أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُم فِى

آیا تو ندیدی که چه کرد پروردگار تو با صاحبان فیل. آیا در نیاورد تدبیر آنها را در

تَضْلِيلٍ ﴿۲﴾ وَ أَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْراً أَبَابِيلَ ﴿۳﴾ تَرْمِيهِم بِحِجَارَةٍ مِن

اشتباه. و فرستاد بر آنها پرندگان را گروه گروه. می‌انداختند بر آنها سنگهایی از

سِجِّيلٍ ﴿۴﴾ فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَأْكُولٍ ﴿۵﴾

سنگِ‌گل. پس‌کردآنهاراماننذگیاهِ‌جویده‌شده(نشخوار).

خلاصه‌ی تفسیر

آیا تو نمی‌دانی که پروردگار تو با صاحبان فیل چه کار کرد (هدف از این استفهام و سؤال آگهی دادن به عظمت و هولناک بودن واقعه است، سپس بیان آن واقعه است) آیا تدبیر آنها را (که برای انهدام کعبه بود) از اوّل تا آخر اشتباه در نیاورد (این استفهام و سؤال تقریری است، یعنی برای اثبات صحّت واقعه است) و بر آنها گروه گروه پرنده فرستاد، که بر آنها

سنگریزه‌هایی از سنگِ‌گل می‌انداختند، پس خداوند متعال آنها را مانند علف نشخوار (پایمال) قرار داد (حاصل این‌که آنان که به احکام الهی ارزش نمی‌نهند نباید از عذاب و عقاب خداوندی بی‌فکر قرار گیرند، امکان دارد عذاب در این جهان بیاید چنان که بر اصحاب فیل آمد، و عذاب آخرت قطعی و یقینی است.)

معارف و مسایل

در این سوره، واقعه‌ی اصحاب فیل به صورت مختصر بیان شده است، آنان به نیّت منهدم کردن بیت الله لشکر فیلها را برداشته بر مکّه مکرمه یورش بردند، خداوند متعال به وسیله‌ی پرنده‌های ضعیفی، عذاب آسمانی را بر لشکر آنها فرود آورد و آنها را از بین برد، و اراده‌ی آنها را با خاک یکسان کرد.

حادثه‌ی فیل در سال ولادت آن‌حضرت ﷺ پیش آمد

این حادثه در آن سال به وقوع پیوست که رسول‌خدا ﷺ در مکّه‌ی مکرّمه چشم به جهان گشود، در بعضی روایات این تأیید می‌گردد، قول مشهور همین است(۱).

حضرات محدّثین این واقعه را یکی از معجزات آن‌حضرت ﷺ به شمار آورده‌اند، امّا ضابطه معجزات از این قرار است که همره بانبوت جهت تصدیق نبی ﷺ رونما گردد، ولی بعضی اوقات خداوند قبل از ادّعای نبوّت بلکه قبل از تولّد نبی چنین وقایع و نشانی‌هایی ظاهر می‌فرماید که در خارق العاده بودن، مانند معجزه می‌باشند، این چنین علایم و نشانیها در اصطلاح محدّثین «ارهاص» نام دارند، که در معنای تأسیس و تمهید به کار می‌رود.

---

۱ - ابن کثیر.

«رهص» بر سنگ بیناد اطلاق می‌گردد[۱]، خداوند متعال قبل از تشریف آوری انبیاعلیهم‌السلام یا قبل از ادّعای نبوّت آنان چنان علایم و نشانی‌هایی ظاهر می‌فرماید که از قسم معجزات می‌باشند، و چون اینگونه نشانی‌ها مقدّمه‌ای برای اثبات نبوّت و تمهید و تأسیسی می‌باشند، بنابر این، به آنها ارهاص گفته می‌شود، قبل از بعثت و ولادت آن‌حضرت ﷺ از این قبیل، ارهاصات متعدّدی به وقوع پیوسته بود، جلوگیری اصحاب فیل از حمله به بیت، توسط عذاب آسمانی، از این قبیل ارهاصات بود.

واقعه‌ی اصحاب فیل

امام حدیث و تاریخ ابن‌کثیر چنین نقل فرموده است که: ملوک حمیر که مشرک بودند بر یمن چیره بودند، آخرین پادشاه آنان ابونواس نام داشت، او بر اهل حق آن زمان که نصاریٰ بودند، مظالم شدیدی روا داشت، او یک خندق طویل و عریض کَنْد و آن را پر از آتش کرد، تمام نصاری که برخلاف بت پرستی، خدای یگانه را می‌پرستیدند، همه را در آتش آن خندق انداخت، آمار آنها قریب به بیست هزار نفر بود، دو نفر بگونه‌ای از گرفت او فرار کردند، و پیش قیصر شام استغاثه نمودند، که ذونواس ملک حمیر بر نصاریٰ چنین مظالمی روا داشته است شما از او انتقام بگیرید.

قیصر ملک شام به نام پادشاه حبشه نامه‌ای نوشت؛ زیرا او هم نصرانی و به یمن نزدیک بود، که تو از این ظالم انتقام بگیر، او لشکر بسیاری تحت رهبری دو فرمانده به نام ارباط و ابرهه در مقابل پادشاه یمن فرستاد، لشکر بر کشور او حمله نمود و کل یمن را از قبضه‌ی آنها آزاد کرد، ذونواس ملک حمیر گریخت و به دریا غرق شد و مرد، و به توسط ارباط و ابرهه، پادشاه حبشه بر یمن قبضه نمود، سپس این دو فرمانده با هم درگیر شدند و ارباط

---

۱ - قاموس.

کشته شد، ابرهه غالب آمد و او از طرف پادشاه حبشه والی یمن قرار گرفت، او پس از قبضه نمودن بر یمن، تصمیم گرفت که در یمن یک کلیسای با شکوهی بسازد که در دنیا بی‌نظیر باشد، و منظور او از این، آن بود که عربهای یمن که برای بجا آوری حج به بیت‌الله می‌رفتند و بیت‌الله را طواف می‌کردند، از عظمت این کلیسا مرعوب گشته بجای رفتن به بیت الله، به این کلیسا روی بیاورند، بنابر این پندار، او کلیسای عالی‌شأن و بسیار مرتفعی ساخت که اگر کسی بر بام آن قرار گیرد نتواند به سوی مردم و ایستاده پایین بنگرد، و آن را با طلا و نقره و جواهرات آراسته نمود، و در تمام کشور اعلان نمود که از این به بعد کسی از یمن برای حج کعبه نرود، بلکه در این کلیسا عبادت کند، اگر چه در عربها بت‌پرستی غالب آمده بود، ولی عظمت دین ابراهیم و کعبه در دلهای آنان جای گرفته بود، بنابر این، شعله‌های غم و اندوه و خشم در قبایل قریش، عدنان و قحطان، موج زد، تا این‌که یکی از آنها به شب وارد کلیسا شد و آن را با کثافت آلوده نمود.

در بعضی روایات آمده است: قبیله مسافری برای ضروریات خویش نزدیک به کلیسا آتش روشن کرد، و در اثر آن، کلیسا آتش گرفت، و خسارت بزرگی بر آن وارد گشت، وقتی که ابرهه از آن اطّلاع یافت و به او گزارش داده شد که یک نفر از قریش چنین‌کرده است، قسم یاد نمود که من کعبه‌ی آنها را با خاک یکسان می‌کنم، ابرهه اقدام به آماده‌سازی کرد نمود و از پادشاه خویش نجاشی اجازه خواست، او فیل مخصوص خود را که محمود نام داشت برای ابرهه فرستاد، تا او بر آن سوار شده بر کعبه یورش ببرد. و در بعضی روایت آمده است که: این فیل از همه فیلها بزرگتر و بی‌نظیر بود، علاوه بر این، او هشت فیل دیگر برای این لشکر فرستاده بود، منظور از فرستادن این تعداد فیل این بود که در انهدام کعبه از این فیلها کار گرفته شود، برنامه‌ریزی چنین شد که زنجیرهای مستحکم و طویل را با ستونهای کعبه

بسته سپس آنها را با گلوی فیلها ببندند، و آنها را سوق دهند، پس کل بیت‌الله «العیاذ بالله» به یک وقت بر زمین خواهد افتاد، وقتی که این خبر به گوش عربها رسید، همه‌ی آنان برای مقابله آماده شدند، و برخلاف ابرهه اعلام جنگ کردند، امّا چون خداوند در نظر داشت که شکست و رسوایی ابرهه بر همه کس نمایان گردد، و دنیا آن را با چشم خود مشاهده کند، بنابر این، عربها در مقابله پیروز نشدند، بلکه ابرهه آنها را شکست داد و دو نفر را اسیر کرد، و به جلو به راه افتاد، سپس وقتی که به قبیله‌ی خثعم رسید سردار آن قبیله نفیل بن حبیب با تمام قبیله خویش به مقابله برخاست، امّا لشکر ابرهه آنها را شکست داد و نفیل بن حبیب را اسیر کرد و خواست او را به قتل برساند، ولی به خاطر آن‌که او راه را به آنها نشان می‌دهد او را زنده گذاشت، پس از آن وقتی لشکر به قرب طایف رسید اهل طایف که قبیله ثقیف باشند با شنیدن وقایع فتح ابرهه و شکست مقابلان او، خیر خود را در این دیدند که با ابرهه از در جنگ درنیایند، ولی از او بخواهند تا بتخانه آنها را که برای «لات» ساخته بودند، ویران نکند، لذا با ابرهه ملاقات نمودند و قول دادند که ما تو را راهنمایی می‌کنیم و از تو حمایت می‌کنیم، یکی از سرداران خود به نام «ابورغال» را با او همراه کردند، ابرهه روی این عهد و پیمان راضی شد و ابورغال را برداشت و نزدیک مکّه‌ی مکرّمه به مقام «مغمس» رسید که شتران اهل مکّه در اینجا می‌چریدند، نخست لشکر ابرهه بر آنها حمله نمود، و این شتران را به غارت گرفت، که در جمع آنها دویست شتر از جد امجد رسول‌خدا ﷺ عبدالمطلب رئیس قریش نیز در آنها وجود داشت، هنگامی که ابرهه اینجا رسید سفیر خود را که حناطه حمیری بود به شهر مکّه فرستاد تا پیش سرداران قریش برود و به آنها اطّلاع دهد که ما برای جنگ نیامده‌ایم، منظور ما فقط منهدم کردن کعبه است، اگر شما مانع قرار نگرفتید، ما به شما هیچ خسارتی وارد نمی‌کنیم، وقتی که حناطه در شهر

مکّه وارد شد همه‌ی اهالی، او را به آدرس عبدالمطلب راهنمایی کردند، که او بزرگترین سردار قریش است، حناطه با عبدالمطلب به گفتگو نشست، و پیام ابرهه را به او داد، موافق به روایت ابن اسحٰق، عبدالمطلب به او چنین جواب داد که ما هم نمی‌خواهیم با ابرهه جنگ کنیم، و نه ما توان مقابله‌ی او را داریم، البتّه من می‌خواهم به او بگویم که این خانه‌ی خدا و بنای حضرت ابراهیم علیه السلام می‌باشد، و خود خداوند، مسئول حفظ و نگهداریِ آن است، پس اگر او می‌خواهد با خداوند بجنگد، پس هر چه دلش می‌خواهد بکند، سپس ببیند که خداوند با او چه برخورد می‌کند.

حناطه به عبدالمطلب گفت: پس تو با من بیا تا تو را با ابرهه ملاقات دهم، وقتی که ابرهه عبدالمطلب را دید که شخصی بسیار وجیه است، با دیدن او از بالای تخت خویش پایین آمد و نشست و عبدالمطلب را در کنار خود نشاند، و به ترجمان خود گفت که از عبدالمطلب سؤال کند که او با چه نیت و قصدی اینجا آمده است؟ عبدالمطلب گفت خواهش من فقط اینقدر است که لشکر تو شتران مرا به غارت گرفته‌اند آنها را رها سازند، ابرهه توسط مترجم خویش به عبدالمطلب گفت: وقتی که من تو را دیدم از تو در دلم وقعت و عزّت بزرگی نشست، ولی مصاحبه تو آن وقعت تو را از قلب من کاملاً از بین برد؛ زیرا تو فقط برای رها ساختن دویست شتر صحبت می‌کنی، در صورتی که می‌دانی که من برای منهدم ساخن کعبه که دین تو است. آمده‌ام، و در این باره تو با من هیچ صحبت و گفتگویی نکردی.

عبدالمطلب جواب داد که من مالک شتران هستم، من به فکر آنها قرار گرفتم، مالک بیت الله، من نیستم، بلکه مالک او یک ذات عظیم الشأنی است، خود او بهتر می‌داند که خانه‌ی خود را چگونه حفظ و نگهداری کند، ابرهه گفت خدای تو نمی‌تواند آن را از دست من نجات دهد، عبدالمطلب گفت: پس اختیار داری آنچه می‌خواهی بکن.

در بعضی روایت آمده است که: چند نفر از سران قریش نیز در معیت عبدالمطلب بودند، آنان در جلو ابرهه پیشنهاد دادند که اگر تو دست از منهدم ساختن کعبه برداری یک سوم درآمد کل تهامه را به تو به صورت مالیات می‌دهیم، امّا ابرهه از پذیرفتن این پیشنهاد سر باز زد، ابرهه شتران عبدالمطلب را به او برگردانید، او شتران خود را برداشت و برگشت، و حلقه‌ی در خانه‌ی کعبه را گرفت و به دعا مشغول شد، انبوهی از قریش با او همراه بود، همه به بارگاه خدا دعا کردند، که مقابله نمودن با لشکر بزرگ ابرهه در توان ما نیست، خود شما نسبت به حفظ خانه‌ی خویش انتظام بفرما.

پس از دعا و الحاح و زاری عبدالمطلب با اهالی مکّه در کوههای دور و اطراف پراکنده شدند، و یقین داشتند که بر لشکر ابرهه عذاب خداوندی نازل خواهد شد، با توجّه به همین یقین شتران خود را از ابرهه خواستند و راجع به بیت الله هیچگونه بحث و گفتگویی نکردند؛ زیرا از خود توان مقابله را نداشتند، و از طرف دیگر یقین داشتند که خداوند بر ناتوانی آنها و قدرت دشمن بر آنها، رحم نموده تصمیمات دشمن را با خاک یکسان می‌کند، ابرهه صبح روز بعد، برای حمله آماده شده بود، و فیل خود را به نام محمود در جلو قرار داد، نفیل بن حبیب که ابرهه او را در راه اسیر گرفته همراه آورده بود، جلو رفت و گوش فیل محمود را گرفته و به او گفت: تو از کجا آمده‌ای صحیح و سالم به آنجا برگرد؛ زیرا تو در بلد الامین (شهر محفوظ) خدا هستی، این را گفته گوش آن را رها ساخت، فیل با شنیدن این بر زمین خوابید، فیل‌بانان هر چند خواستند آن را بلند کنند از جای خود تکان نخورد، با تبرهای آهنین زده شد باز هم تکانی نخورد، در خرطوم او کلاب آهنین گذاشتند باز هم بلند نشد، آنگاه مردم آن را به سوی یمن برگردانیدند، فوراً بلند شد، باز خواستند آن را به طرف شام حرکت دهند آماده به حرکت

شد، سپس خواستند به سوی مشرق حرکتش دهند آماده شد، امّا همین که مجدّداً خواستند او را به طرف مکّه‌ی مکرّمه حرکت دهند بر زمین خوابید، این کرشمه از قدرت خداوندی در اینجا به ظهور پیوست، و از طرف دیگر تعدادی پرنده از جانب دریا به ردیف ظاهر گشتند، هر یکی سه تا سنگریزه همراه داشت، یکی در منقار و دو تا در دو پنجه، این سنگریزه‌ها به قدر دانه‌ی نخودی بودند، این پرندها هم بگونه‌ی عجیبی بودند، که قبل از این، به مشاهده نیامده بودند، جثّه‌ی آنها از کبوتر کوچکتر و دارای پنجه‌های قرمز بودند، و فوراً لشکر ابرهه را فرا گرفتند و این سنگریزه‌ها را بر آنها فرو ریختند، هر سنگریزه‌ای، آن کار را کرد که گلوله‌ی تیربار (مسلسل) هم نمی‌تواند بکند، بر هر کس می‌افتاد بدن او را می‌شکافت و در زمین فرو می‌رفت، با مشاهده‌ی این عذاب همه‌ی فیلها گریختند، فقط یک فیل ماند که با اصابت سنگریزه هلاک شد، همه‌ی نفرات لشکر در آن موقع هلاک نگشتند، بلکه به دور و اطراف گریختند، و در اثنای راه یکی یکی هلاک شدند، چون خواست خداوند بود که ابرهه به سزای سختی مواجه گردد، او فوراً هلاک نشد،ولی در بدن او چنان سمّی سرایت نمود که همه بندهای بدن او از هم گسسته و ریزه ریزه پوسیده و ریخته شد، و بدین شکل او به یمن برگردانیده شد، به محض این که در صنعا پایتخت یمن رسید همه‌ی بدن او ریزه ریزه گداخته شد و به زمین افتاد و مرد، و فیل او به نام محمود همراه با دو فیلبان در مکّه‌ی مکرّمه ماندند، ولی به این شکل که هر دو کور شده مفلوج گشتند.

محمّد بن اسحٰق از حضرت عایشه ـ رضی الله عنها ـ روایت کرده است که او فرمود: من هر دو تا را در این وضع دیدم که مفلوج و کور بودند، خواهر حضرت عایشه‌ی صدّیقه، اسماء فرمودند که من هر دو را مفلوج و کور دیدم که گدایی می‌کردند، راجع به واقعه‌ی اصحاب فیل به

رسول‌خداﷺ خطاب نموده فرمود.

﴿**أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَـٰبِ ٱلْفِيلِ**﴾ در اینجا فرمود: «**أَلَمْ تَرَ**» به معنی آیا شما ندیدید، در صورتی که این واقعه مدّتی قبل از تولد آن‌حضرتﷺ اتّفاق افتاده بود، لذا به ظاهر در اینجا موقعیت برای دیدن آن‌حضرتﷺ وجود ندارد، امّا هرگاه واقعه‌ای از روی یقینی بودنش آنچنان باشد که عموماً مشاهده می‌شود دانستن آن به لفظ رؤیت تعبیر می‌گردد، گویا آن واقعه چشم دیدی است، و تا حدّی رؤیت آن هم ثابت است، چنان که در بالا گذشت که حضرت عایشه‌ی صدّیقه و اسماء فیل‌بانان را دیدند که کور و مفلوج بودند و گدایی می‌کردند.

﴿**طَيْرًا أَبَابِيلَ**﴾ «**ابابیل**» جمعی است از خود مفردی ندارد، معنای آن گروهی از پرندگان است، نام ویژه هیچ حیوانی نیست، مراد از آن، آن گنجشکی نیست که در زبان اردو به آن ابابیل گفته می‌شود، هم چنان که در روایات قبلاً گذشت، این پرنده اندکی از کبوتر کوچکتر بود، و از چنان جنسی بود که قبلاً دیده نشده بود[1].

﴿**بِحِجَارَةٍ مِّن سِجِّيلٍ**﴾ «**سجیل**» با کسر سین معرّب سنگ گل است، و به آن سنگریزه‌ای گفته می‌شود که از پختن گل تازه خیس شده در آتش ساخته شده باشد، در این اشاره به آن است که خود این سنگریزه‌ها چنین توانی نداشتند، سنگریزه‌های معمولی بودند که از آتش ساخته شده بودند، امّا به قدرت خداوند آنها از گلوله مسلسل بیشتر کار می‌کردند.

﴿**فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَّأْكُولٍ**﴾ «**عصف**» به گیاه گفته می‌شود، اوّلاً خود کاهِ‌سفید تکه‌های پراکنده می‌باشند، باز وقتی که حیوانی آنها را بِجَوَد، پس آن تکه‌ها هم به حال خود باقی نمی‌مانند، لشکر ابرهه که با سنگریزه‌ها بمباران شدند به هم چنین وضعی در آمدند.

۱ـ کذا قال سعید بن جبیر، قرطبی.

این واقعه‌ی عجیب و غریب اصحاب فیل عظمت قریش را در قلوب عرب بالا برد، همه تسلیم شدند که آنها با خداوند در ارتباط هستند، و از طرف آنها خود خداوند دفاع نموده دشمن آنها را هلاک نمود[1].

در اثر همان عظمت بود که قریش مکّه به خاطر تجارت در همه‌ی کشورها رفت و آمد داشتند و در راهها هیچ ضرری به آنها متوجّه نمی‌شد، در صورتی که هیچ سفری برای دیگران خالی از چنین خطرات نبود، از اینگونه سفرهای قریش در آینده در سوره‌ی بعدی «قریش» ذکر به میان آورده آنها به سپاسگزاری از اینگونه نعمتهایی دعوت شده‌اند.

تمت سورة الفیل بحمدالله

* * *

---

۱ - قرطبی.

سورة القریش

سورة القریش مکیة و هی اربع آیة
سوره‌قریش‌درمکّه‌نازل‌شده‌ودارای‌چهارآیه‌می‌باشد

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ
شروع به نام خدای بی‌حد مهربان و بی‌نهایت رحیم

لِإِيلَٰفِ قُرَيْشٍ ﴿۱﴾ إِلَٰفِهِمْ رِحْلَةَ ٱلشِّتَآءِ وَٱلصَّيْفِ ﴿۲﴾ فَلْيَعْبُدُوا
به‌خاطر مأنوسی‌قریش، مانوس گردانیدن آنها بـه‌سفر زمستان وتـابستان. بـایدبندگی کنند

رَبَّ هَٰذَا ٱلْبَيْتِ ﴿۳﴾ ٱلَّذِىٓ أَطْعَمَهُم مِّن جُوعٍ وَءَامَنَهُم مِّنْ خَوْفٍ ﴿۴﴾
پروردگار این خانه را. آن که طعام داد به آنها در گرسنگی و امن داد به آنها در ترس.

خلاصه‌ی تفسیر

چونکه قریش خوگر شده‌اند، یعنی به سفر زمستان و تابستان عادت کرده‌اند، پس (به خاطر شکر این نعمت) باید مالک این خانه‌ی کعبه را عبادت کنند، آن که به آنها در گرسنگی طعام داد، و از ترس آنها را در امان گذاشت.

معارف و مسایل

همه‌ی مفسّرین بر این اتّفاق نظر دارند که این سوره به اعتبار معنیٰ و مضمون وابسته بـه سـوره‌ی «فـیل» است، شـاید بـدین خـاطر در بـعضی

مصاحف این هر دو یک سوره قرار داده شده‌اند، و در میان آنها «بسم الله» نوشته نشده است، ولی زمانی که حضرت عثمان‌غنی رضی الله عنه، همه‌ی مصاحف قرآن را جمع آوری نموده از آنها یک نسخه آماده کرد، و همه‌ی اصحاب کرام روی آن اجماع نمودند، و به آن نسخه «قرآن» در نزد جمهور امام گفته می‌شود، در این نسخه دو سوره از هم جدا قرار داده شدند، و در میان آنها «بسم الله» نوشته شد.

﴿**لِإِيلَٰفِ قُرَيْشٍ**﴾ حرف «لام» از نظر ترکیب نحوی متقاضی این است که با مضمون گذشته در ارتباط باشد، بنابر این در این باره اقوال متعدّدی وجود دارد، بنابه تعلّق معنوی آن با سوره‌ی قبلی بعضی فرموده‌اند که در اینجا جمله‌ی «**إِنَّآ أَهْلَكْنَا أَصْحَٰبَ ٱلْفِيلِ**» محذوف است یعنی ما اصحاب فیل را به این خاطر هلاک کردیم که قریش مکّه به دو سفر زمستان و تابستان عادت داشتند، و در راه مانعی برای آنها پیش نیاید، و در قلب همه عظمت آنان جایگزین گردد.

بعضی فرموده‌اند که جمله‌ی «**أَعْجَبُوا**» در اینجا محذوف است، یعنی از معامله‌ی قریش تعجّب کنید، که چگونه در زمستان و تابستان بدون خطر دارند به مسافرت می‌روند، و بعضی فرموده‌اند که ارتباط آن با جمله‌ی بعدی است که در آیه می‌آید، یعنی ﴿**فَلْيَعْبُدُوا**﴾ مقصود این که قریش باید در نتیجه‌ی این نعمت، سپاسگزار باشد، و در عبادت او باید بپردازد، در این صورت «فاء» در «**فَلْيَعْبُدُوا**» به این خاطر آورده شده است که در جمله‌ی ماقبل معنای شرط وجود دارد، در هر حال در این سوره فرمود که: چون قریش به دو سفر عادت داشتند، یکی در زمستان به سوی یمن و دیگری در تابستان به سوی شام، و این دو سفر مدار معاملات و تجارت آنها بودند، و بنابر همین تجارت آنان ثروتمند و غنی بودند، بنابر این خداوند دشمن آنها اصحاب فیل را به سزای عبرتناکی مبتلا نموده عظمت آنها را در قلوب

مردم متمکّن ساخت، که آنها هرکجا بروند مردم از آنان تعظیم و تکـریم بجا آورند.

برتری قریش بر بقیه‌ی عربها

در این سوره به این نیز اشاره شده است که در تمام قبایل عرب قریش به پیش خداوند مقبول و محبوب است، چنان که در حدیثی آمده است که رسول خداﷺ فرمود: خداوند از همه فرزندان حضرت اسماعیل‌علیه‌السلام کنانه را و سپس از کنانه قریش و بعد از قریش بنی هاشم سپس از بنی هـاشم محمّدﷺ را برگزید[۱].

در حدیثی دیگر رسول خداﷺ فرموده است: همه‌ی مردم در خیر و شر تابع قریش هستند[۲]. علّت برگزیدن خداوند که در حـدیث اوّل بـیان گـردیده است غـالباً این است کـه قـبایل از مـلکات و اسـتعداد خـاصی برخوردارند، در زمان کفر و شرک و جـاهلیت هـم آنـها بـعضی اخـلاق و ملکات فوق العاده داشتند، استعداد قبول حق در آنها بسیار کامل بود، از اینجاست که صحابه‌ی کرام و اولیاءالله از قریش گذشته‌اند[۳].

﴿رِحْلَةَ ٱلشِّتَآءِ وَٱلصَّيْفِ﴾ این امـر مـعروف و مـعلوم است کـه مکّـه‌ی مکرّمه در چنان جایی آباد است که نه در آنجا نه مزرعه‌ای وجود دارد و نه باغ و میوه، که اهل مکّه از آنها استفاده نمایند، بنابر این، حـضرت خـلیل الله‌علیه‌السلام بانی بیت‌الله، هنگام آباد شدن مکّه به بارگاه خداوند چنین دعا فرمود: این شهر را جای امنی قرار بده، و به اهل مکّه از ثمرات رزق عطا بفرما، «**ارزق اهله من الثمرات**» که هر نوع میوه از بیرون آورده شود، «یجبیٰ الیه ثمرات کل شیء» بنابر این، مدار معیشت و زندگی اهل مکّه بر این بود که آنها به خاطر

---

۱ - البغوی عن واثله بن الاسقع.
۲ - رواه مسلم عن جابر، مظهری.
۳ - مظهری.

تجارت به مسافرت بروند و از آنجا ضروریات خود را بیاورند.

حضرت ابن عبّاس فرموده است: اهل مکّه در افلاس و مشقّت بزرگی قرار داشتند تا این که پدر بزرگ رسول خداﷺ هاشم، قریش را بر این وا داشت که بروند در ممالک دیگر تجارت کنند، سرزمین شام جای سردی بود، لذا در فصل تابستان به این طرف و یمن جای گرمی بود زمستان به آنجا سفر می‌کردند و با تجارت استفاده می‌کردند، و چون آنها به خاطر خادم بیت الله بودنشان در تمام عرب مقدّس و محترم به شمار می‌رفتند، از هر نوع خطر سفر و راه در امان قرار گرفته بودند، روش و طریقه‌ی هاشم که سردار مسلّم همه‌ی آنها بود، چنین بود که هر منفعت و سودی که از این تجارت به دست می‌آمد آن را در میان امیر و غریب قریش تقسیم می‌کرد تا جایی که مردمان نادار با ثروتمندان مساوی قرار می‌گرفتند.

سپس خداوند بر آنها احسان بیشتری فرمود که هر سال آنها را از زحمات دو سفر، چنین نجات داد که مناطق یمن متصل به مکّه «تباله» و «حرش» را چنان سرسبز و زرخیز درآورد که محصول آنجا در اثر مزید بر ضرورت، حمل شده در جده جهت فروش آورده می‌شد، و بدین شکل همه انواع نیازها در جده برآورده می‌شدند، اهل مکّه به جای این که به آن سفر طولانی بروند، در این سفر دو منزل راه به جده سفر کرده همه نیازهای خود را از آنجا تهیه می‌کردند. خداوند متعال در این آیه احسان و انعام خود بر اهل مکّه را ذکر فرمود:

﴿**فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَـٰذَا الْبَيْتِ**﴾ پس از ذکر انعامات، جهت ادای شکر آنها ضمن خطاب ویژه‌ای به قریش هدایت گردید که عبادت مالک این خانه را بجا آورید، در اینجا از جمع صفات خداوند صفت «**رب البیت**» به صورت ویژه از این جهت بیان گردید که همین خانه کعبه سرچشمه‌ی همه فضایل و برکات بود.

﴿الَّذِیٓ أَطْعَمَهُم مِّن جُوعٍ وَ ءَامَنَهُم مِّنْ خَوْفٍ﴾ در اینجا تمام آن نعمتهای بزرگ دنیا که برای خوش عیش بودن انسان لازمی هستند را برای قریش مکّه جمع آوری فرمود: ﴿أَطْعَمَهُم مِّن جُوعٍ﴾ شامل همه لوازم خورد و نوش است. ﴿وَ ءَامَنَهُم مِّنْ خَوْفٍ﴾ شامل مصونیت از دشمنان و راهزنان، و هم چنین شامل مأمون بودن از عذاب آخرت است.

فایده

ابن کثیر فرموده است: هر کسی که موافق به این آیه عبادت خدا را انجام دهد خداوند برای او وسایل امنیّت و بی‌خوف و خطر بودن در دنیا را فراهم می‌سازد، و هم چنین در آخرت، و هر کسی که از آن اعراض نماید، این هر دو نوع امنیت از او سلب می‌گردند، چنان که در جایی دیگر از قرآن آمده است: ﴿**ضرب الله مثلاً قریة کانت ءامنة مطمئنة یأتیها رزقها رغداً من کل مکان فکفرت بأنعم الله فأذاقها الله لباس الجوع و الخوف بما کانوا یصنعون**﴾[1] یعنی خداوند مثال یک روستایی را بیان فرمود که آن مأمون و محفوظ و از هر خطر مطمئن بود، رزق آن از هر طرف به وفور می‌آمد، سپس اهالی آن روستا به نعمتهای الهی کفران نمودند، پس خداوند آنان را در اثر عملکردشان به گرسنگی و ترس مبتلا فرمود.

فایده‌ی بزرگ

ابوالحسن قزوینی فرموده است که: هر کسی از دشمن یا مصیبتی خطر داشته باشد، خواندن ﴿لِإِیلَـٰفِ قُرَیْشٍ﴾ برای او، تامین دادن او محسوب می‌شود.

امام جزری نقل فرموده است که: این عمل آزمون شده و مجرب

---

۱ ـ نحل، ۱۱۲.

است. حضرت قاضی ثناءالله پس از نقل آن در تفسیر «مظهری» فرموده است که شیخ من حضرت میرزاجان جانان به من دستور فرموده است که به هنگام خوف و خطر این سوره را بخوانم، و فرموده است که: خواندن آن برای دفع هر مصیبت و بلا مجرب است، حضرت قاضی صاحب فرموده‌است که من بارها آن را آزموده‌ام.

تمت سورة القریش بحمدالله تعالیٰ

* * *

سورة الماعون

سورة الماعون مكية و هى سبع آية

سوره‌ماعون‌درمکّه‌نازل‌شده‌ودارای‌هفت‌آیه‌می‌باشد

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

شروع به نام خدای بی‌حد مهربان و بی‌نهایت رحیم

أَرَءَيْتَ ٱلَّذِى يُكَذِّبُ بِالدِّينِ ﴿۱﴾ فَذَٰلِكَ ٱلَّذِى يَدُعُّ ٱلْيَتِيمَ ﴿۲﴾

آیا ندیدی آن را که تکذیب نمود انصاف بودن را. پس این آن است که می‌راند یتیم را.

وَ لَايَحُضُّ عَلَىٰ طَعَامِ ٱلْمِسْكِينِ ﴿۳﴾ فَوَيْلٌ لِّلْمُصَلِّينَ ﴿۴﴾ ٱلَّذِينَ هُمْ عَن

و تأکید نمی‌کند بر غذای محتاج. پس ویرانی است برای آن نماز خوانان. آنان که از

صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ ﴿۵﴾ ٱلَّذِينَ هُمْ يُرَآءُونَ ﴿۶﴾ وَ يَمْنَعُونَ ٱلْمَاعُونَ ﴿۷﴾

نماز خود بی‌خبر هستند. آنان که نشان دهی می‌کنند. و نمی‌دهند چیز مورد استفاده را.

خلاصه‌ی تفسیر

آیا شما آن کسی را دیدید که روز جزا را تکذیب می‌نماید، پس (شما می‌خواهید حال او را بشنوید، پس بشنوید که) آن کسی است که یتیم را می‌راند، و به طعام دادن محتاج (دیگران را) ترغیب نمی‌کند، (او آنچنان سنگدلی است که خود او به فقیران که هیچ، دیگران را نیز بر این وادار نمی‌کند، پس وقتی تضییع حقوق بندگان چنین بد است، پس تضییع حق

خالق به طریق اولیٰ بدتر خواهد شد) پس (از این ثابت شد که) برای اینگونه نمازخوانان ویرانی بزرگی است که نماز خود را فراموش می‌کنند، (آن را ترک می‌کنند) پس کسانی که چنین هستند، (وقتی که نماز می‌خوانند پس) ریاکاری می‌کنند و اصلاً زکات نمی‌دهند؛ (زیرا برای زکات شرعاً لازم نیست که در جلو هر کس آن را ظاهر نموده بدهد، بنابر این، در صورت ندادن آن هم کسی نمی‌تواند اعتراض بکند، برخلاف نماز که آن با جماعت آشکارا ادا می‌گردد، اگر آن کاملاً ترک شود، پس نفاق بر همه کس روشن می‌گردد، لذا نماز را فقط به خاطر نشان دادن می‌خواند.)

معارف و مسایل

در این سوره از بعضی افعال زشت و قبیح کفّار و منافقین یادآوری شده، سپس بر آنها وعید جهنّم بیان شده است، اگر این افعال از مؤمنی صادر شود که تکذیب نمی‌کند، آن هم شرعاً زشت و گناه شدیدی است، امّا وعید یاد شده در حق او نیست، بنابراین، قبل از ذکر آن افعال و اعمال از آن کسی یاد آوری شده که منکر دین و قیامت است، و آن را تکذیب می‌کند، در این اشاره به این است که این اعمال که در آینده ذکر می‌گردند، از شأن یک مسلمان بسیار بعید می‌باشند، فقط یک کافر و منکر می‌تواند چنین اعمالی را انجام دهد، آن اعمال زشت که از آنها در اینجا یادآوری شده است از این قرار می‌باشد:

برخورد نامناسب با یتیم و توهین به آن، عدم اطعام محتاج و نیازمند باوجود توان آن، عدم ترغیب دیگران به آن، ریاکاری در نماز خواندن و عدم ادای زکات، همه‌ی این افعال در حد خود زشت و گناه شدید هستند، و هرگاه در اثر کفر و تکذیب این افعال صادر گردد، سرانجام آنها جهنّم دایمی خواهد شد، چنان که در این، به لفظ «ویل» بیان شده است:

﴿فَوَيْلٌ لِّلْمُصَلِّينَ ○ اَلَّذِينَ هُمْ عَن صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ ○ اَلَّذِينَ هُمْ يُرَآءُونَ﴾
این حال منافقین بیان گردید که برای اثبات ادّعای مسلمانی خویش نماز می‌خوانند امّا چون به فرضیت نماز عقیده‌ای ندارند، نه به اوقات آن پایبند هستند و نه به اصل آن، هرکجا که موقع نشان دادن باشد، نماز می‌خوانند و اگر نه آن را ترک می‌کنند، مفهوم «عن» در «**عن صلاتهم**» همین است، که از اصل نماز بی‌اعتنایی می‌نمایند، و این عادت منافقان است، و مقصود از آن سهو و نسیان نیست؛ زیرا هیچ مسلمان حتی رسول‌خداﷺ از آن مستثنیٰ نیست، و نمی‌تواند وعید ویل جهنّم برای آن بیاید، و اگر مقصودش این می‌بود، پس به جای «**عن صلاتهم فی صلاتهم**» می‌فرمود. و در چندین احادیث صحیح، وقوع سهو از آن‌حضرتﷺ به ثبوت رسیده است.

﴿وَ يَمْنَعُونَ اَلْمَاعُونَ﴾ در اصل، معنای لفظی «**ماعون**»، شیء قلیل و حقیر است، بنابر این ماعون به چنان چیزهایی گفته می‌شود که عادتاً مورد استفاده قرار می‌گیرند، و به یکدیگر به صورت عاریت داده می‌شوند، داد و ستد آنها با همدیگر تقاضای عمومی بنی نوع انسان است، مانند تیشه و تبر و ظروف پخت و پز، که خواستن آنها به هنگام نیاز از همسایگان عیبی به حساب نمی‌آید، و اگر کسی از دادن چنین چیزی خودداری نماید بدترین بخیل به شمار می‌آید، ولی مراد از لفظ «ماعون» در آیه زکات می‌باشد، و به زکات ماعون از این جهت گفته شده است که آنْ از نظر مقدار بسیار کم یعنی فقط یک چهلم می‌باشد.

حضرت علی، ابن‌عمر، حسن‌بصری، قتاده، ضحاک و غیره، جمهور مفسّرین ماعون را در این آیه به زکات تفسیر کرده‌اند[1].

عذاب ویل جهنّم که بر ندادنْ آن ذکر شده است، آنْ می‌توان بر ترک فرض مترتّب گردد، اگر چه دادن اشیای مستعمل به یکدیگر ثواب بزرگ و

---

۱ - مظهری.

از نظر مروّت و احسان لازمی است، ولی فرض و واجب نیست که به خودداری از آن وعید عذاب جهنّم ذکر گردد، و آنچه در پاره‌ای روایات حدیث در اینجا ماعون به اشیای مستعمل و ظروف منزل که در دادن آنها چندان خرجی نمی‌باشد، تفسیر شده است، منظور بیان خسّت بی‌نهایت آنهاست، یعنی ایشان کجا زکات می‌دهند، اینها دارند در دادن اشیای مستعمل که به دادن آنها هیچ خرجی پیش نمی‌آید بخیلی می‌ورزند، پس وعید تنها بر خودداری از دادن اینگونه چیزهانیست، بلکه بر عدم ادای زکات و همراه با آن بیشتر بر شدّت بخل آنهاست، والله اعلم.

تمت سورة الماعون بحمدالله تعالیٰ

* * *

سورة الکوثر

سورة الکوثر مکیة و هی ثلث آیة
سوره کوثر در مکّه نازل شده و دارای سه آیه می‌باشد

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ
شروع به نام خدای بی‌حد مهربان و بی‌نهایت رحیم

إِنَّآ أَعْطَيْنَـٰكَ ٱلْكَوْثَرَ ﴿۱﴾ فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَٱنْحَرْ ﴿۲﴾
بدون شک که ما دادیم به تو کوثر را. پس نماز بخوان به پیش ربّ خود و قربانی بکن.

إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ ٱلْأَبْتَرُ ﴿۳﴾
بدون شک دشمن تو دم بریده است.

خلاصه‌ی تفسیر

بی‌شک ما دادیم به تو کوثر (نام حوضی است در بهشت، و نیز شامل هر خیر کثیر است هم چنان که این شامل هر خیر و خوبی دنیا و آخرت است شامل بقا و ترقی دین اسلام در دنیا، و درجات عالیه بهشت در آخرت است) پس (در سپاس از این نعمتها) شما نماز پروردگار خویش را بجا آورید (زیرا در سپاس از بزرگترین نعمت بزرگترین عبادت لازم است، و آن نماز است) و (جهت تکمیل شکر همراه با عبادت بدنی عبادت مالی نیز به

نام او انجام دهید یعنی) قربانی بکنید (هم چنان که در جاهای دیگر همراه با نماز زکات ذکر شده است، شاید ذکر قربانی در اینجا به جای زکات به این خاطر باشد که در قربانی علاوه بر این‌که عبادت مالی است، مخالفت عملی رسم مشرکانه مشرکین است؛ زیرا مشرکان به نام بتها قربانی می‌کردند، سپس بعضی از مشرکان هنگام فوت پسر آن‌حضرتﷺ قاسم که در کودکی درگذشته بود، به آن‌حضرتﷺ طعنه زدند که او مقطوع النّسل است، لذا سلسله دین او نیز به پایان خواهد رسید، این پاسخ به آن طعنه است که شما به فضل خداوند بی‌نام و نشان نیستید، بلکه) یقیناً دشمن شما بی‌نام و نشان است، (گرچه به ظاهر نسل او در دنیا ادامه یابد یا خیر، ولی ذکر خیر او در دنیا باقی نخواهد ماند، برخلاف شما که امّت شما و یاد نام نیک شما با محبّت و اعتقاد باقی خواهد ماند، و لفظ کوثر شامل همه‌ی این نعمتهاست، و اگر نسل شما به صورت سلسله پسران باقی نماند اشکالی نیست؛ زیرا آنچه هدف از بقای نسل است، شما به آن نایل هستید، حتی گذشته از دنیا در آخرت هم شما از آن برخوردار هستید، و دشمن شما از آن محروم است.)

معارف و مسایل با شان نزول

ابن ابی حاتم از سدّی و بیهقی از محمد بن علی بن حسین در «دلایل النبوه» نقل نموده‌اند که اگر پسران کسی فوت کنند، عرب به او «ابتر» می‌گویند یعنی «مقطوع النسل» هنگامی که پسر آن‌حضرتﷺ قاسم یا ابراهیم در کودکی رحلت نمودند، کفّار مکّه به آن‌حضرتﷺ ابتر گفته طعنه می‌زدند، در ردیف طعنه زنان نام عاص بن وائل به طور ویژه ذکر شده است، که هرگاه در جلسه‌ی او از رسول خداﷺ ذکری می‌شد، او می‌گفت: رهایش کنید او قابل توجّه نیست؛ زیرا او «ابتر» (مقطوع النّسل) است، هرگاه او

فوت نماید، کسی از او نامی نخواهد برد، بر این، سوره‌ی «کوثر» نازل گردید[۱].

در بعضی روایات آمده است که کعب بن‌اشرف یهودی یک بار به مکّه آمد، قریش مکّه پیش او آمدند و گفتند که شما این جوان را ندیده‌اید که می‌گوید: او از همه‌ی ما (به اعتبار دین) بهتر است، در صورتی که ما داریم به حاجیان خدمت می‌کنیم، بیت الله را نگهداری می‌نماییم و به مردم آب می‌دهیم، کعب با شنیدن آن گفت که خیر، شما از او بهتر هستید، بر این، سوره‌ی «کوثر» نازل گردید[۲].

خلاصه این‌که کفار مکّه که به آن‌حضرتﷺ در اثر باقی نماندن پسران او به او طعنه می‌زدند، که او «ابتر» است یا به صورتی دیگر در شأن او گستاخی می‌کردند، در پاسخ به آنها سوره‌ی «کوثر» نازل گردید، که در آن نسبت به طعنه‌ی آنها پاسخ داده شده است، که تنها با نبودن پسر به او مقطوع النّسل و یا منقطع الذکر گفتن ناآگاهی از حقایق است، نسل نسبی آن‌حضرتﷺ انشاءالله تا قیامت باقی خواهد ماند، اگر چه در فرزندان دختر باشد، و نسل معنوی نیز باقی خواهد ماند، یعنی مسلمانانی که بر آن‌حضرتﷺ ایمان آورده‌اند که در حقیقت فرزندان معنوی ایشان هستند، آنقدر زیاد می‌باشند که از امّتهای همه‌ی انبیای گذشته بیشتر خواهند شد، و نیز در این سوره مقبولیت و مکرّم و معظّم بودن آن‌حضرتﷺ هم ذکر شده است که رد قول کعب بن اشرف یهودی است، همه این مطالب در آیه سوم از سوره آمده‌اند.

﴿**إِنَّآ أَعۡطَيۡنَٰكَ ٱلۡكَوۡثَرَ**﴾ امام بخاری در باره‌ی تفسیر آن از حضرت ابن عبّاس روایت فرموده است که «کوثر» عبارت است از آن خیر کثیری که

---

۱ - رواه البغوی ابن کثیر و مظهری.

۲ - ذکره ابن کثیر عن البزار باسناد صحیح و قد رواه مسلم قاله مظهری.



خداوند آن را به رسول خودﷺ عنایت فرموده است، کسی از شاگرد خاص ابن عبّاس «سعید بن جبیر» پرسید که بعضی می‌گویند که کوثر نام نهری در بهشت است، سعید بن جبیر در پاسخ فرمود: که قول ابن عبّاس با آن منافاتی ندارد؛ زیرا خیر کثیر شامل نهر جنّت نیز می‌باشد، بنابر این، امام التفسیر مجاهد در تفسیر «کوثر» فرموده است که کوثر عبارت از خیر کثیر دنیا و آخرت است، و آن شامل نهر ویژه بهشت نیز می‌باشد.

حوض کوثر

بخاری، مسلم، ابوداوود و نسائی از حضرت انس روایت نموده‌اند و عبارت مسلم به قرار زیر است:

«بینا رسول اللهﷺ بین اظهرنا فی المسجد اذا غفی اغفاءةً ثم رفع رأسه متبسّما، قلنا ما اضحکك یا رسول الله قال لقد انزلت علیّ ءَانفاً سورة فقرأ بسم الله الرحمن الرحیم إِنَّآ أَعْطَيْنَـٰكَ ٱلْكَوْثَرَ الخ ثم قال اتدرون ماالکوثر قلنا الله و رسوله اعلم قال فانّه نهرٌ و عدنیه ربّی عزوجل علیه خیر کثیر و هو حوض ترد علیه امتی یوم القیامة ءَانیته عدد نجوم فی السّماء فیختلج العبد منهم فاقول ربّ انّه من امّتی فیقول انّك لا تدری ما احدث بعدك.»

روزی رسول خداﷺ در میان ما در مسجد قرار داشتند که ناگهان کیفیتی شبیه به خواب یا بیهوشی بر آن‌حضرتﷺ پدید آمد، سپس در حال تبسّم سر مبارک را برداشت، ما پرسیدیم که یا رسول الله سبب تبسّم شما چه چیزی بود؟ فرمود اکنون بر من سوره‌ای نازل شد، سپس **بسم الله الرحمن الرحیم**، ﴿**إِنَّآ أَعْطَيْنَـٰكَ ٱلْكَوْثَرَ**﴾ را تا آخر تلاوت فرمود، و پرسید آیا می‌دانید کوثر چیست؟ ما عرض نمودیم که خدا و رسول او بهتر می‌دانند، فرمود: آن نهری است در جنّت که خداوند آن را به من وعده داده است، و در آن خیر کثیر وجود دارد، و آن حوضی است که امّت من در روز قیامت بر آن وارد می‌شوند، ظروف آبخوری آن در اندازه ستارهای آسمان می‌باشند، در

آن هنگام فرشتگان بعضی را از حوض می‌رانند، من می‌گویم پروردگارا اینها از امّت من هستند، خداوند می‌فرماید شما نمی‌دانید که آنها پشت سر شما چه دین جدیدی اختیار کردند، ابن‌کثیر بعد از نقل این روایات مزید بر آن نوشته است:

«و قد ورد فی صفة الحوض یوم القیامة انه یشخب فیه میزابان من السماء من نهر الکوثر و ان ءَانیته عدد نجوم السماء.»

در باره‌ی صفت حوض در روایات حدیث آمده است که دو ناودان از نهر کوثر در آن می‌ریزند، و آن حوض را پر می‌کنند و بدون شک که تعداد ظروف آن به تعداد ستارهای آسمان می‌باشد.

از این حدیث سبب نزول سوره‌ی «کوثر» معلوم گردید، و نیز تفسیر لفظ کوثر به خیر کثیر و این‌که آن خیر کثیر شامل حوض کوثر است و امّت محمّدی در روز قیامت از آن سیراب می‌شود، نیز معلوم گردد، که اصل نهر کوثر در جنّت است و این حوض کوثر در میدان حشر می‌باشد و آن به وسیله‌ی دو ناودان از نهر کوثر پر می‌شود.

از این حدیث بین آن روایات تطبیقی می‌باشد که آمده بود که ورود امّت محمّدی بر حوض کوثر قبل از دخول جنّت می‌باشد، و آنچه در این حدیث آمده است که عدّه‌ای از حوض کوثر رانده می‌شوند، کسانی هستند که از اسلام مرتد شوند و یا اصلاً به اسلام مشرّف نشده بودند، امّا به صورت منافقی اظهار اسلام می‌کردند و پس از آن‌حضرتﷺ، نفاق آنها ظاهر گشت، والله اعلم.

در احادیث صحیح چنان اوصافی از حوض کوثر، از قبیل پاکیزگی و شیرینی آب آن، و آراسته شدن اطراف آن به جواهرات ذکر شده است که نمی‌توان آن را به چیزی از دنیا مقایسه نمود.

اگر نزول این سوره در پاسخ به طعنه‌های کفّار آمده است چنان که قبلاً

ذکر گردید که در اثر رحلت نمودن پسران آن‌حضرتﷺ گفته بودند که آن‌حضرتﷺ ابتر یعنی مقطوع النّسل شده است لذا نهضت او چند روزی است سپس کسی نام او را نخواهد گرفت، در این سوره ذکر اعطای کوثر که شامل حوض کوثر هم هست، رد کاملی به طعنه آنهاست، که نسل و نسب او تنها این نیست که تا عمر دنیا ادامه داشته باشد، بلکه رشته‌ی فرزندان معنوی او در میدان محشر نیز مشاهده خواهند شد، و تعداد آنها از تمام امّتهای گذشته بیشتر خواهد بود، و اعزاز و اکرام آنها نیز از همه بیشتر می‌باشد.

﴿فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ﴾ **«انحر»** از نحر مشتق است که به قربانی شتر، نحر گفته می‌شود، و طریقه مسنون آن این‌که دست و پا بسته با زدن نیزه یا کارد در حلقوم، خونش ریخته شود، هم چنان که طریقه‌ی سنّت در باره‌ی گاو و گوسفند ذبح است، یعنی حیوان خوابانده از حلقوم گردنش بریده می‌شود، چون در میان عربها عموماً شتر قربانی کرده می‌شد، بنابر این، برای قربانی لفظ «انحر» به کار رفت، بسا اوقات لفظ نحر مطلقاً به معنای قربانی به کار می‌رود.

در نخستین آیه این برای رد نمودن زعم باطل کفّار به رسول خداﷺ بشارت اعطای کوثر یعنی خیر دنیا و آخرت آنهم در حد کثیر داده شد، سپس به صورت ادای شکر به آن‌حضرتﷺ دو رهنمایی گردید: یکی به نماز، دوم به قربانی؛ زیرا نماز از تمام عبادات بدنی بالاترین عبادت و قربانی در عبادات مالی از ویژگی و اهمّیّت خاصّی برخوردار است، که قربانی به نام خدا علیه شعار بت پرستی، جهادی می‌باشد؛ زیرا قربانی آنها برای بتها انجام می‌گرفت، بنابر این، در آیه‌ی دیگر قرآن همراه با نماز ذکر از قربانی آمده است، چنان که می‌فرماید: **﴿إِنَّ صَلَاتِي وَ نُسُكِي وَ مَحْيَايَ وَ مَمَاتِي لِلّٰهِ رَبِّ**

﴿الْعَـٰلَمِينَ﴾[1].

آمدن «انحر» به معنای قربانی از حضرت ابن عبّاس، عطاء، مجاهد، حسن بصری و غیره با روایات مستند ثابت است، آنچه بعضی معنای «وانحر» را به بستن دست بر سینه در نماز به بعضی ائمّه تفسیر منسوب کرده است، ابن کثیر فرموده است که این روایت منکر (غیر معتبر) است.

﴿إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ﴾ «شانئی» به معنای کینه توز و عیبگو است، این ایه در حقّ آن دسته از کفّار نازل شد که به رسول خداﷺ طعنه می‌زدند که او مقطوع النّسل است، در بیشتر روایات مصداق آن عاص بن وائل و در بعضی عقبه و در بعضی کعب بن اشرف ذکر شده است، خداوند متعال به رسول خداﷺ کوثر یعنی خیر کثیر عطا نمود که آن شامل اولاد نیز می‌باشد، کثرت اولاد برای آن‌حضرتﷺ از این جهت که فرزندان نسبی ایشان کم نیستند هم درست است، و چون پیامبرﷺ پدر کل امّت است، و تمام افراد امت فرزندان معنوی او می‌باشند، و امّت آن‌حضرتﷺ از تمام امّتهای انبیای گذشته بیشتر هستند نیز درست است، پس از یک طرف سخن دشمنان به خاک مالیده شد، و از طرف دیگر به طعنه زنندگان که آن‌حضرتﷺ را ابتر می‌گفتند اعلام گردید که آنها ابتر هستند.

عبرت

اکنون قدری بیندیشید که خداوند ذکر آن‌حضرتﷺ را چگونه بالا برد که از زمان آن‌حضرتﷺ گرفته تا امروز بر همه ارتفاعات جهان همراه با نام خداوند نام آن‌حضرتﷺ در پنج وقت گرفته می‌شود، و در آخرت آن حضرت به شرف مقام محمود جهت شفاعت کبریٰ، نایل می‌آید، و برعکس اگر از تاریخ دنیا بپرسیم که فرزندان عاص بن وایل، عقبه و کعب

۱ـ انعام، ۱۶۲.

اشرف کجا هستد و خانواده‌ی آنها کجاست؟ و نام خود آنها در روایات اسلامی تحت تفسیر آیات محفوظ مانده است و الّا در دنیا کسی نیست که نام آنها را به زبان ببرد.

فاعتبروا یا اولی الابصار

تمت سورة الکوثر بحمدالله تعالیٰ

* * *

سورة الکـٰفرون

سـورة الکـٰفـرون مکیـة و هـی سـت آیـة

سوره کافرون در مکّه نازل شده و دارای شش آیه می‌باشد

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

شروع به نام خدای بی‌حد مهربان و بی‌نهایت رحیم

قُلْ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلْكَـٰفِرُونَ ﴿۱﴾ لَآ أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ ﴿۲﴾ وَ لَآ أَنتُمْ عَـٰبِدُونَ

تو بگو ای منکران. من نمی‌پرستم کسی را که شما می‌پرستید. و نه شما می‌پرستید

مَآ أَعْبُدُ ﴿۳﴾ وَ لَآ أَنَا عَابِدٌ مَّا عَبَدْتُّمْ ﴿۴﴾ وَ لَآ أَنتُمْ

کسی را که من می‌پرستم. و نه من پرستنده‌ی کسی هستم که شما می‌پرستید. و نه شما

عَـٰبِدُونَ مَآ أَعْبُدُ ﴿۵﴾ لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِىَ دِينِ ﴿۶﴾

پرستنده کسی هستید که من می‌پرستم. برای شماست راه شما و برای من است راه من.

خلاصه‌ی تفسیر

شما (به کفّار) بگویید که ای کافران (راه من و راه شما نمی‌تواند یکی باشد) و نه (اکنون) من معبودان شما را می‌پرستم، و نه شما معبود مرا می‌پرستید و نه (در آینده) من معبودان شما را می‌پرستم و نه شما معبود مرا می‌پرستید (مقصود به نظر بنده این است که من با وجود این‌که موحّد هستم نمی‌توانم شرک بورزم، نه اکنون و نه آینده، و شما هم با وجود مشرک

بودن‌تان نمی‌توانید موحّد باشید، نه اکنون و نه در آینده، یعنی توحید و شرک نمی‌توانند با هم جمع بشوند) به شما عوض شما می‌رسد و به من عوض من می‌رسد، (دراینجا وعید شرک به گوش آنها رسانیده شد.)

معارف و مسایل

فضایل و خواص سوره

حضرت عایشه‌ی صدّیقه ـ رضی الله عنها ـ می‌فرماید، که رسول‌خداﷺ فرمود: برای خواندن در دو رکعت سنّتهای فجر دو بهترین سوره هست: سوره‌ی کافرون و سوره‌ی اخلاص[۱].

در تفسیر «ابن‌کثیر» از چندین صحابه منقول است که آنان از رسول‌خداﷺ شنیده‌اند که این دو سوره را در سنّتهای صبح و سنّتهای مغرب خوانده است، بعضی از صحابه در محضر آن‌حضرتﷺ عرض نموده‌اند که به ما دعایی نشان دهید، تا قبل از خفتن آن را بخوانیم، آن‌حضرتﷺ فرمود: ﴿قُلْ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلْكَـٰفِرُونَ﴾ را بخوانید؛ زیرا این برائت از شرک است.[۲].

حضرت جبیر بن مطعم می‌فرماید که رسول خداﷺ به من فرمود: آیا تو می‌خواهی که وقتی به سفر بروی تو از همه رفیقان خوشحال‌تر باشی، و پیروز بشوی و وسایل تو از همه بیشتر باشند، او عرض نمود که بدون شک من هم چنین می‌خواهم، آن‌حضرتﷺ فرمود: پنج سوره‌ی آخر قرآن ﴿قُلْ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلْكَـٰفِرُونَ﴾ تا آخر قرآن را، بخوان و هر سوره را با «بسم الله» شروع کن و بر بسم الله آنها را به پایان برسان، حضرت جبیر می‌فرمود که تا آن زمان وضع من چنین بود که در سفر در برابر رفقای دیگر قلیل الزاد و خسته حال می‌بودم، از روزی که بر این تعلیم رسول‌خداﷺ عمل نمودم، وضع من از

---

۱ - رواه ابن هشام، مظهری.
۲ - رواه الترمذی و ابو داوود.

همه بهتر شد[۱].

از حضرت علی روایت است که کژدمی رسول خداﷺ را گزید، آن‌حضرتﷺ آب و نمک خواست و آب را بر جای گزیدن می‌مالید و سوره‌های ﴿قُلْ يَـٰأَيُّهَا ٱلْكَـٰفِرُونَ، قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ ٱلْفَلَقِ و قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ ٱلنَّاسِ﴾ را می‌خواند[۲].

شأن نزول

ابن اسحٰق از ابن عبّاس چنین روایت نموده است که ولید بن مغیره، عاص بن وائل، اسود بن عبدالمطلب و امیه بن خلف در محضر رسول‌خداﷺ حاضر شدند و گفتند: بیا که ما و شما با هم صلح و آشتی می‌کنیم که تا مدّت یکسال شما معبودان ما را بپرستید، سپس تا یک سال دیگر ما معبود تو را می‌پرستیم[۳].

طبرانی از حضرت ابن عبّاس چنین روایت نموده است که: کفّار مکّه نخست جهت صلح با همدیگر در محضر رسول خداﷺ پیشنهاد دادند، که ما آنقدر مال به تو می‌دهیم که تو از همه‌ی ما بیشتر ثروت داشته باشی، و با هر زنی که شما بخواهید تو را به او ازدواج می‌دهیم، شما فقط یک کار بکنید، که به معبودان ما بد نگویید، و اگر شما این را قبول ندارید، پس چنین بکنید که تا یکسال ما معبود تو را می‌پرستیم و یک سال شما معبودن ما را بپرسیتد[۴].

ابوصالح ازحضرت ابن عبّاس چنین روایت می‌کند: کفّار مکّه جهت آشتی با هم چنین پیشنهاد دادند که شما فقط بر بعضی از بتهای ما دست بمالید، ما شما را تصدیق خواهیم نمود، بر این حضرت جبرئیل با سوره‌ی ﴿قُلْ يَـٰأَيُّهَا ٱلْكَـٰفِرُونَ﴾ نازل گردید، که در آن اعلام برائت از اعمال کفّار و

---

۱ - مظهری به حواله ابویعلیٰ.
۲ - مظهری.
۳ - قرطبی.
۴ - مظهری.

دستور به عبادت خالص برای خداست، در میان وقایع متعدّدی که در شأن نزول بیان گردید، هیچگونه تضادی نیست، امکان دارد همه‌ی این وقایع پیش بیایند، و در پاسخ به همه آنها این سوره نازل گردد، و از این‌گونه صلح باز دارد.

﴿لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ﴾ در این سوره این چند کلمه به صورت تکرار ذکر شده است، برای رفع این تکرار یک تفسیر همان است که «بخاری» از بسیاری مفسّرین آن را نقل نموده است که دو کلمه یک بار برای زمان حال و بار دوم برای زمان مستقبل به کار رفته‌اند، لذا هیچگونه تکراری نیست، مقصود این‌که نه بالفعل چنین چیزی می‌باشد، که من معبودان شما را بپرستم و نه شما معبود مرا می‌پرستید، و نه آینده می‌تواند چنین باشد، که من باوجود پایبند بودنم بر توحید و شما با پایبند بودن‌تان بر شرک معبودهای یکدیگر را عبادت کنیم، چنان که قبلاً در خلاصه‌ی تفسیر آمد.

اما امام «بخاری» در ﴿لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ﴾ دین را به معنای مذهب اسلام و کفر تفسیر کرده است، و مطلب آن را چنین بیان فرموده است که صورت پیشنهادی صلح قابل قبول نیست، من بر دین خودم استوار هستم و شما نیز بر دین خودتان مصرّ هستید، پس شما بدانید و آن، وبال آن به شما خواهد رسید، و در تفسیر «بیان القرآن» دین به معنای جزا قرار داده شده است، تفسیر دوم آن است که آن را ابن کثیر اختیار نموده است، که حرف «ما» در لغت عرب هم چنان که به معنای اسم موصول الذی می‌آید، هم چنین گاهی به معنای مصدری می‌آید، پس در این صورت بر هر فعل که داخل شود آن را به معنای مصدر در می‌آورد، پس در این سوره حرف «ما» در اوّلین جای اسم موصول به معنای الذی است، و در جای دوم مصدری است، شرح آن به قرار ذیل است:

در نخستین جمله ﴿لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ ○ وَ لَا أَنتُمْ عَـٰبِدُونَ مَا أَعْبُدُ﴾

معنایش چنین است که معبودانی را که شما می‌پرستید من آنها را نمی‌پرستم و معبودی که من او را می‌پرستم، شما او را نمی‌پرستید، و در جمله‌ی دوم ﴿وَ لَآ أَنَا عَابِدٌ مَّا عَبَدْتُّمْ ○ وَ لَآ أَنتُمْ عَـٰبِدُونَ مَآ أَعْبُدُ﴾ حرف «ما» مصدری است، و معنای آن چنین است، «**لا أنا عابد عبادتکم و لا أنتم عابدون عبادتی**» یعنی طریقه‌ی عبادت من و شما یکی نیست، بلکه هر یکی جداست، من به طریقه‌ی شما نمی‌توانم عبادت بکنم و نه شما می‌توانید به طریقه‌ی من عبادت کنید، پس بدین شکل در جمله‌ی اوّل اختلاف معبودان وجود دارد و در جمله‌ی دوم اختلاف روش و طریقه‌ی عبادت بیان شده است.

خلاصه این که نه در معبود من و شما شراکتی هست و نه در روش عبادت اشتراک وجود دارد، و بدین شکل تکرار برطرف شد، طریقه‌ی عبادت رسول‌خدا ﷺ و مسلمانان همان است که به وسیله‌ی وحی به آن‌حضرت ﷺ نشان داده شده است، و طریقه‌ی مشرکین امر خود ساخته‌ای است.

ابن‌کثیر این تفسیر را ترجیح داده فرموده است: مفهوم کلمه‌ی اسلام «**لا اله الا الله محمد رسول الله**» چنین بر می‌آید که غیر از خداوند معبودی دیگر وجود ندارد، و طریقه‌ی عبادت همان است که توسط محمّد رسول‌الله ﷺ به ما رسیده است.

﴿لَکُمْ دِینُکُمْ وَلِیَ دِینِ﴾ ابن‌کثیر در تفسیر این، فرموده است که این جمله آن چنان است که در جای دیگر از قرآن آمده است: ﴿فَإِنْ کَذَّبُوکَ فَقُلْ لِی عَمَلِی و لَکُمْ عَمَلکم﴾[1]، و در جایی دیگر آمده است: ﴿لَنَا أَعْمَـٰلُنَا وَ لَکُمْ أَعْمَـٰلکم﴾[2]، خلاصه این که: ابن‌کثیر لفظ دین را به معنای اعمال دین قرار داده است، پس منظور از آن همان می‌باشد که در «بیان القران» بیان گردیده است، که هر یکی به سزا و جزای عمل خود خواهد رسید.

۱ - یونس، ۴۱.
۲ - بقره، ۱۳۹.



بعضی از مفسّرین در اینجا تفسیر سومی را اختیار نموده‌اند که حرف «ما» در هر دو جا موصوله است، فرق حال و استقبال هم نیست، بلکه این دو جمله فی‌الواقع به صورت تکرار آورده شده‌اند، امّا هر تکرار بد نیست، در بسیاری جاهها تکرار عین مقتضای بلاغت می‌باشد، چنانکه در ﴿**فَإِنَّ مَعَ اَلْعُسْرِ يُسْراً ○ اِنَّ مَعَ اَلْعُسْرِ يُسْراً**﴾[1] آمده است، منظور از تکرار در اینجا یکی تأکید مضمون است، و دوم رد بر پیشنهاد صلح از جانب کفّار است، چون این پیشنهاد از طرف آنها چندین بار داده شده بود، پس در جملات متعدّد رد گردید.

معاهده‌ی صلح با کفار در بعضی صورت جایز و در بعضی ناجایز است

چندین صورت پیشنهاد صلح از طرف کفّار در سوره‌ی «کافرون» رد گردید، و از آن اعلام برائت شد، امّا در خود قرآن آمده است که: ﴿**فإن جنحوا للسّلم فاجنح لها**﴾[2] یعنی اگر کفّار به صلح تمایل نشان دهند، شما هم تمایل نشان دهید، (معاهده‌ی صلح برقرار کنید) هنگامی که رسول خداﷺ هجرت نموده وارد مدینه شد معاهده‌ی ایشان با یهود مدینه معروف و مشهور است. بنابر این، بعضی از مفسّرین سوره‌ی «کافرون» را منسوخ گفته‌اند، بالاترین دلیل نسخ آیه ﴿**لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ**﴾ را قرار داده‌اند؛ زیرا به ظاهر این آیه منافی با احکام جهاد است، ولی صحیح این است که در اینجا منظور از «**لَكُمْ دِينُكُمْ**» این نیست که کفّار به کفر ورزیدن مجاز می‌باشند، یا این تضمین برای برقراری کفر آنهاست، بلکه حاصل آن همان است که در ﴿**لنا اعمالنا و لكم اعمالكم**﴾[3] گذشت، و هدف از آن این بود که آنچه می‌کنید نتیجه‌اش را می‌بینید، لذا راجح و صحیح نزد جمهور

۱- انشراح، ۵ ـ ۶. ۲ ـ انفال، ۶۱.
۳- بقره، ۱۳۹.

این است که این سوره منسوخ نیست، آنگونه صلح که سبب نزول سوره‌ی «کافرون» بود هم چنان که در آن زمان حرام بود، اکنون نیز حرام است، و آنچه در این آیه مجاز قرار گرفت و عملاً از معاهده‌ی رسول خداﷺ با یهود نمایان شده هم چنانکه در آن زمان مجاز بود اکنون هم مجاز می‌باشد، مهم فقط موقع و محل صلح و مشاهده‌ی شرایط آن است، که رسول خداﷺ شخصاً آن را در حدیثی چنین بیان فرموده است، که همراه با اجازه معاهده با کفّار استثنایی وجود دارد که: **«الا صلحاً احلّ حراماً او حرّم حلالاً»** یعنی هر صلح و آشتی جایز است مگر آن که در آن حرام خداوندی حلال و حلال خداوندی حرام قرار داده شود.

اکنون بیندیشید، صورتهای صلحی که کفّار مکّه پیشنهاد کرده بودند، در همه‌ی آنها حداقل التباس در حدود کفر و اسلام یقینی بود، و در بعضی صورتها برخلاف اصول اسلام ارتکاب به شرک لازم بود، سوره‌ی کافرون از اینگونه صلح اعلام برائت نمود، و صلحی که در جایی به آن اجازه داده شد،و عملاً با معاهده یهود نمایان گشته است، در آن چنین چیزی نیست که آن برخلاف اصول اسلام باشد، یا در حدود کفر و اسلام التباسی پدید آید، هیچ مذهبی بالاتر از اسلام به رواداری، حسن سلوک، صلح و سازش دعوت نمی‌کند، امّا صلح در حقوق خود انسانها می‌باشد، در باره‌ی قانون الهی و اصول دین مجالی برای هیچگونه صلح و سازشی وجود ندارد، والله اعلم.

تمت سورة الکافرون بحمد الله تعالیٰ

* * *

سورة النصر

سـورة النصـر مكيـة و هـي ثلـث آيـة
سوره نصر در مکّه نازل شده و دارای سه آیه می‌باشد

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ
شروع به نام خدای بی‌حد مهربان و بی‌نهایت رحیم

إِذَا جَآءَ نَصْرُ اللهِ وَالْفَتْحُ ﴿۱﴾ وَ رَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِى دِينِ اللهِ
وقتی که برسد مدد خدا و گشایش. و ببینی تو مردم را که داخل می‌شوند در دین خدا

أَفْوَاجاً ﴿۲﴾ فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّاباً ﴿۳﴾
گروه گروه. پس به پاکی یاد کن خوبیهای پروردگارت را و آمرزش بخواه، بی‌شک او عفوکننده است.

خلاصه‌ی تفسیر

(ای محمّد) وقتی مدد خدا و فتح (مکّه با آثار خود) برسند و (آثار مترتّب بر آن فتح، از این قرار هستند که) تو می‌بینی مردم را که گروه گروه در دین خدا (اسلام) داخل می‌شوند، پس (آن وقت بدان که هدف از بقای شما در دنیا و بعثت شما، که به خاطر تکمیل دین بود، به پایان رسیده است، اکنون سفر آخرت نزدیک شده است، پس برای آن آماده باش، و) برای پروردگارت تسبیح و تحمید انجام بده، و از او آمرزش بخواه (از اموری که برخلاف انجام گرفته است (آمرزش بخواه) او بسیار توبه پذیر است.

معارف و مسایل

این سوره به اجماع، مدنی است و نام آن سورة التودیع هم هست، تودیع به معنای خداحافظی است، چون در این سوره اشاره‌ای به نزدیک شدن وفات رسول خدا ﷺ هست، به آن سورة التودیع گفته شده است.

آخرین سوره و آخرین آیات قرآن

در صحیح «مسلم» از حضرت ابن عبّاس منقول است سوره‌ی «نصر» آخرین سوره‌ی قرآن است[1]. مقصود این‌که بعد از آن سوره‌ی کاملی دیگر نازل نشده است، نزول بعضی آیات در بعضی روایات که بعد از این بیان شده، با این منافاتی ندارد، هم چنان که سوره‌ی فاتحه نخستین سوره از همه‌ی قرآن به این معناست که سوره‌ای کاملی قبل از فاتحه نازل نشده است، و نزول چند آیه از سوره‌های «اقرأ، مدثر» و غیره قبل از فاتحه با آن منافی نیست.

حضرت ابن عمر فرموده است که این سوره در حجة الوداع نازل شده است، و پس از آن آیه‌ی: ﴿**اَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ**﴾[2]، نازل گردید، و پس از نزول اینها رسول خدا ﷺ فقط هشتاد روز در دنیا ماندند (و پس از هشتاد روز وفات کردند) و پس از آن دو تا آیه کلاله نازل گردید، که پس از آن فقط پنجاه روز از عمر آن حضرت ﷺ مانده بود، سپس آیه‌ی: ﴿**لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنفُسِكُم عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ**﴾[3] نازل شد، و پس از آن از عمر رسول خدا ﷺ فقط سی و پنج روز باقی بود، از آن به بعد آیه‌ی: ﴿**اَتَّقُوا يَوماً تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللهِ**﴾[4] نازل گشت که پس از آن رسول خدا ﷺ در بیست و

---

۱ - قرطبی.
۲ - مائده، ۳.
۳ - توبه، ۱۲۸.
۴ - بقره، ۲۸۱.

یکمین روز و مطابق روایت مقاتل هفتمین روز وفات نمودند[۱].

همه بر این اتّفاق دارند که مراد از فتح در آیه‌ی ﴿**إِذَا جَآءَ نَصْرُ ٱللَّهِ وَٱلْفَتْحُ**﴾ فتح مکّه است، البتّه در این اختلاف دارند که آیا این سوره قبل از فتح مکّه نازل شده است یا بعد از آن، از لفظ «**إِذَا جَآءَ**» به ظاهر معلوم می‌شود که قبل از فتح مکّه نازل شده است. و در «روح المعانی» به حواله‌ی «بحرالمحیط» روایتی موافق با این آمده است که نزول این سوره بعد از برگشت از غزوه‌ی خیبر بیان شده است، و فتح خیبر قبل از فتح مکّه، معروف و مشهور است.

در تفسیر «روح المعانی» به سند عبد بن حمید از حضرت قتاده منقول است که رسول خداﷺ بعد از نزول این سوره تا دو سال زنده ماند، حاصل این روایت نیز این است که این سوره قبل از فتح مکّه نازل شده است؛ زیرا از فتح مکّه تا وفات آن حضرتﷺ از دو سال کمتر[۲] است، فتح مکّه در ماه مبارک رمضان در سال ۸ هـ به وقوع پیوست و وفات آن حضرتﷺ در ماه ربیع الاول سنه ۱۰ هـ[۳] اتّفاق افتاد، لذا منظور از آنچه در بعضی روایات آمده است که این سوره در فتح مکّه یا حجّة الوداع نازل شده است، این می‌باشد که رسول خداﷺ آن را در این مواقع در جلو مردم تلاوت کرده است، و مردم پنداشته‌اند که اکنون نازل گردیده است، تحقیق بیشتر آن در «بیان القرآن» آمده است.

در احادیث مرفوع و آثار متعدّدی از صحابه آمده است که در این

۱- قرطبی.

۲- این در صورتی است که وفات در سال ۱۰ هـ باشد، حال آن که در سال ۱۱ هـ اتفاق افتاده است؛ زیرا در سال ۹ هـ حضرت ابوبکر حج بجا آورد و در سال ۱۰ هـ حجةالوداع شده پس وفات سال ۱۱ هـ بوده است.

۳- سال ۱۱ هـ وفات آن حضرت؟ زیرا در سال ۱۰ هـ حجةالوداع است که در ذوالحجه می‌باشد که پس از ربیع الاول است. «مترجم»

سوره، اشاره‌ای به قرب وفات آن‌حضرتﷺ شده است، که اکنون کار بعثت و بقای شما در دنیا، به پایان رسیده است، لذا به تسبیح و استغفار بپردازید.

در روایت مقاتل آمده است که وقتی این سوره نازل شد، آن‌حضرتﷺ آن را در جمعی از صحابه تلاوت فرمود که در آن حضرت ابوبکر، عمر، سعد بن ابی وقاص و غیره بودند، همه با شنیدن آن شاد گشتند، که در آن به فتح مکّه مژده داده شده است، امّا حضرت عبّاس به گریه افتاد، رسول خداﷺ پرسید که شما چرا گریه می‌کنید؟ حضرت جواب داد که: خبر وفات شما در این مضمر است، آن‌حضرتﷺ به آن تصدیق فرمود.

در صحیح «بخاری» از حضرت ابن عبّاس نیز این مضمون روایت شده است، و در آن آمده است که وقتی حضرت عمر آن را شنید فرمود که من هم همچنین فهمیده‌ام[1].

﴿وَ رَأَيْتَ ٱلنَّاسَ﴾ قبل از فتح مکّه بسیاری مردم نسبت به رسالت آن‌حضرتﷺ و حقّانیت اسلام به یقین رسیده بودند، ولی از ورود به اسلام در اثر ترس مخالفت قریش، یا تذبذب دیگر، باز مانده بودند، فتح مکّه آن موانع را از سر راه برداشت، مردم دسته دسته به اسلام روی آوردند، هفتصد نفر از یمن مسلمان شده رسیدند که در وسط راه اذان می‌گفتند و قرآن می‌خواندند، هم چنین عموم عربها گروه گروه در اسلام داخل گشتند.

هرگاه قرب مرگ احساس شود باید به تسبیح و کثرت استغفار پرداخت

﴿فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَٱسْتَغْفِرْهُ﴾ حضرت عایشه‌ی صدّیقه فرموده است که پس از نزول این سوره هرگاه رسول خداﷺ نماز می‌خواند چنین دعا

۱ـ رواه الترمذی، و قال حدیث حسن صحیح، قرطبی.



می‌کرد، «**سبحانك ربّنا و بحمدك اللهم اغفرلی**»[۱].

حضرت ام سلمه می‌فرماید که رسول خداﷺ پس از نزول این سوره در هرنشست و برخاست و رفت و آمد، بلکه در هر حال این دعا را می‌خواند «**سبحان الله و بحمده، استغفر الله و أتوب إلیه**» و می‌فرمود: که به من چنین دستور داده شده است و در استدلال به آن ﴿**إِذَا جَآءَ نَصْرُ ٱللَّهِ**﴾ را تلاوت می‌کرد.

حضرت ابوهریره می‌فرماید که رسول‌خداﷺ پس از نزول این سوره در عبادت، بیشتر مجاهده می‌کرد، تا این‌که در پاهایش ورم می‌کرد[۲].

تمت سورة النصر بحمدالله تعالیٰ

* * *

۱ - رواه البخاری.

۲ - قرطبی.

سورة اللّهب

سـورة اللهب مكيـة و هی خمـس آيـات
سوره لهب در مکّه نازل شده و دارای پنج آیه می باشد

بِسْـمِ اللهِ الـرَّحْمٰـنِ الـرَّحِـيْـمِ
شروع به نام خدای بی‌حد مهربان و بی‌نهایت رحیم

تَبَّتْ يَدَاۤ أَبِى لَهَبٍ وَ تَبَّ ﴿١﴾ مَاۤ أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَ مَا كَسَبَ ﴿٢﴾
شکستنددستهای ابولهب وخود اوشکست. به‌درد او نخورد مال او، ونه آنچه کسب کرده.

سَيَصْلَىٰ نَاراً ذَاتَ لَهَبٍ ﴿٣﴾ وَامْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ ﴿٤﴾ فِى جِيدِهَا
اکنون می‌افتد در آتش شعله‌ور. و همسر او، آن که به سر برداشته هیزم. در گردن اوست

حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ ﴿٥﴾
ریسمانی‌ازپوست درخت‌خرما.

خلاصه‌ی تفسیر

دستهای ابولهب بشکنند و او نابود گردد، نه مال او به درد او خورد و نه کسب او، (مراد از مال اصل سرمایه و مراد از کسب سود آن است، مقصود اینک ه هیچ وسیله‌ای نمی‌تواند او را از هلاکت نجات دهد، این وضع او در دنیا بود، و در آخرت) عنقریب (به محض مرگ) در آتش شعله‌وری داخل خواهد شد، او هم و همسر او نیز، که هیزم برداشته می‌آورد (مراد از آن

هیزمهای خاردار است که آنها را سر راه رسول خداﷺ می‌انداخت تا که به آن‌حضرتﷺ اذیت برسد، به دوزخ رسیده) به گردن او (زنجیر و طوق جهنّم می‌باشد که گویا آن) یک ریسمانی می‌باشد خوب تابیده، (تشبیه در شدّت و استحکام است.)

معارف و مسایل

نام اصلی ابولهب «عبدالعزّیٰ» است، و او از فرزندان عبدالمطلب است، در اثر سرخ رنگ بودنش به کنیت ابولهب شهرت یافت، قرآن مجید بدین خاطر نام اصلی او را نبرد که آن، نام مشرکانه‌ای بود، و در کنیت ابولهب، مناسبتی به لهب جهنّم داشت، او با رسول خداﷺ بی‌نهایت دشمن و با اسلام شدیداً مخالف و به آن‌حضرتﷺ اذیت و آزار می‌رساند، هرگاه آن‌حضرتﷺ مردم را به ایمان دعوت می‌داد، او همراه می‌شد و آن‌حضرتﷺ را تکذیب می‌کرد[1].

شأن نزول

در «صحیحین» آمده است که وقتی آیه‌ی ﴿**وَ أَنْذِر عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ**﴾[2]. نازل گردید، آن‌حضرتﷺ بر کوه صفا بالا رفته مردم قبیله قریش را صدا زد، در بعضی روایات آمده است که «**يا صباحاً**» فرموده گفت یا بنی عبدالمناف و یا بنی عبدالمطلب و غیره هر یکی را به نام صدا زد. (و بدین شکل صدا زدن در عرب، علامت خطر فهمیده می‌شد) همه‌ی قریش جمع گشتند، سپس رسول خداﷺ فرمود: اگر من به شما خبر بدهم که دشمن یورش آورده به وقت صبح و یا شام بر شما خواهد ریخت، آیا شما مرا راستگو می‌پندارید؟ همه گفتند: آری، حتماً شمارا راستگو می‌دانیم،

---

۱ - ابن کثیر.
۲ - شعراء، ۲۱۴.

آنگاه رسول خداﷺ فرمود: من شما را از یک عذاب شدید (که بر شرک و کفر از طرف خداوند مقرّر است) می‌ترسانم، با شنیدن این، ابولهب گفت: «تباً لك الهذا اجمعتنا» هلاک باشی آیا ما را برای همین جمع کردی؟ و برای زدن آن‌حضرتﷺ سنگی برداشت، بر این واقعه، این سوره نازل گردید.

﴿**تَبَّتْ يَدَآ أَبِى لَهَبٍ وَ تَبَّ**﴾ ید در اصل به معنای دست است، چون در کارها، از همه بیشتر دست دخالت دارد، بنابر این ذات و نفس انسان را به ید تعبیر می‌نمایند، چنان که در قرآن آمده است: ﴿**بِمَا قَدَّمَت يَداكَ**﴾[1].

بیهقی از ابن‌عبّاس روایت کرده است که روزی ابولهب به مردم گفت: محمّد (ﷺ) می‌گوید که پس از مرگ، فلان کارها می‌باشند، سپس به سوی دستهایش اشاره نموده گفت: در این دستها از آن چیزها هیچ نیامده است، سپس به دستهایش خطاب نمود «**تباً لكما ما أرىٰ فيكما مما قال محمد**» یعنی شما هلاک گردید، من در شما از آنچه محمّد خبر داده چیزی نمی‌بینم، به مناسب این، قرآن هلاکت را به سوی دستها ذکر کرد.

«**تبّ**» از تباب مشتق است، یعنی هلاک و برباد باشد، نخستین جمله در این آیه ﴿**تَبَّتْ يَدَآ أَبِى لَهَبٍ**﴾ به صورت دعای بد، آمده است، یعنی ابولهب هلاک گردد، و جمله‌ی دوم یعنی «تَبَّ» جمله‌ی خبری است، گویا همراه با دعای بد، اثر آن را نیز نشان داد که او هلاک گردید، و جمله‌ی دعای بد را برای شفای غیظ مسلمانان ذکر فرمود؛ زیرا هنگامی که ابولهب در شأن آن‌حضرتﷺ گستاخی نمود، «تباً لك» گفت، مسلمانان آرزو داشتند که در دل به او دعای بد کنند، خداوند سخن دل آنها را خود فرمود، و خبر داد که این دعای بد، به او اصابت کرد و او هلاک گشت، قرآن که از هلاکت و بربادی قبلاً خبر داد، اثر آن بدین شکل پدید آمد که پس از هفت

۱- حج، ۱۰.

روز از جنگ بدر غدّه‌ی طاعونی که عرب به آن «عدسه» می‌گوید بر بدن عارض شد، از ترس این‌که این بیماری به دیگرن سرایت نکند اهل خانه او را از خود دور نگهداشتند، تا این‌که در همین حالت بی‌کسی فوت کرد، و تا سه روز نعش او در آنجا افتاد، و شروع به بوسیدن کرد، پس به وسیله‌ی کارگران برداشته زیر خاک کرده شد، آنان زمین‌را گود کرده با چوبی برداشته در آن انداختند و بر آن خاک پاشیدند[۱].

﴿مَآ أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَ مَا كَسَبَ﴾ «كَسَبَ» یعنی آنچه کسب نمود، می‌تواند مراد از آن، آن منافع و سودی باشد که از تجارت و غیره به دست بیاید، آنچنان که در خلاصه‌ی تفسیر گفته شد، و نیز می‌تواند مراد از آن اولاد باشند؛ زیرا به اولاد گفته می‌شود که کسب انسان هستند.

حضرت عایشه فرموده است که رسول خداﷺ فرمود: «**ان اطیب ما أکل الرجل من کسبه و ان ولده من کسبه**» یعنی حلال و پاکیزه‌ترین غذایی که مردم می‌خورد آن است که از کسب خودش باشد، و فرزندان مردم نیز از کسبش به شمار می‌روند، یعنی خوردن از کسب اولاد نیز خوردن از کسب خود به شمار می‌رود[۲]. بنابراین، حضرت عایشه، مجاهد، عطا، ابن سیرین و غیره ﴿مَا كَسَبَ﴾ را به اولاد تفسیر کرده‌اند، خداوند به ابولهب مال زیاد و فرزندان زیادی داده بود، و همین‌دو چیز سبب غرور و ناسپاسی و وبال جان او قرار گرفتند.

حضرت ابن‌عبّاس فرموده است: هنگامی که رسول خداﷺ قوم خود را از عذاب خدا ترسانید، ابولهب گفت هر آن‌چه این برادرزاده‌ی من می‌گوید اگر برحق باشند، من مال و فرزندان زیادی دارم آنها را صرف نموده خودم را نجات می‌دهم، بر این گفته او آیه‌ی ﴿مَآ أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَ مَا كَسَبَ﴾ نازل گردید، یعنی وقتی که او به عذاب الهی گرفتار گردید، نه مال او

---

۱ - بیان القرآن به حواله‌ی روح.

۲ - قرطبی.

به درد او خورد و نه فرزندان او دردی را دوا کردند، این وضع دنیوی اوست، و نسبت به آخرت می‌فرماید:

﴿سَيَصْلَىٰ نَاراً ذَاتَ لَهَبٍ﴾ یعنی پس از وقوع قیامت یا بعد از مرگ فوراً در قبر در آتش شعله‌وری داخل خواهد شد، مناسب نام او، در آوردن صفت ذات لهب برای آتش، بلاغت خاصّی است.

﴿وَٱمْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ ٱلْحَطَبِ﴾ هم چنان که ابولهب با رسول خداﷺ غیظ و دشمنی داشت، همسر او نیز در دشمنی با رسول خداﷺ و آزار رسانی دست‌کمی نداشت، و با او کمک بود، این خواهر ابوسفیان دختر حرب بن امیه بود که به او «امّ جمیل» می‌گفتند، این آیه قرآن نشان داد که این بدبخت همراه با شوهرش در آتش جهنّم خواهند سوخت، و حالت او را چنین بیان فرمود که او «حَمَّالَةَ ٱلْحَطَبِ» است یعنی هیزم بردار، یعنی آتش افروزنده. در محاورات عرب به سخن‌چین «حَمَّالَةَ ٱلْحَطَبِ[1]» می‌گویند.

هم چنان که کسی با جمع آوری هیزم، وسایل روشن کردن آتش را فراهم می‌کند، سخن چین نیز چنین است که با سخن چینی خویش در میان افراد و خانوادها، آتش جنگ روشن می‌کند، این زن برای آزارسانی رسول خداﷺ و صحابه‌ی کرام سخن چینی می‌کرد، آنچه در این آیه به همسر ابولهب «حَمَّالَةَ ٱلْحَطَبِ» گفته شده، آن را حضرت ابن عبّاس، مجاهد، عکرمه و غیره چنین تفسیر کرده‌اند که او سخن چین بود، ابن زید، ضحاک و غیره آن را بر معنای حقیقی حمل نموده‌اند که او از جنگل هیزم خاردار حمل می‌کرد و بر سر راه آن‌حضرتﷺ می‌ریخت تا که خارها به پاهایش بخلند و اذیت باشد، و این حرکت ذلیل و خسیس او را، قرآن به ﴿حَمَّالَةَ ٱلْحَطَبِ﴾

۱- سعدی می‌گوید:
میان دو کس جنگ چون آتش است
سخن چین بدبخت هیزم کش است

تعبیر نموده است[۱].

بعضی گفته‌اند که این وضع در جهنّم می‌باشد که برای شعله‌ور کردن آتش بر شوهرش از درختهای جهنّم مانند زقوم و غیره، هیزم آورده می‌ریزد، تا که آتش بیشتر شعله‌ور گردد، هم چنان که در دنیا کفر و ظلم او را اضافه می‌کرد، در آخرت عذاب او را اضافه می‌کند[۲].

سخن چینی گناه کبیره سختی است

در حدیث صحیحی آمده است که رسول خداﷺ فرمود: سخن چین وارد جنّت نخواهد شد، حضرت فضیل بن عیاض فرموده است که سه عمل آنچنان هستند که همه‌ی اعمال صالح انسان را برباد می‌کنند، روزه‌ی روزه‌دار و وضوی شخص با وضو را خراب می‌کنند و آنها عبارتند از: غیبت، سخن چینی و دروغ.

عطا بن سائب می‌فرماید که من در محضر شعبی این حدیث رسول خداﷺ را بیان کردم که آن‌حضرتﷺ در آن فرموده بود: «**لا یدخل الجنة سافک دم و لا مشاء بنمیمة و لا تاجر یربی**» یعنی سه نوع مردم وارد بهشت نمی‌شوند، خونریز به ناحق، سخن چین و تاجر رباخوار. عطا می‌گوید: من با ذکر این حدیث از شعبی با تعجّب پرسیدم که سخن چین در اینجا با قاتل و رباخوار مساوی قرار داده شده است! او فرمود: آری، سخن چینی، چنین چیزی است که در اثر آن نوبت به قتل ناحق و غصب اموال پیش می‌آید[۳].

﴿**فِی جِیدِهَا حَبْلٌ مِن مَسَدٍ**﴾ «مسْد» با سکون سین مصدر است که به معنای ریسمان تابنده و طناب محکم می‌آید، و مسد با فتح میم و سین به ریسمانی گفته می‌شود که محکم تابیده شود و لو این که از هر جنسی که

---

۱ - قرطبی و ابن کثیر.
۲ - ابن کثیر.
۳ - قرطبی.

باشد، خواه از پوست درخت خرما یا نارگیل باشد، یا سیمهای آهنی، شامل هر نوع طناب مستحکم است[۱].

آنچه بعضی آن را به طناب تابیده از پوست درخت خرما ترجمه کرده‌اند مطابق عادت عمومی عرب است، و اگر نه اصل مفهوم آن عام است، با در نظر گرفتن این مفهوم عام، حضرت ابن عبّاس، عروه بن الزبیر و غیره فرموده‌اند که مراد از «**حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ**» در اینجا طناب بافیده از تارهای آهنی است، و این وضع او در جهنّم خواهد بود، که طوق بافته شده و مستحکم از تارهای آهنی در گردن او انداخته می‌شود، حضرت مجاهد نیز در تفسیر آن فرموده است که «**مِّن مَّسَدٍ**» (**ای من حدید**)[۲].

شعبی مقاتل و غیره از مفسّرین این را وضع دنیوی او قرار داده و «**مِّن مَّسَدٍ**» را به ریسمان بافیده از پوست درخت خرما تفسیر کرده‌اند، و فرموده‌اند که اگر چه ابولهب و همسر او ثروتمند و از سران قوم به شمار می‌رفتند، امّا همسر او دراثر خسّت طبیعی و بخیلی از بیابان هیزم می‌آورد و طناب آنها را در گردن خود قرار می‌داد تا هیزم‌ها از سر او نیفتند، و این روزی سبب هلاکت او قرار گرفت که بسته‌ی هیزم بر سر و ریسمان آن در گلویش بود، خسته شد و نشست، سپس غلطید و ریسمان به گلویش پیچیده خفه شد و مرد، با توجّه به این تفسیر دوم، این بیان خسّت طبع و سرانجام بد آن است[۳].

امّا چون این چنین کردن در خانواده‌ی ابولهب بویژه از همسر او بعید بود، بنابر این، بیشتر مفسّرین نخستین تفسیر را اختیار نموده‌اند، والله اعلم.

تمت سورة اللهب بحمدالله تعالیٰ

* * *

---

۱ - کذا فی القاموس.
۲ - مظهری.
۳ - مظهری.

سورة الاخلاص

سورة الاخلاص مکیة و هی اربع آیات

سوره‌اخلاص‌درمکّه‌نازل‌شده‌ودارای‌چهارآیه‌می‌باشد

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

شروع به نام خدای بی‌حد مهربان و بی‌نهایت رحیم

قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ ﴿۱﴾ اَللهُ اَلصَّمَدُ ﴿۲﴾ لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ ﴿۳﴾

بگو که آن خدا یکی‌است. خدا بی‌نیاز است. نه کسی‌را زاده ونه از کسی زاییده شده‌است.

وَلَمْ يَكُن لَّهُ كُفُواً أَحَدُ ﴿۴﴾

و نیست برای او کسی همتا.

خلاصه‌ی تفسیر

(سبب نزول آن از این قرار است که باری مشرکین از آن‌حضرت ﷺ پرسیدند که صفات و نسب پروردگار خویش را بیان بفرما، به این خاطر، این سوره نازل گردید[1]،) شما (به این مردم) بگویید که او یعنی الله (در کمال ذات و صفات خویش) یکی است، (کمال ذات این‌که واجب الوجود است، یعنی همیشه هست و همیشه خواهد بود، و کمال صفات این‌که علم و قدرت و صفات دیگر او قدیم و محیط هستند، و) الله بی‌نیاز است (او به

---

۱ - کذا فی‌الدر المنثور باسانید متعدده.

کسی نیاز ندارد و همه نیازمند او هستند) او فرزند ندارد، و نه او فرزند کسی است، و نه کسی با او برابر است.

معارف، مسایل و شأن نزول

در روایات ترمذی، حاکم و غیره آمده است که مشرکین مکّه از رسول خداﷺ نسب خدا را پرسیدند، در پاسخ به آن، این سوره نازل گردید، دربعضی روایات دیگر آمده‌است که این‌سؤال ازطرف یهود مدینه مطرح شد، لذا در مکّی و مدنی بودن این‌سوره اختلاف است، حضرت عبدالله‌بن‌مسعود، حسن بصری، عطا، عکرمه و جابر ـ رضوان الله علیهم اجمعین ـ آن را مکّی گفته‌اند. قتاده، ضحاک و غیره آن را مدنی قرار داده‌اند، از حضرت ابن عبّاس در این باره دو قول منقول است[۱].

در بعضی روایات آمده است که در سؤال مشرکان این نیز بود که خداوند از چه چیزی ساخته شده است، آیا از طلا ساخته شده یا از نقره یا از چیزی دیگر؟ در پاسخ به آن، این سوره نازل شد.

فضایل سوره

امام احمد از حضرت انس روایت نموده است که شخصی در خدمت رسول خداﷺ حاضر شد و عرض کرد: که من با این سوره (سوره‌ی اخلاص) محبّت دارم، آن‌حضرتﷺ فرمود: محبّت آن، تو را داخل جنّت کرد[۲].

ترمذی از حضرت ابوهریره روایت کرده است که باری رسول خداﷺ به مردم فرمود: یکجا جمع شوید، تا من یک ثلث قرآن را برای شما تلاوت کنم، کسانی که می‌توانستند جمع شدند، پس آن‌حضرتﷺ تشریف آورد

۱ـ قرطبی.
۲ـ ابن کثیر.

و ﴿قُلْ هُوَ اللّهُ أَحَدٌ الخ﴾ را تلاوت فرمود، و فرمود که: این سوره با یک‌سوم قرآن برابر است،[۱].

ابوداوود، ترمذی و نسائی در حدیثی طولانی روایت کرده‌اند که رسول‌خداﷺ فرمود: هر کس هر صبح و شام ﴿قُلْ هُوَ اللّهُ﴾ و معوذتین را تلاوت کند، پس اینها برای او کافی می‌باشند، و در روایت دیگر آمده است که این برای نجات هر بلا کافی است[۲].

امام احمد از حضرت عقبه بن عامر روایت نموده است که رسول‌خداﷺ فرمود: من به شما چنین سه سوره نشان می‌دهم که در تورات، انجیل، زبور و قرآن نازل شده‌اند، و فرمود، شب تا آنها را نخوانده‌اید نخوابید. حضرت عقبه می‌فرماید که از آن زمان به بعد من هیچ‌گاه خواندن آنها را ترک نکرده‌ام[۳].

﴿قُلْ هُوَ اللّهُ أَحَدٌ﴾ در لفظ «قل» به نبوّت و رسالت آن‌حضرتﷺ اشاره شده است که به او، از جانب خدا در باره‌ی هدایت مردم دستور داده شده است، و لفظ «الله» نام آن ذاتی است که واجب الوجود است، و جامع تمام کمالات و مبرّا از تمام نقایص است، ترجمه‌ی «وَاحِد و أَحَد» یکی است، امّا از نظر مفهوم معنی احد شامل این‌است که از تجزیه، ترکیب، تعدّد، مشابه و هم شکل شدن با چیزی، پاک باشد، یعنی او از هیچ یک و متعدد ماده‌ای ساخته نشده است، نه در او امکان تعدد وجود دارد، و نه مشابه کسی است، این‌است پاسخ کسانی که نسبت به خدا می‌پرسیدند که او از طلا و نقره است یا از جوهری دیگر است؟ در این یک جمله کوتاه تمام مباحث ذات و صفات آمدند، و در لفظ «قل» مسئله‌ی نبوّت و رسالت آمد، اگر قدری بیندیشیم در این جمله تمام آن مباحث عظیم‌الشان آمدند که در جلدهای

---

۱ - مسلم.

۲ - ابن‌کثیر.

۳ - ابن‌کثیر.

ضخیم و بزرگ نوشته می‌شوند.

﴿ٱللَّهُ ٱلصَّمَدُ﴾ لفظ «صمد» می‌تواند به چندین معنی بیاید، بنابر این، اقوال مفسّرین در این باره بسیار می‌باشند، امام الحدیث طبرانی در کتاب السنة همه‌ی آن اقوال را جمع آوری کرده است، سپس فرموده است که همه‌ی اینها صحیح می‌باشند، و صفاتی که در آن بیان گردیده‌اند، همه صفات پروردگار ما می‌باشند، امّا معنای اصلی «صمد» این‌که او ذاتی است که همه‌ی مردم در ضروریات و احتیاجهای خویش به او مراجعه کنند، و او در بزرگی و سرداری خود به گونه‌ای باشد که از او بزرگتر کسی نباشد، خلاصه این‌که همه محتاج او باشند و او محتاج کسی نباشد[1].

﴿لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ﴾ این پاسخ به کسانی است که نسبت به نسب نامه خدا سؤال کرده بودند که نمی‌توان او را بر مخلوق قیاس کرد، که به وسیله‌ی توالد و تناسل بوجود آمده است، نه او فرزند کسی است و نه کسی فرزند اوست.

﴿وَلَمْ يَكُن لَّهُۥ كُفُوًا أَحَدُۢ﴾ معنای لفظی «کفو» مثل و مماثل است، مقصود اینکه نه کسی مثل اوست، و نه کسی با او شباهت و مانندی دارد.

در سوره‌ی اخلاص توحید کامل و نفی هرگونه شرک است

منکرین توحید که می‌پندارند خداوند شریک دارد، اقسام متعدّدی دارند، سوره‌ی اخلاص هر نوع پندارهای مشرکانه را نفی فرموده به توحید کامل درس داد؛ زیرا یک گروه از منکرین توحید را وجود خود خداوند انکار کردند، بعضی دیگر که به وجود خدا قایل بودند، امّا منکر صفات کمال قرار گرفتند، بعضی دیگر به همه‌ی اینها قایل شده، امّا در عبادت با خدا غیرالله را شریک قرار دادند، همه این پندارهای باطل، در جمله‌ی ﴿ٱللَّهُ

---

۱ - ابن کثیر.

﴿اَلصَّمَدُ﴾ رد گردید، بعضی دیگر در عبادت کسی را شریک قرار نمی‌دهند، امّا غیر جز خداوند دیگران را حاجت روا و مشکل گشا می‌پندارنـد، ایـن پندار آنها در لفظ «صمد» رد گردید، بعضی عقیده داشتند که خداوند فرزند دارد این پندار در «لم یلد» رد شد، والله سبحانه و تعالیٰ اعلم.

تمت سورة الاخلاص بحمدالله تعالیٰ

* * *

سورة الفلق

سـورة الفلق مدنيـة و هـی خمـس آیـات

سوره‌فلق‌درمدینه‌نازل‌شده‌ودارای‌پنج‌آیه‌می‌باشد

بِســـمِ اللهِ الـــرَّحْـمٰـــنِ الـــرَّحِـيْـــمِ

شروع به نام خدای بی‌حد مهربان و بی‌نهایت رحیم

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ ٱلْفَلَقِ ﴿۱﴾ مِن شَرِّ مَا خَلَقَ ﴿۲﴾ وَ مِن شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا

بگو من در پناه رب صبح آمدم. از بدی هر آنچه او ساخته‌است. و از بدی تاریکی وقتی‌که

وَقَبَ ﴿۳﴾ وَ مِن شَرِّ ٱلنَّفَّـٰثَـٰتِ فِى ٱلْعُقَدِ ﴿۴﴾ وَ مِن شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا

جمع گردد. و از بدی زنان دم کننده در گرهها، و از بدی بدخواه وقتی که

حَسَدَ ﴿۵﴾

حسد کند.

خلاصه‌ی تفسیر

شما (به هنگام استعاذه‌ی خویش، یعنی پناه خواستن از خداوند، و استعاذه نشان دادن به دیگران که حاصل آن تعلیم توکّل بر خدا و اعتماد کامل بر اوست، چنین) بگویید که من به مالک صبح پناه می‌برم از بدی همه‌ی مخلوقات، و (بویژه) از بدی تاریکی شب وقتی که فرا رسد، (وقوع شرور و آفات در شب ظاهر است) و (بالخصوص) از بدی زنان دم کننده در

گرههای (بند) و از بدی حسد کننده وقتی که حسد کند. (نخست بعد از پناه خواستن از بدی تمام مخلوقات، ذکر چیزهای مخصوص شاید به مناسبت مقام این‌است، که ترتیب و ترکیب سحر به شب می‌باشد[۱]. تا کسی متوجّه نباشد، و بتوان با اطمینان کامل آن را تکمیل کرد، و مناسبت دم‌کردن جنّات یا زنان بر گرههای بندها روشن است؛ زیرا بر آن‌حضرتﷺ از این قبیل سحر انجام داده شد، چه آن را زنی انجام داده یا مردی، زیرا موصوف لفظ «نَّفَّـٰثَـٰتِ» می‌تواند «نفوس» باشد که شامل مرد و زن هر دو هست، و می‌توانند زنان موصوف آن قرار گیرند، و انگیزه اصلی سحری که یهود بر آن‌حضرتﷺ اجرا کردند حسد بود، و بدین‌شکل از همه چیزهای وابسته به سحر پناه خواسته شد، سپس برای شامل کردن آن بر همه شرور و آفات، جمله «مِن شَرِّ مَا خَلَقَ» را اضافه نمود، و آنچه در آیه صفت خداوند به «بِرَبِّ ٱلْفَلَقِ» یاد شده یعنی مالک صبح، در صورتی که او مالک صبح و شام و همه چیزهاست، شاید در این تخصیص، اشاره به این باشد که هم چنان که خداوند تاریکی شب را ازاله نموده روشنی صبح را پدید می‌آورد، هم چنین می‌تواند سحر را نیز ازاله نماید.)

معارف و مسایل

سوره‌ی «فلق» و هم چنین سوره‌ی بعدی «الناس» هر دو در یک واقعه نازل شده‌اند، حافظ ابن قیم تفسیر این هر دو سوره را یکجا نوشته است، و در آنجا فرموده است که منافع و برکات این دو سوره و نیز حاجت و ضروریات همه مردم، بگونه‌ای هستند که کسی نمی‌تونند از آنها مستغنی قرار گیرد، این دو سوره در ازاله سحر و نظر بد و تمام آفات جسمانی و روحانی، تأثیر به سزایی دارند، و اگر حقیقت فهمیده شود انسان به آن از

۱ ـ کذا فی الخازن.

تنفّس، خورد و نوش، لباس و همه‌ی چیزها بیشتر نیاز دارد.

داستان آن در مسند امام احمد، بدین شکل وارد شده است که یکی از یهود بر آن‌حضرتﷺ عمل سحری انجام داد، که در اثر آن، آن‌حضرتﷺ بیمار شد، جبرئیل امین آمد و به او اطّلاع داد که یک یهودی بر شما سحر کرده است، و آنچه بر آن عمل جادو انجام داده شده است، در فلان چاه می‌باشد، رسول خداﷺ کسانی را به آنجا فرستاد که آنها را، از آن چاه بیرون آوردند، در آنها گرههایی وجود داشت، رسول خداﷺ آن گرهها را باز کرد، به محضی که گرهها باز شدند، آن‌حضرتﷺ تندرست شد و نشست، اگر چه حضرت جبرئیل نام آن یهودی را به آن‌حضرتﷺ اعلام داشته بود، و آن‌حضرتﷺ او را می‌دانست ولی عادت نداشت در حق شخصی خود، از کسی انتقام بگیرد، بنابر این) در طول عمر با آن یهودی چیزی نگفت، و نه گاهی در موجودگی او آثار ناراحتی بر چهره‌ی مبارک نمودار گشت (او بنابر منافق بودنش همیشه حاضر بود)

روایت حضرت عایشه در صحیح بخاری از این قرار است که یکی از یهود بر آن‌حضرتﷺ عمل سحر انجام داد، و اثر آن بر آن‌جنابﷺ فقط تا این حد بود که بسا اوقات در ذهن آن‌حضرتﷺ می‌آمد که من فلان کار را کرده‌ام در صورتی که آن را نکرده بود، سپس روزی آن‌حضرتﷺ به عایشه‌ی صدّیقه فرمود: خداوند به من اعلام فرمود که بیماری من چیست؟ فرمود: که (من به خواب دیدم که) دو کس پیش من آمد، یکی به طرف سر من نشست و یکی به طرف پاهایم قرار گرفت، آن که به طرف سرم نشسته بود از آن دیگری پرسید که بیماری این چیست؟ آن دومی گفت: بر این سحر کرده‌اند، سپس او پرسید که چه کسی بر او سحر کرده است؟ او گفت: لبید بن اعصم (که شخص منافق و حلیف یهود بود) سپس او پرسید که در چه چیزی؟ او جواب داد که در شانه و دندانهای آن، باز او گفت: که آن

کجاست؟ جواب داد که در غلاف درخت خرما که خوشه در آن می‌باشد، در چاه ذروان (نام چاهی) زیر سنگی مدفون است، آن‌حضرتﷺ روی آن چاه تشریف برد، و آن را بیرون آورد، و فرمود که این چاه در خواب به من نشان داده شد.

حضرت عایشه‌ی صدّیقه ـ رضی الله عنها ـ فرمود: شما چرا آن را اعلام نفرمودید؟ که فلان کس چنین حرکتی کرده است، آن‌حضرتﷺ فرمود: خداوند مرا شفا بخشید، و من دوست نمی‌دارم که سبب زحمت کسی باشم (مقصود این بود که اگر من آن را اعلام می‌کردم مردم او را قتل می‌کردند و یا ضرری به او می‌رساندند) و در روایتی از مسند امام احمد آمده است که این بیماری تا شش ماه طول کشید، و در بعضی روایات است که وقتی صحابه پی بردند که لبید بن اعصم چنین کاری کرده‌است، در محضر آن‌حضرتﷺ عرض کردند که چرا این خبیث را قتل نکنیم، آن‌حضرتﷺ به آنها همان پاسخ داد که به عایشه‌ی صدّیقه داده بود.

در روایت امام ثعلبی آمده است که پسری در محضر رسول خداﷺ خدمت می‌کرد، آن منافق یهودی او را فریب داده شانه‌ی آن‌حضرتﷺ را از او و چند دانه از آن دریافته بود، و در تار روده گاوی یازده گره زد، و در هر گره یک سوزن جای داده همراه با شانه، آن را در غلاف درخت خرما گذاشته در چاهی زیر سنگی قرار داده دفن کرد، خداوند این دو سوره را نازل فرمود، و در این دو سوره یازده آیه بود، آن‌حضرتﷺ بر هر یک گره یک آیه خواند و بازش کرد، تا این که تمام گرهها باز شدند، و ناگهان یک بار سنگین از دوش او برداشته شد، همه‌ی این روایات از تفسیر ابن کثیر مأخوذ هستند.

متأثّر شدن از اثر سحر با نبوّت و رسالت متنافی نیست

کسانی که از حقیقت سحر آگهی ندارند، تعجّب کرده‌اند که چگونه

سحر بر آن‌حضرت ﷺ اثر گذاشت، حقیقت سحر و اقسام و احکام آن با تفصیل در سوره بقره «معارف‌القرآن» جلد اوّل از صفحه‌ی ۳۵۳ تا ص ۳۶۱ بیان گردید، که به آنجا مراجعه شود.

خلاصه‌ی آن که دانستنش در اینجا لازم است این است که اثر سحر اثر اسباب طبیعی است، مانند سوختن یا گرم شدن از آتش، سرد شدن از آب، آمدن تب از بعضی اسباب طبیعی یا پدید آمدن بیماری و دردهای مختلف از بعضی اسباب طبیعی که از اینها هیچ پیامبر و نبی مستثنیٰ نمی‌باشد، اثر سحر و جادو نیز این چنین است، لذا متأثّر شدن پیامبر از آن بعید نیست.

معوذتین جهت حفظ از هر نوع آفات دینی و دنیوی قلعه می‌باشند و فضایل آنها

این عقیده‌ی هر مؤمن است که هر نفع و نقصان دنیا و آخرت خداوند است، بدون مشیت او کسی نمی‌تواند به دیگری به قدر یک ذره نفع و ضرر برساند، وسیله‌ی اصلی حفظ از تمام آفات دنیا و آخرت یکی است و آن این‌که انسان خود را در پناه خدا قرار دهد، و سعی کند با عمل خویش خود را شایسته کند تا در امان او قرار گیرد.

در نخستین سوره از این دو سوره یعنی سوره‌ی «فلق» نشان داده شد که از آفات دنیوی به بارگاه الهی پناه ببرید، و در سوره‌ی دوم یعنی سوره‌ی «ناس» از آفات اخروی پناه بردن به خدا ذکر شده است، در احادیث مستند نسبت به این دو سوره فضایل و برکات بزرگی منقول است.

در صحیح «مسلم» از عقبه بن عامر حدیثی منقول است که رسول‌خدا ﷺ فرمود: آیا شما خبر دارید که امشب خداوند بر من چند آیاتی نازل فرمود که مثال آنها مشاهده نشده است، ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ﴾ و

﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ ٱلنَّاسِ﴾ و در روایتی دیگر آمده است که مثال آن‌ها در تورات، انجیل، زبور و قرآن سوره‌ای دیگر وجود ندارد.

در روایتی دیگر نیز از حضرت عقبه آمده است که رسول خداﷺ در سفری به او معوذتین را تعلیم داد، سپس در نماز مغرب آنها را تلاوت نمود و فرمود: این سوره‌ها را هنگام خوابیدن بخوان، سپس هنگام بیدار شدن[۱]. و در روایتی دیگر آمده است که رسول‌خداﷺ به خواندن آنها بعد از هر نماز تلقین فرموده است[۲].

حضرت عایشه می‌فرماید: هرگاه برای رسول خداﷺ بیماری عارض می‌گشت، این دو سوره را می‌خواند و بر دستهای خود دم کرده آنها را بر تمام بدن خویش می‌مالید، زمانی که در مرض الوفات ناراحتی او شدّت گرفت، من این سوره‌ها را خوانده بر دست مبارک او دم کردم و آن را بر بدن او مالیدم، حضرت عایشه این را بدین خاطر چنین کرد که برکت دست پیامبر در دستهای عایشه نبود[۳].

از حضرت عبدالله بن حبیب روایت است که باران و تاریکی شدیدی بود، ما به تلاش آن‌حضرتﷺ بیرون آمدیم، وقتی که او را یافتیم فرمود: بگو، من عرض کردم که چه بگویم؟ آن‌حضرتﷺ فرمود: قل هو الله و معوذتین را بخوان، سه بار خواندن آنها به هر صبح و شام، از هر مشقّت برای [illegible] است[۴].

خلاصه این که معمول رسول خداﷺ و صحابه برای نجات از هر آفات خواندن این دو سوره بود، سپس به تفسیر الفاظ سوره توجّه بفرمایید:

﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ ٱلْفَلَقِ﴾ معنای لفظی «فلق» شکافتن است، مراد شگافتن

---

۱ - رواه النسائی. ۲ - رواه ابوداوود و النسائی.
۳ - رواه الامام مالک. تمام این روایات از تفسیر ابن‌کثیر منقول هستند.
۴ - رواه الترمذی، ابوداوود والنسائی، مظهری.

شب و نمودار شدن روز است، چنان که در آیه‌ی دیگر صفت خداوند ﴿**فالق الإصباح**﴾[1] آمده است، حکمت برگزیدن این صفت از سایر صفات در این کلمه، می‌تواند این باشد که تاریکی شب، بیشتر سبب شرارت و آفات می‌باشد، و روشنی صبح آنها را ازاله می‌نماید، در ذکر این صفت خداوندی اشاره به این نمود که هر کسی که خود را در پناه خدا قرار بدهد، خداوند تمام آفات را از او دور می‌کند[2].

معنای لفظ شّر از علّامه ابن قیم

علّامه ابن قیم نوشته است که «شر» عام و شامل دو چیز است، یکی آلام و آفاتی که مستقیماً به انسان می‌رسند، دوم اسباب و موجبات آلام و آفات، با در نظر گرفتن معای دوم مفهوم «شر» شامل کفر، شرک و تمام معاصی است، هر آنچه در قرآن و حدیث از آنها پناه خواسته شده است در یکی از این دو قسم داخل می‌باشند، یا خود مستقیماً آفت و مصیبت‌اند، و یا برای آفت و مصیبت سبب و موجب قرار می‌گیرند، در دعای استعاذه که در آخر نماز مسنون است، چهار چیز ذکر شده است: عذاب قبر، عذاب نار، فتنه‌ی محیا و فتنه‌ی ممات، از اینها هم دو چیز نخست، شخصاً مصیبت و عذاب هستند، و دو چیز دیگر اسباب مصیبت و عذاب هستند.

در ﴿**مِن شَرِّ مَا خَلَقَ**﴾ «شر» شامل تمام مخلوقات است، لذا این کلمه برای پناه خواستن از همه شرور و آفات کافی است، امّا در اینجا سه چیز را ممتاز کرده پناه خواستن از شر آنها را جداگانه ذکر نموده است؛ زیرا اینها بیشتر سبب آفات و مصایب می‌باشند، نخست فرمود: ﴿**وَ مِن شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ**﴾ در اینجا لفظ «غاسق» از غسق مشتق است که به معنای گسترده شدن تاریکی می‌آید، لذا حضرت ابن عبّاس، حسن و مجاهد «غاسق» را به شب

---

۱ - انعام، ۹۶.

۲ - مظهری.

معنی کرده‌اند، و «وقب» از وقوب مأخوذ است که به معنای اضافه شدن تاریکی کامل است، معنایش این که من پناه می‌برم به خدا از شب وقتی که تاریکی آن کامل گردد، علّت تخصیص شب این است که این زمان انتشار و پراکندگی جنّیان، شیاطین، حیوانات موذی، حشرات زمین، دزد و راهزنان، حمله‌ی دشمنان است، و تأثیر سحر هم در شب اضافه می‌گردد، و با دمیدن صبح تسلّط همه اینها برطرف می‌شود[۱].

چیز دوم را این ذکر فرمود: ﴿وَمِن شَرِّ ٱلنَّفَّـٰثَـٰتِ فِى ٱلْعُقَدِ﴾ «نفاثات» از نفث مشتق است که به معنای دم کردن می‌آید، و «عقد» جمع عقده است به معنای گِره، ساحران در ریسمان و غیره گره زده کلمات سحر خوانده بر آنها دم می‌زنند، پس معنای «نَّفَّـٰثَـٰتِ فِى ٱلْعُقَدِ» دم زدن بر گرهها شد، مراد از آن زنان ساحراند، و می‌تواند موصوف لفظ نفّٰثٰت نفوس باشد، که شامل مرد و زن هر دو است، در این صورت مقصود از سحرگران نفسهای ساحر است، امّا ظاهر آن است که موصوف آن زنان هستند، تخصیص زنان شاید از اینجاست که عموماً زنان عمل سحر انجام می‌دهند، و زنان طبعاً به سحر بیشتر علاقه و مناسبت دارند، و یا از آن جهت که سحرگران این واقعه که سبب نزول این سوره‌ها قرار گرفتند. دختران ولید بن اعصم بودند که بنابه دستور پدر این کار را انجام دادند، لذا این سحر به آنها منسوب گردید.

ذکر ویژه پناه خواستن از سحر ساحران، می‌تواند از آن جهت باشد که سبب نزول، همین واقعه سحر است، و نیز این که شر و ضرر آن از آن جهت اضافه باشد که انسان از آن آگهی ندارد، و در اثر عدم آگهی به ازاله آن متوجّه نمی‌شود، بلکه خود را بیمار پنداشته به معالجه و درمان می‌پردازد، و ناراحتی او روز به روز اضافه می‌شود.

چیز سوم که با خصوصیت در اینجا ذکر شده است «**حَاسِد و حَسَد**»

---

۱ - ابن قیم.

است، وجه تخصیص آن نیز می‌تواند همین دو چیز باشد؛ زیرا اقدام به سحر بر آن‌حضرتﷺ به سبب حسد بود، یهود و منافقان با مشاهده‌ی پیشرفت مسلمانان می‌سوختند، و با جنگ و قتال ظاهر، نتوانستند غالب گردند، خواستند با عمل سحر آتش خشم و غضب خود را خاموش کنند، حاسدان رسول‌خداﷺ در این دنیا بسیار بودند، بنابر این‌بطور ویژه از آن پناه خواسته شد، و نیز حسد حاسد نمی‌گذارد او آرام بنشیند، بلکه او هر وقت در فکر ضرررسانی است[۱]، بنابر این، این ضرر شدید هم هست.

حسد عبارت است از سوختن با مشاهده نعمت و راحت کسی، و آرزوی این‌که آن نعمت از او زایل گردد، اگر چه به حاسد هم نرسد، این حسد حرام و گناه کبیره است، و این از همه نخستین گناهی است که در آسمان انجام گرفت، و از همه نخستین‌گناه است که در زمین بوقوع پیوست؛ زیرا در آسمان ابلیس بر حضرت آدم حسد کرد، و در زمین پسر حضرت آدم قابیل بر برادرش هابیل حسد نمود[۲].

آنچه به حسد شباهت دارد غبطه است و معنایش این‌که با مشاهده نعمت کسی، آرزو کردن که کاش چنین نعمتی به من هم دست می‌داد، این امر جایز بلکه در بعضی صورت مستحسن می‌باشد.

در اینجا از سه چیز به طور ویژه پناه خواسته شد، امّا در اولی و سومی قیدی اضافه گردید، نخست با غاسق، اذا وقب فرمود، و در سومی با حاسد، اذا حسد اضافه نمود، و در وسطی یعنی سحرگران هیچگونه قیدی ذکر ننمود؛ زیرا ضرر سحر عام است، و ضرر شب هنگامی می‌آید که تاریکی آن فراگیر باشد، هم چنین حسد حاسد تا زمانی که به ایذا رسانی کسی اقدام

۱- بمیر تا برهی ای حسود کین رنجیست — که از مشقت جز به مرگ توان زیست

۲- قرطبی.

نکرده است، تنها به ضرر خودش تمام می‌شود که با مشاهده‌ی نعمتهای دیگران می‌سوزد، البتّه ضرر آن به محسود زمانی می‌رسد که حاسد به مقتضای حسدش در پی ایذا رسانی باشد، بنابر این، در دو چیز اوّل و سوم، این قید اضافه گردید.

تمت سورة الفلق بحمد الله تعالیٰ

* * *

سورة الناس

سـورة النـاس مدنـيـة و هـی سـت أيـات
سوره‌ناس‌درمدینه‌نازل‌شده‌ودارای‌شش‌آیه‌می‌باشد

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ
شروع به نام خدای بی‌حد مهربان و بی‌نهایت رحیم

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ اَلنَّاسِ ﴿۱﴾ مَلِكِ اَلنَّاسِ ﴿۲﴾ إِلَـٰهِ اَلنَّاسِ ﴿۳﴾ مِن شَرِّ
تو بگو من پناه بردم به رب مردم. پادشاه مردم. معبود مردم. از بدی

اَلوَسْوَاسِ اَلْخَنَّاسِ ﴿۴﴾ اَلَّذِی يُوَسْوِسُ فِی صُدُورِ اَلنَّاسِ ﴿۵﴾ مِنَ
فریب باز، پنهان شونده. آن که وسوسه می‌اندازد در دلهای مردم. از

اَلْجِنَّةِوَاَلنَّاسِ ﴿۶﴾
جنّیان و مردم.

خلاصه‌ی تفسیر

شما بگویید من به مالک مردم، پادشاه مردم، معبود مردم پناه می‌برم از بدی وسوسه انداز، عقب‌گرد، (شیطان، منظور از عقبگرد این است که در حدیث آمده است که شیطان با ذکر نام خدا به عقب بر می‌گردد،) آن که در دل مردم وسوسه می‌اندازد، چه آن (وسوسه انداز) از جنّیان باشد یا از مردم (هم چنان که من از شیاطین الجن پناه می‌گیرم هم چنین از شیاطین الانس نیز

پناه می‌گیرم، چنان که در جای دیگر قرآن بودن شیاطین از جن و انس هر دو ذکر شده است ﴿وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُواً شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ﴾ (۱).)

معارف و مسایل

در سوره‌ی «فلق» پناه خواستن از آفات و مصایب دنیا ذکر گردید، و در این سوره نسبت به پناه خواستن از آفات اخروی تأکید شده است، و هم چنان که مفهوم لفظ «شر» در سوره‌ی «فلق» بیان گردید که شامل آلام و موجبات آلام هر دو هست، در این سوره از شر چیزی پناه خواسته شد که سبب تمام گناههاست، یعنی وساوس شیاطین و آثار آن، و چون ضرر آخرت شدیدتر است، بنابر این، بر تأکید آن قرآن ختم کرده شد.

﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ﴾ «رب» به معنای پرورش دهنده و اصلاح کننده هر حالت است، در اینجا رب به سوی ناس مضاف گردید، و در سوره‌ی ماقبل به سوی فلق مضاف شده است؛ زیرا در سوره «فلق» از آفات ظاهری و جسمانی پناه خواسته شده که با انسان مخصوص نیستند، بلکه به حیوانها هم می‌رسند، بر خلاف وسوسه‌ی شیطانی که ضرر آن مختص به انسان است، و جنّیان تبعاً در آن شامل می‌گردند، بنابر این، در اینجا «رب» به سوی «ناس» مضاف گردید (۲).

﴿مَلِكِ النَّاسِ﴾ یعنی پادشاه مردم، ﴿إِلَٰهِ النَّاسِ﴾ معبود مردم، این دو صفت به این خاطر اضافه گردید که هرگاه لفظ رب به چیز خاصی منسوب گردد، پس علاوه بر خدا بر چیزهای دیگر نیز اطلاق می‌گردد، چنان که می‌گویند: «رب الدار» صاحب خانه «رب المال» مالک مال، و هر مالک نمی‌تواند پادشاه باشد، بنابر این، «ملک» اضافه گردید، که آن رب مالک هم هست، و ملک پادشاه نیز هست، باز هر پادشاهی نمی‌تواند معبود باشد،

---

۱ - انعام، ۱۱۲.

۲ - مظهری عن البیضاوی.

بنابر این، صفت سوم اضافه کرده شد که: ﴿إِلَـٰهِ ٱلنَّاسِ﴾ او معبود مردم هم هست، حکمت در جمع نمودن این سه صفت این است که هر یکی از این سه صفت داعی حفاظت است؛ زیرا هر مالک از مملوک خویش حفاظت و نگهداری می‌کند، هم چنین هر پادشاه از رعیت خویش نگهداری می‌نماید، و محافظ بودن معبود برای عابد که اظهر است، این هر سه صفت فقط در ذات حق تعالیٰ جمع هستند، و به غیر او کسی جامع این صفات نیست، بنابر این پناه خواستن به او بالاترین پناه خواستن است، پناه خواستن به این سه صفت خداوند برای پذیرش اقرب است، که یا الله فقط جامع این سه صفت تو هستی و ما فقط به تو پناه می‌بریم، در اینجا وقتی که در نخستین جمله «**رب الناس**» آمد، به ظاهر مقتضای مقام این بود که در آینده با ارجاع ضمیر کار گرفته شود و گفته شود «**ملکهم و الٰهم**» امّا تکرار این لفظ چندین بار بدین خاطر است که مقام، مقام دعا و مدح و ثناست، و در آن تکرار بهتر است، بعضی حضرات در تکرار چندین بار لفظ «**ناس**»، این لطیفه را بیان فرموده‌اند که این لفظ در این سوره پنج بار تکرار شده است.

مراد از ناس اوّل اطفال هستند، به قرینه‌ی لفظ «**رب**» زیرا از همه بیشتر اطفال به پرورش نیاز دارند، و مراد از «**ناس**» دوم جوانان می‌باشند، به قرینه لفظ «**ملک**» که معنای سیاسی دارد که به جوانان مناسب است، و مقصود از لفظ «ناس» سوم پیرمردان هستند که از دنیا ارتباط خود را قطع نموده به عبادت مشغول می‌باشند، و لفظ «اله» قرینه‌ی آن است که اشاره به عبادت دارد، و مراد از لفظ «ناس» چهارم بندگان صالح خداوند هستند، به قرینه‌ی لفظ «وسوسه» زیرا شیطان دشمن بندگان صالح است، و شغلش وسوسه اندازی در قلوب آنهاست، و مراد از «**ناس**» پنجم مردمان مفسد هستند؛ زیرا از شرّ آنها پناه خواسته شده است.

﴿**مِن شَرِّ ٱلْوَسْوَاسِ ٱلْخَنَّاسِ**﴾ پس از بیان نمودن سه صفت از صفات

خداوندی، اکنون هدف بیان آن چیزی است که از او پناه خواسته شده است، و آن است «وسواس خناس» وسواس مصدر به معنای وسوسه است، در اینجا به شیطان «وسواس» به صورت مبالغه گفته شده است، که گویا از سر تا پا همه وسوسه است، و معنای وسوسه شیطان این‌که او به وسیله‌ی کلام مخفی خویش مردم را به اطاعت خویش دعوت می‌کند، یعنی مفهوم آن در قلب انسان بیاید و هیچ صدایی را نشنوند[۱].

«**ٱلْخَنَّاسِ**» از خنس مشتق است که معنای آن به عقب برگشتن است، و به شیطان از این جهت خناس گفته می‌شود که او عادت دارد، هرگاه انسان نام خدا را به زبان بیاورد او به عقب می‌گریزد، سپس اگر اندکی غفلت نماید برمی‌گردد و می‌آید، باز اگر او نام خدا را یاد کند به عقب می‌گریزد و همین که غفلت نماید برمی‌گردد و می‌آید، و این عمل خود را مسلسل جاری می‌دارد.

رسول خدا ﷺ فرموده است که در دل هر انسانی دو خانه وجود دارد، در یکی فرشته‌ای سکونت دارد و در دیگری شیطانی، (فرشته او را به کارهای نیک ترغیب می‌دهد، و شیطان به کارهای بد) پس هرگاه انسان به ذکر خدا مشغول گردد، شیطان به عقب می‌رود، و همین‌که از ذکر الله غفلت کند منقار خود را بر قلب انسان می‌گذارد و وسوسه‌ی بدی‌ها را در آن می‌اندازد[۲].

﴿**مِنَ ٱلْجِنَّةِ وَٱلنَّاسِ**﴾ این بیان وسواس است، یعنی وسوسه اندازان گاهی از جنّیان می‌باشند و گاهی از انسان، حاصل آن این‌که خداوند به رسولش تلقین فرمود که به خدا پناه جویند از بدی شیاطین جن و از بدی شیاطین انس، اگر کسی به این شبهه مبتلا گردد که القای وسوسه از طرف شیاطین الجن روشن است که به صورت پنهانی در قلب انسانی کلامی مخفی

---

۱ - قرطبی.
۲ - رواه ابویعلی عن انس مرفوعاً، مظهری.